

تفسیر گلشاهی

تفسیر کاملی از قرآن مجید

« اهل سنت »

۴

دفتر آن طواق آخوند گلشاهی



نقش و احسان

سوره النحل

سوره النحل دارای صد و بیست و هشت آیه که در مکه فرود آمده مگر سه آیت در آخر سوره بمدینه فرو آمده است.

در سبب نزول این آیت کافران گفتند محمد ﷺ می گوید که قیامت نزدیک است دست از کارها بردارید تا ببینیم نتیجه این گفتار چه خواهد بود.

چند روزی گذشت کافران گفتند یا محمد ما نری شیئاً!

ما از آنچه گفتی که قیامت نزدیکست هیچ چیز نمی بینیم و آثار آن مشخص نیست. در آن حال آیت آمد که: اقترِبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ اِيشَان بترسیدند و همچنان در انتظار نشستند تا این قیامت کی خواهد بود. چند روزی گذشت کافران گفتند: یا محمد ما نری شیئاً مما تَخَوُّفُنَا به - ای محمد از آنچه ما را به آن می ترسانی هیچ خبری نیست.

جبرئیل آمد و آیت آورد « اتی امر الله » رسول خدا ﷺ و یاران او از این سخن جمع شدند، برآست و چه می نگریستند چنان پنداشتند که قیامت شروع شد. جبرئیل آمد و گفت: فلا تستعجلوه شتاب مکنید و ساکن باشید. ایشان همه بعد از پیام جبرئیل ساکن شدند، گفتند ظاهر آشست نزدیک بودن قیام قیامت به این معنی است که آنچه مانده است از مدتی که برای آن نهاده اند کمتر است و اکثر آن گذشته است و بعضی گفته اند که اگر اندکی از آن گذشته باشد هم حکم بقرب صادق است. اینجا عنوان باب در آن معناسست که هر که مرد آنچه در قیامت از احوال و احوال واقع شدنی است در حق او واقع می گردد. امام محمد غزالی در کتب خود این معنی را تفصیل و شرح نموده است. موت را نسبت به معیشت قیامت صغری گویند چنانکه هلاک و فانی شدن مجموع عالم و عالمیان را قیامت کبری نامند.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

أَنَّهُ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَنَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۱﴾

فرمان خدا آمدنی است، آنرا بشتاب نخواهید، خدا منزّه است از آنچه که مشرکان با وی شریک و انباز می گیرند. (۱)

أَنَّهُ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ

أَنَّهُ : فعل ماضی - أَمْرٌ : فاعل.

فرمان خدای تعالی به عذاب یا به قیامت فرا رسیدنی است پس آمدن آنرا شتاب مکنید امر در معنای مختلف در قرآن آمده است به معنی دین خدا، به معنی قول، به معنی عذاب، به معنی قتل، فتح مکه، قتل بنی قریظه، به معنی قیامت، به معنی وحی، به معنی نصرت، و ... آمده است.

سَبَّحْنَهُ وَتَعَلَّى عَمَّا يُشْرِكُونَ

سَبَّحْنَهُ : مفعول مطلق

پس پاک است خدای تعالی از آنچه که مشرکان از ولد و شریک می گویند از آنچه که بر او انباز می گیرند.

يُزِيلُ الْمَلَكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ ﴿٢﴾

فرشتگان را با روح که از فرمان اوست، بهر کس از بندگان خویش بخواهد نازل می کند که بیم دهید که خدای جز من نیست، پس از من بترسید. (۲)

يُزِيلُ الْمَلَكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ
يُزِيلُ : فعل مضارع، فاعل (هو) - الْمَلَكَةَ : مفعول به.

پروردگار جهانیان فرشتگان آسمان را به وحی که حیات بخش بندگان و انسانهاست با فرمان خود به رسولان فرو می فرستد تا به ایشان ابلاغ کند و کافران را از عذاب من بترساند و ایشان را به توحید و یگانه پرستی فرا خواند و به آنان بگوید که خدای یگانه فقط اوست و جز او خدائی نیست، از خدای بترسید و از نافرمانی وی بپرهیزید.

آنکه دلیل توحید را از آسمان و زمین بیان کرد و گفت:

خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَلَّى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٣﴾

آسمانها و زمین را بحق آفریده و از آنچه (با او) انباز می کنند برتر است. (۳)

خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ

خَلَقَ : فعل ماضی، فاعل (هو) - السَّمَوَاتِ : مفعول به - وَالْأَرْضَ : معطوف.

خداوند آسمان و زمین را بدرستی و استواری و به حکمت آفرید که هر که در آن به تامل بنگرد یقین پیدا می کند که برای آفرینش آسمانها و زمین و آنچه که در آن است صانع و پروردگاری است.

تَعَلَّى عَمَّا يُشْرِكُونَ

تَعَلَّى : فعل ماضی - فاعل (هو)

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ ﴿٤﴾

خداوند انسان را از نطفه ای آفریده و اینک ستیزه گری آشکار است. (۴)

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ

خداوند از آنچه که کافران بر وی انباز می گیرند و به او شریک می آورند برتر و بزرگتر است.
و خداوند انسان را از نطفه ای که آب منی است بیافرید.

نه در ابتدا بودی آب منی اگر مردی از سر بدر کن منی

آن زمانی که مراحل از رشد را در رحم مادر طی کرده و پا به عرصه وجود گذاشت شروع به دشمنی آشکار با خدا می کند و در برابر پروردگار خود طغیان و سرکشی می کند باید که انسانها در آفرینش خود فکر و تأمل کنند که آن درس عجائب قدرت و صفت باری تعالی است که اصل شما چه بوده است. یعنی از قطره بی جانی که نه حسی و نه حرکتی و نه فهم و شعوری داشت به جان آورد و شما را به نطق آورد.

جز تو فلک را خم دوران که داد دیگ جسد را نمک جان که داد

پس بر خلقت خود بیندیشید و خود را بشناسید هر که خود را بشناسد خدای خود را می شناسد. من عرف نفسه فقد عرف ربه.

البته این شناختن آن نیست که انسان دارای دست و پا و گوش و دهان و بینی است اینها برای چند روز زندگی است، دو سه روز فکسی ساخته انداز بدنم، بلکه باید دانست که از کجا آمده ای و بچه کناری آمده ای و سر انجام به کجا خواهی رفت و بازگشت شما به کجاست. مولانا گفت:

از جمادی مردم و نامی شدم	وز نما مردم ز حیوان سرزدم
مردم از حیوان و آدم شدم	پس چه ترسم کی زمردن کم شدم
حمله دیگر بر آرم از بشر	تا بر آرم از ملائک بال و پر
بار دیگر از ملک پران شوم	آنچه اندروم نماید آن شوم

وَالْأَنْعَمَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنْفَعٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٥﴾

و حیوانات را نیز برای شما آفریده که در آن حرارت و منفعت دارید و از آن می خورید. (۵)

وَالْأَنْعَمَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنْفَعٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ

فِيهَا: جaro و مجرور خبر مقدم - گرمی، مبتدا موخر.

و چهار پایان از قبیل شتر، گاو و گوسفند و امثال آنها را برای شما بیافرید که از گوشت و پوست و پشم آنان استفاده کنند که از پوست آن جامه های گرم کننده سازند که از سرما جلوگیری کند و از شیر و گوشت آنان نیز استفاده می شود و در تجارت و در مسافرت از آنان بهره می برند که اگر به هر یک از آنان نظر کنی که همه اینها در قدرت خدای تعالی است که مالک و مختار است:

وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرْجَوْنَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ ﴿٦﴾

و چون [شامگاهان] از چراگاه آیند و چون صبحگاهان به چراگاه روند در آن (جلوه) برای شما [از لباسهای فاخر و مال و متاع] جمالی است. (۶)

وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرْجَوْنَ وَحِينَ تَسْرَوْنَ

فِيهَا: چارو مجرور خبر مقدم - جمال: مبتدا موخر.

و بر شما زیبایی هاست آن هنگام که انعام (چهارپایان) شامگاهان از چرا برگردند و صبح هنگام برای چرا از خانه بیرون روند نگاه جمال آنان دل مالک خود را شاد می‌کند و سایرین به او می‌گویند او چه آدم خوشبخت و توانگری است که مالک چنین چهارپایان است.

وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِنْ يَأْمُرْ تَكُونُوا بِلِقَائِهِ إِلَّا يُشِيقَ الْآنَفُسُ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرؤُوفٌ

رَحِيمٌ ﴿۷﴾

و بارهای شما را به دیاری می‌برد که جز با مشقت نفوس، بدان نتوانید رسید که پروردگارتان مهربان و رحیم است. (۷)

وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِنْ يَأْمُرْ تَكُونُوا بِلِقَائِهِ إِلَّا يُشِيقَ الْآنَفُسُ

وَتَحْمِلُ: فعل مضارع، فاعل (هی) أَثْقَالَكُمْ: مفعول به.

و منفعت دیگر آن چهارپایان این است که آنها بارهای سنگین شما را که با پای پیاده برای شما غیر ممکن است به شهر و سرزمین دیگر می‌رسانند و از شهری به شهر دیگر برای تجارت بارهای خود را نمی‌توانستید حمل کنید حمل می‌کنند. که جز با مشقت تمام آن کار را نمی‌توانستید انجام دهید به آسانی و سهولت انجام می‌دهید.

مولانا گفت:

اندین آهنگ منگر سست و پست کاندین ره صبر و شق انفس است

إِنَّ رَبَّكُمْ لَرؤُوفٌ رَحِيمٌ

رَبَّكُمْ: اسم آن - لَ: مزحلقه - لرؤوف: خبر کان - رَحِيمٌ: خبر کان ثانی.

بدرستی که پروردگار شما هر آینه مهربان و رحیم است و با آفریدن این چهارپایان کار بر شما آسان نمود و این نعمت بزرگی است.

وَالْحَيْلُ وَالْإِغَالُ وَالْحَمِيرُ لِرَّكْبُوهَا وَزِينَةٌ وَمِثْلُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۸﴾

و خداوند اسبان و استران و خران (آفرید) تا بر آن سوار شوید و برای زینت نیز هست و آنچه را نمی‌دانید، خلق کرد. (۸)

وَالْحَيْلَ وَالْغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً

و خداوند اسب ها و استرها و خران را آفرید بر آن سوار شوید و زندگیتان را با آن آرایش کنید یعنی شادی و مسرت در دلهایتان بر می انگیزد.

وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ

وَيَخْلُقُ: فعل مضارع - فاعل (هو) - مآ: مفعول به

و خداوند چیزهای دیگر می آفریند آنچه را که نمی دانید از پرندگان و جانوران دریایی. یعنی: جز آنچه که در اینجا برای شما بر شمردیم، مخلوقات دیگری را در خشکی و دریا آفریدیم که شما بدانها احاطه علمی ندارید، نه از آنها چیزی شنیده‌اید و نه آنها را دیده‌اید.

وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَايِزٌ وَلَوْ شَاءَ لَهَدَّيْكُمْ أَجْمَعِينَ ①

راه راست بعهده خداست، و بعضی راهها نیز منحرف است و اگر می خواست، همگیان را هدایت کرده بود. (۹)

وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَايِزٌ

عَلَى اللَّهِ: جارو مجرور خبر مقدم - قَصْدٌ: مبتدا موخر.

راست بودن یعنی آن راهی که به حق منتهی می‌گردد که راه سنت و جماعت است که دین حنیفی و ملت اسلام به دلایل روشن و شرائع و فرائض آن بر خداست پس هر که به آن راه برود نفع برد و هر که از آن برگردد زیان بیند. و نیز از راههایی که کج است، نادرست بمانند راه ترسایان و جهودان و گبران بهره‌یزد.

وَلَوْ شَاءَ لَهَدَّيْكُمْ أَجْمَعِينَ

و اگر خداوند می خواست همه اینها ترسایان و گبران و جهودان را به راه راست و دین اسلام هدایت می‌کرد در این صورت در دین اختلافی باقی نمی ماند و اما خدای تعالی هدایت می‌کند کسی را که بخواهد و گمراه می‌گرداند کسی را که بخواهد.

یعنی: خدای عزوجل با انزال کتب و اقامه ادله، راه راست را به انسان روشن نموده و او را به حق و خیر می‌رساند (و منها جائز) یعنی: بعضی راهها مانند یهودیت، نصرانیت، مجوسیت و غیره، کج و منتهی به سوی گمراهی است پس راه راست همانا دین اسلام و راه کج غیر آن از ادیان است.

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ ①

اوست که از آسمان آبی نازل کرده، که نوشیدنی شماست و از آن درختها پرورش دهید که رمة‌های خود را در آن می‌چرانید. (۱۰)

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ

هُوَ: مبتدا - الَّذِي: خبر - أَنْزَلَ: فعل ماضی، فاعل (هُوَ) - مَاءً: مفعول به.

و اوست که از آسمان بوسیله ابر بر شما آبی فرستاد که مایه زندگی و حیات انسانها و جانوران و گیاهان است که شما از آن می نوشید و بوسیله آن درختان و گیاهان می رویند که چهارپایان در میان گیاهان می چرند این همه نعمت از جانب خداوند به جهت صفت رحمانیت خدای عزوجل است.

يُثَبِّتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الشَّجَرِ إِنَّ فِي

ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿١١﴾

و با آن کشت و زیتون و نخلها و تاکها و همه گونه میوه ها برای شما برویاند که در این برای گروهی که اندیشه کنند عبرت هاست. (۱۱)

يُثَبِّتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الشَّجَرِ

يُثَبِّتُ: فعل مضارع - (هُوَ) فاعل - الزَّرْعَ: مفعول به

خداوند بوسیله آن باران (آب) کشت را می رویاند و درختان و زیتون و خرما و انگور و همه نوع میوه ها را می رویاند تا اینکه از آن بهره مند شوند که در آفرینش آن برای غور کنندگان و باریک اندیشان آیت بزرگی از قدرت کامل خداوند یکتاست چون این سه نوع میوه زیتون و خرما و انگور دارای مواد غذایی عجیبی است که به بدن انسانها نیرو می بخشد و بسیاری از دردها با خوردن روغن زیتون از قبیل دردهای کبدی و کلیوی و غیره دفع می شود و انگور برای تصفیه خون و نیز بر درد رماتیسم و اعصاب بسیار موثر است و می گویند خرما از سرطان جلوگیری می کند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

فِي ذَلِكَ: جارو مجرور خبر مقدم - لَ: مزحلقه - لَآيَةً: اسم إنَّ.

بدرستی که امر این آفرینش یعنی رویاندن انواع و اقسام درختان نشانه ها و دلایلی بر قدرت خدای یکتاست برای گروهی که در آن تفکر و تأمل کنند.

رَوْضَهُ جَانِ بَخْشِ جِهَانَ أَفْرِيدَ بَاغِچَهُ کَوْنِ وَ مَکَانَ أَفْرِيدَ

وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنَّجْمُوسَ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِ رَبِّكَ فِي ذَلِكَ

لَا يُنَبِّئُ الْقَوْمَ بِعُقُوبَتِهِمْ ﴿١٢﴾

و شب و روز را بخدمت شما گماشت و خورشید و ماه و ستارگان به فرمان وی مسخرند که در این برای گروهی که خرد وری کنند عبرت هاست. (۱۲)

وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ

وَسَخَّرَ: فعل ماضی، فاعل (هو) - اَلَّذِلَّ: مفعول به

و برای بهره مندی شما شب و روز را مسخر گردانید که پس از شب، روز و پس از روز، شب را بوجود آورد تا روز به کسب و کار مشغول شوند و در شب به آسایش بپردازند.

منزل شب را تو در از آوری روز فرو رفته تو باز آوری

وَالشَّمْسِ وَالْقَمَرِ

و خورشید و ماه را آفرید که با طلوع و غروب خود نظم طبیعی جهان هستی را اصلاح می کنند همه اینها از جهت مصالح و منافع شماست. شیخ سعدی گفت:

ایر و باد و مه خورشید و فلک در کارند
تا تو نانی به کف آری و بقطعت نخوری
همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار
شرط انصاف نباشد که تو فرمان نیری

وَالنَّجْمِ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ

النَّجْمِ: مبتدا - مُسَخَّرَاتٍ: خبر

و ستارگان برای یافتن راه ها در حرکت و مسافرت از برای انسانها رام شده است که از آن بهره می گیرند و راه و مسیر خود را بیابند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

فِي ذَلِكَ: جار و مجرور خبر - لَ: مزحلقه - لَآيَاتٍ: اسم ان

بدرستی که در این آیات نشانه هایی است به یگانگی خداوند متعال برای گروهی که خردوری می کنند و عبرت می گیرند پس بر انسانهاست که از عقل و خرد خویش استفاده نمایند تا به معرفت خدای عزوجل نایل گردند.

وَمَا ذَرَأَا لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ

يَذْكُرُونَ ﴿١٣﴾

و نیز آنچه برایتان در زمین آفریده و رنگهای آن مختلف است که در این برای گروهی که اندرز پذیرند، عبرت است. (۱۳)

وَمَا ذَرَأَا لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَنًا

مَا: مفعول به - ذَرَأَا: فعل ماضی، فاعل (هو)، مُخْتَلِفًا: حال.

و آنچه در زمین از چمنها و درختان و میوه های مختلف خلق کرد در حالی که همه میوه ها از جهت رنگ و شکل و خواص از یکدیگر متمایز و متفاوت هستند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَذْكُرُونَ

بدرستی که در این آفرینش دلایل روشن و آشکاری برای خدای یگانه است برای گروهی که نعمت خدا را در زمین و آسمان یاد کنند و از آن عبرت و پند گیرند.

وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِنَاسٍ أَلْكَوْا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَنَسَخَرْنَا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٤﴾

اوست که دریا را بخدمت گرفت تا از آن گوشت ماهیان تازه خورید و از آن زیوری برون آرید که پیرایه خویش کنید و کشتی ها را در آن آب برانید تا از کرم وی فروزی جوئید و شاید سپاس دارید. (۱۴)

وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِنَاسٍ أَلْكَوْا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَنَسَخَرْنَا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا

نَسَخَرْنَا: فعل مضارع - (و) فاعل - حِلْيَةً: زیور آلات، مفعول به.

اوست که دریاهای را برای شما مسخر گردانید تا اینکه در آن صید کنید و از گوشت تازه آن بخورید یعنی ماهی تازه، در اینجا طریاً که آیه قرآن است به معنی تازه و نو است پس متضاد آن ماهی کهنه و فاسد خواهد بود نتیجه می گیریم که خوردن ماهی کهنه و فاسد برای انسانها مضر خواهد بود و نیز از قعر آن زیور آلات و صدف بدست می آورید که بسیار گران قیمت است و خوشتن را یا آن می آرائید و زینت می دهید.

شیخ سعدی گفت:

به دریا در منافع بیشمار است و گر خواهی سلامت برکنار است

وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

تَرَى: فعل مضارع، فاعل (انت) - الْفُلْكَ: مفعول به - مَوَاجِرَ: حال.

و تو ای انسان اکشتی ها را می بینی که آب دریا را می شکافند و بوسیله باد و بخار می روند و می آیند تا با آن فضل و بخشش و روزی خود را بجوئید و بطلبید شاید در مقابل این نعمت بزرگ الهی شکرگزار باشید در روح البیان از کشف الاسرار آورده است که حق سبحانه تعالی از روی ظواهر در زمین دریاهای آفرید.

چون دریای قلزم و عمان و اقیانوسها و جزائر و برای عبور بر آن کشتیها مقرر فرموده و از روی باطن و در نفس آدمی دریایچه ها پدید کرد چون دریاهای شغل و غم و حرص و غفلت و تفرقه و برای عبور از آن کشتیها تعیین نمود. هر که در کشتی توکل نشنید از دریای شغل بساحل فراغت رسد و هر که در کشتی رضا در آید از بحر غم بساحل فرج رسد و هر که در کشتی قناعت جای کند از دریای حرص بساحل زهد آید و هر که در کشتی ذکر نشنید از دریای غفلت بساحل آگاهی رسد و هر که بکشتی

توحید در آید از دریای تفرقه بساحل جمعیت رسد و به حقیقت تفرقه در بقاست و جمعیت در فنا با وجود آن در مملکت تفرقه و بیخودان در مرتبه جمع.

وَالَّذِي فِي الْأَرْضِ رَوًى أَنْ يَقْبَلَ إِلَيْكُمْ وَأَنْهَضَكُمْ لِغُلَامِكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٥﴾

و در زمین لنگرها (از کوهها) افکند تا شما را نلرزاند و جوی ها و راه ها کرد شاید هدایت یابید. (۱۵)

وَالَّذِي فِي الْأَرْضِ رَوًى أَنْ يَقْبَلَ إِلَيْكُمْ وَأَنْهَضَكُمْ لِغُلَامِكُمْ تَهْتَدُونَ

وَالَّذِي: فعل ماضی - (هو) فاعل - رَوًى: مفعول به

و خداوند به قدرت قاهره خود در زمین که کروی شکل است کوههای عظیم و استوار قرار دارد تا با لرزش خود شما را متحرک و مضطرب نگرداند و آن کوهها را به قول مختومقلی فراخی به منزله میخ از برای زمین قرار داد.

شیخ سعدی در بوستان گفت:

زمین از تب لرزه آمد ستوه فرو کوفت بر دامنش میخ کوه

و نیز جویها را آفرید چون نیل و فرات و دجله و جیحون و سیحون و امثال آن و دیگر بوجود آورد راه ها را از موضعی به موضعی تا اینکه راه را از منزلی به منزلی و از شهری به شهری بهیماید و به رزق و روزی خود برسید.

وَعَلَّمَكُمُ الْوَيْلَ النَّجِيمِ هُمْ يَهْتَدُونَ ﴿١٦﴾

و علامتها کرد و کسان به وسیله ستارگان هدایت شوند. (۱۶)

وَعَلَّمَكُمُ

و نیز نشانه ها و علاماتی برای روندگان از کوهها و دریاها و بادها و رودها پدید کرد که مردمان با آن در روز راه خود را بیابند و مسیر خود را بشناسند.

وَالنَّجِيمِ هُمْ يَهْتَدُونَ

هَمْ: مبتدا - يَهْتَدُونَ: فعل مضارع، (و) فاعل، جمله خبر

و دیگر ستارگان را پدید کرد از قبیل ثریا، فرقدان، بنات نعش و جدی و امثال آن که بوسیله آن ستارگان چه در دریا و چه در خشکی هدایت شوند و راه خود بیابند و به مقصد برسند همه این نعمت ها از برای شماست پس خالق را در مقابل این همه نعمت شکرگزار باشید.

أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿١٧﴾

آنکه خلق کند با آنکه خلق نکند، چگونه مانند تواند بود، چرا اندرز نمی گیرید؟ (۱۷)

أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ

مَنْ: مبتدا - يَخْلُقُ: فعل مضارع - (هو) - كَمَنْ: جار و مجرور خبر

پس ای انسانها! آگاه باشید و بدانید آیا خدایی که این همه چیزهایی عجیب و غریب و نعمتهای بی پایان که بر شما برده ایم بر شما بخشید با آن کسی که چیزی نمی آفریند و در نهایت عاجز و ناتوان است یعنی بت و به خالق مخلوقات شریک قائل می شوید و انباز می گیرید یکسان است؟

أَفَلَا تَذَكَّرُونَ

آیا بیاد نمی آورید این همه نعمت های خداوند را که قابل شمارش نیست و در مقابل این نعمت شکرگزاری نمی کنید؟

عظائیت هر مواز و برتنم چگونه بهر موی شکری کنم

وَإِنْ تَسْأَلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصَوْهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۱۸﴾

اگر بخواهید نعمتهای خدا را بشمارید، شماره کردن آن نتوانید که خدا آمرزگار و رحیم است. (۱۸)

وَإِنْ تَسْأَلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصَوْهَا

و اگر بخواهید نعمتهای بی کران خداوند را بشمارید به جهت کثرت آن نمی توانید آنرا بشمارید پس چگونه می توانید شکر نعمت را بجای آورید.

إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ

لفظ: **اللَّهُ**، اسم **إِنَّ** - ل: مزحلقه - **لَغَفُورٌ**: خبر **إِنَّ** - **رَحِيمٌ**: خبر **إِنَّ** ثانی

بدرستی که خداوند هر آینه آمرزنده و مهربان است و قصور نعمت داده شده را در برابر بجا نیاورد شکرش می آمرزد و بدانجهت نعمت از شما باز نمی گیرد.

وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسْرُوبُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ ﴿۱۹﴾

و خداوند آنچه را پنهان کنید و آنچه را عیان کنید می داند. (۱۹)

وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسْرُوبُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ

لفظ: **اللَّهُ**، مبتدا - **يَعْلَمُ**: فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله خبر - **مَا**: مفعول به.

و خداوند آنچه را از عقاید و اعمال در درون دلتان پنهان می دارید و آنچه از آن عقاید و اعمال آشکارا می کنید و به زبان می رانید می داند.

وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ﴿۲۰﴾

و بدانید آنکسان، سوای خدا، که می دانند چیزی خلق نکنند و خودشان خلق شوند. (۲۰)

وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ

الَّذِينَ: مبتدا - **لَا يَخْلُقُونَ**: فعل مضارع، (و) فاعل، جمله خبر - **هُمْ**: مبتدا - **يُخْلَقُونَ**: فعل مضارع مجهول، (و) نایب فاعل، جمله خبر

و کسانیکه غیر از خدا به الوهیت می خوانند و آنها می پرستند یعنی بتان که قادر نیستند چیزی را بیافرینند و خلق کنند در حالیکه خود آفریده شدند و مخلوق اند و خود به دیگری محتاج اند نه خود را سودی می رسانند و نه دیگری را سودی می رسانند پس آن چیزی که خود محتاج است و نه سودی به خود می تواند برساند و نه به دیگران چگونه شایسته پرستش باشند؟

أَمْوَاتٌ غَيْرِ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ﴿۲۱﴾

مردگان اند نه زندگان و ندانند چه وقت از نوزنده می شوند. (۲۱)

أَمْوَاتٌ غَيْرِ أَحْيَاءٍ

أَمْوَاتٌ: خبر ثانی از برای هم

آن تنهایی را که می پرستند مردگانند نه زندگان یعنی جماداتند.

وَمَا يَشْعُرُونَ

آن بتان نمی دانند که:

أَيَّانَ يُبْعَثُونَ

أَيَّانَ: مفعول فیه - یُبْعَثُونَ: فعل مضارع مجهول - (و) نایب فاعل

دو باره زنده می شوند و قیامت بر پا می شود و نمی دانند که در آن دنیا چه خیر است، یعنی نعمت و نشر خود را نمی دانند پس چگونه قادر خواهید بود دیگری را به مقتضای اعمالش جزا و مکافات دهند باید عاقل عبرت بگیرد و خدایی را پرستش کند که بر جزا و مکافات روز رستاخیز قادر است.

إِلَهُكَ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ ﴿۲۲﴾

خدای شما، خدای یکتاست، کسانی که به آخرت ایمان ندارند، دلهایشان به انکار خود گشوده و، خودشان فخر و بزرگی فروشانند. (۲۲)

إِلَهُكَ إِلَهٌ وَاحِدٌ

إِلَهُكَ: مبتدا - کم: مضاف الیه - إِلَهٌ: خبر

این جمله خطاب به عموم مردم است، می گویند:

که معبود شما یکتاست، خدایی که شایسته عبادت و پرستش است خداوند یکتای که برای او شریک و انبازی نیست.

نظامی گنجوی در مخزن الاسرار گفت:

فاتحه‌ی فکرت و ختم سخن	نام خدای استه بدین ختم کن
پیش وجود همه آیندگان	پیش بقای همه پایندگان
سابقه سالار جهان قدم	مرسله پیوند گلوی قدم

قَالِیْزِکَ لَا یُؤْمِنُوْنَ بِالْآخِرَةِ قُلُوْبُهُمْ مُّنْکَرَةٌ وَهُمْ مُّسْتَكْبِرُوْنَ

قَالِیْزِکَ: مبتدا - قُلُوْبُهُمْ مُّنْکَرَةٌ: جمله اسمیه (مبتدا و خبر) کل جمله اسمیه خبر الذین - (و) عطف - هُمْ: مبتدا - مُّسْتَكْبِرُوْنَ: خبر.

پس آنانکه به آخرت ایمان ندارند دل‌هایشان با توحید بیگانه است آنان منکر خدای یکتا هستند، حق و حقیقت را نمی‌دانند و از ایمان و تصدیق سرباز می‌زنند و گردن کشی و سرپیچی می‌کنند و خود را چنان می‌پندارند که از حق بالاترند و این ادعای پوچ و تو خالی و خود بینی است و در حدیث آمده است به بهشت داخل نشود کسی که در قلبش ذره ای کبر و غرور باشد.

خویشتن آرای شو چون بهار تا نکند در تو طمع روزگار

و در سوره بنی اسرائیل آیه ۳۷ آورده است:

«و لا تمش فی الارض مریحاً انک لن تخرق الارض و لن تبلغ الجبال طولا»

و در روی زمین با تکبر راه مرو، بدرستی که تو هرگز زمین را نمی‌توانی بشکافی و در بلندی به بلندی کوه نمی‌رسی.

لَا جَرَمَ اَنْکَ اَللّٰهُ یَعْلَمُ مَا یُسْرُوْنَکَ وَ مَا یُعْلِنُوْنَکَ اِنَّهٗ لَا یُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِیْنَ ﴿۲۳﴾

بی‌گفتگو، خدا آنچه را پنهان کند و آنچه را عیان کند میداند و خدا مستکبران را دوست ندارد. (۲۳)

لَا جَرَمَ اَنْکَ اَللّٰهُ یَعْلَمُ مَا یُسْرُوْنَکَ وَ مَا یُعْلِنُوْنَکَ

لَا: لای نفی جنس - جَرَمَ: اسم لای نفی جنس - لفظُ اَللّٰهُ: اسم اَنْکَ - یَعْلَمُ: فعل مضارع، فاعل

(هو) خبر اَنْکَ، جمله اَنْکَ اَللّٰهُ یَعْلَمُ خبر لای نفی جنس.

بدرستی که خداوند هر آینه آنچه را که در دل پنهان می‌دارند از عقاید و اعمال او یا آنرا آشکار می‌کند می‌داند و در روز رستاخیز به مقتضای عقاید و اعمالشان پاداش می‌دهد.

اِنَّهٗ لَا یُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِیْنَ

بدرستی که خدای تبارک و تعالی مستکبران را که از توحید و یکتاپرستی خدا سرپیچی می‌کنند و پیغمبر ﷺ را تصدیق نمی‌کنند دوست نمی‌دارد.

میرزا حبیب خراسانی گفت:

باد در سر چون حباب ای قطره تا کی خویش را

بشکن از خود عین دریا کن کمال این است و بس

چند گویی سخن از درد و رنج دیگران
خویش را اول مداوا کن کمال این است و بس
پند من بشنو بجز با نفس شوم بد سرشت
با همه عالم مدارا کن کمال این است و بس

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَآذَا أَنْزَلْ رَبُّكُمْ قَالُوا اسْطِطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٢٤﴾

و چون گویند شان، پرورد گارتان چه نازل کرده؟ گویند داستانهای گذشتگان. (۲۴)

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَآذَا أَنْزَلْ رَبُّكُمْ

این در شان کسانی آمد که در ایام موسم حج بر راه حجاج می نشستند زمانی که از ایشان می پرسیدند که: آنچه خداوند بر محمد ﷺ فرود آورد چیست؟ ایشان جواب می دادند:

قَالُوا اسْطِطِيرُ الْأَوَّلِينَ

قَالُوا: فعل ماضی - فاعل (و) - مبتدا محذوف - اسْطِطِيرُ: خبر

می گفتند: آنچه می گویند که از آسمان از جانب خدا بر رسولش ﷺ نازل شده است افسانه های پیشینیان است و دروغها و افسانه هایی که گذشتگان بر ساخته و بافته اند.

لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِلَّا

سَكَّةَ مَا يَرْوُونَ ﴿٢٥﴾

باید روز قیامت بار گناهان خویش بتمام بردارند، و نیز، با شمه ای از گناهان آنکسان را که از روی جهل گمراهشان می کنند، بردارند، بدانند و آگاه باشید که [آن بار و گناه] بسیار بد عاقبت است. (۲۵)

لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَمَةِ

لِيَحْمِلُوا: فعل مضارع، (و) فاعل - أَوْزَارَهُمْ: مفعول به - كَامِلَةً: حال - يَوْمَ: مفعول قیه.

آنانکه گفتند قرآن نازل شده از جانب خدا بر رسولش افسانه های پیشینیان بیش نیست باید به سبب متابعت نکردن از پیغمبر به تمام و کمال در روز قیامت بار گناهان خود را حمل خواهند کرد.

وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ

يُضِلُّونَهُمْ: فعل مضارع - (و) فاعل - هُمْ: مفعول به

آن کسانی که قرآن را اساطیر الاولین خوانند ضمن اینکه بار گناهان خود را به تمام و کمال در روز قیامت خواهند کشید سهمی از گناهان کسانی را که بخاطر جهل و نادانی و بدون علم و آگاهی به تقلید کور کورانه و بی دلیل گمراه شدند و سخن آنان را بی جهت پذیرفتند و از گفته ها و اعمال ایشان اطاعت کردند حمل خواهند کرد.

أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ

سَاءَ فعل ذم؛ فاعل (هو) - مَا: تمیز.

آگاه باشید و بدانید که آنان گویندگان اساطیر اولین چه کار زشت و خلافی کردند و چه بار گناه بدی را به گردن می‌کشند.

قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَفَاقَ اللَّهُ بَيْنَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتْنَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٢٦﴾

کسانی که پیش از آنها بودند، نیرنگ کردند و خدا بینانشان را از پایه ست کرده و سقف از بالاسرشان افتاد و عذاب خدا از آنجا که احساس نمی‌کردند، به ایشان در آمد. (۲۶)

قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَفَاقَ اللَّهُ بَيْنَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتْنَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ

فَأَفَاقَ: فعل ماضی - لفظُ اللَّهِ: فاعل - بُيَان: مفعول به

اگر این مشرکان قریش به باطل جلوه دادن دین حق تلاش می‌کنند و حيله و مکر می‌سازند اینچنین ساز بد پیش از ایشان هم در پیشینیان بوده است چون نمرود ها و فرعون ها اما کاری از پیش نبردند و شما ای مسلمانان از مکر ایشان مترسید که ایشان نیز کاری از پیش نخواهند برد و سرانجام پروردگار جهانیان مکر ایشان را باطل کرد و ایشان را هلاک گردانید و خداوند خانه هایشان را از اساس ویران کرد و سقف بر سرشان از بالا فرود آمد و سپس دیوارها فرو ریخت و هیچ یک زبان یکدیگر را نفهمیدند پس آنان به هفتاد و سه زبان سخن می‌گفتند و بوسیله باد عذاب بر ایشان نازل شد و آنان را هلاک گردانید و گفته اند مراد از این عذاب پشگان بوده است که بر لشکر نمرود مسلط شده بود که خدای تعالی فرمود در زمان ابراهیم پشه ای بر بینی نمرود رفت و در دماغ وی جای گرفت و بزرگ شد گویند چهارصد سال در آنجا بماند و در این مدت پیوسته بر سر او طرقة می‌زدند تا آرام می‌یافت. در کلیله و دمنه آمده است: جبّاری که نیش پشه را تیغ قهر دشمنان گردانید بدین طریق نمرود را عذاب داد از آنجا که نمی‌دانستند که خدای تعالی نمرود را مبتلا گردانیده است.

ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يُخْزِيهِمْ وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَاءُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشْكُونَ فِيهِمْ قَالَ

الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٢٧﴾

آنگاه روز قیامت (خدا) رسوایشان کند و گویند: شریکان من که در مورد آنها اختلاف می‌کردید کجا پیدا کسانی که دانش یافته اند گویند: امروز رسوائی و بدی همراه کافران است. (۲۷)

ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يُخْزِيهِمْ وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَاءُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشْكُونَ فِيهِمْ

خبر مقدم محذوف - شَرَّكَاءِ كَ : مبتدا مؤخر

عذابی که در آیت قبل ذکر شد عذاب دنیوی است ولی در روز رستاخیز خداوند ایشان را رسوا و خوار می‌سازد و به ایشان می‌گوید آن شریکانی که بمن قائل می‌شدید کجا هستند و به خاطر آنان از روی استهزاء با انبیاء و سایر مومنین در شانسان مخالفت می‌کردید مسلماً پاسخی در حق این سؤال ندارند.

قَالَ الَّذِينَ أُوْتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْآخِرَ الْيَوْمَ وَالْأَوَّلَ عَلَى الْكَافِرِينَ

الْآخِرَ: اسم إن - الْيَوْمَ: مفعول فیه - عَلَى الْكَافِرِينَ: جار و مجرور، خبر إن.

آنانکه به ایشان علم داده شده اند یعنی افرادی که از حق و حقیقت آگاهند انبیاء و مومنین یا فرشتگان می‌گویند امروز خواری و رسوایی و عذاب و بدی، بیگمان ایشان را فرا خواهد گرفت.

الَّذِينَ تَوَفَّيْتُمُ الْمَلَائِكَةَ طَالِيَ أَنْفُسِهِمْ ط فَأَلْفَوْا السَّلَامَ ط مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ شَوْءٍ بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۱۸﴾

چون فرشتگان همان کسانی که در آنحال که ستمگر خویشند، جانشان بگیرند، اطاعت عرضه کنند و گویند: ما هیچ کار بدی نمی‌کردیم (چنین نیست) بلکه خدا از اعمالی که می‌کرده‌اند، آگاهست. (۱۸)

الَّذِينَ تَوَفَّيْتُمُ الْمَلَائِكَةَ طَالِيَ أَنْفُسِهِمْ ط

الَّذِينَ: نعت - تَوَفَّيْتُمُ: فعل مضارع - هُمْ: مفعول به - الْمَلَائِكَةُ: فاعل - طَالِيَ: حال

آنانکه شرک و کفر را اختیار کردند هم به خود و هم به دیگران زیان می‌رسانند آن هنگام که فرشتگان برای قبض روح ایشان بیایند آن زمان مرگ را به معاینه ببینند می‌گویند:

فَأَلْفَوْا السَّلَامَ ط مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ شَوْءٍ

عکرمه گفت:

این آیت در شأن قومی آمد که در مکه به زبان کلمه شهادت می‌گفتند و اقرار می‌دادند که مسلمان هستیم اما در مکه ماندند و به مدینه هجرت نکردند و این ماندنشان در مکه باعث شد که ایشان را مشرکان قریش روز بدر به اجبار به جنگ بدر بردند تا همه کشته شدند در واقع نفاق ایشان که در مکه ماندند باعث هلاکشان شد این ستمی بود که بر نفسهای خود کردند. می‌گویند آن زمانیکه فرشتگان برای قبض روح ایشان آمدند گفتند ما اسلام آوردیم و ما کافر نبودیم و شرک نیاوردیم فرشتگان در پاسخ آنان می‌گویند:

بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

بَلَى: حرف جواب - لَفَطَ اللَّهُ: اسم إن - عَلِيمٌ: خبر إن

نخیر چنین نیست که شما می گوید یعنی شما تبهکار و کافر بودید و به خدای تعالی شرک آوردید امروز حبله و مکر، شما را نمی تواند نجات بدهد اکنون زمان آن رسیده است که به کیفر اعمال خود برسید بیگمان خداوند به آنچه می کردید آگاه و داناست.

فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَلْدًا فِيهَا فَلَئِنَّ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ ﴿٢٩﴾

از درهای جهنم درون شوید و جاودانه در آن باشید که جایگاه مستکبران بسیار بد است. (۲۹)

فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَلْدًا فِيهَا

فَادْخُلُوا: فعل امر، (و) فاعل - أَبْوَابَ: مفعول به - خَلْدًا: حال.

پس شما باید از درهای دوزخ به جهنم وارد شوید که برای شما آماده کرده شده است در حالیکه اقامت کنندگان همیشگی در آن هستید.

فَلَئِنَّ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ

فَلَئِنَّ: فعل دم - مَثْوًى: فاعل - الْمُتَكَبِّرِينَ: مضاف الیه.

پس جهنم هر آینه برای مستکبرین جایگاه بسیار بدی است این است سزای آنانکه پیغمبر و قرآن را تکذیب کردند و اعلام وحی و تبلیغی که از زبان پیغمبر ﷺ جاری می شد می گفتند این اساطیر الاولین است یعنی داستانهای پیشینیان است.

وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرٌ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ

الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ ﴿٣٠﴾

و بکسانی که پرهیزکاری می کنند گفته می شود: پروردگارتان چه نازل کرده است گویند: خیری نازل کرده است کسانی که نیکوکاری کرده اند در این دنیا پاداش نیک دارند و سرای دیگر بهتر است و سرای پرهیزکاران چه نیکوست. (۳۰)

وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ

این آیت در شان کسانی از بزرگان عرب در ایام موسم حج کسانی را به مکه فرستادند تا از احوال رسول خدا ﷺ بپرسد و قصه وی بداند و نشان وی را بپرسد، آمده است زمانیکه به مکه رسیدند مقتسمان (تقسیم کنندگان یا قسم خورندگان) که در راه آنان نشسته بودند به کسان بزرگان عرب پاسخ می دادند و می گفتند: یکی می گفت: محمد ساحر است، یکی می گفت: محمد شاعر است، یکی می گفت: محمد مجنون است. یکی می گفت: قصه گو است و قصه پیشینیان باز گوید اگر محمد را نبینی بهتر است. آن سائل گفت اگر من به مکه داخل نشوم و از احوال آنان از نزدیک با خبر نگردم از برای بزرگان و اعیان عرب بد پیکی و بد رسولی باشم.

چون به مکه داخل شد اصحاب رسول و مومنان را دید گفت: ماذا انزل ربکم پروردگارت چه چیزی نازل کرده است اینست که رب العالمین گفت: و قیل للذین اتقوا ماذا انزل ربکم. بر عکس کافران، آن هنگام که به پرهیزکاران گفته می شود پروردگارتان چه چیزی بر پیغمبرتان نازل کرده است می گویند:

قَالُوا خَيْرٌ

قَالُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - خَيْرٌ: مفعول به

که خیر و سعادت فرو فرستاد یعنی قرآن فرستاد که جامع خیرات و منبع حسنات و نیکی و بیان ثواب مومنان است.

لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ

الدُّنْيَا: بدل

برای کسانی که در این دنیا نیکی کردند و به اخلاص لا اله الا الله گفتند و اعمال نیک انجام داده اند ثواب و پاداش زیادی هم در دنیا و هم در آخرت است. در دنیا امن و آسایش و پاداش سرای آخرت بهتر از پاداش سرای دنیا است و آن داخل شدن در بهشت و بهره مند شدن از نعمت های بهشت است که در زیر درختان آن جویهایی از آب روان است.

وَلِدَارُ الْأَخْزَرِ خَيْرٌ

ل: ابتدا؛ دَارُ: مبتدا - خَيْرٌ: خبر

وَلِنِعَمِ دَارِ الْمُتَّقِينَ

لِنِعَمِ: فعل مدح - دَارُ: فاعل - الْمُتَّقِينَ: مضاف الیه.

و در بهشت هر آنچه برای پرهیزکاران سرای نیک و خوبی است آخرت برای پرهیزکاران نیکو سرائی است. نیکبها و نعمت های خانه آخرت در بیان نگنجد. کمترین نعمت آخرت از بیشترین و بهترین نعمت دنیا افزون تر و پرمایه تر است.

جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ

الْمُتَّقِينَ ﴿٣١﴾

به بهشت های جاوید داخل شوید که جویها در آن روان است و در آنجا هر چه خواهند دارند خدا پرهیزکاران را چنین پاداش می دهد. (۳۱)

جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ

مبتدا محذوف - جَنَّاتٌ: خبر.

آنانکه ایمان آوردند و به آنچه که خداوند بوسیله پیغمبر فرستاد یعنی قرآن تصدیق کردند و اعمال شایسته انجام دادند به بهشت داخل می شوند که در زیر درختان آن جویهایی از آب و غسل و خمر و شیر روان است ایشان در آن بهشت آنچه خواهند از انواع نعمتهای بهشتی بهره مند شوند.

چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت شیوه جنات تجری تحتها الانهار داشت

كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ

يَجْزِي: فعل مضارع - لفظ الله: فاعل - الْمُتَّقِينَ: مفعول به

کسانی که از شرک و کفر و فسق و تکذیب و مکر پرهیز می کنند مثل این پادشاه را خواهند داشت.

الَّذِينَ تَوْفَّيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُوكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٣٢﴾

همان کسانی که فرشتگان بحال پاک سیرتی جانشان بگیرند گویند: سلام بر شما، پیادش اعمالی که می کرده اید به بهشت در آید. (۳۲)

الَّذِينَ تَوْفَّيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ

الَّذِينَ: نعت - تَوْفَّيْهِمُ: فعل مضارع - هُمْ: مفعول به - الْمَلَائِكَةُ: فاعل - طَيِّبِينَ: حال.

آن کسانی را که فرشتگان ایشان را به امر خدای تعالی بمیرانند در حالیکه ایمان و طهارت اسلام کردار و اعتقاد ایشان را از شرک و کفر پاک داشته اند.

يَقُولُوكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ

سَلَامٌ: مبتدا - عَلَيْكُمْ: جار و مجرور خبر.

فرشتگان به ایشان از روی تعظیم می گویند در این بهشت در امان باشید و در حالت ایمن و آسوده به بهشت سیر کنید و از نعمت های آن بهره مند شوید.

أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

أَدْخُلُوا: فعل امر، فاعل (و) - الْجَنَّةَ: مفعول به.

ای متقین! به بهشت داخل شوید که این بهشت به جهت آنچه می بودید و عمل می کردید از خیرات و حسنات و عبادات برای شما آماده شده است.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرُ رَبِّكَ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا

ظَنَّمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٣٣﴾

مگر جز این انتظار دارند که فرشتگان سوی ایشان بیایند، یا فرمان و غضب پروردگار [بر سر این کافران منکر]، کسانی که پیش از آنها بودند نیز چنین کردند، خدا به آنان ستم نکرد بلکه بخودشان ستم می کردند. (۳۳)

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرُ رَبِّكَ

أَن تَأْتِيَهُمْ: فعل مضارع - هُمْ: مفعول به - أَلَمْ تَكُنْ لَهُ: فاعل

پس از آنکه جایگاه پرهیزکاران و نیکوکاران را بیان کرد کافران را تنبیه می کند و می گوید آیا کافران جز این انتظاری می برند که فرشتگان برای گرفتن اجلشان به پیش ایشان بیایند یا بیاید فرمان پروردگار تو یعنی عذاب او برای از بین بردن و هلاکت ایشان؟

كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ

کافران پیشین نیز اینچنین در مرکب غرور سوار بودند و در پرستش غیر خدا و باطل مبادرت می کردند سرانجام عقوبت کار خود را دیدند و چشیدند.

وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

ظَلَمَهُمْ: فعل ماضی - هُمْ: مفعول به - لَفْظُ اللَّهِ: فاعل.

و خداوند جل جلاله به عذاب و یا به هلاک ایشان ستم نکرد بلکه ایشان به جهت کفرشان و معصیت شان و تکذیبشان بر نفس های خود ستم می کردند و خداوند پاداش اعمال ایشان را داده است.

فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٣٤﴾

و سزای اعمال بدشان به ایشان رسید و عذابی که باستهزای آن می پرداختند بر آنها وقوع یافت. (۳۴)

فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ

فَأَصَابَهُمْ: فعل ماضی - هُمْ: مفعول به - سَيِّئَاتُ: فاعل.

پس بر ایشان است سزای اعمال بدشان یعنی عذاب الهی به جهت اینکه عذاب خدا را به مسخره می گرفتند به ایشان رسید و آن در دنیا هلاک و عذاب و در آخرت آتش دوزخ است.

وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِن دُونِهِ مِن شَيْءٍ وَنَحْنُ وَلَا ءَابَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا

مِن دُونِهِ مِن شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿٣٥﴾

کسانی که شرک می ورزند گویند: اگر خدا می خواست، نه ما و نه پدرانمان جز او هیچ نمی پرستیدیم و بدون فرمان وی چیزی را حرام نمی کردیم، کسانی که پیش از آنها بودند نیز چنین کردند ولی آیا برای رسولان جز تبلیغ رسالت و اتمام حجت چیز دیگری است؟ (۳۵)

وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِن دُونِهِ مِن شَيْءٍ وَنَحْنُ وَلَا ءَابَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا

مِن دُونِهِ مِن شَيْءٍ

عَبَدْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - مِن شَيْءٍ: من حرف جز زائد - شَيْءٍ: مفعول به - (نحن) توکید

آنانکه شرک آوردند گفتند اگر خدای تعالی می خواست نه ما و نه پدرانمان جز خدا هیچ چیز دیگری را از قبیل لات و عزی و دیگر بتان نمی پرستیدیم و هیچ چیزی را از بحیره و سائبه و غیر آن بدون حکم

خدای تعالی حرام نمی کردیم پس از شما ای محمد ﷺ اطاعت و فرمانبرداری نمی کنیم و شما را فرستاده خدا نمی دانیم و کارهای ما از تکذیب و سرکشی در پیشگاه خداوند ناپسندیده و ناستوده نیست.

كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ

فَعَلَ: فعل ماضی - الَّذِينَ: فاعل

همچنین آنانکه پیش از ایشان بودند همچنین اعمال مشرکان اهل مکه را داشتند در شرک و تکذیب حرام کردن حلال و حلال کردن حرام و ظاهر کارشان با هم یکی و یکسان بود.

فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُسِينُ

عَلَى الرُّسُلِ: جار و مجرور خبر مقدم - الْبَلَاغُ: مبتدا مؤخر

آیا بر پیغمبران پیشین وظیفه ای جز تبلیغ آشکار و رساندن پیام پروردگار خود به مردم بود و جز این نبود پس تو نیز ای محمد ﷺ فرمان را به ایشان برسان و آنچه در قرآن از او امر و نواهی آمده است به گوش ایشان برسان و حساب و کتاب ایشان را به خدا واگذار کن.

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَّنْ هَدَىٰ

اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَاذْكُرُوا فِي الْأَرْضِ فَأَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ

الْمُكَذِّبِينَ ﴿٣٦﴾

میان هر امتی پیغمبری برانگیختیم که خدا را پرستید و از طغیانگر کناره کنید، بعضی شان را خدا هدایت کرد و بعضی دیگرشان، ضلالت برایشان مقرر گشت، پس در زمین بگردید و بنگرید سرانجام تکذیب کتان چنان بود. (۳۶)

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ

لَقَدْ: حرف تحقیق - بَعَثْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - رَسُولًا: مفعول به.

پروردگار جهانیان در این آیت رسولان را خبر داد که ما هر آینه رسولان را در میان هر امتی به میان مردم فرستادیم تا ایشان را به عبادت و پرستش حق تعالی دعوت کند هر آن چیزی که غیر خدای باشد پرهیز کنید و دوری جویند اما گمراهی و هدایت در شان رسولان نیست زیرا که هدایت کننده و گمراه کننده خدای تعالی است هر که را که بخواهد راه می نماید و هدایت می کند و آنرا که بخواهد گمراه می گرداند این است که گفت:

فَمِنْهُمْ مَّنْ هَدَىٰ اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ

مِنْهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - مَّنْ: مبتدا مؤخر.

پس از میان این امت ها کسانی بودند که خدای تعالی ایشان را راه نمود و هدایتشان کرد و نیز از میان امتها کسانی بودند که بر اثر کردار و اعمال ناشایست گمراهی بر ایشان واجب گشت.

فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ

کَيْفَ: خبر کان - عَاقِبَةُ: اسم کان.

پس ای مشرکان اهل مکه در روی زمین سیر کنید و سرزمین‌هایی که عذاب بر مردم آنان نازل شده است ببینید که سرانجام کار تکذیب‌کنندگان در این دیار و سرزمین مثل سرزمین عاد و ثمود چگونه بوده است. تا برای شما عبرت باشد و کاری که پیشینیان کردند و به عذاب سخت گرفتار شدند خود را از ابتلای به آن عذاب و هلاکت دور کنید؛ و بلایی بر سرتان نیاید که بر سر پیشینیان از افس‌های پیشین مانند عاد و ثمود آمده در آن هنگام که ویرانه‌های بر جای مانده از آنان را مشاهده می‌کنید و در می‌یابید که آخر کارشان به نابودی خودشان و بخرابی خانه و دیارشان انجامیده است.

إِنْ تَحْرِصْ عَلَى هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرٍ ﴿٣٧﴾

اگر به هدایت کردنشان علاقه داری خدا کسی را که به ضلال محکوم کرده هدایت نمی‌کند و یارانی ندارند. (۳۷)

إِنْ تَحْرِصْ عَلَى هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرٍ

لَهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - مِنْ: حرف جزا - نَاصِرٍ: مبتدا مؤخر
اگر ای محمد ﷺ شما در ایمان آوردن مردم بسیار حریص و آزمند هستی اینکه مشرکان اهل مکه همه راه یافته شوند باید بدانی که برآستی خدای تعالی راه نمی‌نماید آنکسی را که نمی‌خواهد راه یافته شود و کسی را که در ازل حکم خدای تعالی به وی رسید او را توفیق هدایت ندهد و هیچکس قادر نیست گمراهان را یاری دهد و عذاب را از ایشان باز دارد.

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مِنْ يَمُوتُ بَلَى وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنْ أَكْثَرُ

النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٨﴾

به خدا قسم خوردند، قسم‌های موكد که هر که بگذرد خدایش زنده نمی‌کند (چنین نیست) بلکه خدا وعده ای کرده که بعهده اوست، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند. (۳۸)

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ

أَقْسَمُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - جَهْدَ: مفعول به.

مفسران گفتند مرد مسلمانی بر مردی مشرک بدهی داشت، آن مرد مشرک از او طلب خود را تقاضا کرد سپس آن مرد مسلمان گفت به خدایی که بعد از مرگ به وی امیدوارم که چنین و چنین بود. آن مرد مشرک گفت: تو می‌گویی که بعد از مرگ بعث و نشر خواهد بود و ترا دوباره زنده می‌گردانند؟ آنکه آن مشرک سوگند یاد کرد به ایمان مغالطه یعنی ساخت ترین سوگند و گفت:

لَا يَمُوتُ اللَّهُ مَن يَمُوتُ

يَمُوتُ: فعل مضارع - لفظ الله: فاعل - مَن: مفعول به - يَمُوتُ: فعل مضارع، فاعل (هو).
خدای تعالی آنکسی را که مرده است دوباره بر نمی انگیزد و زنده نمی گرداند پروردگار جهانیان با جواب وی این آیت فرستاد.

بَلَىٰ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

بَلَىٰ: حرف جواب - وَعْدًا: مفعول مطلق - حَقًّا: مفعول مطلق
خداوند فرمود بلی همه شما بعد از مردن دوباره زنده خواهید شد و به حساب و کتاب اعمال شما رسیدگی خواهد شد و این وعده قطعی و حتمی است و اما اکثر مردم نمی دانند چونکه زنده گردانیدن برای خدای تعالی چیزی نیست خداوندی که از یک قطره آب (منی) نطفه بوجود آورد و در رحم مادر مراحل رشد طی کرد و شما را به صورت انسان از هیچ خلق کرد دوباره بعد از مردن هیچ مشکلی برای خدای آفریننده نیست که شما را دوباره زنده گرداند و به حساب و کتاب شما رسیدگی کند.

مانند چهار مرغ خلیل از پی فنا در دعوت بهار ببین امتثال گل

لِئِبْنٍ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ ﴿٣٩﴾
تا چیزهایی را که در آن اختلاف دارند بر ایشان بیان کند و تا کسانی که کافرنند بدانند که دروغگو بوده اند. (۳۹)

لِئِبْنٍ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ

لِئِبْنٍ: فعل مضارع - (هو) فاعل - الَّذِي: مفعول به
خداوند تبارک و تعالی ایشان را بر می انگیزد و زنده می گرداند بعد از مردنشان تا اینکه برایشان درباره آن چیزی را از امور بعث و نشر که اختلاف می کردند بیان کند بر اینکه کافران بدانند که آنچه درباره شرک و تکذیب و رستاخیز و بعث و نشر می گویند دروغگوینانند.

إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٤٠﴾

سخن ما بهر چیزی، وقتی اراده وجود آن کنیم، اینست که به آن می گوئیم: باش! و وجود یابد. (۴۰)

إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ

قَوْلُنَا: مبتدا - أَنْ نَقُولَ: مضارع منصوب - (نحن) فاعل، جمله خبر
بدینستیکه زنده گرداندن مردمان در روز رستاخیز برای ما چیزی نیست آن طوریکه کافران تصور می کنند کار مشکلی است و آدم مرده دوباره زنده نخواهد شد زمانیکه آفریدن او را بخواهیم آنست که به آن چیزی می گوئیم بباش پس نباشد. در این قسمت از آیه صنعت تکوین بکار رفته است؛ شاعر گفت:

آنکه پیش از وجود جان بخشد هم تواند بعد از آن بخشد
چون در آورد از عدم به وجود چه عجب باز اگر کند موجود

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنَبْتَغِيَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَآ جَزَاءُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ
كَأَنَّهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿۴۱﴾

و کسانی که از پس آنکه ستم دیده اند در راه خدا مهاجرت کرده اند، در دنیا مکان نیکو به آنها می
دهیم و پاداش، دنیای دیگر بهتر است، اگر بدانستند. (۴۱)

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنَبْتَغِيَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً
الَّذِينَ: مبتدا - لَنَبْتَغِيَنَّهُمْ: ل قسم، فعل مضارع، (ن) تاکید، هُمْ: مفعول به، فاعل (نحن)، جمله خبر
الَّذِينَ.

سبب نزول این آن بود که کافران قریش مومنین مثل صهیب و بلال و عمار بن یاسر و مادر او و اصحاب
او را عذاب می کردند تا شاید از دین خدا دست بکشند اولین شهید در این امت سمیه مادر عمار بن
یاسر است البته گفته اند که این در ابتدای اسلام بود که مسلمانان اندک بودند و کافران با قدرت و
نیرومند و صحابه رسول خدا ﷺ را پیوسته آزار می دادند تا اینکه قومی از ایشان به حبشه هجرت
کردند می گوید:

آنانکه در اطاعت فرمان خدای تعالی و برای رضایت او وطن های خود را ترک کردند و به سوی
حبشه مهاجرت نمودند در حدیث شریف از ام خالد بنت خالد رضی الله عنهما روایت است که گفت:
هنگامی که از سرزمین حبشه آمدم دخترک خردسالی بودم، پیغمبر خدا ﷺ به من بردیمانی گلداری
پوشانده و بر آن دست کشیده و می گفتند: «سَنَاءُ، سَنَاءُ» یعنی: زیباست، زیباست. سپس از آنانکه
ستمیده شده بودند حق سبحانه و تعالی وعده فرمود هر آینه جای می دهیم ایشان را در این سرای
شهری نیکو یعنی مدینه منوره.

وَلَآ جَزَاءُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ

لَآ جَزَاءُ: مبتدا - أَكْبَرُ: خبر.

و هر آینه پاداش آخرت بزرگتر از نعمت هایی است که در دنیا از غنائیم به آنان می رسد.

لَوْ كَأَنَّهُمْ يَعْلَمُونَ

اگر بدانند کافران که خدای تعالی برای مهاجران در هر دو سرای پاداش می دهد هر آینه ایشان در
ایمان و هجرت با مهاجران و مومنان موافقت می کردند.

الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿۴۲﴾

همان کسان که صبری پیشه کرده اند و برورد گارشان توکل می کنند. (۴۲)

و قرآن را نازل کردیم تا هدایت و رحمت باشد برای قومی که ایمان بیاورند و از گمراهی نجات یابند و از نعمت بهشت بهره مند شوند چون نعمت بهشت از آن کسی است که به خدا ایمان بیاورند و پیغمبر و قرآن را باور دارند.

وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ﴿٦٥﴾
خدا از آسمان آبی نازل کرد و با آن زمین را از پس مردنش زنده کرد که در این برای گروهی که می شنوند، عبرت‌هاست. (۶۵)

وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا

لفظ: اللَّهُ: مبتدا - أَنْزَلَ: فعل ماضی، فاعل (هو) جمله خبری.

و خداوند از آسمان آبی فرستاد، از ابر باران فرستاد پس زمین را بوسیله آب آن باران بعد از مرگش زنده گردانید یعنی گیاهان فراوان در زمین رویاند. باران رحمتش بیحسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده پرده ناموس بندگان به گناه فاحش لیدرد و وظیفه روزی به خطای منکر نبرد. فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترد و دایه ابر بهاری را فرموده تا نباتات در مهد زمین بپرورد درختان را به خلعت نوروزی قبای سبزورق در برگرفته و اطفال شاخ را بقدم موس ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاده عصاره نالی بقدرت او شهد فایق شده و تخم خرمایی به تربتش نخل باسق گشته.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ

فِي ذَلِكَ: جارو مجرور خبرِ إِنَّ مقدم - لَ: مزحلقه - لَآيَةً: اسمِ إِنَّ موخر.

بدرستی که در این آیت هر آینه نشانه‌هایی آشکار است بر گروهی که قرآن را به گوش بشنوند و از این آیات عبرت گیرند و به وحدانیت خدای یگانه ایمان آورند و پیغمبر و قرآن را باور دارند.

وَإِنْ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةٌ لِّئَلَّا تُكْفِرُوا بِمَا فِي بُطُونِهِمْ مِنْ بَيْنِ قَرْنٍ وَدَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا وَشَرِبِينَ ﴿٦٦﴾
برای شما در حیوانات عبرتی هست که از آنچه در شکم‌هایشان هست از میان سرگین و خون، شیرخالص، گوارا برای نوشندگان بشما بنوشانیم. (۶۶)

وَإِنْ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةٌ

لَكُمْ: جارو مجرور خبرِ إِنَّ - لَعِبْرَةٌ: اسمِ إِنَّ

و بدرستی که ای مردمان در وجود چهارپایان عبرتی است که گفته اند در چهارپایان یعنی شتر و گاو و گوسفند.

لِّئَلَّا تُكْفِرُوا بِمَا فِي بُطُونِهِمْ مِنْ بَيْنِ قَرْنٍ وَدَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا وَشَرِبِينَ

لِّئَلَّا تُكْفِرُوا: فعل مضارع - کم: مفعول به اول - (نحن) فاعل - لَبَنًا: مفعول به ثانی

أَقَامِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْفَىٰ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٥﴾

کسانی که نیرنگهای بد کرده اند، مگر ایمن شده اند که خدایشان بر زمین فرو برد، یا عذاب از آنجا که احساس نمی کنند به ایشان رسد. (۴۵)

أَقَامِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْفَىٰ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ

أَمِنَ: فعل ماضی - الَّذِينَ: فاعل

آیا آنانکه مکرهای بد کرده اند یعنی کافران مکه پس از شنیدن سرگذشت پیغمبران پیشین و اقوام آنها هنوز با پیغمبر ما مکر می کنند یا اینکه ایمن گشته اند از اینکه خدای تعالی آنان را همچون قارون در زمین فرو برد یا عذاب الهی طوری به سراغشان بیاید که انتظار آن نمی رفت و فکرش را نمی کردند همچنانکه به قوم لوط و صالح و شعیب آمد.

أَوْ يَأْخُذْهُمْ فِي ثَقُلِيهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿١٦﴾

یا در حال آمد و رفتشان گریبانشان بگیرد که عاجز گردن نتوانند. (۴۶)

أَوْ يَأْخُذْهُمْ فِي ثَقُلِيهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ

هَمْ: اسم ما - بِ: حرف جز رائد - مُعْجِزِينَ: خبر ما

یا خدای تعالی هنگامیکه آنها برای کسب مال برای تجارت داد و ستد در حال رفت و آمد هستند عذاب بسراغ آنان بفرستد تا پاسخ آنچه که بر پیغمبر مکر کردند و قرآن را تکذیب کردند بیستند شیخ سعدی گفت:

مها زورمندی مکن بر کهان که بر یک نمط می نمالد جهان
نمی ترسی ای گرگ ناقص خرد که روزی پلنگیت بر هم درد

أَوْ يَأْخُذْهُمْ عَلَىٰ تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمُ لَهُ وَفٌّ رَحِيمٌ ﴿١٧﴾

آنها را به اضطراب دچار کند، که پروردگارتان مهربان و رحیم است. (۴۷)

أَوْ يَأْخُذْهُمْ عَلَىٰ تَخَوُّفٍ

و یا اینکه عذاب ایشان را ناگهان و بیکیاره نگیرد بلکه هشدارهای مداوم و پی در پی آنان را گرفتار سازد و بدین طریق زندگی را بر ایشان حرام گرداند.

فَإِنَّ رَبَّكُمُ لَهُ وَفٌّ رَحِيمٌ

رَبِّ: اسم إن - ل: مزحلقه - لَهُ وَفٌّ: خبر إن - رَحِيمٌ: خبر إن ثانی

پس بدرستی که خدای تعالی بر بندگان خود مهربان و بخشاینده است و در عقوبت ایشان عجله نمی کند و به مجرمین فرصت اصلاح و بازگشت می دهد تا به سوی خدای یگانه باز گردند.

أُولَئِكَ يَرْوُونَ إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَيَتَّقُونَ ظِلَالَهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ ﴿٤٨﴾
مگر آن چیزهایی را که خدا خلق کرده نمی بینند که سایه های آن از راست و چپ می آید و همه با تواضع به سجده خدا مشغول اند. (۴۸)

أُولَئِكَ يَرْوُونَ إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَيَتَّقُونَ ظِلَالَهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ
(و). حالیه - هم: مبتدا - دَاخِرُونَ: متواضعانه، خیر

آیا آنها به آنچه که خدای تعالی آفریده است نمی نگرند و درباره آن خردوری نمی کنند که چگونه سایه هایشان از راست و چپ یعنی از هر طرفی متواضعانه از برای خدای تعالی سجده می کنند؟
مجاهد گفت:

در هنگام زوال خورشید همه چیز برای خدای عزوجل فروزانانه سجده می کنند گفتنی است که این سجده بجمادات است.

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ﴿٤٩﴾
هر چه در آسمانها و زمین، از فرشتگان و چپندگان هست سجده خدا می کنند و آنان فخر و بزرگی نمی فروشتند. (۴۹)

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ
يَسْجُدُ: فعل مضارع - مَا: فاعل

در اینجا از سجده جانداران سخن می گوید:

و آنچه در آسمانهاست از فرشتگان و آنچه در زمین از چپندگان جن و انس، همه خدای تعالی را سجده می کنند و فرشتگان نیز که در آسمانها هستند خدای تعالی را سجده می کنند و سرکشی و تکبر نمی کنند.
شیخ سعدی در گلستان در حق جانداران که تسبیح خدا می گویند چنین آورده است که:

یاد دارم که شبی در کاروانی همه شب رفته بودم و سحر در کنار بیشه ای خفته، شوریده ای که در آن سفر همراه ما بود نعره ای بر آورد و راه بیابان گرفت و یک نفس آرام نیافت چون روز شد، گفتمش: آن چه حالت بوده گفت: بلبلان را دیدم که بنالش در آمده بودند از درخت و کبکان از کوه و غوکان در آب و بهایم از بیشه، اندیشه کردم که مروت نباشد همه در تسبیح و من بغفلت خفته.

دوش مرغی بصبح می نالید	عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش
یکسی از دوستان ملخص را	مگر آواز من رسید به گوش
گفت: باور نداشتم که ترا	بانگ مرغی چنین کند مدهوش
گفتم: این شرط آدمیت نیست	که مرغ تسبیح گوی و من خاموش

يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ﴿۵۰﴾

تمام موجودات از پروردگارشان از بالا تر خورش می ترسند و آنچه را دستور دارند انجام می دهند. (۵۰)

يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ

يَخَافُونَ: فعل مضارع، (و) فاعل - رَبِّ: مفعول به.

فرشتگان با این همه قرب و منزلتی که دارند از پروردگار خود که حاکم بر همه چیز است می ترسند و با میل و رغبت آنچه به آنان تکلیف شده است از جهت عبادت و ذکر و غیره انجام می دهند.

وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ إِلَّا هُوَ إِلَهٌُ وَاحِدٌ فَإِنِّي فَازَهُبُونَ ﴿۵۱﴾

خداوند فرموده است: «و خدا مگیرید که خدا فقط خدای یگانه است و از من بترسید.» (۵۱)

وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ إِلَّا هُوَ

لَا تَتَّخِذُوا: فعل مضارع، (و) فاعل - إِلَهَيْنِ: مفعول به.

خداوند تبارک و تعالی به بندگان خود فرموده که اعتقاد نداشته باشید که خدای دو تن است، بلکه خدای یکی است و بی همتا، موجود به ذات و موصوف به صفات و برای او شریکائی قائل مشوید و به وی انباز مگیرید.

إِلَهُهُمُ إِلَهٌُ وَاحِدٌ

هُوَ: مبتدا - إِلَهُ: خبر - وَاحِدٌ: نعت.

جز این نیست که خدای تعالی معبودی است یکتا و بی همتا و یکی و یکتائی صفت اوست.

نظامی گنجوی در (مخزن الاسرار) گفت:

هستی تو صورت و پیوندی
تو به کس و کس به تو ماندنی

فَأِنِّي فَازَهُبُونَ

پس حال دانستید که خدا یکی است و معبود یگانه من هستم پس از من بترسید و از اطاعت و فرمانبرداری من سرپیچی نکنید.

از آیه کریمه بر می آید که انسان نباید غیر از خدا از کسی ترس و واهمه ای در دل داشته باشد و فقط از خدا بترسد که جاره ساز سختی ها و مشکلات اوست.

وَلَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصْبَاً أَفْعَدُ اللَّهُ لِنَفْثُونَ ﴿۵۲﴾

هر چه در آسمانها و زمین هست از اوست و دین باید از نیز از آن اوست پس آیا از غیر خدا می ترسند؟ (۵۲)

وَلَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا

وَلَهُ جَارُوٌ مَجْرُورٌ خَبَرٌ مُقَدَّمٌ - مَا: مبتدا مؤخر:

هر چه در هفت آسمان از فرشتگان و هفت زمین از جنشده‌گان (جن و انس) هست همه در ملک خدای تعالی است و مالک همه کس و همه چیز اوست، همه آفریده و صنع اوست و هیچ شریکی در آفرینش آن برای خدا نیست، بلکه صانع و مالک مطلق اوست و غیر از او کسی قادر نیست ادعای مالکیت این جهان هستی کند.

کاو لمن الملك وند جز خدای	کیست درین دیرگه دیرپای
ملک تعالی و تقدس تو را	ما همه فانی و بقا پس تو را
دیگ جسد را نمک جان که داد	جز تو فلک را خم دوران که داد

أَفَعَيِّرَ اللَّهُ تَنَفُّونَ

أَفَعَيِّرَ: مفعول به مقدم - تَنَفُّونَ: فعل مضارع - (و) فاعل

بحال دانستید که همه چیز از آسمانها و زمین ها از آن اوست آیا از کسی یا چیزی غیر از خدا می ترسید؟

وَمَا يَكُم مِّن نَّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْتَرُونَ ﴿٥٣﴾

هر نعمتی دارید از خداست و باز، وقتی محنتی بشما رسد در پیشگاه او زاری می کنید. (۵۳)

وَمَا يَكُم مِّن نَّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْتَرُونَ

تَجْتَرُونَ: می نالید، فعل مضارع - (و) فاعل

که هر چه از نعمت صحت و سلامتی و فراخی و راحتی بشما رسد همه از جانب خدای تعالی است و اگر بیماری و قحطی و فقر و مشقت بشما رسد به درگاه وی می نالید و می زارید چون می دانید که بخشش و نعمت از اوست و نابود کننده محنت اوست پس چرا در وقت عادی غیر از خدا را می پرستید و عبادت می کنید.

ثُمَّ إِذَا كُشِفَ الضُّرُّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ ﴿٥٤﴾

و باز چون آن محنت از شما برداشت آن وقت گروهی از شما به پروردگارشان شرک آورند. (۵۴)

ثُمَّ إِذَا كُشِفَ الضُّرُّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ

إِذَا: مفعول فيه - كُشِفَ: فعل ماضی - (هو) فاعل - الضُّرُّ: مفعول به

آن زمان که خدای تعالی آن بلا و قحطی و محنت را از شما دور کند و بحال سختی و بیماری نعمت و عافیت دهد گروهی از شما به پروردگار خود شریک می گیرند و آن دوران نعمت و فراخی را فراموش

می کنید پس آیا درست است که در وقت بلا به اخلاص بر خدای تعالی دعا کنید و به وقت عافیت به او انبار گیرند؟

لِيَكْفُرُوا بِمَا ءَاتَيْنَاهُمْ فَيَسْتَعْمُوا فَسُوفَ يَعْلَمُونَ ﴿۵۵﴾

با وجود آن همه نعمت [یا عطیه ای را که به ایشان داده ایم] باز کفران کنند پس اکنون بهره مند شوید [به لذات حیوانی خوشی کنید]، بزودی خواهید دانست. (۵۵)

لِيَكْفُرُوا بِمَا ءَاتَيْنَاهُمْ

سرانجام در مقابل نعمتی که به ایشان دادیم بجای شکر کفر آرند و نعمت ما را منکر شوند.

فَيَسْتَعْمُوا

فَيَسْتَعْمُوا: فعل امر - (و) فاعل

پس ای کافران از نعمت چند روز مال دنیا بهره مند شوید و بخورید تا با انکار منعم و ناسپاسی به نعمت دهنده در ضلالت و گمراهی خود بیقرارانید.

فَسُوفَ يَعْلَمُونَ

فَسُوفَ: استقبال - يَعْلَمُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل

پس زود باشد که عاقبت کار خود و نتیجه اعمال خود را ای اهل کفر خواهید دانست و این بزرگترین وعید است.

وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَنِتَلَّنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَفْعَلُونَ ﴿۵۶﴾

برای همانی که چیزی ندانند، از آنچه روزیشان داده ایم نصیبی دهند، به خدا از آن دروغ ها که می ساخته اید باز خواست می شوید. (۵۶)

وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ

لَا يَعْلَمُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - نَصِيبًا: مفعول به

کافران به آن بشانی که چیزی نمی دانند و چیزی نمی فهمند از بهره و نصیبی که ما به ایشان داده ایم از چهار بابان و زرع و غیره بهره ای مقرر می کنند.

تَاللَّهِ لَنِتَلَّنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَفْعَلُونَ

لَنِتَلَّنَّ: فعل مضارع مجهول - (ن) نایب فاعل

به خدا سوگند که در روز قیامت به جهت این افترا که می گویی این بتان خدا یان ما هستند و آنان را به خدای یگانه شریک می گیرید باز خواست می شوید. بتدین طریق خدای تعالی به ذات عظیم خود سوگند یاد می کند که آنها را از این افترا و دروغ مورد باز خواست فرار خواهند داد.

وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَنَهُ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ ﴿٥٧﴾

برای خدا دختران انگارند و او مژده است و در حالیکه برای خودشان آنچه که بخواهند [از پسران] آرزو می کنند. (۵۷)

وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَنَهُ

سُبْحَنَهُ: مفعول مطلق.

از اینکه به خدا نسبت فرزند داده اند پری و پاک است این عقیده بنوخزاعه و بنوکنایه بود که می گفتند فرشتگان دختران خدا هستند چگونه برای خدا دختران قائل شدند؟

وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ

لَهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - مَا: مبتدا مؤخر

در حالیکه برای خود پسران قائل می شدند آن چیزی که آرزوی آنها می کردند و بدان می نازیدند.

وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ ﴿٥٨﴾

و چون یکی از آنها را بشارت دختر دهند، چهره اش تیره می گردد و غم زده شود. (۵۸)

وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ

بُشِّرَ: فعل ماضی مجهول - أَحَدٌ: نائب فاعل

و آن زمانی که به کافران خبر تولد دختر مژده داده شود و بگویند که برای تو دختری متولد شده است از غم و اندوه و شرمندگی روی او در میان قوم سیاه و تیره می گردد و بر زن خود خشمگین می شود و می گوید چرا دختر زائیدی؟

يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِن سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ ۚ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ ۗ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٥٩﴾

از قیاحت چیزیکه بدان بشارتش داده اند، از قوم پنهان می شود (و نداند) آن دختر را بدلت نگهدارد یا در خاکش زنده به گور کند؟ چه بد است قضاوتی که می کنند. (۵۹)

يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِن سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ

يَتَوَارَىٰ: فعل مضارع - (هو) فاعل

بخطرات شرمندگی و خیر بدی که از مژده تولد دختر به او می رسد خود را از قوم و قبیله پنهان می کرد چون در زمان جاهلیت عرف بر این بود که هرگاه زن و بی باردار می شد به وقت زادن از مردم بخود را پنهان می کرد و منتظر بود که چه چیزی به او می رسد؟ پسر است یا دختر اگر پسر باشد خوشحال می شدند و به جمع مردم می پیوستند و اگر دختر باشد خشمگین و دل تنگ می نشستند.

أَتَيْسِكُمْ عَلَى هَوْنٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ ۚ

تَیْسِکُمْ فعل مضارع - ه: مفعول به - (هو) فاعل

آنکه با خود فکر می کردند آن دختر را با شرمندگی بیورند و بزرگ کنند یا زنده بگور سازند و از ایشان کسانی بودند که دختران خود را از بیم فقر و از بیم شرمندگی و عار زنده در خاک می نهادند.

أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ

سَاءَ: فعل ذم - (هو) فاعل - مَا: تمیز

آگاه باشید و بدانید که حکم بدی است که مشرکان می کردند دختر را که به نزد ایشان ارزشی نداشت و زنده در زیر خاک دفن می کردند.

لِّلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٦٠﴾

کسانی که دنیای دیگر ایمان ندارند، صفت قبیح دارند و صفت والا خاص خداست و او نیرومند و فرزانه است. (۶۰)

لِّلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ

صفت بد کافران آن بود که دختران خود را از بیم فقر و عیب و عار اطرافیان می کشتند و زنده به گور می کردند و جایگاهشان به جهت این عمل در آخرت آتش دوزخ است.

وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ

لِلَّهِ: جار و مجرور خبر مقدم - الْمَثَلُ: مبتدا مؤخر

خدای تعالی را صفت بزرگوار است و مثل نیکو، بی فرزند و بی نیاز از فرزندان و از شریک پاک و مبراست او را یگانه می دانند و به توحید و به اخلاص می برسند و صفت علیاء او آن کلمه شهادت است. لا اله الا الله و حده لا شریک له - و یاد در جای دیگر آمده است پس کمثله شیء و هو السميع البصير - لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفو احد (سوره اخلاص)

وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

هُوَ: مبتدا - الْعَزِيزُ: خبر - الْحَكِيمُ: خبر ثانی

و او قادر و غالب بر عذاب و هلاک کفار است و در وقت معینی بر حسب اعمالشان حکم کننده است و هر کاری کند از روی حکمت است.

وَلَوْ يَأْخُذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكُوا عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَٰكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ

أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَجِزُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿٦١﴾

اگر خدا این مردم را به ستمشان مواخذه می کرد روی زمین جنبیده ای و انمی گذاشت ولی تا مدتی معین مهلتشان دهد و چون مدتشان سر آید، نه ساعتی دیرتر روند و نه جلوتر شوند. (۶۱)

وَلَوْ يَؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكُوا عَلَيْهَا مِن دَابَّةٍ وَلَٰكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَلَوْ: حرف شرط - يَؤَاخِذُ: فعل مضارع - لَفِظَ اللَّهُ: فاعل - النَّاسُ: مفعول به

اگر خداوند مردمان را به جهت ظلم و ستم و کفرشان هر چه زودتر به عذاب و عقاب آن کیفر می داد و مکافات می کرد بر روی زمین هیچ جنبیده ای باقی نمی ماند پس ایشان را تا زمان مرگشان مهلت داد که توبه کنند و به ایمان بگردند و از رسول خدا ﷺ متابعت کنند و قرآن را باور دارند و غیر اینصورت همان عذابی که خداوند وعده داده است در روز رستاخیز خواهند دید و آن آتش دوزخ است.

فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَفْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ

جَاءَ: فعل ماضی - أَجَلُهُمْ: فاعل - لَا يَسْتَفْخِرُونَ: فعل مضارع، (و) فاعل - سَاعَةً: مفعول فیه.

پس آن هنگام که اجلشان فرار رسد لحظه ای از آن وقت معین عقب نمی ماند و لحظه ای جلو نمی افتد. شیخ سعدی گفت:

دو چیز محال عقل است خوردن بیش از رزق مقسوم و مردن بیش از وقت معلوم و در جای دیگر از قرآن آمده است که: کل نفس ذائقة الموت هر کسی چشیده مرگ است. یعنی مرگ یک شربت تلخی است که باید هر کس از آن بنوشد و تسلیم آن باشد.

وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكِذْبَ أَنَّ لَهُمُ لُحْمًا فَلَا يَحْكُمُونَ أَنَّهُمُ النَّارُ وَأَنَّهُمْ مُّفْرَطُونَ ﴿٦٢﴾

چیزی را که از آن کراهت دارند خاص خدا کنند، زیبانهایشان بدروغ نقل کند که نیکی خاص ایشان است، بدون گفتگو جهنم از آنهاست و خودشان سوی آن روانند. (۶۲)

وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكِذْبَ أَنَّ لَهُمُ لُحْمًا يَجْعَلُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - مَا: مفعول به

آن مشرکان به خدای تعالی آنچه را که به خودشان زشت می شمارند نسبت می دهند و به خدا دختران قاتل می شوند و با زیبانهایشان دروغ را وصف می کنند یعنی می گویند همان طوری که در این جهان مال و ثروت از آن ماست در آن دنیا سرانجام خوبی خواهیم داشت و آن بهشت است.

لَا يَحْكُمُونَ أَنَّهُمُ النَّارُ وَأَنَّهُمْ مُّفْرَطُونَ

لَا: لای نفی جنس - يَحْكُمُونَ: اسم لای نفی جنس - لَهُمُ: جار و مجرور، خبر آن مقدم - النَّارُ: اسم آن، جمله لَهُمُ النَّارُ خبر لای نفی جنس.

بی گمان بجای بهشت در روز قیامت آتش دوزخ نصیب آنان است در حالیکه ایشان در آتش از متروکان و از قراموش شدگان اند این در حق کسانی است که در این دنیا به خدای یگانه ایمان نیاورده و خدای یکتا را دختران قائل شده و باز در انتظار بهشت هستند.

ثُمَّ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَرَيْنَ لَهُمْ الشَّيْطَانُ أَعْمَلَهُمْ فَهُوَ وِلِيُّهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٦٣﴾

پس، ما برای امتی پیش از تو پیغمبران فرستادیم و شیطان اعمالشان را در نظرشان بیاراست، اکنون نیز شیطان یار آنهاست و عذابی الم انگیز دارند. (۶۳)

ثُمَّ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَرَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَلَهُمْ فَهُوَ وِلِيُّهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

فَهُوَ مبتدا - وَلِيَّهُمْ : خبر - لَهُمْ : جار و مجرور خبر مقدم - عَذَابٌ : مبتدا مؤخر
به خدا قسم ما پیش از تو پیغمبرانی به سوی امتان فرستادیم تا ایشان را هدایت کند و به راه راست در آورد پس برای ایشان ابلیس کردارهای زشتشان را بیاراست تا اینکه پیغمبران و رسالتشان را تکذیب کردند پس شیطان دوست و ولی ایشان است چونکه همان شیطان امروز در زمان ثواب کافران را آنچنان فریب می دهد و اعمال بدشان را می آراید تا تکذیب تو و قرآن کنی و برایشان روز قیامت عذابی دردناک است و آن آتش دوزخ است.

وَمَا أُنزِلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٦٤﴾

ما این کتاب به تو نازل نکردیم مگر برای آنکه مطالبی را که درباره آن اختلاف کرده اند برای ایشان، بیان کنی، و هدایت و رحمتی برای گروه مومنان است. (۶۴)

وَمَا أُنزِلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ
أُنزِلْنَا، فعل ماضی، (نا) فاعل - الْكِتَابَ : مفعول به

و ما ای محمد ﷺ کتاب قرآن را بر تو نفرستادیم مگر اینکه برای مردمان آن چیزی را که در آن از امر توحید و روز بعث و نشر یا هم اختلاف کردند و در راه های مختلف سرگردان هستند از قوم یهود و نصرانی و مجوسی و غیره بیان کنی و راه راست و هدایت را به آنان بسمانی.

وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
وَهُدًى : مفعول لاجله.

و قرآن را نازل کردیم تا هدایت و رحمت باشد برای قومی که ایمان بیاورند و از گمراهی نجات یابند و از نعمت بهشت بهره مند شوند چون نعمت بهشت از آن کسی است که به خدا ایمان بیاورند و پیغمبر و قرآن را باور دارند.

وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ﴿٦٥﴾
خدا از آسمان آبی نازل کرد و با آن زمین را از پس مردنش زنده کرد که در این برای گروهی که می شنوند، عبرت‌هاست: (۶۵)

وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا

لفظ: **اللَّهُ** - مبتدا - **أَنْزَلَ** - فعل ماضی، قاعِل (هو) جمله خبری.

و خداوند از آسمان آبی فرستاد، از این باران فرستاد پس زمین را بوسیله آب آن باران بعد از مرگش زنده گردانید یعنی گیاهان فراوان در زمین رویاند. باران رحمتش بیحسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده پرده ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه روزی به خطای منکر نبرد. فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترده و دایه ابن بهاری را فرموده تا نباتات در مهد زمین پیروزد در خندان را به خلعت نوروزی قبا ی سزورق در برگرفته و اطفال شاخ را بقدم موسم ربیع کلاه شکوفه بر سر نهاده عصاره نالی بقدرت او شهد فایق شده و تخم خرمایی به تربتش نخل باسو گشته.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ

فِي ذَلِكَ: جار و مجرور خبر **إِنَّ** مقدم - **ل**: مَوْحِلَه - **لَآيَةً**: اسم **إِنَّ** موخر.

بدرستی که در این آیت هر آینه نشانه هایی آشکار است بر گروهی که قرآن را به گوش بشنوند و از این آیات عبرت گیرند و به وحدانیت خدای یگانه ایمان آورند و پیغمبر و قرآن را باور دارند.

وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً لِّتُنذِرُوا مِمَّا فِي بُطُونِهِمْ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَنَا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ ﴿٦٦﴾
برای شما در حیوانات عبرتی هست که از آنچه در شکم هایشان هست از میان سرگین و خون، شیرخالص، گوارا برای نوشندگان شما بتوشانیم. (۶۶)

وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً

لَكُمْ: جار و مجرور خبر **إِنَّ** - **لَعِبْرَةً**: اسم **إِنَّ**

و بدرستی که ای مردمان در وجود چهارپایان عبرتی است که گفته اند در چهارپایان یعنی شتر و گاو و گوسفند.

لِّتُنذِرُوا مِمَّا فِي بُطُونِهِمْ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَنَا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ

لِّتُنذِرُوا: فعل مضارع - **مِمَّا**: مفعول به اول - **لَنَا**: (نحن) فاعِل - **لَنَا**: مفعول به ثانی

می نوشانیم بر شما شیر خالص و گوارائی را که از آنچه که در شکم حیوانات مانند شتر و گاو و گوسفند است یعنی شیر خالص و گوارا و پاک از میان سرگین و خون بدست می آید می گویند آن غذا و علفی که حیوانات می خورند در شکم آنها به سه قسمت تقسیم می شود یک قسمت تحلیل و تجزیه شده تبدیل به فضله (سرگین) می شود و از قسمت دیگر آن خون تولید می شود که در رگها بجاری می گردد و باعث حیات حیوان می شود و قسمت سومى بقدرت خدای تعالی شیر است که بسیار پاک و خوش و گوارا که هم بچه هایشان از آن استفاده می کنند و هم برای انسانها غذای لذیذ و مقوی است.

وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ

يَعْقِلُونَ ﴿١٧﴾

و از میوه نخلها و تاکها (بشما داده ایم) که از آن سرکه و روزی نیکو گیرند که در این برای گروهی که خردوری کنند عبرت‌هاست. (۶۷)

وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا

خدای تعالی از میوه های درختان خرما و انگور آنچه از آن می گیرند مست کنند، چون این آیت مکی است و شراب حرام نشده بود و بعد از هجرت حرام گشت تا آن موقع آزادانه شراب می نوشیدند و نیز روزی نیکو چون خرما و سایر میوه های لذیذ نصیب شما می سازد.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

فِي ذَلِكَ: جارو مجرور خبر آن - لَآيَةً: اسم آن

بدرستی که در این میوه های مذکور هر آینه دلیل روشنی بر قدرت آفریدگار است برای کسانی که خردوری کنند و در آن بیندیشند و عبرت گیرند.

وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّعْلِ أَنْ اتَّخِذْ مِنَ اللَّجَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ﴿٢٨﴾

و خدا بر زبور غسل وحی کرد که از کوهها و درختان و سقفهای رفیع منزل گیرند. (۶۸)

وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّعْلِ أَنْ اتَّخِذْ مِنَ اللَّجَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ

أَوْحَى: اینجا به معنی الهام است.

و پروردگار توبه سوی زبوران غسل الهام فرستاد و راه و روش زندگی و پرورش غسل که تنها خود می داند در دلشان افکند و از شکاف کوهها و درختان، در بیشه ها و صخره خانه ای که مردمان می سازند برگزید و خانه های آنها را به شکل مسدس متساوی الاضلاع و سقف دار قرار داد، مولانا گفت:

چونکه او حی رب الی النحل آمدست خانسه و خیش پر از حلوا شدست.

ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بَطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَنُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٦٩﴾

آنگاه از همه میوه ها بخور، و طریقت ها و راه پروردگارتان را با اطاعت پیوید آنگاه از شکم های آن شرابی با رنگهای مختلف برون می شود که شقای مردم در آنست که در این، برای گروهی که اندیشه کنند عبرتی هست. (۶۹)

ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا
کُلی: فعل امر - (ی) فاعل

پس به ایشان الهام کردیم و گفتیم از میوه ها هر چه خواهید بخورید پس راه هایی را که خداوند برای شما تعیین کرده است از زنبوران عسل که مطیع و منقاد فرمان پروردگار خویش است پیمائید چون زنبوران برای بدست آوردن عسل به هر طرف پرواز می کنند و کیلومترها راه می روند و پس از مکیدن شیره گلها مستقیماً به لانه خود بر می گردند بدون اینکه راه را گم کنند و با تصرفات فطری خود شهد را آماده می کنند.

يَخْرُجُ مِنْ بَطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَنُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ
يَخْرُجُ: فعل مضارع - شَرَابٌ: فاعل.

از شکمهای زنبور عسل شراب آشامیدنی (مایعی) بیرون می تراود که دارای رنگهای متفاوت است که برای شقای بعضی از دردهای مردمان بکار میرود.

از قتاده رضی الله عنه روایت است که مردی به حضور حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله برادرم به مرض اسهال مبتلا شده است پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق او معالجه طلب کرد. حضرت فرمود که عسل بخورد، بعد از نوشیدن عسل اسهال او قطع نگشت به رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت قطع نشده است فرمود باز عسل بخورد، دوباره با خوردن عسل همان کیفیت ظاهر شد حضرت برای بار سوم فرمود که عسل بخورد. بالاخره با خوردن نوبت سوم اسهال بند آمد و قطع شد.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

فِي ذَلِكَ: جار و مجرور خبری - لَآيَةً: اسم - إِنَّ: اسم

بدرستی که در کیفیت معیشت زنبوران و تولید شهد بوسیله آنان که آن شهد هم غذا و هم شفا است و نیز تولید شیر و خون و سرگین در شکم جانوران که مذکور شد برای کسانی که در این نوع از پدیده ها با دیده باریک بنگرند دلایل واضح و روشن از عظمت و قدرت خدای تبارک و تعالی است.

در حدیث شریف آمده است دو شفا را بر خود لازم گیرید، عسل و قرآن را. اطبای عصر جدید از ترکیب شیمیایی عسل که مرکب گلوکز، کیفیروز و آب می باشد به نتایج عجیبی دست یافته اند و آن را مغذی و مقوی، ضد سم و درمان بیماری تشخیص داده اند.

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَوَفِّقُكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُدْ إِلَىٰ أَزْدِلِ الْعُمُرِ لَكِنَّ لَا يَعْلَمُ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ ﴿۷۰﴾

خدای شما را بیافرینده و باز جانتان بگیرد و از شما کسی باشد که به بیشترین دورانهای عمر بازگردانده می شود، تا پس از دانایی [به جهت پیری هر چه داشته است] هیچ نداند که خدا دانا و تواناست. (۷۰)

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَوَفِّقُكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُدْ إِلَىٰ أَزْدِلِ الْعُمُرِ لَكِنَّ لَا يَعْلَمُ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا

لفظ: اللَّهُ: مبتدا - خَلَقَكُمْ: فعل ماضی - فاعل (هو) - کم: مفعول به، جمله خبر.

خداوند شما را خلق کرد و از عدم بوجود آورد سپس شما را می میراند و از شما کسی هست که به سوی پست ترین زندگانی رد کرده شود یعنی سن پیری و بطوری قریب و از کار افتاده می شود که پس از آن همه علم و آگاهی و تجربه ای که در زندگی بدست آورده چیزی نمی داند و همه را فراموش می کند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله چنین دعا می کردند: «اعوذ بک من البخل و الکسل، و ازذل العمر، و عذاب القبر، و فتنه الدجال، و فتنه المحيا و الممات»^۱.

إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ

لفظ: اللَّهُ: اسم إن - عَلِيمٌ: خبر إن - قَدِيرٌ: خبر إن ثانی.

بدرستی که خدای تعالی بر همه چیز داناست و عجز و ناتوانی بر او راهی ندارد و بداند که خداوند قادر است که بنده را از حال علم به حال جهل برده و قادر است که او را بمیراند و دوباره او را زنده گرداند.

وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِي رِزْقِهِمْ عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَفَبِعَنَمٍ أَفَیْنَعِمُهُ اللَّهُ یَجْحَدُونَ ﴿۷۱﴾

و خدا بعضی از شما را بر بعضی دیگر به روزی برتری داد، و کسانی که برتری یافته اند، روزی خویش به مملوکان ندهند که همه در آن [روزی داشتن] یکسانند، پس چرا نعمت خدا را انکار می کنند؟ (۷۱)

وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ

لفظ: اللَّهُ: مبتدا - فَضَّلَ: فعل ماضی، فاعل (هو) جمله خبر.

این آیت دلیل است به رد آنچه که مشرکان می گفتند و به خداوند اینان می گرفتند و برای او شریک قائل می شدند می گوید: خدای تعالی بعضی از شما را بر بعضی دیگر در رزق و روزی برتری داد چون که تلاش ها و برنامه ریزیهای زندگیشان متفاوت است.

فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِي رِزْقِهِمْ عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ

^۱ - خدایا از بخل و روزی و تبلی و پیری مفرط و از عذاب قبر و فتنه دجال و فتنه و فساد دنیا و فتنه زنده و مرگ، به تو پناه می جویم.

الَّذِينَ: اسم ما - برآوی: خبر ما.

پس آنانکه در اموال فزونی یافته اند و روزی فراوان به ایشان داده شده است حاضر نیستند مال خود را به بردگان بدهند اگر توانگران و مالکان زیردستان و بردگان خود را در اموالشان شریک کنند پس برده و ارباب در مال یکسان خواهند بود پس صاحبان مال و ملک چنین کاری نمی کنند پس چگونه بتان را شریک خدا قرار می دهید و به آن رضایت می دهید در حالیکه آنان خود آفریده خداوند هستند.

أَفِنِعْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ

استفهام به معنی انکار است آیا نعمت خداوند را انکار می کنید و وحدانیت خداوند را با قائل شدن انبازان زیر سوال می برید و می پسندید به خدا آنچه را که به خود نمی پسندید؟

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَفِي الْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ ﴿٧٢﴾

خدا برای شما از خودتان همسران قرار داد و برای شما از همسرانتان فرزندان و نوادگان پدید آورد و چیزهای پاکیزه روزیتان کرد، آیا [با وجود این همه نعمت های خدا] باز باطل را باور دارند و نعمت خدا را انکار می کنند. (۷۲)

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ

لفظ: اللَّهُ: مبتدا - جَعَلَ: فعل ماضی، فاعل (هو)، جمله خبر.

فتاده گفت: خداوند حوا را از نفس آدم از استخوان پهلوی وی بیافرید برای شما جفتان از جنس شما آفرید با ایشان آرام می گیرید و از زنانان فرزندان (پسران) و نوادگان بخشید و به شما از چیزهای پاک و پاکیزه روزی بخشید تا در برابر این همه نعمت خداوند را سپاسگزار و شاکر باشید.

أَفِي الْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ

آیا کافران با توجه به اینکه به نعمت خدای تعالی ایمان دارند باز هم به چیزهای باطل و دون خدا یعنی بتها ایمان دارند و نعمت خداوند را با شرک به او ناسپاسی می کنند.

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿٧٣﴾

و غیر خدا، چیزها می پرستند که به هیچ وجه مالک روزی دادن آنان از آسمان ها و زمین نیستند و توانایی ندارند. (۷۳)

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ

يَعْبُدُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - ما: مفعول به

و غیر خدای را می پرستند آن چیزی را که خود توانایی ندارد که از آسمان روزی فرستد یعنی باران بباراند و از زمین نباتات برویاند پس پرستش و عبادت این بتان از روی جهل و نادانی است نه از روی خردوری و تعقل، زیرا که در مقابل نعمت خداوند باید خدا را پرستش و عبادت کرد و بدین طریق سپاسگزار بود و حال آنکه مشرکان غیر خدا را عبادت می کنند و نعمت حق تعالی را منکر و ناسپاسی می کنند.

فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٧٤﴾

برای خدا مثالها نزنید که خدا می داند و شما نمی دانید. (۷۴)

فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ

فَلَا تَضْرِبُوا: فعل مضارع مجزوم - (و) فاعل - الْأَمْثَالَ: مفعول به

پس ای مشرکان به خدای تعالی شریک مگیرید و برای او همتایی قائل مشوید که او مثل و مانندی ندارد و برای او شریک و انبازی نیست.

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

لفظ الله: اسم إن - يَعْلَمُ: فعل مضارع، فاعل (هو) جمله خبر.

بدرستی که خدای تعالی اعمال شما را می داند در حالیکه شما عاقبت کار خود را نمی دانید.

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ

وَمِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوِيانِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٧٥﴾

خدا مثالی میزند، بنده مملوکی که به هیچ چیز توانایی ندارد با آنکه از جانب خویش بدو روزی نیکو داده ایم که از آن نهان و عیان اتفاق می کند، آیا این دو برابرند؟ ستایش خاص خداست اما بیشترشان نمی دانند. (۷۵)

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ

وَمِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا

ضَرَبَ: فعل ماضی - لَفْظُ اللَّهِ: فاعل - مَثَلًا: مفعول به - عَبْدًا: بدل.

بنده ای عاجز مملوک که بر هیچ چیز قادر نیست و توان اتفاق و قدرت چیزی را ندارد با آن کسی که توان اتفاق دارد و فراخ نعمت و فراخ نفقه است آیا با هم یکسان و برابرند؟ هر چند به ظاهر با هم یکی و یکسان دیده می شوند اما در معنا یکسان و برابر نیستند یکی قادر و تواناست دیگری عاجز و ناتوان است به آنکسانی که از نزد خود روزی داده ایم روزی نیکو، پس این شخص بدون زحمت و تکلف از آن روزی می تواند پنهان و آشکار نفقه کند و از کسی یا کسی ندارد هم چنین بر عبادت خدای تعالی قادر

است و او را پرستش می کند. آیا با بتی که مرده سنگ تراشیده است نه حرکتی دارد و نه قوتی و نه می تواند به خود نفع و ضرر رساند و نه به دیگری چگونه می تواند با هم برابر و یکسان باشد؟

هَلْ يَسْتَوِي

آیا بندگان بی اختیار و بی سود و زیان یا صاحبان قدرت با هم برابر و یکسان اند؟ مسلماً یکسان و برابر نیستند.

الْحَمْدُ لِلَّهِ

الْحَمْدُ: مبتدا - لِلَّهِ: جار و مجرور خبر.

سپاس و ستایش برای خدایی که صاحب و مولای تمام نعمتهاست.

بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

بَلْ: ابتدا - أَكْثَرُهُمْ: مبتدا - هُمْ: مضاف الیه - لَا يَعْلَمُونَ: فعل مضارع، (و) فاعل - جمله خبر. بلکه بیشترشان مشرکان یعنی مشرکان، کافران، فرق ما بین حق و باطل و قادر و ناتوان را نمی دانند پس مثل دیگری می زنند و می گوید.

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا

يُوجِّهُهُ لَا يُبَالِي بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٧٦﴾

خدا مثالی میزند دو مرد یکیشان لال است و به هیچ چیز توانایی ندارد و سربار مولای خویش است که هر جا فرستدش سودی نیارد، آیا این شخص با کسی که به عدل فرمان می دهد و او خود بر راه راست است برابر است؟ (۷۶)

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ

ضَرَبَ: فعل ماضی - لَفْظُ اللَّهِ: فاعل - مَثَلًا: مفعول به - رَجُلَيْنِ: بدل - هُوَ: مبتدا - كَلٌّ: خبر

و خداوند دو مرد را بعنوان شاهد مثال آورد که یکی از ایشان گنگ و کمر مبادرزد است و بر انجام کاری قادر نیست نمی شنود و نمی گوید و باری گران بر صاحبش است و هیچ سودی به صاحبش نمی رساند.

أَيْنَمَا يُوجِّهُهُ لَا يُبَالِي بِخَيْرٍ

و اگر او را به هر جا بفرستد با نیکویی و انجام کار خیر بر نمی گزیده نه می تواند خبر بیاورد و نه با گوینده می تواند ارتباط سخن برقرار کند.

هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ

يَسْتَوِي: فعل مضارع - (هُوَ) فاعل - هُوَ: توکید

آیا این گنگ و کر یا کسیکه به عدل و راستی سخن می گوید و قادر است امور مهم را به نیکویی انجام دهد برابر و یکسان است؟ پس آن بت همچون آدم گنگ و کر است که از او هیچ سخن نیاید و کاری انجام ندهد و نفی هم به خود و هم به صاحبش نمی رساند. آیا با کسی که قادر به تکلم است و دانا و شنوا و بیناست برابر است؟

وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

وَهُوَ: مبتدا - عَلَى صِرَاطٍ: جارو مجرور، خبر

و او در نفس خود به راهی است و درست حرکت می کند به هر جا رود به مقصد می رسد پس آیا کردگار روزی رساننده نواز ره نمای را با آن بتان جامد و ساکن و ساکت برابر می دارید؟ زهی عقیده بوج و باطل و تو خالی او نیز گفته اند این مثل برای مرد مؤمن و کافر است که مؤمن شنوا و داناست حمزه بن عبدالمطلب و یا عثمان بن عفان (ذی النورین) است و کافر ابکم اسید بن ابی العاص است.

وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ

عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۷۷﴾

غیب آسمانها و زمین خاص خداست. کار قیامت چشم بهم زدن زنی بیش نیست و یا نزدیکتر است که خدا همه چیز تواناست. (۷۷)

وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

لِلَّهِ: جارو مجرور، خبر مقدم - غَيْبٌ: مبتدا، مؤخر.

این جواب کافران قریش است که به استهزاء در رخ دادن رستاخیز عجله می کردند می گوید: آنچه که در آسمانها و زمین پنهان است و بر هیچکس پوشیده نیست عبارت از روز رستاخیز یا بعث و نشر همه را خدا می داند و در وقت معین همه بلافاصله در یک لحظه به وقوع خواهد پیوست.

وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ

كَلَمْحِ الْبَصَرِ: در یک چشم بهم زدن.

خداوند می فرماید در قدرت ما آوردن و نشاندن قیامت بسیار سهل و آسان است آن زمانکه رستاخیز بیاید در یک چشم بهم زدن به وقوع می پیوندد خدای تعالی می گوید هر گاه ما بخواهیم قیامت شود می گوئیم کن یعنی باش پس می شود بلکه آن نزدیکتر است.

پیر هرات گفت: طهارت کن، که قامت^۱ نزدیک است؛ توبه کن، که قیامت نزدیک است.

إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

لفظ الله: اسم ابتداء - عَلَى كُلِّ: جار و مجرور - شَيْءٍ: مضاف الیه - قَدِيرٌ: خبر.

بدرستی که خداوند بر همه چیز قادر و تواناست و او قادر است اینکه قیامت بر پا دارد و بعث و نشر برانگیزد هر چند قیامت دیر می آید ولی می آید و با عجله مشرکان قریش به وقوع نمی پیوندد بلکه در موعد مقرر اتفاق خواهد افتاد.

وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ

وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۷۸﴾

خدا از شکم مادران برونتان آورد و چیزی نمی دانستید و شما را گوش و دیدگان و ذلها داد، شاید سپاس دارید. (۷۸)

وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا

لفظ الله: مبتدا - أَخْرَجَكُمْ: فعل ماضی - کم: مفعول به، فاعل (هو)، جمله خبر.

و خداوند شما را از شکم های مادرانتان بیرون آورد و در حالیکه شما هیچ چیزی نمی دانستید و خداوند برای شما علم و دانش بخشید که خود نعمت بزرگی از نعمت های بی شمار خدای تعالی است. شیخ سعدی گفت:

مرغک از بیضه برون آید و روزی طلبد آدمی بچه ندارد خبر و عقل و تمیز

وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ

جَعَلَ: فعل ماضی، فاعل (هو) لَكُمُ: جار و مجرور - السَّمْعَ: مفعول به - وَالْأَبْصَارَ: معطوف

وَالْأَفْئِدَةَ: معطوف

و برای شما گوش و چشم و دل قرار داد تا بوسیله آنها بشنوند و بینند و درک کنند اگر خدای تعالی چشم و گوش و عقل و هوش و غیره نداده بود جلو رشد و تعالی انسان گرفته می شد و هیچ فرقی با حیوان نداشت.

لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

کم: اسم لعل - تَشْكُرُونَ: فعل مضارع، (و) فاعل، جمله خبر لعل.

این همه نعمتهایی که مذکور شد خداوند به انسان داد تا شاید سپاسگزار و شاکر باشند سپاسگزاری انسان این است که تا وسیع توان وقت خود را در اطاعت خدای تعالی صرف کند.

^۱ - وقت برپا داشتن نماز

ستایش خداوند بخشنده را که موجود کرد از عدم بنده را

لَمْ يَرْوُا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ

لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۷۹﴾

آیا پرندگان را نمی بیند که فضای آسمان مسخر آنهاست، و جز خدا نگهدار آنها نیست که در این برای گروهی که ایمان دارند، عبرت‌هاست؟ (۷۹)

لَمْ يَرْوُا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ

لَمْ يَرْوُا: فعل مضارع مجزوم - (و) فاعل - مُسَخَّرَاتٍ: حال

آیا انسان بر قدرت بار تعالی به سوی آفرینش مرغان نمی نگردد که ایشان در میان آسمان و زمین یعنی در فضا در حال پرواز اند و کس جز خدای تعالی آنان را محفوظ نمی دارد و حاجت و نیاز آنان را بر آورده نمی کند. شیخ سعدی گفت:

مرغ هوا را نصیب و ماهی دریا	از دریخشندگی و بنده نوازی
روزی خود می برند پشه و غنچه	قسمت خود می خورند منعم و درویش
در بین چاهی به زیر صخره صما	حاجت موری به علم غیب بداند
از همه عالم نهان و بر همه پیدا	از همگان بی نیاز و بر همه مشفق
حیف خورد بر نصیب رحمت فردا	هر که نداند سپاس نعمت امروز

مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ

يُمْسِكُهُنَّ: فعل مضارع - هن: مفعول به - لفظ الله: فاعل

و آن مرغان را در هوا کسی جز خدای تعالی نگه نمی دارد این خداوند است همچنانکه به انسان علم و دانش و عقل و خرد بخشید به پرندگانی که در آسمان پرواز می کنند به مقتضای حال آنان قدرت پرواز بخشید تا در هوا پرواز کنند غیر از خدا کسی قادر نیست که آنها را در فضای آسمان نگه دارد.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

فِي ذَلِكَ: جار و مجرور خبر آن - ل: مزحلقه - لَآيَاتٍ: اسم

پندرسیکه در پرواز پرندگان در فضا همچون آفرینش از نطقه و مراحل رشد او در شکم مادر برای کسانی که ایمان آورده اند نشانه هایی است بر وحدانیت خدای یگانه و قدرتش.

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُم مِّنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ

ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَابِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثْنَا وَمِئَاتًا إِلَى حِينٍ ﴿۸۰﴾

خدا خانه های شما را آرامگامتان کرده و از پوست حیوانات برای شما خانه ها کرد که روز کوچ و روز اقامتان آنرا سبک می یابید و از پشمها و کرکها و موهای آن، برای مدتی، اثاث و کالا استفاده کنید. (۸۰)

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ
طَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ

طَعْنِكُمْ : سفر، کوچ، مضاف الیه

و خدای تعالی برای شما این توانایی را داده است تا بتوانید خانه هایتان را از سنگ و خشت و چوب و غیره بسازید تا در وقت استراحت محل آرامش و آسایش شما باشد و نیز برای شما آموخت تا خانه ای از پوست چهارپایان یعنی از چرم و پشم حیوانات خیمه ها و آلاچیق هایی برای خود بسازید تا بتوانید براحتی آنرا از محلی به محل دیگر نقل مکان دهید و در سفر خانه های متحرک و قابل انتقال خود را با خودتان بردارید و ببرید.

وَمِنْ أَصْوَابِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَتْنَا بِمَنْعًا إِلَى حَبِينِ

و نیز برای شما از پشم و کرک و موهای چهارپایان یعنی گوسفند و شتر و بز رختها از پوشیدنی و گسترده و بهره مند شدن از خرید و فروش آن را برای شما آموخت تا زمانی که زنده اید از آن بهره مند شوید و خود را از سرما و گرما حفظ کنید.

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ مَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ
سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَسَرَابِيلَ تَقِيكُمُ بَأْسَكُمْ كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ

لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۸۱﴾

خدا برای شما از آن چیزها که آفریده سایه ها کرد و برایتان از کوه ها نهانگاه ها کرد و پرایشان لباس ها کرد که از گرما [و سرما] نگاهتان دارد و نیز لباسهایی که شما را در جنگ محفوظتان دارد [لباس آهن و جوشن مقرر کرد] و بدینگونه، نعمت خویش بر شما کامل می کند، شاید مسلمان شوید. (۸۱)

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ مَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ
سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَسَرَابِيلَ تَقِيكُمُ بَأْسَكُمْ

أَكْنَانًا : پناهگاه ها - سَرَابِيلَ : هر نوع جامه.

و نیز خدای تعالی برای راحتی و آسایش شما و حفظ از گرمای آفتاب سوزان از درخت و کوه و بنا و ابر سایه ها پدید کرد تا به سایه آن پناه ببرید و خود را از گرما حفظ کنید.

و نیز برای شما لباسهایی چون لباس های پشمین و کتان و پنبه و غیره پدید کرد تا خود را از سرما و گرما حفظ کنید و همچنین برای شما اسلحه هایی از آهن بمانند زره و جوشن و تیر و تیغ و نیزه ساخت تا در جنگ از آنان استفاده کنید و خود را از ترس دشمن محفوظ دارید.

كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ رَبُّكَ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ

يُبَيِّنُ: فعل مضارع - (هو) فاعل - نِعْمَتَهُ: مفعول به

همچنان این همه نعمتها را بر شما بخشید و تمام کرد و نیروی علمی و عملی و خلاقیت را در شما ایجاد کرد که آنها را با دست انسانهای ماهر بسازند پس لازم است که همه مردم در مقابل این همه نعمتها و احسان خدای تعالی سر تعظیم فرود آورند و سپاسگزار و شکرگزار باشند. و به اسلام روی آورند و مطیع فرمان الهی و رسولش باشند و از کتابهای او برای رفع نیاز رفاهی و معنوی دنیوی بهره بگیرند تا در آخرت پاداش نیک خود را در یابند.

﴿۸۲﴾

اگر روی بگردانید، فقط بلاغ آشکار بر توست. (۸۲)

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ

عَلَيْكَ: جار و مجرور خبر مقدم - الْبَلَاءُ: مبتدا مؤخر

می گوید: ای محمد ﷺ اگر این مشرکان بعد از این توضیح آشکار و بیان روشن از نعمتها که بر شما درمید از اسلام و ایمان روی برگردانند وظیفه تو فقط تبلیغ و رساندن پیام و اعلام معجزات است که نشانه نبوت را به آنان بنمایی اگر به اسلام و ایمان روی آوردند چه خوب و اگر نگرند تو وظایف خود را انجام داده باشی از این بابت یعنی از انکار و تکذیب ایشان هیچ مشکلی و گناهی بر تو نیست بقیه کارها با ماست که در جای خود اعمال خواهیم کرد.

﴿۸۳﴾

يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ

نعمت خدا را شناسند و باز آنرا منکر شوند و بیشترشان منکرانند. (۸۳)

يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ

يَعْرِفُونَ: فعل ماضی، (و) فاعل - نِعْمَتَ: مفعول به.

کافران می دانند و می گویند که همه نعمتها از خدای تعالی است و آفریدگار و روزی رسان اوست و به این امر اقرار می دهند اما می گویند که با شفاعت بتان این نعمت به ما می رسد و از بتان سپاسداری می کنند اینان ناگرویدگان اند.

السری السقلى گفت:

شکر سه ناست. شکر با قلب، شکر با بدن و شکر با زبان.

شکر با قلب اینکه بنده می داند و اقرار می کند که همه نعمتها از جانب خداست پس بر آن از دل شکرگزار است و شکر با بدن آن است که نعمت دهنده را با اعضای بدن طاعت و عبادت می کنند مانند نماز و شکر با زبان آنست که بوسیله زبان شکر نعمت خدای تعالی را بجای آورند. همچون گفتن سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و ...

وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ﴿٨٤﴾

روزی که از هر امتی گواهی بر انگیزیم آن وقت به کسانی که کافر بوده اند نه اجازه دهند، و نه عذری از آنان بپذیرند. (۸۴)

وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ

هم: مبتدا - يُسْتَعْتَبُونَ: طلب رضایت می کنند، فعل مضارع مجهول - (و) نایب فاعل و در روز رستاخیز بر می انگیزیم از هر امتی که پیغمبرانشان بوده اند پس آن پیامبران بر چگونگی و وضع ایمان و کفرشان شهادت و گواهی دهند تا بر رسوایی کافران افزوده شود پس از شهادت و گواهی از جانب پیغمبرانشان در برابر عدل الهی دیگر به کافران اجازه داده نمی شود که سخنی بر زبان جاری سازد که موجب رضایت و خشنودی خدای تعالی گردد زیرا که دیگر بر دهانها مهر زده می شود و جای هیچگونه صحبت و یا عذر خواهی نیست.

وَإِنَّا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿٨٥﴾

و چون کسانی که ستم کرده اند عذاب را ببینند، نه عذابشان سبک کرده می شود و نه مهلت داده می شوند. (۸۵)

وَإِنَّا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ

هم: مبتدا - يُنظَرُونَ: فعل مضارع مجهول - (و) نایب فاعل، جمله خبر و آن زمانیکه مشرکان رستاخیز را ببینند و به آتش جهنم در آیند دوزخیان فریاد بر می آورند و درخواست تخفیف عذاب می کنند که نه بر ایشان عذاب کم کرده می شود و نه بخشی در جهنم، برای آنان فریاد رسی نیست و نتیجه اعمال خود را خواهند یافت اصلاً دستور عذر خواهی برای آنان داده نمی شود و اگر عذر هم بخواهند پذیرفته نخواهد شد. در آن آتش جاودان بسوزند.

وَإِنَّا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا

مِنْ دُونِكَ فَأَلْقَوْا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٨٦﴾

و کسانی که شرک آورده اند چون شریکان (عبادت) خویش ببینند گویند پروردگارا! اینان شریکان (عبادت) ما بودند که سوای تو می خواندیمشان و شریکان، این سخن آنان را رد می کنند که شما دروغگویانید. (۸۶)

وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شَرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَاؤُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا
مِنْ دُونِكَ

إِذَا: مفعول فيه - رَأَى: فعل ماضی - الَّذِينَ: فاعل - هَؤُلَاءِ: مبتدا - شُرَكَاؤُنَا: خبر
می گویند خدای تعالی در روز قیامت همه بتان و بت پرستان را برمی انگیزاند و به دوزخ می فرستد.
کافران زمانی که بتان را که معبود خود گرفته بودند ببینند می شناسند و می گویند اینان بتانی بودند که
ما آنان را شریکان قرار می دادیم و می پرستیدیم و به خدا انباز می گرفتیم.

فَالْقَوْلُ إِلَيْهِمُ الْقَوْلُ لَكُمْ كَذِبُونَ

الْقَوْلُ: فعل ماضی - (و) فاعل - الْقَوْلُ: مفعول به

پس خدای تبارک و تعالی آن بتان را به سخن در می آورد پس در پاسخ مشرکان گویند شما دروغ می
گفتید که ما را خدا می خواندید که ما شما را به عبادت خود نخوانده بودیم که ما از عبادت شما نسبت
به ما خیر نداریم چون که بتان جامد بودند نه گوش داشتند بشنوند و نه زبانی داشتند بگویند و نه
چشمی داشتند که ببینند بلکه یک چیز مرده را عبادت می کردند نه سودی و نه ضرری به حال خود و
دیگران دارند.

﴿۸۷﴾

وَالْقَوْلُ إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَامُ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ
آن روز اطاعت به خدا عرضه کنند و آن دروغها که می ساخته اند، نابود گردد. (۸۷)

وَالْقَوْلُ إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَامُ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ

(و) اسم کان - يَفْتَرُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر کان.

و خدای تعالی در آن روز (روز قیامت) صلح افکند و آن بتان را به سخن در آورد آنان به بندگی خود
اقرار کردند و گفتند ما خدایان نبودیم بلکه بندگان بودیم و یا بت پرستانی بودند که بعد از آن همه
سرکشی و تکبر دنیوی در روز رستاخیز آن زمان که جهنم را ببینند در پیشگاه خداوند سر تسلیم فرود
آورند و به بندگی خود اقرار می دهند و خویشان را به خواری می افکنند و مطیع فرمان خدای تعالی
می شوند و آن بتان که به امید شفاعت ایشان را می پرستیدند در آن روز هیچ سود نکند.

الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا

﴿۸۸﴾

يُفْسِدُونَ
و کسانی که کافر بوده و از راه خدا باز داشته اند به سبب آن فساد که می کرده اند عذابی روی عذاب
بافزاییمشان. (۸۸)

الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ

الَّذِينَ : مبتدا - كَفَرُوا : فعل ماضی - (و) فاعل - زِدْنَاهُمْ : فعل ماضی (نا) فاعل - هُمْ : مفعول به، جمله

خبر - عَذَابًا : مفعول به ثانی

آنانکه به خدای تعالی نگرودند و ایمان نیاوردند و مردمان را از راه خدای تعالی یعنی از اسلام و ایمان باز داشتند و حضرت محمد ﷺ و قرآن را تکذیب کردند به ایشان عذاب بالای عذاب بیفزائیم و به سبب فسادى که می کردند مجازاتشان را دو چندان می گردانیم. عذاب مضاعف بر ایشان به جهت آنست که هم کافر بودند و هم دیگران را به کفر دعوت می کردند پس جزای هر دو را در روز رستاخیز ببینند.

وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ ﴿۸۹﴾

روزی باشد که از هر امتی گواهی بر ضد خودشان بر انگیزیم و ترا بر ضد اینان گواه آریم، این کتاب که به تو نازل کرده ایم توضیح همه چیز از هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است. (۸۹)

وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ نَبْعَثُ : فعل مضارع - (نحن) فاعل - شَهِيدًا : حال

و بیاد آور ای محمد ﷺ روزی را که پیغمبر هر امت را که از خودشان است برای گواه اعمال و کردارشان آورده می شود و تو نیز بر تصدیق یا تکذیب امت خود گواهی می دهی و آن روز حتمی و بودنی است که جمیع امتهای گذشته و آینده در محکمه عدل الهی آورده خواهند شد و پاداش و جزای اعمال امتها بنا به مقتضای اعمالشان داده خواهد شد.

وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ

نَزَّلْنَا : فعل ماضی - (نا) فاعل - الْكِتَابَ : مفعول به - تِبْيَانًا : مفعول لاجله

و ما قرآن را که یک کتاب جامع و کامل است یا بیانی روشن و دلایل واضح و بصورت معجزه بر تو نازل کردیم تا برای امور دنیوی و دینی از آن استفاده کنند و احکام و حدود و شرایط آن را درک کنند و در اعمال خود مراعات کنند چون قرآن درمان همه دردهاست و هدایت و رحمت و بخشایش است و مژده دهنده مسلمانان به بهشت و ترساننده کافران از دوزخ است.

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَايَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿۹۰﴾

خدا به عدالت و نیکی کردن و بخشش بخویشان فرمان می دهد و از کار بد و منکر و ستمگری منع می کند، پندتان می دهد، شاید اندرز گیرید. (۹۰)

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَايَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ

لَقَدْ أَلَّاهُ: اسم إن - يَأْمُرُ: فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله خبر إن
 بدرستی که خداوند به عدل و انصاف و نیکی و احسان و بخشش به نزدیکان و اقوام امر می کند گفته اند که خدای تعالی بیان هر خیر و شر را در این آیت از قبیل عقیده، اخلاق، نیت، عمل و ارتباط اجتماعی حسنه و امر به معروف و نهی از منکر را در این آیه جمع کرده است. در حق احسان به هموعان شیخ اجل سعدی در بوستان حکایتی آورده است.

یکی از بزرگان اهل تمیز	حکایت کنند ز ابن عبدلعزیز
که بودش نگین د رانگشتی	فرو مانده در قیمتش مشتری
به شب گفتی آن جرم گیتی فروز	دری بود از روشنائی روز
فضارا در آمد یکی خشکسال	که شد بدرسیمای مردم هلال
چو در مردم آرام و قوت ندید	خود آسوده بودن مروت ندید
مرا شاید انگشتی بی نگین	نشاید دل خلقی اندوهگین
بفرمود بفروختنش به سیم	که رحم آمدش بر فقیر و یتیم
به یک هفته نقدش به تاراج داد	به درویش و مسکین و محتاج داد
خنک آنکه آسایش مرد و زن	گزیند بر آسایش خویشتن

و دیگر از انجام گناهان کبیره چون شرک و زنا و فحشا و تعدی و تجاوز به دیگران نهی می کند. یعنی آنچه را که شریعت از ارتکاب به آن شما را باز داشته است و بر انجام ندادن آن امر فرموده است.

يُعِظُكُمُ اللَّهُ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

يُعِظُكُمُ: فعل مضارع، کم: مفعول به فاعل (هو) - کم: اسم لعل - تَذَكَّرُونَ: فعل مضارع (و) فاعل
 جمله خبر لعل.

و خداوند شما را به امر و نهی فرمان می دهد تا شاید شما پند گیرید و با رعایت عدل و احسان و بخشش به نزدیکان و با نهی از منکر و امر به معروف خوشبخت و سعادتمند شوید. در این دنیا در آرامش و آسوده خاطر زندگی کنید و در آخرت به پاداش اعمال نیک خود یعنی به بهشت برسید.

وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ ﴿٩١﴾

به پیمان خدا وقتی که بستید، وفا کنید و قسم ها را از پس محکم کردنش که خدا را ضامن آن کرده اید مشکنید که خدا می داند چه می کنید. (۹۱)

وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا

أَوْفُوا: فعل امر - (و) فاعل.

بریده علیه السلام در بیان سبب نزول می گوید: این آیه در باره ی بیعت با رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد. می گوید: به عهده ی که با خدای تعالی می بستید و در کار دین پیمانی که می بستید وفا کنید و یا نداری که می کنید به انجام رسانید و قسم هایی که خوردید بر آن محکم و استوار باشید و آن قسم هایی که به نام خدای تعالی خوردید و پیمانی که به نام خدای تعالی بستید مشکیند چونکه شما در قسم هایثان خدای تعالی را بر صحت امور خود گواه گرفتید و او را کفیل خود قرار دادید.

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ

لفظ **اللَّهِ**: اسم **إِنَّ** - **يَعْلَمُ**: فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله خبر **إِنَّ** - **مَا**: مصدری - **تَفْعَلُونَ**: فعل مضارع، (و) فاعل.

بدرستی که خدای تعالی آنچه که از عهد و پیمان و قسم و یا نداری که می کنید و یا آنرا نقض می کنید می داند.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِي نَقَضَتْ غَزَلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يُلْوَكُمْ اللَّهُ بِيَمِينِهِ وَلِيُبَيِّنَ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٩٢﴾

و چون آنکس که رشته خود از پس ناپیدن پشه قطعه قطعه کند، میباشد که عهد و قسم هایثان را مابین خودتان برای آنکه گروهی بیشتر از گروه دیگر است دستاویز و فریب یکدیگر بکار ببرید حق اینست که خدا شما را به قسم ها امتحان می کند و روز قیامت آنچه را که در مورد آن اختلاف داشته اید برایشان بیان می کند. (۹۲)

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِي نَقَضَتْ غَزَلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَا

نَقَضَتْ: فعل ماضی - (هی) فاعل - **غَزَلَهَا**: مفعول به - **أَنْكَا**: رشته از هم باز شده، حال پس از آنکه ایمان آوردید و اسلام و ایمان را در دل متمکن کردید و به بزرگداشت نام و ذکر حق سوگند ها را در امر خود محکم کردید آن عهد را مشکیند و بر مگردانید و همچون آن زن عرب می گویند نامش ریظه بنت سعد بود میباشد که عادت وی یشم رشتن بود و یشم را تافته و نابافته می کرد دوباره می رشت و باز می شکافت (یعنی بعد از رشتن باز می کرد) - بیت:

گرت هواست که دلدار نگسلد پیمان نگاهدار سر رشته تا نگهدارد

تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ

تَتَّخِذُوا : فعل مضارع - (و) فاعل - **أَيْمَنَ كُمْ** : مفعول به

مجاهد گفت: این در شأن قومی آمده است که با قومی عهد و پیمان داشتند. پس قومی دیگر را از ایشان عزیزتر و توانگر تر دیدند نقض عهد آن قوم کردند. رب العالمین ایشان را از این امر نهی کرد و فرمود: شما نباید به خاطر عزت و توانگری قومی عهد و پیمان خود را با قومی که با ایشان عهد بسته اید بشکنید و سوگندها و عهدهای خود را وسیله خیانت و فساد و فریب خود قرار دهید.

إِنَّمَا يَلُوكُمُ اللَّهُ يَدَهُ

جز این نیست که خداوند تبارک و تعالی شما را با این عهد و پیمان و سوگندهایی که می خورید می آزماید آیا شما ریمان عهد و پیمان را محکم می گیرید و استوار می دارید و به بیعت با پیغمبر ﷺ وفا می کنید یا نه؟

وَلَيَبْيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ

تم: اسم کان - **تَخْتَلِفُونَ** : فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر

و هر آینه خداوند در روز قیامت درباره آنچه که در آن اختلاف می کردید در حق و باطل و نشر برای شما روشن می سازد و آنچه را که نهان می دارید آشکار می کند در آن روز خداوند حق را نمایان ساخته و درجات حق باوران را از تقاء می دهد و از سوی مقابل باطل و باطل پرستان را نمایان ساخته عذابی را که سزاوار آنند بر آنها فرود می آورد.

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَٰكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَلَتَشْهَدَنَّ

عَمَّا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۳)

اگر خدا می خواست شما را یک امت کرده بود ولی هر که را خواهد گمراه کند و هر که را خواهد هدایت کند و از آنچه می کرده اید باز خواستان می کند. (۹۳)

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَٰكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ

له: جواب قسم - **لَجَعَلَكُمْ** : فعل ماضی - کم: مفعول به - (هو) فاعل - **أُمَّةً** : مفعول به ثانی -

وَاحِدَةً : نعت

و اگر خداوند خواسته بود هر آینه شما را ملت واحد می کرد و بر دین اسلام متفق می گردانید اما هر کسی را که بخواهد در گمراهی قرار می دهد و هر که را بخواهد هدایت می کند و راه می نماید و توفیق می دهد حتماً و قطعاً درباره کارهایی که انجام می دهید مسئولید و سؤال کرده خواهید شد و پاسخ اعمال خود را خواهید دید.

وَلَتَشْهَدَنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

لَتَشْهَدَنَّ : فعل مضارع مجهول - (و) نایب فاعل - **عَمَّا** : جار و مجرور.

و هر آنچه در دنیا عمل می کردید باز خواست خواهید شد چون محکمه عدل الهی آمدنی است و در آن هیچ شکی نیست و به مقتضای اعمالتان پاداش و جزا داده خواهید شد.

وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُوا أَلْسُوهُ يَمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَلَكَرْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۹۱﴾

قسم هایتان را میان خودتان دستاویز فریب مکنید که قدمی از پس استوار شدنش بلغزد و بشما به سزای باز ماندنتان از راه خدا بدی رسد و عذابی بزرگ داشته باشید. (۹۱)

وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُوا أَلْسُوهُ يَمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ

لَا تَتَّخِذُوا : فعل مضارع، (و) فاعل - أَيْمَانَكُمْ : مفعول به - دَخَلًا : مفعول به ثانی - بَيْنَكُمْ : مفعول فیه.

سوگندان خود را در میان مردم وسیله نیرنگ و مکر خود قرار مدهید و عهد و پیمان خود را مشکند پس در اینصورت از قلمرو اسلام پافراتر می گذارید بعد از اینکه عهد و پیمان بسته اید اگر سوگند بخورید و سپس به آن وفا نکنید از جاده شریعت خارج می شوید و به سبب نقض عهد و پیمان دچار بلا و بدی می شوید.

وَلَكَرْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

لَكَرْ : جارو مجرور خبر مقدم - عَذَابٌ : مبتدا موخر - عَظِيمٌ : نعت.

در روز قیامت بر شماست آن کسانی که در اسلام ضعیف ایمان بودند و می خواستند از عهدی که با پیغمبر ﷺ بسته بودند نقض کنند.

وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۹۲﴾

پیمان خدا را به بهای اندک نفروشید، حق این است که آنچه نزد خداست، بهتر است، اگر بدانستید. (۹۲)

وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا

لَا تَشْتَرُوا : فعل مضارع، (و) فاعل - ثَمَنًا : مفعول به - قَلِيلًا : نعت.

آن عهد و پیمانی را که با خدا و پیغمبر بسته اید با بهای اندک یعنی با مال اندک و فناپذیر دنیا که مشرکان قریش به شما آن مال را وعده می دهند مبدل مکنید.

إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

بی گمان آنچه که در نزد خداست از ثواب ایفای به عهد از مال دنیا که مشرکان قریش وعده می دهند بهتر است اگر از حقیقت کار آگاه باشید و پاداش سرانجام آن را بدانید و در آن بیندیشید.
در سبب ثبات نزول آیت آورده اند که:

مردی از اهالی حضر موت به خدمت پیغمبر ﷺ رسید و گفت یا رسول الله ﷺ شخصی به نام امرؤ القیس قسمتی از زمین مرا غصب کرده است. حضرت رسول ﷺ امرؤ القیس را به پیش خود خواند و از او در این زمینه سؤال کرد او در پاسخ همه چیز را منکر شد و در پیش رسول الله ﷺ سوگند یاد کرد که من غاصب زمین او نیستم. این دو آیه نازل شد و آنان را از عواقب سوگند و دروغ آگاه کرد و فرمود:

مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا

يَعْمَلُونَ ﴿٩٦﴾

آنچه نزد شماست فانی شود و آنچه نزد خداست ماندنی است و کسانی که صبر می کرده اند، پاداششان را بهتر از آنچه عمل می کرده اند، دهیم. (۹۶)

مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ

مَا: مبتدا - بَاقٍ: خبر.

ای مردمان آنچه از نعمت دنیا در نزد شماست فانی و ناپایدار است و آنچه در نزد خدای شماست پایدار و باقی ماندنی است.

وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

لن: قسم - لَنَجْزِيَنَّ: فعل مضارع - (ن) توکید - (نحن) فاعل - الَّذِينَ: مفعول به

هر آینه آنان که در عهد و پیمان خود استوار ماندند و فقر و تنگدستی را بر نعمت مال اندک و فانی دنیا ترجیح دادند و به آنچه که خداوند از آیت آورده و بوسیله پیغمبر ﷺ به آنان گفته شده صبر و شکیبایی کردند در مقابل آنچه که عمل می کردند پاداش خواهیم داد چه پاداش نیکو و زیبایی. خلاصه بعد از اینکه پیغمبر این دو آیت را بر امرؤ القیس خواند و مضمون آنرا فهماند امرؤ القیس بر غصب زمین همسایه اش اقرار و اعتراف کرد و گفت هر مقدار از زمین مرا که بخواهد بگیرد تا ایشان را حلال گرداند آیت آمد که:

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنَّىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ

أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٩٧﴾

هر کس از مرد و زن عمل شایسته کند و او مؤمن باشد او را زندگی نیکو دهیم و پاداششان را بهتر از آنچه عمل می کرده اند دهیم. (۹۷)

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنَّىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً

مَنْ: مبتدا - عَمِلَ: فعل ماضی، فاعل (هو)، جمله خبر - صَالِحًا: مفعول به.
 هر کسی از شما اعمال نیکو انجام دهد چه مرد و چه زن و مومن باشد پس هر آینه خداوند در این دنیا بر ایشان زندگی خوش و پاکیزه ای توأم با اطاعت و قناعت می‌بخشد در آخرت پاداش نیک و بزرگی خواهند یافت که آن عبارت از بهشت جاودان است.

وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

ل: قسم - وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ: فعل مضارع، (ن) توکید - هُمْ: مفعول به - فاعل (نحن).
 به کسانی که بر سوگندان خود وفادار ماندند و به مال اندک دنیا قانع و راضی شدند و بر فقر و تنگدستی صبر کردند و به آنچه که از اعمال نیکو انجام دادند هر آینه به بهترین وجه مزد و پاداش خواهیم داد.

فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ﴿٩٨﴾
 و چون قرآن بخوانی از شیطان مطرود بخدا پناه جوی. (۹۸)

فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 فَاسْتَعِذْ: فعل امر - (انت) فاعل

زمانیکه خواستی قرآن بخوانی از خداوند بخواه تا ترا در پناه و امن خود گیرد و ترا از وسوسه ها و حيله ها و مکر ابلیس مصون دارد و این پناه جستن آن است که بگویی اعوذ بالله من الشیطان الرجیم.

إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٩٩﴾
 که شیطان بر کسانی که ایمان دارند و به پروردگار خویش توکل می کنند مسلط نیست. (۹۹)

إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ

«اسم إِنَّ» - لَهُ: جارو مجرور خبر لیس مقدم - سُلْطَانٌ: اسم لیس موخر - جمله خبر إِنَّ
 بدرستی که شیطان غلبه و تسلط بر کسانی ندارد که ایمان و اخلاص دارند و بر پروردگار خود گرویده اند و از شر شیطان به پروردگار خود پناه می برند و به او توکل می کنند.

إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ ﴿١٠٠﴾
 تسلط وی فقط بر کسانی است که دوستدار اویند و کسانی که بخدا شرک آورند. (۱۰۰)

إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ

هُمْ: مبتدا - مُشْرِكُونَ: خبر

بلکه تسلط و غلبه شیطان بر کسانی است که از او فرمان برند و متابعت او می کنند و به خدا انباز می گیرند و شیطان را دوست و رفیق خود می سازند بر اینچنین کسان شیطان مسلط است و بنابر آرزوی خود آنان را می رقصاند.

وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَّكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَهْلَمُ بِمَا يَزِفُّ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ
بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۱﴾

و چون آیه ای را بجای آیه ای دیگر بدل آریم در صورتیکه خدا بهتر داند چه نازل می کند گویند تو فقط افترا میزنی (چنین نیست) بلکه بیشترشان نمی دانند. (۱۰۱)

وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَّكَانَ آيَةٍ

وَإِذَا: مفعول فيه - بَدَّلْنَا: فعل ماضی، نا، فاعل - آيَةً: مفعول به - مَّكَانَ: مفعول به ثانی
این آیه در شأن مشرکان قریش آمد که گفتند: محمد ﷺ یاران خود را مکر می کند امروز یاران خود را
به کاری فرمان می دهد و فردا از آن باز می دارد این سخن را از خود می گویند و به مراد خود می گویند
و هر آنچه که او می سازد و مکر می کند دروغ است بلکه هر آیتی ناسخ را به جای آیتی منسوخ بدل
کنیم بی حکمت نیست و خداوند حکمت آن را می داند.

وَاللَّهُ أَهْلَمُ بِمَا يَزِفُّ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ

فقط واللّٰه: مبتدا - أَهْلَمُ: خبر.

و خداوند آنچه که از نسخ فرو می فرستد به جهت حکمت و مصلحت دانایتر است و می داند صلاح
مردم در چیست کافران می گویند تو ای محمد ﷺ بی گمان بر زبان خدا دروغ می بندی و از خود
چیزهایی به دروغ می بافی و به نام خدا بر زبان جاری می کنی.

بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

أَكْثَرُهُمْ: مبتدا - لَا يَعْلَمُونَ: فعل مضارع، (و) فاعل، جمله خبر.

خداوند می فرماید چنین نیست که کافران می گویند و اظهار نظر می کنند بلکه اکثر ایشان حکمت و
مصلحت نسخ آیات و اثبات احکام الهی را نمی دانند.

قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَى
لِلْمُسْلِمِينَ ﴿۱۲﴾

بگو: قرآن را روح پاک (جبرئیل علیّه السلام) به حق از جانب پروردگارت نازل کرده تا کسانی را که ایمان
دارند استوار کند و هدایت و بشارتی برای مسلمانان است. (۱۰۲)

قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَى
لِلْمُسْلِمِينَ

نَزَّلَهُ: فعل ماضی - ه: مفعول به - رُوح: فاعل

خداوند به محمد ﷺ می فرماید: ای محمد ﷺ به آنکه ترا در نسخ آیات افترا می کنند بگو که این قرآن از نزد خدای تعالی توسط جبرئیل علیه السلام فرو آمده است و به حق فرستاده خداست و ساخته و بافته مخلوق نیست.

این قرآن آنرا که ایمان آورده اند ثابت قدم و استوار دارد و از برای مسلمانان هدایت و یشارت باشد.

وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ

وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ ﴿۱۲﴾

دانیم که آنها گویند قرآن را فقط بشری بدو تعلیم می دهد، زبان کسی که بدو اشاره می کند عجمی است و این، زبان عربی روشن است. (۱۰۳)

وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ

يُعَلِّمُهُ: فعل مضارع - ه: مفعول به - بَشَرٌ: فاعل

و هر آینه آن چه را که کفار آن مکه در حق پیغمبر ﷺ می گویند ما می دانیم ایشان می گویند که محمد این داستان را خود بافته و ساخته است و وحی از طرف خداوند نیست بلکه آنرا آدمی به زبان پیغمبر جاری می گرداند.

لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ

لِّسَانٌ: مبتدا - أَعْجَمِيٌّ: خبر - وَهَذَا: مبتدا - لِّسَانٌ: خبر

متنهای زبان آنکسی که آموزش قرآن را به او نسبت می دهند گنگ و غیر عربی است و حال آنکه این قرآن به زبان عربی گویا و روشن فرو آمده و فصاحت و بلاغت آن بقدری است که حتی فصحا و بلغاء عرب نیز از فصاحت و جزالت آن متعجب اند.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِتَايَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۳﴾

کسانی که آیه های خدا را باور ندارند خدا هدایتشان نمی کند و عذاب الهی انگیز دارند. (۱۰۴)

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِتَايَاتِ اللَّهِ

الَّذِينَ: اسم إنَّ

بدرستی آنانکه به آیت های کتاب خدای تعالی نمی گروند و آنرا تصدیق نمی کنند.

لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

يَهْدِيهِمُ: فعل مضارع - هُم: مفعول به - لَفْظُ اللَّهِ: فاعل - جمله خبر إنَّ - لَهُمْ: جار و مجرور

خبر مقدم - عَذَابٌ: مبتدا مؤخر - أَلِيمٌ: نعت

خداوند آنان را یعنی متکبران قرآن را هدایت نمی‌کند و برای آنها در آخرت غذایی الم انگیز به جهت کفرشان به قرآن و افترایشان به پیغمبر خواهند داد.

إِنَّمَا يَقْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ ﴿١٠٥﴾

دروغ را فقط کسانی می‌سازند که آیه‌های خدا را باور ندارند و آنها خودشان، دروغگو باندند. (۱۰۵)

إِنَّمَا يَقْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ

يَقْتَرِي: فعل مضارع - الْكَذِبَ: مفعول به - الَّذِينَ: فاعل

بدرستی کسانی بر خدا دروغ می‌بندند و افترا می‌کنند به آیه‌های خدا یعنی به قرآن و محمد ﷺ ایمان نمی‌آورند و تصدیق نمی‌کنند.

وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ

أُولَئِكَ: مبتدا - هُمُ: ضمیر فصل - الْكَاذِبُونَ: خبر

آنان دروغگو بیان واقعی و حقیقی هستند نه پیغمبر امین ﷺ دروغگوست و نه صحابه خاص او، چون جماعتی از صحابه رسول الله ﷺ بر جفاهایی که از طرف مشرکان قریش بر آنان وارد می‌شد تحمل کردند و بعضی از آنان چون عمار یاسر شربت شهادت نوشیدند.

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ

شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٠٦﴾

و هر که از پس ایمان آوردنش منکر خدا شود، مگر آنکه مجبور شده و دلش به ایمان آرام و مطمئن است ولی آنکه سینه به کفر گشاید، غضب خدا بر آنها باد و عذابی بزرگ دارند. (۱۰۶)

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ

شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ

مَنْ: مبتدا - كَفَرَ: فعل ماضی - (هو) فاعل، جمله خبر

ابن عباس گفت:

این آیت در شان عمار و یاسر پدر وی سمیه مادر وی و صهیب و بلال و خباب فرو آمد. مشرکان قریش اصحاب پیغمبر را عذاب می‌کردند تا شاید از دین اسلام باز گردند، یاسر و سمیه را کشتند. اولین شهید در اسلام ایشان بودند و عمار را در چاهی قرار دادند و عذاب می‌کردند تا به ظاهر با ایشان بیعت کرد اما وی بر اسلام استوار بود. می‌گوید:

کسانی که بعد از ایمان آوردنشان مرتد گردند چون ابن حنظل و مقیس و امثال آنان که از اسلام برگشتند مگر آن کسانی که تحت فشار و اجبار بوده به ضرورت اظهار کفر کرده اند و با مشرکان بیعت

کردند مراد عمار بود در حالیکه قلبشان پر از ایمان و اخلاص بود و اما هر آنکس که به سوی کفر سینه بگشایند و به اعتقاد کفر برگردند پس عذاب خدای تعالی بر ایشان است.

وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

لَهُمْ: جارو مجرور خبر مقدم - عَذَابٌ: مبتدا موخر.

عذابی بسیار سخت به جهت گناه بسیار بزرگی که مرتکب شده اند (مرتد) بر ایشان است.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ

الْكَافِرِينَ ﴿١٠٧﴾

چنین شود، زیرا آنها زندگی این دنیا را از دنیای دیگر بیشتر دوست داشته اند و خدا گروه کافران را هدایت نمی کند. (۱۰۷)

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ

هُمْ: اسم انّ - اسْتَحَبُّوا: فعل ماضی، (و) فاعل، جمله خبر انّ.

آن عذاب سخت و الم انگیز بر کسانی است که زندگانی دنیای قانی را بر نعمتهای آخرت و بهشت جاودان ترجیح داده اند.

وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ

لفظ الله: اسم انّ - لَا يَهْدِي: فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله خبر انّ.

و نیز بخاطر آن است که خدای تعالی دوست ندارد قوم کافران را یعنی مرتدشدگان را به سوی دینش هدایت کند در آخرت برای این گروه مجازات های بزرگی است.

أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعَتْهُمْ وَأَبْصَرَتْهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ

الْفَافِلُوتُ ﴿١٠٨﴾

همان کسانی که خدا بر دلهایشان و گوششان و دیدگانشان مهر نهاده و آنها، خودشان، بی خبر اند. (۱۰۸)

أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعَتْهُمْ وَأَبْصَرَتْهُمْ

أُولَئِكَ: مبتدا - الَّذِينَ: خبر - طَبَعَ: فعل ماضی - لفظ الله: فاعل.

آن گروه کافران کسانی هستند که خدای تعالی بر دلهای ایشان مهر نهاد تا سخن حق در نیابند و بر گوشهای ایشان مهر نهاد تا سخن حق نشنوند و بر چشمهای ایشان مهر نهاد تا آثار صنع آفریدگار نبینند.

وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَافِلُوتُ

أُولَئِكَ: مبتدا - هُم: ضمیر - الْفَافِلُوتُ: خبر.

آنان کاملاً در غفلت اند و از حق بیخبر اند.

لَا جَزْمَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَسِرُونَ ﴿١٠٩﴾

بدین جهت است که آنان در آخرت بسیار زیان کاران اند. (۱۰۹)

لَا جَزْمَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَسِرُونَ

جَزْم: اسم لا نفی جنس - هُمْ: اسم ان - هُمُ الْخَسِرُونَ: مبتدا و خبر ان، جمله خبر لا نفی جنس

و در آن هیچ شکی نیست برآستی که ایشان در آخرت زیان زدگان اند چه ایشان بهای اندک دنیای فانی را بر نعمت های جاودان آخرت ترجیح داده اند.

ثُمَّ إِنَّكَ رَبُّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا قُتِلُوا ثُمَّ جَاهِدُوا وَصَبَرُوا

إِنَّكَ رَبُّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١١٠﴾

و نیز پروردگارت نسبت به آنها که پس از محنت کشیدن، مهاجرت کرده آنگاه جهاد کرده، و صوری پیشه کرده اند، پروردگارت پس از آن، قطعاً آمرزگار و رحیم است. (۱۱۰)

ثُمَّ إِنَّكَ رَبُّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا قُتِلُوا ثُمَّ جَاهِدُوا وَصَبَرُوا

ثَب: اسم إِنَّكَ - لِلَّذِينَ: جار و مجرور خبر إِنَّكَ.

پس بدرستی که پروردگار تو آنکسانی را که به سوی مدینه بجهت ایذا و اذیت کفار ان قریش هجرت کردند چون بلال، سالم، صهیب، خباب بعد از آنکه از دست کفار و نجشهای بسیاری را متحمل شدند بخشاینده است.

و نیز آنانکه با جان و مالشان در برابر سختیها شکیبایی از خودشان نشان دادند و در راه خدا جهاد کردند اجر و پاداش بزرگی در قیامت بر ایشان است.

إِنَّكَ رَبُّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ

ثَب: اسم إِنَّكَ - ل: مضافه - لَغَفُورٌ: خبر إِنَّكَ - رَحِيمٌ: خبر لَغَفُورٌ ثانی.

بدرستی که پروردگار تو پس از آن فتنه که بر ایشان رفت، ایشان را ببامرزید هر آنچه پروردگار آمرزنده و مهربان است و پاداش اعمال ایشان را از جهت شکیبایی و دیدن ایذا و رنجش و استواری در دین خواهد داد.

يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ مُجَدِّلٌ عَنْ نَفْسِهَا وَتُؤْفَىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿١١١﴾

روزی یابند که هر کس گرفتار دفاع خویشتن است و بهر کس هر چه کرده تمام دهند و ایشان ستم نبینند. (۱۱۱)

يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ مُجَدِّلٌ عَنْ نَفْسِهَا وَتُؤْفَىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ

يَوْمٌ : مفعول فيه - تَأْتِي : فعل مضارع - كُئِلَ : فاعل

در روز قیامت هر کسی برای خود عذر و بهانه ای می آورد. اهل تنبل می گویند که رسول خدا ﷺ را ندیدیم، دیوانه می گوید خیر نداشتیم، طفل می گوید به بلوغ و به سن تکلیف نرسیده ایم، جلاد می گوید مأمور بودیم، شراب خوار می گوید مریض بودیم، بی نماز می گوید کار داشتیم و ... بیاد بیاور آن روزی را که هر کسی برای نجات از خود، خود را ملامت می کند و کسی از برای دیگران نمی اندیشد و هر یک در خلاص و رهایی خود مجادله می نمایند پدران و مادران از فرزندان و فرزندان از پدران و مادران خویشاوندان از نزدیکان و دوستان به دوستان نمی اندیشند پس تمام داده خواهد شد جزای هر کسی بر حسب آنچه که کسب کرده اند و در مکافات، ایشان ستم کرده نشوند.

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ

بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَقَهَا اللَّهُ لِيَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿۱۱۲﴾

خدا مثالی می زند، دهکده ای که امن و آرام بود چون شهر مکه و روزیش از هر طرف به فراوانی می رسید آنگاه منکر نعمت های خدا شد و خدا به سزای اعمالی که می کردند پرده گرسنگی و ترس بر آنها کشید. (۱۱۲)

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ

بِأَنْعُمِ اللَّهِ

ضَرَبَ: فعل ماضی - لَفْظُ اللَّهِ: فاعل - مَثَلًا: مفعول به - قَرْيَةً: بدل.

خداوند به کسانی که کفران نعمت کردند داستان مردمان شهری را مثال می زند که در امن و امان زندگی می کردند و روزی قراخ و وسیع از هر طرف به سوی ایشان سرازیر شده بود پس اهل آن روستا کفر ورزیدند و به نعمتهای خداوند کفران نعمت کردند و شکر نعمت بجای نیاوردند.

فَأَذَقَهَا اللَّهُ لِيَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ

فَأَذَقَهَا: فعل ماضی - هـ: مفعول به - لَفْظُ اللَّهِ: فاعل - لِيَاسَ: مفعول به ثانی.

در این بخش از آیه شریفه استعاره مجرده و مرشحه یعنی صفاتی یا تفریح کلامی ملایم و سازگار با «مستعار به» باشد و گوینده تنها جانب «مستعار به» را گرفته است. بکار رفته است.

پس خداوند متعال به جهت ناسپاسی و کفران نعمت به اهل آن روستا لیس گرسنگی و هراس را چشاند یعنی گرسنگی و ترس بطور کامل دامگیر آنان شد.

ابن عباس گفت:

این مثال برای اهل مکه است که در امن و امان و با آسایش خاطر زندگی می کردند آن هنگام که به نبوت حضرت رسول ﷺ کافر گشتند خدای متعال فراخی نعمت و آسایش را از آنان به جهت آنچه که از کفر انجام دادند، سلب کرد و به قحطی و گرسنگی و ترس میدل گرداند.

وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ ﴿۱۱۳﴾
و پیغمبری از خودشان پیامدشان و او را تکذیب کردند و در آن حال که ستمگر بودند دچار عذاب شدند. (۱۱۳)

وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ
جاءَهُمْ: فعل ماضی - هُم: مفعول به - رَسُولٌ: فاعل
بتحقیق پیغمبری از خود آنان، محمد ﷺ به ایشان فرستادیم تا مردم را به راه راست دعوت کند او را تکذیب کردند پس ایشان را عذاب سختی فرا گرفت و آن گرسنگی و خوف و ترس بود چونکه ایشان با شرک بخدا و تکذیب به پیغمبر او ستمکاران بودند.

فَكُلُوا مِنْ ثَمَرِ رِزْقِ اللَّهِ حَلَالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ﴿۱۱۴﴾
از آنچه خدا روزیتان کرده حلال و پاکیزه بخورید و اگر خدا را می پرستید، نعمت او را سپاس دارید. (۱۱۴)

فَكُلُوا مِنْ ثَمَرِ رِزْقِ اللَّهِ حَلَالًا طَيِّبًا
رِزْقِكُمْ: فعل ماضی - کم: مفعول به - لَفْظُ اللَّهِ: فاعل - حَلَالًا: حال
در این عبارت امر در معنای امتنان (نعمت و احسان) آمده است. می گوید:
پس بخورید از آنچه خدای تعالی بشما روزی داده از روزی های حلال و پاکیزه.
وَاشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ
وَاشْكُرُوا: فعل امر - (و) فاعل - نِعْمَتٌ: مفعول به
و اگر شما از خدای تعالی فرمان می برید و اطاعت می کنید پس شکر نعمت های او را بجای آورید و سپاسگزار نعمت های او باشید.

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْسَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَيْزِرِ وَمَا أَهْلَ لَغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۱۱۵﴾
حق این است که مردار و خون و گوشت خوک و آنچه نام غیر خدا بر آن یاد شده برای شما حرام است و هر که ناچار شود بدون زیاده روی و تجاوز (از آن بخورد)، خدا آمرزگار و رحیم است. (۱۱۵)

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْسَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَيْزِرِ وَمَا أَهْلَ لَغَيْرِ اللَّهِ بِهِ
حَرَّمَ: فعل ماضی - (هو) فاعل - الْمَيْسَةُ: مفعول به
آنچه را که مشرکان بر خود حرام می پندارند حرام نیست بلکه خداوند بشما مردار و خوردن خون روان و گوشت خوک و آنچه که از آن حاصل می شود حرام کرده است و نیز آنچه که ذبح آن حیوان بدون نام الله صورت گرفته باشد خداوند آنرا بر شما حرام کرده است.

فَمَنْ أَضْطَرَّ عَلَيْهِ بَيْعٌ وَلَا عَاوِ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

مَنْ: مبتدای جازم - أَضْطَرَّ: فعل ماضی مجهول - (هو) نایب فاعل، جمله خبر - عَاوِ: حال - وَلَا عَاوِ: متجاوز از حد ضرورت نباشد.

پس اگر مجبور و محتاج شود اینکه یکی از این محرّمات را بخورد باید طوری بخورد که فقط حفظ جان کرده باشد و در خوردن زیاده روی نکند در این صورت مجاز است به مقدار کم بخورد که تفسیر آن در سوره بقره و انعام گذشت بدرستی که خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است و گناه محتاج و مجبور به حفظ جان، خوردن حرام را می‌آمرزد.

وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَلٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِنُفَرِّقُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ ﴿۱۱۳﴾

برای آن توصیف دروغ که زبانها بیان می‌کند نگویید این حلال است و این حرام است که دروغ بخدا بندید، بی گمان کسانی که دروغ بخدا بنندند رستگار نمی‌شوند. (۱۱۳)

وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَلٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِنُفَرِّقُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ تَصِفُ: فعل مضارع - أَلْسِنَتُكُمُ: فاعل - الْكَذِبَ: مفعول به - هَذَا: مبتدا - حَلَلٌ: خبر

ای اهل مکه هر آن چیزی که به زبان جاری می‌شود و دروغ است مگویید چونکه خداوند حلال و حرام را برای شما مشخص کرده است پس شما به دروغ آنچه که بر زبانان جاری می‌شود می‌گویید این چیز حلال است و آن چیز حرام تا اینکه بر خدای تعالی دروغ بندید.

إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ

بدرستی آنانکه بر خدای تعالی دروغ بر بندند و افترا کنند از عذاب رستاخیز که همان آتش دوزخ است نجات نیابند و رستگار نشوند.

مَتَّعْ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۱۴﴾

تمتعی ناچیز است و عذابی الم انگیز دارند. (۱۱۴)

مَتَّعْ قَلِيلٌ

مبتدا محذوف - مَتَّعْ: خبر - قَلِيلٌ: نعمت

بهره مندی و برخورداری از مال دنیا در مقابل آخرت بسیار ناچیز و فناپذیر است چونکه عمر دنیا کوتاه است.

وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

لَهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - عَذَابٌ: مبتدا مؤخر - أَلِيمٌ: نعمت.

و در قیامت بر ایشان به جهت اقترابی که بر خدا بسته اند عذابی الم انگیز است.

وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا فَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿۱۱۸﴾
برای کسانی که دین یهود دارند، آنچه را از پیش برای تو نقل کردیم، حرام کرده ایم، ما ستمشان نکرده ایم بلکه خودشان بخودشان ستم می کردند. (۱۱۸)

وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا فَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ
و کسانی که به دین یهودیت در آمدند برای تو آنچه که قبلاً نقل کردیم و در سوره انعام گذشت برای آنها حرام کردیم و آن قوله تعالی و عَلَى الَّذِينَ هَادُوا كُل ذِي ظُفْرٍ وَ مِنَ الْبَقَرِ وَ الْغَنَمِ الْاَیْه.

وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

(و) اسم کان - أَنْفُسَهُمْ: مفعول به مقدم - يَظْلِمُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر کان و ما بر ایشان به حرام کردن آن ستم نکردیم بلکه ایشان بواسطه ارتکاب به گناه بر نفسهای خود ستم کردند و مستحق عقوبت و عذاب شدند خداوند بنابر حکمت چیزهایی را حرام گردانیده است هیچیک از بشر حق ندارد در آن تصرف کنند و حلال را حرام و حرام را حلال گردانند.

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا الشُّوْءَ يَجْعَلْ لَهُمْ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۱۱۹﴾

آنگاه پروردگارت نسبت به کسانی که از روی نادانی بدی کرده، و از پی آن توبه آورده و به صلاح آمده اند پروردگارت از پس آن، آمرزگار و رحیم است. (۱۱۹)

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا الشُّوْءَ يَجْعَلْ لَهُمْ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ

بَب: اسم إِنَّ - لِلَّذِينَ: جار و مجرور خبر إِنَّ.

پس بدرستی که پروردگار تو کسانی که از روی نادانی و حماقت و بی خردانه و جاهلانه گناهی را مرتکب می شوند گناهکارند و در حق آن گناه شوال کرده خواهند شد مگر اینکه بعد از آن عمل توبه کنند و به حق باز گردند و خود را اصلاح کنند و دیگر دست به چنین گناهی نزنند بدرستی که پروردگار تو هر آینه آمرزنده و مهربان است و گناهان گذشته او را بعد از توبه می بخشد.
در بوستان سعدی آمده است:

مگر خفته بودی که بر باد رفت
به تدبیر رفتن نپرداختی
منازل به اعمال نیکو دهند
غنیمت شمر پنج روزی که هست

بیا ای که عمرت به هفتاد رفت
همه برگ بودن همی ساختی
قیامت که بازار مینو نهند
چو پنجاه سالت برون شد دست

که ای زنده، چو هست امکان گفت لب از ذکر، چون مرده بر هم منقبت
چو ما را به غفلت بشد روزگار تو باری دمی چند فرصت شمار

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ خَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۱۲۰﴾

ابراہیم پیشوای فرمانبر خدا بود و از مشرکان نبود. (۱۲۰)

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ خَنِيفًا

إِبْرَاهِيمَ: اسم - إِنَّ - (هو) اسم کان - أُمَّةً: خبر کان - قَانِتًا: خبر کان ثانی - خَنِيفًا: جمله خبر إِنَّ - خداوند در این آیه ابراهیم عليه السلام را یاد آوری می کند چون عرب از نسل او بودند می گوید: بدرستی که ابراهیم که خلیل الله است پیشوای جامع فضائل اخلاقی و کمالات انسانی بود مطیع و قائم به امر او بود و از بت پرستی بیزار بود و بر دین حق بود پس چطور شما که از نسل ابراهیم هستید بت پرستی می کنید؟

وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

لَمْ يَكُ: فعل مضارع مجزوم - (هو) اسم کان - مِنَ الْمُشْرِكِينَ: خبر کان و ابراهیم از شرک آوردگان نبود همچنانکه قوم مشرکان قریش تصور می کنند که آبا و اجدادشان بت پرست بوده است.

شَاكِرًا لِأَنْعَمِهِ أَجْتَبَنَاهُ وَهَدَيْنَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۱۲۱﴾

سپاسدار نعمت های خدا بود که خدا وی را برگزید و به راهی راست هدایتش کرد. (۱۲۱)

شَاكِرًا لِأَنْعَمِهِ

ابراہیم سپاسگزار و شاکر خدا بود در حق نعمتی که خداوند به او از فرزندان اسمعیل و اسحاق بخشیده است.

أَجْتَبَنَاهُ وَهَدَيْنَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

أَجْتَبَنَاهُ: فعل ماضی - ه: مفعول به - فاعل (هو)

و بخاطر این سپاسگزاری و استقامت در دین اسلام خداوند ابراهیم را به نبوت خود برگزید و او را به راه راست و مستقیم هدایت کرد نه آن راهی که یهود و نصاری گمان می کنند.

وَمَا آتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَإِنَّا فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿۱۲۲﴾

و او را در دنیا نیکی عطا کردیم و در آخرت از صالحان قرار دادیم. (۱۲۲)

وَمَا آتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً

خداوند می فرماید ما به ابراهیم نیکویی بخشیدیم که ذکر و حمد و ثنات و آن این است که اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم.

وَأَنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ

ه: اسمِ اِنَّ - لَمِنَ الصَّالِحِينَ : جارو مجرور خبر اِنَّ.

و برستی که ابراهیم در آخرت نیز از صالحین و شایستگان است و آن رسیدن به بهشت جاودان و پیوستن به خدای تعالی است.

ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٢٣﴾
آنگاه به تو وحی کردیم که آئین معتدل ابراهیم را که از مشرکان نبود پیروی کن. (۱۲۳)

ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا

اتَّبِعْ : فعل امر - (انت) فاعل - مِلَّةٌ : مفعول به - حَنِيفًا : حال

پس بعد از گذشت قرن‌ها به تو وحی کردیم که از پیغمبری در توحید و یکتاپرستی پیروی کن که از همه آئین‌ها به آئین ابراهیم تابع است یعنی مذهب و آئین دین محمدی در شریعت بر اصول آئین ابراهیم بنا نهاده شده است و در حرام و حلال از ایشان متابعت کن.

بیست:

تو اصلی و باقی طفیل تواند تو شاهی و مجموع خیل تواند

وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

و ابراهیم از جمله مشرکان نبود و این در پاسخ کفار قریش است که می گفتند ما کیش و آئین پدر خود ابراهیم داریم و آنرا سر لوحه زندگی خود قرار می دهیم.

إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ

فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿١٢٤﴾

شنبه برای کسانی که در مورد آن اختلاف کرده بودند مقرر گشت، هرورد گارت روز قیامت درباره مطالبی که در آن اختلاف می کرده اند، میانشان داوری می کند. (۱۲۴)

إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ

جُعِلَ : فعل ماضی مجهول - السَّبْتُ : نایب فاعل

با توجه به آیات گذشته مسلمانان در بسیاری از مسائل امور از سنتهای ابراهیم پیروی می کنند از جمله بزرگداشت روز جمعه، پس چرا یهود شنبه را عید می دانند؟ برای یهود جنبه مجازات داشت. چون تعظیم روز جمعه بود چون یهود از ارشاد و هدایت پیغمبر خود موسی علیه السلام که روز جمعه را تعظیم کنند تخلف کردند و آن روز را به شنبه تبدیل کردند فرمان الهی در رسید که خوب همین روز را

تعظیم کنید و از شکار کردن ماهی در این روز باز ایستید. این حکم را که خود تبدیل کرده بودند و خداوند بنا به میل آنان البته برای امتحان پدیرفت باز اختلاف کردند عده ای حرمت روز شنبه را به جهت تعظیم نگه داشتند و عده ای حرمت شگنی کردند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ

نَبِّ: اسمِ إِنَّ - ل: مزحلقه - لَيَحْكُمُ: فعل مضارع - (هو) فاعل، جمله خبری إِنَّ
بدستیکه پرویزگار تو در باره آنچه که یهودان در آن اختلاف کرده بودند روز قیامت داوری خواهد کرد و در بین آنان به اقتضای اعمال و نیاتشان حکم خواهد نمود.

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَخَدِّ لَهُمُ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ

هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿١٢٥﴾

با فرزاندگی و پند دادن نیکو، براه پروردگارت دعوت کن، و با مخالفان به طریقی که نیکوتر است مجادله کن که پروردگارت کسی را که از راه او گمراه شده بهتر می شناسد و هم او هدایت یافتگان را بهتر شناسد. (۱۲۵)

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَخَدِّ لَهُمُ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ

بِالْحُكْمِ در اینجا: سنت مصطفی ﷺ است.

وَالْمَوْعِظَةُ الْحَسَنَةُ: در اینجا قرآن است.

ای محمد ﷺ مردم را با سخنی نیکو و استوار و با اندرزهای نیکو و زیبا به سوی پروردگار خود یعنی اسلام فراخوان و به سوی توحید و یکتایی دعوت کن و آنچه که در قرآن از امر و نهی و از حلال و حرام و پندها و عبرتها آمده است به نیکوترین وجهی با ایشان مجادله و مباحثه کن تا با سخنان هدایت آمیز توبه اسلام برگردند و در آخرت جنت نصیب آنان گردد.

ضائب تبریزی گفت:

تا نگر دیده است خورشید قیامت آشکار	مشت آبی زن بروی خود ز چشم اشکبار
در بیابان عدم بی توشه رفتن مشکل است	در زمین چهره خود دانه اشکی بکار
زیر پا آور هوای دیو نفس خویش را	چون سلیمان حکم کن بر جن و انس و مور و مار
دست زن در دامن شرع رسول هاشمی	زانکه بی این بادبان کشتی نباید بر کنار

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ

نَبِّ: اسمِ إِنَّ - هُوَ أَعْلَمُ: مبتدا، خبر، جمله خبری إِنَّ.

بدرستی که پرورگار تو بر کسی که از راه حق و اسلام گمراه شد و از قبول حق بعد از اینکه موعظه و عبرت به ایشان رسید روی برگرداند داناتر است و نیز او بر ایمان آورندگان آگاه و داناست. حافظ گفت:

گوهر پاک بیاید که شود قایل فیض ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود

وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ ﴿۱۲۶﴾
اگر عقوبت می کنید نظیر آن عقوبت که دیده اید، عقوبت کنید و اگر صبوری کنید، همان برای صابران بهتر است. (۱۲۶)

وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ
گفته اند که این آیه و دو آیه بعدی در مدینه فرود آمده است در این آیت پرورگار جهانیان به مساوات در عقوبت فرمان داد می گوید: اگر کسی را خواستید عقوبت کنید پس بر شماست که عقوبت کنید ایشان را به مانند آنچه که بر شما عقوبت کرده است یعنی نه زیاد و نه کم بلکه به اندازه باشد. در این آیه صنعت مساوات وجود دارد.

شیخ سعدی گفت:

درشتی و نرمی بهم در، به است جز رگران که جراح و مرهم نه است

وَإِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ
هو، مبتدا - خبر: خبر.

و اگر صبور باشید و از سرگناه و عقوبت او بگذرید هر آینه آن صبر برای صبرکنندگان از گرفتن انتقام و عقوبت به مثل بهتر است.

در بیان سبب نزول آمده است: درباره مثله کردن حضرت حمزه علیه السلام نازل شد.

این اسحاق می گوید: هند دختر عتبه و زنهایی که همراهش بودند شروع به مثله کردن کشتگان اصحاب رسول صلی الله علیه و آله کردند و گوش و بینی آنها را می بریدند و هند از گوش و بینی شهیدان گردن بند و خلیخال درست کرده و قطعه ای از جگر حمزه را کند و در دهان گذاشت ولی نتوانست آن را بلعد و بیرون انداخت، پیامبر صلی الله علیه و آله خشمگین شد و گفت اگر خداوند مرا بر قریش پیروز گرداند سی مرد از آنان را مثله خواهم کرد، ولی خداوند متعال آیه ۱۲۶ تا ۱۲۸ سوره النحل را نازل کرد می فرماید: اگر انتقام می کشید باید به همان اندازه باشد که عقوبت شده اید و اگر صبر کنید برای صابران اجر بهتری خواهد بود.

وَأَصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ ﴿۱۲۷﴾
صبور باش که صبر کردن تو جز به تائید خدا نیست، غم آنها مخور و از آن نیرنگ ها که می کنند تنگدل مباش. (۱۲۷)

وَأَصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ

أَصْبَرَ، مبتدا - یا الله، جار و مجرور، خبر

ای محمد ﷺ تو نیز آنچه که به تو در روز احد رسیده است صبور و شکیبا باش و بر این کشته شده‌گان روز احد هم مخور و اندوهگین مباش که ایشان به تترّد خدای تعالی شهیدان اند و در جوار حضرت حق شادان و روزی خوران اند. و یا ای محمد بر این کافران که به دعوت تو توجهی نمی‌کنند و به دین اسلام نمی‌گروند هم و اندوه مخور و اگر ایشان در باطل گیرند دین حق تلاش کنند و مکر سازند دلتنگ مباش.

إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ ﴿۱۲۸﴾

که خدا با کسانی است که تقوی پیشه کرده اند و با کسانی که نیکوکار باشند. (۱۲۸)

إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ

لفظ الله، اسم - مَعَ، مفعول فيه - الَّذِينَ، مضاف الیه - مَعَ الَّذِينَ، خبر.

بدرستی که خداوند با کسانی است که از شرک گناه پرهیز می‌کنند و نیکایرست و مخلص در دین اسلام هستند و با دوری از تواهی از خشم خدا دور شده اند و با امر به معروف خویشین را به خدا نزدیک کرده اند.

سوره الاسراء

سوره اسراء مکی است و آن یکصد و یازده آیت می باشد این سوره متضمن اخبار از محمد ﷺ و سیر رسول الله ﷺ از مکه به سوی مسجد الاقصی است و این سوره به سبب بیان داستان دوباره آورده شدن یهودیان در زمین و نیز به علت فسادشان «سوره ی بنی اسرائیل» نیز نامیده شده است. در فضیلت این سوره از عایشه (رض) روایت شده است که فرمود. رسول خدا هر شب سوره اسراء می خواند.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

سُبْحَنَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ ۚ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَنَىٰ
حَوْلَهُ لِنُرْيَاهُ ۚ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿١﴾

منزه است آنکه شبانگاه بنده خویش را از مسجد الحرام تا مسجد اقصی که اطراف آن را برکت داده ایم، راه برد، تا آیه های خویش بدو بنمایانیم، که خدا شنوا و بیناست. (۱)

سُبْحَنَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ ۚ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَنَىٰ
حَوْلَهُ لِنُرْيَاهُ ۚ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿١﴾

سُبْحَنَ: مفعول مطلق - الَّذِي: مضاف الیه - أَسْرَى: فعل ماضی - فاعل (هو)

منزه و پاک و بی عیب است اینکه بنده ی خدا مصطفی ﷺ را شبی از مسجد الحرام به سوی مسجد اقصی برد آنکه برکت دادیم اطراف آن را تا به او از آیات خود بنمایانیم بشحقیق او شنوای بیناست. عروج به معنی صعود است یعنی بالا رفتن و معراج آلت صعود یعنی نردبان گویا برای آن حضرت نردبانی نهادند که با آن بر آسمان بر آمد.

اینجا دو قول از مفسران نقل شده است: یکی آنکه مسجد حرام جمله شهر مکه است که رسول خدا ﷺ آن شب در خانه ام هانی خواهر علی بن ابی طالب بود قول دیگر آنست که مسجد حرام خانه ی کعبه است و رسول ﷺ را از مسجد ببردند - و مسجد اقصی: مسجد بیت المقدس است و گفته اند مسجد اقصی را سلیمان بن داود بنا نهاده است.

آنکه دیوارهای مسجد اقصی از رخام سفید و زرد و سبز و ستونهای آن از بلور و سقفهای آن الواح جواهر و دیوار آن نگین های جواهر بود. پس این مسجد تا زمان پخت نصر که بر بنی اسرائیل مستولی شد بر همین صفت بود پخت نصر از ایشان خلقی را کشت و مسجد را خراب کرد و آن زر و سیم و

جواهر که در مسجد بکار رفته بود همه را گرفت و به زمین بابل انتقال داد و مسجد همچنان خراب ماند تا به روزگار عمر خطاب که مسلمانان را فرمود تا بازسازی کردند چنانکه امروز دیده می‌شود.

در اینجا اسراء از مسجد حرام تا مسجد اقصی و معراج از مسجد اقصی تا آسمان است.

موضوع اسراء و حرکت شبانه‌ی رسول خدا ﷺ شب شنبه هفدهم ماه رمضان هیجده ماه قبل از هجرت بوده است و در آن هنگام پیامبر ﷺ پنجاه و یک سال و نه ماه عمر داشته است.

ابن سعد در طبقات خود از قول عایشه و ام هانی و ابن عباس نقل می‌کند، که حرکت شبانه و معراج رسول خدا ﷺ شب هفدهم ربیع الاول یک سال قبل از هجرت بوده است و آن حضرت از شعب ابو طالب به بیت المقدس برده شده است و خدای داناتر است.

و مشهور آنست که در بیست و هفتم رجب بود- یونس از این شهاب نقل می‌کند که ابوذر می‌گفته است پیامبر ﷺ می‌فرموده است سقف خانه من شکافته و جبرئیل ظاهر شد و سینه‌ام را گشود و با آب زمزم شست و منشی زرین انباشته از حکمت و ایمان آوردند و بر سینه‌ام ریختند سپس آن را بر هم نهادند و دستم را گرفت و به آسمان برد، در کل، سه بار سینه پیغمبر شکافته شد- یکبار در کودکی و یک بار به هنگام بعثت و یک بار هم به هنگام معراج بوده است.

اما حدیث ثابت بنانی: با اسناد متصل از مسلم بن حجاج برای ما روایت شده که او گفته است شیبان بن فروخ از حماد بن مسلم، از ثابت بنانی، از انس بن مالک ﷺ روایت کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: براق را پیش من آوردند که چهار پای سیدی بود بزرگتر از خر و کوچکتر از استر، و هر گام خود را آنجا می‌نهاد که چشم می‌دید (فاصله‌ی هر گام او به اندازه‌ی مسافتی بود که چشم می‌بیند) سوارش شدم و به بیت المقدس رسیدم، افسارش را به حلقه‌ای بستم که پیامبران دیگر بسته بودند، و داخل مسجد شدم و دو رکعت نماز گزاردم و بیرون آمدم، در این هنگام جبرئیل برای من ظرفی شیر و ظرفی شراب آورد من شیر را انتخاب کردم و برداشتم جبرئیل گفت فطرت و سرشت را برگزیدی و سپس ما را به آسمان برد و تقاضای گشودن در را کرد، گفته شد کیستی؟ گفت جبرئیل، گفته شد همراه تو کیست؟ گفت محمد ﷺ است، گفته شد پیامبر است؟ گفت آری به سراغ او فرستاده‌اند، در برای ما گشوده شد ناگاه آدم علیه السلام را دیدم به من خوش آمد گفت و برای من دعا کرد.

گفتا: به آسمان دنیا نظر کردم قومی را دیدم که لبها داشتند چون لب شتر، یکی را بر ایشان گماشته تا بذرهای آتشین آن لبهای ایشان می‌برید و سنگ آتشین در ذهن ایشان می‌نهاد و از زیر پیرون می‌آمد، گفتم ای جبرئیل اینان کیان‌اند؟

گفت ایشان که مال یتیمان بظلم خورند «انما یا کلون فی بطونهم ناراً» قومی دیگر را دیدم که از پوست و گوشت ایشان می‌گرفتند و در دهنهای ایشان می‌نهادند و می‌گفتند: کلوا کما اکلتهم

گفتم ای جبرئیل! اینان کیان‌اند؟ گفت ایشان که مردمان را غیبت کنند و از پس پشت ایشان ید می‌گویند قومی دیگر را دیدم به نزدیک ایشان مائده (سفره‌ی غذایی) نیکو آراسته، بر آن مائده گوشت بریان

پاکیزه خوش بوی نهاده و گرد بر گرد آن مردارها افکنده و ایشان از آن مانده روی یگردانیده و در آن مردار افتاده و می خوردند، گفتیم اینان کی اند؟ گفت اینان اند که حلال دارند و قصد حرام کنند. قومی دیگر را دیدم که با شکمهای بزرگ بودند. شکمهایشان از بزرگی چون خانه‌ها و آنکه در گذرگاه آل فرعون افتاده که ایشان را بامداد و شامگاه چون به دوزخ برند به اینان یگذرند و ایشان را به پای فرو گیرند و بگویند، گفتیم اینان کی اند؟ گفت رباخواران.

و سپس ما را به آسمان دوم عروج دادند و همان سؤال و جواب با جبرئیل شد تا در را گشودند و ناگاه دو پسر خاله غیسی بن مریم و یحیی بن زکریا را دیدم آن دو به من خوش آمد گفتند و برآیم دعای خیر کردند و مسافت آسمان اول تا دوم به یک قول پانصد ساله راه است و ما را به آسمان سوم بردند و همچنان پرسیدند و در را گشودند ناگاه در مقابل یوسف علیه السلام قرار گرفتم که تمام زیبایی به او داده شده بود به من خوش آمد گفت و برای من دعای خیر کرد و ما را به آسمان چهارم بردند و پس از آنکه همچنان پرسیدند و در را گشودند ناگاه به ادریس علیه السلام بر خوردم که به من شاد باش گفت و برآیم دعای خیر کرد و سپس به آسمان پنجم بردند و همان پرسش و جواب انجام شد و به هارون بر خوردم او هم به من خوش آمد گفت و دعای خیر کرد و مرا به آسمان ششم بالا بردند و آنجا به موسی علیه السلام بر خوردم که به من خوش آمد گفت و برای من دعای خیر کرد.

سپس مرا به آسمان هفتم بردند و همان گفتگو انجام شد و چون در را گشودند به ابراهیم علیه السلام بر خوردم که به بیت المعمور تکیه داده بود که در هر روز هفتاد هزار فرشته وارد آن می شوند فرشتگان از رسیدن ما شادی می کردند و یکدیگر را بشارت می دادند و به ما سلام و درود می فرستادند، آن گاه مرا به سدره المنتهی بردند که برگ درختان آن چون گوش فیل بود و میوه‌های آن چون سبوی بزرگ بود و چون عنایت خداوند بر آن تجلی کرد چنان زیبا شده بود که کس را یارای وصف زیبایی آن نیست.

آنجا که نهایت علوم خلق و عروج ملائکه است بدین جهت سدره المنتهی نام کرده‌اند جز حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله ما بالاتر از آن هیچکس نرفته است و آن حضرت بجائی رفت که به کنه آن نتوان رسید. شیخ اجل سعدی در بوستان گفت:

شبی برنشست از فلک بر گذشت	به تمکین و جاه از ملک در گذشت
چنان گرم در تپه قرینت براند	که بر سدره جبریل از و باز ماند
بدو گفت سالار بیت الحرام	که ای حامی وحی، بر تر خرام
چو در دوستی مخلصم یافتی	عنائم ز صحبت چرا تافتی؟
بگفتا فراتر مجالم نماند	بماندم که نیروی عالم نماند
اگر یکسر موی بر تر پررم	فروغ تجلی بسوزد پررم

چون به سدره المنتهی یعنی نهایت علوم خلق و عروج ملائکه رسیدیم جبرئیل به اول پرده از پرده‌های درگاه عزت پرده بجنبانید گفت منم جبرئیل و محمد ﷺ با من است، از درون پرده فرشته‌ای آواز داد که الله اکبر، آنکه دست خویش از زیر پرده بیرون کرد و مرا در درون پرده گرفت و جبرئیل بر در بماند. گفتم ای جبرئیل چرا ماندی؟ گفت ای محمد ﷺ این مقام منتهی علوم خلایق است دانش خلایق تا اینجا بیش نرسد.

گفتا به یک طرفه العین آن فرشته مرا از این پرده به آن پرده‌ی دیگر برد مسافت پانصد ساله راه، همچنان آواز داد که منم پرده دار نخستین و محمد ﷺ با من است، فرشته‌ای از درون پرده دوم آواز داد که: الله اکبر، و دست از زیر پرده بیرون کرد و مرا در درون گرفت و مرا به یک طرفه العین پی‌برده‌ی سوم رسانید پانصد ساله راه، و نیز بدین طریق مرا می‌بردند تا هفتاد پرده پهنای هر پرده‌ای پانصد ساله راه، و میان دو پرده پانصد ساله راه، گفته‌اند که آن پرده‌ها از نور و ظلمت است، گفته‌اند مرواریدی است مصطفی ﷺ چون بدین مقام رسید اقبال درگاه عزت دید و به وی آشکار گشت، دید آنچه دید و شنید آنچه شنید از خود بی خود گشت، متحیر ماند! سر در پیش افکند. رب العزه او را با نظر رحمت و لطف و کرامت دریافت.

مصطفی چون آن لطف و نداء حق شنید و آن تواخت و کرامت حق دید بر خود باز آمد و به خود مسلط شد. آنچه در آن حضرت با مصطفی ﷺ رفت از آنچه ناقلان نقل کرده‌اند انشاء الله در سوره التجم خواهیم گفت، در کشف الاسرار آمده است که:

آن زمان که حضرت رسول ﷺ را شب قرب و کرامت رسید، رب العزه گفت ای دوست ما به مهمان آمده‌ای دندان مزد چه خواهی (چه هدیه‌ای می‌خواهی) گفت غفرانک ربنا. چند فرق است میان موسی و عیسی و محمد مصطفی. موسی برای قوم خود آب خواست چنانکه گفت: و اذا ستسقی موسی لقومه، عیسی برای قوم خود نان خواست چنانکه گفت: انزل علينا مائدة من السماء، اما محمد مصطفی ﷺ صبر و بذل جهان، چراغ زمین و آسمان نه آب خواست و نه نان بلکه رحمت و غفران خواست چنانکه گفت غفرانک ربنا. الله تعالی گفت ای دوست ما، حال امت تو از سه بیرون نیست: یا مطیعان اند، یا عاصیان، یا مشتاقان. اگر عاصیان اند رحمت من ایشان را، و اگر مطیعان اند بهشت من ایشان را، و اگر مشتاقان اند دیدار و رضای من ایشان را. مصطفی گفت پروردگارا مراد ایشان (آب خواستن موسی و نان خواستن عیسی) را نقد دادی از آن من در توقف نهادی، گفت ای دوست ما! ایشان حاجت که خواستند از بهر امت خود خواستند و امت ایشان همان بودند که حاضر بودند مراد خود بیافتند، تو آنچه که می‌خواهی از بهر امت می‌خواهی و امت تو متفرق اند تا روز قیامت بخواند بود. روز رستاخیز همه را جمع کنم و همه را از دوزخ آزاد کنم، همه را بیدار خود شاد کنم، همه را لباس کرامت پوشانم که ایشان بهترین امت اند.

مصطفی ﷺ گفت: پس از آنکه رازها رفت و نواختها و کرامتها دیدم جبار کائنات فرمان داد که: یا محمد! ارجع الی قومک فبلغهم عنی بزمین باز گردد و آنچه گفتنی است بگویی و پیغامی که رساندنی است برسان.

گفتا چون به بندره المنتهی باز آمدم جبرئیل گفت ای محمد ﷺ این نواخت و کرامت و این عز و مرتبت که از حضرت ذی الجلال یاقی نوشت باد، هرگز هیچ ملک مقرب و هیچ پیغامبر مرسل به این منزلت نرسیده که تو رسیدی و این ندیده که تو دیدی. خدای تعالی را سپاس داری کن و شاکر باش که الله تعالی شاکران را دوست دارد.

پس آنکه جبرئیل دست من بگرفت و به در بهشت برد تا بهشت بمن نماید و درجات و منازل و مال و مرجع مؤمنان ببینم. گفتا بر در بهشت نوشته دیدم:

الصدقة بعشر امثالها و القرض بثمانية عشر - صدقه یکی ده است و قرض یکی هیجده.

پس به بهشت رفتم غرفه‌ها و قصرها دیدم از در و یاقوت و زبرجد، دیوار آن خشتی زرین و خشتی سیمین، خاک آن زعفران و زمین آن مشک اذفر، درختها دیدم شاخ آن زرین و برگ آن حریر و ساق آن مروارید و بیخ آن سیم، جویها دیدم یکی آب یکی شیر یکی غسل می، دیگر نهری عظیم دیدم آب آن سپیدتر از شیر، شیرین تر از غسل، خوش بوی تر از مشک، سنگ ریزه‌ی آن در و یاقوت، جبرئیل گفت ای محمد! این آن کوثر است، در هر قصری و غرفه‌ای و خانه‌ای از خانه‌های بهشتیان شاخی از آن می‌رود تا شراب و غسل و شیر و می از آن آمیخته گردانند. گنیزکی را دیدم سخت زیبا و آراسته و با جمال، گفتم این آن کیست، گفتند آن زید حارثه. قصری را دیدم از مروارید سپید، ظاهر آن از باطن پیدا و باطن آن از ظاهر پیدا، گفتم این آن کیست؟ جبرئیل گفت آن عمر خطاب.

گفتا از بهشت بیرون آمدم و خواستم که به دوزخ نظری افکنم که چگونه است. فروشته‌ای را دیدم کریه المنظر. شدید الشکم، خشمگین، ترش روی، از او پرسیدم، گفتم ای جبرئیل این کیست که از دیدن وی چنین ترسیدم. و از وی ترس در دل من افتاد؟ جبرئیل گفت:

این جای تمجب نیست که ما همه‌ی فرشتگان از او پیوسته در ترس و هراس هستیم، این مالک است خازن دوزخ که شادی و خرمی در نهاد وی آفریده نشده است و هرگز تبسم نکرده است. به مالک گفتم یا مالک از صفت دوزخ به من بگو، گفت: هزار سال تافته‌اند تا سرخ گشت. پس هزار سال دیگر تافته‌اند تا سپید گشت، پس هزار سال دیگر تافته‌اند تا سیاه گشت، اکنون سیاه است تاریک همچون کوه کوه آتش. خود را بر هم می‌زند و یکدیگر را می‌خورد. ای محمد! اگر یک حلقه از آن زنجیرهای آتشین بر کوههای دنیا نهند همه کوه‌ها از زخم تف و گرمای آن همچون قلع گداخته گردد و به زمین سفلی فرو شود. گفتم یا مالک قسمتی از آن را به من نشان بده تا ببینم، گوشه‌ای از آن را نشان داد، شاخی از شاخه‌های آتش بیرون آمد، سیاه و صعب، از تف و دود آن همه‌ی آفاق تاریک گشت و از آن

پرسید، من از دیدن آن غش کردم تا جبرئیل مرا در خود گرفت و به مالک فرمود: تا آن را بحال خود باز برد.

مصطفی ﷺ از آنجا بازگشت او را بر پر خود گرفته و از آسمانها فرو می‌آورد تا به موسی کلیم باز رسید. موسی گفت: الله تعالی تو را چه فرمود و بر امت تو چه فرض کرد؟

گفت: خداوند آنچه می‌خواست بر من وحی فرمود و در هر شبانه روز پنجاه رکعت نماز بر من واجب ساخت. چون پیش موسی فرود آمدم پرسید:

گفتم پنجاه نماز گفت من بنی اسرائیل را آزموده‌ام، امت تو طاعت آن را ندارند، به پیشگاه پروردگار برگرد و از او تخفیف بخواه، من به پیشگاه پروردگارم برگشتم و گفتم پروردگارا! بر امت من تخفیف بده، خداوند پنج نماز را کاهش داد، پیش موسی برگشتم و گفتم خداوند متعال پنج نماز تخفیف داد، گفت امت تو طاعت این را ندارند برگرد و تخفیف بگیر و من همچنان به پیشگاه الهی رفتم و آمد می‌کردم تا آنکه فرمود ای محمد برای شبانه روز پنج نماز فرض و واجب است و در قبال هر یک ده برابر پاداش می‌دهد که معادل پنجاه نماز باشد و هر کس نیت کار نیکی کند اگر انجام ندهد یک پاداش و اگر انجام دهد ده پاداش می‌دهم و هر کس نیت کار بدی کند تا انجام ندهد چیزی نوشته نمی‌شود و چون انجام دهد یک گناه بر وی نوشته می‌شود و من فرود آمدم چون به موسی رسیدم و خبر دادم گفت برگرد و تخفیف بگیر و من گفتم آن قدر پیش خدای خود رفتم که شرم می‌کنم و شرم دارم که باز روم بدین پنج، رضا دادم و تسلیم شدم.

پس جبرئیل بعد از آن مرا به بیت المقدس باز آورد و براق همچنان بر در مسجد ایستاده، رسول خدا بر نشست و جبرئیل با وی تا او را به مکه باز آورد و بر جامه‌ی خواب خود نشاند و هنوز از شب ساعتها مانده بود. جبرئیل گفت ای محمد! قوم خود را از آنچه دیدی از آیات کبری و عجائب قدرت حق جل جلاله خبر ده. گفت ای جبرئیل ایشان مرا دروغ زن گیرند و استوار ندارند، گفت از تکذیب ایشان به تو چه زبانی می‌رسد، ابوبکر صدیق تو را استوار و تصدیق کند.

ابن عباس و عایشه صدیقه از مصطفی ﷺ روایت کنند که گفت: من دانستم که ایشان مرا دروغ زن گیرند در آنچه گویم از این جهت قدری دلتنگ و غمگین نشسته، بوجهل فراز آمد و از راه تمسخر گفت یا محمد امروز دیگر چه می‌گویی، خبر جدیدت چیست؟ گفتم امشب مرا به بیت المقدس برده بودند، بوجهل تعجب کرد. گفت تو امشب به بیت المقدس رفته‌ای و باعداد به نزدیک ما باز آمده‌ای؟ گفتم آری چنین است، بوجهل گفت تو این سخن که یا من گفتی با قوم خود هم می‌گویی؟ گفتم می‌گویم.

بوجهل برگشت و جمعی از افراد قریش فراهم آورد و رسول خدا ﷺ همان سخن با ایشان باز گفت، ایشان همه بانگ برآوردند که این دروغ زن را ببینید که چه می‌گوید!

چگونه در قدرت آدمی باشد که به یک شب از مکه به بیت المقدس برود و برگردد؟! یکی از آنان رفت و ابوبکر صدیق را خبر داد که صاحب تو چنین می‌گوید، ابوبکر گفت: اگر گفت راست گفت، ابوبکر را آن روز صدیق نام نهادند. پس یکی از ایشان که به بیت المقدس سفر کرده بود و آن سرزمین

را شناخته بود. گفت اگر دیده باشی آیا می توانی که مسجد بیت المقدس را وصف کنی؟ رسول خدا ﷺ مسجد را وصف کرد و آنچه دیده بود می گفت بعضی از آن جا که ندیده بود بر وی پوشیده بود. رب العالمین مسجد اقصی را عیان نمود، رسول خدا ﷺ در آن می نگریست و از هر چه می پرسیدند نشان می داد، عاقبت گفتند ای محمد از کاروان ما که از شام به سوی مکه است خبر ده، چرا که حتماً در راه با آن برخورد کرده ای در تفسیر انوار القرآن عبدالرؤف مخلص درباره این سؤال چنین آمده است. پس رسول خدا ﷺ شمار شتران آن قافله و تمام اوصاف و احوال آن را بیان کرده و سپس افزودند: کاروان شما هنگام طلوع خورشید فلان روز به مکه می رسد، در حالی که شتری ابلق پیشاپیش آن است. پس قریشیان بامداد همان روز معین بر یکی از بلندیهایی بیرون مکه فراز آمده منتظر قافله شدند و ناگهان دیدند که در همان وقت معین قافله از گرد راه رسید و همان شتر ابلق پیشاپیش آن است. ولی با وجود آن که همه ای این نشانه ها را مشاهده کردند، باز هم ایمان نیاوردند و گفتند: «این جز سحری آشکار نیست»

إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ

«اسمِ اِنَّ - هُوَ: مبتدا - السَّمِيعُ: خبر (جمله هُوَ السَّمِيعُ) خبر اِنَّ - الْبَصِيرُ: خبر ثانی پدرش که خداوند شنوا و داناست به آنچه که در حق رسول الله ﷺ گفتند: «این جز سحری آشکار نیست» پس خدای تعالی برای تصدیق پیامبر خویش این آیت نازل کرد.

وَأَتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَءِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا مِن دُونِي وَكِيلًا ﴿٢﴾
و آن کتاب به موسی دادیم و آن را مایه هدایت پسران اسرائیل کردیم که زنهار، بجز من وکیل نگیرند. (۲)

وَأَتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَءِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا مِن دُونِي وَكِيلًا

وَأَتَيْنَا: فعل ماضی - فاعل (نا) - مُوسَى: مفعول به - الْكِتَابَ: مفعول به ثانی.

و مایه موسی کتاب تورات دادیم و او را سبب هدایت بنی اسرائیل گردانیدیم که فرزندان یعقوب را از تاریکی و جهل و کفر به سوی نور و ایمان هدایت کنند و گفتیم که جز از من وکیل برای خود نگیرند و کار ساز مشکلات خود مدانید.

ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا ﴿٣﴾

فرزندان کسانی که آنان را همراه با نوح سوار کشتی کردیم همانا نوح بنده ای بسیار شکرگزار بود. (۳)

ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ

ذُرِّيَّةَ: بدل

ای فرزندان نوح مراد سام است که ابراهیم علیهما السلام جد اسرائیل است و از نسل سام نوح و این آیه منتفی است که رب العالمین بر فرزندان نوح می نهد و می گوید:

جداً شما را در گشتی قرار دادیم و به‌مراه نوح بود و از غرق شدن نجاتشان دادیم و این نعمت نجات از طوفان که به پدران شما ارزانی داشتیم یاد کنید و شکرگزار آن باشید.

إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا

«اسمِ اِنَّ - هُوَ اسمِ كَان - عَبْدًا: خبرِ كَان (جمله خبر اِنَّ)

براستی که نوح بنده‌ی بسیار شکرگزار و سپاسگزار بود و شما نیز مثل ایشان به خدا توکل کنید و شکرگزار باشید و از پیغمبران اطاعت کنید تا در وقت معین شما را شفاعت کند.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: برای پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله مقدار گوشتی را آوردند، / و از بین آن گوشتها دست را که خوش داشتند به ایشان تقدیم نمودند، و ایشان از آن دست مقداری جدا نمودند و فرمودند: «من در روز قیامت سردار همه‌ی مردمان خواهم بود، و آیا می‌دانید که این از چه سبب است؟ خداوند متعال همه‌ی مخلوق از اولین و آخرین را طوری در یک جا جمع می‌کند که صدایه همه‌ی آنها رسیده و چشم همه‌ی آنها را می‌بیند، آفتاب به آنها نزدیک شده و مردم به چنان رحمت و مشقتی می‌افتند که از تحمل و طاقتشان خارج است.

مردم با خود می‌گویند: مگر نمی‌بینید که به چه رحمت و مشقتی گرفتارید؟ مگر این طرف و آن طرف کسی را پیدا نمی‌کنید که به نزد خداوند از شما شفاعت نماید؟ غده‌ای از مردم به دیگران می‌گویند: باید نزد آدم علیه السلام برویم، آنها نزد آدم علیه السلام رفته و برایش می‌گویند: تو ابوالبشر بوده و کسی هستی که خداوند تو را به دست خود خلق نموده و از روح خود بر تو دمیده است، و ملائکه را امر نموده و به تو سجده کرده‌اند، برای ما نزد خداوند شفاعت نما، مگر نمی‌بینی که در چه حالتی قرار داریم؟ و چه به سر ما آمده است؟

آدم علیه السلام می‌گوید: پروردگارم امروز در چنان غضبی است که نه قبلاً چنین در غضب شده است و نه بعد از این خواهد شد، او مرا از خوردن میوه‌ای در بهشت منع نموده و من نافرمانی‌اش را نمودم، من به خود گرفتارم، من به خود گرفتارم، من به خود گرفتارم، مرا گذاشته نزد دیگری بروید، نزد نوح علیه السلام بروید. مردم نزد نوح علیه السلام آمده و می‌گویند: تو اولین رسول برای مردمان روی زمین هستی، و تو را خداوند بنده‌ی شکرگذار نامیده است، برای ما نزد پروردگار خود شفاعت نما، مگر نمی‌بینی که در چه حالتی گرفتاریم؟

نوح علیه السلام می‌گوید: پروردگارم امروز در آنچنان غضبی است که نه پیش از این چنین در غضب بوده و نه بعد از این چنین در غضب خواهد شد و برایم یک دعاء قابل اجابت بود و به آن بر قوم خود تفرین نمودم، و امروز به خود گرفتارم، من به خود گرفتارم، من به خود گرفتارم، نزد دیگری بروید، نزد ابراهیم علیه السلام بروید.

مردم نزد ابراهیم علیه السلام آمده و می گویند: یا ابراهیم! تو پیغمبر خدا و یگانه خلیل او در روی زمین هستی، برای ما در نزد پروردگار شفاعت نما، مگر نمی بینی که در چه حالتی گرفتاریم؟ ابراهیم علیه السلام برایشان می گوید: پروردگارم امروز در آنچنان غضبی است که نه پیش از این در غضب بوده و نه بعد از این چنین در غضب خواهد شد، و من نمی توانم، و امروز من به خود گرفتارم، من به خود گرفتارم، من به خود گرفتارم، نزد دیگری بروید، نزد موسی علیه السلام بروید.

مردم نزد موسی علیه السلام آمده و می گویند: یا موسی! تو رسول خدا بوده و کسی هستی که خداوند متعال تو را به رسالت خود و به سخن زدن یا تو بر همه ی جهانیان برگزیده بود، برای ما نزد پروردگار شفاعت نما، مگر نمی بینی که در چه حالتی گرفتاریم؟

موسی علیه السلام می گوید: پروردگارم امروز در آنچنان غضبی است که نه پیش از این در غضب بوده و نه بعد از این چنین در غضب خواهد شد، من شخصی را که مأمور به قتل آن نبودم به قتل رساندم، و امروز من به خود گرفتارم، من به خود گرفتارم، من به خود گرفتارم، نزد دیگری بروید، نزد عیسی علیه السلام بروید.

مردم نزد عیسی علیه السلام آمده و می گویند: یا عیسی! تو رسول خدا و کلمه خدا هستی که به مریم القاء نموده بود، و از روح خدا هستی، و آن کسی هستی که در گهواره با مردم سخن گفتی، شفاعت ما را بکن! مگر نمی بینی که در چه حالتی گرفتاریم؟ عیسی علیه السلام می گوید: پروردگارم امروز در آنچنان غضبی است که نه پیش از این چنین در غضب بوده و نه بعد از این چنین در غضب خواهد شد، و گر چه کدام گناهی را که مرتکب شده باشد ذکر نمی کند، ولی می گوید: امروز من به خود گرفتارم، من به خود گرفتارم، من به خود گرفتارم، نزد دیگری بروید، نزد محمد صلی الله علیه و آله بروید.

مردم نزد محمد صلی الله علیه و آله آمده و می گویند: یا محمد! تو رسول خدا و خاتم پیغمبران هستی، و خداوند متعال گناهان گذشته و آینده ات را بخشیده است، برای ما نزد پروردگار شفاعت نما، مگر نمی بینی که در چه حالتی قرار داریم؟

پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: و همان است که من رفته و زیر عرش برای پروردگارم عز و جل به سجده می افتم و خداوند متعال از حمد و ثنای خود چیزهایی را برایم راهنمایی می کند که تا آن وقت هیچ کس را از آنها مطلع نساخته است، بعد از آن برایم گفته می شود که یا محمد! سرت را بلند کن! هر چه خواستی برایت داده شده و هر شفاعتی که بنمایی مورد قبول خواهد شد، و من سرم را بلند نمودم و می گویم: یا رب امت من! یا رب امت من! یا رب امت من! برایم گفته می شود: یا محمد! آن گروه از امت خود را که در آنها حجاب و کتابی نیست، از دروازه طرف راست به جنت داخل نمایی، و اینها با دیگر مردم در دروازه های دیگر نیز شریک اند.

بعد از آن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: قسم به ذاتی که جانم در دست او است که فاصله ی بین دو کنار دروازه ی جنت، به اندازه ی فاصله ی مکه و یمن و یا فاصله ی بین مدینه و بصره است.

وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَءِيلَ فِي الْكُتُبِ لُتْفِيسُدَنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَنَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا ﴿٤﴾
و در آن کتاب به پسران اسرائیل اعلام کردیم که دو بار در این سرزمین فساد می‌کنید و سرکشی می‌کنید، سرکشی بزرگ. (۴)

وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَءِيلَ فِي الْكُتُبِ لُتْفِيسُدَنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَنَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا
ل: قسم - لُتْفِيسُدَنَّ: فعل مضارع - (ن) تآکید - (و) فاعل - مَرَّتَيْنِ: مفعول مطلق

و در تورات به سوی بنی اسرائیل پیغام دادیم و بیان کردیم که هر آینه در زمین شما فساد می‌کنید و تباهی از شما صادر می‌شود و بر بندگان خدا ظلم و ستم می‌کنید دو بار فساد می‌کنید، فساد اول ایشان مخالفت با احکام تورات بوده و تکذیب پیغمبر ایشان و فساد ثانی کشتن یحیی و قصد هلاک عیسی بوده است. حق سیحانه تعالی اعلام کرد که شما دو بار فساد بزرگی خواهید کرد و از اطاعت من سرکشی خواهید نمود.

فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَلِ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا ﴿٥﴾

و چون موعد نخستین آن بیامد بندگانمان از خود را که سخت نیرومند بر شما می‌گماریم پس در داخل دیارشان به جستجو درآیند و این وعده تحقق یافتی است. (۵)

فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَلِ الدِّيَارِ
بَعَثْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - عِبَادًا: مفعول به

این آیت در معنی وعید است. هرگاه یکی از آن دو فساد فرا رسد وعده عقاب را بر شما بر می‌انگیزیم و بر شما بندگان توانا و قدرتمند را می‌گماریم که شما را عقوبت کنند و در هم بکوبند و برای یافتن شما خانه‌هایشان را جستجو و تفتیش کنند.

دمیاطی گفت که صداهای ایشان چون رعد مهیب و ترسناک باشد و گفته‌اند او بخت نصر فرزند زاده سنخاریب پادشاه بابل بود که قصه وی آنست که سنخاریب با شش صد هزار مرد جنگی از بابل به بیت المقدس آمد تا بنی اسرائیل را شکست دهد و خراب کند.

چون سنخاریب به در بیت المقدس رسید صدیقه پادشاه بنی اسرائیل به پیغمبر بنی اسرائیل که نامش شعیا بن امصیا که پیش از مبعث زکریا و یحیی و عیسی بود گفت آیا هیچ وحی به تو از جانب خداوند عزوجل آمد که بما از دشمنان چه خواهند رسید؟ شعیا گفت نیامد. تا در این سخن بودند که از جانب خدای جل جلاله به شعیا وحی آمد که به صدیقه بگوی که عمرت به سر آمده است و روزگار ملک تو به آخر رسیده است. وصیت کن و از اهل بیت خود جانشین تعیین کن. شعیا این پیغام برساند و صدیقه روی به قبله آورد و نماز و دعا و تضرع بسیار کرد و خدای عزوجل را شاهای نیکو گفت و توبه کرد. باز به شعیا وحی آمد که توبه وی پذیرفتم و بزوی رحمت کردم و پانزده سال دیگر او را

عمر دادم و کار سنخاریب که دشمن است کفایت کردم. آنکه صدیقه به شعیا گفت که خداوند جل جلاله کار این دشمن ما را چاره سازد. آن ساعت به شعیا وحی آمد که کار وی کفایت کردم و شما را از شر وی برهانیدم و صبحگاهان مشاهده کنید تا عجبای ببینید.

روز دیگر بامداد بر در شهر گوینده ای آواز داد که ای ملک بنی اسرائیل! کار دشمن یکسره شد و آن لشکر بیکبار همه هلاک شدند مگر سنخاریب و پنج کس از دبیران که با وی بودند و از آن پنج کس یکی بخت نصر بود که به هلاکت نرسیده بودند چند روزی ایشان را به عجز و خواری و بیچارگی نگه داشتند. دیگر بار به شعیا وحی رسید که صدیقه، سنخاریب و قومی که با وی هستند به شهر خویش بفرستد، پس ایشان را به شهر خودشان بابل فرستاد. و پس از آن سنخاریب هفت سال زنده بود و بعد از وی بخت نصر پسرزاده وی بجای وی نشست و پادشاهی کرد همچون جدش طاغی و باغی و ظالم بود. پس تقدیر الهی چنان رفت که صدیقه پادشاه بنی اسرائیل بمرد و کار بنی اسرائیل به هرج و مرج و قتل و غارت کشید و شعیا پیامبر در میان ایشان بود، به پیغمبر وحی آمد تا ایشان را پند دهد و از عذاب بترساند و نعمت هایی را که خدای عزوجل به ایشان داد به یاد آورد. شعیا چنین کرد. چون بنی اسرائیلیان سخن وی شنیدند قصد او کردند تا هلاک کنند.

شعیا از میان ایشان بگریخت درختی از جلو او ظاهر شد و آن درخت از هم شکافته شد. شعیا در میان درخت رفت. شیطان به وی در رسید و یک قسمت از لباس وی را گرفت و بیرون گذاشت تا بنی اسرائیل با دیدن آن یک قسمت از لباس متوجه شدند که در داخل درخت گریخته است. ابره بر آن درخت نهادند و درخت و شعیا را به دو نصف بپریدند. چون فساد ایشان از حد در گذشت و پیامبر را کشتند، رب العالمین بر ایشان خشم گرفت و بخت نصر را بر ایشان مسلط کرد تا اینکه بخت نصر از سرزمین بابل به بیت المقدس آمد و بیت المقدس را خراب کرد و بسیاری از بنی اسرائیلیان را بکشت و هفتاد هزار کودک نارسیده از اولاد پیامبران از اهل بیت داود و از فرزندان یوسف و بنیامین و یهودا و ... به بردگی برد و هر چه از زر و سیم که سلیمان بن داود در بیت المقدس بکار برده بود همه را بگرفت و به سرزمین بابل انتقال داد و کتاب تورات را بسوخت. ایست فساد اول که رب العالمین

گفت: **فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَئِهِمَا**

وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا

هُوَ: اسم کان - وَعْدًا: خبر کان - مَفْعُولًا: نعت

و این حکم وعده کرده شده حتمی و قطعی است یعنی ناگزیر است آنچه اتفاق افتادنی است اتفاق بیفتد.

ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا ﴿٦﴾

پس از جندی دوباره شما را بر آن چیره می کنیم و شما را به مالها و فرزندان مدد می رسانیم و جنگجویان شما را بعد از فزونی می گردانیم. (۶)

ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا

جَعَلْنَكُمْ: فعل ماضی - کم: مفعول به - (نا) فاعل - أَكْثَرَ: مفعول به ثانى - نَفِيرًا: تمیز

سپس شما را به صلاح می آوریم و دولت و نعمت را بشما باز می گردانیم تا اینکه برایشان که شما را قتل و غارت کردند و بیت المقدس را خراب کردند و کودکان شما را به اسارت بردند غلبه کنید و ایشان را شکست دهید و ما شما را به اموال و فرزندان یاریتان می کنیم و تعداد شما را بیش از آنچه قبلاً بودید بیشتر می کنیم تا به آسانی بتوانید با دشمنان مقاومت و مقاتله کنید.

إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسْمَعُوا

وَجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبَرَّأُوا مَا عُلِّقُوا نَفِيرًا ﴿٧﴾
اگر نیکی کنید بخویش نیکی کرده اید و اگر بدی کنید برای خودتان است و چون موعد دیگر بیامد [آنها را گماشتیم] تا بزرگانان را حقیر کنند و داخل این مسجد شوند چنانکه بار اول شده بودند و بهره تسلط یافتند نابود کنند، نابود کردن کامل. (۷)

إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ

أَحْسَنْتُمْ: فعل ماضی - تم: فاعل

اگر نیکی کنید خداوند را پرستش و عبادت کنید و به آنچه که رسول او آورده است ایمان بیاورید در واقع به خودتان نیکی کرده اید چونکه نفع آن در دنیا و آخرت به خود شما می رسد.
شیخ اجل سعدی گفت:

کسی نیک بیند به هر دو سرای که نیکی رساند به خلق خدای

وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا

و اگر بدی کنید و از دستورات الهی سرپیچی کنید وبال و گناه آن بدی به خود شما باز می گردد. بیت:

در جهان گر نیک و گر بد کرده ام هر چه کردم جمله با خود کرده ام

اما واقعه ای آخر که رب العزه گفت: «فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ» آن بود که بعد از هلاک بخت نصر قومی از بنی اسرائیل که در دست وی بودند خلاص یافتند و به ایلیا و شام و بیت المقدس باز گشتند، و تورات را که سوخته بود و در میان ایشان نمانده بود به زبان عزیز بن شرحیا به ایشان باز داد و خداوند نعمت خود برایشان فراج کرد. ایشان دیگر بار در نعمت سرمست شدند و سر به معصیت و طغیان گذاشتند و در زمین تباهکاری کردند و رب العالمین پیامبران را به ایشان فرستاد و ایشان پیغامبران را دروغ زن گرفتند و بعضی را کشتند.

و آخرین پیغامبران به ایشان زکریا بود و یحیی و عیسی که زکریا و یحیی هر دو را کشتند. سپس قتل یحیی آن بود که عیسی علیه السلام یحیی را یا دوازده مرد حواریون فرستاد تا مردم را دین و شریعت آموزند و از حرام و ناشایست باز دارند. پادشاه ایشان خواست که دختر زئش را به زنی بگیرد یحیی او را از آن نهی کرد و پادشاه به آن دختر میل داشت چنانکه هر چه از وی می خواست ره نمی کرد، دختر از

پادشاه درخواست تا یحیی را بکشند و سر یحیی را پیش وی آرند آنکه که از بهر دل آن دختر پادشاه بفرمود تا یحیی را شهید کردند و خون وی بر زمین ریختند. در بیت المقدس آن خون جوشیدن گرفت، خاک بر آن می ریختند و همچنان می جوشید و بالا می گرفت تا رب العزه بر ایشان خشم گرفت و خواست که غضب خود بر ایشان براند و عقوبت کند. ملکی را از ملوک بابل بر ایشان برانگیخت نام وی خردوس.

خردوس با لشکری انبوه به در بیت المقدس فروه آمد و بر بنی اسرائیل غلبه کرد.

فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرِ لِيَسْمُنَّ وَجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبَرَّوْا مَا عُلِّقُوا نَسِيرًا

فَإِذَا / مفعول فیه - جَاءَ / فعل ماضی - وَعْدُ / فاعل

پس بایشان گفتیم هنگامی که وعده‌ی دوم یعنی عقاب و مجازات دوم در مقابل فسادتان فرا رسد گفته‌اند بین این دو فساد دو بیست و ده سال بوده است.

پس گروهی از دشمنان را نیرو داده و به سوی شما می فرستیم تا غم و اندوه در چهره‌های شما نمایان کند و نیز به داخل بیت المقدس بیایند آن طوریکه در دفعه‌ی اول آمده بودند و مسجد را خراب کرده بودند باز دیگر به خراب کردن بیت المقدس اقدام کنند و به هر که برسند و بدست آورند بکشند و نابود کنند بجه هلاک کردنی.

عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يَرْحَمَكُمْ وَإِنْ عُدتُمْ عُدتُمْ وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا ﴿٨﴾

ممکن است پروردگار شما رحمت‌تان کند و اگر باز [به غضبان و ستمگری] برگردید ما نیز [به ستم] بر می گردیم و جهنم را زندان کافران کرده ایم (۸)

عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يَرْحَمَكُمْ

عَسَى / اسم عَسَى - أَن يَرْحَمَكُمْ / فعل مضارع، که / مفعول به - فاعل (هو)، جمله خبر عَسَى

شاید که پروردگار شما بعد از خرابی بیت المقدس و عقوبت دوم اگر توبه کنند ممکن است بر شما رحم کند و شما را توانگر گرداند این رحمت عمارت بیت المقدس و بازگشتن اهل آن به آن شهر و کارها را به اصلاح آوردن است.

وَإِنْ عُدتُمْ عُدتُمْ

عُدْتُمْ / فعل ماضی - تم / فاعل - عُدْتُمْ / فعل ماضی - (تا) / فاعل

و اگر شما دوباره به زشتیها و تبهکاریها برگردید ما نیز در این دنیا شما را عقوبت می کنیم همچون عقوبت‌های قبلی.

وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا

وَجَعَلْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - جَهَنَّمَ: مفعول به - حَصِيرًا: مفعول به ثانی
و این آیه از برای عقوبت آخرت است یعنی دوزخ را برای ناگرویدگان و آن زندانی است که از آن
نمی توان بیرون آمد آماده گردانیده ایم پس بنابراین، لازم است به این حقیقت توجه داشته باشیم که
غلبه کنونی یهود بر مسجد الاقصی قطعاً ابدی و همیشگی و نا قیام قیامت نیست.

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا ﴿٩﴾

این قرآن به چیزی که صواب تر است هدایت می کند و مؤمنانی را که کارهای شایسته کرده اند بشارت
می دهد که پاداشی بزرگ دارند. (۹)

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا
هَذَا: اسم - إِنَّ - الْقُرْآنَ: بدل - يَهْدِي: فعل مضارع، فاعل (هو)
این عبارت در معنای بزرگداشت مقام آمده پس می گوید:

پدرستی این قرآن دعوت و دلالت می کند و هدایت می کند به سوی راهی راست و مستقیم و به مؤمنانی
که اعمال صالح و نیک انجام دادند و خدای یکتا پرستیدند و پیغمبر را راست پنداشتند و به قرآن
گرویدند مژده سعادت دنیا و آخرت می دهد.

براستی مزدی بزرگ و پاداشی مداوم در آخرت برای آنان است که آن بهشت جاودان است.

وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٠﴾
و کسانی که دنیای دیگر را باور ندارند، عذابی الم انگیز برایشان مهیا کرده ایم. (۱۰)

وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا
الَّذِينَ: اسم - إِنَّ - أَعْتَدْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل، جمله خبر آن.
و نیز مؤمنان را مژده و بشارت می دهد براستی کسانی که نمی گروند و به قرآن و روز حشر و نشر ایمان
نمی آورند برای آنان عذابی الم انگیز است یعنی برایشان آتش دوزخ آماده کرده ایم.

وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا ﴿١١﴾
انسان به بدی دعا می کند همانند دعای وی به خیر و انسان شتاب گر است. (۱۱)

وَيَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ
وَيَدْعُ: فعل مضارع - الْإِنْسَانُ: فاعل - دُعَاءَهُ: مفعول مطلق - ه: مضاف الیه.
مردم در وقت ضحرت و دلنگی و غضب بر خود و مال و فرزند خود دعاء بد می کنند. چنانکه برای
خود و یا به فرزند خود مرگ می خواهند و از فرط ناراحتی هلاک مال خود را می خواهند همچنانکه
برای خود و فرزندان خود سلامتی و نعمت در وقت عافیت می خواهند.

وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا

الْإِنْسَانُ: اسم گات - عَجُولًا: خبر گات

و اما خدای تبارک و تعالی آن دعای بد را به فضل خود زود اجابت نمی کند چونکه انسان در کارها بی صبر و ناشکیبا و عجل و بی بردبار است.

وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحْوًا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابِ وَكُلُّ شَيْءٍ فَضْلَنَاهُ تَفْصِيلًا ﴿١٢﴾

شب و روز را دو نشانه کردیم و نشانه شب را سیاه و نشانه روز را روشن کردیم، تا از پروردگار خویش فرونی جوئید و شماره سالها و حساب اوقات [بدانید و همه چیز را توضیح داده ایم، توضیح کامل (۱۲)]

وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحْوًا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابِ

جَعَلْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - اللَّيْلُ: مفعول به - آيَتَيْنِ: مفعول به ثانی

و پشت سرهم آمدن شب و روز را نشانه ای بر قدرت مطلق خدای تعالی گردانیدیم که در روز مشغول به کار باشند و کسب روزی کنند و در افزونی معیشت تلاش کنند و از پروردگار خود طلب روزی کنند و در شب بیاسایند و استراحت کنند تا اختلاف حرکات خورشید و ماه شمار سالها و روزها و حساب زندگی خود را بدانید و برای آینده خود برنامه ریزی کنید.

وَكُلُّ شَيْءٍ فَضْلَنَاهُ تَفْصِيلًا

وَكُلُّ: مفعول به - فَضْلَنَاهُ: فعل ماضی، (نا) فاعل - ه: مفعول به - تَفْصِيلًا: مفعول مطلق

و در قرآن هر چیزی را که مربوط به امور دنیوی و دینی باشد به تفصیل بیان کردیم چنه بیان کردنی و دنیا را از روی حساب و کتاب آفریده ایم تا با برنامه ریزی های دقیق و سنجیده در طلب تلاش معیشت و رزق روزی باشند و برای آخرت خود خیر و نیکی ذخیره نمایند.

وَكُلُّ إِنْسَانٍ لِّزَمَّتْهُ ظُهُرُهُ فِي عُنُقِهِ وَخُجِرَ لَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا ﴿١٣﴾

سرنوشت هر انسانی راء بگردنش آویخته ایم و روز رستاخیز برای او نامه ای پدید آوریم که آن را باز شده بیند. (۱۳)

وَكُلُّ إِنْسَانٍ لِّزَمَّتْهُ ظُهُرُهُ فِي عُنُقِهِ

كُلُّ: مفعول به - إِنْسَانٍ: مضاف الیه - لِّزَمَّتْهُ: فعل ماضی - (نا) فاعل - ه: مفعول به

و عمل هر انسانی را چه مسلمان و چه کافر یعنی اعمال خیر و شر او را نوشته برگردنش می‌آوریم که از او جدا نمی‌شود و در واقع خوشبختی و بدبختی او در آن طومار نوشته شده است و ملازم اوست و از او جدا شدنی نیست.

که هر نیک و بدی کان از من آید مرا ناکام غل در گردن آید

وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا

نُخْرِجُ: فعل مضارع، فاعل (نحن) - يَوْمَ: مفعول فیه - كِتَابًا: مفعول به - مَنشُورًا: حال و در روز قیامت اعمال بخت از شقی یا سعید بصورت نوشته‌ای می‌یابند و آن نامه اعمال را در حالت باز کرده شده در دست خود می‌بینند و به ایشان گفته می‌شود:

کنون کرد باید عمل را حساب، نه وقتی که منشور گردد کتاب

أَقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا ﴿١٤﴾

نامه خویش بخوان که امروز شخص تو برای رسیدگی به حساب خویش کافی هستی. (۱۴)

أَقْرَأْ كِتَابَكَ

أَقْرَأْ: فعل امر، فاعل (انت) - كِتَابَكَ: مفعول به - ك: مضاف الیه

کتاب اعمال خود را از جهت خوشبختی و بدبختی بخوان، گفته‌اند که برای هر شخصی صحیفه‌ی اعمال باشد زنجیری در گردن وی بسته‌اند زمانیکه از دنیا بیرون می‌رود آن نامه را می‌پیچند و در روز رستاخیز آن نامه‌ی پیچیده را از هم باز کنند و پیش چشم وی آرند و گویند/اقرأ کتابک نامه اعمالت را بخوان.

كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا

كَفَىٰ: فعل ماضی - بِ: حرف جر زائد - بِنَفْسِكَ: فاعل - الْيَوْمَ: مفعول فیه - حَسِيبًا: تمیز

برای تو حساب تو کافی است که گفته شود ببین که چه کرده‌ای و سزاوار کدام پاداش هستی با وجود این نامه گشاده اعمال دیگر نیازی به شاهد و حسابرسی نیست این است عدل درست که بنده بر خود داور می‌شود و بر خود گواهی و شهادت می‌دهد.

عمر بن خطاب رضی الله عنه فرمود: حاسبوا قبل ان تحاسبوا.

اعمال خود را محاسبه کنید قبل از اینکه محاسبه کرده شوید در کشف الاسرار آورده‌اند که: پدری به پسر خویش گفت امروز هر چه با مردم گویی و هر چه از ایشان شنوی و هر عملی که کنی با من بگویی و حرکات و سکنات خویش بر من غرض کن آن پسر تا نماز شام تمام کردار یکروزه را باز گفت پدر روزی دیگر از پسر همین حال درخواست کرد. پسر گفت ای پدر زبهار هر چه خواهی از رنج و

گفتم بکشم این کار را رها کن که طاقت ندارم پدر گفت من تو را درین کار می‌بندم تا بیدار و هشیار باشی و از موقف حساب غافل نشوی که تو را طاقت یکروزه حساب دادن با پدر نیست حساب همه عمر با حق تعالی چون خواهی داد؟

تو نمی‌دانی حساب روز و شام پس حساب عمر چون گویی تمام
زین عملهای نه بر نهج صواب نیست جز شرمندگی وقت حساب

مَنْ أَهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ ۚ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا ۚ وَلَا نَزْرُورَ ۚ وَزَرَّ ۚ أُخْرَىٰ ۚ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ ۚ حَقَّ نَبَعْتُ رَسُولًا ﴿١٥﴾

هر که هدایت شده برای خویش شده و هر که گمراه شده به ضرر اوست، هیچ باربرداری بار گناه دیگر بر ندارد، و ما عذاب کننده نیستیم مگر آنکه پیغمبری فرستیم. (۱۵)

مَنْ أَهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ ۚ

مَنْ: مبتدا جازم - أَهْتَدَى: فعل ماضی، فاعل (هو) جمله خبر

هر کسی که به راه راست هدایت یابد جز این نیست که پاداش آن بر خودش برمی‌گردد و این راه بافتگی او را از عذاب نجات می‌دهد.

وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا ۚ

مَنْ: مبتدا جازم - ضَلَّ: فعل ماضی، فاعل (هو)، جمله خبر

و کسی که گمراه شد پس جز این نیست که خود را هلاک کرده است و عقوبت آن به خودش بر می‌گردد.

وَلَا نَزْرُورَ ۚ وَزَرَّ ۚ أُخْرَىٰ ۚ

لَا نَزْرُورَ: فعل مضارع - وَزَرَّ: فاعل - وَزَرَّ: مفعول به

و هیچکس را به گناه دیگری نگیرند و به جرم گناه دیگری بازخواست نمی‌شود هر کسی بار گناه خود را به دوش می‌گیرد چنانکه در جای دیگر گفت: و ما هم بخاملین من خطایا هم من شیم

وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ ۚ حَقَّ نَبَعْتُ رَسُولًا

لَا: اسم گات - مُعَذِّبِينَ: خبر گات

که هیچ قومی را هرگز عذاب نمی‌کنیم نه عذاب دنیوی و نه عذاب اخروی تا اینکه نخست پیغامبری را به ایشان فرستیم تا شرع و حدود و احکام و امر و نهی و حلال و حرام را بر امت خود بیان کند و بگوید تا بداند ثواب و عقاب بنده در چیست؟ با چه چیز انسان به بهشت می‌رسد و با چه چیز به دوزخ.

وَإِذَا أَرَدْنَا أَن نُّهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَرْنَاهَا تَدْمِيرًا ﴿١٦﴾

و چون خواهیم دهکده‌ای را هلاک کنیم، عیاشانش را فرمان می‌دهیم [بسیار کنیم] تا در آن عصبان کنند و گفتار خدا بر آنها محقق شود پس ویرانش کنیم، ویرانی کامل. (۱۶)

وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَرْنَاهَا تَدْمِيرًا

إِذَا: مفعول فيه - أَنْ تُهْلِكَ: فعل مضارع منصوب، فاعل (نحن) - قَرْيَةً: مفعول به

هرگاه بخواهیم اینکه روستایی را ویران کنیم ناگهان و به یکبار ویران نمی‌کنیم نخست اشخاص مقتدر و توانگر و متکبر و شهوت ران را بر آنان مسلط می‌گردانیم و آنان در آن شهر به فسق و فجور می‌پردازند و با دستور الهی مخالفت می‌ورزند و تمرد و سرکشی می‌کنند پس فرمان وقوع عذاب بر آنها به جهت تمرد و سرکشی‌شان واجب و قطعی می‌گردد و آنگاه آن روستا را سخت درهم می‌کوبیم و از ریشه بر می‌کنیم و منازلشان را بر سرشان خراب می‌گردانیم چه از ریشه برکنند و خراب کردند. پس در یک جامعه شیوع و گسترده فساد و گناه، عامل نابودی کل آن جامعه می‌گردد.

وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَكَفَىٰ لِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَيْرًا بَصِيرًا ﴿١٧﴾

پس از نوح چه نسل‌ها را هلاک کرده‌ایم و همین پس که پروردگارت به گناهان بندگانش آگاه و بیناست. (۱۷)

وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ

کَمْ: مفعول به مقدم - أَهْلَكْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - الْقُرُونِ: تمیز

و چه بسا ما از اهل قرن‌ها یعنی جهانیان و جهانداران را پس از نوح به جهت تمرد و نافرمانی‌شان هلاک کردیم چون قوم عاد و ثمود و عمالقه.

وَكَفَىٰ لِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَيْرًا بَصِيرًا

كَفَىٰ: فعل ماضی - بِ: حرف جز زائد - رَبِّكَ: فاعل - خَيْرًا: تمیز - بَصِيرًا: تمیز

و این عذاب که به اقوام پیشین کرده است کافی است که پروردگارت به گناه بندگان خود دانا و آگاه است و گناهان پنهانی آنان را می‌داند و به آن کیفر خواهد داد.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا

مَذْمُومًا مَدْحُورًا ﴿١٨﴾

هر کس خواهان دنیای زودگذر است، در این جهان هر چه خواهیم بهر که اراده کنیم زود [متاع دنیا را] به او می‌دهیم و از آن پس جهنم نصیب وی کنیم که مذموم و مطرود، بدان در آید. (۱۸)

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ

عَجَلْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - مَا: مفعول به

این آیت در شأن منافقانی فرو آمد که به همراه رسول خدا ﷺ غزو می کردند و مقصود ایشان از غزو بدست آوردن غنیمت بود نه ثواب و پاداش آخرت. رب العزّه گفت: هر کسی از روی پستی، نعمت غنایم زودگذر این جهان را بخواند و فقط برای معیشت این دنیا کار کند و با کفار بستیزد به همان اندازه که ما خود می خواهیم و به هر کسی که صلاح می دانیم نعمت به او خواهیم داد پس به جهت مناق بودنشان برای او در آخرت دوزخ را آماده می کنیم.

يَصْلَحْنَهَا مَذْمُومًا مَذْحُورًا

يَصْلَحْنَهَا: بدان داخل شود، فعل مضارع - ها، مفعول به - فاعل (هو) - مَذْمُومًا: حال - مَذْحُورًا: حال و ما این گروه از منافقان را به دوزخ نکو هیده و طرد شده از رحمت خداوند داخل می کنیم.

وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا ﴿١٩﴾
و هر که دنیای دیگر خواهد و برای تحصیل آن کوشش خویش کند و مؤمن باشد، کوشش آنان مشکور است [و به آن پاداش داده خواهد شد]. (۱۹)

وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا

مَنْ: مبتدا جازم - أَرَادَ: فعل ماضی، فاعل (هو)، جمله خبر

و هر کسی سرای آخرت خواهد یعنی بهشت را و برای رسیدن به آن تلاشی کند و در رسیدن به بهشت اعمال نیکو انجام دهد و در حالیکه مؤمن باشد تلاش و کوشش شتابنده این چنین کسان نزد خدای تعالی مقبول و پسندیده است و بی پاداش نخواهد ماند.

كَلَّا نُمَدُّ هَٰؤُلَاءِ وَهَٰؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا ﴿٢٠﴾

و همه را، آن گروه و این گروه را، از عطای پروردگارت کمک دهیم که عطای پروردگار تو منع شدنی نیست. (۲۰)

كَلَّا نُمَدُّ هَٰؤُلَاءِ وَهَٰؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ

كَلَّا: مفعول به مقدم - نُمَدُّ: فعل مضارع - (نحن) فاعل - هَٰؤُلَاءِ: بدل

خداوند می فرماید:

ما هر یک از این دو گروه که یکی طالبان دنیا و غنایم جنگی بودند و دیگری جویندگان پاداش آخرت در این دنیا از بخشایش و رحمت خود محروم نمی کنیم و به آنان کمک می رسانیم و از مال و نعمت دنیا بهره مند شان می گردانیم و بخاطر دنیا طلبی شان رحمت را از آنان در این دنیا باز پس نمی گیریم.

وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا

عَطَاءُ: اسم کان - مَحْظُورًا: خبر کان

و بخشش پروردگار از این دنیا از مؤمن و کافر باز داشته شده، و منع شده نیست منتها رحمت خداوند برای مؤمنین در هر دو سرای خواهد بود و نعمت خداوند برای کافران فقط در این دنیا خواهد بود. شیخ اجل سعدی گفت:

باران رحمت بی حسابش همه را رسیده و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده. پرده‌ی ناموس بندگان به گناه فاحش ندارد و وظیفه‌ی روزی بخطای منکر بزد.

ای کریمی که از خزانه‌ی غیب گیر و ترسا وظیفه خودداری
دوستان را کجا کنی محروم؟ تو که با دشمن این نظر داری

أَنْظُرَ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَلِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا ﴿۲۱﴾
بنگر چنان بعضشان را به بعض دیگر برتری داده‌ایم و مرتبت‌های آخرت بهتر و برتری آن بیشتر است. (۲۱)

أَنْظُرَ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ

أَنْظُرَ: فعل امر - فاعل (انت) - كَيْفَ: حال

مردم در این دنیا از نظر خلق و خوی و روزی و معاش زندگی، متفاوت‌اند. یکی توانگر، یکی درویش، یکی عزیز یکی ذلیل یکی خوش خوی، دیگری بدخوی. این همه را خدای تعالی در ازل به انسانها قسمت کرده بخشیده است و میان مردم در این احوال بعضی را بر بعضی دیگر برتری و افزونی داده است.

وَلِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا

لِلْآخِرَةِ: ل: ابتدا - وَلِلْآخِرَةِ: مبتدا - أَكْبَرُ: خبر - دَرَجَاتٍ: تمیز

و هر آینه در آخرت درجات بزرگتر است زیرا که تفاوت در آخرت بین درجات بهشت و عقوبت دوزخ بسیار زیاد خواهد بود در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است قطعاً صاحبان درجات برتر در بهشت، اهل علین را چنان می‌بینند که شما ستاره فرو رفته در افق آسمان را می‌بینید.

لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا ﴿۲۲﴾

هرگز با خدای یکتا خدای دیگر مپندار که نگوئیده و سرشکسته خواهی نشست. (۲۲)

لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا

لَا: جزم - تَجْعَلْ: فعل مضارع - فاعل (انت) - مَعَ: مفعول فيه - إِلَهًا: مفعول به

ای انسان! با خدای تعالی معبود دیگری از بتان قرار مده که نگوئیده و زبون و خوار گردی و از همه‌ی نیکوئی‌ها محروم شوی. یعنی معبود تو ترا خوار و زبون می‌گرداند و تو را باری و کمک نمی‌کند و نفی به تو نمی‌رساند.

وَقَصَّ رَبُّكَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا
أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَمْرًا وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا ﴿٢٣﴾

پروردگار تو مقرر داشته که جز او را نپرستید و با پدر و مادر نیکی کنید، اگر یکی از ایشان یا هر دو شان نزد تو به پیری رسیدند، با آنها مگو ملول شدم (اف مگو) و تندیشان مکن و با ایشان سخنی ملایم گوی. (۲۳)

وَقَصَّ رَبُّكَ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا

بِالْوَالِدَيْنِ : جار و مجرور - فعل و فاعل محذوف - إِحْسَانًا : مفعول مطلق

ای محمد ﷺ پروردگار تو حکم کرد و فرمان داد اینکه عبادت نکنند کسی را مگر خدای تعالی را و در ارتکاب گناه از کسی پیروی نکنند. و خداوند را اطاعت کنند که خدای یگانه فقط اوست و تنها او را پرستش کنند. این امر یک امر الزامی است.

و دیگر اینکه به پدر و مادر نیکوئی کنید و با آنان به نیکوترین وجه رفتار کنید چونکه پدر و مادر وسیله هستی حقیقی انسان است لذا خداوند در چندین آیه به همراه حقوق خود حقوق والدین را یکجا ذکر کرده است. پیغمبر ﷺ فرمود: بهشت زیر پای مادران است.

إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَمْرًا وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا

يَبْلُغَنَّ : فعل مضارع - (ن) توكید - عِنْدَكَ : مفعول فيه - الْكِبَرَ : مفعول به - أَحَدُهُمَا : فاعل

اگر یکی از ایشان یعنی پدر و مادر یا هر دو ایشان به سن پیری برسند تو در زمان قید حیات ایشان به ایشان خدمت کن چنانکه ایشان به تو در طفولیت خدمت کردند و اگر از جهت پیری و یا مریضی در مرحله ای باشند که در وقت قضاء حاجت احتیاج به قیم داشته باشند تو ایشان را خدمت کن آنچنانکه ایشان در زمان بعد از تولد تو در نطفه تو کوشیدند، و آن زمانی که از یکی از ایشان یا از هر دوی ایشان رجش بینی به آنان اف مگو و دلتنگ مشو و روی برمگردان و بر ایشان بانگ مزن.

و با ایشان به نیکوئی سخن بگو و خوش سخن و خوش رفتار باش و در مهر و محبت مبالغه کن. آورده اند که الله تعالی آن زمان که در مناجات موسی با وی سخن گفت. موسی گفت پروردگارا مرا وصیت کن. گفت یا موسی: اوصیک بامک ترا وصیت می کنم که با مادر خود نیکوئی کنی. هفت بار گفت: آنگه موسی علیه السلام گفت: پروردگارا در وصیت بیفزای، فقال تعالی اوصیک بابیک. ترا وصیت می کنم ای موسی که با پدر نیکوئی کنی، سه بار گفت. آنگه جل جلاله گفت: الا ان رضاهما رضائی و سخطهما سخطی.

خشنودی پدر و مادر، خشنودی من است و نارضایتی آنها، نارضایتی من است.

وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا ﴿٢٤﴾

با مهرمائی جنبه افتادگی برای ایشان پیش آر و بگو پروردگارا چنانکه مرا از کودکی تربیت کرده‌اند بر آنها رحمت آر. (۲۴)

وَأَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا

وَأَخْفِضْ: فعل امر - (انت) فاعل - جَنَاحَ: مفعول به

آن روز که این آیت فرو آمد صحابه‌ی رسول الله ﷺ که مخاطب بودند اکثر پدران و مادرانشان مشرک بودند اما این آیت در حق ایشان بطور عام فرو آمده است تا آنجا که گفت: وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا اما این رحمت و مغفرت جز مسلمانان را شامل نمی‌شود این عباس گفت این آیت با ما کان للنبی و الذین آمنوا ان یتتفروا للمشرکین و لو کانوا اولی قریبی منسوخ است.

و بگو ای پروردگار من ببخشای بر ایشان همچنانکه ایشان مرا پروردند در خالیکه من صغیر بودم. در حدیث شریف به روایت مالک بن ربیعہ رحمه الله آمده است که فرمود: آن هنگام که من در نزد رسول خدا ﷺ نشسته بودم یکی از انصاریان به پیش رسول خدا ﷺ آمد و گفت: آیا بعد از پدر و مادرم وظیفه‌ای که بر گردن من باقی می‌ماند که من از تکی بجای آرم، رسول خدا ﷺ فرمودند: آری چهار چیز: دعا کردن و آموزش خواستن برای آنها، عهدشان را به انجام رساندن و گرامی داشتن دوست آنها.

رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّلِينَ عَفْوَراً ﴿٢٥﴾

پروردگارتان بهتر داند که در ضمیرهای شما چیست اگر اهل صلاح باشید او نسبت به توبه گران آمرزگار است. (۲۵)

رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ

رَبِّ: مبتدا - أَعْلَمُ: خبر

پروردگار شما به آنچه که در نفسهای شما و در درون شما می‌گذرد آگاه‌تر و داناتر است خداوند از لغزش‌ها و کوتاهی‌ها و خطاهای شما خواهد گذشت.

إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّلِينَ عَفْوَراً

ه: اسم إن - (هو) اسم کان - عَفْوَراً: خبر کان، جمله خبر إن.

اگر بعد از لغزش و کوتاهی و خطاها توبه کنید و از صالحین و نیکوکنندگان به پدر و مادر باشید پس بدرستی که خداوند برای توبه‌کنندگان از خطاها آمرزنده و مهربان است. و قصور آنان را بعد از توبه خواهد بخشید.

وَمَا يَذَّارِعُ لَهُ الْقَرْنُ وَالْمَشْكِينُ وَابْنُ السَّبِيلِ وَلَا يُبْذَرُ بَئِذَا ﴿٢٦﴾

حق خورشاوند را باویده و تنگدست و براه مانده را نیز و اسراف مکن اسراف کردنی. (۲۶)

وَمَا يَذَّكَّرُ بِهِ إِلَّا الْقَلِيلُ حَقُّهُ وَالْمُسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَلَا يُبْدِرُ بَدْرًا

وَمَا يَ: فعل امر - فاعل (انت) - ذَا: مفعول به - حَقُّهُ: مفعول به ثانی - مضاف الیه

در آیات قبل حق پدر و مادر را بر فرزندان بیان کرد و در نیکی کردن به والدین سفارش کرده سپس کمک به نزدیکان و صله رحم را بدنبال آن ذکر می‌کند و می‌گوید.
و حق خویشاوندان را آنچه حق اوست از نفقه و حسن معیشت به او بده و نیز حق مسکین و در راه مانده را از قبیل زکات و خیر و احسان و صدقه پیرداز ولی اسراف مکن. مجاهد فرمود: اگر به اندازه کوه احد طلا و زر در راه خیر صرف کنند اسراف نیست و اگر به اندازه‌ی دانه‌ی جوی در راه باطل صرف کنند اسراف است. در حدیث شریف آمده است: «مادر و پدرت، سپس نزدیکتر و نزدیکتر» یعنی صله رحم مراتب متفاوت و پله‌های اولی و ادنایی دارد.

إِنَّ الْمُبْدِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيْطَانِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا ﴿٢٧﴾

براستی که اسراف گران، همزادگان شیطان‌اند و شیطان نسبت به پروردگار خویش کفران پیشه بود. (۲۷)

إِنَّ الْمُبْدِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيْطَانِ

الْمُبْدِرِينَ: اسم إِنَّ - (و) اسم کات - إِخْوَان: خبر کات - جمله کَانُوا إِخْوَانَ: خبر إِنَّ.

بدین‌ستیکه اسراف کنندگان در شرارت و تلف کردن اموال برادران شیطان‌اند باید اموال در جای خود و به اندازه و در راه خیر صرف شود پس آن را بی‌جا صرف کردن ناسپاسی است و این ناسپاسی به تحریک و گمراه ساختن شیطان حاصل می‌شود.

وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا

الشَّيْطَانُ: اسم کات - كَفُورًا: خبر کات

و شیطان بر پروردگار خود منکر و ناسپاس است پس انسان هم نباید این موهبت الهی را در نافرمانی بر باد دهد و در مصرف آن از شیطان پیروی کند.

وَإِذَا تَعَرَّضْنَهُنَّ أَبْعَاةَ رَحْمَتِي مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهُنَّ فُقُلَ لَهْمٍ قَوْلًا مَيَسُورًا ﴿٢٨﴾

اگر به انتظار و رحمت پروردگارت از آنها روی بگردانی، با ایشان سخنی نرم گوی. (۲۸)

وَإِذَا تَعَرَّضْنَهُنَّ أَبْعَاةَ رَحْمَتِي مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهُنَّ فُقُلَ لَهْمٍ قَوْلًا مَيَسُورًا

تَعَرَّضْنَهُنَّ: فعل مضارع - (ن) توکید - (انت) فاعل

طحاکی در سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: این آیه در باره مستمندانی از صحابه فقیران چون مهجع و بلال و صهیب و سالم و خیاب آمده است ایشان گاه‌گاه در هنگام ضرورت از رسول خدا ﷺ چیزی می‌خواستند و رسول خدا ﷺ چیزی نداشت که به ایشان بدهد و یا شرمندگی اغراض می‌کرد و بر انتظار

رزقی می نشست که الله تعالی فرستد. رب العالمین آیت فرستاد تعرض کن ... ای محمد ﷺ آن زمان که صحابه به ضرورت حاجت از شما چیزی می خواستند خاموش منشین و به ایشان وعده های نیکو بده و به آنان سخنان نرم و لطیف بگوی.

وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا ﴿۲۹﴾

دست را بگردنت بسته مدار و آن را بنمائی مگشای که ملامت دیده و حسرت زده خواهی نشست. (۲۹)

وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا

لَا تَجْعَلْ: فعل مضارع مجزوم - (انت) فاعل - يَدُ: مفعول به - مَغْلُولَةً: مفعول به ثانئ

گفته اند سبب نزول این آیه آن بود که حضرت رسول ﷺ در جمع یاران خود نشسته بود که کودکی آمد و گفت مادر من پیراهنی می خواهد و در نزد رسول الله ﷺ هیچ پیراهنی نبود مگر آن پیراهنی که پوشیده بود. به کودک جواب داد آری درست می شود. کودک بازگشت و به مادر خود گفت، مادر دیگر بار او را فرستاد. و گفت: بگو من آن پیراهن می خواهم که پوشیده ای، رسول ﷺ به خانه رفت پیراهن بیرون آورد و به وی داد و خود در خانه بنشست. وقت نماز فرا رسید. بلال اذان گفت و یاران همه منتظر رسول خدا ﷺ بودند. چون رسول نیامد همه نگران و آشفته شدند تا اینکه یکی از یاران به نزد رسول رفت و رسول را در خانه نشسته دید. در آن حال جبرئیل آمد و آیت آورد. وَلَا تَجْعَلْ ...

می گوید: ای رسول خدا ﷺ! آنچنان مکن که به یکبارگی از انفاق دست برداری مانند کسی که دست خویش به گردن خود بسته باشد و آنچنان هم مباش که از همه جهت و در تمام اوقات دست گشاده کنی یعنی راه میانه را برگزین نه اسراف باشد و نه اسماک. چنانکه جای دیگر گفت لَمْ يَسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا.

إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ﴿۳۰﴾

بی گمان پروردگارت روزی هر که را خواهد گشایش دهد یا نیک دارد که وی بکار بند گانش آگاه است. (۳۰)

إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ

نَبْ: اسم إِنَّ - يَبْسُطُ: فعل مضارع، فاعل (هو) - جمله خبر إِنَّ

بدرستیکه گستراننده و بخشنده و رساننده رزق و روزی الله تعالی است برای هر کسی که بخواهد آن روزی را می رساند و تنگ می گرداند برای هر کسی که اراده کند و این گسترانیدن و تنگ کردن معیشت، حکمت محض خداست و کسی جرأت اعتراض به آن ندارد.

إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا

بدرستیکه او به مصالح بندگان خود دانا و آگاه است و نیازمندیهای ایشان را می داند.

حاجت موری به علم غیب بداند در بن چاهی به زیر صخره‌ی صما

وَلَا تَقْلُواْ أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِنَّا كَرِيمٌ ۝۳۱
فرزندانتان را از بیم تنگدستی مکشید، ما آنها را با شما روزی می‌دهیم، که کشتنشان گناهی بزرگ است. (۳۱)

وَلَا تَقْلُواْ أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ

لَا تَقْلُواْ: فعل مضارع، (و) فاعل - أَوْلَادَكُمْ: مفعول به - خَشْيَةَ: مفعول لاجله
مفسران گفتند این در شأن قومی عرب آمده که بر عادت اهل جاهلیت دختران را از ترس تنگدستی زنده به گور می‌کردند می‌گویند:
فرزندان خود را از ترس فقر و تنگدستی میکشید چونکه روزی در دست خداست.

نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِنَّا كَرِيمٌ

نَحْنُ: مبتدا - نَرْزُقُهُمْ: فعل مضارع - هُمْ: مفعول به - فاعل (نحن)، جمله خبر
ما ایشان را روزی می‌دهیم پس شما غم روزی ایشان مخورید، که هر کس او جان دهد نان دهد.
قسمت خود می‌خورند منعم و درویش روزی خود می‌برند پشه و عنقا

إِن قُلْتُمْ كَانَ خَطَا كَبِيرًا

قُلْتُمْ: اسم إن - هُوَ: اسم کان - خَطَا: خبر کان، جمله کان خَطَا: خبر إن.
بدرستی که کشتن ایشان خطای بسیار بزرگی است زیرا که این حرکت ظالمانه و بی‌رحمانه موجب قطع نسل انسان می‌شود و قتل نفس از گناهان کبیره است.

وَلَا تَقْرَبُواْ الزَّوْجَ إِنَّهُ كَانَ فَحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا ۝۳۲
نزدیک زنا مشوید که کاری زشت و روش بدی است. (۳۲)

وَلَا تَقْرَبُواْ الزَّوْجَ إِنَّهُ كَانَ فَحِشَةً

و به زنا نزدیک مشوید چونکه زنا چیزی است بسیار زشت و قبیح.

وَسَاءَ سَبِيلًا

سَاءَ: فعل ذم - فاعل (هو) - سَبِيلًا: تمیز

و آن زنا بد راهی است در حدیث شریف آمده است: «بعد از شرک، هیچ گناهی نزد خداوند جلّ و اعلیٰ بزرگتر از زنا نیست که مردی نطفه‌ای را در رحمی قرار دهد که برایش حلال نیست.

گفته‌اند که شخصی به خدمت رسول الله ﷺ عرض کرد که به من اجازه زنا بدهید حاضرین او را زجر نمودند که در حضور پیغمبر خدا چنین جسارت می‌نمائی آن حضرت به او فرمود که نزدیک من بیا آن

شخص نزد پیغمبر بنشست حضرت فرمود: آیا تو این حرکت را به مادر، دختر، خواهر، عمه و غیره یا شخص دیگری می‌پسندی؟ او گفت هرگز نه. پیغمبر فرمود: دیگر مردم هم برای مادرها، دخترها، خواهرها، عمه‌ها و ... این عمل را نمی‌پسندند سپس آن حضرت دعا کرد که خداوند گناه ایشان را بپارزد گفته شده است که بعد از این دعا حال آن شخص بهبود یافت و به هیچ زن بیگانه نظر نینداخت.

وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا ﴿٣٣﴾

تبی را که خدا محترم داشته جز بحق مکشید [مگر آنکه بحکم حق مستحق قتل شود] کسی که خون مظلومی را به ناحق بریزد بی گمان ما به ولی او حکومت و تسلط بر قاتل دادیم اما در کشتن زیاده روی نکند، که او نصرت یافته است. (۳۳)

وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ

لَا تَقْتُلُوا: فعل مضارع - (و) فاعل - النَّفْسُ: مفعول به

آن جانی را که خدای تعالی قتل او را حرام کرده است به ناحق مکشید و بیهوده قصد قتل مسلمان نکنید. آورده اند که کشتن شخصی حلال نیست مگر به سه حالت: یکی قصاص جان باشد دومی زانی که محصن باشد سومی مسلمانی که مرتد شده و شرک دین کرده و از مسلمانان جدا شده باشد.

وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يَسْرِفُ فِي الْقَتْلِ

مَنْ: مبتدا جازم - قُتِلَ: فعل ماضی مجهول - (هو) نایب فاعل، جمله خبر - مَظْلُومًا: حال

و هر کسی که کشته شود در حالیکه مظلوم باشد به صاحب خون او که از نزدیکترین اقوامش باشد این قدرت را داده ایم که با دستور قاضی در حق خون کشته مظلوم قصاص او را درخواست کند و قاتل را به جهت کشتن مظلومی که مستحق کشتن نبوده است به مجازات برساند ولی در قصاص حق و حقوق را رعایت کند و از حد و حدود قصاص تجاوز نکند. در حدیث شریف در باره قصاص در روز قیامت از عبدالله رضی الله عنه روایت است که: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اولین چیزی که [در روز قیامت] بین مردم فیصله می‌گردد، مسئله قتل است».

إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا

به: اسم إن - هو: اسم کان - مَنْصُورًا: خبر کان، جمله کان مَنْصُورًا: خبر إن

بدرستی که قصاص کننده یعنی ولی از طرف سلطان و حکام و یا قاضی یاری داده شده است پس نباید از حد و حدود قصاص تعدی کند. در حدیث شریف آمده است:

«همانا از بین رفتن دنیا در نزد خداوند جل جلاله آسان تر از کشتن مسلمانی است»

وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُمْ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَاتِبٌ
مَشْهُولٌ ۝۲۱

به مال یتیم نزدیک مشوید مگر بطریقی که نیکوتر است تا به قوت خویش رسد به پیمان وفا کنید که پیمان بازخواست شدنی است. (۳۴)

وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُمْ

لَا تَقْرَبُوا : فعل مضارع، (و) فاعل - مَال : مفعول به

به مال یتیم نزدیک مشوید و در آن تصرف نکنید مگر به کاری که آن نیکوتر باشد یعنی از تلف شدن مال یتیم جلوگیری شود و در رشد اقتصادی مال او برنامه ریزی شود تا زمانیکه یتیم به سن بلوغ و رشد فکری و جسمی برسد و بتواند فرایض خود را انجام دهد و کاستی‌ها و افزایش مال را درک کند تا مالش به او سپرده شود.

الا تا نگرید که عرش عظیم بلرزد همی چون بگرید یتیم

وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ

ای مردم به عهدی که با خدای تعالی از تکالیف شرعیه و اوامر و نواهی بسته‌اید وفا کنید.

إِنَّ الْعَهْدَ كَاتِبٌ مَشْهُولٌ

الْعَهْد : اسم إِنَّ - اسم کاتِب (هو) - مَشْهُول : خبر کاتِب - جمله کاتِب مَشْهُول : خبر إِنَّ.

بدرستی که از شما در حق وفای به عهدتان در روز رستاخیز سؤال کرده می‌شود و شما مسئول پاسخ عهد و پیمان خودتان هستید. و نیز به عهد و پیمانی که با مردم بستید وفادار باشید تا در روز قیامت از پاسخ این پرسش براحتمی بگذرید.

وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطِاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ۝۲۲

و چون به پیمانه کردن پرداختید، پیمانه را تمام دهید، با ترازوی درست، وزن کنید که این بهتر و سرانجام آن نیکوتر است. (۳۵)

وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطِاسِ الْمُسْتَقِيمِ

وَأَوْفُوا : فعل امر - (و) فاعل - الْكَيْل : مفعول به - إِذَا : مفعول فیهِ

و زمانیکه چیزی به پیمانه می‌زنید آن پیمانه را به تمام و کمال انجام دهید و با ترازوی درست آن چیزها را بسنجید یعنی در پیمانه و وزن کم نکنید و با کم کردن حق طرف را ضایع مگردانید.

الا نسا نیچسی سر از عدل وزای که مردم ز رأیت نیچند پای

گریزد رعیت ز پیدادگر کند نسام ز شتش بگیتی سمر

چراغی که بیوه زنی پر فروخت بسی دیده باشد که شهری بسوخت

ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا

ذَٰلِكَ: مبتدا - خَيْرٌ: خبر - أَحْسَنُ: معطوف - تَأْوِيلًا: تمیز

این پیمانه را تمام و کمال انجام دادن و وزن را بوسیله ترازو درست و کامل سنجیدن برای شما از جهت عاقبت، بهتر و نیکوتر است.

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا ﴿٣٦﴾
چیزی را که درباره آن علم نداری پیروی مکن که گوش و چشم و دل، همه‌ی اینها باز خواست شدنی است. (۳۶)

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ

لَا تَقْفُ: فعل مضارع - فاعل (انت) - مَا: مفعول به

و آنچه نمی‌دانی و درباره‌ی چیزی اطلاعی نداری سخن مگو، چونکه رسول خدا ﷺ با کمال حکمت و دانائیش از آنچه که درباره‌ی آن چیز علم و آگاهی نداشت نمی‌گفت و ندانسته گفتن را نهی می‌کند. مولانا گفت:

عمر خود را در چه پایان برده‌ای	قوت و قوت در چه فانی کرده‌ای
گسهر دیده کجا فرسوده‌ای	پنج حس را در کجا پالوده‌ای
گوش و چشم و گوش و گوهرهای عرش	خرج کردی چه خریدی تو ز فرش

شیخ اجل سعدی گفت:

نادان را به از خامشی نیست و اگر این مصلحت بدانستی نادان نبود.

چون نداری، کمال فضل آن به	که زبان در دهان نگه‌داری
آدمی را زبان فضیحه کند	جوز بی مغز را سبکساری

إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا

السَّمْعَ: اسم إن - وَالْبَصَرَ: معطوف - كُلُّ: مبتدا - (هو) اسم کان - مَسْئُولًا: خبر کان، جمله، خبر إن بدستیکه از گوش و چشم و دل هر یک از اینان پرسیده خواهد شد که ای گوش چه شنیدی؟

گذرگاه قرآن و پندست گوش به بهتان و باطل شنیدن مگوش

و ای چشم چه دیدی؟ و ای دل چه دانستی؟ یعنی آنچه را که نمی‌دانی مگو و چیزهای بد مشنو و به سوی حرام منگر پس باید دانست و آگاه بود که در روز قیامت از تمام قوا سوال می‌شود آن فلان کار را در کجا انجام داده‌اید و برای چه انجام داده‌اید؟

وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا ﴿٣٧﴾

در زمین به تکبر راه مرو که هرگز زمین را نخواهی شکافت و هرگز به بلندی کوهها نخواهی رسید. (٣٧)

وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا

لَا تَمْشِ : مضارع مجزوم - (انت) فاعل - مَرَحًا : حال
و در روی زمین با تکبر و مغرورانه راه مرو.

إِنَّكَ لَن تَصْرِقَ الْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا

که اسم إِنَّ - لَن تَصْرِقَ : فعل مضارع، فاعل (انت)، جمله خبریَّانَ - الْأَرْضَ : مفعول به
بدرستی که تو متکبرانه با کشیدن پای در روی زمین نمی توانی زمین را بشکافی و با سرکشی
متکبرانه ات نمی توانی از جهت قامت به بلندی قامت کوهها برسی بلکه خداوند شما را از خاک و
گل خلق کرده است پس همچون خاک متواضع باش.

ز خاک آفریدت خداوند پاک پس ای بنده افتادگی کن چو خاک

پیر هرات، خواجه عبدالله انصاری گفت: الهی! بیاموز تا سر دین بدانیم، برفروز تا در تاریکی نمائیم،
تلقین کن تا ادب شرع بدانیم، توفیق ده تا در خلاء طمع نمائیم، تو نواز که دیگران ندانند، تو ساز که
دیگران نتوانند، همه را از خود پرستی رهایی ده، همه را به خود آشنایی ده، همه را از مکر شیطان
نگاه دار، همه را از کینه نفس آگاه دار.

میروا حبیب خراسانی می گوید:

دل چو سنگ خاره شده ای پور عمران! با عیضا	چشمه ها زین سنگ خارا کن، کمال این است و بس
باد در سر چون حباب ای قطره تاکی؟ خویش را	بشکن از خود عین دریا کن، کمال این است و بس
چون به دست خویشتن بستی تو پای خویشتن	هم بدست خویش واکن، کمال این است و بس

كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا ﴿٣٨﴾

همه این خصلت ها، بدش نزد پروردگار تو ناپسند است. (٣٨)

كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا

كُلُّ : مبتدا - سَيِّئُهُ : اسم گان - عِنْدَ : مفعول فیه - مَكْرُوهًا : خبر گان ، جمله خبر از برای کُلُّ
همه این هائیکه از اوامر و نواهی که از آیت لاتجعل مع الله الهی آخر تا اینجا گفته شد و ذکر گردید و
آن یازده امر و چهار نهی جمعاً پانزده، مورد از موارد امر و نهی است آنچه که از بدیها و منہیات است
نزد پروردگارت زشت و ناپسند است و پروردگار تو از انجام کارهای نهی شده و از انجام ندادن
کارهای امر شده بیزار است.

ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا ۚ آخَرَ فَتُلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا ﴿٣٩﴾

این حکمت هاست که پروردگار ت به تو وحی کرده، با خدای یکتا خدای دیگر میندازید که نکوهیده و مطرود، در جهنم افکنند. (۳۹)

ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ

ذَلِكَ: مبتدا - مِمَّا: جار و مجرور، خبر

می گوید آن همه که از او امر فرمودیم و یا از نواهی باز داشتیم همه از امور حکمت آمیز پروردگار توست که به تو وحی کرده شده است.

وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا ۚ آخَرَ فَتُلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا

فَتُلْقَىٰ: مضارع منصوب - (انت) فاعل - مَلُومًا: حال - مَّدْحُورًا: حال

و با خدای یکتا خدای دیگری را قرار مده و معبود دیگری را با او شریک و انباز مکن پس اگر به خدای یکتا و پروردگار بی همتا شریک بیاوری در دوزخ افکنده شوی در خالیکه ملامت کرده شده باشی و فرشتگان و مؤمنین شما را سرزنش می کنند به جهت انباز گرفتن بخدا. بدین ترتیب خدای تعالی برای تثبیت این حقیقت که توحید رأس خصلت های دین و ستون آن است، نهی از شرک را در آخر این احکام تکرار نمود.

أَفَاصْفَكُمْ بِرَبِّكُمُ الْبَيْنِ وَأَتَّخِذَ مِنَ الْمَلَكِ إِنْتًا ۖ إِنَّكُمْ لَنَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا ﴿٤٠﴾

آیا پروردگارتان. پسران را خاص شما کرد و از فرشتگان دختران اختیار کرد؟ که حقا شما سخن هول انگیز می گویند. (۴۰)

أَفَاصْفَكُمْ بِرَبِّكُمُ الْبَيْنِ وَأَتَّخِذَ مِنَ الْمَلَكِ إِنْتًا ۖ

أَتَّخِذَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - إِنْتًا: مفعول به

این خطاب به مشرکان عرب است که می گفتند فرشتگان دختران خداوند

پس در معنای آگاه کردن بر باطل می گویند:

آیا به خدا دختران بر می گزینید و می گوئید فرشتگان دختران خداوند آیا خداوند شما را نسبت به خود برگزیده و برای شما پسران را مخصوص گردانیده و برای خود دختران را خاص خود گردانیده است؟

إِنَّكُمْ لَنَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا

کم: اسم إن - ل: من حلقه - لَنَقُولُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - جمله خبری إن.

بدرستی که شما سخن بس عظیم و غیر قابل قبول و بی معنا و بی محتوا می گوئید یعنی برای خداوند فرشتگان را دختران اضافت می کنید و برای خود پسران را بر می گزینید.

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا ﴿٤١﴾

در این قرآن گونه گون [سخن] کردیم که پند گیرید اما جز دوریشان نمی افزاید. (۴۱)

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا

و بدرستی که ما در این قرآن مکرراً در چند جای از قرآن برائت از ولد و نفس شرک و یکتا پرستی وعده و وعید، امر و نهی، قصص و اخبار را بیان داشتیم تا دریابند و پند گیرند.

وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا

(و) حالیه - یزیدُهُمْ : فعل مضارع - هُمْ : مفعول به - (هو) فاعل

ولی مکرر کردن سخنان فوق برای مشرکان چیزی جز دور شدن از حق تعالی نمی افزاید و بی تاثیر است چونکه به خدای یگانه و رسول و قرآن او اعتقاد ندارند بلکه می گفتند این کلام باطل و افسانه پیشینیان است هر چند کلام خدا را بیشتر بشنوند بر نفرتشان افزوده می شود.

قُلْ لَّوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذَا لَا تَنفَعُوا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا ﴿٤٢﴾

بگو: اگر با خدا خدایان دیگر بود چنانکه می گویند، در آن صورت بسوی صاحب عرش، راهی می جستند. (۴۲)

قُلْ لَّوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذَا لَا تَنفَعُوا إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا

ای محمد ﷺ به مشرکان بگو: اگر چنان که می پندارند در کنار خدای جهانیان خدای دیگر می بود هر آینه در تلاش بودند که بر خدای جهانیان چیره شوند و بدین ترتیب نظم جهان هستی مختل می ماند.

سُبْحَنَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا ﴿٤٣﴾

او پاک و منزّه است و از آنچه گویند برتر است، برتری بسیار. (۴۳)

سُبْحَنَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا

سُبْحَنَهُ: مفعول مطلق

خدای تعالی از آنچه می گویند یعنی انتخاب ولد و یا شریک قائل شدن به خدای یگانه منزّه و برتر و بزرگتر است.

برو این دام را در جای دیگر نه که عنقا را بلند است آشیانه

در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که: بنی آدم مرا دشنام می دهند، و دشنامش این است که به من نسبت فرزند می دهد، و مرا تکذیب می کند، و تکذیبش این است که می گویند: مرا طوریکه بار اول خلق کرد، [بعد از مرگ] قادر به زنده کردن نیست.

تَسْبِيحٌ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا ﴿۴۴﴾

هفت آسمان یا زمین و هر چه در آنها هست تسبیح او می کنند موجودی نیست مگر ستایش او تسبیح گوشت ولی شما تسبیح گفتشان را نمی فهمید که او پرده بار و آمرزگار است. (۴۴)

تَسْبِيحٌ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ

تَسْبِيح: فعل مضارع - السَّمَوَاتُ: فاعل - السَّبْعُ: نعت

هفت آسمان و هفت زمین و هر چه در آن از ملائکه و جن و انس هستند بر قدرت خدای یگانه دلیل اند همه او را فرمانبردار و به پروردگاری پروردگار گواهی می دهند و تسبیح او می گویند.

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ

و هیچ چیز از مخلوقات نیست مگر خدای تعالی را تسبیح گویند و همه الله تعالی را سپاس و ستایش می کنند ولی شما تسبیح گفتن آنان را در نمی یابید و نمی فهمید.

شیخ سعدی گفت:

دوش مرغی به صبح می نالید	عقل و صبرم ببرد طاقت و هوش
یکی از دوستان مخلص را	مگر آواز من رسید بگوش
گفت: باور نداشتم که ترا	بانگ مرغی چنین کند مدهوش
گفت شرط آدمیت نیست	مرغ تسبیح خوان و من خاموش

إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا

ه: اسم إن - هو: اسم کان - حَلِيمًا: خبر کان - جمله خبریَّان - غَفُورًا: خبر کان ثانی

بدرستی که خداوند بخواند پرده بار و آمرزنده است که بر عقوبت عجله نمی کند و آمرزنده کسی است که به خدا ایمان آورد و از گناهان خود توبه کند.

وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَجَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا ﴿۴۵﴾

و چون قرآن بخوانی میان تو و آنها که دنیای دیگر را باور ندارند، پرده ای ضخیم قرار دهیم. (۴۵)

وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَجَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا

إِذَا: مفعول فيه - قَرَأْتَ: فعل ماضی - (ت) فاعل - الْقُرْآنَ: مفعول به

این آیت در شأن قومی کافران فرود آمد که رسول خدا را زمانی که قرآن می خواند اذیت می کردند و از رفتن به نماز باز می داشتند رب العالمین ایشان را از کافران در حجاب کرد و رسول ﷺ را از چشم ایشان پوشید تا او را نمی دیدند می گوید:

ای پیغمبر ﷺ هنگامی که قرآن می‌خوانی میان تو و میان آنانکه ایمان نمی‌آورند و به تو نمی‌گروند حجابی می‌آوریم تا تو را نبینند و آزاری به تو نرسانند. از این آیه چنین بر می‌آید که کافران و منکران روز قیامت تحمل شنیدن آیات الهی را ندارند.

وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذُكِرْتُ بِكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَوْ أَنَّ عَلَيَّ آذُنَهُمْ ثَمَرًا (۶۶)

و بر دلهایشان پوششهایی نهادیم که فهم آن نکنند و گوشهایشان سنگین است و چون در قرآن پروردگار را به تنهایی یاد کنی، گریزان پشت بگردانند. (۶۶)

وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا
جَعَلْنَا: فعل ماضی، (نا) فاعل - أَكِنَّةً: مفعول به

و بر دلهای کافران پوششهایی می‌افکنیم تا گوششان قرآن را در نیابند و این پوشش مانع درک و فهم قرآن گردد و در گوشهایشان سنگینی می‌افکنیم تا قرآن را نشنوند و از آن سود نبرند.

وَإِذَا ذُكِرْتُ بِكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَوْ أَنَّ عَلَيَّ آذُنَهُمْ ثَمَرًا

ذُكِرْتُ: فعل ماضی - (ت) فاعل - رَبِّ: مفعول به

آن هنگام که پروردگار خود را در قرآن به یکتایی یاد می‌کنی و از معبودان ایشان تمام نمی‌بری همگی پشت کرده قرار می‌کنند تا سخن یکتایی و کمال قدرت خدای عزوجل نشنوند در سبب نزول آمده است. جمعی از اشراف به دیدار ابوطالب آمدند در این اثنا رسول خدا ﷺ وارد خانه شدند و به قرائت قرآن پرداخته آیات توحید را مرور کردند، سپس فرمودند: «ای گروه قریش! (لا اله الا الله) بگوئید تا با این کلمه، عرب از آن شما شود و عجم برای شما مطیع گردد، اما آنها رو برگرداندند.

يَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَى إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا (۶۷)

ما بهتر دانیم چون گوش به تو دهند، برای چه گوش دهند و چون راز گویی کنند، آن‌دم که شمشگران گویند: جز مردی جادو شده را پیروی نمی‌کنید. [نیز دانیم] (۶۷)

يَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَى إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا

يَحْنُ: مبتدا - أَعْلَمُ: خبر

سبب نزول این آیت آن بود که امیرالمؤمنین علی علیه السلام برای بزرگان قریش طعامی حاضر کرد و رسول خدا ﷺ آن ساعت بر آنان قرآن خواند و بر توحید دعوت کرد بزرگان قریش با یکدیگر برآز می‌گفتند.

این مرد ساحر است. یکی می‌گفت شاعر، آن دیگری می‌گفت کاهن، یکی می‌گفت مجنون. رب العالمین این آیت در حق ایشان فرستاد: نحن اعلم بما یستمعون به...

ای محمد! ما از همه بهتر می‌دانیم چه کسانی با جان و دل به سخنان تو در حق توحید گوش فرا می‌دهند و چه کسانی با هم در گوشی صحبت می‌کنند و تو را ساحر و شاعر و کاهن و مجنون می‌گویند. آنستمگران به مؤمنان می‌گویند شما جز از انسانی که جادو شده و جنون گرفته پیروی نمی‌کنید.

أَنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا ﴿٤٨﴾

بنگر چگونه برای تو مثلها زدند و گمراه شدند و راهی نتوانند یافت. (۴۸)

أَنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا

أَنْظُرْ: فعل امر - (انت) فاعل - كَيْفَ: حال

نگاه کن ای محمد! اگر به تو مثلهایی و توصیف‌هایی بمانند ساحر و شاعر و کاهن و مجنون زدند پس ایشان از راه حق گمراه و بی‌سامان شدند و در کار تو متحیر ماندند. اگر به تو جادو گفتند پس تو را جادو نیافتند و اگر به تو دیوانه گفتند زمانی که دیوانگان را دیدند تو را دیوانه نیافتند پس در حق تو در ماندند و عاجز شدند و راه حق را از دست دادند و متحیر و حیران ماندند. در عبارت فوق امر در معنای تعجب بکار رفته است.

وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظْمًا وَّرُفْنًا أَأَنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا ﴿٤٩﴾

گویند: آیا وقتی ما، استخوان یا خاک شدیم، چگونه به خلقت تازه [به آفرینشی جدید] زنده می‌شویم؟ (۴۹)

وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظْمًا وَّرُفْنًا أَأَنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا

(نا) در کُنَّا، اسم گات - عِظْمًا: خبر گات

اینستمگران که منکر بعث هستند می‌گویند: آیا هنگامی که ما استخوانی پوسیده و قطعه‌های خشکیده و از هم پراکنده گشتیم آیا دیگر بار زنده خواهیم شد و زندگی دوباره‌ای پیدا خواهیم کرد؟

قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا ﴿٥٠﴾

بگو: سنگ باشید یا آهن. (۵۰)

قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا

قُلْ: فعل امر - فاعل (انت) - كُونُوا: فعل امر - (و) اسم گات - حِجَارَةً: خبر گات

در این آیه امر در معنای اهانت (خوار خواستن) بکار رفته است. می‌گوید:

ای محمد! به منکران بعث و نشر بگو اگر به سختی و شدت و قوت سنگ خاره و یا همچون آهن گردید باز دوباره در بعث برانگیخته خواهید شد.

أَوْ خَلَقًا مِّمَّا يَكْفُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَيَقُولُونَ مَنِ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ

فَيَنْقُضُونَ إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا ﴿۵۱﴾

یا مخلوقی از آنها که در خاطر تان بزرگ می نماید، خواهند گفت: چه کسی ما را زنده می کند بگو آنکه اول بار ایجادتان کرده است، سرهای خویش به زیر افکنده باز گویند پس این وعده کی خواهد بود؟ [ای محمد ﷺ] بگو: شاید نزدیک باشد. (۵۱)

أَوْ خَلَقًا مِّمَّا يَكْفُرُ فِي صُدُورِكُمْ

یا آن خلقی که در سینه های شما آنچنان می نماید که نمی توان آن را زنده گرداند مانند آسمان و کوه و ... حتماً خداوند شما را می میراند و دوباره زنده می گرداند.

فَيَقُولُونَ مَنِ يُعِيدُنَا

پس زود باشند که بگویند چه کسی ما را بعد از مردنمان زنده می گرداند.

قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ

ای محمد ﷺ به آنان بگو آنکس که شما را اول بار از عدم آفرید یعنی خاک بودید و سپس به شما جان بخشید و شما را اینچنین زندگانی داد. [زنده می گرداند].

شیخ سعدی گفت:

دگر ره به کتم عدم در برد وز آن جا به صحرای محشر برد

فَيَنْقُضُونَ إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ

فَيَنْقُضُونَ: تکان می دهند، فعل مستقبل - (و) فاعل - رُءُوسَهُمْ: مفعول به

پس زود باشد که سرهای خود را به حرکت در آرند و شگفت زده می گویند چه کسی ما را باز می گرداند و دوباره بعد از مردنمان زنده می کند و این معاد در چه موقع اتفاق می افتد.

پیر هرات گفت: طهارت کن، که قامت^۱ نزدیک است، توبه کن، که قیامت نزدیک است.

قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا

اسم عَسَى: (هو) - اسم گانک (هو) - قَرِيبًا: خبر گانک - جمله - أَنْ يَكُونَ: خبر عَسَى

ای محمد ﷺ به آنان بگو شاید این بعث و نشر نزدیک باشد و در آینده ی نزدیک حتماً و قطعاً اتفاق خواهد افتاد دوباره بعد از مرگتان زنده خواهید شد و بعث و نشری در کار است و در روز حساب اعمال خود را پس خواهید داد.

مانند چار مرغ خلیل از بی فنا در دعوت بهار ببین امتثال گل

يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَتَقُولُونَ إِنْ لَيْسَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿۵۲﴾

^۱ - وقت برپاداشتن نماز

روزی که شما را بخواند و با ستایش وی اجابتش کنید و پندارید که جز مدت کمی سر نبرده‌اید. (۵۲)

يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَتَقُولُونَ اِنْ لَيْسَ لَنَا قَلِيلًا

يَوْمَ: مفعول فيه - يَدْعُوكُمْ: فعل مضارع - کم: مفعول به - فاعل (هو)

در روزی که خداوند شما را برای محاسبه‌ی اعمالتان بخواند و یا اسرافیل در صور خود بدمد که همه از قبرها برخیزند پس شما این دعوت اجابت می‌کنید و به او حمد و سپاس می‌گوئید و گمان می‌برید که در دنیا جز مدت اندکی زندگی نکرده‌اید.

شیخ اجل سعدی گفت:

بدنیا توانی که عقبی خری بخرجان مکن ورنه حسرت خوری

کسی کوی دولت ز دنیا ببرد که با خود نصیبی بمقبی ببرد

وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ اَحْسَنُ اِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ اِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْاِنْسَانِ عَدُوًّا

مُيِّنًا ﴿٥٣﴾

به بندگان بگو: سخنی گویند که نیکوتر است. شیطان میانشان را بهم می‌زند که شیطان برای انسان دشمنی آشکار است. (۵۳)

وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ اَحْسَنُ

هِيَ: مبتدا - اَحْسَنُ: خبر

سبب نزول این آیت آن بود که مشرکان عرب صحابه حضرت رسول ﷺ را آزار می‌دادند و ناسزا می‌گفتند و می‌رنجانیدند صحابه به پیش رسول خدا ﷺ آمدند و از ایذا و رنجی که از سوی کافران به آنان می‌رسید نالیدند و دستور جنگ با آن را خواستار شدند در جواب ایشان این آیت آمد و عمل لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ اَحْسَنُ می‌گوید:

به بندگان من بگو که به کافران بگویند آن بهتر است که در مقابل ظلم و ستم و آزار ایشان درشتی نکنند بلکه دعا کنند که خدای تعالی شما را هدایت می‌کند. حافظ گفت:

آسایش دوگیتی تفسیر این دو حرف است با دوستان مروت با دشمنان مدارا

اِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ

الشَّيْطَانُ: اسم اِنَّ - يَنْزِعُ: فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله خبر اِنَّ

بدرستی که شیطان میان آدمیان با سخنان زشت و ناروا دشمنی می‌افکند و میان ایشان فساد و تباهی و عداوت ایجاد می‌کند پس باید مواظب بود و به خواست شیطان عمل نباید کرد بلکه به خدا دعا کنند و به او توکل کنند.

اِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْاِنْسَانِ عَدُوًّا مُّيِّنًا

الشَّيْطَانُ: اسم اِنَّ - هُوَ: اسم کان - عَدُوًّا: خبر کان - جمله خبر اِنَّ.

بدرستی که شیطان میان آدمیان با سخنان زشت و ناروا دشمنی می‌افکند و میان ایشان فساد و تباهی و عداوت ایجاد می‌کند پس باید مواظب بود و به خواست شیطان عمل نباید کرد بلکه به خدا دعا کنند و به او توکل کنند.

إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا

الشَّيْطَانُ: اسم إن - هو: اسم گات - عَدُوًّا: خبر گات - جمله خبر إن.

بدرستی که شیطان دشمنی آشکار است که هرگز صلاح تو را در نظر نمی‌گیرد بلکه به تباهی شما می‌کوشد و دوست دارد شما را هلاک کند.

وَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنَّ يَشَاءُ يَرْحَمْكُمْ أَوْ إِنْ يَشَاءُ يُعَذِّبْكُمْ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا ﴿٥٤﴾

پرورد گارتان بکار شما داناتر است، اگر خواهد رحمت تان کند و اگر خواهد عذابتان کند و ما تو را [ای محمد!] وکیل و نگهبان بندگان نفرستادیم. (٥٤)

وَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ

رَبِّ: مبتدا - أَعْلَمُ: خبر

الله تعالی به کارهای شما داناتر و به مقتضای اعمال شما پاداش خواهد داد.

إِنْ يَشَاءُ يَرْحَمْكُمْ أَوْ إِنْ يَشَاءُ يُعَذِّبْكُمْ

اگر خدای تعالی بخواهد با رحمت خود شما توفیق می‌دهد و هدایت می‌کند تا ایمان آرید و به راه مستقیم در آید و خوشبخت و سعادتمند گردید، و اگر بخواهد با عدل خود شما عذاب می‌دهد که بر شرک و کفر بمیرید و به دوزخ داخل شوید.

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا

ای پیغمبر ﷺ ما تو را بر کافران نفرستادیم که ایشان را از کفر نگهداری و ضامن ایمان آنان باشی و ایمان آوردن آنان در دست تو و در اختیار تو نیست، تو فقط تبلیغ اسلام و ایمان می‌کنی و توفیق و هدایت کار ماست.

وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ وَءَاتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا ﴿٥٥﴾

پرورد گارت بحال کسانی که در آسمانها و زمین اند داناتر است، براسی بعضی از پیغمبران را بر بعضی دیگر برتری بخشیدیم و داود را زبور دادیم. (٥٥)

وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

رَبِّ: مبتدا - أَعْلَمُ: خبر

فرائض نیست بلکه همه دعا و ثنای الهی و موعظه و پند و اندرز و صفت حضرت رسول ﷺ و ستایش امت اوست.

ای وصف تو در کتاب موسی وی نعمت تو در زبور داود
مقصود تویی ز آفرینش باقی بطفیل تست موجود

و به پیغمبر آخر الزمان محمد ﷺ قرآن بخشید و آخرین پیغمبران و سرآمد همه پیغمبران قرار داد. شیخ سعدی گفت: در خبر است از سرور کاینات و مفخر موجودات و رحمت عالمیان و صفوت آدمیان و تتمه دور زمان حضرت محمد مصطفی ﷺ

شَفِیعَ مَطَاعِ نَبِیِّ کَرِیم قَسِیمِ جَسِیمِ بَسِیمِ وَ سَیِّمِ
چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان چه بیاک از موج بحر آن را که باشد نوح کشیشان
بلغ العلی بکماله کشف الدجی بجماله حسنت جمیع خصاله صلوا علیه و آله
هر چه زیگانه و خیل تواند جمله در این خانه طفیل تواند

قُلْ اَدْعُوا الَّذِینَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِیْ ۚ فَلَا یَمْلِكُوْنَ کَشْفَ الضَّرِّ عَنْکُمْ وَلَا نَحْوِیْ ۚ (۵۶)

بگو: آنکسان را که سواى خدا پنداشتند بخوانید که نتوانند محبت از شما بردارند و نه بگردانند. (۵۶)

قُلْ اَدْعُوا الَّذِینَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِیْ ۚ فَلَا یَمْلِكُوْنَ کَشْفَ الضَّرِّ عَنْکُمْ وَلَا نَحْوِیْ ۚ

سبب نزول این آیت آن بود که برای قوم قریش بمدت هفت سال قحطی رسید و در آن قطعی در بلای سختی گرفتار بودند تا اینکه به پیش حضرت رسول ﷺ آمدند و نالیدند و از او خواستند که در دفع بلا و سختی و قحطی دعا کنند این آیت بحواب ایشان آمد. می گوید:

ای پیغمبر ﷺ به کافران بگو از آن که گمان می برد که ایشان خدایان شما بند از ایشان بخواهید تا دفع بلا و قحطی کند آیا غیر از خدای تعالی کسی هست که شما را از بلا برهاند؟ پس ایشان سختی و بلا را نمی توانند از سر شما بردارند و نه می توانند آن را تغییر دهند چونکه آنان نه سودی و نه زیانی به حال خود دارند و نه به حال دیگران.

اُولَئِکَ الَّذِینَ یَدْعُوْنَ یَسْتَعِیْزُوْنَ اِلٰی رَبِّهِمْ الْوَسِیْلَةَ اِنَّهُمْ اَقْرَبُ وِرْجُوْنِ رَحْمَتِهِ وَ یَخَافُوْنَ عَذَابَهُ ۚ اِنَّ عَذَابَ رَبِّکَ کَانَ مَحْذُوْرًا (۵۷)

همان کسان که می خوانید هر کدامشان نزدیکترند بسوی پروردگارشان تقرب می جویند و به رحمتش امیدوارند و از عذابش بیم دارند که عذاب پروردگار حذر کردنی است. (۵۷)

اُولَئِکَ الَّذِینَ یَدْعُوْنَ یَسْتَعِیْزُوْنَ اِلٰی رَبِّهِمْ الْوَسِیْلَةَ اِنَّهُمْ اَقْرَبُ وِرْجُوْنِ رَحْمَتِهِ وَ یَخَافُوْنَ عَذَابَهُ ۚ

أُولَئِكَ : مبتدا - يَنْفَعُونَكَ : فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر

کافران آن کسانی را که به فریاد می خوانند و از آنان دفع بلا و سختی می کنند و آن را پرستش می کنند که سودی به حال خود و دیگران ندارد و آنانکه به پیشگاه الهی مقرب ترند خود به سوی پروردگارشان وسیله و دست آویزی می جویند که آن طاعات و عبادات ایشان است ایشان با توجه به طاعات و عبادات خود از عذاب آخرت هراسناک اند و به خداوند متعال تمسک می جویند و به بخشش او امیدوارند و از عذاب آفریدگار می ترسند.

إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا

عَذَابَ : اسم إن - هُوَ : اسم کان - مَحْذُورًا : خبر کان - كَانَ مَحْذُورًا : خبر إن.

چون عذاب خداوند بسیار سخت و شکننده است حال چه برسد خدایان دروغین شما که سودی و زبانی نه به حال خود دارند و نه به حال دیگران قادر نیستند به شما شفاعت کنند بلکه خود مخلوق اند و در روز ر. تاخیر پاسخگو.

وَأَنَّ مِنْ قَرِيبٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ أَلْفِكُمْ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا ﴿٥٨﴾

هیچ دهکده ای نباشد جز آنکه ما پیش از روز قیامت هلاکش کنیم، یا عذابش کنیم، عذابی سخت که این حکم در آن کتاب [که نزد ماست] بقلم رفته است و مسطور شده است. (۵۸)

وَأَنَّ مِنْ قَرِيبٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ أَلْفِكُمْ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا

مِنْ : حرف جزائند - قَرِيبٍ : مبتدا - (نحن) : مبتدا - مُهْلِكُوهَا : خبر، جمله خبر قَرِيبٍ و اهل دهکده ها را که ستمکار هستند قبل از روز قیامت هلاک می کنیم و بوسیله عذاب نابودشان می گردانیم و دیگران را با مرگ طبیعی یا حوادث معمولی [نه عذاب ترسناک الهی] می میرانیم.

كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا

ذَلِكَ : اسم کان - مَسْطُورًا : خبر کان

این عذاب دنیوی قبل از عذاب آخرت در کتاب الهی لوح محفوظ ثبت شده است و اراده خداوند در قضا و قدر چنین رفته است.

وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً

فَقَلَّمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا ﴿٥٩﴾

و چیزی ما را از فرستادن این معجزات [که می خواهند] باز نداشت جز اینکه گذشتگان آن را تکذیب کرده اند، ثمود را [قوم صالح] آن شتر هویدا دادیم و به آن ستم کردند و ما معجزه ها را جز برای بیم دادن نمی فرستیم. (۵۹)

وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ

ابن عباس گفت: سبب نزول این آیت آن بود که کفار اهل مکه از حضرت رسول ﷺ معجزه طلبیدند و گفتند کوه صفار از خالص برگردان و کوه مکه را نابود کن تا برای زراعت هموار گردد و جویهایی از آن جاری گردان که آب آن برای شرب و آبیاری زراعت مستعد و مناسب باشد خداوند تبارک و تعالی بوسیله جبرئیل وحی فرستاد و گفت ای محمد ﷺ اگر خواهی به ایشان درباره آنچه که درخواست می کنند معجزه نشان دهیم اما اینان با مشاهده معجزه ایمان نمی آورند. آیا ایشان را در این دنیا عذاب دهیم یا عذاب ایشان را به قیامت باز داریم رب العالمین این آیت را در این معنی نازل کرد وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ ...

ای پیغمبر ﷺ کفار قریش از تو می خواهند که کوه صفا را زر خالص گردانی و کوههای مکه را نابود ساخته برای زراعت هموار گردانی هیچ چیز ما را از این کار باز نمی دارد چونکه به پیغمبران پیش این معجزات را انجام دادیم البته آنان تکذیب کردند و ایمان نیاوردند و روش و سنت بر این رفته است که اگر به آنان معجزات نشان بدهیم تکذیب کنند باید غذایی ترسناک و هولناک بر آنان فرود آریم که موجب هلاکت همه ی آنان است.

وَأَنبَأْنَا ثَمُودَ أَن نَّفَاثَةً مِّبْصِرَةً قَطَعُوا فِئَافًا

أَنبَأْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - ثَمُودَ: مفعول به - أَنفَاثَةً: مفعول به ثانی

و به قوم ثمود بنا به درخواست ایشان نافه (شتر دو کوهان عظیم الجثه) آشکارا دادیم آن زمانیکه قوم ثمود از صالح معجزه درخواست کرده بودند برای ایشان از سنگ نافه بیرون آوردیم پس آن را تکذیب کردند و آن نافه را پی بردند و به جهت این تکذیبشان عذابشان کردیم و بوسیله صیحه و زلزله و صاعقه نابودشان گردانیدیم.

وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا

و ما معجزات درخواستی آنان را نمی فرستیم مگر برای ترساندن آنان از این معجزه که عبرت گیرند و دست از تکذیبشان بردارند اگر بعد از فرو آمدن معجزات بر کفر و شرک اصرار ورزیدند هر آینه عذاب سختی به آنان می دهیم و آن هلاکت ایشان است.

وَلِذَٰلِكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرَّيَّا الَّتِي أَرَيْتَكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةُ

الْمَلْعُونَةُ فِي الْقُرْآنِ وَخُوفُهُمْ فَمَا زِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا ﴿٦٠﴾

به تو گفتیم که خدا این مردم را فرا گرفته است و بر افکار آنان محیط است و رویائی را که به تو نمودار کردیم با درخت ملعون که در قرآن هست جز برای امتحان این مردم نکرده ایم، ما ایشان می دهیم، اما بر آنها جز طغیان و کفر و انکار شدید چیزی نیفزاید. (۶۰)

وَلَا قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ

نَب: اسمِ إِنَّ - أَحَاطَ: فعل ماضی، فاعل (هو)، جمله خبریَّ إِنَّ.

ای محمد ﷺ به تو می‌گوئیم از این کافران و مشرکان مترس و اندوهگین مباش که ایشان همه در تسلط ما هستند هیچ کاری نمی‌توانند بکنند و مانده‌های تو هستیم و اگر قصد تو کنند دستشان را کوتاه می‌کنیم تو با قدرت تمام و کمال، وحی ما را به ایشان برسان و رسالت خود را انجام بده و اندوهگین مباش.

وَمَا جَعَلْنَا الرُّسُلَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ

أُرِيَّتَكَ: فعل ماضی - (نا) فاعل - ك: مفعول به - فِتْنَةً: مفعول به ثانی

اکثر مفسران می‌گویند که این رؤیا دیدن به چشم است در بیداری که مصطفی ﷺ در شب معراج به چشم بیداری رفت و فتنه در اینجا انکار کافران بر آن بیداری است می‌گوید: و نگردانیدیم آن خواب را که به تو نمودیم مگر فتنه برای آدمیان یعنی دیداری را که در شب معراج برای تو میسر گردانیدیم و درخت نفرین کرده شده (زقوم) را که در قعر دوزخ قرار دارد برای آن فتنه‌گران و کافران و تکذیب کنندگان و بزه‌کاران که در قرآن آمده خوراک قرار دادیم اینها همه از برای آزمایش مردمان است.

وَنُفِثَهُمْ

نُفِثَهُمْ: فعل ماضی - هُمْ: مفعول به - فاعل (نحن)

و ما کافران را با آتش دوزخ چون زقوم می‌ترسانیم تا از تکذیب تو دست بردارند.

فَمَا يَرِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا

يَرِيدُهُمْ: فعل مضارع - هُمْ: مفعول به - (هو) فاعل - طُغْيَانًا: تمیز

ولی آن ترس برای آنهایی که کافر شدند چیزی جز طغیان و سرکشی و عصیان فراوان نمی‌افزاید. و کفریشان بیشتر می‌شود.

وَلَا قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا ﴿٦١﴾

و چون به فرشتگان گفتیم: آدم را سجد کنید، همه سجد کردند مگر ابلیس که گفت: چگونه کسی را که از گل آفریده‌ای سجد کنم؟ (۶۱)

وَلَا قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ

که تفسیر این آیه در سوره بقره آیه ۳۴ گذشت.

و بیاد آور آن زمانیکه به فرشتگان گفتیم آدم را سجد کنید به جهت تعظیم و بزرگداشت او، پس همه‌ی ایشان به آدم سجد کردند الا ابلیس که سجد نکرد و چون خدای تبارک و تعالی به ابلیس گفت چرا سجد نکردی؟

قَالَ مَا سَجَدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا

ابلیس گفت: آیا سجده کنم کسی را که از گل آفریده‌ای؟ من که از آتش آفریده شدم بهتر از آدم هستم که از گل آفریده شده است پس چگونه سجده کنم؟

قَالَ أَرَأَيْتَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ لَأَحْبَنَ لَكَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٦١﴾

گفت: بمن خبر بده، همین است که بر من کرامت داده‌ای اگر مرا تا روز قیامت مهلت دهی، فرزندان وی را جز اندکی مهار خواهم کرد. (۶۱)

قَالَ أَرَأَيْتَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ

ابلیس بار دیگر گفت خبر ده مرا این همان کسی است که او را بر من برتری دادی و حال اینکه من از آتش بودم و او از گل.

لَئِنْ أَخَّرْتَنِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ لَأَحْبَنَ لَكَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا

أَخَّرْتَنِي: فعل ماضی - (ت) فاعل - (ن) و قایه - (ی) مفعول به

خدایا! اگر مرگ مرا تا روز قیامت به تأخیر بیندازی هر آینه فرزندان آدم را گمراه می‌کنم و جز اندکی از آنان را که مخلصان الله نابود می‌گردانم.

قَالَ أَذْهَبَ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاءُ مَنْ قَرَّبَ ﴿٦٢﴾

گفت: برو که هر کس از آنها پیروی تو کند سزای شما جهنم است که سزای تمام است. (۶۲)

قَالَ أَذْهَبَ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاءُ مَنْ قَرَّبَ

جَهَنَّمَ: اسم إن - جَزَاءُ: خبر إن - جَزَاءُ: حال

خداوند فرمود برو برای تو تا روز رستاخیز مهلت داده نمی‌شود و هر کس به سراغ تو نیاید هر چه می‌خواهی بکن، انسانها دارای عقل و شعور هستند و به اغواء تو گمراه نمی‌شوند و آن کسانی که از تو پیروی کنند دوزخ جای آنهاست و آن جای بسیار بد برای دوزخیان است.

وَأَسْتَفْزِرُ مَنْ أُسْطَظْتُ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأُنْجِلُ عَلَيْهِمْ بَخْلِكَ وَنَارُكُمْ فِي

الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَدَهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا ﴿٦٣﴾

[برو] هر کسی از ایشان را اگر توانی به آهنگ خویش بکشان و یا سوارگان و پیادگان بر آنها هجوم بیاور و با آنان در مالها و فرزندانها، شریک شو و وعده‌شان بده و شیطان جز فریب وعده بایشان نمی‌دهد. (۶۳)

وَأَسْتَفْزِرُ مَنْ أَسْطَلَعَتْ مِنْهُمْ بَصُوتَكَ وَأَجَلَبَتْ عَلَيْهِمْ بِحِيلِكَ وَرَجَلِكَ وَشَارَكَهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَدَهُمْ

أَسْتَفْزِرُ: فعل امر، فاعل (انت) - مَنْ: مفعول به

هر که را می توانی از جای بجنبان و بلغزان و بترسان و خوارشان گردان و لشکر سواره و پیاده خود را برای گمراه کردن مردم بشوران و آنها را به جمع مالهای حرامشان تشویق و ترغیب کن تا مال حرام جمع کنند و در کارهای خلاف صرف نمایند و مردمان را گمراه کن تا در زنا اقدام کنند و فرزندان از زنا حاصل کنند و به آنان وعده دروغ بده. در حدیث شریف از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اگر کدام یکی از شما هنگام همبستر شدن با همسرش این دعاء را خوانده و خداوند برایش فرزندی بدهد، شیطان به آن فرزند نمی تواند ضرر برساند: «اللهم جنبني الشيطان و جنب الشيطان ما رزقتنا».

وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا

يَعِدُهُمْ: فعل مضارع - هُمْ: مفعول به - الشَّيْطَانُ: فاعل - غُرُورًا: مفعول مطلق

و آنان را به نبودن حساب و کتاب و بهشت و دوزخ یا به پرستش و شفاعت بتانشان وعده بده و شیطان وعده نمی دهد مگر به فریب و خطا و دروغ. مولانا گفت:

تو چه عزم دین کنی با اجتهاد دیو بانگت بر زند اندر نهاد

که مرو زانسو بپندیش ای غوی که اسیر رنج و درویشی شوی

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَى بِرَبِّكَ وَكِيلًا ﴿٦٥﴾

براستی تو را بر بندگان من هیچ تسلطی نیست، و نگهبان بودن پروردگارت بس است. (۶۵)

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ

عِبَادِي: اسم - إِنَّ - لَكَ: جار و مجرور، خبر لَئْسَ - سُلْطَانٌ: اسم لَئْسَ، جمله خبر إِنَّ

بندستیکه بندگان خالص من اینها برای بهشت آفریده شده اند و شما هیچگونه سلطه بر بندگان مخلص نخواهی یافت و آنان را گمراه نخواهی کرد.

وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا

وَكَفَىٰ: فعل ماضی - بِ: حرف جر زائد - رَبِّكَ: فاعل - وَكِيلًا: تمیز

و پروردگار تو بنده و کافی است که ایشان در پناه خدایند و پروردگارت انسانهای مخلص و متقی و پرهیزگار را در پناه خود نگه می دارد و از شر شیطان و وسوسه های او بدور می دارد.

رَبُّكُمُ الَّذِي يُرِيكُمُ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ﴿٦٦﴾

پروردگار تان همانست که کشتی را برایتان به دریا روان کند تا عطای وی بچوئید. که او نسبت بشما رحیم است. (۶۶)

رَبُّكُمُ الَّذِي يُرِيكُمُ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ لِتَنْتَعِلُوا مِنْ فَضْلِهِ

رب: مبتدا - الَّذی: خبر - یُرِجِی: می راند، فعل مضارع - (هو) فاعل - الْفُلُک: مفعول به
پروردگار شما او است که با قدرت تمام و کامل خود برای شما کشتی را در دریا می راند و جزای
می گرداند تا داد و ستد کنید و به رزق و روزی خود برسید مراد حق تعالی بندگان مؤمن و بی اند.

إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا

ه: اسم إن - هو: اسم کان - رَحِيمًا: خبر کان - جمله کان رَحِيمًا: خبر إن
بلد رشتیکه خدای تعالی هر آینه بر شما رحیم و مهربان است و مشکلات شما را آسان می گرداند و
وسیله زندگی شما را فراهم می سازد

از در بخشندگی و بنده نوازی مرغ هوا را نصیب و ماهی دریا

وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَهًُا فَلَمَّا جَنَّكُمُ إِلَی الْبَرِّ أَغْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَنُ كَفُورًا ﴿٦٧﴾

و چون شما را بدربار محنت رسید، بجز خدای یکتا، همه را فراموش می کنید که آنگاه [خدای تعالی]
وقتی که شما را از خطر نجات داد و شما را به خشکی رساند، روی بگردانید که انسان کفر پشته
است. (۶۷)

وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَهًُا

مَسَّكُم: فعل ماضی - کم: مفعول به - الضُّر: فاعل

و آن زمانی که در دریا شما تریس و خوفی از غرق شدن کشتی برسد از هر که از او می خوانید از بتان در
آن حالت بحرانی همه را فراموش می کنید و فقط به خداوند یکتا تمسک می جوئید و تنها از او یاری
و کمک می جوئید.

فَلَمَّا جَنَّكُمُ إِلَی الْبَرِّ أَغْرَضْتُمْ

و اما آن زمانی که نجات می یابید و به ساحل امن می رسید و خداوند شما را از غرق شدن رهایی می داد
خشکی در ساحل امن بلافاصله خدای تعالی را فراموش می کنید و به پرستش بتان روی می آورید.

وَكَانَ الْإِنْسَنُ كَفُورًا

الْإِنْسَن: اسم کان - کَفُورًا: خبر کان

و انسان در مقابل نعمت خداوند بسیار ناشناس است و نعمتهای خداوند را شکرگزار نیست و در مقابل
نعمت او سر تعظیم نیاز نمی ساید.

أَفَأَمِنْتُمْ أَن يُخْصِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلًا ﴿٦٨﴾
مگر ایمن شده‌اید که شما را در ناحیه خشکی فرو برد یا ریگبارانی بشما فرستد و سپس نگهبانی برای
خویش نیابد. (۶۸)

أَفَأَمِنْتُمْ أَن يُخْصِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلًا
آیا تصور می‌کنید که از بالای دریا یعنی از غرق شدن به ساحل امن رسیدید دیگر در صحرا هیچ مشکلی
نخواهید داشت؟ آنکه قادر است شما را در آب غرق کند همچنین قادر است در خشکی هم برای شما
بلا فرو فرستد و غذایی نازل کند مانند زلزله و یا بادی که سنگ بر شما افکند و شما را سنگ باران
کند سپس نکه دارنده از این عذاب نخواهید یافت که از شما محافظت کند و از عذاب نجاتتان دهد.

أَمْ أَمِنْتُمْ أَن يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَىٰ فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِّنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُم بِمَا كَفَرْتُمْ
ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا ﴿٦٩﴾
و یا آیا ایمن شده‌اید که شما را بار دیگر بندریا برگرداند و طوفانی در هم شکنی به شما فرستد، و
بسیاری انکاری که کرده‌اید، غرقتان کند آنگاه برای خویش بر ضد ما پی جونی نیابد؟ (۶۹)

أَمْ أَمِنْتُمْ أَن يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَىٰ فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِّنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُم بِمَا كَفَرْتُمْ
فَيُرْسِلْ: مضارع منصوب - فاعل (هو)
یا اینکه ایمن و آسوده خاطر شدید دوباره خداوند شما را به دریا برگرداند و در طوفان دریا در کشتی
نشانده پس از ترس غرق شدن فریاد برآورید و خدای تعالی را بخوانید چونکه در خشکی این همه
نعمت‌ها را بدست فراموشی سپردید. پس بفرستد یشما بادی که کشتی شکننده باشد پس شما را به
جهت آنکه ناسپاس شدید همه شما را غرق نماید.

ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا
که از آن به بعد کسی را نمی‌یابید که ما را مورد پیگرد و تعقیب قرار دهد و بخواند و در حق ما
ناسپاسی کند.

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَجَعَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ
كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا ﴿٧٠﴾
پسران آدم را کرامت دادیم و از خشکی و دریا حملشان کردیم و از چیزهای پاکیزه روزیشان دادیم و
بر بسیاری از مخلوقات خویش برتریشان دادیم، برتری کامل. (۷۰)

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَجَعَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ
كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا

کَرَّمْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - بَنَی: مفعول به - ءَادَمَ: مضاف الیه

ما هر آینه فرزندان آدمی را گرامی گردیدیم که ایشان را با صورت نیکو و قد و قیافه راست با عقل و کیاست و با لطف و تمیز و مردان را به محاسن و زنان را به گیسوان آراسته گردانیدیم و آنان را بر چهار پایان در صحرا سوار گردانیدیم و از چیزهای پاک و پاکیزه روزیشان دادیم و به بسیاری از آفریده‌های خود آنان را برتر آفریدیم.

پس بر فرزندان آدم است که این همه فضل و نعمت و تکریم و تجلیل الهی را دریافته و از کفران و ناسپاسی پروردگار بر حذر باشند. اینجا است که انسان اشرف مخلوقات است و پیامبران از فرشتگان خاص برترند و صدیقان نیز همچنین از عوام فرشتگان برترند. مولانا گفت:

تو ز کَرَّمْنَا بنی آدم شهی هم بدو یا هم بخشکی پانهی
که حملنا هم علی الحربه جان از حملنا هم علی البر پیش ران

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمْنِمِهِمْ فَمَنْ اُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَاُولَٰئِكَ يَقْرَءُونَ
كِتَابَهُمْ وَلَا يُطْلَمُونَ فِتْنًا ﴿٧١﴾

روزی که هر گروهی را به پیشوایان بخوانند، هر که نامه‌اش به دست راستش دهند، آنها نامه خویش بخوانند و بقدر نخک هسته خرمایی ستم نبینند. (۷۱)

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمْنِمِهِمْ

يَوْمَ: مفعول فیه - نَدْعُوا: فعل مضارع، فاعل (نحن) - كُلَّ: مفعول به

آن خداوندی که شما را نخست آفریده است روز رستاخیز شما را باز آفریند آن روز که خداوند هر گروهی را از مردمان به امام ایشان می‌خواند مجاهد گفت امام اینجا پیغمبر است یعنی با پیغمبران هر قوم می‌خوانیم تا پاسخگو اعمال امت خود باشند.

فَمَنْ اُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَاُولَٰئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُطْلَمُونَ فِتْنًا

مَنْ: مبتدای جازم - اُوْتِيَ: فعل ماضی مجهول - (هو) نایب فاعل، جمله خبر مَنْ - اَلْكِتَابِ: مفعول به آن روز که همه انسانها را همراه با نامه‌ی اعمالشان می‌خوانیم آنگاه هر کسی که نامه‌ی اعمالش از سمت راستشان داده شود خوشبخت و سعادتمند است. آنان اعمال نامه‌ی خود را با خوشحالی می‌خوانند و به اندازه نخک هسته خرمایی ستم کرده نشوند چون هر که را به نامه‌ی کردار ایشان باز خوانند، هر که در دنیا طاعت دار و نیک مرده باشد نامه او در دست راست او دهند و هر که عاصی و بدکار باشد نامه‌ی معصیت او به دست چپ دهند.

^۱ - برخی گفته‌اند که منظور از «امام» در اینجا «اعمالنامه» است، بنابر این گفته خداوند که فرمود: «وَكُلُّ شَيْءٍ اَخْبَيْنَاهُ عَنْ اِمَامٍ مِّنْ نَّظَرٍ» نگاه کنید، التفسیر الواضح، جزء ۱۵ - ذیل آیه

وَمَنْ كَانَتْ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٧٢﴾

و هر که در این جهان کور دل باشد در جهان دیگر نیز کور است و راه وی گمراه تر است. (۷۲)

وَمَنْ كَانَتْ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا

مَنْ: مبتدا- هُوَ: اسم کات - أَعْمَى: خبر کات ، جمله کات أَعْمَى: خبر مَنْ

در جمله فوق فقط به مؤمنان گفت که نامه‌ی اعمالشان را به دست راست دهند و به شادی خوانند و نگفت نامه‌ی معصیت کافران را به دست چپ دهند البته می‌توان از سیاق آیه فهمید که نامه‌ی گناهکاران بدست چپ دهند. هر که امروز در این جهان از دیدار حق نابیناست و دلیل و حجت حق نمی‌بیند فردا نابینا تر و گمراه تر است که به بهشت راه ندهند. پس تا فرصت باقی است و در توبه باز است باید از فرصت استفاده کرد و به راه حق بازگشت. شیخ سعدی در بوستان گفت:

بیای که عمرت به هفتاد رفت	مگر خفته بودی که بر باد رفت
همه برگ بودن همی ساختی	به تدبیر رفتن نپرداختی
قیامت که بازار مینو تهند	منازل به اعمال نیکو دهند
که ای زنده، چو هست امکان گفت،	لب از ذکر، چون مرده بر هم محفت
چو ما را به غفلت بشد روزگار،	تو باری دمی چند فرصت شمار

وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أُوتِيتَ إِلَّا نَحْنُ وَإِذَا لَأَخَذُنَّكَ

خَلِيلًا ﴿٧٣﴾

نزدیک بود از آنچه به تو وحی کرده ایم منحرفت کنند، که غیر آن را بدروغ بیا بیندی، آنوقت تو را به دوستی می‌گرفتند. (۷۳)

وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أُوتِيتَ إِلَّا نَحْنُ وَإِذَا لَأَخَذُنَّكَ

ابن عباس گفت سبب نزول این آیت آن بود که وفد ثقیف به پیش رسول الله ﷺ آمدند و گفتند ای محمد ﷺ ما مسلمان می‌شویم به شرطی که با شما پیمان می‌بندیم که سه چیز را شما قبول کنید. یکی آنکه در نماز به رکوع و سجود نرویم، دوم اینکه بتان را بدست خود نشکنیم سوم اینکه یکسال بت لات را خدمت کنیم.

مصطفی ﷺ گفت لا خیر فی دین لا رکوع فیه ولا سجود

آن دین که در آن رکوع و سجود نباشد در آن هیچ خیر نیست.

و آنچه که در حق نشکستن بتان می‌گوئید این در دست شماست اما خدمت یکسال که خدمت بت لات می‌خواهید آن طغیان و باطل است و به آن اجازه نمی‌دهیم. می‌گوید: و بدرستی که ثقیف خواستند آنکه تو را از آن چیزی که ما به تو وحی کردیم بگردانند تا اینکه افترا کنی بر ما غیر از آنچه وحی کرده ایم.

وَإِذَا لَأَخَذُنَّكَ خَلِيلًا

وَإِذَا : حرف جواب - ل: جواب - لَأَتَّخِذُوكَ : فعل ماضی - (و) فاعل - ک: مفعول به.

فَلْيَسِّرْ لَ : مفعول به ثانی

یعنی بگو که خداوند فرمود آن هنگام که اگر تو چنین کنی و به بعضی از خواسته‌های آنان پاسخ مثبت دهی تو را دوست خود گیرند.

سعید بن جبیر گفت: مشرکان به رسول خدا (ص) گفتند که ما اجازه نمی‌دهیم و نمی‌گذاریم که تو دست به حجر الاسود ببری و آن را استلام کنی مگر اینکه یکبار بشان ما را پاسداری کنی رسول خدا ﷺ گفت: الله تعالی می‌داند که من این کار را زشت می‌شمارم. خدای تعالی این آیت نازل کرد: «وَأَنْ كَادَ وَ لِيُفْتِنُوكَ...»

وَلَوْلَا أَنْ تَبَيَّنَّاكَ لَفَتَرَكْنَاكَ تَرْكُنْ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا ﴿٧٤﴾

اگر استوارت نکرده بودیم، نزدیک بود که اندکی به آنها متمایل شوی. (۷۴)

وَلَوْلَا أَنْ تَبَيَّنَّاكَ لَفَتَرَكْنَاكَ تَرْكُنْ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا

ت: اسم کاد - تَرْكُنْ : فعل مضارع، فاعل (انت)، جمله خبر کاد - شَيْئًا : مفعول مطلق

و اگر ما تو را استوار و پابرجای نمی‌داشتیم به جهت عصمت خود هر آینه نزدیک بود به سوی آرزوی ایشان اندکی میل کنی میل کردنی.

إِذَا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا ﴿٧٥﴾

آنگاه دو برابر در زندگی و دو برابر در مرگ عذابت می‌کردیم و برای خویش بر ضد ما یابوری نمی‌یافتی. (۷۵)

إِذَا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا

إِذَا : حرف جواب - ل: جواب - لَأَذَقْنَاكَ : فعل ماضی - (نا) فاعل - ک: مفعول به - وَضِعْفَ : مفعول به ثانی

اگر تو اندکی به ایشان همت می‌کردی و گرایش پیدا می‌کردی هر آینه تو را در دنیا و در آخرت عذاب زیادی می‌چشانیديم و بر دفع عذاب ما هیچ یاری و کمک رسانی نمی‌یابی که از آن عذاب فراوان نجات یابی. بیت:

الهی بر ربه خود دار ما را دمی با نفس ما مگذار ما را

وَأِنْ كَادُوا لَيَسْتَفْرِزُونَكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا لَا يَلْبَثُونَ خَلْقَكَ إِلَّا

قَلِيلًا ﴿٧٦﴾

و نزدیک بود که تو را از این سرزمین بگشایند که از آن بیرونت کنند و از پس رفتن تو چیز مدتی کمی نمی‌ماندند. (۷۶)

وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا لَا يَلْبَثُونَ خَلْفَكَ إِلَّا قَلِيلًا
لَّا يَلْبَثُونَ : فعل مضارع - (و) فاعل - قَلِيلًا : مفعول مطلق

این عباسی گفت: جهودان در مدینه به حضرت رسول ﷺ به شأن و مقامی که آن حضرت در مدینه داشتند حسد بردند و گفتند ای محمد ﷺ! اگر تو پیغمبر هستی پس چرا در سرزمین شام مسکن نمی‌گزینی که زمین مقدسه است و محل وحی و زمین حشر و نشر، ابراهیم و دیگر پیغمبران آنجا بودند اگر از روم می‌ترسی و راست می‌گویی که پیغامبر خدایی عزوجل تو را از ایشان نگه دارد.^۱
مجاهد و قتاده و الحسن گفت: مشرکان قریش مکه همت کردند که رسول خدا ﷺ را از مکه بیرون کنند رب العالمین ایشان را از او بازداشت و از قصد و کید ایشان او را نگه داشت. آنگاه دستور هجرت به مدینه داد و گفت:

وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ ... می‌گوید: بدرستی که خواستند اهل مکه تا تو را با حيله و کید خودشان از سرزمین مکه به دشمنی بیرون کنند و محیط آن را برایت غیر قابل تحمل کردند تا تو به اجبار از مکه بیرون روی اگر آنان چنین کاری می‌کردند بعد از رفتن تو فقط مدت کوتاهی آسایش داشتند همچنین هم شد که بعد از هجرت رسول ﷺ و یارانش از مکه به مدینه. در اندک زمانی واقعه بدر اتفاق افتاد و هلاک گشتند.

سُنَّةٌ مَّن قَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ رُّسُلِنَا وَلَا يَجِدُ لِسُنَّتِنَا مَحْوِيلًا ﴿٧٧﴾

همان روش پیغمبران ما که پیش از تو فرستاده‌ایم برقرار بوده است و این روش ما را تغییر پذیر نخواهی یافت. (۷۷)

سُنَّةٌ مَّن قَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ رُّسُلِنَا وَلَا يَجِدُ لِسُنَّتِنَا مَحْوِيلًا

فعل و فاعل محذوف - سُنَّةٌ : مفعول مطلق

روش و سنت و آئین ما در کار پیغمبران پیشین و امتان ایشان چنان رفته است که آن زمانی که قصد بیرون کردن پیغمبران و امتان پیشین کرده بودند ما دشمنان را هلاک گردانیدیم و سرزمین دشمنان را به پیغمبران دادیم و تو نیز که رسول و فرستاده ما هستی نمی‌توانی آن روش و سنت پیشین را بشکنی و بگردانی. چونکه عادت و سنت خداوند ﷻ بر هر چه رفته باشد، هیچ کس قادر به برگرداندن آن نیست. و در آن امکان تغییر و تبدیلی صورت نمی‌بندد.

أَفِرَّ الصَّلَاةَ لِذُلُولِكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا ﴿٧٨﴾

۱- یهودیان مدینه از روی حسد و کینه به پیامبر خدا صلی الله علیه وسلم، گفتند که انبیاء در شام مبعوث شده‌اند، اگر تو هم به سرزمین شام روی و در آنجا مسکن گزینی، ما به تو ایمان می‌آوریم و از تو پیروی خواهیم کرد. حق تعالی این آیت نازل فرمود: التفسیر الواضح - جزء ۱۵ ص ۳۶ ذیل آیه.

نماز را از زوال خورشید تا تاریک شدن شب به پا دار و قرآن فجر را بخوان (نماز صبحدم) که یا خواندن قرآن در فجر (نماز صبح) فرشتگان حاضر می شوند. (۷۸)

أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِكَ الشَّيْءِ إِلَى عَسَىٰ آتِلٍ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ

أَقِمِ، فعل امر، فاعل (انت) - الصَّلَاةَ، مفعول به

ای پیغمبر از قصد و حیل و تدابیر مشرکان اندیشه مکن و به سوی پروردگار خود متوجه باش و نماز را بپا دار بعد از زوال آفتاب از نماز ظهر تا تاریکی شب یعنی تا نماز مغرب و امتداد آن وقت نماز عشاء را نیز در بر می گیرد و با طلوع فجر پایان می پذیرد و قرآن فجر را بنای دار یعنی نماز فجر را که قرائت قرآن در آن فرض است به پای دار.

إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا

قُرْآنَ، اسم - إِنَّ - هُوَ: مستتر (اسم کان) - مَشْهُودًا: خبر کان - جمله کان مَشْهُودًا: خبر إِنَّ بدرستی که فرشتگان خواندن قرآن در فجر (نماز باعداد) را می بینند و مشاهده می کنند و در دفتر اعمال شب بعنوان نماز شب ثبت می کنند و نماز روز نیز می بینند و در دفتر اعمال روز شهادت می کنند و به آن گواهی می دهند.

وَمِنَ آتِلٍ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا ﴿٧٩﴾

و قسمتی از شب به نماز خواندن بپا دار باش که این نماز شب نافله ای مخصوص توست، تا پروردگارت تو را به مقامی محمود برساند. (۷۹)

وَمِنَ آتِلٍ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ

فَتَهَجَّدْ بِهِ: شب زنده داری برای عبادت

فتاده گفت: نماز شب در ابتداء اسلام بر وی فرض بود پس منسوخ گشت و او را به ترک آن اجازه دادند. در معنی این آیت مجاهد گفت: که به شب برخیز و نماز کن و این نماز شب برای تو فضیلتی و غنیمتی است که گناهان گذشته و آینده همه را می آمرزد و به تو کفارت آن حاجت نیست، هر نماز و عمل که کنی بیرون از فرائض، همه ی آن برای تو در جاتی و فضیلتی است که آن کفارت گناهانی است که از ایشان سر زده است.

از علی علیه السلام که گفت: ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت: از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می گفت هیچ مردی نیست که گناهی مرتکب شود سپس در شب برخیزد و طهارت کند و نماز به پا دارد و از خدا در حق گناهان خود آمرزش خواهد خداوند تعالی آن گناه را به ایشان نیا مرزد.

مختومقلی فراغی در حق سجده و قیام شبانه پدر خود چنین گفته که من در کتاب عرفان و مختومقلی آورده ام. ترجمه:

پدر را شصت بگذشته به روزی اجل بر سینۀش بنهاد سوزی

بسی یازان چنین شد کار دنیا گل عمر پدر را چید عجوی
پدر گفت باز دنیا نیست باقی به غیر از ورد شب یا صوم روزی
بلا شک مخلص و منکر در انکار پیمبر دوست شد هر دلفروزی

در حدیث شریف آمده که: پیغمبر خدا ﷺ آنقدر در شب نماز می خواندند که پاهایشان ورم می کرد، چون به او گفته می شد چرا این همه نماز می خوانی می فرمود: آیا بنده‌ی شکرگزاری نیاشم؟ البته قدر و مقام هر کسی به اندازه‌ی رحمتش بدست می آید، و کسی که این مقام را طلب کند باید شبها بیداری کشد.

بقدر الکد تکسب المعالی و من طلب العلی سهر الیالی

عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا

أَنْ يَبْعَثَكَ : فعل مضارع - ک: مفعول به - نَبِ : فاعل - مَقَامًا : حال

شاید که در مقابل این عمل، خداوند تو را به مقام پسندیده و برجسته‌ای در دنیا و آخرت که موجب ستایش همگان باشد برساند و مقام شفاعت گری را به تو هدیه دارد.
در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که گفت: مردم همگی در روز قیامت به زانو در آمده و هر امتی به دنبال پیغمبرش افتاده و می گویند: یا فلان ما را شفاعت کن! یا فلان ما را شفاعت کن! تا آنکه شفاعت به پیغمبر خدا ﷺ می رسد، و این همان روزی است که خداوند متعال «مقام محمود» را برای [محمد ﷺ] ارزانی می دارد.

وَقُلْ رَبِّ ادْخُلْنِيْ مَدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِيْ مَخْرَجَ صِدْقٍ وَاَجْعَلْ لِّیْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا ﴿٨٠﴾

بگو پروردگارا! مرا درون بره درون بر دنی نیک، و بیرون بر بیرون بر دنی نیک و برای من از نزد خویش دلیلی نصرت آور مقرر دار. (۸۰)

وَقُلْ رَبِّ ادْخُلْنِيْ مَدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِيْ مَخْرَجَ صِدْقٍ وَاَجْعَلْ لِّیْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا

ادْخُلْنِيْ : فعل امر - (ن) و قایم - (ی) مفعول به - (انت) فاعل - مفعول مطلق

و بگو پروردگارا! مرا داخل کن و در آور و برسان به جایی که پسندیده و ستوده باشد یعنی مرا به مدینه متوره داخل کن تا از آزار مشرکان بر حذر باشم و مرا از آن بیرون آر بیرون آوردنی که ستوده و پسندیده باشد یعنی از مکه بیرون بر، و برای من از نزد خود قوتی و مددی برسان تا دشمنان و مشرکان دلیل و خوار و زیون گردند و دوستان شاد و مسرور شوند.

وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَرَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوْفًا ﴿٨١﴾

بگو: حق بیامد و باطل نابود شد که باطل نابود شدنی است. (۸۱)

وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَّقَ الْبَاطِلُ

از ابن عباس و ابن مسعود روایت کردند که گفتند روز فتح مکه رسول خدا ﷺ سید و شصت بت را دید که به گرده کعبه نهاده بودند هر یک از مشرکان در مقابل نشان خود قرار گرفته و پرستش می کردند حضرت رسول ﷺ چوبی در دست مبارکش داشت و با آن چوب بر چشم و شکم آن نشان می زد و با لفظ شیرین به فرمان خدای آسمان و زمین می گفت:

جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَّقَ الْبَاطِلُ آن نشان به روی سر می افتادند و مشرکان تعجب می کردند می گوید: بگو حق آمد یعنی دین اسلام آمد و باطل یعنی شرک از بین رفت و گفته اند حق قرآن و باطل شیطان است. هر جا که قرآن خوانند شیطان بگریزد. دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند. حافظ گفت: خلوت دل نیست جای صحبت اضداد دیو چو بیرون رود فرشته در آید

إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا

الْبَاطِلُ: اسم إن - هو مستتر (اسم کان) - زَهُوقًا: خبر کان - جمله کان زَهُوقًا: خبر إن بدستی که باطل یعنی شرک همیشه از بین رفتنی و نابود شدنی است و سرانجام پیروزی از آن حق و حقیقت است. بخاری و مسلم از ابن مسعود روایت کرده اند که پیروزی و رستگاری از آن حق و حقیقت است.

فرمود: رسول خدا ﷺ در روز فتح مکه در حالی وارد آن شدند که برگرداگرد خانه کعبه سید و شصت بت نصب شده بود پس با چوبی که در دست داشتند بر آن نشان می کوبیدند و این آیه را می خواندند.

(جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَّقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا)

وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا (۸۲)
از این قرآن آیه ها نازل می کنیم که برای مؤمنان شفا و رحمت است و ستمگران را چیز خسارت نمی افزاید. (۸۲)

وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ

نُزِّلُ: فعل مضارع، فاعل (نحن) - مَا: مفعول به - هُوَ: مبتدا - شِفَاءٌ: خبر
و بر تو قرآن را فرو فرستادیم آن را انجم نجم یعنی جزء جزء آنکه که حاجت و نیاز به فرو آمدن بود نازل کردیم.

آن قرآن برای امراض جهل و شبهه دواست و مرضهای صوری و معنوی و قلبی را شفاست و برای مؤمنین بخشایش و رحمتی است که با آن نفع می گیرند.

وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا

و قرآن برای ستمگران و مشرکان که تکذیب می کنند و بدو نمی گزیند زبان بار و هلاک کننده است.

وَإِذَا أَعْمَنَّا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ وَإِنَّا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَتُوسَّسُ (۸۳)

و چون انسان را نعمت دهیم روی بگرداند و پهلوی خود را می پیچاند و چون سختی بدو رسد به نوبدی افتد. (۸۳)

وَإِذَا أَعْمَنَّا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ

أَعْمَنَّا: فعل ماضی - (نا) فاعل

و زمانی که به مشرکان انعام می کنیم و آنان را از طوفان دریا نجات می دهیم و به ساحل امن می رسانیم پس از رسیدن به امن از یاد و ذکر ما روی بر می گردانند و به نفس خود از ما کناره می گیرند و استکبار می کنند و در نتیجه هلاک می شوند.

وَإِنَّا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَتُوسَّسُ

و آن زمان که به او بیماری و فقر و ترس رسد بسیار نا امید می شود و می بیند که درهای رزق و روزی به روی او بسته شده است اما مؤمن مخلص به نعمتها شکرگزار و در محنتها صبور است.

قُلْ كُلُّ يَعْمَلْ عَلَى شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا (۸۴)

بگو هر کس بر طبعیت خویش عمل می کند پروردگارتان دانایتر است که راه چه کسی به هدایت نزدیکتر است. (۸۴)

قُلْ كُلُّ يَعْمَلْ عَلَى شَاكِلَتِهِ

قُلْ: فعل امر - فاعل (انت) - كُلُّ: مبتدا - يَعْمَلْ: فعل مضارع، (هو) فاعل، جمله خبر

بگو هر کس طبق راه و روش و خلق و خوی خود عمل می کند یعنی هر کسی آن کند که از او سزد و شاید از کوزه همان تراود که در اوست.

فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا

ف: حرف عطف - رَبُّكُمْ: مبتدا - أَعْلَمُ: مضاف الیه - أَعْلَمُ: خبر - هُوَ: مبتدا - أَهْدَى: خبر - سَبِيلًا: تمیز پس پروردگار شما به آنکس که راه یافته تر و هدایت شده تر و به صواب از جهت دین و روش و طریقه نزدیک تر است دانایتر و آگاه تر است.

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (۸۵)

تو را از روح می پرسند، بگو: روح مربوط به پروردگار من است و شما جز اندکی علم ندارید. (۸۵)

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ

سبب نزول این آیت آن بود که آورده اند که کفار عرب مکه نصرین حارث و ابی بن خلف و عقبه بن ابی معیط را به مدینه فرستادند تا از یهودان مدینه استفتاح حال حضرت پیغمبر ﷺ نمایند چون با ایشان ملاقات کرده احوال باز گفتند یهود متعجب شد گفتند ای بزرگان عرب ما می دانیم که ظهور

پیغمبری نزدیک است و از سخنان شما بوی احوال آن نبی استشمام می توان کرد. ای بزرگان عرب شما به جهت آزمایش از او بپرسید که طواف مشرق و مغرب که کرده و احوال جوانان که در زمان پیشین گم شدند چگونه است؟ و روح چیست؟ و اگر روح را جواب بدهد بدانید که او پیغمبر نیست و اگر از سه تا دو تای آن را جواب دهد و از روح هیچ پاسخ نگوید پیغمبر است. ایشان به مکه آمده مجلس ساختند و از آن حضرت سؤال کردند آن دو سؤال را جواب داد و در پاسخ سؤال اول چه کسی طواف مشرق و مغرب کرده است گفت ذوالقرنین و در پاسخ سؤال دوم در حق احوال جوانان زمان پیشین فرمود: اصحاب کهف که قصه اصحاب کهف و ذوالقرنین در سوره ی کهف فرو آمده بیان خواهیم کرد ولی در حق روح هیچ پاسخی نگفت تا جبرئیل آمد و این آیت نازل شد.

وَسْأَلُوكَ عَنِ الرُّوحِ

و از تو چگونه روح که بدن انسان بدان وابسته است می پرسند در پاسخ این سؤال چنین آمد:

قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا

الرُّوحُ: مبتدا - مِنْ أَمْرِ رَبِّي: جار و مجرور خبر

بگو ای محمد ﷺ که روح از امر پروردگار من است و چیزی است که فقط پروردگار من بدان آگاه است و خلقتی اسرار آمیز دارد و از اعجوبه جهان آفرینش است و علم اندک شما به کنه عظمت روح نمی رسد و از حیطه ی درک و فهم علم بشری خارج است. مولانا گفت:

باز کرد از رطب و یابس حق نورد روح را من امر ربی مهر کرد

وَلَئِنْ سَأَلْتَنَا لَئِنَّا لَنَدَّهِنُ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا ﴿٨٥﴾

اگر بخواهیم آنچه را به تو وحی کرده ایم باز ببریم و آنگاه برای خویش درباره آن بپرسند ما هیچ مددکاری نخواهی یافت. (۸۵)

وَلَئِنْ سَأَلْتَنَا لَئِنَّا لَنَدَّهِنُ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا

لَا تَجِدُ: فعل مضارع - (انت) فاعل - وَكِيلًا: مفعول به

و اگر ما بخواهیم هر آن چیزی را که از قرآن به تو وحی کردیم هر آینه باز پس گیریم. آنگاه شما کسی را نمی یابید برای خود بر ما وکیلی که بتواند آن را از ما دفع کند و در حفظ قرآن بکوشد و از بازپس گیری آن جلوگیری کند.

إِلَّا رَحْمَةً مِن رَّبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا ﴿٨٦﴾

جز رحمت پروردگارت مدافعی نخواهی یافت که کرم وی نسبت به تو بزرگ است. (۸۶)

إِلَّا رَحْمَةً مِن رَّبِّكَ

ای محمد ﷺ این قرآن را بخاطر رحمت پروردگارت بر تو نازل کردیم و معجزه ی رسالت توست از تو باز پس نمی گیریم تا برای جهانیان موجب رحمت باشد.

إِنْ فَضَّلَهُ كَانَتْ عَلَيْكَ كَكَبِيرًا

فَضَّلَهُ: اسم إن - هو مستتر اسم كَانَتْ - كَكَبِيرًا: خبر كَانَتْ - جمله كَانَتْ كَكَبِيرًا: خبر إن
بدروستیکه لطف و رحمت او بر تو بزرگ است که تو را سید و سرور و خاتم النبیه گردانیده است.
قُلْ لِّیْنَ أَجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَیْ أَنْ یَأْتُوا بِمِثْلِ هَٰذَا الْقُرْآنِ لَا یَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَتْ
بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیرًا ﴿۸۸﴾

بگو: اگر همه جن و انس فراهم آیند که نظیر این قرآن بیارند، هرگز نظیر آن نیارند و گرچه
بعضی شان پشتیبان بعض دیگر شوند. (۸۸)

قُلْ لِّیْنَ أَجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَیْ أَنْ یَأْتُوا بِمِثْلِ هَٰذَا الْقُرْآنِ لَا یَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَتْ
بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیرًا

بَعْضُهُمْ: اسم كَانَتْ - ظَهِیرًا: خبر كَانَتْ

در این آیه شریفه صنعت اعجاز قرآن به مفهوم خبر از آینده دارد. یعنی قرآن از حوادث آینده خبر
می دهد آمده است.

سبب نزول این آیت آن بود که بزرگان یهود گفتند یا محمد ﷺ اگر تو پیغامبر هستی بر صحت نبوت
خود نشانی بیاور، و معجزه های نشان بده. آنچنانکه موسی از عصا و ید بیضا معجزه نشان داد و این قرآن
که تو آورده ای و ادعا می کنی که کسی مثل آن نمی تواند بیاورد. اگر ما بخواهیم مثل این قرآن می آوریم
که این نیست مگر اخبار گذشتگان و افسانه های پیشینیان، آنچه را که محمد ﷺ از افسانه های پیشینیان
گفت ما نیز می توانیم بگوئیم. رب العالمین به جواب ایشان این آیت فرستاد.

قُلْ لِّیْنَ أَجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ ...

بگو ای محمد ﷺ اگر جمله مردمان و همه ی پریان جمع شوند و متفق گردند بر اینکه مثل این قرآن را
با آن همه شیوایی و زیبایی و رسائی کلامش بسازند و بیاورند اگر چه برخی از ایشان پشتیبان برخی
دیگرند نمی توانند بسازند و بیاورند.

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا ﴿۸۹﴾

برای مردم در این قرآن همه قسم مثل های گونه گون آورده ایم ولی بیشتر مردم جز انکار نکردند. (۸۹)

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ

صَرَّفْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - الْقُرْآن: بدل

و بدروستیکه گردانیدیم و مکرر ساختیم زیادتى بیان را برای مردمان در این قرآن از نوع و دسته های از
قبیل ترغیب و ترس و قصه ها و اخبار و ذکر دوزخ و بهشت و مانند آن.

فَأَيُّ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا

فَأَيُّ : فعل ماضی - أَكْثَرُ : فاعل - كُفُورًا : مفعول به

پس بیشتر مردمان انکار حق کردند و از حق و حقیقت سرباز زدند و خدا و رسولش را تکذیب کردند و ایمان نیاوردند و از سر انکار و ناسپاسی رفتار کرده منکر آن شدند که قرآن کلام خدا باشد، بعد از آنکه حجت به تکرار و به اشکال و صورتهای مختلف بر آنان اقامه شد.

وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا ﴿٩٠﴾

گویند: هرگز به تو ایمان نیاوریم تا از این سرزمین چشمه‌ای برای ما بشکافی. (۹۰)

وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا

سرزنش کنندگان قریش گفتند ما تو را باور نمی‌داریم و تصدیق نمی‌کنیم تا زمانی که برای ما از زمین مکه چشمه‌ای پر آب روان سازی که هرگز نقصان نیابد و این کوه صفا را طلا بگردانی و کوه مکه را هموار کنی تا برای زراعت مستعد باشد.

أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ نَّحِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا ﴿٩١﴾

یا باغی از نخلها و تاکها داشته باشی که در میان آن جویها بشکافی، شکافتن کامل. (۹۱)

أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ نَّحِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا

لَكَ : جار و مجرور خبر گات - جَنَّةٌ : اسم گات

ما هرگز ایمان نمی‌آوریم مگر اینکه باغی و بوستانی از درختان خرما و انگور در مکه بوجود آوری و رودخانه‌ها و جویهای فراوان در آن جاری گردانی.

أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا ﴿٩٢﴾

یا آسمان را چنانکه پنداشته‌ای پاره پاره بر مایبکنی، یا خدا را با فرشتگان در مقابل ما حاضر بیاوری. (۹۲)

أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا

تُسْقِطَ : فعل ماضی - فاعل (انت) السَّمَاءَ : مفعول به

پس ایشان باز به استهزاء گفتند که ایمان نیاوریم به تو تا آنکه آسمان را تکه تکه بر سر ما فرودآوری و یا اینکه خدا و فرشتگان را بیاوری و با ما روبروی بگردانی که ما آنها را به چشم سر مشاهده کنیم و با آنان صحبت کنیم تا به ما بگویند که رستخیز چه وقت برای داوری خواهد آمد.

أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ ذُرِّهِ أَوْ تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُفُيقِكَ حَتَّى تُنْزِلَ عَلَيْنَا مَكِّئًا

نَقَرُهُمْ فَلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا ﴿٩٣﴾

یا ترا خانه ای از طلا باشد یا به آسمان بالا روی ولی هرگز بالا رفتنت را باور نکنیم، تا مکتوبی (کتابی) بما نازل کنی که بخوانیم بگو: پروردگارم، منزّه است، بگو من جز بشری نیستم و فقط پیام آور خدا هستم. (۹۳)

أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ ذُرِّهِ أَوْ تَرْفٍ فِي السَّمَاءِ

لَّكَ: جار و مجرور خبر گات - بَيْتٌ: اسم گات

و یکی دیگر از طرح ها و خواست های ایشان این بود که از خداوند خود بخواه تا به تو خانه ای زرین دهد و گنجهای زر و سیم بر تو بگشاید تا اینکه از بازار رفتن بی نیاز گردی و یا اینکه به سوی آسمان بالا روی

وَلَنُؤْمِنَ لِرُفْقِكَ حَتَّى تُنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرؤه.

حَتَّى تُنْزِلَ: مضارع منصوب - (انت) فاعل - كِتَابًا: مفعول به

و تنها به بالا رفتن تو ایمان نمی آوریم تا آنکه که فرود آوری کتابی را که آن را بخواهیم که در آن تصدیق تو نوشته شده باشد.

قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا

قُلْ: فعل امر - (انت) فاعل - سُبْحَانَ: مفعول مطلق

ای پیغمبر به آنان بگو که پروردگار من پاک است از اینکه کسی یا چیزی را بدو شریک گیرند آیا من هستم جز آدمی فرستاده شده و رسول، یعنی من آدمی جز فرستاده خدا برای شما نیستم و من پیام خدا را بشما می رسانم و معجزه در دست خداست و به مقتضای حال معجزات خود را ثابت می کند.

وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمْ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا ﴿٩٤﴾

و هیچ چیز مردم را - وقتی که هدایت برایشان آمد - از ایمان آوردن باز نداشت، جز این که گفتند: چگونه خدا بشری را به پیغمبری فرستاده است؟ (۹۴)

وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمْ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا

مَنَعَ: فعل ماضی - (هو) - النَّاسَ: مفعول به

و منع نکرد مردمان اهل مکه را از اینکه ایمان بیاورند و بخدا بگروند آن زمانی که حق و هدایت بر زبان محمد ﷺ جاری شد پس کافران انکار کردند و گفتند خدای تعالی چگونه بشری از جنس ایشان به رسولی فرستاد چرا فرشتگان آسمان را به رسالت خود برنگزید در حالیکه به پیغمبر شایسته ترند؟ در واقع این حقیقت نباید محل انکار و تردید و اعتراض باشد زیرا فرستادن پیامبر از جنس خودشان لطف و رحمتی بر ایشان است چون ایشان چنین گفتند پروردگار جهانیان جواب داد

قُلْ لَّوْكَاتٍ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ
مَلَكًا رَسُولًا ﴿٩٥﴾

بگو: اگر در این سرزمین فرشتگان بودند که آرام راه می رفتند البته بر آنان از آسمان فرشته ای به پیغمبری به آنها می فرستادیم. (۹۵)

قُلْ لَّوْكَاتٍ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ
مَلَكًا رَسُولًا

فِي الْأَرْضِ : جار و مجرور خبر کات - مَلَائِكَةٌ : اسم کات

ای محمد ﷺ به ایشان بگو اگر بجای آدمیان در روی زمین فرشتگان بودند که همچون آدمیان در روی زمین راه می رفتند در حالیکه در زمین مقیم بودند و مسکن گرفته و آرام بودند هر آینه از جنس آنان (فرشتگان) برایشان از آسمان فرشته را از جنس ایشان بعنوان پیغمبر می فرستادیم چون ساکنان زمین آدمیان اند پس باید رسولی بفرستیم از جنس خودشان تا در تعلیم و تعلم با هم همجنس و متناسب هم باشند.

نظم:

او بشر فرمود خود را مثلکم تا بجنس آیند و کم کرده اند کم
زانکه جنسیت عجائب جاذبی است جاذب جنسی است هر جا طالبی است

و باز کافران گفتند شاهد رسالت تو کیست؟ آیت آمد که:

قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ﴿٩٦﴾
بگو: خدای یکتا گواه میان من و شما بس است که او بینندگان خویش آگاه و بیناست. (۹۶)

قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ

كَفَىٰ : فعل ماضی - ب : حرف جر زائد - لَفْظُ بِاللَّهِ : فاعل - شَهِيدًا : تمیز - بَيْن : مفعول فیه
بگو ای محمد ﷺ خدای بسنده و کافی است و گواه میان من و شما شهادت خدای تعالی کافی است و آن گفتار خدای تعالی که بر زبان رسول الله ﷺ جاری می شود و بر صدق دعوت او گواه است.

إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا

ه : اسم إن - هو مستتر اسم کان - خَبِيرًا : خبر کان ، جمله ی کان خَبِيرًا : خبر إن .

بذرستی که خدای تعالی به احوال بندگانش ذانا و آگاه است و اسرار و احوال پنهان و پوشیده ی ایشان را می داند و به آنچه که می گویند و عمل می کنند بیناست و آشکارا آن را می بیند و در روز رستاخیز بر حسب اقتضای اعمالشان پاداش و عقوبت خواهد کرد.

وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَيَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَلَىٰ وَجُوهِهِمْ عُمِيًّا ۚ إِنَّهُمْ وَصَّلَٰ مَاؤُنْهُمْ جَهَنَّمَ ۚ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا ﴿٩٧﴾

هر که را خدا هدایت کند، هدایت یافته است و هر که را گمراه کند، برای ایشان سوای خدا دوستانی نیابی و روز قیامت، محشورشان کنیم چهره‌هایشان رو به زمین، کور و لال و کر، و جایشان جهنم است که هر وقت [آتش آن] فرو نشیند برای آنان شراره‌ای افروخته، بیفزائیمشان. (۹۷)

وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ

هو: مبتدا - الْمُهْتَدِ: خبر

و خدای تعالی هر که را به سبب ایمانش به پروردگار و تصدیقش به پیغمبر و قرآن راهنمایی می‌کند و توفیق می‌دهد پس او راه یافته است و در آخرت بهشت نصیب آنان است.

وَمَنْ يُضِلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ

و هر که را گمراه می‌سازد به سبب ضلالت و گمراهیش توفیق نیافته و گمراه شده است پس تو برای گمراهان دوستانی نیابی جز خدای که بتواند ایشان را کمک و یاری دهد و به سوی حق رهنمون سازد پس در آخرت دوزخ نصیب آنان است.

وَيَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَلَىٰ وَجُوهِهِمْ عُمِيًّا ۚ وَصَّلَٰ مَاؤُنْهُمْ جَهَنَّمَ ۚ

وَيَحْشُرُهُمْ: فعل مضارع - هُمْ: مفعول به - (نحن) فاعل - يَوْمَ: مفعول فیه

و ایشان را در روز قیامت در حالیکه در آن روز بر روی کشانده و کور و لال و کر باشد حشر می‌کنیم و به صحرای محشر روانه می‌گردانیم. در حدیث شریف از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که: شخصی از پیغمبر خدا ﷺ پرسید: کافر در روز قیامت چگونه به رویش حشر می‌شود؟ فرمودند: «مگر آن ذاتیکه قادر بوده است که او را در دنیا بر دو پایش روان سازد، قادر نیست که در روز قیامت او را بر رویش روان سازد» یعنی: آنها در زشت‌ترین و قبیح‌ترین منظر برانگیخته می‌شوند از آنجا که خداوند ﷻ کوری چشم، گنگی زبان و ناشنوایی گوش را همه در آنان جمع می‌کند.

به گونه‌ای که آنچه چشم ایشان بدان روشن باشد نمی‌بینند چونکه در دنیا با دیدن آیات و نشانه‌ها، قدرت خدا را نمی‌دیدند و عبرت نمی‌گرفتند و گوشه‌ایشان نمی‌شنود و زبانهایشان سخن نمی‌گوید.

مَاؤُنْهُمْ جَهَنَّمَ

مَاؤُنْهُمْ: مبتدا - جَهَنَّمَ: خبر

جایگاهشان آتش دوزخ است و آن آتشی است مداوم و همیشه در حال شعله‌ور شدن و سوختن.

كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا

كُلَّمَا: مفعول فیه، سَعِيرًا: تعین

آن زمانیکه آتش دوزخ زبانه کشد و در بدن ایشان پیچد گوشت و پوست ایشان را بخورد و ایشان زغال شوند و بسوزند آتش فروکش می‌کند دوباره با تجدید گوشت و استخوانهایشان بر زبانه آتش افزوده می‌شود همچنانکه در دنیا آتش فروکش کرده پس از ریختن نفت یا هیزم شعله‌ور می‌شود و زبانه آن بیشتر می‌شود همچنین مداوم در آتش بسوزند.

ذَٰلِكَ جَزَاؤُهُمْ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِعَايِنِنَا وَقَالُوا لَٰهَٰذَا كُنَّا عِظَمًا وَرَفَقْنَا أَمَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا ﴿۹۸﴾
سزایشان همین است برای آنکه آیه‌های ما را انکار کردند و گفتند: آیا وقتی استخوان و خاک شدیم، چگونه با خلقت تازه، زنده می‌شویم؟ (۹۸)

ذَٰلِكَ جَزَاؤُهُمْ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِعَايِنِنَا وَقَالُوا لَٰهَٰذَا كُنَّا عِظَمًا وَرَفَقْنَا أَمَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا
ذَٰلِكَ، مبتدا - جَزَاؤُهُمْ: خبر

آن عذاب جزای ایشان است به سبب آنکه ایشان کفر ورزیدند و با توجه به دلایل واضح و روشن ایمان نیاوردند و پیغمبر و قرآن و معجزات را باور نداشتند و انکار نمودند و گفتند آیا آن هنگام که ما در زیر خاک پوسیده شدیم و استخوانهای ما در زیر خاک خرد شد آیا دوباره برانگیخته می‌شویم آنهم آفرینشی دوباره و تازه؟

گفته‌اند آیا ایشان بعد از بعث و نشر هر ساعتی صد بار سوخته می‌شوند و باز گوشت و پوست و استخوانهای آنها تازه سازند تا عذاب بکشند و در آتش جهنم بسوزند؟

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَّا رَيْبَ فِيهِ فَإِنِّي الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفَرُوا ﴿۹۹﴾

مگر ندانند، خدائی که آسمانها و زمین را آفریده، قادر است که مانند آنها بیافریند؟ برای ایشان مدتی نهاد که تردید در آن نیست ولی ستمگران جز انکار نکنند. (۹۹)

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَّا رَيْبَ فِيهِ

لفظ الله: اسم إنّ - الَّذِي: نعت - خَلَقَ: فعل ماضی، (هو) فاعل - السَّمَوَاتِ: مفعول به - الْأَرْضُ: معطوف - قَادِرٌ: خبر إنّ

آیا نمی‌نگرند و نمی‌بینند خداوندی که بدون طراحی قبلی با قدرت مطلقه خود آسمانها و زمین را با آن همه عظمت و بزرگی بیافریده؟ پس انسان را با آن همه ضعف و حقارت وی قادر خواهد بود که بیافریند این آفرینش در مقابل آفرینش آسمانها و زمین بسیار ضعیف و ناچیز است پس آفریده قبلی را در ساعت به آفرینش نو تبدیل خواهد نمود و بعث و نشر خواهد نمود بدستیکه خدای تعالی برای نابودی ایشان وقتی تعیین نموده است و آن قیامت است که در وقت خود حتماً و قطعاً اتفاق خواهد

افتاد که هیچ شکی در وقوع آن نیست و به حساب و کتاب انسان‌ها بنا به مقتضای اعمالش جزا و مکافات داده خواهد شد.

قَابِ الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا

قَابِ: فعل ماضی - الظَّالِمُونَ: فاعل - كُفُورًا: مفعول به

پس ستمگران از وقوع آن قیامت سر می‌پیچانند و با توجه به آشکار بودن حق، قیامت و حشر را انکار می‌کنند یعنی: مشرکان با وجود روشن بودن دلیل، جز انکار و زریدن را نپذیرفتند.

قُلْ لَّوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا ﴿۱۰۰﴾
 بگو: اگر شما خزینه‌های رحمت پروردگار مرا داشتید از ترس فقر و ذرویشی از انفاق، دست می‌داشتید که انسان تنگ چشم است. (۱۰۰)

قُلْ لَّوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ

فعل محذوف - (انتم) فاعل

ای محمد ﷺ به کافران بگو اگر شما مالک و صاحب خزینه‌های نعمت پروردگار می‌بودید که رحمت‌های خود را به مخلوق خود داده است و هیچ امساکی نمی‌کند با توجه به ترس از فقر و تنگدستی بخیلی می‌کردید حاشا که صاحب و مالک خزاین نعمت‌های جهانیان باشید و این نعمت تنها از جانب بارینعالی است که پرده‌ی ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد و وظیفه روزی به خطای منکر نبرد.

وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا

الْإِنْسَانُ: اسم کان - قَتُورًا: خبر کان

چرا که انسان فطرتاً بخیل و جمع‌کننده تکرار مال دنیا است. خریص با جهانی گرسنه است و قانع به نانی سیر.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَمَثَلٌ بَيْنِي وَبَيْنَ إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُمُ فِرْعَوْنُ إِنِّي

لَأَظُنُّكَ يُمُوسَىٰ مَسْحُورًا ﴿۱۰۱﴾

موسی را نه معجزه آشکار دادیم. از پسران اسرائیل پیرس، آندم که پیامدشان فرعون بدو گفت ای موسی من تو را جادو شده می‌پندارم. (۱۰۱)

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَمَثَلٌ بَيْنِي وَبَيْنَ إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُمُ فِرْعَوْنُ إِنِّي

لَأَظُنُّكَ يُمُوسَىٰ مَسْحُورًا

و: قسم - ل: جواب - قد: حرف تحقیق - آتَيْنَا: فعل ماضی، نا: فاعل - مُوسَى: مفعول به تِسْعَ: مفعول به ثانی

و بدین‌تیکه ما به موسی نه معجزه روشن و آشکار دادیم.

صفوان بن غسان المرادی گفت: جهودی از رسول خدای تعالی پرسید که این نه آیت کدام اند؟ و رسول خدا ﷺ جواب داد این عباس و مجاهد و ضحاک و جماعتی از مفسران می‌گویند این نه آیت عبارتند: عصا و ید بیضا، طوفان، ملخ (جراد)، قمل، صفاد، دم، سنین، نقص ثمرات.

ای محمد ﷺ از مومنان بنی قریظه و بنی نضیر، ایشان که کتاب خوانده‌اند پیرس تا صدق گفتار تو بر مشرکان ظاهر و آشکار گردد که میان موسی و فرعون و قوم وی چه گذشت و چه رفت؟ آنکه که موسی به ایشان آمد پس فرعون به موسی گفت ای موسی بدرستی که من گمان می‌کنم که تو جادو کرده شده و دیوانه شده هستی، مسحور، کسی است که جادو شده و بر اثر آن عقلش آشفته و درهم و برهم گشته است.

قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَآئِرٍ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ بِفِرْعَوْنٍ مُّشْبُورًا ﴿١٠١﴾

گفت: تو دانی که این معجزه ها را جز پروردگار آسمانها و زمین نازل نکرده و ترا، ای فرعون، هلاک شده می‌بینم. (۱۰۲)

قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَآئِرٍ
أَنْزَلَ: فعل ماضی - هَؤُلَاءِ: مفعول به - رَبُّ: فاعل

موسی به فرعون گفت: بدرستی که تو به دل خود می‌دانی هر چند به ظاهر با زبان اظهار نمی‌کنی که بی‌گمان نفرستاد این نه معجزه را مگر پروردگار آسمانها و زمینها و توای فرعون با توجه به علم یقین آنرا انکار می‌کنی و می‌دانی که آیتها و معجزات روشن هریک دلیل بر نبوت من است.

وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ بِفِرْعَوْنٍ مُّشْبُورًا

(ی) اسمِ إِنَّ - لَأَظُنُّكَ: فعل مضارع - که: مفعول به - (انا) فاعل، جمله خبریَّ - فرعون: منادی -

مُّشْبُورًا: مفعول به ثانی

وای فرعون! من بی‌گمان می‌دانم تو هر آینه هلاک شده و از حق رویگردان شده و شکست خورده هستی.

فَأَرَادَ أَنْ يَنْفِرَ هُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا ﴿١٠٢﴾

و آنگاه فرعون خواست که آنان را [موسی و قومش را] از آن سرزمین براندازد، پس ما او را با کسانی که همراهش بودند، جملگی غرق کردیم. (۱۰۳)

فَأَرَادَ أَنْ يَنْفِرَ هُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا

يَنْفِرَ هُمْ: نابود گرداند - به هلاکت رساند، فعل مضارع - هُمْ: مفعول به - (هو) فاعل

فرعون بر سرکشی خود افزود و خواست اینکه موسی و قومش را از سرزمین مصر دور کند پس ما فرعون و قوم او را غرق ساختیم و آنچه که در حق موسی و قوم او مکر می‌کردند نیز نگشان را به

خودشان برگردانندیم و با غرق کردن او و قومش لوط و خود ایشان را از سرزمین مصر پاک کردیم یعنی در دریای بلا، که دریای سرخ (بحر قلزم) بود غرق گردانیدیم.

وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَءِيلَ ائْتُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا ﴿١٠٤﴾
و پس از آن، به پسران اسرائیل گفتیم: در این سرزمین جای گیرید و چون موعد دیگر بیاید، شما را همه با هم بیاریم. (۱۰۴)

وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَءِيلَ ائْتُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا
ائْتُوا: فعل امر - (و) فاعل

همانطوریکه گفتیم فرعون خواست که موسی و بنی اسرائیل را از سرزمین مصر بیرون کند، پس من که خداوند موسی و بنی اسرائیل را کمک کردم و نصرت دادم و فرعون و قوم وی غرق کردم و به هلاکت رسانیدم و بعد از هلاک شدن فرعون و فرعونیان به بنی اسرائیل گفتیم در سرزمین شام، که سرزمین مقدسی است و شما وعده شده است سکونت کنید تا اینکه روز رستاخیز قرارسد در آن روز همگی برای حساب و کتاب حاضر می شوید. این آیت برای تسکین و تسلیت و تقویت دل مصطفی ﷺ آمده است، می خواهد پیام را چنین برساند ای محمد ﷺ همچنانکه موسی و بنی اسرائیل را نجات دادیم و نصرت کردیم سرانجام تو را نیز نصرت خواهیم کرد و بر دشمنان پیروز خواهیم گرداند و همچنین هم شد سرانجام وقت وفا فراسید و کار نصرت بر وی تمام کرد.

وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَّلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿١٠٥﴾
قرآن را بحق نازل کرده ایم و بحق نازل شده است و تو را جز نویدبخش و بیم رسان نفرستاده ایم. (۱۰۵)
وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَّلَ
بدروستی که ما قرآن را به حق نازل کردیم و قرآن نازل شده است تا حق و حکمت و حجت را در زمین استوار دارد.

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا

أَرْسَلْنَاكَ: فعل ماضی - (نا) فاعل - ک: مفعول به - مُبَشِّرًا: حال
و تو را ای پیغمبر ﷺ جز مژده دهنده ی اطاعت کنندگان به ثواب و بهشت و ترساننده ی گناهکاران به عذاب و عذاب آتش دوزخ نفرستاده ایم.

وَقُرْءَانًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا ﴿١٠٦﴾
و قرآن را بدرج فرستادیم تا آن را با درنگ برای مردم بخواند و آنرا نازل کردیم، نازل کردن کامل. (۱۰۶)

وَقُرْءَانًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا

فعل و فاعل محذوف - وَقَرَأْنَا : مفعول به

و قرآن را آیت آیت و سوره سوره به صورت پراکنده در مدت بیست و سه سال فرستادیم تا آن را آرام و بتدریج بر مردمان بخوانی تا انسانها را به سوی اسلام تشویق و ترغیب نمایی، علت تدریجی نزول قرآن آن بود که با توجه به مقتضای زمان و مناسب احوال و پیش آمدها در زمانهای مختلف بهره‌مند شوند بدین ترتیب آیات قرآن را بصورت پراکنده و جدا جدا در مدت بیست و سه سال نازل کردیم چه نازل کردنی!

قُلْ ءَامِنُوا بِهِۦٓ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِن قَبْلِهِۦ إِذَا يُسْأَلْنَ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا ﴿١٠٧﴾
 بگو: قرآن را باور کنید یا باور نکنید، کسانی که پیش از این، علم داشته‌اند، وقتی قرآن بر آنها خوانده شود، بر چانه‌ها سجده کنان بر زمین افتند. (۱۰۷)

قُلْ ءَامِنُوا بِهِۦٓ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا

ای محمد ﷺ به مردمان بگو که: به قرآن ایمان بیاورید و آن را تصدیق کنید فعل امر در معنای تهدید است چه ایمان بیاورید و چه ایمان نیاورید چیزی از ماکم و یا زیاد نمی‌کند. در واقع انتخاب شقی و سعید از برای خودتان است.

إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِن قَبْلِهِۦ إِذَا يُسْأَلْنَ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا

الَّذِينَ : اسم إنّ - يَخِرُّونَ : بر روی‌های خود می‌افتند، فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر إنّ

بدرستی کسانی که پیش از نزول قرآن به آنان علم داده شده یعنی کتب آسمانی و نشانه‌ها و نعت رسول اکرم ﷺ را خوانده‌اند چون ابن‌سلام و یاران او و یا به کسانی که طالبان دین‌اند از صحابه رسول الله ﷺ زمانیکه برایشان قرآن خوانده شود گفته شود بر روی‌های خود بیفتند و به امر خدای تعالی سجده کنند چون نشانه‌های نبوت رسول اکرم ﷺ را در کتابها خوانده بودند و یا دل آنان با این نشانه‌ها و معجزه‌ها به ظهور پیغمبر ﷺ گواهی می‌داد آنان شکر و سپاس باری تعالی بجای آورند و پیغمبر و قرآن را تصدیق کنند.

وَيَقُولُونَ سُبْحَنَ رَبِّنَا إِن كَان وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا ﴿١٠٨﴾

و گویند پروردگار ما منزّه است که وعده پروردگارمان انجام شدنی است. (۱۰۸)

وَيَقُولُونَ سُبْحَنَ رَبِّنَا إِن كَان وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا

وَيَقُولُونَ : فعل مضارع - (و) فاعل - سُبْحَنَ : مفعول مطلق

و در حالت سجده این عاشقان که علم دارند و اهل دل هستند می‌گویند پروردگارمان پاک و منزّه است و در حق وعده بشارت به بهشت و وعید به دوزخ خلاف وعده نمی‌کند و هر آنچه خداوند تبارک و تعالی وعده داد شدنی است.

وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا ﴿١٠٩﴾

و گریه کنان بر چانه‌ها افتند و تواضعشان افزون شود. (١٠٩)

وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَسْكُوتُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا

و دیگر بار بر روی‌های بخود می‌افتند و در حالت سجده می‌گریند و اشک می‌ریزند و تواضع و فروتنی‌شان زیاد می‌شود چون با شنیدن قرآن در دلهایشان رقت حاصل می‌شود و کلام خدا بر دلهایشان البریدیر است.

قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ وَلَا تَجْهَرُوا بِصَلَاتِكُمْ وَلَا تَخَافُتُمْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ﴿١١٠﴾

بگو: خدا را بخوانید یا رحمان را بخوانید، هر کدام را بخوانید، نامهای نیکو از اوست، نماز خویش با صدای بلند مخوان و آن را آهسته مخوان، بلکه میان این دو، راهی بجوی. (١١٠)

قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ

ادْعُوا: فعل امر: - (و) فاعل - لفظ الله: مفعول به

گفته‌اند سبب نزول این آیت آنست که حضرت رسول ﷺ در مکه نماز شب بر پا می‌داشت و در سجده می‌گفت: یا رحمن یا رحیم، مشرکان گفتند محمد تا امروز یک خدای می‌خواند اکنون دو خدای می‌خواند! ابو جهل گفت: محمد ﷺ به ما می‌گوید لا تتخذوا الهین الاثنین - دو خدای مگیرید و بخوانید - و اکنون خود خدای دیگری به‌مراه الله می‌گوید و می‌خواند گاه یا الله می‌گوید گاه یا رحمن، گاه یا رحیم می‌گوید. منظور محمد را از رحمن نمی‌دانیم و او را نمی‌شناسیم شاید رحمن بمامه یعنی مسیلمه کذاب باشد. پس این آیت نازل شد:

بگو زمانیکه خدای تعالی را می‌خوانید، و می‌گوئید، یا رحمن، هیچ فرقی لفظ رحمن با الله نمی‌کنید چونکه هر دو اسمی از اسمهای خداوند است و مخصوص اوست. اهل کتاب به حضرت رسول ﷺ گفتند که خدای تعالی در کتاب تورات رحمن را زیاد آورده است و تو آن را کمتر بکار می‌بری. این آیت نازل شد که این دو اسم در حسن اطلاق یکسان اند و فرقی با هم در کاربرد ندارند

أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ

خداوند را با هر کدام از نامهایش به فریاد بخوانید مخالف توحید نیست و برای اوست نامهای نیکو که ۹۹ تا است مراجعه کنید به تفسیر روح البیان جلد سوم صفحه ۲۸۲ پس خداوند را با هر یک از اسمهای نیکویش بخوانید مانعی نیست.

وَلَا تَجْهَرُوا بِصَلَاتِكُمْ وَلَا تَخَافُتُمْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا

ابن عباس گفت این آیت در مکه در ابتدای اسلام فرود آمده است آنکه که رسول خدا ﷺ در مکه بود. گاهی که قرآن می‌خواند با آواز بلند می‌خواند این صدای بلند برای کافران شنیدن آن سخت می‌آمد تا

جائیکه قرآن و خواننده‌ی آن را ناسزا می‌گفتند و آن هنگام که مصطفی قرآن می‌خواند دست می‌زدند و فریاد بر می‌آوردند تا قرائت را بروی منقص و تیره و تار گردانند رب العالمین آیت فرستاد:

«وَلَا يَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافُتُ بِهَا ...»

می‌گوید: ای محمد ﷺ آن زمان که در نماز قرآن می‌خوانی با آواز بلند بخوان چنانکه کافران بشنوند و طعن کنند و مخفی و پنهان هم بخوان آن طوریکه صحابه و مؤمنین که با تو نماز می‌خوانند و به تو اقتدا می‌کنند نتوانند بشنوند بلکه میانه این دو باش نه جهر باشد و نه مخفی.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابن عباس رضی الله عنه در این قول خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿نماز خود را نه بلند بخوان و نه آهسته ...﴾ روایت است که گفت: این آیت هنگامی نازل گردیده که پیغمبر خدا ﷺ در مکه پنهان بوده و هنگام نماز خواندن صدای خود را بلند می‌کردند، و چون مشرکین صدایشان را می‌شنیدند، قرآن و کسی که آن را نازل کرده و کسی که بر آن نازل گردیده است، همگی را دشمنان می‌دانند، و همان بود که خداوند متعال به پیغمبرش امر فرمود: ﴿نماز را به صدای بلند بخوان﴾ یعنی: قرائت را در نماز به صدای بلند بخوان، زیرا مشرکین آن را شنیده و قرآن را دشمن می‌دهند، ﴿و آن را آهسته هم بخوان﴾ یعنی: طوری که صحابه‌های آن را نشنوند، ﴿بلکه به طور میانه بین بلند و آهسته بخوان﴾.

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَخْذَ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلِّ وَكَثِيرٌ

تَكْبِيرًا ﴿۱۱۱﴾

بگو: ستایش خاص خداست که فرزندی نگرفته و در ملک شریک ندارد و نه به سبب ناتوانی بدوست و مددکاری نیازمند شود و پیوسته ذات الهی را تکبیر گوی، تکبیر گفتن کامل. (۱۱۱)

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَخْذَ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلِّ وَكَثِيرٌ تَكْبِيرًا

الْحَمْدُ: مبتدا - لله: جار و مجرور، خبر

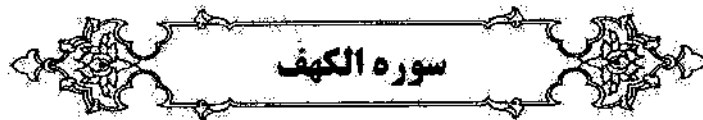
و بگو حمد و ستایش مخصوص خدایی است که فرزندی برای خود برنگزید این در رد یهود و نصاری است که برای خدا فرزند قائل می‌شدند.

برای او شریک در خدایی و پادشاهی نیست. این در رد مشرکان است که بتان را شریک خدا می‌گرفتند برای او دوستی و مشاوری نیست از جهت خواری و مذلتی که داشته باشد و یا ناتوان در انجام و قصد اموری عاجز باشد پس او را تعظیم کن تعظیم کردن و فقط او را سجده کن و در کارها به او توکل کن و امور خود را به او واگذار کن که چاره‌ساز بندگان فقط اوست. در گلیله و دمنه آمده است:

سیاس و ستایش مر خدای را جل جلاله که آثار قدرت او بر چهره‌ی روز روشن تابان است و انوار حکمت او در دل شب تار در فشان. بخشاینده‌ای که تار عنکبوت را سد عصمت دوستان کرد، بجاری که نیش پشه را تیغ قهر دشمنان گردانید، در فطرت کائنات به وزیر و مشیر و معولت و مظاهرات محتاج

نگشت، و بدائع انداع در عالم گون و فساد پدید آورد. و آدمیان را به فضیلت و نطق و تربیت عقل از دیگر حیوانات متمیز گردانید، و برای هدایت و ارشاد رسولان فرستاد تا خلق را از ظلمت جهل و ضلالت برهانند، و صحن گیتی را به نور علم و معرفت آدین بستانند، و آخر ایشان در نبوت و اول در رقت، ایمان حق و آفتاب صدق، سید المرسلین و خاتم النبیین و قائد الغر المحجلین ابو القاسم محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف العربی را، صلی الله علیه و علیٰ عترته الطاهرين، برای عز نبوت و ختم رسالت برگزید، و به معجزات ظاهر و دلایل واضح مخصوص گردانید. نظامی گنجوی گفت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ	هست کلید در گنج حکیم
فَاتَحَهُ فَكَّرَتْ وَ خَتَمَ خَتْنِ	نام خدای است، بیدین ختم کن
پیش وجود همه آید بندگان	پیش بقای همه پائینندگان
داغ نه نامیه داران پناک	تاج ده تخت نشینان خاک
کیست در این دیرگه دیر پای	کیا و لمن الملک زلد جبر خدای



سوره الکهف: سوره الکهف مکی است. مگر یک آیت که به مدینه فرود آمده است.

و اصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم الاية ...
مفسران گفتند در این سوره ناسخ و منسوخ نیست. سدی و قتاده گفتند در آن یک آیت منسوخ است «فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر» و آن صد و ده آیه است. و این سوره در بیان داستان شگفت انگیز «كهف» یعنی یاران غار است. در فضیلت این سوره در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «هر کس سوره‌ی كهف را در روز جمعه بخواند، این سوره فاصله‌ی هر دو جمعه را برای او از نور روشن می‌کند». در روایتی دیگر آمده که: «هر کس سوره كهف را شب جمعه بخواند، این سوره بین او تا خانه‌ی کعبه را از نور روشن می‌کند». و در بیان سبب نزول در باره‌ی این سوره کریمه محمد بن اسحاق از ابن عباس رضی الله عنه روایت می‌کند که فرمود: که از محمد صلی الله علیه و آله در باره سه چیز توسط یهودیان سوال کردند. سوال اول:

- ۱- چه کسی طواف مشرق و مغرب کرده است؟ جواب داد ذوالقرنین
- ۲- و در پاسخ سوال دوم در حق احوال جوانان زمان؟ فرمود اصحاب كهف

- ۳- اما حضرت رسول در حق روح هیچ پاسخی نگفت.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می‌برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا ۝ (۱)

ستایش خاص خدائی است که این کتاب استوار به بنده خویش فرو فرستاد و انحراف در آن نهاد. (۱)

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا ۝

الْحَمْدُ: مبتدا - لله: جار و مجرور خبر - الَّذِي: نعت.

سیاس و ستایش برای خداوندی که بر بنده خود یعنی محمد صلی الله علیه و آله قرآن را توسط جبرئیل بصورت سوره سوره و آیه پراکنده و از هم جدا فرستاده و این نعمت بزرگی است که خدای عز و جل بر بندگانش خود ارزانی داشته است. و در آن کتاب هیچ انحراف و کجی قرار نداد و همه آیت‌های آن به عدل استوار

ساخت و روش میان آن بسیار بلیغ و رسا و موثر و محتوای آن مناسب با هر عصر و زمانی و خالی از انراط و تقریط است.

فَيَسِّرُ لِيُذِرَ بِأَسَا شَدِيدًا مِّنْ لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا ﴿٢١﴾

(کتابی قیم) تا از جانب خویش از عذابی سخت بترساند و مومنان را که کارهای شایسته کنند نوید دهد که پاداش نیک دارند. (۲۱)

فَيَسِّرُ لِيُذِرَ بِأَسَا شَدِيدًا مِّنْ لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا

لَهُمْ: جار و مجرور، خبر آن مقدم - أَجْرًا: اسم آن موخر - حَسَنًا: نعمت آن قرآن کتابی است پابرجا و قائم و محکم و استوار نازل شده است. تا اینکه کافران را از عذاب سخت و آخرت بترساند عذابی که بسیار سخت و شدید و بیان کن است چونکه عذاب کننده مشرکان اوست و نیز این قرآن برای ایمان آورندگان و مومنین و کسانی که اعمال صالح و نیکو انجام می دهند پاداش و نعمت های بهشت را بشارت دهنده است. چه پاداش نیکو و خوبی!

مَكِينٍ فِيهِ أَبَدًا ﴿٢٢﴾

و همیشه در آن بسر می برند. (۲۲)

مَكِينٍ فِيهِ أَبَدًا

مَكِينٍ: حال - أَبَدًا: مفعول فيه

در حالیکه در آن بهشت برین جاودان و مداوم می مانند و از نعمت های آن بهره مند می شوند.

وَيُذِرُ الَّذِينَ قَالُوا أَخَذَ اللَّهُ وَلَدًا ﴿٢٣﴾

و نیز کسانی را که گویند خدا فرزندی گرفته یم دهد. (۲۳)

وَيُذِرُ الَّذِينَ قَالُوا أَخَذَ اللَّهُ وَلَدًا

يُذِرُ: فعل مضارع - (هو) فاعل - الَّذِينَ: مفعول به

و بترساند آنانکه از روی جهل و نادانی برای خدای عز و جل فرزندی برگزیدند مثل یهود که عزیر علیهم السلام را پسر خدا گفتند و یا بعضی از مشرکین ملاتکه را دختران خدا خواندند. این آیت اخطار برای کسانی است که برای خداوند سبحانه تعالی فرزندی قائل شدند.

مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا بِآيِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنَّ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا ﴿٥﴾

در این باب چیزی ندانند، پدرانسان نیز نمی دانستند، کلمه ای که از دهانیشان بیرون می شود هول انگیز است و جز دروغ نمی گویند. (۵)

مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا بِآيِهِمْ

لَهُمْ: جارو مجرور خبر مقدم - مِنْ: حرف جر زائد - عِلْمٍ مبتدا موخر.

آنکسانی که می گویند خدا را فرزندی است یا دختری است از هر نوع تحقیق و اصول علمی بی بهره اند و دانش ندارند آیا و اجداد آنان نیز علم و آگاهی نداشتند از اینکه از پدران و اجداد خود کور کورانه و بدون علم و آگاهی تقلید می کنند عمل بسیار بد و ناگوار و ناپسندی است.

كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ

كَبُرَتْ: فعل ماضی - (هی) فاعل - كَلِمَةً: تمیز

چه سخن بزرگی است که از دهن های ایشان بیرون می آید آیا خداوند نیاز به فرزند دارد؟

قل هو الله احد - الله الصمد - لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا احد .

بگو او خدای یکتاست، آن خدائیکه از همه بی نیاز و همه عالم به او نیازمند است نه کسی فرزند او و نه او فرزند کسی است و نه هیچکس مثل و مانند اوست.

إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا

بدرستیکه آنان جز دروغ و افترا نمی گویند. هر آنچه می گویند دروغی بیش نیست که از دهنهایشان بیرون می آورند.

فَلَمَّا لَكَ بَنُوعٌ نَّفْسَكَ عَلَى آثَرِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا ﴿٦﴾

شاید تو از پی ایشان از غم اینکه چرا قرآن را باور ندارند، خویشتن را هلاک می کنی. (۶)

فَلَمَّا لَكَ بَنُوعٌ نَّفْسَكَ عَلَى آثَرِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا

فَلَمَّا لَكَ: چه بسا - بَنُوعٌ: نابود کننده، ویران کننده.

ای پیغمبر! نزدیک است خود را بخاطر دوری ایشان از ایمان و گرویدن بخدا به هلاکت بیندازی و از اینکه آنان به جهت کفرشان به این کلام آسمانی نمی گروند خویشتن را به هلاکت بینداز.

یعنی ای محمد! کار را بر خود آسان بگیر زیرا ماموریتی که تو برای انجام آن برانگیخته شده ای، فقط ابلاغ رسالتی است که ما بر دوش تو نهاده ایم و تو هرگز به این مکلف نیستی که ایمان را در دلهایشان وارد کرده و خود را در حسرت خوردن بر کفرشان تلف گردانی.

إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ﴿٧﴾

ما هر چه روی زمین هست آرایش آن کرده ایم تا مردم را به آن امتحان کنیم که کدامیک در طاعت خدا عملشان نیکو تر خواهد بود. (۷)

إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّمَن يَسْبُلُهَا أَيْمُنْ أَحْسَنُ عَمَلًا

(نا) اسم إنَّ - جَعَلْنَا : فعل ماضی - (نا) فاعل، جمله خبر إنَّ - مَا : مفعول به - زِينَةً : مفعول به ثانئ
ما هر چه در زمین است آن را زینت داده ایم و این جهان به روی انسانها آراسته ایم و پرزرق و برق کرده ایم تا ببازمانیم ایشان را که چه کسی از میان ایشان از نظر عمل زاهدتر و پرهیزگارتر و با تقواتر و به خدای تعالی نزدیک تر است و چه کسی این زرق و برق و مجرمات را ترک می کند.
صالح و طالح متاع خویش نمودند تا که قبول افتد و که در نظر آید

وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا ﴿٨﴾

و ما آنچه را روی زمین هست خاک بایر میکنیم. (۸)

وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا

صَعِيدًا: روی زمین، سطح زمین - جُرُزًا : زمین بی آب و علف.
و بدرستی که ما آنچه که بر روی زمین است از کوه و درخت و بناها سازندگان و بوجود آورندگانیم و سرانجام ما این جهان پر زرق و برق و مزین شده را در هم می پیچانیم و آنچه که بر روی زمین است محو می کنیم و آنرا با خاک یکسان می کنیم و به بیابان بی آب و علف تبدیل می کنیم.

أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنَّا عَجَبًا ﴿٩﴾

مگر پنداشته ای از جمله آیه های ما، اهل غار و رقیم شگفت انگیز بوده اند. (۹)

أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنَّا عَجَبًا

الْكَهْفُ: غار - وَالرَّقِيمِ: لوحه - کتیبه.

ای محمد ﷺ تو کار و سرگذشت آن جوانمردان اصحاب کهف را تعجب می کنی در حق اصحاب کهف تعجب مکن که آن از آفرینش ما خارج و یا چیز تازه ای نیست آیا می پنداری که اصحاب کهف گروهی از جوانان مومن و عاقل و زیرکی بودند که از دست طاغوت زمان خود یعنی دقیانوس ظالم فرار کردند و به غاری پناه بردند و سبزد و نه سال در خواب ماندند؛ در میان آفرینش عجائب و غرائب ما در پهنه هستی چیز شگفت آوری است یعنی چنین چیزهایی را در هستی آفریده ایم که از جهت عجائب و غرائب به مراتب از قصه اصحاب کهف شگفت آورتر است.
اما قصه اصحاب کهف و بدو کار ایشان و بیان سیرت و حلیت و روش ایشان در کتاب کشف الاسرار چنین آمده است.

علماء و صحابه تابعین و ائمه دین در آن مختلف اند و در روایات و اقوال ایشان اختلاف و تفاوت است. قول محمد ﷺ و امیرالمومنین علی علیه السلام آنست که اصحاب کهف قومی بودند در روزگار ملوک الطوائف میان عیسی علیه السلام و محمد ﷺ و مسکن ایشان سرزمین روم بود در شهر افسوس گفته اند که آن شهر امروز طرسوس است. و اهل آن شهر بر دین عیسی بودند و کتاب ایشان انجیل بود. و برای ایشان پادشاهی صالح بود تا آن پادشاه بر جای بود کار ایشان بر نظام و صلح بود و بر دین عیسی استوار بودند چون آن ملک از دنیا رفت کار بر ایشان مضطرب گشت و سر به باطل و ضلالت و تباهکاری در نهادند و بت پرست شدند، و در میان ایشان قومی اندک بماندند متواری از بقایای اهل توحید که بر دین عیسی بودند، و پادشاه اهل ضلالت در آن وقت دقیانوس بود، جباری متمرّد و سرکش، کافری بت پرست، قومی می گفتند با لشکر و حشم فراوان از زمین پارس آمده بود و این شهر افسوس را دارالملک خود ساخته، و هر کسی سر در چنبر طاعت وی نمی آورد و از دین وی بر می گشت او را هلاک می کرد و می گویند در این شهر افسوس قصری عظیم از شیشه ساخته بود بر چهار ستون زرین بنداشته و قندیلهای زرین از آن آویخته بزنجهای سیمین، و از جوانب آن روزنه های بلند ساخته چنانکه هر روز آفتاب از روزنی دیگر در تافتی و بدیگری پیرون شدی. آن متکبر متمرّد دقیانوس برین صفت پادشاهی و مملکت می راند و هرگز او را در دسر نبود و بتی نگرفت تا از متگیری و جباری که بود دعوی خدائی کرد؛ چنانکه فرعون با موسی کرد و خلق را بر عبادت و خدمت خود راست کرد، و هر که به خدائی او اقرار نمی داد او را هلاک می کرد، روزی دعوتی ساخته بود و از کبان دولت و جمله خیل و حشم را خوانده، بطریقی در آمد گفت لشکر فلان ملک آمد و قصد ولایت تو دارد، لوزه بر وی افتاد و هراسی و ترسی عظیم در دلش پدید آمد بر صنعتی که تاج از سر وی بیفتاد و زرد روی گشت، و آن روز نوبت خدمت یملیخا بود که آب بر دست ملک می ریخت، و این شش کسی نوبت گرفته بودند که چون از خدمت وی فارغ می شدند بدعوت به خانه یکی از ایشان می بودند، و آن روز اتفاق را نوبت یملیخا بود چون خوان بنهادند و دست به طعام بردند، یملیخا نخورد و همچنان متفکر و مضطرب نشسته، گفتند چرا طعام نخوری و بر طبع خود نه ای؟ گفت؛ ای برادران مرا اندیشه در دل افتاد که خور و خواب و قرار از من رفته، گفتند آن چه اندیشه است؟ گفت؛ این ملک دعوی خدائی می کند و من امروز او را بر حالی دیدم از بیم ترس که خدایان چنان نباشند و چنان نترسند، و نیز اندیشه میکنم که خدائی را کسی شاید و خداوندی کسی را سزد که آفریدگار آسمان و زمین و جهان و جهانیان بود.

چون یملیخا این سر بر ایشان آشکار کرد، ایشان چشم وی را بوسه همی دادند و می گفتند ما را همین اندیشه بخاطر در می آمد لکن زهره آن نداشتیم که این حال را کشف کنیم، بیکبار آواز بر آوردند که دقیانوس خدای نیست و جز آفریدگار آسمان و زمین خداوند و جبار نیست. «ربنا رب السموات و الارض» یملیخا گفت اکنون یقین دانید که ما در میان این قوم نمی توانیم زندگی کنیم ما باید در وقت

غفلت ایشان به بهانه اسب تاختن و گوی زدن، بگریزیم پس چون دانستند که قوم از ایشان غافل اند، بر نشسته و از شهر بیرون شدند و سه میل گرم برانندند، آنکه یملیخا گفت از اسب فرو آئید که تا از این جهانی از ما شد و نیاز آن جهانی آمد، از ستور پیاده شدند و قصد رفتن کردند پای برهنه آن روز هفت فرسنگ برفتند تا پاهایشان رنجور شده، گرسنه و تشنه، شبانی را دیدند گفتند هیچ طعام داری یا پاره شیر که بپا دهی؟ گفت: دارم، لیکن رویهای شما روی ملوک است و بر شما اثر پادشاهی می بینیم نه اثر درویشی و چنان دانم که شما از دقینوس گریخته اید! قصه خویش با من بگویید، ایشان گفتند: ما دینی گرفته ایم که اندران دین دروغ گفتن روا نیست، پس ایشان قصه خود بگفتند، شبان به پای ایشان در افتاد و گفت: دیرست تا مرا در دل همین می آید که شما می گویید، چندان صبر کنید تا من این گوسفندان را بخداوند باز رسانم که آن همه امانت اند به نزدیک من، شبان رفت و گوسفندان باز سپرد و به نزدیک ایشان باز آمد و آن سگ با ایشان همی رفت.

گفته اند که نام آن سگ قطمیر بود گفته اند صهبا و گفته اند قطفیر یا قطهور، و رنگ آن ابلق بود و نام شبان کفیشططیونس جوانان به شبان گفتند که این سگ را بران که سگ غماز باشد هر چند که شبان آن سگ را می راند نمی رفت، آخر آن سگ گفت مرا مرا نید که من نیز گواهی می دهم که خدا یکپست، دست از من بندارید تا پیام و شما را پاسانی کنم. تا دشمن بر شما ظفر نیابد جوانان چون این شنیدند او را فرو گذاشتند.

شیخ اجل سعدی گفت:

پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد

سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت و مردم شد

پس شبان ایشان را به کوهی برد نام آن کوه بنجلوس و در پیش آن غاری بود و نزدیک آن غار درخت میثمه ای و میوه داری بود و چشمه آب روان، ایشان از آن میوه و آب خوردند و در غار شدند:

إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا ﴿١٠﴾
وقتی آن جوانان بغار رفتند گفتند: پروردگارا ما را از نزد خویش رحمتی عطا کن و برای ما در کارمان راهیابی مهیا کن. (۱۰)

إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا
إِذْ : مفعول فیه - آوی : فعل ماضی - الْفِتْيَةُ : فاعل .

ای محمد ﷺ یاد آور شو آن زمانی را که این جوانان به غار پناه بردند پس گفتند: پروردگارا! برای ما از نزد خود رحمتی و برای ما راه نجات و رستگاری و نکوئی مهیا ساز یعنی کاری را که ما هم اکنون بر آن هستیم که عبارت از مقاطعه و بریدن از کفار و به سامان رساندن کار ایشان است.

فَضَرَبْنَا عَلَىٰ آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا ﴿١١﴾
پس در آن غار سالهای معدود بخوابشان بردیم. (۱۱)

فَضَرَبْنَا عَلَىٰ آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا

پس ما بر گوشهای ایشان حجابی قرار دادیم تا سخن نشنوند و ایشان را در آن غار خوابانیدیم بمدت سالهای شمرده شد یعنی سیصد و نه سال.

ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحَزَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا ﴿١٢﴾

آنگاه بیدارشان کردیم تا بدانیم کدام یک از دو دسته مدتی را که درنگ کرده اند بهتر شمار می کنند. (۱۲)

ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحَزَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا

بَعَثْنَاهُمْ: فعل ماضی - (نا) فاعل - هُمْ: مفعول به.

سپس بر انگیزیم و بیدار کردیم ایشان را تا ببینیم کدامیک از آن دو گروه که در مدت درنگشان در غار که با هم اختلاف نظر داشتند اظهار نظر آن‌ها صحیح‌تر است.

یک گروه می گفتند یک روز یا قسمی از یک روز خوابیده ایم، و بعضی گفتند تنها خدا می داند که چقدر خوابیده ایم، در مدت ماندن خود اظهار نظر کردند.

القصة: دقیانوس چون ایشان را طلب کرد و نیافت گفتند ایشان از تو بگریختند و دینی دیگر گزیدند، وی بر نشست با لشکر خویش و بر اثر ایشان برفت تا به در غار رسید، گفتند نشان رفتن ایشان در غار پیدا است اما نشان بیرون آمدن پیدا نیست، چون در غار شدند ایشان را ندیدند رب العالمین ایشان را در حفظ و رعایت خویش بداشت و چشم دشمن از دیدن ایشان نابینا کرد. و گفته اند که ایشان را در غار دیدند خفته اما هیچ کس طاقت آن نداشت که در غار شود از رعب و فزع که در دل ایشان افتاد.

پس دقیانوس گفت مقصود ما هلاک ایشان است، در غار بر آید بر ایشان استوار تا از تشنگی و گرسنگی بمیرند، پس چنان کردند و بازگشتند دو مرد مسلمان که ایمان خویش از دقیانوس پنهان می داشتند لوحی ساختند از رصاص و نامه‌های ایشان بر آن لوح نوشتند که فلان و فلان از اولاد ملوک در روزگار مملکت دقیانوس طاغی از وی بگریختند و در غار شدند و کس ایشان را باز ندید، هر که به ایشان در رسد و ایشان را بیند بداند که ایشان مسلمانانند و دین داران و تاریخ رفتن ایشان و فقد ایشان فلان ماه بود و فلان سال، آن لوح بردند و بر در غار پنهان کردند.

ثُمَّ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ ءَامَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى ﴿١٣﴾

ما خبرشان را بحق بر تو می خوانیم، ایشان جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان داشتند و هدایتشان افزوده بودیم. (۱۳)

ثُمَّ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ

نَحْنُ: مبتدا - نَقُصُّ: فعل مضارع، فاعل (نحن)، جمله خبری.

ای پیغمبر ﷺ ما داستان و قصه اصحاب و خبر ایشان را بطور کامل و درست بازگو می کنیم.

إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى
هُم: اسمِ إِنَّ - فِتْيَةٌ: خبرِ إِنَّ.

بدرستی که ایشان جوانانی بودند که از روی صدق و راستی به پروردگار خویش ایمان آورده بودند و ما نیز بر یقین و هدایشتان افزودیم و رهنمودشان کردیم.

وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَن نَدْعُوهُ مِنْ دُونِهِ
إِلَهًا لَّغَدَّ قُلُوبُنَا إِذَا شَطَطًا ﴿۱۶﴾

و دل‌هایشان قوی کرده بودیم که به پا خاستند و گفتند: پروردگار ما، پروردگار آسمانها و زمین است و هرگز جز او خدایی نمی‌خوانیم و گرنه سخت راه خطا و ناحق پیموده باشیم. (۱۶)

وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَن نَدْعُوهُ مِنْ دُونِهِ
إِلَهًا لَّغَدَّ قُلُوبُنَا إِذَا شَطَطًا

رَبُّنَا: مبتدا - نا: مضاف الیه - رَبُّ: خبر.

می‌گوید: ایشان را ایمان و بصیرت و یقین افزودیم و قوت دل دادیم تا از زندگی بپزدند و از لذتها و خوشیهای دنیا چشم پوشیدند و با دین اسلام و توحید به غار گریختند، و در راه اسلام ایستادگی و پافشاری کردند و پیش دقیانوس جبار با قوت دل و نور ایمان بر پای ایستاده پس گفتند: پروردگار ما آسمانها و زمین ها را بیافرید هرگز نخواهیم جز خدای یکتا پرستیم و معبودی جز او بگیریم اگر دیگری را غیر از خدا پرستیم آنگاه سخن خطا و دروغ و دور از حق گفته باشیم.

هَؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَّوَلَا يَأْتِيهِمْ عَلَيْهُمْ سُلْطَانٌ بَيِّنٌ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ آفَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ﴿۱۷﴾

اینان قوم ما که غیر خدایان گرفته اند چرا در مورد آنها دلیل روشنی نمی آورند! پس ستمگر تر از آنکه دروغی درباره خدا ساخته باشد کیست؟ (۱۷)

هَؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً

هَؤُلَاءِ: مبتدا - قَوْمُنَا: بدل - اتَّخَذُوا: فعل ماضی، (و) فاعل، جمله خبر.

سپس برخی از ایشان به برخی گفتند: جمعی از اهل فسوس به جهت تهدید و بیم قتل دقیانوس بجز خدای معبودهایی را به خدایی گرفتند.

لَّوَلَا يَأْتِيهِمْ عَلَيْهُمْ سُلْطَانٌ بَيِّنٌ

چرا کافران بر پرستش بتان خود دلایل روشنی که دال بر خدایی آنان باشد نمی آورند و هرگز و هیچوقت هم نمی‌توانند دلیل روشن برای پرستش بتان خود بیاورند.

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا

مَنْ: مبتدا - أَظْلَمُ: خبر

برای اینکه دروغ پایه و اساس درستی ندارد پس کیست ستمکارتر از کسی که بر خدای عزوجل دروغ و افترا بنهد و در مقابل خدای یگانه جل جلاله شریک قائل شود.

وَإِذْ أَعْرَضْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْشُرُوكَ إِلَّا اللَّهُ فَأَوْأَىٰ إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرُ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ

وَيَهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مَرْفَقًا ﴿١٦﴾

اگر از آنها جدايائی که غیر خدا می پرستیدند گوشه می گیرید، سوی غار روید تا پروردگارتان رحمت خویش بر شما بگسترده و برای شما در کارتان گشایش فراهم کند. (۱۶)

وَإِذْ أَعْرَضْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْشُرُوكَ إِلَّا اللَّهُ فَأَوْأَىٰ إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرُ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ

وَيَهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مَرْفَقًا

أَعْرَضْتُمُوهُمْ: در اینجا به معنی مهاجرت است مهاجرت کنید از کافران، فعل ماضی - تم: فاعل - (و)

اشباع - هُمْ: مفعول به - وَيَهَيِّئْ: آسان کند، فعل مضارع - (هو) فاعل

بعضی به بعضی گفتند از این قوم که غیر خدا بتان را می پرستیدند به کنار روید و از اهل شرک دوری کنید و از آنچه می پرستید خود را دور کنید. و به غار پناه برید و در آن جای گیرید تا پروردگار شما رحمت خود را بر شما بگستراند و در هر دو دنیا رحمت بخود را بر شما آسان گرداند آسان کردن مشکل ایشان در دنیا همان داستان رفتن جوانمردان به غار و به سلامتی بعد از خواب سیزده و نه ساله بیرون آوردن و نجات ایشان و دادن روزی برای آنان است.

وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزْوُورُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ

الشِّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لِيَهْدِيَ اللَّهُ الْفِتْرَ وَهُمْ يُضِلُّ

فَلَنْ يَجْدَهُمْ وَلَيَأْتِرُنَّ شِدَا ﴿١٧﴾

و خورشید را بینی که چون برآید از غارشان بطرف راست مایل شود و چون فرو رود، به جانب چپشان بگردد و ایشان در فراخنای غارند، این از آیه های خداست هر که را خدا هدایت کند، هدایت یافته اوست و هر که را گمراه کند، دوستدار و رهبری بر او نخواهی یافت. (۱۷)

وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزْوُورُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ

الشِّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ

وَرَبَّرَى: فعل مضارع - فاعل (انت) - الشَّمْسُ: مفعول به
 پروردگار جهانیان صورت و چهره آن جوانمردان را در آن غار از حرارت شعاع آفتاب نگه داشت
 چون دهانه غار رو به سوی شمال بود و چون در نیمکره شمالی قرار داشت نور آفتاب مستقیماً بر آن
 نمی تابید و شعاع بر ایشان نمی افتاد و آن زمانی که غروب می کرد به سوی چپ متمایل می شد و
 ایشان در قراحتای غار آسوده می بودند و خداوند عزوجل ایشان را نگه می داشت.
 مولانا گفت:

گفت حق در آفتاب منتجم ذکر تراور کذا عن کفهم

ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ

ذَلِكَ: مبتدا - مِنْ: ابی: جار و مجرور، خبر
 آنچه که از غار و تابش غیر مستقیم آفتاب به داخل غار گذشت و بیان آن رفت از نشانه ها و قدرت
 خداوند عزوجل است.

مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ

(هو): مبتدا - الْمُهْتَدِ: خبر

خداوند هر که را راه نماید و هدایت کند پس او راه یافته و هدایت شده است.

وَمَنْ يُضِلِلْ فَلَنْ يَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْسِدًا

لَنْ يَجِدَ: مضارع منصوب - (انت) فاعل - وَلِيًّا: مفعول به

و خداوند هر که را گمراه گرداند و هدایت نکند پس او را بدون سرپرست و راهنما می یابی و هدایت
 نیافته و به توفیق نرسیده.

وَنَحْنَبِهِمْ أَتَقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ وَنَقْلِبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ وَكَلْبُهُم بَاسِطٌ

ذُرَاعِيهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمَلِئْتَ مِنْهُمْ رُعبًا ﴿۱۸﴾

(چنان بودند) بیدارشان پنداشتی ولی خفتگان بودند، بهلوی چپ و راستشان میگردانیدیم و سگشان
 بر آستانه غار بازوهای خویش گشوده بود، اگر ایشان را بدیدی به فرار از آنها روی بگردانیدی و از
 مشاهده ترسشان آکنده شدی. (۱۸)

وَنَحْنَبِهِمْ أَتَقَاظًا وَهُمْ رُقُودٌ

هُمْ: مبتدا - رُقُودٌ: جمع راقد، خفتگان، خبر.

و تو ایشان را (جوانمردان) می پنداری که بیداران اند زیرا که چشمان ایشان باز باشد و حال آنکه
 خفته اند.

وَقَلَّبَهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ

قَلَّبَهُمْ: فعل مضارع، هُمْ: مفعول به، فاعل (نحن).

و ما آنان را زیر و رو می کردیم و به راست و چپ می گردانیدیم تا اعضای بدنشان سالم بماند و زمین اجسادشان را نفرساید. مولانا گفت:

اولیاء اصحاب کھفتدای عنود در قیام و در تقلب هم رقود

وَكَلَّبَهُمْ بِسِطِّ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ

كَلَّبَهُمْ: مبتدا - بِسِطِّ: در آستانه، خیر

و سگ ایشان در جلو درب غار دستها خود را بصورت نگهبانی دراز کرده از غار پاسداری و محافظت می کرد. مولانا گفت:

گله گله از مرید و از مرید چون سگ باسط ذراعیه بالوصید

لَوْ أَطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمَلَّيْتَ مِنْهُمْ رُضْمًا

ل: جواب - لَوَلَّيْتَ: فعل ماضی - (ت) فاعل - فِرَارًا: مفعول مطلق

و اگر به حالت آمادگی نگهبانی آن سگ نظر کنی از ترس و بیم هر آینه از آن روی بر می گردانی و فرار می کنی یعنی از وحشتی که از دیدار سگ حاصل می شود طاقت دیدن آنرا نخواهی داشت.

وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِنِسَاءٍ لَوْ يَتَنَّبَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِئْتُمْ قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِئْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ

أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَسْأَلْكُمْ يَوْمًا أَحَدًا ۝۱۹

چنین بود که بیدارشان کردیم تا از همدیگر پرسش کنند یکی از آنها گفت: چه مدت بوده اید، گفتند روزی یا قسمتی از روز بوده ایم، گفتند: پروردگارتان بهتر داند که چه مدت بوده اید، یکیان را با این پولتان بشهر بفرستیم، تا بنگرد طعام کدام یکیشان پاکیزه تر است و خورده ای از آنجا برای شما بیارد، و سخت دقت کند و کسی را از کار شما آگاه نکند. (۱۹)

وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِنِسَاءٍ لَوْ يَتَنَّبَهُمْ

بَعَثْنَاهُمْ: فعل ماضی - نَا: فاعل - هُمْ: مفعول به

آنچنان در خوابشان کرده بودیم و به کمال قدرت خود برانگیختیم و بیدارشان کردیم تا از یکدیگر مدت خواب خود را بپرسند.

قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِئْتُمْ

قَالَ: فعل ماضی - قَائِلٌ: فاعل

در این عبارت «کم» برای پرسش وضع شده و از آن تعیین عدد مبهم را خواهند. یکی از ایشان که از جهت سن و سال از همه بزرگتر بود در حالت گوینده گفت: چند وقت در این غار ماندید چون آن زمان آفتاب به جاشت رسیده بود.

قَالُوا لَيْسَ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ

گفتند در اینجا یک روز توقف کردیم یا قسمتی از یک روز خفته بودیم چون ناخنهای خود را رشد کرده و بزرگ شده دیدند و موی سرهایشان را دراز شده یافتند و چون بیرون آمدند آنچه را که قبل از ورود به غار دیده بودند خشک یافتند و از آن درختان هیچ اثری نمانده بود با خود تعجب کردند.

قَالُوا رَبِّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَيْسَ

رَبُّ: مبتدا - أَعْلَمُ: خبر

بعضی از ایشان به بعضی دیگر گفتند چه مدت در اینجا درنگ کرده اید خدا می داند و خداوند بر مدت توقف ما یا خواب ما داناتر است.

فَاتَّبَعُوا أَحَدَكُمْ يَورِقُكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ

بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا

أَتَّبَعُوا: فعل امر - (و) فاعل - أَحَدَكُمْ: مفعول به - هَذِهِ: بدل

پس یکی از آنان پیشنهاد کرد و گفت یکی از شما را با آن درمی که در اختیار داریم به سوی شهر افسوس بفرستید تا برود و ببیند که کدامیک از فروشندگان و مغازه داران غذای پاک و لذیذ و جلالی دارند. تا برای شما از آن مغازه خوردنی و طعام آورد اما باید فرستاده ما با نرمی و مدارا رفتار کند و رفتار مردم شهر را بدقت زیر نظر بگیرد تا اینکه هیچ بویی از درنگ شما و یا خفته بودن شما و یا اطلاعی از شما نداشته باشد که جاسوسان اند و به ملک باز خواهند گفت.

إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذَا أَبَدَا ۝۲۰

که مردم شهر اگر شما دست یابند، سنگسارشان کنند یا به آئین خویش بازتان برند و دیگر هیچوقت رستگار نشوید. (۲۰)

إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذَا أَبَدَا

هُمْ: اسم إن - يَظْهَرُوا: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبری

بدرستی که اهالی شهر از شما بویی نبرند که اکثر از دقیانوس متمرّد و ظالم پیروی می کنند و جاسوسی می کنند و بر شما دست می یابند و سنگسارشان می کنند و یا شما را به آئین و دین خود بازگردانند و اگر به دین ایشان بازگردیم دیگر هیچوقت روی سعادت و رستگاری و فلاح نخواهیم دید.

یملیخا که از نظر عقل و درایت کامل تر بود سفارشها را پذیرفت و به سوی شهر روانه شد و اوضاع شهر را متغیر دید و زمانی که وارد شهر شد شهر و محلات و بازار آن را به رنگ دیگر دید که قبلاً دیده بود. سرانجام به دکان نانوائی رسید و چند درمی که همراه داشت به وی داد تا در عوض نان بگیرد. نانوا چون درمی را که بنام دقینانوس روی آن نقش بسته بود دید فکر کرد که گنجی یافته است و آن را به بازاری دیگری نشان داد تا اینکه خبر در شهر پیچید. یملیخا را طلبیدند. یملیخا گفت من گنجی نیافته‌ام دیروز این زر را از خانه پدرم برداشته‌ام و امروز به بازار آورده‌ام نام پدرش پرسیدند چون نام پدر گفت کسی از اهل شهر ندانست وی را تکذیب کردند و او از غایت ترس و وحشت گفت مرا به پیش دقینانوس ببرید که او از کار من آگاهی دارد.

مردمان گفتند که دقینانوس حدود سیصد و نه سال پیش مرده است تو ما را مکر می‌کنی؟ یملیخا گفت شما ما را به استهزاء گرفتید دیروز ما چند نفری از وی گریخته به کوه رفتیم و امروز مرا به طلب نان به شهر فرستادند و من غیر از این چیزی نمی‌دانم. القصه یملیخا را به پیش ملک عبدالرحمن بردند و قصه را به وی بازگفتند. ملک از حال وی باز پرسید و گفت درین شهر کسی را می‌شناسی؟ یملیخا گفت هزار کس می‌شناسم و نام‌های ایشان بر شمرده ملک گفت این نام‌ها که بر می‌شماری اهل این زمانه نیستند پرسید درین شهر هیچ سرایی داری؟ گفت دارم، رفتند تا به در سرائی رسیدند که از آن عالی‌تر سرائی نبود، گفت این سرای من است، پیری از آن سرای بیرون آمد عضابه‌ای بر پیشانی بسته، گفت چه بوده است که امیر و لشکر اینجا آمده است، گفتند این مرد می‌گوید که این سرای من است، آن پیر گفت من این سرای به میراث دارم از آبا و اجداد خویش، یملیخا گفت از آن آبا و اجداد خویش هیچکس را نام بدانی گفتن؟ گفت آری از فرزندان یملیخا ام، یملیخا گفت پس بدان که من یملیخا ام، آن پیر بوی در افتاد و بوسه بر سر و چشم وی می‌نهاد و می‌گفت به آن خدای که یکتاست که او راست می‌گوید و این جد من است.

وَكَذَلِكَ أَعْرَضْنَا عَنْهُمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّهُ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَزَّلُونَ مِنْهُمُ آمُرُهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُنْيَانًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا ﴿٢١﴾

بدینسان کسان را از آنها مطلع کردیم، تا بدانند که وعده خدا حق است و در رستخیز تردید نیست وقتی که میان خویش در کار آنها مناقشه می‌کردند، گفتند: بجای (بر روی) آنها بنائی بسازید. پروردگارشان بکارشان داناتر است و کسانی که در مورد ایشان غلبه یافته بودند گفتند در جای ایشان عبادتگاهی خواهیم ساخت. (۲۱)

وَكَذَلِكَ أَعْرَضْنَا عَنْهُمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّهُ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا

وَعَدًا، اسمِ إِنَّ - حَقٌّ، خبرِ إِنَّ

همچنانکه آنان را در غار به خواب طولانی فرو بردیم و از آن خواب طولانی بیدارشان کردیم تا اینکه مردمان آن شهر بدانند وعده الله حق و شدنی است و در آن خلافتی نیست چه این خواب و این بیداری به مرگ و بعثت شبیه است تا متوجه باشند خداوندی که از عدم هستی بوجود آورده و سپس او را می میراند پس قادر است دوباره در روز رستاخیز زنده گرداند و هیچ شکی در آن نیست.

إِذْ يَنْزِعُ عَنْهُمُ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا اتَّبِعُوا عَلَيْهِمْ بَشِيرًا

يَنْزِعُ عَنْهُمُ: فعل مضارع - (و) فاعل - بَيْنَهُمْ: مفعول فيه - أَمْرَهُمْ: مفعول به

چونکه در آن زمان مردمان شهر با یکدیگر اختلاف داشتند و در کار دین نزاع می کردند بعضی گفتند بعث و حشر فقط مخصوص ارواح است و بعضی هم عقیده داشتند بعث و حشر برای ارواح و جسد هر دو است خداوند با به خواب بردن بمدت سیصد و نه سال جوانمردان را در غار کوه نگه داشت و دوباره آنان بحالت اول هم در جسد و هم در روح اول از خواب بیدارشان کرد و با این کار ثابت کرد که جسد و روح با هم میبویند خواهند شد پس گفتند بر در غار ایشان دیواری درست کنید تا کسی به داخل غار نرود چونکه معلوم نیست آیا آنها مرده اند یا دوباره به خواب طولانی فرو رفته اند آن زمان که مردمان شهر هم آمدند ایشان گفتند پس ما را در قنجه افکند، دستها بر داشتند و دعا کردند که بارخدا یا ما را به آن حال ببر که بودیم.

رب العزه دعای ایشان اجابت کرد و به آن حال برد که بودند، و ایشان یملیخا را دیدند که به آن غار داخل شد ولی برنگشت و کسی جرأت نداشت که در آن شود، پس مسلمانان گفتند که بر دین ما بودند و ترسایان گفتند ملک زادگان ما بودند، حزب ساختند و مسلمانان غالب شدند.

رَبُّهُمْ أَغْلَمُ بِهِمْ

رَبُّ: مبتدا - أَغْلَمُ: خبر.

پروردگار ایشان به کار ایشان که از مسلمانان بودند و یا از غیر آن دعوا و نزاع می کردند دانا و آگاه است.

قَالَ الَّذِينَ عَلَى أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا

قَالَ: فعل ماضی - الَّذِينَ: فاعل

آنان که یعنی مسلمانان که در حزب قدرت یافتند و پیروز شدند گفتند بر در غار ایشان مسجدی بسازیم این است که رب العالمین گفت:

لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا

سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ
وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَّبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تَحْمَارِ
فِيهِمْ إِلَّا مِرَّةً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا ﴿٢٢﴾

خواهند گفت: سه تن بودند و چهارمیشان سگشان بود و گویند پنج تن بودند و ششمیشان سگشان بود
و جم به غیب می کنند [یعنی پرتاب به تاریکی] و گویند هفت تن بودند و هشتمیشان سگشان بود بگو:
پروردگارم شمارشان را بهتر داند، و جز اندکی، شما را ایشان ندانند، در مورد آنها مجادله مکن، مگر
مجادله ای بظاهر، و درباره ایشان از هیچک از اهل کتاب نظر مخواه. (۲۲)

سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ

مبتدا: محذوف - ثَلَاثَةٌ: خبر - رَّابِعُهُمْ: مبتدا - كَلْبُهُمْ: خبر.
زود باشند که بگویند ایشان (چهارمیان) سه نفر بودند که چهارمین ایشان سگشان بود.

وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ

و عده ای خواهند گفت پنج نفر بودند و ششمین ایشان سگشان بود.

وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ

و گروهی می گویند ایشان هفت نفر بودند و هشتمین ایشان سگشان بود البته این گفته نه از روی تحقیق
باشد بلکه از روی پندار و خیال و تصور خود گویند این دلیل است که رب العزه قول مسلمانان در آنچه
در مقدار ایشان گفتند هفت نفر بودند راست کرد و پسندید چون بعد از هفت کلمه «رَجْمًا بِالْغَيْبِ»
نیامده است.

قُلْ رَّبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ

بگو پروردگار من از تعدادشان آگاه تر از هر کسی است جز گروه اندکی از آدمیان آنرا نمی دانند که آن
پیغمبر و اصحاب او هستند ابوبکر و عمر و علی بن ابیطالب و ابوذر.

فَلَا تَحْمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَّةً ظَاهِرًا

مِرَّةً: جدال.

پس ای محمد ﷺ در حق اصحاب کهف اگر اهل یهود و نصاری جدال کنند تو با آنان مجادله مکن.

وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا

^۱ - علاوه بر آن در جمله های «رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ» و «سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ» هر دو بدون (واو) آمده است. در حالی که در جمله «وَتَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ» با (واو) شروع گردیده که به احتمال زیاد، اشاره به آخرین سخن و آخرین حرف می باشد.

لَا تَسْتَفْتِ: فعل مضارع مجزوم - (انت) فاعل - أحدًا: مفعول به
و از کسی در حق اصحاب کهف ای محمد ﷺ استفسار مطلب و فتوی مجوی و از اهل کتاب در این باره
چیزی سوال مکن.

وَلَا تَقُولَنَّ لِشَآئٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ عَدَا
ای رسول! تو هرگز مگو که من این کار را فردا خواهم کرد. (۲۳)

وَلَا تَقُولَنَّ لِشَآئٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ عَدَا

(ای) اسم إن - فاعل: خبر إن

در این باره هیچ چیزی مگو که فردا چنین کنم رب العزه جل جلاله در این آیه مصطفی را تادیب می
کند تا اینکه هر کاری کند به مشیت و خواست خدای تعالی افکند و بگوید «انشاء الله تعالی» و
سبب نزول این آیت آن بود که زمانی که از حضرت رسول ﷺ در حق قصه اصحاب کهف و ذوالقرنین و
روح پرسیدند در وعده ایشان جواب را به فردا واگذار کرد و انشاء الله نگفت تا جبرئیل چهل روز از
وی ماند و به روایتی پانزده روز و به روایتی سه روز. مولانا گفت:

گر خدا خواهد نگفتند از بطور پس خدا بنمودشان عجز بشر

و رسول خدا ﷺ از نیامدن جبرئیل اندوهگین گشت پس جبرئیل فرود آمد و گفت:

إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَادْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِي رَّبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَٰذَا رَشْدًا
مگر آنکه خدا بخواهد، و چون دچار فراموشی شدی پروردگارت را یاد کن و بگو شاید پروردگارم
مرا به چیزی که به صواب نزدیکتر از این باشد، هدایت کند. (۲۴)

إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ

أَنْ يَشَاءَ: فعل مضارع منصوب - الله: فاعل

مگر اینکه خدای تعالی بخواهد یعنی بگوئی انشاء الله اگر خدا بخواهد، چونکه اگر خواست و اراده
خدای تعالی نباشد چیزی صورت نمی گیرد.

وَادْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِي رَّبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَٰذَا رَشْدًا

ادْكُر: فعل امر - (انت) فاعل - رَبِّي: مفعول به

و آن زمان که دچار فراموشی شدی در آن صورت پروردگار خود را یاد کن و بگو انشاء الله شاید
اینکه پروردگار من هدایت کند به آنچیزیکه نزدیک است و راهی که در پیش است یا در شان
اصحاب کهف و غیره.

وَلِسُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا (۲۵)

و در غارشان سیصد سال بسر بردند، و نه سال بر آن افزوده اند. (۲۵)

وَلِئِذَا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا

لِئِذَا: درنگ کردند، فعل ماضی - (و) فاعل - سِنِينَ: بدل

قتاده گفت: این هم سخن اهل کتاب است که در حق درنگ و توقف کردن مدت اصحاب کهف اختلاف داشتند همچنانکه در تعداد آن اختلاف داشتند تا اینکه قومی گفتند سیصد سال و گروهی گفتند سیصد و نه سال. مولانا گفت:

سیصد و نه سال آن اصحاب کهف پیششان یکروز بی اندوه و لهف
و آنکسی نمودشان یکروز هم که به تن باز آمد ارواح از عدم

رب العالمین در جواب ایشان گفت:

قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَيْسُوا لَهُ غِيبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ مَا لَهُمْ مِنْ

دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يَشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا ﴿۲۶﴾

بگو: خدا بهتر داند چه مدت بسر بردند، غیب داشتن آسمانها و زمین خاص اوست، او چه بینا و چه شنواست، برای آنان جز او دوستی و یابوری نیست و هیچکس در فرمان دادن وی شریک نیست. (۲۶)

قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَيْسُوا

لَفِظُ اللَّهِ: مبتدا - أَعْلَمُ: خبر.

ای محمد ﷺ به ایشان بگو که در مدت درنگ اصحاب کهف به خلاف افتاده اند خداوند به مدت درنگ ایشان دانایست و آن چنان است که خدای تعالی سیصد و نه سال از درنگ ایشان خبر داده است.

لَهُ غِيبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

لَهُ: جار و مجرور خبر مقدم - غِيبُ: مبتدا مؤخر

و فقط خداوند تبارک و تعالی است که آنچه در آسمانها و زمین پوشیده است می داند از جمله مدت درنگ جوانمردان را در غار می داند.

أَبْصِرْ بِهِ، وَأَسْمِعْ

او بسیار شنوا و بینا است هیچ چیزی از دید او پنهان و مخفی نیست.

مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ

لَهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - مِنْ: حرف جز زائد - وَلِيٍّ: مبتدا مؤخر

آنطوریکه علم او به همه اشیاء محیط است و غیر از وی هیچ ولی و دوستی که متولی امور باشد نیست.

وَلَا يَشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا

لَا يُشْرِكْ: فعل مضارع - فاعل (هو) - أَحَدًا: مفعول به

خداوند در قضاوت و در فرمان و حکم خود هیچ کسی از موجودات را بر خود شریک و اباز و یاری دهنده نمی گیرد.

وَأَنْتَ مَا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابٍ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا ﴿٢٧﴾
از کتاب پروردگارت آنچه بتو وحی آمده بخوان، کلمات وی تغییر پذیر نیست و هرگز جز او پناهی نخواهی یافت. (۲۷)

وَأَنْتَ مَا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابٍ رَبِّكَ

أَنْتَ: فعل امر، فاعل (انت) - مَا: مفعول به.

خداوند خطاب به حضرت رسول ﷺ می گوید: ای محمد ﷺ آنچه از کتاب پروردگارت که همان قرآن است به تو وحی کرده شده است تلاوت کن و بخوان و به سخنان و اختلاف کنندگان توجه مکن و تکیه گاه تو فقط وحی خداوند است که بر تو نازل می شود.

لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ

لَا: لای نفی جنس - مُبَدِّلٌ: اسم لای نفی جنس - لِكَلِمَاتِهِ: جار و مجرور خبر لای نفی جنس.
چرا که هیچ کس سخنان قرآن را در شان اصحاب کهنف، در تعداد فقرات و یا در مدت درنگ بیان کرده است نمی تواند تبدیل و تغییر دهد.

وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا

لَنْ تَجِدَ: فعل مضارع - (انت) فاعل - مُلْتَحَدًا: مفعول به

و تو غیر از توجه و توکل خداوند یکتا پناهی نخواهی یافت بارگاه رحمت او بسیار وسیع و فراگیر است و قادر است همه بندگان پناهنده را در پناه خود جای دهد.

وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الدُّنْيَا وَلَا تُطِيعَ مَنْ أَغْوَيْنَا قُلُوبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ

قُرْطًا ﴿٢٨﴾

با کسانی که بامداد و شبانگاه پروردگار خویش را می خوانند، و رضای او می جویند، شکیبایی کن و باید که چشمانت از آنان در نگذرد [چشم میوش] که به زیور زندگانی دنیا مایل شوی و هرگز کسانی را که دل آنها را که از یاد خویش غافل کرده ایم و هوس خود را پیروی می کنند و کارش زیاده روی است، اطاعت مکن. (۲۸)

وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ

وَأَصْبِرْ: فعل امر - (انت) فاعل - نَفْسَكَ: مفعول به

می گویند این آیت در مدینه نازل شده است گفتند سبب نزول این آیت آن بود که اشراف عرب چون عیینه بن حصن الغزازی گفتند یا رسول الله ﷺ ما با مسلمانان چون سلمان، ابوذر نمی توانیم همنشینی کنیم اگر آنها را از ما دور سازی ما از تو احکام شرع یاد می گیریم آیت آمد که: ای محمد همراه باش با کسانی که صبحگاهان و شامگاهان خدای یکتای خود را می پرستند و به فریاد رسی می خوانند، آن کسانی که در نماز مداومت می کنند و قرآن می خوانند و بین حلال و حرام قریق قائل اند و حقوق خالق و مخلوق را می شناسند و باید چشمان شما متوجه کسانی برنگردد که:

ثُرَيْدُ رِيَسَةِ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا

ثُرَيْدُ: فعل مضارع - فاعل (انت) - رِيَسَةُ: مفعول به - الْحَيَوةِ: مضاف الیه - الدُّنْيَا: نعت

زینت دنیا می طلبند یعنی چشمان شما به سوی کسانی که ثروتمندان و زورگویان دنیا هستند متوجه نگردد.

وَلَا تُطِيعَنَّ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ، عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا

لَا تُطِيعَنَّ: فعل مضارع محزوم، فاعل (انت) - مَنْ: مفعول به.

و اطاعت مکن و فرمان میر از کسانی که دل آن ها را از ذکر و یادمان غافل گردانیدیم و کسانی که از هوا و هوس و خواهشهای نفسانی خود پیروی کرده است و خدای یکتا را ترک کرده و پیوسته در فکر رسیدن به آرزوهای نفسانی خود هستند.

وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاءَ فَلْيُكْفِرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِن يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا ﴿٢٩﴾

بگو: این حق از پروردگار شماست، هر که خواهد ایمان بیاورد و هر که خواهد منکر شود که ما برای ستمکاران آتشی مهیا کرده ایم که سرا پرده های آن در میانشان گیرد، و اگر فریاد رسی خواهند به آبی چون مس گداخته کمکشان دهند که چهره را بریان می کند، چه بد شربتی و چه بد جای آسایشی است. (۲۹)

وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ

قُلِ: فعل امر، فاعل (انت) - الْحَقُّ: مبتدا - مِن رَّبِّكَ: جار و مجرور خبر

ای یغصیر ﷺ به آنان بگو آنچه که شما از طرف خداوند ﷻ آورده ایم یعنی قرآن سخنان راست و درست و استوار و پایرجاست.

فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ

مَنْ: مبتدای جازم - شَاءَ: فعل ماضی - (هو) فاعل، جمله خبر
پس هر کسی خواهد به آن می گردد و ایمان می آورد و هر که خواهد به آن نگرود و ایمان نیاورد
یعنی چه بخواند و چه نخواهد چه بپذیرد و چه انکار کند این قرآن از طرف خداوند نازل شده است.

إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا

نَا: اسمِ إِنَّ - أَعْتَدْنَا: فعل ماضی - نَا (فاعل) - نَارًا: مفعول به
بدستیکه ما برای کسانی که ایمان نیاورده اند و نگریدند آتشی که گرداگرد آنان را فراگیرد آماده
کرده ایم. طوریکه خیمه و سراپرده آنان را در بر می گیرد یعنی آتش جهنم که در آن کافران مداوم
خواهند سوخت.

وَلِإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ

وَلِإِنْ يَسْتَغِيثُوا: فریاد بر آوردن در طلب کمک، اگر فریاد بنخواهند - كَالْمُهْلِ: هر نوع فلز گداخته.
و اگر در میان آتش سوزان جهنم فریاد بر آورند و از تشنگی فریاد خواهی کنند. با آبی چون فلز
گداخته به فریادشان رسند که چهره را بریان می کند آن زمان که به پیش دهن ایشان می برند
رویهایشان را از فرط حرارت می سوزاند.

يُسَكُّ الشَّرَابُ

يُسَكُّ: فعل ذم - الشَّرَابُ: فاعل
آن مهل چه بد شرابی است.

وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا

وَسَاءَتْ: فعل ماضی - فاعل (هی) - مُرْتَفَقًا: تمیز
و چه بد منزلی است آن مهل

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا ﴿٣٠﴾

کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، ما پاداش کسی را که نیک عمل کرده تباه
نمی کنیم. (۳۰)

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا

الَّذِينَ: اسمِ إِنَّ - لَا نُضِيعُ: فعل مضارع - فاعل (نحن) - جمله خبر إِنَّ.

بدرستی کسانی که به خدای یکتا و به رسول او و به قرآن بگروند و ایمان بیاورند و اعمال صالح و کارهای نیکو انجام دهند هر آینه ما پاداش آن کسی را که کارهای نیک انجام داده اند ضایع نمی گردانیم و این پاداش در پیشگاه خداوند یکتا محفوظ است.

أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعَمَ الثَّوَابِ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا ﴿٣١﴾
 آنها بهشت های جاوید دارند که از جایگاهشان جویها روان است آنجا دستبندهای طلا زیر کنند و جامه سبز از دیا و استبرق پوشند، در آنجا بر تختها تکیه زنند چه نیکو پاداش و چه نیکو جای آسایشی است. (۳۱)

أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ

أُولَئِكَ: مبتدا خبر محذوف - لَهُمْ: جارو مجرور خبر مقدم - جَنَّاتُ: مبتدای موخر.
 در آیه ۲۹ از جایگاه بند جهنمیان سخن رفت و در این آیه از جایگاه خوب بهشتیان سخن رفته می گوید، برای آن گروه ایمان آورندگان و مصلحین بهشت هائی است که در زیر آن رودهایی است که در زیر بام قصر آن روان و جاری است و بادستبندهای زر و طلا آراسته شوند و با لباسهای فاخر از حریر نازک و پارچه های ضخیم که فراخور ایشان است و در بهشت بر تختها تکیه کنند و از آن ناز و نعمت بهره مند شوند.

چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت شیوه جنت تجری تحتها الانهار داشت

نِعَمَ الثَّوَابِ

نِعَمَ: فعل مدح - الثَّوَابُ: فاعل

چه پاداش خوب و پسندیده ای است.

وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا

وَحَسُنَتْ: فعل مدح - فاعل (هی) مُرْتَفَقًا: تمیز

و این تختها و قصرهای بهشت چه آرامگاه خوب و نیکویی است.

وَأَضْرَبَ لَهُمُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا ﴿٣٢﴾
 برای ایشان مثلی زن، دو مرد که یکی را دو باغ داده بودیم از تاکها و آنرا به نخلها احاطه کرده بودیم و میان آن کشت زاری کرده بودیم. (۳۲)

وَأَضْرَبَ لَهُمُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا

وَأَصْرَبْتُ: فعل امر - فاعل (انت) مثلاً: مفعول به - رَجُلَيْنِ: بدل

می گوید مثل یاور این دو برادران را به آن دو مرد که در روزگار پیش بودند به ایشان بگوی قصه آن دو مرد که در مثل آن قصه عبرتست اگر عبرت می گیرند، دو برادر بودند در بنی اسرائیل یکی مومن نام او یهودا، دیگری کافر نام او قطروس. همان دو برادری است که در سوره الصافات و صف ایشان گفته شده است. دو برادر بودند هشت هزار دینار از پدر میراث بردند، هر یکی چهار هزار دینار، قطروس رفت و به هزار دینار بستانی خرید و آن را عمارت کرد. یهودا در مقابل آن هزار دینار به درویشان داد و گفت: بار خدایا اگر او بستانی خرید به هزار دینار من از تو بستانی می خرم در بهشت به هزار دینار که به صدقه دادم.

قطروس به هزار دینار دیگر خانه ای بنا نهاد و در آن غرفه ها و منظره ها بساخت، یهودا هزار دینار دیگر بدرویشان صدقه داد و گفت بار خدایا مرا خانه ای در بهشت می باید از بهر من خانه ای در بهشت بساز، قطروس زنی بخواست و هزار دینار مهر وی کرد. یهودا هزار دینار دیگر خرج درویشان و یتیمان و پیر زنان کرد و گفت یار خدایا این مهر زنان بهشتی است که تو مرا نامزد کنی. قطروس هزار دینار دیگر که مانده بود بجاگران و خدمتکاران و لباس و تجمّل خویش خرج کرد، یهودا نیز هزار دینار دیگر که باقی مانده بود به نیازمندان خرج کرد و از خدای تعالی لباس و تجمّل در بهشت جاویدان بخواست، اینست که رب العالمین می گوید: و سرای مومنان و کافران مثلی پیداکن و آن مثل داستان دو مرد است که برادران بودند از بنی اسرائیل یکی یهودا و او مومن بود و دیگری قطروس که کافر بود، به یکی از ایشان دو بستان دادیم بوسثانی از تاکهای انگور و گرداگرد باغها را با نخلستانها احاطه کرده بودیم، و در میان باغها کشتزارهایی قرار دادیم.

كَلَّمَا الْجَنَّتَيْنِ ءَاثَتْ أَكْثَهُمَا وَلَمْ نَطْلِمْ لَهُنَّ شَيْئًا وَفَجَّرْنَا خِلْفَهُمَا نَهْرًا ﴿٢٣﴾

هر دو باغ میوه خویش بدادی و میوه ی آن به هیچ وجه نقصان نیافتی و میان باغها نهری بشکافتیم. (۲۳)

كَلَّمَا الْجَنَّتَيْنِ ءَاثَتْ أَكْثَهُمَا وَلَمْ نَطْلِمْ لَهُنَّ شَيْئًا

كَلَّمَا: مبتدا - ءَاثَتْ: فعل ماضی - (هی) فاعل، جمله خبر

آن دو باغی که متعلق به کافر بود (قطروس) آن دو باغ سرسبز شدند و پیر از میوه شدند و کشتزارهایی داخل آن نیز محصولات خود را به تمام بدادند و هیچ از میوه کم و نقصانی دیده نمی شد و در طول سال به تمامی میوه می داد.

وَفَجَّرْنَا خِلْفَهُمَا نَهْرًا

فَجَّرْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - خِلْفَهُمَا: مفعول فیه - نَهْرًا: مفعول به.

و در میان آب دو بستان جویهایی از آب روان ساختیم تا آب آن دائم باشد.

وَكَانَ لَهُ شُرَكَاءُ لِيَصْحَبِيهِ. وَهُوَ يُخَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا ﴿٣١﴾

و برای او میوه‌ی فراوان بود و برقیق خود که با وی گفتگو می کرد گفت: من بمال از تو بیشتر و بعله از تو نیرومندترم. (۳۴)

وَكَانَ لَهُ شُرَكَاءُ

لَهُ: جار و مجرور خبر کانیک مقدم - شُرَكَاءُ: مبتدا مؤخر

و برای این کافر (قطروس) غیر از میوه های انگور و خرما میوه های دیگری نیز بود آورده اند که یهودا محتاج شده به برادر خود قطروس رجوع کرد و برای معیشت خود طلب مساعدت و کمک نمود قطروس گفت که زر و طلای من و تو برابر بود من صاحب اینهمه باغ و متاع شدم و چاکران و غلامان دارم و تو چرا تنگدست و فقیر هستی.

یهودا گفت: ای برادر تو بدان ماها باغ دنیا خریدی و من بوستان بهشت خریدم تو سرای در دنیا برای خود ساختی و من در بهشت برای خود خانه گرفتم.

فَقَالَ لِيَصْحَبِيهِ. وَهُوَ يُخَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا

أَنَا: مبتدا - أَكْثَرُ: خبر

پس قطروس کافر به برادر خود یهودای مسلمان گفت در حالیکه با هم مجادله می کردند و پاسخ و جواب می شنیدند من از تو از جهت مال دنیا بیشتر و عزیزتر هستم و پس دست یهودا را گرفت.

وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ. قَالَ مَا أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا ﴿٣٥﴾

و به باغ خود شد و ستمگر خویش بود گفت گمان ندارم که هیچوقت این نابود شود. (۳۵)

وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ

دَخَلَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - جَنَّتَهُ: مفعول به - هُوَ: مبتدا - ظَالِمٌ: خبر.

و او را به داخل باغ خود در آورد در حالیکه او با داشتن کبر و غرور و تفاخر بر نفس خود ستمگر بود.

قَالَ مَا أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا

أَن تَبِيدَ: فعل مضارع - هَذِهِ: فاعل - أَبَدًا: مفعول به

و در حالت مستکبرانه گفت من باور نمی کنم هرگز این باغ سرسبز نابود شود و از بین برود.

وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِن رُّدِدْتُ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا ﴿٣٦﴾

گمان ندارم رستاخیز بیا شود و اگر به سوی پروردگارم برنگردم، سوگند، که بهتر از این، سرانجام خواهم یافت. (۳۶)

وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً

أَظُنُّ: فعل مضارع؛ فاعل (انا) - السَّاعَةُ: مفعول به - قَائِمَةً: مفعول به ثانئ. قطرویس کافر گفت و گمان نمی کنم که قیامت بر پا شود.

وَلَئِنْ رُدِّدْتُ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِّنْهَا مُنْقَلَبًا

رُدِّدْتُ: فعل ماضی مجهول - (ت) نایب فاعل

و اگر بالفرض قیامتی هم بر پا شود و من نه سوی پروردگارم برگردانده شوم این همه مال و مقام و اولاد و شایستگی هایی که من دارم مسلماً من با داشتن این چیزها جایگاه بهتر در آن دنیا از این باغ و بوستان خواهم داشت.

قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاهُ رَجُلًا ﴿٣٧﴾
رفیقش که با او گفتگو می کرد گفت: آیا به آن کسی که ترا از خاک آفرید و آنگاه از نطفه و آنگاه بصورت مردی پرداخت کافر شده ای؟ (۳۷)

قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاهُ رَجُلًا

سَوَّاهُ: بصورت مردی قرار داد، فعل ماضی - ک: مفعول به - (هو) فاعل - رَجُلًا: تمیز
بپودای مومن در حالیکه با او گفتگو می کرد و بین او و برادرش قطرویس سؤال و پاسخ می رفت گفت
آیا به انکار بحث و شک کردن در آن به پروردگار خود کافر شدی که شما می گوئید با داشتن این
چیزهای دنیوی از قبیل باغ و مال و مقام جایگاه بهتری از این دنیا خواهم داشت و حال اینکه خداوند
شما را از گل خلق کرده سپس از نطفه بی ارزش آفرید و سپس شما را بصورت مردی راست اندام و کامل
قرار داد.

شیخ سعدی گفت:

دهد نطفه را صورتی چون پری که کردست بر آب صورتگری؟

لَيْكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا ﴿٣٨﴾

ولی، او خدای یکتا پروردگار من است و هیچکس را با پروردگار خویش شریک نمی کنم. (۳۸)

لَيْكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا

لَيْكِنَّا: حرف استدراک - (انا) مبتدا - هُوَ: مبتدای ثانی - لَفْظُ اللَّهِ: مبتدای ثالث - رَبِّي: خبر ثالث،

اللَّهُ رَبِّي: خبر هُوَ - جمله خبر (انا)

اما من می گویم آنکه مرا از خاک و نطفه بیافرید و از عدم به وجود آورد پروردگار من است و به او
احدی را شریک و انباز نمی گیرم پروردگار جهان و جهانیان اوست یکتا و بی همتاست.

وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنَّ تَرَنُّنًا أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَلَوْلَا

[ای رفیق! تو چرا وقتی به باغ خود در آمدی نگفتی که همه چیز بخواست خداست و جز قدرت خدا نیروای نیست و اگر تو مرا از خود بمال و فرزندی کمتر دانی. (مغرور مشور). (۳۹)]

وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ

إِذْ: مفعول فیه - دَخَلْتَ: فعل ماضی - (ت): فاعل - جَنَّتَكَ: مفعول به

پس چرا آن هنگام که به باغ و بوستان خود داخل شدی نگفتی آنچه خدا خواهد شود بلکه گفتی هرگز مال من به نیستی و زوال نرسد و در آن دنیا هم با داشتن این مال و مقام جایگاه بهتری خواهم داشت. من بایست می گفتم این باغ و بوستان من است اگر خدا بخواهد بماند و اگر خداوند نخواهد فانی می گردد.

لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

لَا: لای نفی جنس - قُوَّة: اسم لای نفی جنس - بِاللَّهِ: جار و مجرور، خیر لای جنس

بایستی می گفتم هیچ قدرت و نیروئی جز او از جانب خداوند نیست که همه قدرتها و مالهایی که ما داریم از جانب خدا به ما بخشید شده است آن به قدرت و نیروی من نیست از رسول خدا ﷺ روایت شده است که گفت:

«مَنْ أَعْطَى خَيْرًا مِنْ أَهْلِ أَوْ مَالٍ، فَيَقُولُ عِنْدَ ذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ لَمْ يَرْفِهِ مَا يَكْرَهُ»

إِنَّ تَرَنُّنًا أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَلَوْلَا

تَرَنُّن: فعل مضارع - (ن): وقایه - (ی): مفعول به - (ا): توكید - أَقَلَّ: مفعول به ثانی - مَالًا: تميز

ای برادر کافر من، ای قطروسی اگر در حال حاضر تو مرا می بینی که از نظر مال و باغ و بوستان و فرزندی کمترم اما روزی خواهد رسید که:

فَعَسَىٰ رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ فَنُصْبِحَ صَعِيدًا زَلَقًا ﴿۴۰﴾

باشد که پروردگارم بهتر از باغ تو بمن دهد، و به باغ تو از آسمان صاعقه ها فرستد که زمین بایر شود. (۴۰)

فَعَسَىٰ رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ فَنُصْبِحَ صَعِيدًا زَلَقًا

فَنُصْبِحَ: فعل مضارع منصوب - (هي): اسم اصبح - صَعِيدًا: خبر اصبح - زَلَقًا: صاف و هموار، نمت

یهودا گفت: پس شاید پروردگار من در آخرت به من بوستانی ببخشد به جهت اعتقاد و اخلاص و ایمان من که بمراثب از باغ و بوستان شما در این دنیا بهتر و با نعمت تر باشد و خداوند از آسمان صاعقه ای یعنی عذاب سختی بر بوستان شما نازل کند سپس بوستان شما را به زمین هموار تبدیل نماید.

أَوْ يُصْبِحَ مَاؤُهَا غَوْرًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلْبًا ﴿٤١﴾
یا آب به اعماق رود که جستن آن نتوانی. (۴۱)

أَوْ يُصْبِحَ مَاؤُهَا غَوْرًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلْبًا
یا خداوند تبارک و تعالی آب آن بوستان را فرمان دهد که در زمین فرو رود تا تو نتوانی آن آب فرو رفته را باز آوری و طلب تو در پس آوردن آب فرو رفته بی فایده است. آورده اند که خدای تعالی سخن آن یهودای مومن را راست گردانید و عذاب مهلک و از بیخ برکننده به آن باغ فرستاد و میوه های آن باغ همگی خراب گشت.

وَأُحِيطَ بِشَمْرِهِ فَاصْبَحَ يَبْلُغُ كَفِّهِ عَلَى مَا أَتَفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَيَقُولُ بَلِّغْنِي لَكُمْ أَشْرَكَ بِرَبِّي أَحَدًا ﴿٤٢﴾

و میوه های آن نابود گشت پس چنان شد که دو دست خویش به حسرت مالی که در آن خرج کرده بود از زر و زیور منقلب گردید، که تا کجا بر چفته ها سقوط کرده بود، و می گفت ای کاش هیچکس را با پروردگار خویش شریک نمی گرفتم. (۴۲)

وَأُحِيطَ بِشَمْرِهِ فَاصْبَحَ يَبْلُغُ كَفِّهِ عَلَى مَا أَتَفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَيَقُولُ بَلِّغْنِي لَكُمْ أَشْرَكَ بِرَبِّي أَحَدًا

أُحِيطَ: فعل ماضی مجهول - (هو) نایب فاعل

سرانجام آنچه که یهودای مومن گفته بود به تحقق پیوست و عذاب الهی به میوه های باغ آن کافر رسید و تمام درختان و میوه های آن خراب گشت و هر بنائی که در آن باغ ساخته بود بکلی ویران گشت پس صبحگاهان قطروس کافر بر آن باغ گذشت و آن هنگام که آن وضع و حال را مشاهده کرد از حسرت و تأسف کف بر کف بخود نهاد و بر آنچه که از دست داده است افسوس می خورد در حالیکه بناهای آن باغ افتاده و ویران شده به روی یکدیگر افتاده بودند و قطروس از قرط پشیمانی و افسوس می گفت ای کاش من به خداوند تبارک و تعالی دیگری را انبار نمی گرفتم و به او شریک نمی آوردم تا بوستان سرسبز و پر میوه من به جهت شرک من این چنین خراب نمی گشت. مولانا گفت:

هر کجا خواهد خدا دوزخ کند اوج را بر مردم دام و فخ کند
هم زد ندانت برآید دردها تا بگویی: دوزخ است و ازدها

وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِتْنَةً يَضُرُّوهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنْصَرًّا ﴿٤٣﴾

و او را، غیر خدا گروهی نباشد که یاریش کنند و یاری خویش کردن نتواند. (۴۳)

وَلَمْ تَكُنْ لَمْ فِتْنَةً يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِرًا

لَمْ: جار و مجرور خبر کات - فِتْنَةً: اسم کات

و کسی نیست که این عذاب را از باغ و بنای ایشان دفع کند جز خدای تعالی که او را یاری نکرد و قطرویس قادر نیست خود را از این بلا نجات دهد و یا از خدا انتقام گیرد.

هُنَالِكَ الْوَلِيَّةُ لِلَّهِ الْحَقُّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا ﴿٤٤﴾

در اینجا یاری کردن خاص خدای بحق است که پاداش او بهتر و سرانجام او نیک تر است. (۴۴)

هُنَالِكَ الْوَلِيَّةُ لِلَّهِ الْحَقُّ

هُنَالِكَ: مفعول فيه - خبر مقدم محذوف - الْوَلِيَّةُ: مبتدا مؤخر

پادشاهی و فرمانروائی و نصرت دادن و یاری کردن در وقت عذاب و یا زوال نعمت یا دادن جزا به مقتضای اعمال در روز قیامت با خداست.

هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا

هُوَ: مبتدا - خَيْرٌ: خبر - ثَوَابًا: تمیز - عُقْبًا: تمیز.

و او بهترین پاداش را به مومنان خود می دهد و بدترین جزا و عقوبت را بر کافران فراهم می کند. مولانا گفت:

تا بدانی پیش حق، تمیز هست	در میان هوشیار راه و هست
لطف او عاقل کند مرنیل را	قهر او ابله کند قایل را
همجو آب نیل، دانی وقت غرق	کو میان هر دو امت کرد فرق

وَأَضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا لِّلْحَيٰوةِ الدُّنْيَا كَمَآءٍ أُنزِلَتْهُ مِنَ السَّمَآءِ فَأَخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ

هَشِيمًا يَذْرَوُهُ الرِّيحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا ﴿٤٥﴾

برای آنها زندگی این دنیا را مثل بزن، چون آبی است که از آسمان نازل کرده ایم و بوسیله آن گیاهان زمین با هم در آمیخت، آنگاه خشک گردد و بادهای آنرا پراکنده کند و خدا به همه چیز تواناست. (۴۵)

وَأَضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا لِّلْحَيٰوةِ الدُّنْيَا كَمَآءٍ أُنزِلَتْهُ مِنَ السَّمَآءِ فَأَخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ

هَشِيمًا يَذْرَوُهُ الرِّيحُ

أَضْرِبْ: فعل امر، فاعل (انت) - مَثَلًا: مفعول به.

ای پیغمبر ﷺ برای کسانی که به مال و مقام و اولاد و باغ و بوستان دنیا می نازند و به آن افتخار می کنند مثال زندگانی را بیان کن و بگو که آن چیزها همچون آبی است که از آسمان آنرا فرو فرستادیم و با آن آب نبات و گیاهان و درختان روی زمین سیراب گردانیدیم و زمین با نیروی آب درختان را به رشد و

کمال رسانید پس بعد از مدتی صبح هنگام بوسيله باد و طوفان شکسته و از زمین برکنده و به اطراف پراکنده شده باشند.

وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقَدِّرًا

لفظ الله: اسم کات - مُّقَدِّرًا: خبر کات.

و خداوند تعالی بر همه چیز از جمله به نشو و نمای درختان و نیز بر استیصال و نابود گرداندن آن قادر و تواناست، آری به بهار زندگی خود مناز که جزائی در پی است.

الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا ﴿۱۹﴾
مال و فرزندان، زیور زندگی این دنیا است و کارهای شایسته ماندنی، نزد پروردگار به پاداش بهر و امید آن بیشتر است. (۴۶)

الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

الْمَالُ: مبتدا - زِينَةُ: خبر

مال و فرزندان زینت زندگانی دنیا اند زوال پذیر و زودگذر، توشه آخرت نیستند مگر آن مالی که برای ذخیره آخرت صرف شده باشد و مگر آن فرزندان صالحی که در ذخیره ثواب آخرت پدران خود کمر همت بسته باشند.

وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا

الْبَاقِيَاتُ: مبتدا - الصَّالِحَاتُ: نعت - خَيْرٌ: خبر - عِنْدَ: مفعول فيه.

و کارهای ماندنی و شایسته و پایدار همچون نماز و صدقه و تسبیح و جمیع طاعات در نزد پروردگار تو از جهت پاداش کسانی اند که همیشه در آخرت بهتر و باقی ماندنی تر است.
مولانا گفت:

باقیات الصالحات آمد کریم رسته از صد آفت و اخطار و بیم

اینان کسانی اند که همیشه به یاد مرگ بوده و به قناعت زندگی کرده و همنشین با نیکان اختیار کرده اند.

همنشینی با خدا خواهی اگر در عرش رب در درون اهل دل جا کن کمال این است و پس
پند من بشنو بجز با نفس شوم بدسرشت با همه عالم مدارا کن کمال این است و پس

وَيَوْمَ نُسِيرُ الْجِبَالَ وَنَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا ﴿۲۰﴾

روزی که کوهها را برآه اندازیم و زمین را (از زیر آن) نمودار بینی و محشورشان کنیم و یکی از آنها را وا نگذاریم. (۴۷)

وَيَوْمَ نُسِيرُ الْجِبَالَ وَنَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا

تُسَرُّ به حرکت در می آوریم، فعل مضارع، فاعل (نحن) - فَلَمْ تَقَاوِرْ ترک نکرده ایم، فعل مضارع مجزوم، فاعل (نحن).

ای محمد بیاد آور آن روزی را که از هول رستاخیز کوههای این جهان بر می کنیم و آنرا همچون ابر در هوا روان می گردانیم چنانکه جای دیگر گفت: «سیرت الجبال فكانت سراباً - و اذا الجبال سیرت -» و در زمین مردگان همه را بر روی آن می بلی بگونه ای که روی زمین همه صاف و همه چیز و همه مردگان را بر روی آن به آشکار می بینی و بیاد آور آن روزی را که همه را حشر می کنیم و جمع می کنیم تا به حساب و کتاب اعمال آنان رسیدگی می کنیم و کسی را از انسانها حشر نکرده باقی نمی گذاریم.

وَعَرَّضُوا عَلَى رَبِّكَ صَفًا لَّقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْتُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّن نَجْعَلَ لَكُم مَّوْعِدًا ﴿١٨﴾
صف کشیده به پروردگارت عرضه شوند (گوید) چنانکه اول بار شما را خلق کرده بودیم باز پیش ما آمده اید ولی پنداشتید که هرگز برای شما موعدی نهاده ایم. (۴۸)

وَعَرَّضُوا عَلَى رَبِّكَ صَفًا

وَعَرَّضُوا: فعل ماضی مجهول (و) نایب فاعل - صَفًا: حال.

و برای پی دادن حساب پروردگار همگی ایستاده و صف کشیده شوند تا پاسخ اعمال و حساب و کتاب خود را بدهند آن وقت ما به ایشان می گوئیم

لَّقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْتُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ

ای مردمان! شما الان به پیش ما آمدید چنانکه شما را روز نخستین آفریده بودیم یعنی پای برهنه و سر برهنه و بدون هیچ پوششی. مثل روز تولد که از مادر متولد شده اید و از عایشه رضی الله عنها روایت است از رسول خدا ﷺ شنیدم که می گوید: خداوند

همه مردمان را غریبان و برهنه بر می انگیزد و حشر می کند به او گفتیم:

يَا رَسُولَ اللَّهِ الرِّجَالُ وَالنِّسَاءُ جَمِيعًا؟

مردان و زنان همه مادر زاد بر می خیزند یعنی برهنه و غریبان و بی پوشش؟

يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ.

در این صورت بعضی از ایشان به سوی بعضی نگاه می کنند یعنی مردان و زنان، مردان و زنان را برهنه می بینند.

در حشر برهنه بودن مردان و زنان و نگاه آنان به یکدیگر چگونه خواهد بود پس آنحضرت فرمود: یا عایشه! امرا شد من آن ينظر بعضهم الى بعضهم ای عایشه کار در آن روز سخت تر است از اینکه بعضی به بعضی نگاه کنند یعنی فرصت و شعور مجال نگاه کردن یکدیگر را ندارند.

بَلْ رَعِمْتُمْ أَنْ تَجْعَلَ لَكُم مَّوْعِدًا

رَعِمْتُمْ: فعل ماضی - تم: فاعل

بلکه شما گمان می بردید که هرگز موعودی برای رستگاری و جنت و رسیدگی به حساب و کتاب شما که شمارا در آخرت بر انگیزیم ترتیب نمی دهیم و چنین اتفاق نمی افتد و حال اینکه این کار شدنی است و آن روز آنرا دریابید.

وَوَضَعَ الْكِتَابَ فَفَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ بَوَيْلَنَا مَا هَذَا الْكِتَابِ لَا

يُعَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظِلُّمُ رَبُّكَ أَحَدًا ﴿٤٩﴾

و نامه ها پیش آرند، پس آنگاه گناهکاران را از مندرجات آن هراسان بینی و گویند: ای بر ما این نامه چیست؟ که گناه کوچک یا بزرگی نگذاشته آنکه آنرا بشمار آورده و هر چه کرده اند حاضر یابد که پرورگارت به هیچ کس ستم نمی کند. (۴۹)

وَوَضَعَ الْكِتَابَ فَفَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ بَوَيْلَنَا مَا هَذَا الْكِتَابِ لَا

يُعَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا

وَضَعَ: فعل ماضی مجهول - الْكِتَابُ: نائب فاعل - فَرَى: فعل مضارع - (انت) فاعل - الْمُجْرِمِينَ:

مفعول به - مُشْفِقِينَ: حال

و نامه اعمال ایشان در روز محشر در دستهایشان نهاده شود مومنین آنچه بر دستهایشان نهاده شده است بخندان و شادمان می شوند اما گناهکاران و تباهکاران را ترسان و اعراض کنندگان می بینی ایشان می گویند وای بر ما این چه نوشته و عمل نامه ای است که هیچیک از اعمال ما را از کوچک و بزرگ فراموش نکرده و در آن نوشته و ثبت کرده است و همه آنها را بر شمرده است.

وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا

وَجَدُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - مَا: مفعول به.

و هر آنچه از کوچک و بزرگ عمل کرده اند همه در نظر می آید و هر یکی و نیکی چه کوچک و چه بزرگ در اعمال نامه خود ضبط شده خواهند یافت.

وَلَا يَظِلُّمُ رَبُّكَ أَحَدًا

لَا يَظِلُّمُ: فعل مضارع - رَبُّكَ: فاعل - أَحَدًا: مفعول به

و خداوند بر کسی در پاداش اعمال حسنه و در عقوبت اعمال سیئه قصور نمی کند و ستم کرده نمی شود بلکه پاداش هر عمل را به مقتضای آن خواهد داد.

از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جو زجو

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ ۖ

أَفَتَسْتَحْدُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أُولَئِكَ مِنْ دُونِ وَهْمٍ لَكُمْ عَذُوبٌ يُشَسُّ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا ﴿٥٠﴾

و چون به فرشتگان گفتیم: آدم را سجدہ کنید، همه سجدہ کردند مگر ابلیس که از جنیان بود و از فرمان پروردگارش سر باز زد آیا او و فرزندانش را که دشمن شمایند، سوای من، دوستان میگیرید؟ شیطان برای ستمگران چه جانشین بدی است. (۵۰)

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ

و آن زمان که خلافت بر آدم علیه السلام مسلم گردید فرشتگان و جنیان مامور شدند تا به سوی او سجدہ کنند و او را قبلہ سجود خود قرار دهند پس تمام ملائکہ سجدہ کردند مگر غزائیل (ابلیس) وی اصلاً جن بود با ملائکہ آمیزش تمام داشت حق سبحانہ تعالیٰ به جهت نافرمانی او را «ابلیس» لقب نهاد یعنی رانده شده و نا امید از رحمت خداوند پس ابلیس را از فرشتگان مستثنی کرد و گفت الا ابلیس ابلیس گفت من بهترم از او که من از آتش نورانیم و او از خاک ظلماتی است که نورانی ظلماتی را چگونه سجدہ کند دیگر بار گفت من خدمت تو کردم دیگری را چون سجدہ کنم حق تعالی فرمود: قال فاخرج منها فانك رجيم و ان عليك لعنتی الی یوم الدین.

یعنی فرمود: بیرون رو از این بدرستی که تو از رانده گانی و لعنت من بر تست تا روز قیامت.

كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ ۖ

اسم کان (هو) - مِنَ الْجِنِّ: جار و مجرور خبر کان

از عمر بن عبدالعزیز آورده اند که اول کسی که از فرشتگان سجود کرد اسرافیل بود.

پس ابلیس از سجود حضرت آدم علیه السلام سر باز زد و تکبر و گردن کشی کرد و ابلیس در علم خدا از کافرین بود، چون ابلیس از جن بود و در میان جنیان غایب و پارسا بود و همیشه در هوای خلافت زمین بود، با خلیفت آدم مایوس شد و حسد در دل وی قرار گرفت و ملعون جاوید شد.

أَفَتَسْتَحْدُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أُولَئِكَ مِنْ دُونِ وَهْمٍ لَكُمْ عَذُوبٌ

هُم: مبتدا - عَذُوبٌ: خبر

خداوند می فرماید آیا شما شیطان و فرزندان او را با وجود اینکه ایشان دشمنان شمایند بجز من دوستان خود میگیرید و از او فرمانبرداری می کنید و به من عاصی می شوید و ایشان را بجای من مددکار و کمک رسان خود می دانید در حالیکه شیطان و فرزندان برای شما دشمنی آشکار هستند.

يُشَسُّ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا

يَنْقَسُ: فعل ماضى - (هو) فاعل - بدلاً: تمیز

مستمکاران و ظالمین که بجای خدای تعالی ابلیس را فرمانبردار خود می دانند و از او تقلید می کنند چه بد عوضی و بدلی برای خود برگزیدند:

مَا أَشْهَدُهُمْ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا ﴿٥١﴾
آفرینش آسمانها و زمین را با حضور آنها نکردم و نه در هنگام آفرینش خودشان که من گمراهان را به کمک نمی گیرم. (۵۱)

مَا أَشْهَدُهُمْ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ

أَشْهَدُهُمْ: فعل مضارع - ت: فاعل - هم: مفعول به

خداوند می فرماید من در وقت آفرینش آسمانها و زمین شیطان و اولادش را برای مشاورت و معاونت حاضر نگردانیدم و نیز در وقت آفرینش نفسهای ایشان بعضی از آنان را حاضر نگردانیدم و نیازی به مشاورت و کمک آنان ندارم. بلکه آنان خود آفریده و مخلوق من اند.

وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا

كُنْتُ: فعل ماضى - ت: اسم گات - مُتَّخِذٌ: خبر گات

و من ابلیس و فرزندان گمراه سازان او را بعنوان دستیار و کمک رسان و مددکار قرار نگرفتم چون از معاونت و مشاورت ایشان بی نیازم

وَيَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُم مَّوْبِقًا ﴿٥٢﴾
و روزی که خدا گوید: شریکان مرا که می پنداشتید ندا کنید، آنها را بخوانند و اما اجابتشان نکنند و میانشان هلاکت گاهی نهاده ایم. (۵۲)

وَيَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُم مَّوْبِقًا

جَعَلْنَا: فعل ماضى - (نا) فاعل - مَوْْبِقًا: مهلکه، عداوت، مفعول به

و نیز بیاد آور آن روز را که خداوند می فرماید: شریکانی را که به خدای یکتا گرفتید صدا کنید تا به کمک و نصرت شما بیایند و از شما عذاب را دفع کنند پس کافران با صدای بلند از نشان خود قریب خواهی می کنند اما آن نشان اجابت نکنند و به قریب ایشان نرسند و میان کفار و معبودان ایشان وادی و محل هلاکت قرار دادیم و آن وادی جهنم است که همه ایشان را در آتش جهنم می سوزانیم.

وَرَأَى الْمَجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا ﴿٥٣﴾

و گنهکاران جهنم را بینند و گمان کنند که در آن خواهند افتاد و از آن گریز گاهی نیابند. (۵۳)

وَرَأَى الْمَجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا

وَرَاءَ: فعل ماضی - الْمُجْرِمُونَ: فاعل - النَّارُ: مفعول به.

و در این وادی گناهکاران و تبهکاران را در آتش دوزخ به معاینه از جهل سائله راه به یقین می بینند و این شعور را دارند که ایشان در آن جهنم می افتند و از آن آتش گریزگاهی برای خود نمی یابند که از آن بگریزند چونکه تمام اطراف ایشان را آتش جهنم احاطه کرده است.

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا ﴿٥٤﴾
در این قرآن همه گونه مثل برای مردم گونه گون کرده ایم و انسان از همه چیز مجادله بیشتر می کند. (۵۴)

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ

صَرَّفْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - الْقُرْآنُ: بدل

ما در این قرآن هر گونه مثلی از خاطره ها و سرگذشت تلخ و شیرین تاریخ پیشینیان را به مردم بیان کردیم و دیگر جایی برای ابهام باقی نگذاشتیم تا دلهای مستعد از آن عبرت گیرند. در دنیا و آخرت رستگار شوند. نظم:

حق تعالی به محض فضل عظیم	در کتاب کردیم و حکیم قدیم
آنچه مرجمه را بکار آید	گفته است آنچنانکه می باید

وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا

الْإِنْسَانُ: اسم کاتب - أَكْثَرُ: خبر کاتب - جَدَلًا: تمیز.

و انسان از همه آفریده های خداوند جدل کننده تر است و دشمنی و بحث او در شان حق بیشتر و آشکار تر است. ابن عباس رضی الله عنه فرمود که مراد نصیرین حارث است که در حق قرآن جدال می نمود یا ابی بن خلف که در امر بحث و حشر جدال میکرد.

وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ

أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا ﴿٥٥﴾

این مردم را منع نکرد، هنگامی که هدایت بدیشان آمد، از اینکه مؤمن شوند و از پروردگارشان آمرزش بخواهند، جز این نبود که (انتظار داشتید) طریقه گذشتگان تکرار شود یا عذاب از پیش به آنها در آید. (۵۵)

وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ

أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا

مَنْعَ: فعل ماضی - النَّاسَ: مفعول به - أَنْ تَأْتِيَهُمْ: فعل مضارع - هُمْ: مفعول به - جمله فاعل مَنْع ما در این قرآن این همه مثالها و سرگذشت تکان دهنده پیشینیان را آورده ایم بعد از اینکه محمد ﷺ به ایشان آمد و راه نمود و هدایت کرد و قرآن که معجزه است ایمان بیاورند و از گناهان با عبرت گیری از این واقعه استغفار کنند باز اهل مکه را از پرستش بتان منع نکرد مگر آنکه روش پیشینیان در حق ایشان اعمال گردد که آن نزول عذاب و هلاکت ایشان است و از بیخ برکنده شوند و با عذاب و روبرو کردند در تفسیر جلالین کشتار روز بدر را اشاره کرده است.

وَمَا تَرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَمُجَدِّلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ لُحُوقًا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا هُزُوًا ﴿٥٦﴾

ما پیغمبران را جز نوید بخش و بیم رسان نمی فرستیم، کسانی که کافران به باطل، مجادله کنند که حق را بدان باطل سازند و آیه های مرا با آن بیم که به ایشان داده اند، مسخره گرفته اند. (۵۶)

وَمَا تَرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ

تَرْسِلُ: فعل مضارع - (نحن) فاعل - الْمُرْسَلِينَ: مفعول به - مُبَشِّرِينَ: حال.

و ما پیغمبران را نفرستادیم مگر مژده دهندگان برای اهل ایمان و ترسانندگان برای مشرکان یعنی ایمان آورندگان را برای بهشت مژده دهند و مشرکان را از آتش جهنم بترسانند.

وَيُجَدِّلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ لُحُوقًا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا هُزُوًا

يُجَدِّلُ: فعل مضارع - الَّذِينَ: فاعل.

اما کافران بی مورد و بی دلیل مجادله می کنند و طرح آیات و معجزه می کنند و در نزول عذاب تعجیل می کنند تا اینکه با این جدال بی اساس حق را از بین برند و باطل را جایگزین آن سازند و دین اسلام و معجزات قرآن را با این جدال بی اساس بی رنگ کنند. آنان قرآن را که معجزه است و آن کتابی که در آن کافران را از عقوبت ترساننده است به باد مسخره می گیرند.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ

أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِلَّا ذَا أَبَدًا ﴿٥٧﴾

ستمگر تر از آنکه به آیه های پروردگارش اندرز داده اند از آن روی بگردانیده و اعمالی را که دو دستش از پیش کرده از یاد برده، کیست؟ که ما بر دلهایشان پوشش ها نهاده ایم که آیه های ما را نمی فهمند و گوشهایشان را گران کرده ایم، بنابراین اگر سوی هدایتشان بخوانی، هرگز و هیچوقت، هدایت نیابند. (۵۷)

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ

مَنْ: مبتدا - أَظْلَمُ: خبر.

چه کسی ظالم تر از کسی است که آیات پروردگار خود را یعنی قرآن که از آن پند گیرند اجابت نکند و از آن روی بگرداند و متابعت آن نکند و گناهان خود را فراموش کنند و به عواقب آن نیاندیشند و با دستهای خود آن گناهان را از پیش فرستند.

إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا

(نا) اسمِ اِنْ - جَعَلْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل، جمله خبری اِنْ

بدرستی که بر دلهای ایشان به جهت کفرشان پوششهایی و پرده هایی نهاده ایم تا آیات قرآن را در نیابند و نفهمند و به گوشهای ایشان سنگینی افکنیم تا اینکه ندای حق را بشنوند آنان از راه حق گمراه شدگان اند و دیگر نباید انتظار داشت که به راه حق باز آیند چون خواست و اراده الهی در ازل چنین رفته است.

وَإِنْ نَدَعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا

و اگر تو ایشان را به قرآن و به ایمان و به راه راست دعوت کنی آن هنگام که دعوت کنی هرگز به راه راست نیابند کاشفی گفت: مراد جمعی اند از کفار مکه که علم حق به عدم ایمان ایشان متعلق بود.

وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابُ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَّنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْعِدًا ﴿٥٨﴾

پروردگارت آمرزگار و رحمت دار است اگر آنها را به اعمالی که کرده اند مواخذه می کرد در عذابشان تعجیل میکرد (چنین نیست) بلکه مواعدهی دارند که هرگز در قبال آن گریزگاهی نیابند. (۵۸)

وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ

رَبُّ: مبتدا - الْغَفُورُ: خبر - ذُو: خبر ثانی

و پروردگار تو آمرزنده و صاحب رحمت است و به عقوبت عجله نمی کند چون اراده و خواست او در ازل چنین رفته است.

لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابُ

يُؤَاخِذُهُمْ: فعل مضارع - هُمْ: مفعول به - (هو) فاعل

و به آنچه با کفرشان در دنیا کسب کرده اند در عقوبت آن عجله نمی کند و الا می توانست هر چه زودتر به آنان همچون پیشینیان عذاب بفرستد.

بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَّنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْعِدًا

لَهُمْ جَارٌ وَ مَجْرُورٌ خَیْرٌ مُّقَدِّمٌ - مَوْعِدٌ: مبتدا مؤخر

بلکه برای عقوبت ایشان به جهت گسبشان از کفر وعده گاهی دارند که در آنجا به حساب و کتابشان رسیدگی خواهد شد و آن بعث و حشر است که در آنجا غیر از خداوند پناهگاهی و گریزگاهی برای آنان نیست و کسی قادر نیست آنان را نصرت و یاری دهد.

وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا ﴿۵۹﴾

این دهمکه ها هنگامیکه ستم کردند هلاکشان کردیم و برای هلاک کردنشان موعدی نهادیم. (۵۹)

وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا

تِلْكَ: مبتدا - الْقُرَى: بدل - أَهْلَكْنَاهُمْ: فعل ماضی - (نا) فاعل - هُمْ: مفعول به، جمله خبر و آن دهکده هایی که سرنوشت ایشان را از قبیله عاد و ثمود بر شما خوانده ایم اهالی آنان را هلاک کردیم آن هنگام که با کفر به خودشان ستم کرده اند و برای هلاک ایشان وقتی مقرر ساختیم و آن عذاب در وقت معین نازل کردیم پس چرا قریش از این واقعه ها عبرت نمی گیرد و از شرک و نافرمانی دست بر نمی دارد.

رشید الدین وطواط گفت:

نیکبخت آن کسی بود که دلش آنچه نیکوتر است بپذیرد

دیگران را چوپند داده شود او از آن پند بهره برگیرد

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتْنِهِ لَا أُبْرِحُ حَتَّىٰ أَتِلْعَ مَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمُضِيَ حُقْبًا ﴿۶۰﴾

[به یاد آور] و چون موسی به شاگرد خویش (نوجوان خود) گفت: آرام نگیرم تا به مجمع دو دریا برسم یا مدتی دراز سر برم. (۶۰)

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتْنِهِ لَا أُبْرِحُ حَتَّىٰ أَتِلْعَ مَجْمَعِ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمُضِيَ حُقْبًا

أَمُضِيَ: فعل ماضی - (انا) فاعل - حُقْبًا: روزگاران، مفعول فیه

و ای محمد ﷺ به یاد آنان بینداز آن زمانی را که موسی بن عمران به خادم و شاگرد خود یوشع بن نون بن افریم بن یوسف و او پسر خواهر موسی است و از بزرگان و صحابه او بود و بعد از موسی پیغمبر بنی اسرائیل بود و او کسی است که به همراه موسی برای پیدا کردن شخص فرزانه ای به نام خضر بیرون رفت تا از او چیزهایی بیاموزد و آدرس او را گرفته بود و به یوشع گفت ای یوشع تو برای یافتن حضرت خضر به همراه من می آیی و با من در این امر موافقی؟ گفت بلی موافقم میرویم تا به جایی که محل تلاقی دو دریا باشد تا او را بیابیم. گفته اند محل اقامت او مجمع البحرین است محل تلاقی دو رود دجله و فرات که به دریای خلیج فارس می ریزند و بعضی گفته اند محل اتصال خلیج عقبه با خلیج سوئز است که این دو خلیج به دریای احمر متصل می شوند. قول ابن عباس آنست که موسی علیهما السلام و بنی اسرائیل چون

در مصر ساکن شدند و آرام گرفتند و آنها را قرارگاه خود ساختند از خداوند عزوجل فرمان رسید که ای موسی بنی اسرائیلیان را به آنچه که از نعمت ها دادیم و نواختها که کردیم پند بده و بیاور. نعمتهایی چون دادن کتاب تورات و سرزمین مصر را قرارگاه ایشان ساختن و در آرامش زندگی کردن به یادشان آور تا عبرت گیرند و سپاس گزار باشند.

موسی به ایشان خطبه ای بلیغ خواند و مقداری از آن نعمت ها و کرامتها که خدای تعالی با وی کرده بود باز گفت مردی برخاست و گفت: ای کلیم الله این نعمتها که بر شمردی دانستیم بگو آیا در روی زمین کسی از تو دانا تر و عالم تر هست؟ موسی گفت: خیر، هیچکس از من عالم تر و دانا تر نیست. پروردگار جهانیان به این سخن او را سرزنش کرد و جبرئیل از جانب الله تعالی پیغام آورد. ای موسی ما در مجمع البحرین بنده ای داریم که از تو دانا تر است برو و از او علم بیاموز. موسی گفت: نشان وی چیست و چگونه می توانم او را بیابم؟ در حدیث شریف از روایت صحیح بخاری آمده است که خداوند فرمود ماهی برآینی در سبد دستی خود بگذار و حرکت کن هر کجا آن ماهی را از دست دادی و در ساحل بحر زنده شود او را طلب کن که او را بیابی پس موسی و یوشع هر دو راه افتادند و ماهی مملع^۱ را برداشتند موسی به یوشع گفت که مراقب ماهی باشد تا به سر منزل مقصود رسیدیم. مولانا گفت:

از کلیم حق بیاموز ای کریم	بین چه می گوید به مشتاقی کلیم
با چنین جاه و چنین پیغمبری	طالب سب خضمم ز خود بینی بری
موسیا تو قوم خود را هسته ای	در پی نیکو پیی سرگشته ای
کیقبادی رسته از خوف ورجسا	چند گردی چند جونی تا کجا
آن تو با توست و تو واقف براین	آسمانا چند پیمانی زمین
گفت موسی این ملامت کم کنید	آفتاب و ماه را ره کم زنید
میروم تا مجمع البحرین من	تا شوم مضروب سلطان زمن

فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُرُوثَهُمَا فَأَتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا ﴿٦١﴾

و همینکه به جمع میان دو دریا رسیدند ماهیشان را از یاد بردند و ماهی در دریا راه خویش بدریا پیش گرفت. (۶۱)

فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُرُوثَهُمَا فَأَتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا

موسی و یوشع به فرمان خدای تعالی به سوی مجمع البحرین حرکت کردند، مقداری نان و آذوقه و ماهی شور خشک شده با خود برداشتند تا به مجمع البحرین به نزدیک صخره رسیدند، موسی به یوشع گفت: ساعتی توقف کن تا من برگردم. موسی برای رفع حاجتی که داشت رفت در آنجا ماهی که در

^۱ - ماهی مملع: ماهی نمک سود.

^۲ - مضروب: هم صحبت شده، یا رو همراه شده.

داخل سید بود چون نم دریا به وی رسید روح دوباره برگرفت و زنده شد و به داخل آب رفت. یوشع گفت: هرگاه که موسی بیاید به او خواهم گفت چون موسی باز آمد فراموش کرد که حدیث ماهی و زنده شدن آن را به وی بگوید و شیطان از یاد وی بیرد. و گفته اند در آنجا چشمه ای بود که به آن آب حیات می گفتند در آنجا بنشستند و موسی بخواب رفت یوشع از آن وضو گرفت و قطره ای از دست وی بر آن ماهی چکید فوراً زنده شد و به دریا رفت.

یوشع علیه السلام متحیر و متعجب گشت. اما به موسی چیزی نگفت دوباره به راه نهادند و حرکت خود را ادامه دادند چندانکه الله تعالی خواست و آن رفتن زیادی بود موسی علیه السلام در آن رفتن زیادی گرسنه شده و به وی رنج رسید.

فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتْنِهِ ءَاِئِنَّا غَدَاءُ نَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا ﴿٦٢﴾

و چون بگذشتند به شاگردش گفت: غذایمان را پشیمان یار که از این سفرمان خستگی بسیار دیدیم. (۶۲)

فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتْنِهِ ءَاِئِنَّا غَدَاءُ نَا

ءَاِئِنَّا: فعل امر - (نا) مفعول به - (انت) فاعل - غَدَاءُ نَا: مفعول به ثانی

پس آن هنگام که از مجمع البحرین گذشتند و افزونی راه را طی کردند موسی علیه السلام به یوشع گفت زمان چاشت است غذای چاشت را بیار تا بخوریم زیرا که بسیار گرسنه و خسته شده ایم بدین طریق می بیاسائیم.

لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا

لَقِينَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - هَذَا: بدل - نَصَبًا: تمیز

بتحقیق از این سفر که کرده ایم رنج و سختی بما رسید چون یوشع غذای چاشت را به پیش موسی آورد. قصه ماهی به یادش آمد.

قَالَ اَرَاَيْتَ اِذَا اَوْتِنَا اِلَى الصَّخْرَةِ فَاِنِّي نَسِيتُ الْحَوْتَ وَمَا اَنْسَيْنِيْهِ اِلَّا الشَّيْطٰنُ اَنْ اَذْكُرُهُ وَاَتَّخِذَ

سَبِيْلَهُ فِى الْبَحْرِ عَجَبًا ﴿٦٣﴾

گفت: خبر داری که وقتی به آن سنگ تکیه کردیم من ماهی را از یاد بردم و خر شیطان مرا به فراموش کردن آن واداشت که یادش کنم و راه عجیب خود را پیش گرفت. (۶۳)

قَالَ اَرَاَيْتَ اِذَا اَوْتِنَا اِلَى الصَّخْرَةِ فَاِنِّي نَسِيتُ الْحَوْتَ

اَرَاَيْتَ: فعل ماضی - ت: فاعل - اِذَا: مفعول به

یوشع به موسی گفت آیا به یاد داری و خبر داری وقتی که به کنار آن صخره رسیدیم و در کنار آن چشمه جای گرفته بودیم ماهی زنده شد و به دریا رفت و من قصه ماهی را فراموش کردم که به تو بگویم. مولانا گفت:

ای خشک آن مرده کنز خود رسته شد در وجود زنده ای پیوسته شد
وای آن زنده که با مرده نشست مرده گشت و زنده کسی از وی برست

وَمَا أَنسَيْنِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ

أَنسَيْنِيهِ: فعل ماضی - (ن) و قایم - ی: مفعول به اول - ه: مفعول به ثانی - الشَّيْطَانُ: فاعل
و ذکر قصه ماهی و زنده شدن آن در کنار صخره در آن چشمه را جز شیطان مرا به فراموشی نبرد که
مرا از اینکه به توقصه ماهی را بگویم از یادم برد و در غین حال از تیزی موسی هم می ترسید.

وَأَتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ

و ماهی راه خود را بعد از زنده شدن در دریا گرفت و روانه دریا شد.

عَجَبًا

عَجَبًا: مفعول به ثانی

جای تعجب این بود که آن ماهی به هر کجا که می رفت راهی فراخ و گشاده بر او پیدا می شد و زمین
دریا نیز خشک می گشت موسی چون قصه ماهی و در رفتن آن به آب بر آن طریق که یوشع وصف
کرده بود شنید متعجب شد.

قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبِغْ فَأَرْتَدَّا عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا ﴿٦٤﴾

گفت: این همان است که می جستیم پس جستجوکنان بر رة پای خود باز گشتند. (۶۴)

قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبِغْ

ذَلِكَ: مبتدا - مَا: خبر

موسی گفت: این همان چیزی است که ما دنبالش بودیم و آنرا می طلبیدیم زیرا که پروردگار متعال به
من وحی فرستاد که آن ماهی را زنده خواهد نمود و مادر آنجا خضر را می طلبیدیم چون نشان آنکه
ما می جستیم آن بود.

فَأَرْتَدَّا عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا

فَأَرْتَدَّا: فعل ماضی - (ا) فاعل - قَصَصًا: مفعول مطلق

پس موسی و یوشع برگشتند تا به آن جایگاهی که در آن ماهی به دریا در آمده بود رسیدند و راهی فراخ
و خشک دیدند و بدان در آمدند.

فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا ءَايَتَهُ رَحْمَةً مِنْ عِندِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا ﴿٦٥﴾

پس بنده ای از بندگان ما را دریافته که از جانب خویش رحمتی بدو داده بودیم و از نزد خویش
دانشی به او آموخته بودیم. (۶۵)

فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا ءَاتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِمَّا لَدُنَّا عِلْمًا

فَوَجَدَا: فعل ماضی - (ا) فاعل - عَبْدًا: مفعول به

پس بنده ای از بندگان ما را که تاملش خضر بود یافتند ما به ایشان نزد خود رحمت دادیم که آن وحی و نبوت است بقولی او را بنعمبر دانند بعضی ها نبوت به او قائل نیستند و او طولانی عمر است و به او علمی را آموختیم که مخصوص به خودمان است و کسی آنرا نمی داند.

قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عَلَّمْتَٰ رُشْدًا ﴿٦٦﴾

موسیٰ بدو گفت: آیا ترا پیروی کنم که به من از آنچه آموخته ای کمالی بیاموزی. (۶۶)

قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عَلَّمْتَٰ رُشْدًا

قَالَ: فعل ماضی - مُوسَى: فاعل

موسیٰ به خضر گفت: آیا می پذیری که من از تو پیروی کنم بشرطی که آنچه را که بتو آموخته اند به من بیاموزی چون که برای موسی از خداوند وحی شده بود که در مجمع البحرین بنده ای داریم که از تو داناست و از او علم بیاموز آن علمی که خیر و صلاح در آن باشد. حافظ گفت:

ای صاحب کرامت شکرانه سلامت روزی تفقیدی کن درویش بی نوا را

قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿٦٧﴾

گفت تو به همراه من هرگز شکیبایی نتوانی کرد. (۶۷)

قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا

ک: اسم إن - لَنْ تَسْتَطِيعَ: فعل مضارع منصوب - فاعل (انت) جمله خبری إن - مَعِيَ: مفعول فيه -

صَبْرًا: مفعول به

خضر علیه السلام گفت: بدرستی که ای موسی تو قادر نیستی و نمی توانی در کار من صبر و شکیبایی از خود نشان دهی.

وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا ﴿٦٨﴾

چگونه در مورد چیزهایی که از راز آن واقف نیستی شکیبایی می کنی؟ (۶۸)

وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا

وَكَيْفَ: حال

خضر گفت: چگونه می توانی صبر کنی بر آن چیزی که علم تو به راز و رموز آن نمی رسد و به آن آگاه نیستی صبر و شکیبایی کنی؟

قَالَ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا ﴿٦٩﴾

گفت: اگر خدا خواهد مرا شکیا خواهی یافت و در هیچ باب نافرمانی تو نمی کنم. (۶۹)

قَالَ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا

سَتَجِدُنِي: فعل مضارع - (ن) و قایم - (ی) مفعول به - (انت) فاعل - صَابِرًا: مفعول به ثانی
موسی علیه السلام گفت: زود باشد که انشاء الله مرا در هر کاری شکیا خواهی یافت و آنچه از تو می بینم
نافرمانی نمی کنم و با فرمان تو مخالفت نخواهم کرد.

قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا ﴿٧٠﴾

گفت: اگر بدنبال من آمدی چیزی از من مپرس تا درباره آن مطلبی با تو بگویم. (۷۰)

قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا

خضر گفت: اگر تو با من همسفر شوی و از من پیروی کنی در حق چیزی که من می کنم که در نظرت
ناپسند آید مپرس تا اینکه من خودم درباره آن به تو سختی بگویم و حکمت و دلیل آن را به تو بیان
نمایم موسی علیه السلام شرط خضر را پذیرفت.

فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْنَاهَا لِنُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا ﴿٧١﴾

پس برفتند و چون بکشتی سوار شدند آنرا سوراخ کرد، گفت: آنرا سوراخ کردی که مردمش را غرق
کنی، حقا که کاری نابایسته کردی. (۷۱)

فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا

فَانْطَلَقَا: فعل ماضی - (ل): فاعل

موسی و خضر هر دو در ساحل دریا می رفتند و حرکت می کردند.
کشتی به ایشان برگذشت صاحبان کشتی که ایشان را در چهره نیکان و نیک مردان دیدند بی مزد سوار
کشتی کردند و گفته اند که صاحبان کشتی خضر را شناختند بدانجهت بی مزد سوار کشتی کردند. چون
کشتی بمیان دریا رسید خضر تبر برداشت و کشتی را سوراخ کرد چنانکه آب داخل کشتی شد. موسی با
لباس خود سوراخ کشتی را گرفت و بعضی گفته اند بوم کشتی را شکست و آب وارد کشتی نشد.

قَالَ أَخَرَقْنَاهَا لِنُغْرِقَ أَهْلَهَا

موسی به خضر گفت: آیا کشتی را سوراخ می کنی تا اینکه اهل کشتی را در آب غرق کنی چونکه
سوراخ شدن کشتی سبب غرق شدن اهل آن خواهد بود.

لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا

جِئْتَ: فعل ماضی - (ت) فاعل - شَيْئًا: مفعول به - إِمْرًا: نعت، کار بسیار ناپسند و زشت.

بدرستی که چیزی بسیاری زشت و ناپسند آوردی یعنی حقیقتاً کاری بسیار بد و شگفت انگیز و زشت و بر دل گران انجام دادی.

قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿٧٢﴾

گفت: مگر نگفتم که تو به همراهی من هرگز شکیانی نتوانی کرد: (۷۲)

قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا

چون موسی بر عمل خضر انکار نمود و آن را زشت و ناپسند خواند خضر گفت: آیا نگفتم بدرستی که تو در سفر به همراه من نمی توانی صبر و شکیا باشی.
حافظ گفت:

مزن ز چون چرا دم که بنده مقبل قبول کرد بجان هر سخن که جانان گفت

قَالَ لَا تُؤْخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا ﴿٧٣﴾

گفت: مرا به آنچه فراموش کرده ام باز خواست مکن و کارما را به من سخت مگیر: (۷۳)

قَالَ لَا تُؤْخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا

لَا تُؤْخِذْنِي: فعل مضارع - (ن) و قایه - (ی) مفعول به - (انت) فاعل
موسی گفت: که آن سخن از خاطرم رفته بود و من آنرا فراموش کرده بودم و مرا بخاطر آنچه که فراموش کرده ام باز خواست مکن.

پوش دامن عفو بر وی جرم مرا مریز آب رخ بنده بدین چون و چرا

فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقْتَلْتَنِي نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَّقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُّكَرًا ﴿٧٤﴾

پس رفتند تا پسری را دیدند پس او را بکشت، گفت: چرا شخص پاک و بی گناه را بدون این که کسی را به قتل برساند بکشتی حقاً کاری قبیح کردی: (۷۴)

فَانْطَلَقَا

پس از کشتی بیرون آمدند و وارد شهر شدند، و گروهی از کودکان را دیدند که بازی می کرده اند، خضر یکی از ایشان را یعنی پسری را که زیباروی و بلند قامت بود به پشت دیوار برد و او را بکشت.

حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقْتَلْتَنِي نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ

موسی علیه السلام به خضر گفت: آیا نفس پاک را کشتی در واقع قتل نفس ناحق کردی بدون اینکه او کسی را کشته باشد ناحق چگونه او را بی قصاص کشتی؟

لَّقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُّكَرًا

جِئْتَ: فعل ماضی - ت: فاعل - شَيْئًا: مفعول به - نُّكَرًا: نعمت

هر آینه چیزی ناپسند و زشت آوردی و افعلاً کار بسیار زشت و شگفت انگیز و بر دل گران انجام دادی.

قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿٧٥﴾

گفت: مگر به تو نگفتم که تو بهر امری من هرگز شکیبایی نتوانی کرد. (۷۵)

قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا

این توبیخ برای موسی است بر ترک وصیت.

خضر گفت: ای موسی! مگر من قبل از همسفر شدن به تو نگفته بودم که تو توانایی و شکیبایی عملهای من را نخواهی داشت؟

قَالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَحِّحْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا ﴿٧٦﴾

گفت اگر بعد از این چیزی از تو پرسیدم، دیگر بنا من همراهی مکن که از جانب من معذور خواهی بود. (۷۶)

قَالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَحِّحْنِي

موسی گفت اگر از چیزی بعد از این، مثل این عملی از تو صادر شود پرسم آن وقت همسفری و همدمی مرا ترک کنید یعنی از این به بعد در حق چیزی از تو نمی پرسم و اعتراض نمی کنم.

قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا

بَلَغْتَ: فعل ماضی - (ت) فاعل - مِنْ لَدُنِّي: جار و مجرور، (ن) و قایه - ی: مضاف الیه - عُذْرًا: مفعول به اگر به کاری که من انجام دهم اعتراض کنی از جانب من معذور خواهی بود.

فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلُهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّقُوا لَهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ

أَنْ يَنْقُضَ فَأَقَامَهُ. قَالَ لَوْ شِئْتَ لَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا ﴿٧٧﴾

پس رفتند تا به دهکده ای رسیدند و از اهل آن خوردنی خواستند و از مهمان کردنشان دریغ کرده اند در آنجا دیواری یافتند که می خواست بيفند و آنرا پاره داشت، گفت: کاش می خواستی و برای اینکار مزدی می گرفتی. (۷۷)

فَانْطَلَقَا

پس دو گذشتند و رفتند.

حَتَّى إِذَا أَتَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلُهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّقُوا لَهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ

يَنْقُضَ فَأَقَامَهُ.

تا به شهر انطاکیه و گفته اند شهر ایله رسیدند کاشفی گفت اهل روستا چون شب می شد دروازه ها را می بستند و به روی هیچکس باز نمی کردند نماز شام موسی و خضر بدان روستا رسیدند و خواستند که به روستا در آیند کسی دروازه نگشود و اهل روستا را گفتند ما اینجا غریب هستیم و گرسنه نیز می باشیم حال که ما را در روستا جای ندادید لا اقل طعامی برای ما بدهید.

فقیر و خسته بدرگاهت آمدم رحمی که جز دعای توام نیست هیچ دست آویز

پس اهل آن روستا سر باز زدند از اینکه ایشان را مهمانی کنند ایشان در شب گرسنه بیرون روستا بودند و بامداد روی به راه نهادند پس در اطراف آن ده دیواری مایل شده به یک طرف که در حال فرو ریختن بود یافتند پس خضر آن دیوار کج را راست کرد و بساخت و پایه ی آن را به گل و سنگ محکم کرد.

قَالَ لَوْ شِئْتُ لَخَذْتُ عَلَيْهِ أَجْرًا

موسی گفت که اهل این روستا به ما جادادند و طعامی هم نفرستادند اگر می خواستی این دیوار کج شده را تعمیر کنی برای تعمیر این دیوار اجری و مزدی می گرفتی.

قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنَكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ﴿٧٨﴾

گفت: اینک (موقع) جدایی میان من و تو است و ترا از توضیح آن چیزها که بر آن توانستی شکیبایی کنی خبر دار میکنم. (۷۸)

قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنَكَ

قَالَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - هَذَا: مبتدا - فِرَاقُ: خبر

خضر به موسی گفت این جدایی میان من و تو است که گفته بودی و پذیرفته بودی اگر در نوبت سوم از عمل شما بیرسم همدم من نباشی اینک وقت جدایی فرا رسید. حافظ گفت:

ترک این مرحله بی همی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی

سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا

سَأُنَبِّئُكَ: فعل مستقبل - ك: مفعول به - (انا) فاعل

زود باشد که شما را بیگاهانم بر آن عملی که من انجام دادم و شما نتوانستی از خود شکیبایی و صبر نشان دهی و ظاهراً بر نفس عمل انکار کردی و دیگر هنگام جدایی من و تو فرا رسیده است. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا فرمودند:

« یرحم الله موسى لَوَدِدْتُ اَنْهَ كَانَ صَبْرًا حَتَّى يَقْضَى اللهُ عَلَيْنَا مِنْ اَخْبَارِهِمَا » خدا بر موسی ببخشاید، من دوست داشتم که او شکیبایی می ورزید، خدای تعالی باز هم از اخبار آن دو بر ما حکایت می کرد. مولانا گفت:

صبر کن بر کار خضرای بی نفاق تا گوید خضر رو هذا فراق

أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسْكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ

سَفِينَةٍ غَصْبًا ﴿٧٩﴾

اما کشتی از مستمندانی بود که به دریا کار می کردند، خواستم معیوش کنم چونکه در راهشان شاهی بود که همه کشتی ها را به غصب می گرفت.

أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسْكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا

السَّفِينَةُ: مبتدا - (هی) اسم گات - لِمَسْكِينٍ: جار و مجرور خبر گات ، جمله خبر السَّفِينَةُ خضر گفت، اکنون تفسیر می کنم به تو آنچه که بر آن توانستی صبر کنی و بر من انکار کردی اما حکمت در سوراخ کردن کشتی آن بود که کشتی از آن چند درویش بود یعنی ده برادر، پنج از ایشان در زمینی و پنج از ایشان کارگران در دریا بودند یعنی که در دریا کار می کنند و با آن زندگانی می کنند و گفته اند که کشتی بر ایشان وقف بود. پس خواستم به حکم خدای تعالی آنکه آن کشتی را سوراخ کنم و معیوب گردانم.
مولانا گفت:

گر خضر در بحر کشتی را شکست قصد درستی در شکست خضر هست

به سالی که در بحر کشتی گرفت بسی سالها نام زشتی گرفت

و جریان آن است که در پیش راه ایشان پادشاه کافری بود که او را جلندی بن کرکر می گویند هر کشتی سالم و خوبی می بیند کشتی را از کشتیان می گیرد و آنرا غصب می کند. من آن کشتی را سوراخ و معیوب کردم تا پادشاه ظالم نتواند آنرا غصب کند. شیخ اجل سعدی گفت:

چو خضر پیمبر که کشتی شکست وزو دست جبار ظالم بیست

وَأَمَّا الْفُلُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا ﴿٨٠﴾

اما آن پسر، پدر و مادرش مومن بودند، ترسیدیم به طغیان و انکار دچارشان کند. (۸۰)

وَأَمَّا الْفُلُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا

أَبَوَاهُ: اسم گات - :مضاف الیه - مُؤْمِنَيْنِ: خبر گات

و اما آن کودکی که او را کشتیم پدر و مادر او با ایمان و از گرویدگان بودند پس ترسیدیم اینکه کفر و طغیان و سرکشی او بجائی برسد که پدر و مادر را بر کفر تحمیل کند و ایشان را از راه باز دارد و خود مقصد روی زمین گردد.

فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا ﴿٨١﴾

و خواستیم برورد گارشان پاکیزه تر و مهربانتر از آن عوضشان دهد. (۸۱)

فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا

أَنْ يَبْدُلَهُمَا؛ فعل مضارع منصوب - هما؛ مفعول به - رَبُّ؛ فاعل

پس از خدای تعالی خواستیم اینکه خداوند بجای او فرزندی پاک تر و صالح تر و نزدیک تر از جهت بخشایش بر پدر و مادر عطا فرماید کلبی گفت الله تعالی بجای این پسر ایشان را دختری داد که پیغامبری او را بزنی کرد و هفتاد پیغامبر از فرزندان او پدید آمدند در حالیکه آن پسری را که خضر بکشت کافر بود و صلاح پدر و مادر در کشتن وی بود.

آن پسر را کث خضر بهرید خلق سر آنرا در نیابد عام خلق

وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزُ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ﴿۸۲﴾

اما دیوار، از دو پسر یتیم این شهر بود و گنجی از مال ایشان زیر آن بود و پدرشان مردی شایسته بود، پروردگارت خواست که به رشد خویش رسند و گنج خویش بیرون آرند، مرحمتی از پروردگارت بود و من این کار پیش خود نکردم، چنین است توضیح آن چیزها که بر آن نتوانستی شکایانی کنی. (۸۲)

وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزُ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا الْجِدَارُ؛ مبتدا - (هو) اسم گات - لَغُلَامَيْنِ؛ جار و مجرور خبر گات ، جمله خبر الْجِدَارُ

و اما آنچه در حق تعمیر دیوار کج بود آن بود که آن دیوار از آن دو کودک یتیم بود و نام ایشان اصرم و صرم و در زیر دیوار گنجی برای ایشان بود اگر آن دیوار خراب می شد آن گنج ظاهر می گشت و مردمان آن گنج را بر می داشتند و پدر ایشان مردی شایسته و صالح بود نام او کاشع بود. پروردگار جل جلاله به برکت صلاح آن پدر نیکوکار، گنج را به این دو یتیم در رسانید و آن گنج به ایشان نگاه داشت.

فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا

يَسْتَخْرِجَا؛ فعل مضارع - (ل) فاعل - كَنْزَهُمَا؛ مفعول به

پس خواست پروردگار تو آنکه آن دو کودک به سن بلوغ و کمال رشد خود برسند و گنج خود را بیرون آورند و صاحب و مالک گنج خود شوند گفته اند آن گنج طلا و نقره بوده است.

رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ

رَحْمَةً؛ مفعول لاجله

آن گنج بخششی است از پروردگار تو.

وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي

فَعَمَلُهُ: فعل ماضی - (ت) فاعل - «مفعول به

آنچه که من انجام دادم و تو آنرا دیدی از روی میل و رغبت و به خواست خود نکردم بلکه به فرمان حق تعالی کرده ام که او خواست گنج مستحقان به صاحبشان برسد.

ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا

ذَلِكَ: مبتدا - تَأْوِيلُ: خبر

خضر گفت: ای موسی! این است حقیقت امری که تو در شان آن نتوانی صبر کنی. گفته اند بعد از بیان حکمت از جانب خضر هر سه مورد از موارد فوق موسی و خضر با یکدیگر خدا حافظی کردند.

از ابو هریره هم حدیثی نقل شده است که پیامبر ﷺ فرموده است همانا خضر از این جهت خضر نامیده شده است که بر پوست سپیدی می نشست و هرگاه بر می خاست زیر آن پوست سبز رسته بود.

از مجاهد روایت است که خضر از این جهت خضر نامیده شده است که هر کجا نماز می گزارده اطراف او سبز می شده است.

تعلیمی می گوید:

به عقیده بیشتر مورخان اهل کتابهای نخستین خضر علیهما السلام به روزگار فریدون شاه بوده است، گوید و گفته اند او پیشاپیش لشکر ذوالقرنین کبیر که به روزگار ابراهیم علیهما السلام بوده است حرکت می کرده است و هنگامی که ذوالقرنین در سرزمین هامی رفته است به آب حیات رسیده و از آن نوشیده است و نه او از خاصیت آن آب آگاه بوده که آشامیده است و نه ذوالقرنین که نیاشامیده است، و خضر از آن روی زنده ماند و هم اکنون هم زنده است^۱ و خدای داناتر است.

سنائی غزنوی گفت:

اهل دنیا اهل دین نبوند ازیرا راست نیست هم سکندر بودن و هم آب حیوان داشتن

به خواست خداوند متعال در آیات بعدی اخبار ذوالقرنین و چگونگی لشکرکشی او و ساختن سد ذوالقرنین بیان خواهیم کرد.

وَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا

ترا از ذوالقرنین پرسند، بگو: برای شما از او چیزی خواهم خواند (۸۳)

^۱ - در مورد حیات حضرت خضر بین علماء اختلاف نظر وجود دارد بسیاری از اهل علم از جمله قرطبی، نووی در شرح مسلم، ابن الصلاح، النعاش و ... قائل به حیات خضر می باشند. و جمع کثیری از علماء از جمله ابن کثیر، ابن جوزی، امام بخاری، ابن تیمیه، محمد امین شتیطی صاحب اجواء البیان و ... قائل به حیات نیستند.

از امام بخاری در مورد حیات خضر و الیاس علیه السلام - سوال شد امام بخاری در جواب گفت: کیف یكون هذا، و قد قال النبی صلی الله علیه وسلم ای قبل وفاته بقلیل لا یبقی علی رأس الماته ممن هو الیوم علی ظهر الارض أحد. روح المعانی جزء ۱۵ ص ۳۴۰

قائلین به حیات خضر عموماً حکایاتی از برخی صلحاء در مورد خضر نقل می کنند که در واقع ضعیف و قابل حجت نیست برای تفصیل دلائل طرفین به تفسیر ابن کثیر و تاریخ ابن کثیر و تفسیر اجواء البیان و روح المعانی، مراجعه فرمائید.

وَسْأَلُونَكَ عَنِ الْقَرْنَيْنِ

يَسْأَلُونَكَ: فعل مضارع - (و) فاعل - ك: مفعول به

ای محمد ﷺ از تو مشرکان مکه در حق ذوالقرنین که پادشاه شرق و غرب عالم بود می پرسند بدین دلیل او را ذوالقرنین گفتند که مشرق و مغرب را طواف کرد اسم او اسکندر بن فیلقوس یونانی است چونکه از سه پرشی که کافران مکه از حضرت رسول ﷺ کرده بودند یکی اصحاب کهف و دیگری ذوالقرنین و سومی در حق روح بود که حضرت رسول ﷺ به دو سؤال از سه سؤال به جز روح پاسخ گفته بود و اینک در حق ذوالقرنین رب العالمین در جواب ایشان این آیت فرستاد.

قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا

سَأَتْلُو: فعل مضارع - فاعل (انا) - ذِكْرًا: مفعول به

ای محمد ﷺ به ایشان جواب بده و بگو که آری بر شما قصه ذوالقرنین را خواهم گفت و از احوال و سرگذشت او شمارا آگاه خواهم کرد این ذوالقرنین نام وی به عربی عمرو بود. قبلاً گفتیم که چون او شرق و غرب عالم را طواف کرده بود ذوالقرنین گفتند.

گفته اند به این سبب است که به همه جای زمین رسیده و این مطلب را از قول ابن عباس نقل کرده اند. و گفته شده است به این جهت ذوالقرنین معروف شده که دارای دو گیسوی زرین بوده است خواب دیده که به چشمه خورشید نزدیک شده و دست بر دو سوی آن از خاور و باختر نهاده است و چون این خواب را برای قوم خویش نقل کرد او را ذوالقرنین لقب دادند و این گفتار از وهب بن منبه نقل شده است. و نظریات دیگری نیز موجود است. اما صحیح ترین خبر در این باره آن است که ذوالقرنین پیامبر غیر مرسل بوده است و از وهب و غیر او هم همینگونه روایت شده است.

ذوالقرنین مردی از اهالی روم بوده و پسر پیرزنی است که جز او فرزندی نداشته است. نامش اسکندر روم و گفته اند مردی نیکوکار بوده است و وهب می گوید، نخستین کاری که کرد قوم خود را به گردن نهادن در راه خدا فرا خواند و همگان ناچار گردن نهادند، سپس دستور داد برای او مسجدی بسازند درازی آن چهار صد ذراع و پهنای آن دویست ذراع و بلندی دیوار آن بیست و دو ذراع نهادند و بلندی تمام ساختمان یکصد ذراع بود، ثعلبی (رح) می گوید که اسکندر آن بینوایان را در قبال خرده زرهایی که یافته بودند سپاهی خود قرار داد و شمارشان چهل هزار تن بود که آنان را به چهار لشکر ده هزار نفری تقسیم کرد. گفته اند چهار کس اند که ملک ایشان به همه ی جهانیان برسد. دو مومن: سلیمان بن داود و ذوالقرنین، دو کافر: نمرود و نبت نصر.

إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَهَبْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبِيًّا ﴿٨٤﴾
 وی را در زمین تمکن دادیم و از همه چیزها وسیله ای عطا کردیم (۸۴)

إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَهَبْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبِيًّا

نا: اسم إن - مَكَّنَّا: فعل ماضی، (نا) فاعل، جمله خبر إن.

بدرستیکه ما به او در زمین حکومت و قدرت دادیم و وسیله تمام چیزها را برای رسیدن به حکومت و سلطه او به شرق و غرب عالم برایش فراهم کردیم می گوید: برای تو چنان بینشی می دهم که همه چیز را بینی و نیروی فراوان می دهم تا هیچ چیز از دست تو بیرون نشود، بازویت را استوار می کنم که هیچ چیز ترا نتراساند و پایه حکومت ترا چنان محکم می کنم که چیزی بر تو غلبه نکند و دلت را چنان استوار می کنم که هیچ چیز ترا به بیم نیندازد، قدرتت را چنان استوار می کنم که بر همه چیز پیروز شوی و بر تو لباس هیبت می پوشانم که هیچ چیز ترا به وحشت نیندازد، روشنی و تاریکی را برای تو تسخیر می کنم و آن دو را از یاران و لشکریان تو قرار می دهم نور پیشاپیش تو حرکت و راهنمائیست می کند و ظلمت و تاریکی از پشت سر ترا احاطه می کند.

فَاتَّبَعَ سَبِيًّا ﴿٨٥﴾

پس دنبال سببی رفت. (۸۵)

فَاتَّبَعَ سَبِيًّا

پس در پی سببی افتاد. یعنی: ذوالقرنین در پی راه و وسیله ای افتاد که او را به محل غروبگاه خورشید برساند.

حَقَّ إِذَا بَلَغَ مَقْرَبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَقَرُّبُ فِي عَمِيْقٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّمَا أَنْ تُعَذِّبَ وَإِنَّمَا أَنْ تَنْجِدَ فِيهِمْ حَسُنَا ﴿٨٦﴾

چون به غروبگاه آفتاب رسید آنرا دید که در چشمه ای گل آلود فرو می رود و نزدیک چشمه گرومی را یافت گفتیم ای ذوالقرنین یا عذاب میکنی یا میانشان طریقه ای نیکو پیش می گیری. (۸۶)

حَقَّ إِذَا بَلَغَ مَقْرَبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَقَرُّبُ فِي عَمِيْقٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا

حَمِئَةٍ: لجنزار سیاه و تیره رنگ.

ذوالقرنین به فرمان خدای تعالی در راه بود نور در پیش و ظلمت در پشت سر و با وی هزار هزار و چهارصد هزار مرد جنگی بود، تا آنکه رسید آنجا که آفتاب فرو می شد^۱ چشمه ای دید عظیم همچون دیگ می جوشد که آفتاب به نظرش آمد در چشمه ای گل آلود تیره رنگ فرو می رود و در آنجا عده ای کافر سرکش متمرد را یافت و ایشان قومی بت پرست بودند دارای زبانهای مختلف و عقاید پراکنده

^۱ - مراد غرب جهان معمور آن روزی است - تفسیر نور

این ملت همان است که نامش ناسک بود قومی فربه و لباس ایشان پوست حیوانات وحشی و جانوران آبی بود.

قُلْنَا يٰذَا الْقَرْنَيْنِ اِمَّا اَنْ تُعَذِّبَ وَاِمَّا اَنْ تَنصِتَ فِيْهِمْ حَسَنًا

قُلْنَا: فعل ماضی، (نا) فاعل - یا: حرف ندا - ذا - منادی - الْقَرْنَيْنِ: مضاف الیه - اِمَّا: تمیز

و ما به ذوالقرنین گفتیم. ای ذوالقرنین یکی از دو کار را در حق ایشان انجام بده و یا ایشان را به جهت ایمان نیاوردن میکشی و یا کشتن عذاب می دهی و یا در حق ایشان نیکویی می کنی تا بگروند و ایمان بیاورند

(۸۷)

قَالَ اَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نَعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ اِلٰی رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَّكَرًا گفت: هر که ستم کند زود باشد که عذابش کنیم و پس از آن سوی پروردگارش برسد خدا او را به عذابی بسیار سخت کیفر خواهد داد. (۸۷)

قَالَ اَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نَعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ اِلٰی رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَّكَرًا

ذوالقرنین به ایشان گفت: اما کسانی که بر خود ستم کنند و برگردد بمانند ایشان را در دنیا یا کشتن عذاب خواهیم داد سپس در آخرت به سوی پروردگارشان برگردانده می شوند و در قیامت جزا داده می شوند پس خدای تعالی او را عذاب کند عذاب سختی که مثل آن عذابی نباشد.

(۸۸)

وَاَمَّا مَنْ اٰمَنَ وَعَمِلَ صٰلِحًا فَلَهُ جَزَاؤُ الْحَسَنٰی وَنَسْتَقُوْلُ لَهُ مِنْ اَمْرِنَا يُسْرًا و هر که ایمان آورد و کار شایسته کند، پاداش نیک دارد و او را از فرمان خویش به کاری آسان و خواهیم داشت. (۸۸)

وَاَمَّا مَنْ اٰمَنَ وَعَمِلَ صٰلِحًا فَلَهُ جَزَاؤُ الْحَسَنٰی

مَنْ: مبتدا - له: جار و مجرور، خبر مقدم - جَزَاؤُ: حال - الْحَسَنٰی: مبتدای مؤخر، جمله خبر مَنْ ذوالقرنین که چنین دید آنان را به ظلمت گرفت سه لشکر و اردوگاه بر اطراف ایشان زد و آنان را از هر سو محاصره و یک جا جمع کرد و سپس آنان را به نور گرفت و به پرستش خداوند متعال فرا خواند، گروهی از ایشان به او گرویدند و گروهی سر بر تافتند، آنانی را که سر بر تافتند تاریکی را بر ایشان چیره ساخت آن چنان که از هر سوی تاریکی آنان را فرو گرفت احساس می کردند که تاریکی در بینی و دهان و اندرون ایشان نفوذ کرده است، همگان فریاد بر آوردند و سرگردان شدند و از نابودی خویش ترسیدند و ناچار همصدا به ذوالقرنین پناهنده شدند و به او گرویدند، میگوید:

اما هر که بگردد و ایمان آورد و عمل شایسته و نیکو به مقتضای ایمان انجام دهد پس پاداش نیکو در هر دوسرای برای اوست.

وَسْتَقُوْلُ لَهُ مِنْ اَمْرِنَا يُسْرًا

سَتَقُولُ: فعل مستقبل - (نحن) فاعل - يَسْرًا: مفعول مطلق

وزود باشد که بگوئیم دستورات ساده و آسانی که قابل تحمل آنان باشد و مالیات سنگین و طاقت فرسای بر آنان صادر نمی کنیم بلکه فرا خور طاقت او دستور می دهیم.

ثُمَّ أُنْعِمْنَا سَبَبًا ﴿٨٩﴾

آنگاه راهی را دنبال کرد. (۸۹)

ثُمَّ أُنْعِمْنَا سَبَبًا

أُنْعِمَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - سَبَبًا: مفعول به

کلمه سبب در قرآن به معنای مختلف از قبیل باب، دوستی، رسن، طریق آمده است. می گوید: پس دیگر باره وسیله و سببی پیدا کرد که برای بازگشت راه مشرق را پیش گرفت. این سخن درباره کسانی است که خورشید بر آنان طلوع می کند، و می گفت به سفر رفتم و از سر زمین چین گذشتم و دوباره ی ایشان پرسیدم و گفتند میان تو و ایشان یک شبانه روز راه است،

حَقُّوَ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَى قَوْمٍ لَّمْ يَجْعَلْ لَهُم مِّن دُونِهَا سَبَرًا ﴿٩٠﴾

تا به طلوع گاه خورشید رسید آنجا قومی را یافت که ما میان آنها و آفتاب پوششی نداده ایم. (۹۰)

حَقُّوَ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَى قَوْمٍ لَّمْ يَجْعَلْ لَهُم مِّن دُونِهَا سَبَرًا

حَقُّوَ: ابتدا - إِذَا: مفعول فیه - بَلَغَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - مَطْلِعَ: مفعول به

تا اینکه به محل طلوع آفتاب^۱ که از جانب شرق است برسید و یافت آفتاب را که هر صبحگاه بر می آید و شماع او می تابد بر قومی که کافر بودند نه سر پناهی داشتند و نه لباسی بلکه بدون لباس لخت و عریان بودند همچون انسانهای اولیه.

مولانا گفت:

مطلع شمس آی اگر اسکندری بعد از آن هر جا روی نیکو فری
بعد از آن هر جا روی مشرق بود شرقها بر مشرق عاشق بسود

پروردگار جهانیان آنجا خلقی آفریده که ایشان را متسک گویند، گوشهای ایشان بزرگ و قد ایشان کوتاه است، آنان در سرزمینی بودند که ساختمانی بر آن زمین قرار نمی گرفت و آنان در حفره هایی که زیر زمین کنده بودند زندگی می کردند و چون آفتاب از نیمروز می گذشت برای انجام کارهای کشاورزی خود بیرون می آمدند.

كَذَلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خَيْرًا ﴿٩١﴾

چنین بود، و ما از آن خبرها که نزد وی بود، بطور کامل خبر داشتیم. (۹۱)

^۱ - مطلع الشمس: مراد قسمت شرق جهان معموز آن روزی است. تفسیر نور

كَذَلِكَ

اسکندر همان کاری یا اهل مشرق کرد که با اهل مغرب کرده بود یعنی رفتار یکسان با اهل غرب و شرق داشت.

وَقَدْ أَحْطَيْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا

و بدرستی که ما احاطه داشتیم به آنچه نزدیک او بود از تمام اسباب و ادوات حرب و وسیله ی حکومتی و پادشاهی و جهانگیری که جمع بود بر وی آگاهی داشتیم و به او احاطه داشتیم.

ثُمَّ أُنْبِئْ سَبَبًا

آنگاه راهی را دنبال کرد (۹۲)

ثُمَّ أُنْبِئْ سَبَبًا

در آیه هشتاد و نه الکهف در حق سبب و معنای مختلف آن گفتیم پس دیگر باره وسیله و سببی پیدا کرد که برای بازگشت راه از مشرق به شمال، آنجا که ترکان ساکن اند روی آوردیم.

حَقَّ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا

تا وقتی میان دو کوه (دو سد) رسید مقابل آن قومی را یافت که هیچ سخنی را نمی فهمیدند. (۹۳)

حَقَّ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا

و چون از همه مردم شرق و غرب آسوده خاطر شد و خاور و باختر را گشت آهنگ ناحیه مرکزی زمین و جن و انس و یاجوج و ماجوج کرد زمانیکه به سرزمین ترک رسید بمیان دو کوه آمد در فرا سوی آن دو کوه سرزمین یاجوج و ماجوج^۱ را یافت آدمهایی با شکل و قیافه های عجیب و غریب که

۱- السدین (سد) گاهی به کوه گفته می شود، مراد از دو کوه سلسله جبال سرزمین قفقاز میان دریای خزر و دریای سیاه است. تفسیر نور.

در مورد موقعیت جغرافیایی دو کوه «السدین» در پاورقی مختصر تفسیر ابن کثیر در ذیل آیه: «حتی اذا ساءى بين السدين» آمده است. قال السيوطي غن الصحاح: همانا من قبل ارمينية و اذربايجان، اخرجه ابن ابي حاتم. «مختصر تفسیر ابن کثیر ج ۲ پاورقی ص ۴۳۶»

سد ذوالقرنین در کیا واقع شده و به چه منظور ساخته شده است؟

آنچه مسلم است و آیات بر آن دلالت دارد آنست که ذوالقرنین به منظور جلوگیری از هجوم اقوام وحشی، در مناطق کوهستانی که به کوه های قفقاز معروف است، سدی میان دو کوه ایجاد نمود. تنگه ای که در آن «سد» ایجاد گردیده در عصر حاضر تنگه «داربال» نامیده می شود که در نقشه های موجود میان «ولادی کیوکز» و «تفلیس» نشان داده می شود.

در روشنائی قرآن «از مولوی سعدی بهبودی» و تفسیر نور.

سد... شاید مراد دیوار آهنی موجود در تنگه داربال «واقع در سرزمین قفقاز باشد که هنوز پابرجاست. تفسیر نور»

در مورد «ذوالقرنین» که چه کسی بوده از ازمته قدیم بین مفسرین اختلاف نظر وجود داشته و دارد برخی مفسرین اسکندر رومی را «ذوالقرنین» می نامند و برخی از جمله ابوالکلام آزاد، کزوش فرمانروای هخامنشی ایران را و برخی هم شاهی از پادشاهان یمن را که نیایمه نامیده می شدند «ذوالقرنین» می دانند.

برای تفصیل بیشتر به تفسیر جواهر القرآن - طنکاوی و تفسیر نمونه، مراجعه نمایند.

۲- یاجوج و ماجوج: آنچه مسلم است آنست که این دو نام متعلق به دو قبیله وحشی و خونخواری بوده که امنیت و آرامش را از نواحی اطراف خویش سلب نموده بودند و باعث اذیت و آزار همسایگان خود می شدند.

هیچ سخنی را نمی فهمیدند امیرالمومنین علیه السلام در وصف یاجوج ماجوج گفته که ایشان بسیار بالا آمد بر صورت آدمی اند لکن بجای لباس موی دارند و خویشتن را با آن موی پوشند همچون بهائم و چارپایان و بجای ناخن چنگال دارند مثل حیوانات درنده. نیش دارند چون پلنگ و شیر، آواز دهند چون گرگ، بسریند چون کبوتر، و با جفت خویش جفت گیری می کنند و گوشها دارند دراز یکی را فرش کنند و دیگری را بر خود افکنند و هیچیک از ایشان نمی میرد تا هزار بچه نیارد. نوعی از آفریده های خداوند اند که شباهتی به آدمیان ندارند و مثل چارپایان هستند علف می خورند و چرندگان و جانوران وحشی را شکار می کنند و خردگانی چون مار و کژدم و هر جاندار دیگری را می خورند و گفته اند یاجوج و ماجوج لقب دو پسر یافت بن سلام اند نام یاجوج کمین است و نام ماجوج مسمع.

لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا

در آنجا اسکندر قومی را یافت که سخن را نمی فهمیدند و همچون چارپایان زندگی می کردند.

قَالُوا يَنْذَا الْقَرْيَتَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَى أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ

سَدًّا ﴿٩٤﴾

گفتند: ای ذوالقرنین یاجوج و ماجوج در این سرزمین تهاکارانند، آیا برای تو خراجی مقرر داریم که میان ما و آنها سدی کنی (۹۴)

قَالُوا يَنْذَا الْقَرْيَتَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَى أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا يَأْجُوجَ: اسم إن - مُفْسِدُونَ: خبر إن

در آنجا میان دو کوه، قومی را دید مسلمانان و مؤمنان که از یاجوج و ماجوج بنالیدند و ازرنج و ایدای ایشان بزاریدند و گفتند بدرستی که قوم یاجوج و ماجوج فسادکنندگان روی زمین اند هرگاه که از پس این دو کوه بیرون آیند از گیاه سبز آنچه بیابند بخورند و آنچه از گیاهان خشک بیابند با خود می برند و چارپایان ما را می کشند و می خورند و اگر چارپایان نیافتند آدم را بجای آن می خورند و مؤمنان آنجا آن هنگام که قدرت و امکانات ذوالقرنین را دیدند بدو گفتند ای ذوالقرنین یاجوج ماجوج در این سرزمین فساد می کنند و بر ما می تازند و اموال ما را به تاراج می برند آیا برای تو از مالهای خود مزدی بدهیم میان ما و میان ایشان سدی بزرگ و محکمی می سازی؟

→ در تفسیر نور در مورد یاجوج و ماجوج آمده است: شاید مراد از یاجوج قبیله تاتار، و مراد از ماجوج قبیله مغول باشد که هر دو از یک نژاد بودند و در منطقه شمال شرقی کوهی زمین در نواحی مغولستان پسر می بردند، و اغلب سبیل آسا به سمت شرق یا جنوب سرازیر می شدند.

در مختصر تفسیر ابن کثیر در مورد یاجوج و ماجوج و فساد آن و افسانه های اسرائیلی در مورد آنها در ذیل آیه «حتی اذا بلغ بین السدین» آمده است.

در مورد شکل و قیافه های عجیب و غریب و گوش های یاجوج و ماجوج که در وصف آنها نقل و قول شده این کثیر اینگونه روایات را غیر صحیح و غیر قابل استناد می داند.

شیخ سعید گفته:

ترا سد یا بوج کفر از زر است به روین چو دیوار اسکندر است

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از زینب بنت جحش رضی الله عنها روایت است که پیغمبر خدا ﷺ سراسیمه نزدش آمده و گفتند: «لا اله الا الله، ای وای بر قوم عرب از بدبختی که نزدیک است دامن گیر آنها شود، امروز از سدی که مقابل یاجوج و ماجوج قرار دارد، این قدر گشوده شده است» و برای تعیین نمودن آن قدری که گشاده شده است [انگشت شهادت را حلقه کرده و به سر انگشتی که در پهلوی انگشت شهادت قرار دارد رساندند، زینب بنت جحش رضی الله عنها می گوید: پرسیدم: یا رسول الله! آیا در حالی که مردم صالح و نیکوکاری در بین ما وجود دارند هلاک خواهیم شد؟ فرمودند: / بلی! در صورتی که بدکاران زیاد شوند.

قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا ﴿٩٥﴾

گفت: آن چیزها که پروردگارم مرا تمکن آن داده، بهتر است، مرا به نیرو کمک دهید تا میان شما و آنها حائلی کنم (۹۵)

قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا

رَدْمًا: سد بزرگ و محکم.

اسکندر به ایشان گفت آنچه را که خداوند از مال و قدرت و حکومت برای من داده بهتر از آنچه که شما می خواهید بمن بدهید پس به من کمک کنید تا به کمک مردان توانا به این کار یعنی کشیدن دیوار میان شما و ایشان اقدام کنم و سد بزرگ و محکم بسازم.

أَتُوفِي زُجَرَ الْحَدِيدِ حَقًّا إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ أَنفَحُوا حَقًّا إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ مَا تُوفِي أَفْرِغْ

عَلَيْهِ قَطْرًا ﴿٩٦﴾

قطعات آهن پیش من آرید، تا چون میان دو دیواره پر شد گفت: بدمید تا آنرا بگداخت، گفت: روی گداخته نزد من آرید تا بر آن بریزم. (۹۶)

أَتُوفِي زُجَرَ الْحَدِيدِ

أَتُوفِي: فعل امر - (و) فاعل - (ن) و قایه - ی مفعول به - زُجَرَ مفعول به ثانی

سپس به ساختن سد محکم و عظیم شروع کردند ذوالقرنین گفت برای من قطعه های آهن و مس را بیاورید گفتند این مقدار آهن و مس را از کجا آوریم؟ گفت من شما را به معدن آهن و مس راهنمایی می کنم و به دو کوه ضربتی زد و آهن و مس استخراج کرد.

حَقًّا إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ أَنفَحُوا

و آنگاه شروع به جیدن کردند تا کاملاً میان دو طرف کوه را برابر کرد و شکاف بین دو کوه را از آهن پر نمود. بیست

بفارغ دلی جایجا تن زدند همه روز و شب خشت و آهن زدند

سپس فرمان داد که بالای آن آتش بیفروزند و گفت بدان آتش بدمید.

حَقَّ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا

تا اینکه آن خشتهای آهن را مانند آتش گردانید.

قَالَ أَتُوقِ أَفْرِغْ عَلَيْهِ قَطْرًا

أَفْرِغْ، بریزم - قَطْرًا، مس گداخته

سپس گفت مس ذوب شده برای من بیاورید تا بر بالای آهن گرم شده مس گداخته بریزم.

بهر رومی فرشی که انگیختند بر و روی حل کرده می ریختند

بر اینگونه دیواری بزرگ و عظیم صد و پنجاه گز مانند کوهی بناخته شد و گفته اند این شد در ناحیه ی خاوری ترکستان و خزر قرار دارد. مورخان در چگونگی ساختن سد نوشته اند چنین بود که فاصله میان دو کوه را بسنجید ضد فرسنگ بود پایه اصلی را چندان گود کرد که به آب رسید و پهنای آن را پنجاه فرسنگ قرار داد نخست میان دو کوه را از چوب انباشته کرد و بالای آن یک ردیف آهن قرار داد و بالای آهن یک ردیف دیگر چوب و همینگونه یک ردیف آهن و یک ردیف چوب چیدند تا دهانه دو کوه کاملاً پر و گرفته شد آنگاه دستور داد آتش افروختند و در آن دمیدند و مس مذاب هم می ریختند آتش چوبها را از میان می برد و آن فاصله با مس مذاب پر می شد و هم چون جامه ای دو رنگ مختلط شد یک ردیف سبزخی و زردی مس و یک ردیف سیاهی و غبار آلودگی آهن و بصورت سدی بزرگ و طولانی و بسیار استوار درآمد اما پاسخ این سؤال ناشناخته باقی ماند اینکه دیوار آهنین ذوالقرنین در کجا واقع شده است. هر چند گفتیم در ناحیه ی خاوری ترکستان و خزر قرار دارد یعنی سرزمین قفقاز.

فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا ﴿١٧﴾

پس [یاجوج و ماجوج] نتوانستند بر آن بالا روند و نتوانستند آنرا نقب زنند [سوراج کنند] (۱۷)

فَمَا اسْطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا

آن بظهوره، بر پشت آن بروند - نقب: سوراج کردن و شکافتن

که هجوم آورندگان یاجوج و ماجوج نتوانستند از آن سد محکم و عظیم بالا بروند و نیز نتوانستند آنرا بشکافتند و یا سوراج کنند. روایت شده است که مردی به رسول خدا ﷺ گفت من سد یاجوج و ماجوج را دیده ام، فرمود آنرا برای من وصف کن گفت چون جامه خط دار است یک راه سیاه و یک راه سبز، پیامبر گفت درست دیده ای.

قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا ﴿۱۸﴾

گفت: این مرحمتی از جانب پروردگار من است و چون وعده پروردگارم بیاید آنرا هموار سازد و وعده پروردگارم درست است. (۹۸)

قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي

هَذَا: مبتدا - رَحْمَةٌ: خبر

ساختن این سد بزرگ و به اتمام رساندن آن بخشی از جانب پروردگار است و این سد یا بر جامی ماند تا خدا بخواهد.

فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ

پس آن زمان که وعده‌ی پروردگار من به خروج یا جوج و ماجوج بیاید این سد محکم و عظیم را همچون زمین صاف و هموار گرداند و مانع خروج ایشان نمی شود.

وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا

وَعْدُ: اسم گائب - حَقًّا: خبر گائب

و وعده‌ی پروردگار من در خروج یا جوج و ماجوج حق و راست است و آمدن قیامت حتمی و قطعی است انماطی از قول و هب می گوید که گفته است هر چند خدا داناتر است ولی به ما خبر رسیده است که یا جوج و ماجوج هر سال یک مرتبه تا کنار این سد پیشروی می کنند^۱ و چون به آن می رسند به سرزمین های خود بر می گردند و به همین حال خواهند بود تا رستاخیز نزدیک شود خداوند آنرا خواهد گشود و این است معنی گفتار الهی که در سوره انبیا آیه نود و شش می فرماید: چون گشوده شود یا جوج و ماجوج از هر بلندی می شنایند.

وَتَرْكُنَا بِعَضْبِهِمْ يُؤْمِدُ يُمُوجُ فِي بَعْضٍ وَيُفِجُ فِي الْصُّورِ جَمْعُهُمْ جَمْعًا ﴿۱۹﴾

در آنروز بگذاریمشان که چون موج در هم شوند و در صور دمیده شود و جمعشان کنیم جمع کامل. (۹۹)

وَتَرْكُنَا بِعَضْبِهِمْ يُؤْمِدُ يُمُوجُ فِي بَعْضٍ وَيُفِجُ فِي الْصُّورِ جَمْعُهُمْ جَمْعًا

تَرْكُنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - بَعْضٍ: مفعول به

و در آن روز که جهان پایان می گیرد ما یا جوج و ماجوج را رها می کنیم که در هم موج می زنند و برخی از آنان در برخی دیگر اضطراب می کنند و صور اسرافیل برای قیام قیامت دمیده شود پس همه خلق را جمع می کنیم کردنی برای رسیدگی به حساب و کتابشان در روز حشر. مولانا گفت:

^۱ در تفسیر این کثیر در مورد این که یا جوج و ماجوج هر روزه مشغول کنند سد هستند ولی موفق نمی شوند تا آنکه آخر الامر از شاه الله می گویند و موفق به کنندن سد می شوند، این کثیر نسبت این حدیث را به پیامبر صلی الله علیه و سلم صحیح نمی داند.

ما بمریدیم و یکلی کاستیم سازد اسرافیل روزی ناله را
جان دهد پوسیده ی صد ساله را بانک حق آمد همه بر خاستیم

وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِّلْكَافِرِينَ عَرْضًا ﴿١٠٠﴾
آبروز جهنم را کاملاً به کافران نشان دهیم. (۱۰۰)

وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِّلْكَافِرِينَ عَرْضًا

عَرَضْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - جَهَنَّمَ: مفعول به - عَرْضًا: مفعول مطلق
و در آن روز حشر که برای حساب و کتاب اعمال انسانها جمع کردیم دوزخ را برای ناگرویدگان ظاهر
می گردانیم چه ظاهر کرده اندیدی که آن نشانه هول و زجر و تهویل است.

الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَن ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا ﴿١٠١﴾
همان کسان که دیدگانشان از یاد من در پرده بوده و شنیدن نمی توانسته اند. (۱۰۱)

الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَن ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا

الَّذِينَ: بدل

دوزخ را برای آن کافرانی نشان می دهیم که چشم دلشان از دیدن آیات من در پوششی بوده و از مشاهده
آیات و درک آیات من که نشانه توحید و ایمان است عاجز بودند و قادر به شنیدن کلام من نبودند.
نظم

چون تو قرآن خوانی ای صدر اسم گوش شان را پرده سازم از صمم
چشمشان را نیز سازم چشم بند تا نبینند و کلامت نشنوند

أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَن يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِن دُونِ أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِّلْكَافِرِينَ نَرِئًا ﴿١٠٢﴾
مگر کسانی که کافرنند بدارند که سوای من بندگان را خداپایان توانند گرفت که ما جهنم را برای
کافران محل فرود آمدنی، آماده کرده ایم. (۱۰۲)

أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَن يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِن دُونِ أَوْلِيَاءَ

أَن يَتَّخِذُوا: فعل مضارع - (و) فاعل - عِبَادِي: مفعول به - أَوْلِيَاءَ: مفعول به ثانئ
آیا کافران گمان بردند که ایشان بندگان من فرشتگان و عیسی و عزیر غیر از من به خدایی گیرند و
معبود خود قرار دهند. بدانکه با پندار و گمان و خیال و وهمی که آنان دارند آن عبادت سودی به حال
آنان نخواهد داشت چه بدگمان و پندار باطلی است که ایشان دارند.

إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِّلْكَافِرِينَ نَرِئًا

نا: اسم - إِنَّا: فعل ماضی - (نا) فاعل - جمله خبر - جَهَنَّمَ: مفعول به - نَرِئًا: مفعول به ثانئ

بدرستی که برای کافران و ناگرویدگان دوزخ را آماده کردیم که در آن فرود آیند و در آتش جهنم بسوزند. این کافران می‌پندارند که با کفر و شرک بندگان مخلص من عیسی، عزیر، آنان را دوست خواهند داشت یا نصرت خواهند داد کلاً، چنین نیست که مؤمنان دشمن کافران اند.

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ﴿۱۳﴾

بگو آیا شما را از آنها که بعمل زیانکارترند خبر دهیم؟ (۱۰۳)

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا

نُنَبِّئُكُمْ: فعل مضارع - کم: مفعول به - (نحن) فاعل - أَعْمَالًا: تمیز

گفته‌اند این آیت در شأن اصحاب صوامع از زاهدان ترسایان آمده است. رهبانان و زاهدان خویشتن را در صومعه‌ها باز داشتند و ریاضت کشی و مجاهده با نفس می‌کردند و بدین طریق خود را در رنج می‌انداختند. برای ایشان از آن ریاضت هیچ نفعی و سودی نمی‌رسد و سرانجام ایشان جز هلاکت و عذاب چیز دیگری نیست. به جهت نگرویدن به محمد ﷺ و نپذیرفتن قرآن همانست که در جای دیگر گفت:

«عامة ناصبه تصلى نارا حاميه».

الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ﴿۱۴﴾

همان کسان که کوشش ایشان در زندگی این دنیا تلف شده و پندارند که رفتار نیکو دارند. (۱۰۴)

الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا

الَّذِينَ: بدل - (و) حالیه - هُمْ: مبتدا - يَحْسَبُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر

آنان کسانی هستند که تلاششان برای ریاضت کشی و پاکی نفس به جهت عقیده ناپاکشان در دنیا ضایع می‌شود و در حالی که می‌پندارند که به نیکوترین صورت کار نیک انجام می‌دهند بلکه عبادت شرک آلود ایشان سبب فلاح ایشان در دنیا و آخرت نمی‌شود. شیخ سعدی گفت:

مشو غره بر حسن گفتار خویش به تحسین نادان و پندار خویش

أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِمْ فَبَطَلَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَزَنًا ﴿۱۵﴾

همان کسانند که آیه‌های پروردگارشان را با معاد انکار کرده‌اند، اعمالشان هدر شده و روز قیامت برای آنها میزانی پیا نمی‌کنیم. (۱۰۵)

أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِمْ فَبَطَلَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَزَنًا

أُولَئِكَ: مبتدا - الَّذِينَ: خبر

آنانکه ذکر شدند و به آیت‌های پروردگار خود که قرآن است کافرانند و به یکنایی خدا اقبال می‌گیرند و برای حشر و نشر و رسیدگی به اعمال بی‌باورند ایشان در روز رستاخیز آثار و قدرت خدا را می‌بینند.

پس اعمال کفر آمیز ایشان تباه و ضایع شد در روز قیامت برای اعمال ایشان وزنی و میزانی برای پاداش معین نخواهد شد بلکه به جهت کفرشان خوار و ذلیل خواهند شد.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه از پیغمبر خدا ﷺ روایت است که فرمودند: «در روز قیامت چه بسا اشخاص بزرگ جثه و چاق و فربه را حاضر می سازند که در نزد خداوند متعال به اندازه‌ی بال پشه‌ای ارزش ندارند» و فرمودند: «اگر من خواهید این قول خداوند متعال را تلاوت نمایید ﷻ پس در روز قیامت برای آنها هیچ وزنی را قائل نیستیم».

ذَٰلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا ﴿١٠٦﴾

چنین است و سزای ایشان جهنم است برای آنکه انکار ورزیده و آیه‌های من و پیغمبرانم را به مسخره گرفته‌اند. (۱۰۶)

ذَٰلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا

مبتدا محذوف - ذلک: خبر - جزاؤهم: مبتدا - جهنم: خبر ایشان به جهت نگرودن به آیات خداوند و پیغمبر و قرآن و به خدای یکتا و به استهزاء گرفتن پیغمبر و قرآن پاداش و جایگاهشان آتش جهنم است.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا ﴿١٠٧﴾

کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند منزلشان باغهای بهشت است. (۱۰۷)

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا

الَّذِينَ: اسم إن - لهم: جار و مجرور خبر کان - جَنَّاتُ: اسم کان، جمله خبر إن بدستی آنانکه به رسول و قرآن ایمان آوردند و عملهای شایسته و نیکو انجام دادند و در اعمال خود خالص اند به حکم خدای تعالی بهشت‌های فردوس یعنی بوستانهای مشتمل بر اشجار که اکثر آن درخت انگور باشد برای آنان آماده شده است.

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حَوْلًا ﴿١٠٨﴾

جاودانه در آنند و هرگز از آنجا انتقال نخواهند یافت. (۱۰۸)

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حَوْلًا

خَالِدِينَ: حال

مخلصان و مطیعان و مشتاقان در آن بهشت جاودان می‌مانند و تقاضای نقل مکان نمی‌کنند چه بهترین جایگاه است و هر چه خواهند در آن جمع و در حال حاضر می‌باشند.

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ نُنْفِذَ كَلِمَاتِ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا ﴿۱۰۹﴾
 بگو اگر دریا مرکب کلمات پروردگار من باشد، پیش از آنکه کلمات پروردگارم به آخر رسد، دریا خشک خواهد شد و گرچه نظیر آن را نیز بکمک آوریم. (۱۰۹)

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ نُنْفِذَ كَلِمَاتِ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا
 بگو ای محمد ﷺ اگر دریاهای جهان برای نوشتن کلمات پروردگارم مرکب شوند، آب دریاها تمام می شود قبل از اینکه کلمات پروردگارم تمام شود زیرا که آب دریا جسم است و هر جسمی پایانی دارد ولی علم و کلام آفریدگار بی منتهاست و پایانی ندارد و اگر مثل آن دریاهای به عنوان کمک بدان بیفزائیم و به مرکب تبدیل کنیم باز هم در مقابل علم بی نهایت پروردگارم ناکیز است. مولانا گفت:

اول و آخر نشانش کس نداده گفت لو کان له البحر مداد
 شیخ اجل سعدی گفت:

ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم وز هر چه گفته اند و شنیدیم و خوانده ایم
 مجلس تمام گشت و با آخر رسید عمر ما همچنان در اول وصف نو مانده ایم

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَحْدَهُ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَهَذَا ﴿۱۱۰﴾

بگو من فقط بشری هستم که بمن وحی می شود، [حق اینست] که خدای شما خدای یگانه است هر که امید دارد به پیشگاه پروردگار خویش رود، باید عمل شایسته کند و هیچکس را در عبادت پروردگارش شریک نکند. (۱۱۰)

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَحْدَهُ
 (انا): مبتدا - بشر: خبر

این آیه آخرین سوره کهف است جمع بندی از اصول توحید و معاد و نبوت که اعتقاد با آن کامل می شود. می گوید: ای محمد ﷺ بگو جز این نیست که من نیز بشری هستم مثل شما و من پیغمبر خدایم و وحی خداوند بوسیله جبرئیل به من می رسد جز این نیست که معبود شما معبودی یکتاست بی شریک و بی همتا. مولانا گفت:

ماه می گوید به ابر و خاک و فیشی من بشر بودم ولی یوحی الی

فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَهَذَا

من: مبتدای جازم - (هو) اسم کان - برجوا: فعل مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر کان، جمله خبر من

پس هر کس امید دیدار پروردگارش را در بهشت آرزو کند پس باید اعمال شایسته و صالح انجام دهد و
نباید در عبادت پروردگارش کسی را شریک سازد علاوه از شرک جلی از شرک حقش نیز خودداری
کند زیرا عبادتی که در آن پرستش غیر خدا باشد بروی او پس زده می شود.
پیر هرات خوانجه عبدالله انصاری گفت:

الهی! اگر چه بهشت چون چشم و چراغ است، بی دیدار تو درد و داغ است
الهی! اگر مرا در دوزخ کنی، دعوی دار نیستم؛ و اگر در بهشت کنی، بی جمال تو خریدار نیستم
الهی! من به جور و قصور می نازم؛ اگر نفسی یا تو پردازم، از آن هزار بهشت پر سازم.

سوره مریم

سوره مریم مکی است و نود و هشت آیه می باشد می گویند یک آیت آن که آیت سجده است به قول بعضی مفسران در مدینه نازل شده است و دو آیت در آن به آیت سیف منسوخ است که در جای خود ذکر خواهد شد. این سوره متضمن بر اثبات وجود خداوند عز و جلال و وحدانیت وی و اثبات بعث و نبش و قصه بارداری مریم (س) و ولادت عیسی است. و نیز ذکر استجاب دعای حضرت زکریا علیه السلام از خداوند عز و جلال و اعطای فرزند به نام یحیی در سن پیری ایشان در آن آمده است.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

کَهِیَعَصَّ ۱

کاف، هاء، یاء، عین، صاد (۱)

کَهِیَعَصَّ

در بعضی تفسیرها گفته اند که پروردگار جهانیان این حروف تهجی را در اوایل سوره بدان جهت فرستاده است تا مدت بقاء اسلام بر خلق دلالت کند، و قومی گفته اند کَهِیَعَصَّ نام سوره هاست. و بعضی گفتند نام قرآن است و نیز گفته اند نامهای الله تعالی است. از علی ابن ابی طالب روایت است که علی علیه السلام با این حروف (کَهِیَعَصَّ) سوگند یاد کرد چونکه معتقد بود که این حروف نامها و یا صفات خداوند.

ذُكِّرَ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكِرِيَّا ۲

این خبر رحمت کردن پروردگارت با بنده خویش زکریاست. (۲)

ذُكِّرَ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكِرِيَّا

مبتدا محذوف - ذُكِّرَ خبر

این قصه که بر تو می خوانیم ذکر خداوند توست به مهربانی بر بنده ی خود که زکریاست که از اولاد رحیم پسر سلیمان نبی پسر داود علیهم السلام است پس قصه او را بخوان و یاد کن. گفته اند زکریا علیه السلام پیش از آنکه به پیامبری برانگیخته شود درودگر و بسیار زاهد بوده است در آن هنگام در بیت المقدس پیامبری نبود، روزی که زکریا در محراب نیای خود داود علیه السلام مشغول عبادت

بود همینکه از نماز فارغ شد جبرئیل بر او نازل شد و وحی خداوند و نبوت را به او ابلاغ کرد و به اطلاع زکریا رسانید که خداوند متعال او را به پیامبری برای بنی اسرائیل برانگیخته است. زکریا سپاس خداوند را به سجده افتاد و پیش بنی اسرائیل رفت و ایشان را دعوت کرد برخی او را تکذیب کردند. برخی هم او را تصدیق کردند، زکریا میان بنی اسرائیل امر به معروف و نهی از منکر قیام کرد و عمران هم همچنان به عبادت خداوند سرگرم بود از طرف دیگر بدانیم که عمران هم پسر ماثان که از اولاد رجبیم پسر سلیمان نبی پسر داود علیه السلام است.

زکریا و عمران با دو خواهر ازدواج کردند. همسر زکریا نامش ایشاع خواهر حنه دختر فاقوذ مادر یحیی است. و همسر عمران نامش حنه خواهر ایشاع دختر فاقوذ مادر بزرگ عیسی است. درواقع زکریا و عمران به اصطلاح امروزی با هم باجناق هستند. البته باید دانست که عمران پدر موسی علیه السلام غیر از این عمران است. تا آن زمان به زکریا و عمران فرزندی عنایت نشده بود، روزی که حنه کنار عمران نشسته بود کبوتری را دید که به جوجه اش غذا می دهد، از شوقی که به فرزند داشت گریست و موضوع را به عمران گفت. عمران گفت برخیز تا از خدای خویش در این باره مسئلت کنیم، هر دو برخاستند نماز گزاردند و از خداوند مسئلت کردند که به ایشان فرزندی عنایت فرماید، عمران در خواب دید که به او می گویند خداوند متعال دعای ترا بر آورده، با همسر خود در آمیخت و باردار شد و خداوند متعال در این باره از قول حنه همسر عمران چنین می فرماید: وقتی که گفت زن عمران، پروردگارا بدرستی آزاد نذر کردم برای تو آن را که در شکم من است، پس قبول کن از من بدرستی که تو شنوا و دانا هستی. گوید: در آن روزگار مردم با آزاد کردن فرزندان خود برای خدمت در بیت المقدس به خداوند متعال تقرب می جستند، کودکان معمولاً تا هنگام بلوغ خدمتکار بیت المقدس بودند و چون به بلوغ می رسیدند هر که دوست داشت همچنان به خدمتکاری باقی می ماند و هر که می خواست از آن کار متصرف می شد.

گسائی می گوید، چون مادر مریم نذر کرد، پدرش به او گفت تو که چنین نذری کرده ای اگر دختر باشد چگونه ممکن است؟ حنه از این جهت غمگین شد و چون فرزند متولد شد دختر بود خداوند متعال چنین می فرماید: پس آنگاه که نهاد آن مادینه را گفت پروردگارا! بدرستی که من او را مریم نام نهادم و بدرستی که من او را در پناه تو می آورم و مادر سپس چنین گفت پروردگارا من آن چه را در شکم داشتم برای تو نذر کردم از من بپذیر و خداوند متعال در این باره چنین می فرماید:

« پس پذیرفت او را پروردگار او پذیرفتی نیکو و تربیت فرمود او را تربیتی نیکو ».

گوید، مادر مریم او را با خود به بیت المقدس برد، زکریا همراه تنی چند از پارسایان یهود آنجا بود به حنه گفت این چیست؟ گفت دخترم مریم است که او را خدمتگزار آزاده بیت المقدس قرار داده ام و خداوند از من پذیرفته است شما هم او را بپذیرید و در مکنید، بنی اسرائیل روی به زکریا کردند و گفتند در این باره چه می گویی؟ گفت ناچار باید کسی عهده دار پرستاری مریم شود تا به سن و سال

خدمتکاری برسد و پس از آن خدمتگزار مسجد شود، گفتند کدامیک از ما باید سرپرستی او را عهده دار شویم؟

زکریا گفت چون من شوهر خاله اویم به این کار سزاوارترم در عین حال قرعه می کشیم، هریک چوبه تیر خود را برداشتند و کنار چشمه سلوان رفتند و آن نام جایی در حومه بیت المقدس که دارای چشمه ساری شیرین است که باغهای بزرگ و بسیاری را آبیاری می کند، عثمان بن عفان آن را خرید و بر مسلمانان فقیران و ضعیفان بیت المقدس وقف کرد.

گفتند تیرهای خود را در این چشمه می اندازیم هرکس چوبه اش روی آب بایستد او عهده دار پرستاری و مواظب مریم خواهد بود، چوبه ها را انداختند همه در آب فرو شد جز چوبه زکریا که بر روی آب ماند و جریان آب هم او را نبرد؛ و نیز گفته اند قلمهای آهنی که تورات با آنان می نوشتند در آب اندازند قلم کسی که بر آب بماند و فرو نرود کفیل مریم باشد. زکریا او را گرفت و یکی از زنان بنی اسرائیل را به دایگی او برگزید، گوید اندکی بعد عمران پدر مریم در گذشت، زکریا برای مریم خانه ای ساخت که جز با نردبان نمی شد بر آن رفت و معمولاً کسی غیر از زکریا به آن خانه نمی رفت، زکریا هم برای او غذا می برد، و پسر خاله او هم بنام یوسف دزد و گرسنه را می فرستاد که از پارسایان خدمتگزاران آزاد بیت المقدس بود. گوید، زکریا پیش مریم می رفت در تابستان میوه های زمستانی و در زمستان میوه های تابستانی می دید و از آن تعجب می کرد، خداوند متعال در این باره چنین می فرماید:

هرگاه زکریا در محراب عبادت پیش مریم می رفت نزد او روزی می یافت، پرسید ای مریم این از کجا برای تو است، می گفت از نزد خداوند است بدرستی که خداوند هر که را بخواهد بدون حساب روزی می دهد. در غزلیات مولانا آمده

میوه های نو زمستان می رسند
هم زمستان سوی بستان می رسند

خرم آن باغی که بهر مریمان
اصلشان لطف است و هم واگشت لطف

إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا ﴿۲﴾

آندم که پروردگارش را ندا داد، ندای نهانی. (۲)

إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا

إِذْ: مفعول فيه - نَادَى: فعل ماضی، فاعل (هو) - رَبَّهُ: مفعول به - نِدَاءً: مفعول مطلق

کسانی می گوید: چون زکریا دید که خداوند چگونه میوه ها را در غیر فصل بهره و روزی قرار می دهد با خود گفت خداوندی که چنین میوه هایی را روزی می فرماید تواناست که از پیرزنی نازا و پیرمردی فرزند فرزند بوجود آورد.

می گوید: آن زمانی که زکریا پروردگار خود را در محراب بیت المقدس ندا کرد و گفت پروردگارا! ببخش برای من از نزد خود فرزندی پاک بدرستی که تو شنوده و اجابت کننده دعایی.

در سر و خفیه بخواند چون در دعا اخفاء سنت است. و گفته‌اند زکریا از بهر آن در سر و خفیه دعا کرد و آن دعا را از قوم خود پنهان داشته است که از ایشان شرم داشته است که در پیرانه سر از خدای خود فرزند می‌خواهد آن هم از زنی عاقر و نازا.

قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا ﴿١٦﴾
گفت: پروردگارا! من استخوانم سست شده و سرم از پیری شعله‌ور شده است [سفید شده است] با وجود این من از دعای درگاه تو هرگز محروم نبوده‌ام [از عطای تو هرگز بی بهره نبوده‌ام] (۴)

قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا
رَبِّ: منادا-ی: اسم إنَّ - وَهَنَ: فعل ماضی - الْعَظْمُ: فاعل، جمله خبر إنَّ.
در این آیه شریفه تشبیه بکار رفته است «اشتعل الرأس شيبًا» که تشبیه پیری به آتش و آنچنانکه آتش مشتعل می‌شود و همه جا را فرا می‌گیرد، پیری هم آنچنان است.

زکریا آن هنگام در همانجا که میوه تازه در غیر وقتش دید دانست که آن از قدرت فراخ خداوند است. او را به فرزند طمع افتاد و گفت آن خداوند قادر است که در زمستان میوه تابستانی در غیر وقتش دهد پس قادر است که پیرانه سر فرزند دهد. آن روز رغبت فرزند خواستن به وی پدید آمد. به محراب برگشت و نماز خواند و به خدای تعالی زارید و از سر این دعا کرد. رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي ... می‌گوید: بار خدایا، تن من از پیری ضعیف گشت و استخوان من سست شد. چنانکه شعله‌های آتش در وقت التهاب متفرق شود و پیدا گردد، همچنان سپیدی پیری در موی سر و محاسن من پیدا و متفرق گشت و هرگاه که من دعا کرده‌ام اجابت کردید و از درگاه کرم تو محروم و نا امید برنگشته‌ام اینک نیز پروردگارا دعای من مستجاب کن.

وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا ﴿١٧﴾
من بعد از خویش از موالیم [وارثانم] بیم دارم و زخم نازاست مرا از نزد خویش فرزندی عطا کن. (۵)

وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا
ی: اسم إنَّ - خِفْتُ: فعل ماضی، (ت) فاعل، جمله خبر إنَّ - الْمَوَالِيَ: مفعول به

براستی من بعد از خود از خود از عموزادگانم می‌ترسم، منظور این است که سرپرستی و روحانیت به غیر فرزندان منتقل خواهد شد. و حال اینکه زن من عاقر و نازاست پروردگارا از نزد خود به من فرزندی ببخش که متولی امور دین باشد.

يَرْثِي وَيَرْثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّي رَضِيًّا ﴿١٨﴾
که از من و از خاندان یعقوب ارث ببرد و او را، پروردگارا! پسندیده ساز. (۶)

این یعقوب بن اسحاق است پدر یوسف، و زکریا از آل یعقوب بود و از نژاد فرزندان وی.

کلی گفت: در اینجا این یعقوب بن اسحق نیست بلکه یعقوب بن ماثان برادر زکریا است. می گوید: از من مال میراث ببرد و از آل یعقوب نبوت و پیغمبری به ارث ببرد.

وَأَجْعَلُهُ رَبِّ رَضِيًّا

أَجْعَلُهُ: فعل امر - فاعل (انت) - مفعول به - رَبِّ: منادا - رَضِيًّا: مفعول به ثانئ
پروردگارا! فرزند مرا شایسته و پسنديده و صالح و پاک قرار بده که هم از جهت گفتار و هم از جهت رفتار از او راضی باشی.

يَنْزَكِّيَّا إِنَّا تَبَشِّرُهُ بِغُلَامٍ أَشْمُهِ يَحْيَى لَمَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا ﴿٧﴾
ای زکریا! ما تو را مژده پسری می دهیم که نامش یحیی است و از پیش همنامی برای وی قرار نداده ایم. (۷)

يَنْزَكِّيَّا إِنَّا تَبَشِّرُهُ بِغُلَامٍ أَشْمُهِ يَحْيَى

أَشْمُهِ: مبتدا - يَحْيَى: خبر

ای زکریا! براستی ما تو را به پسری که نام او یحیی است بشارت می دهیم یعنی خدای تعالی وحی کرد و جبرئیل را به سوی زکریا فرستاد و جبرئیل پیام خدای تعالی را به او رساند که بتحقیق در سوره آل عمران آیه ۳۹ بیان شد.

«فَتَدَاوَنَ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ فِي الْمِحْرَابِ أَنْ تُلْقِيَ بِحَبْلٍ ...»

لَمَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا

و پیش از او کسی را به نام یحیی نیافریده ایم یعنی هیچکس پیش از او در این نام که به معنی زنده کننده میراث نبوت پدرش و دارای علم و حکمت باشد نیامده است و الله اعلم.

قَالَ رَبِّ أَنِّي يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتْ أَمْرًا قَافِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا ﴿٨﴾
گفت: پروردگارا چگونه پسری توانم داشت که زخم نازاست و از پیری به فروتنی رسیده ام. (۸)

قَالَ رَبِّ أَنِّي يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتْ أَمْرًا قَافِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا

لِي: جار و مجرور خبر گانک - غلام: اسم گانک

زکریا گفت پروردگارا چگونه باشد برای من پسری و حال آنکه همسرم نازاست و همانا خودم از پیری به نهایت ناتوانی رسیده ام زکریا اضافه می کند و می پرسد پروردگارا آیا می خواهی ما را جوان گردانی یا در همین پیری قدرت کامل خود را می خواهی نشان بدهی. در دو آیه فوق صفت کثرت تکرار آمده است.

قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَى هَيْنٍ وَقَدْ خَلَقْتَنِي مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا ﴿٩﴾

گفت: پروردگار تو چنین گفته است، این بر من آسان است، از پیش نیز تو را که چیزی نبودی خلق کرده ام. (۹)

قَالَ، فعل ماضی - (هو) فاعل - كَذَلِكَ، جار و مجرور خبر، مبتدای آن محذوف است فرشته (جبریل) به امر خدای تعالی گفت همچنین است که تو خودت گفتی یعنی از پیری و ضعیفی به تو فرزند می‌بخشم.

قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَىٰ هَیِّنٍ وَقَدْ خَلَقْتَنكَ مِن قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَیْئًا هُوَ، مبتدا - هَیِّنٌ، خبر

پروردگار تو فرمود: که این کار یعنی آفریدن فرزند از دو شخص مسن و فرتوت بر قدرت من آسان است و بدرستی که بیافریدیم تو را پیش از یحیی و تو چیزی نبودى تو را از عدم موجود گردانیدیم پس از دو پیر مسن و فرتوت بوجود آوردن فرزند چیزی نیست.

قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِّیَ آیَةً قَالَ ءَايَتُكَ اَلَا تُكَلِّمُ النَّاسَ ثَلَاثَ لَیَالٍ سَوِيًّا ﴿۱۰﴾ گفت: پروردگارا برای من نشانه‌ای بگذار، گفت نشانه تو اینست که سه شب تمام با مردم سخن کنی. (۱۰)

قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِّیَ آیَةً

زکریا گفت پروردگارا برای من نشانه‌ای و علامتی بنمای که با این نزدیک بودن این واقعه مشخص گردد.

قَالَ ءَايَتُكَ اَلَا تُكَلِّمُ النَّاسَ ثَلَاثَ لَیَالٍ سَوِيًّا

ءَايَتُكَ، مبتدا - تُكَلِّمُ، فعل مضارع - (انت) فاعل، جمله خبر - النَّاسَ، مفعول به - سَوِيًّا، حال گفت نشانه و آیت تو آنست که با مردم سه روز سخن نگویی و پروردگارت را فراوان یاد کن و در بامداد و شامگاه تسبیح گوی. کلبی می‌گوید: روزی که به زکریا مژده داده شد که دارای پسری خواهد شد، بود و دو سال داشت. ضحاک از ابن عباس نقل می‌کند که زکریا یک صد و بیست ساله و همسرش نود و هشت ساله بوده اند.

فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَن سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا ﴿۱۱﴾

پس، از عبادتگاه نزد قوم خود شد و به آنها تلقین کرد که بامداد و شبانگاه خدا را تسبیح گویند. (۱۱)

فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَن سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا

سَبِّحُوا، فعل امر - (و) فاعل - بُكْرَةً، مفعول فیه

گویند، و چون زکریا با همسر خود در آمیخت غسل کرد و به محراب عبادت خود برگشت زنان بنی اسرائیل پیش او آمدند و گفتند کار تو از همسرت شگفت‌انگیزتر است، زکریا خواست سخن بگوید نتوانست و دانست که همسرش باردار شده است، برای آنان روی زمین نوشت که من سه شبانه روز توانایی سخن گفتن ندارم.

تعلیمی می‌گوید، اگر گفته شود چرا زکریا پس از اینکه فرشتگان او را مژده دادند نشانه و آیتی از خداوند خواست مگر در آن وحی شک و تردید داشته یا شکر قدرت الهی بوده است نمود پالقه و این برای مؤمنان جایز نیست تا چه رسد برای پیامبران؛ پاسخ همان است که عکرمه و سدی نقل کرده‌اند که چون زکریا صدای فرشتگان را شنید شیطان پیش او آمد و گفت آوایی که شنیدی از جانب خداوند نیست بلکه شیطان ترا مسخره کرده است و اگر وحی الهی می‌بود آن را پوشیده به تو وحی می‌فرمود همچنانکه تو پوشیده از او مسکلت کردی و همچنان که در دیگر امور به تو وحی می‌شود و زکریا این تقاضا را برای رفع وسوسه شیطانی کرد، گوید، پاسخ دیگری هم گفته‌اند و آن این است که زکریا در توله پسر تردید نکرد بلکه در کیفیت آن تردید داشت که مثلاً آیا خود و زتنش جوان می‌شوند یا با همان بیوزی و فرتوتی و آیا از همان بانوی پیر و فرتوت یا از بانوی دیگری و این برای کسب خبر است نه برای انکار.

می‌گوید: بعد از این بشارت و مژده، زکریا از تخراب عبادت بیرون آمد و به پیش قوم خود رفت و بنا اشاره به ایشان گفت: صبحگاهان و شامگاهان نماز گزارید و تسبیح گویند تا شکر این نعمت که برای سر نوشت آینده‌ی همه‌ی شما تاثیر بسزا دارد بجای آورده باشید.

يٰۤيَحْيٰى خُذِ الْكِتٰبَ بِقُوَّةٍ وَّ اٰتَيْنٰهُ اَلْحَكْمَ صَبِيًّا ﴿۱۲﴾

گفتم ای یحیی! این کتاب را محکم بگیر، و در طفولیت او را فرزانی دادیم. (۱۲)

يٰۤيَحْيٰى خُذِ الْكِتٰبَ بِقُوَّةٍ

يٰۤيَحْيٰى: منادی - خُذِ: فعل امر، فاعل (انت) - الْكِتٰبَ: مفعول به

این فعل، اسم فعل امر است که خدای تعالی به یحیی وحی کرد و فرمود ای یحیی کتاب تورات را هر چه با قدرت تمام تر بگیر و به آن بیسب و بدان عمل کن.

وَّ اٰتَيْنٰهُ اَلْحَكْمَ صَبِيًّا

وَّ اٰتَيْنٰهُ: فعل ماضی - (نا) فاعل - ه: مفعول به - اَلْحَكْمَ: مفعول به ثانی - صَبِيًّا: حال

و ما علم و حکمت و فهم کتاب تورات را به یحیی دادیم در حالیکه او کودکی سه ساله یا هفت ساله بود. آورده‌اند که کودکان محله روزی در سه سالگی به او گفتند ای یحیی یا تا با هم بازی کنیم یحیی فرمود ما از برای بازی آفریده نشده‌ایم.

وَحَسَنًا مِّنْ لَّدُنَّا وَزَكٰوةً وَّ كَاٰتٍ تَقِيًّا ﴿۱۳﴾

و از سوی خویش بر او مهربانی و پاکیزگی (زکات) دادیم و بدینجهت پرهیزکار بود. (۱۳)

وَحَسَنًا مِّنْ لَّدُنَّا وَزَكٰوةً

از فضل خود رحمتی و رقت قلبی فراوان به یحیی دادیم و برکت و پاکی نصیب او گردانیدیم.

وَّ كَاٰتٍ تَقِيًّا

هُوَ: اسم گات - تَقِيًّا: خبر گات

او از گناه ترسان و پرهیزکار و به اطاعت و به فرمان خدا فرمانبردار بود حسین بن فضل می گوید به این سبب است که خداوند او را با اطاعت زنده داشت نه معصیتی کرد و نه در اندیشه معصیت بود و گفته شده است از این جهت یحیی نامیده شد که شهید شده است و شهیدان در پیشگاه خداوند زنده اند و روزی می خورند.

وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا ﴿١٤﴾

و با پدر و مادرش نیکوکار بود و سرکش و نافرمان نبود.

وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا

(هو) اسم (یکن) - جَبَّارًا: خبر گات - عَصِيًّا: خبر ثانی

و بر پدر و مادر نیکوکار و فرمان برنده از ایشان بود و سرکش و نافرمان بر والدین خود نبود کعب الاحبار می گوید، یحیی بن زکریا علیه السلام خوش چهره و زیاده دارای انگشتان کوتاه و بینی کشیده و ابروان پیوسته بوده است صدایش ظریف و فروتن و بسیار پارسا و در اطاعت خداوند عزوجل تیرومند و در عبادت بر همه مردم برتری داشته و در اطاعت والدین بسیار فروتن بوده است.

وَوَسَّلَمَ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا ﴿١٥﴾

درود بر او، روزی که تولد یافت و روزی که بمیرد و روزی که زنده برانگیخته شود. (۱۵)

وَوَسَّلَمَ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا

وَسَّلَمَ: مبتدا - علیه: جار و مجرور - يَوْمَ: مفعول فیه، خبر

و این ثانی است که الله تعالی بر یحیی زکریا کرد، و کرامتی که او را بدان مخصوص کرد. و در پناه خود گرفت در سه وقت می گوید و از ما بر یحیی سلام باد آن روزی که متولد شده و روزی که می میرد و روزی که در حشر برانگیخته می شود گویند آن روزی که یحیی در شکم مادر تطفه بست و به کودک چند ماهگی در شکم در رسید. مریم نیز از روح جبرئیل که در گریبان او دمید در همان دم به عیسی علیه السلام باردار شده است. یحیی نخست کسی است که به عیسی علیه السلام اقرار آورد و او را تصدیق کرد و چنین بود که هنگامی که یحیی هنوز در شکم مادرش بود مریم که به عیسی باردار بود به دیدار مادر یحیی آمد، مادر یحیی گفت آیا تو بارداری؟ مریم گفت چرا این سؤال را می کنی؟ گفت می فهمم آنکه در شکم من است برای آنکه در شکم تو است سجده می کند و این تصدیق و ایمان اوست. مریم هم گفت آنچه در شکم من است برای آنکه در شکم توست سجده می کند. گفته اند یحیی از عیسی شش ماه بزرگتر بود و پیش از آنکه عیسی به آسمان عروج کند شهید شد. مولانا گفت:

مادر یحیی به مریم در نهفت	پیشتر از وضع حمل خویش گفت
که یقین دیدم درون تو شهیست	که اولوالعزم و رسول آگهیست
چون برابر افتادم با تو من	کرد سجده حمل من اندر ز من
این چنین مر آن چنین را سجده کرد	کز سجودش در تنم افتاد درد
گفت مریم من درون خویش هم	سجده‌ی دیدم ازین طفل شکم

و گفته اند یحیی و عیسی بهم رسیدند، یحیی گفت- ای عیسی از یهر من آمرزش خواه از حق عز وجل که تو از من بهتری! عیسی گفت- لا بل تو از من بهتری. تو از حق جل جلاله بر من آمرزش خواه، آیا نمی بینی که

پروردگار جهانیان بر تو ثنا کرد و گفت، **وَسَلِّمُ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا** □

خبر کشته شدن یحیی و پدرش زکریا علیهما السلام: می گوید: عالمان در سبب کشته شدن یحیی علیه السلام اختلاف نظر دارند. ثعلبی در تفسیر خود می گوید، صحیح همان چیزی است که محمد بن اسحاق بن یسار در این باره گفته است که بنی اسرائیل پس از آباد شدن شام بعد از ویران شدن آن بدست بخت نصر و پس از رهایی از اسارت به آن سرزمین برگشتند و پس از مرگ عزیر علیه السلام گناهان تازه مرتکب شدند،

در عین حال خداوند میان آنان پیامبرانی مبعوث فرمود که بنی اسرائیل گروهی را کشتند و گروهی را تکذیب کردند، آخرین پیامبران که میان ایشان مبعوث شدند زکریا و یحیی و عیسی علیهم السلام بودند. همانطوریکه گفتیم در سبب کشته شدن یحیی اختلاف است. یک نظریه که به نظر قوی تر دیده می شود در اینجا بیان می شود، گویند پادشاه بنی اسرائیل دختر برادری داشت و شیفته او بود و می خواست با او ازدواج کند و هر روز حاجتی از آن دختر بر می آورد، چون به مادر آن دختر خبر رسید که یحیی علیه السلام از ازدواج با برادرزاده منع کرده است به دخترش گفت چون پیش شاه رفتی و از تو خواسته ات را پرسید بگو خواسته من اینست که یحیی پسر زکریا را سر ببری، دختر به شاه چنین گفت، شاه یحیی را فراخواند طشتی آوردند و سر یحیی علیه السلام را در آن بریدند، از خون یحیی علیه السلام قطره ای به زمین چکید که همواره می جوشید تا آنکه خداوند پادشاه بابل را برانگیخت و او چندان از بنی اسرائیل بر آن جایگاه کشت تا آن خون آرام گرفت، کعب می گوید چون زکریا علیه السلام دید پسرش یحیی کشته شده و مردم بزمن فرو شده اند سرگردان گریخت و وارد نخلستانی نزدیک بیت المقدس شد، پادشاه به تعقیب و جستجوی زکریا علیه السلام پرداخت که از کشته شدن و به زمین فرو شدن آن زن و بستگانش سخت خشمگین شده بود، زکریا همچنان که از کنار درختی می گذشت درخت بانگ برداشت ای پیامبر خدا این جا بیا، چون نزدیک شد درخت گشوده و زکریا وارد آن شد، ابلیس که خدایش لعنت کند برفت و گوشه جامه ای او را از درخت بیرون کشید تا هنگامی که به مردم از مخفیگاه او خبر می دهد او را تصدیق کنند، در همین هنگام کسانی که در تعقیب زکریا علیه السلام بودند رسیدند، ابلیس به آنان خبر داد که زکریا داخل درخت است، گفتند سخت را باور نمی کنیم، گفت نشانه ای بشما نشان می دهم تا مرا

تصدیق کنید، گفتند نشان بده و گوشه جامه را نشان داد آنان تبرها را برداشتند و درخت را دو نیم کردند.

خداوند بدترین مردم زمین را که گیرگی زرتشتی بود برایشان چیره ساخت و خداوند بدینگونه انتقام خون یحیی و زکریا را از بنی اسرائیل گرفت، او بزرگان بنی اسرائیل را کشت و یکصد و بیست هزار تن از آنان را اسیر گرفت.

درباره چگونگی کشته شدن زکریا علیه السلام به گونه دیگر هم نقل کرده اند که به خواست خداوند متعال ضمن اخبار عیسی بن مریم علیه السلام خواهیم آورد.

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّيَدَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا ﴿١٦﴾

در این کتاب مریم را یاد کن آندم که در مکانی رو به آفتاب از کسان خود کناره گرفت. (۱۶)

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّيَدَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا

وَأَذْكُرُ: فعل امر - فاعل (انت) - مَرْيَمَ: مفعول به - إِذِ: بدل

ای محمد صلی الله علیه و آله قصه مریم بنت عمران را یاد کن و به آنان بگو که او پیوسته در مسجد بیت المقدس بود به جهت عذری که پدید آمد (حیض) به غسل محتاج گشت دنبال جایی می گشت که در آنجا غسل کند به جای سمت برآمدن آفتاب رفت حق تعالی از آن خبر می دهد. علمای تفسیر، در سبب گوشه گیری و دنبال پیدا کردن موضع در حق مریم اختلاف دارند. قومی گفتند خلوت و عزلت اختیار کرد، یکبارگی روی به طاعت الله تعالی نهاد و بدین جهت در گوشه ای مسجد زاویه ای ساخت و آنجا معتکف نشست. قومی گفتند سبب گوشه گیری مریم آن بود که از حیض پاک شده بود و طهر یافته، می خواست که غسل کند، در پس پرده ای، تا مردم او را نبینند و او غسل کند.

فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا ﴿١٧﴾

در مقابل آنها پرده ای آویخت و روح خویش را بدو فرستادیم که انسانی، بخلقت تمام، بر او نمودار شد. (۱۷)

فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا

گفته اند این حجاب دیوار است، یعنی که در پس دیواری رفت تا از چشم مردم غایب شود و بعد از آنکه غسل فرمود و لباس پوشید.

عکرمه گفت: تا زمانی که پیوسته مریم طهر و پاک بود در مسجد بود و به عبادت خدای تعالی مشغول بود. هرگاه نشان حیض پیدا می شد از مسجد به سوی خانه می آمد و در خانه می ماند تا پاک شود آنکه بعد از غسل به مسجد باز می گشت. گفتا در خانه خاله یود خواست که از حیض غسل کند به سوی شرقی یعنی برآمدن آفتاب رفت تا غسل کند جبرئیل آن ساعت برابر وی آمد.

فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا

تَمَثَّلَ: پدیدار شد، مجسم گردید، فعل ماضی - (هو) فاعل - بَشَرًا: حال پس آن زمان که مریم از اهل خود به سمت شرقی کناره گرفت، و از پیش آنها پرده‌ای گرفت پس به سوی او روح خود را یعنی جبرئیل الطَّيَّلَ را فرستاد پس پدیدار شد برای او آدمی درست اندام مولانا گفت:

دید میردم صورتی بس جان فزا جان فزایی دل زیبایی در خلا
پیش او بر رست از روی زمین چون مه و خورشید آن روح امین

قَالَتْ اِنِّيْ اَعُوْذُ بِالرَّحْمٰنِ مِنْكَ اِنْ كُنْتُ نَفْسًا ﴿۱۸﴾
گفت اگر پرهیزکاری از تو بخدای رحمان پناه می‌برم. (۱۸)

قَالَتْ اِنِّيْ اَعُوْذُ بِالرَّحْمٰنِ مِنْكَ اِنْ كُنْتُ نَفْسًا
ی: اسم إن - اَعُوْذُ: فعل مضارع - فاعل (انا)، جمله خبر إن.
مریم در آن خلوتگاه که بعد از غسل جامه بر تن کرده بود جبرئیل را دید گمان کرد که وی طالب فساد است گفت من هراینه از توبه بخدا پناه می‌برم.

همچو مریم گوی پیش از فوت ملک نفس را کالعوذ بالرحمن منك
مولانا گفت:

گشت بیخود مریم و در بیخودی گفت بجهنم در پناه ایسزدی
از پناه حق حصاری به ندید یورتگه نزدیک آن دز برگزید

قَالَ اِنَّمَا اَنَا رَسُوْلُ رَبِّكَ لَا هَبْ لَكَ عَلَمًا رَّكِبًا ﴿۱۹﴾
گفت من فرستاده پروردگار توام که پسری پاکیزه به تو عطا کنم. (۱۹)

قَالَ اِنَّمَا اَنَا رَسُوْلُ رَبِّكَ
أَنَا: مبتدا - رَسُوْلُ: خبر
جبرئیل الطَّيَّلَ به او جواب داد که من آن کس نیستم که شما تصور می‌کنید و از من می‌ترسید.
مولانا گفت:

بانگ بروی زد نمودار کرم که امین حضرتم از من مرم

لَا هَبْ لَكَ عَلَمًا رَّكِبًا

لَا هَبْ: فعل مضارع منصوب - فاعل (انا) - عَلَمًا: مفعول به - رَّكِبًا: نعت
واقعیت این است که من فرستاده‌ی پروردگار توام که شما در مواقع ترس برو پناه می‌بردی تا بیخشم به تو پسری پاک.
مولانا گفت:

قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا ﴿٢٠﴾

گفت: چگونه مرا باشد پسری باشد که انسانی بمن دست نزده و زنا کار نبوده‌ام. (۲۰)

قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا

یعنی زن زناکاری است که مردان را در برابر پول به کام خواهی از خود فرامی خواند. مریم گفت کجا باشد مرا پسری و حال اینکه آدمی مرا نرسید و من نکردم و من بدکار نبودم و فرزندی عادتاً با یکی از این دوشنبه بدنیا می آید.

قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَى هَيْنٍ وَلَنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا

مَقْضِيًّا ﴿٢١﴾

گفت: پروردگار تو چنین گفته که این بر من آسانست تا آنرا برای مردم از جانب خویش آیت و رحمتی کنیم و کاری مقرر شده بود. (۲۱)

قَالَ كَذَلِكَ

قَالَ: فعل ماضی و فاعل (هو) - كَذَلِكَ: جار و مجرور خبر مبتدای آن محذوف است خبر تیل القیة چنین گفت که تو میگوئی درست است که هیچکس به نکاح تو در نیامده و ترا منس نکرده است.

قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَى هَيْنٍ

هو: مبتدا - هَيْنٍ: خبر

خبر تیل القیة گفت اما پروردگار تو فرموده است اینکه به تو فرزندی بدهیم برای من آسانتر است تا هر قدرت ما واقع گردی.

وَلَنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا

و آن ولد را برای یندگان مخلص رحمتی از سوی خود قرار دادیم تا قدرت ما دریابند و برای آنانکه بگروند از ما بخشی و رحمتی باشد.

وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا

هو: اسم گات - أَمْرًا: خبر گات

و آفرینش او بدون پدر کاری پس محکم و به واقعیت پیوسته است. که خبر تیل در گریبان مریم دمید به شکم وی رسید و باز گرفت.

فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَهَتْ بِهِ. مَكَانًا قَصِيًّا ﴿٢٢﴾

پس به او حامله شد، و با وی در مکانی دور، گوشه گرفت. (۲۲)

پس به او حامله شد، و با وی در مکانی دور، گوشه گرفت. (۲۲)

فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَدَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا

فَحَمَلَتْهُ: فعل ماضی - فاعل (هو) - ه: مفعول به

آن زمانیکه جبرئیل علیهما السلام در گریبان و یا در آستین مریم دمید بازگشت پس مریم همان دم بار گرفت پس به جهت حامله بودن به عیسی بدون پدر یعنی با دمیدن روح از جانب جبرئیل علیهما السلام فرمان باری تعالی از مردم کناره گرفت و هب می گوید، چون مریم علیها السلام عیسی حامله شد، یوسف نجار هم که پسر عموی مریم از خدمتکاران آزاده بود که با مریم در مسجد بود، و آن دو عهده دار کارها و پاکیزه نگهداشتن آن مسجد بودند و هیچکس بیشتر از او در عبادت کوشا نبودند.

نخستین کسی که از بارداری مریم شگفتی کرد یوسف نجار بود که چون متوجه شد و دانست در توجیه آن سرگردان مانند هرگاه می خواست او را متهم کند پارسایی و عبادت و پاکدامنی او را به تردید و ا می داشت و او نخستین کسی بود که درباره ی یار مریم سخن گفت. یوسف گفت ای مریم به من خبر بده که ممکن است گیاهی بدون بذر و دانه بزوید؟

گفت آری، یوسف گفت آیا گیاه بدون بارانی که به آن برسد رشد می کند؟ گفت آری. مریم به یوسف گفت آیا نمی دانی که خداوند متعال آدم و حواء را بدون آمیزش نر و ماده با یکدیگر آفریده است؟ گفت آری همچنین است.

فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جَنْعِ النَّخْلِ قَالَتْ يَلَيْتَنِي مِثُّ قَبْلِ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا ﴿۲۳﴾
درد زادن او را سوی تنه درخت کشید گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم، و [از صفحه عالم] بکلی فراموش شده بودم. (۲۳)

فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جَنْعِ النَّخْلِ

أَجَاءَهَا: فعل ماضی - ها: مفعول به - الْمَخَاضُ: فاعل

پس زمانیکه درد زایمان فرا رسید او را به سوی تنه ی درخت خرما آورد.

گویند، آنگاه خداوند متعال به مریم وحی فرمود که از سرزمین بیت لحم به جای دیگر از زمین برو و آنجا زایمان کن، یوسف نجار مریم را سوار بر خری کرد که میان مریم و پالان خر چیزی جز جامه مریم نبود، مریم چنان مستغین بود که نمی توانست بر پای ایستد، یوسف و مریم در تاریکی شب از بیت لحم بیرون آمدند و آهنگ کوههای اطراف کردند، میان راه جایی رسیدند که چند خرما بن آنجا بود که مسافران آنجا فرود می آمدند، یوسف و مریم آنجا فرود آمدند، درد زایمان مریم را گرفت به یکی از پناهگاه ها که در کنار درخت خرمای خشک شده ای بود پناه برد آن درخت چنان خشک بود که هیچ شاخ و برگ نداشت، خداوند متعال همان دم آن درخت را سبز و خرم و میوه دار گرد آنچنان که شاخه های درخت بر مریم سایه افکند و شاخه ها چنان خمیده شد که از هر سو مریم را در بر گرفت

و او را پوشیده داشت. درد زایمان مریم سخت شد و چنان گفت که خداوند متعال از قول او بیان می‌فرماید: درد زایمان کنار تنه درخت خرمایی او را فرا رسید. مولانا گفت:

زین طلب بنده به کوی تو رسید درد مریم را به خرما بن کشید

قَالَتْ يَلَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَٰذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَّنْسِيًّا

یَلَيْتَنِي: یا: حرف تنبیه، (ن) وقایه - (ی) اسم لیت - مِتُّ: خبر لیت - قَبْلُ: مفعول فیه گفته اند که: یوسف، مریم را نگذاشت و خود گرفت، مریم تنها و متخیر بماند، می‌گریست و درد زایمان هر لحظه بیشتر می‌شد، پشت به تنه درخت خرما کرد و فرشتگان گرد وی در آمده ضفها برکشیده و شراب از بهشت آورده، مریم از سر دلنگی و ضجرت در آن حالت گفت: وَقَالَتْ يَلَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَٰذَا...

گفت ای کاش پیش از این مرده بودم و فراموش شده و واگذاشته بودم. این دلنگی نمودن مریم و آرزوی مرگ کردن او نه از آن بود که به حکم خدای تعالی راضی نباشد و تن ندهد اما از شرم مردم می‌گفت، چونکه فرزندی پدر آورده بود و می‌دانست که مردم او را طعن کنند و به چیزهای ناشایست و نازوا نسبت دهند. می‌گفت ای کاش من مرده بودم و به این روز نمی‌رسیدم و این چنین نسبت‌های ناروا را نمی‌شنیدم گوید، کعب می‌گفته است مریم الصلوة تنها بیرون رفت و چون زکریا الصلوة متوجه شد یوسف نجار را به جستجوی او فرستاد. یوسف مریم را زیر درخت خرما یافت.

فَنَادَتْهَا مِنْ مَّحْضِهَا أَلَا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبِّيَ مَخْلُوكًا سَرِيًّا ﴿٢٤﴾

و وی را از طرف پائین وی ندا داد غم مخور که پروردگار تو تو چشمه جاری کرد. (۲۴)

فَنَادَتْهَا مِنْ مَّحْضِهَا أَلَا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبِّيَ مَخْلُوكًا سَرِيًّا ﴿٢٤﴾

فَنَادَتْهَا: فعل ماضی - ها: مفعول به - (هو) فاعل

گوید، آن زمان که مریم از درد زایمان شکوه و گله کرد و گفت ای کاش پیش از این مرده و فراموش شده بودم. از زیر پای او به او آواز آمد یعنی جبرئیل او را آواز داد اندوه مدار و آرزوی مرگ مکن همانا خداوندت زیر پایت جوی آبی قرار داده است.

وَهَٰؤُلَاءِ إِلَيْكَ يَخْلَعُ أَلْوَحْلَةً سَقَطَ عَلَيْكَ رُطْبًا جَيًّا ﴿٢٥﴾

تنه نخل را سوی خویش تکان بده که خرمای تازه پیش تو فرو می‌ریزند. (۲۵)

وَهَٰؤُلَاءِ إِلَيْكَ يَخْلَعُ أَلْوَحْلَةً سَقَطَ عَلَيْكَ رُطْبًا جَيًّا

هَٰؤُلَاءِ: فعل امر - ی: فاعل

دانشمندان درباره‌ی مدت بارداری مریم الصلوة هنگام زایمان او اختلاف نظر دارند برخی گفته‌اند مدت بارداری او همچون دیگر زنان سه ماه بوده است، هشت ماه هم گفته‌اند، شش ماه هم گفته‌اند.

سه ساعت و یکساعت هم گفته اند، گفته اند وقت زایمان مریم در فصل زمستان بود و وقت رسیدن خرما نبود اما پروردگار جهانیان برای معجزه عیسی علیها السلام کرامت مریم از آن درخت خشکیده بی شاخ خرما پدید آورد و گفت:

ای مریم درخت خرمای خشکیده را به سوی خود خم کن و تکان بده تا خرمای تازه و مرغوب بر تو فرو افتد.

فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَإِمَّا تَرِينَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا ﴿٢١﴾

پس از این خرما بخور و از این چشمه آب بیاشام و چشم خود به عیسی روشن دار، اگر از آدمیان کسی را دیدی، بگو من برای خدا روزه ای نذر کرده ام و امروز با بشری سخن نکشم. (۲۱)

فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا

ف: رابطه - کُلی: فعل امر - (ی) فاعل - وَاشْرَبِي: فعل امر - (ی) فاعل - وَقَرِّي: فعل امر، (ی) فاعل - عَيْنًا: تمیز

پس از رطب (خرما) که از تکان دادن درخت آن فرو افتد بخور و از آبی که در زیر پای او قرار داده شده است بیاشام چونکه گفته اند برای نفسها نیست هیچ دوايي مگر رطب و به این معجزه خداوند چشمش را روشن ساز، یعنی تولد فرزند یا بار دادن درخت خشکیده، آن زمان که عیسی متولد شد خدای تعالی فرشتگان را فرستاد تا بگرد مریم در آمدند و عیسی را گرفتند و بشتند و در حریر بهشت پیچیدند و در کنار مریم نهادند و ندا رسید که:

فَأِمَّا تَرِينَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا

تَرِينَ: فعل مضارع - ی: فاعل - (ن) توکید لحداد: مفعول به

پس اگر آدمیان را ببینی و از تو بپرسند که این فرزند از کجاست یعنی زبان طعن بازکنند.

فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا

(ی) اسم إنَّ - نَذَرْتُ: فعل ماضی - (ت) فاعل، خبر إنَّ - صَوْمًا: مفعول به

پس بگو آنچه را که پروردگار جهانیان مریم را بعد از تولد فرزندش بدان سفارش کرد یعنی به سکوت فرمود تا سخن نگوید که اگر مریم به براءت خود سخن می گفت بنی اسرائیلیان او را راستگوی نمی پنداشتند بهر حال او را به نزد خود متهم می ساختند. می گوید: پس بگو که من برای خدای مهربان روزه ی سکوت و خوشتن داری از گفتار نذر کرده ام. بهمین جهت من امروز با انسانی سخن نخواهم گفت بلکه با حق تعالی مناجات خواهم کرد و تسبیح خواهم گفت:

فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ، فَأَلَا بِمَرْيَمَ لَقَدْ بَحِثَتْ شَيْئًا فَرِيًّا ﴿٢٢﴾

پس مریم او را [مولود را] برداشته، نزد کسان خود آورد گفتند: ای مریم حقاً که چیزی زشت و شگفت انگیز آورده‌ای. (۲۷)

فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا صَحْلَهُ

بعد از چهل روز که از نفاس پاک شده بود عیسی را حمل کرد و به میان قوم خود آورد در راه غمگین و متفکر بود که قوم وی به او چه خواهند گفت و او چه جوابی برای آنان دهد؟ پس چون در میان قوم خود بازگشت در حالیکه زکریا در بین بنی اسرائیلیان بود و آنان که اهل بیت صلاح بودند بگریستند و زاری کردند و گفتند:

قَالُوا يَلْمِزُكُمْ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا فَرِيًّا

فَرِيًّا: بسیار زشت و ناپسند

گفتند ای مریم کار بسیار ناپسندیده و زشتی کردی که از تو و خاندانت چنین انتظاری نمی‌رفت و خاندان تو همه نیکوکار بودند.

يَتَأَخَذَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُولِئِمْرَأَ سَوْوَمَا كَانَتْ أُمْلِكُ بَعِيًّا (۲۸)

ای خواهر هارون! پدرت مرد بدی نبود و مادرت زناکار نبود. (۲۸)

يَتَأَخَذَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُولِئِمْرَأَ سَوْوَمَا كَانَتْ أُمْلِكُ بَعِيًّا

یا: حرف ندا - يَتَأَخَذَ: منادی - هَارُونَ: مضاف الیه مجرور به فتحه (غیر منصرف)

خطاب مریم بعنوان خواهر هارون بدان جهت بوده است که هارون عليه السلام برادر موسی است. یعنی که مریم از اولاد و نژاد هارون برادر موسی است. بدین لحاظ او را به نام خواهر هارون خطاب کردند نه بخاطر اینکه حقیقتاً خواهر او بوده است.

قول دیگر آنست که هارون مردی از تبار مردان و پارسایان بنی اسرائیل بود می‌گوید: ای خواهر هارون! پدر تو عمران مردی بد و بدکار نبود و مادر تو که حنه است و تو را زائید بدکار نبود. چگونه است که از تو این فرزند پدید آمد در حالیکه او پدری ندارد و تو هنوز ازدواج نکردی و مردی شمارا لمس نکرده است؟

فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نَكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا (۲۹)

بعملود اشاره کرد. گفتند: چگونه با کسی که کودک و در گهواره است سخن گوئیم. (۲۹)

فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ

مریم سخن نگفت و حرفی نزد به جهت آنکه نذر کرده بود که سه روز از سخن گفتن خودداری کند. اما به عیسی عليه السلام بجهی گهواره‌ای نوزاد اشاره کرد و با اشاره فهماند که جواب شما را عیسی بجه نوزاد می‌دهد.

قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا

نُكَلِّمُ: فعل مضارع - فاعل (نحن) - مَنْ: مفعول به
زمانیکه مردم پاسخ آنان را به عیسی علیه السلام بجهت نوزادی که در گهواره خوابیده است، اشارت کرد، ایشان متعجب و متحیر شدند.

قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا ﴿۳۰﴾

گفت: من بنده خدایم، مرا کتاب داده و پیغمبر کرده است. (۳۰)

قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ

(ی) اسم إن - عبد: خبر إن.

آنکه زکریا حاضر شد، چون مناظره یا جهودان رفت، گفت یا عیسی علیه السلام بگو اگر تو را به این امر کرده باشند، عیسی علیه السلام بر چپ خویش زد و انگشت سیاه بیرون کرد و با آواز بلند گفت طوری که حاضران همه شنیدند، انا عبد الله گفته اند که عیسی این سخن را در همان روز گفت که از مادرزاده شده بود به قولی عیسی چهل روزه بود.
مولانا گفت:

مهد در عیسی بر آرد سد نفیر که جوان ناکشته ما شیخیم پیر

ءَاتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا

ءَاتَانِي: فعل ماضی - (ن) و قایه - ی: مفعول به - فاعل (هو) - الْكِتَابَ: مفعول به - نَبِيًّا: مفعول به ثانی.
قول حسن آنست که خدای تعالی به عیسی علیه السلام در کودکی به او عقل و بلوغ و کتاب و نبوت داد و در شکم مادر کتاب انجیل می خواند همچون آدم که خدای تعالی او را پیامبر کرده بود. عیسی علیه السلام همچنان بود. اما قول بیشتر مفسرین بر آنست که آنچه عیسی گفت: اَتَانِي ءَاتَانِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا آنست که از نوشته لوح محفوظ یعنی پیغمبر بودن او و دادن کتاب به او خبر داده است. همچنانکه به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتند:

مَنْ كُنْتَ نَبِيًّا؟ قَالَ: كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الرُّوحِ وَ الْجَسَدِ كَهْ وَ قَدْ بَعَثَنِي بَنُو دِي كُنْتُ مَنْ بَعَثَنِي بَنُو دِي كُنْتُ نَبِيًّا وَ آدَمُ بَيْنَ الرُّوحِ وَ الْجَسَدِ كَهْ وَ قَدْ بَعَثَنِي بَنُو دِي كُنْتُ مَنْ بَعَثَنِي بَنُو دِي كُنْتُ نَبِيًّا
پیغمبر بودم در حالیکه آدم بین روح و جسد بود و فرمود خدای تعالی به من کتاب خواهد داد. مولانا گفت:

طفل نوزادش شود خبر و قصیح حکمت بالغ بخواند چون مسیح

وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالْصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا ﴿۳۱﴾

و هر کجا باشم با برکتی کرده است و به نماز کردن و زکات دادن، مادام که زنده باشم سفارش کرده است. (۳۱)

وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ

جَعَلَنِي: فعل ماضی - (ن) وقایه - (هو) فاعل - ی: مفعول به - مُبَارَكًا: مفعول به ثانی
عیسی گفت هر کجا باشم خدایم مرا فرخنده و مبارک گردانید به اینکه به من پیغمبری داد.

وَأَوْصَنِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا

و نیز مرا امر فرمود به اقامت نماز و دادن زکات تا مادامیکه زنده باشم در جای دیگر در باب مؤمنین
فرمود: و الذین هم علی صلواتهم یحافظون، المؤمنین/ ۹ - المعارج/ ۳۴
مولانا گفت:

این نماز و روزه و حج و جهاد هم گواهی دادن است از اعتقاد
این زکات و هدیه و ترک حسد هم گواهی دادن است از سر خود

وَبَرًّا بِوَالِدَيْ وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا ۝۲۱

نسبت به مادرم نیکوکارم کرده است و گردن کش و نافرمانم نکرده است. (۲۱)

وَبَرًّا بِوَالِدَيْ

و مرا نسبت به مادرم نیکوکار و مهربان گردانید چون پدر نداشت بدین جهت قسط نام مادرش یاد
شده است.

وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا

لَمْ يَجْعَلْنِي: فعل مضارع مجزوم - (ن) وقایه - ی: مفعول به - (هو) فاعل - جَبَّارًا: مفعول به ثانی -
شَقِيًّا: نعمت

و مرا گردنکش و بدرفتار و زورگو قرار نداده است که با خلق تکبر کنم و ایشان را برنجانم.

وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا ۝۲۲

و درود بر من، روزی که تولد یافته‌ام و روزی که بمیرم و روزی که برانگیخته شوم. (۲۲)

وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا

السَّلَامُ: مبتدا - عَلَيَّ: جار و مجرور خبر

آیه تکراری است که در آیه پانزدهم سوره مریم در حق یحیی نیز آمده است. می‌گویید: و این تثنایی
است که الله تعالی بر عیسی کرده همچنانکه بر یحیی ~~الصلوة~~ کرده است. آن روز که متولد شده‌ام و روزی
که می‌میرم و روزی که در حشر برانگیخته می‌شوم. یعنی در روز تولدم خداوند سلامتی بر من مقرر
کرده که شیطان نتوانست آسیبی به من برساند و در وقت مرگم نیز سلامتی مقرر کرده که خدای تعالی

مرا به حق و صدق ناطق می گرداند و بر من در هنگام بعث مجدد نیز سلامتی مقرر کرده که در آن روز از ترسناکی روز حشر در سلامتی و امان خواهم بود.

ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَكَ الْحَقُّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ ﴿۲۱﴾

اینست قصه گفتار راست عیسی پسر مریم که، درباره او شک می کنند. (۲۴)

ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ

ذَلِكَ: مبتدا - عِيسَى: خبر - ابْنُ: نعت - مَرْيَمَ: مضاف الیه، مجرور به فتحه (غیر منصرف)

اینکه ذکر او کردیم و وصف او گذشت و قصه او بیان شد عیسی پسر مریم است آنکه نصاری او را وصف می کنند که پسر خداست. نعوذ بالله - حاشا -

قَوْلَكَ الْحَقُّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ

قَوْلَكَ: مفعول مطلق

سخن راست و درست را می گوئیم که سخنی که جهودان در آن مکر می کنند و شک می کنند و در آن جدال می کنند از بهر آنکه وی بسخن خدای تعالی و فرمان او از مادر بی پدر زاده شده بود. در اینجا صحبت کوتاهی هر چند در این آیه اشاره نشده ولی جا دارد بیان شود در حق خروج دجال و وصف او و سرانجام او تا هنگامیکه عیسی عليه السلام فرود آید. بیان می کنیم. کعب می گوید: دجال مردی بلند قامت و ستر سینه و چشم ریزه است گویی چشمانش به ستاره یا مرواریدی درخشان شبیه است میان دو چشمش کلمه (کافر) نوشته شده است. گوید از نشانه های خروج او این است که بادی همچون باد قوم عاد می وزد و صبحه بلندی چون صبحه قوم صالح شنیده و مسخ و دگرگون شدنی چون مسخ اصحاب رس پیش خواهد آمد و در آن هنگام مردم امر به معروف و نهی از منکر را ترک می کنند و خونریزی می کنند و رباخواری را روا می شمارند و مسکرات می آشامند و ساختمان های استوار می سازند مردان با مردان و زنان با زنان همجنس بازی می کنند و در آن هنگام دجال از ناحیه خاور از دهکده ای که میان اهواز و اصفهان و معروف به سیرآباد است خروج می کند.

و بر خری سوار است که ابروهایش فرمز و بیسی آن پشمالوست از میان دندانهایش بوی بدی بیرون می زند و همه کس آن را استشمام می کند، بر پیشانی خران شاخ شکسته ای است که از آن مار و کژدم بیرون می آید، گوز پشت است و تصویر ابزارهای جنگ مانند نیزه و تبر و تیر و سپر در آن نقش بسته است. گروهی از جادوگران هم همراه اویند که با جادو کوهها را به تان و جویها را به شراب و می تبدیل می کنند، دجال جز به کسانی که به او گرویده باشند آب و نان نمی دهد، پرچم دار او که از دهکده خود اوست همراه دجال است و با صدای بلند بانگ بر می دارد که این خدای شماست او را بپشناسید. خاور و باختر زمین را می پیماید و چون وارد بابل شود خضر او را می بیند دجال به خضر می گوید من پروردگار جهانیانم، خضر پاسخ می دهد که دروغ می گوئی همانا پروردگار جهانیان همان است که

پروردگار آسمانها و زمین است. دجال او را می‌کشد و می‌گوید اگر چنانچه می‌پندارد او را خدای دیگری باشد زنده اش خواهد کرد. همان دم خداوند خضر را زنده می‌کند که بر پا می‌خزد و به دجال می‌گوید، ای دجال این منم که خدایم زنده فرمود، سپس روی به پیروان دجال می‌کند و می‌گوید وای بر شما این کافر شما را فریب ندهد، گویند دجال سه بار خضر را می‌کشد و خداوند او را زنده می‌فرماید آنگاه دجال بسوی مکه حرکت می‌کند و چون نزدیک آن شهر می‌رسد می‌بیند فرشتگان آن شهر را احاطه کرده‌اند و بالهای خود را بر کعبه گسترده‌اند و از میان بالهای ایشان شراره‌های آتش بیرون می‌جهد و دجال نمی‌تواند وارد مکه شود، آهنگ مدینه می‌کند آن را هم همانگونه می‌بیند، بسوی بیت المقدس می‌رود که از بسیاری فرشتگان یارای ورود پیدا نمی‌کند.

مختومقلی فراغی گفت:

شام شریفه رومه مکه مدینه مسلمان لار قاچیب دولسه گرکردور

در زمانی که دجال می‌آید مسلمانان به مکه و مدینه و روم (فلسطین) و شام پناه می‌برند تا از گزند دجال در امان بمانند.

گوید مسلمانان همچنان روزه می‌گیرند و نماز می‌گزارند ولی اندوختن خواهند بود، رفتن به مساجد را ترک می‌کنند و خانه نشین می‌شوند و در آن هنگام آفتاب به رنگهای گوناگون بر می‌آید گاه سپید و گاه سرخ و گاه تیره و زمین دچار زلزله و لرزش می‌شود. سپس عیسی از آسمان فرود می‌آید. پیامبر ﷺ می‌فرماید: در همان حال که مردم گرفتار اویند، خداوند عیسی بن مریم را بر می‌انگیزد و او کتان مناره سپید که در خاور دمشق است فرود می‌آید دو جامه بر تن دارد که رنگ شده‌اند، هر دو دست خود را بر بالهای فرشتگان نهاده است چون سر خویش را فرو آورد عرق از آن می‌چکد و چون سرش را بلند کند دانه‌های عرق چون دانه‌های مروارید بر چهره‌اش آشکار می‌گردد، و بر دروازه لُد (نام دهکده‌ای نزدیک فلسطین) به دجال می‌رسد و او را همانجا می‌کشد.

مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَنَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٣٥﴾

نشاید که خدا فرزندی بگیرد، او منزّه است، چون کاری را اراده فرماید، فقط به او گویند: باش! و وجود یابد. (۳۵)

مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ

حاشا که خدای فرزندی بگیرد و شایسته نیست برای خدا آنکه فرزندی گیرند.

سُبْحَنَهُ

فعل و فاعل محذوف - سُبْحَنَهُ مفعول مطلق

خدای تعالی پاک و منزّه است از اینکه فرزندی گیرد

إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ

هرگاه خداوند تبارک و تعالی اراده انجام کاری را کند که پدید آورد، تنها کافی است که در حق پدید آمدن آن بگوید بشو. پس می شود پس خداوندی که برای همه چیز قادر و تواناست نیازی به فرزند ندارد که در سوره اخلاص خواهد آمد.

وَلِئِنْ أَلَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿۳۶﴾

خدای یکتا پروردگار من و پروردگار شماست او را پرستید، راه راست این است. (۳۶)

وَلِئِنْ أَلَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ

لفظ الله، اسم إن - رَبِّي، خبر إن - ی: مضاف الیه

بدرستی که خدای تبارک و تعالی پروردگار من و شماست پس او را پرستید و کسی را غیر از او عبادت و پرستش نکنید.

هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ

هَذَا: مبتدا - صِرَاطٌ: خبر - مُسْتَقِيمٌ: نعت

راه راست این است که انسان را به فلاح رساند و به بهشت داخل گرداند.

چون دانشمندان بنی اسرائیل این سخنان را شنیدند دانستند که او را پدری نیست و خداوند متعال او را همانگونه آفریده است که آدم را و زکریا گفت سپس خداوند که ما را به گفتار عیسی از سرزنش تبهاران بنی اسرائیل تبرئه فرمود، گویند، عیسی علیه السلام پس از آن دیگر سخنی نگفت و همچون دیگر کودکان بود، غیر از این هم گفته اند و خداوند دانایتر است.

فَاَخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿۳۷﴾

پس این دسته ها میان خودشان اختلاف یافتند، وای بر کسانی که کافر بوده اند هنگام حضور یافتن آن روزی بزرگ. (۳۷)

فَاَخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ

فَاَخْتَلَفَ: فعل ماضی - الْأَحْزَابُ: فاعل

پس گروههایی در بینشان اختلاف کردند با وجود این همه تأکید عیسی بر توحید و یکتاپرستی و صراحت کار و معجزه او و سخن گفتن او در گهواره اینکه من بنده خداوند هستم باز هم در بین گروههای مختلف یهودیان و مسیحیان اختلافاتی پدید آمد و در حق عیسی علیه السلام عقاید مختلفی ابراز داشتند جهودان راه تفریط پیش گرفتند و مسیحیان راه افراط. که نسطوریه و یعقوبیه عیسی را پسر خدا گفتند و برای خداوند فرزندی گرفتند. حاشا که خداوند بی نیاز است که فرزندی بگیرد.

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ

قَوْلٌ، مبتدا - لِّلَّذِينَ، جار و مجرور خبر

وای بحال آن کسانی که کافر شدند از عذاب بزرگ روز قیامت چونکه خداوند را فرزندی نیست و شریکی و انبازی هم ندارد.

أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا لَكِ الْفَظْلِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۳۸﴾

روزی که سوی ما آیند چه خوب شنوند و چه خوب بینند ولی آنروز ستمگران در ضلالتی آشکارند. (۳۸)

أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ

أَسْمِعْ: فعل تعجب - ب: جز زاید - هُمْ: فاعل - وَأَبْصِرْ: فعل تعجب - فاعل محذوف

کافران در این جهان کور و کر هستند که چشمشان از دیدن حقیقت کور است و گوششان از شنیدن کلام حق کر.

يَوْمَ يَأْتُونَنَا لَكِ الْفَظْلِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

ولی در آن روز یعنی روز رستاخیز که به سوی ما می آیند. گوش شنوا و چشم بینایی پیدا می کنند اما در آن روز کسی به یاری نجات آنها نمی شتابد چون کار از کار گذشته است و به حساب و کتاب آنان رسیدگی می شود. با بیان این همه حقایق باز به بیراهه رفتند و ستمگران در گمراهی آشکار افتاده اند و کاری می کنند که روز حشر در آتش جهنم می سوزند.

وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۳۹﴾

آنها را از روز ندامت بترسان، آندم که کار بگذرد و آنها بی خبر مانند و باور ندارند. (۳۹)

وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ

أَنذِرْهُمْ: اعلام ترس و حسرت و ندامت است. گفته اند این آیت به آیت سیف منسوخ است.

ای محمد ﷺ امت خود را از قیامت بترسان و بیم ده زیرا که مردم در روز حشر در نهایت حسرت و افسوس و درماندگی باشند یکی به تقصیر در طاعت و عبادت دیگری به ارتکاب معصیت و گناه افسوس و حسرت خورند.

وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

هُمْ، مبتدا - فِي غَفْلَةٍ، جار و مجرور خبر

آنان امروز در این دنیا از کار آخرت در غفلت هستند و بدان ایمان نمی آورند و پیغمبر و کتاب را باور نمی دارند مسلماً چنین انسان گمراه در آخرت افسوس و حسرت خواهند خورد.

کوس رخت زدند و بار بساخت

خجل آنکس که رفت و کار نساخت

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: مرگ / در روز قیامت / به شکل قوچ ابلهیی آورده شده و ندا می شود که ای اهل جنت! آیا این را می شناسید؟ آنها پیش آمده و نگاه می کنند، و می گویند: بلی! این مرگ است، و همگی آن را دیده اند، بعد از آن ندا می شود که ای اهل دوزخ! آیا این را می شناسید؟ می گویند: بلی! همگان این را دیده اند.

بعد از آن، آن قوچ ذبح گردیده و برای اهل جنت پخته می شود که: زندگی شما جاویدان بوده و دیگر مرگی نیست، و برای اهل دوزخ گفته می شود که: زندگی شما نیز جاویدان بوده و دیگر مرگی نیست، بعد از آن این آیه کریمه را تلاوت نمودند: ﴿وَإِيشَانِ رَا اَز رَوْزِ حَسْرَتِ بَیْمِ بَدَه، هَنگَامِی کِه مَوْضُوعِ قِصَلَه گُردیده و آنها در حال غفلت هستند﴾ - یعنی: ایشان را از روز حسرت بیم بده، هنگامی که موضوع قیصله گردیده و آنها در حال غفلت هستند - ﴿وَإِيشَانِ اَیْمَانِ نَمِی آورند﴾.

إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ ﴿۴۰﴾

تنها ما هستیم که زمین و اهلش را وارث می شویم و همه بسوی ما باز می گردند (۴۰)

إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ

نَحْنُ، مبتدا - نَرِثُ، فعل مضارع - فاعل (نحن)، جمله خبر

اینجا وراثت خدای تعالی آفرینش آسمان و زمین و هر چه در آن است و همه ساخته ی اوست آنرا نه از کسی خریده و یا از دیگری به وی رسیده است.

می گویند: که جهان و جهانیان را برداریم و خلق را که میراث خودمان است بمیرانیم و ولایت و امر و نهی ایشان را با مرگ نابودشان می کنیم تا دنیا از خلق خالی گردد و جز مالک حقیقی و خدای تعالی باقی نماند و همه را بعد از مرگ بسوی خود باز می گردانیم که این اشاره به بقای احدیت است. و مالک اصلی خداست.

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ﴿۴۱﴾

در این کتاب ابراهیم را یاد کن که وی شخص بسیار راست گوی و پیغمبری بزرگ بود. (۴۱)

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ

وَأَذْكُرُ، فعل امر - فاعل (انت)، - إِبْرَاهِيمَ، مفعول به

ای پیغمبر صلی الله علیه و آله برای قوم خود از آنچه که برای قوم ابراهیم علیه السلام آمده است یاد کن و سرگذشت آنان را بیان کن که مشرکان عرب میبایست که از فرزندان او پس از توحید او و سختی ها و بلاهایی که او تحمل کرده است برایشان بخوان.

إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا

ه، اسم إن - هو: اسم کان - صِدِّيقًا: خبر کان - جمله کان صِدِّيقًا: خبر إن - نَبِيًّا: خبر کان ثانی

بدرستی که او بسیار راست گوی و درست کردار بود و تصدیق کننده توحید و حق بود.

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا ﴿۴۲﴾

آندم که به پدرش گفت: ای پدر: بتی را که نشنود و نبیند و کاری برای تو نسازد پرستش مکن. (۴۲)

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَتَابَت لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا

لِمَ: جار و مجرور - تَعْبُدُ: فعل مضارع - (انت) فاعل - مَا: مفعول به

ای محمد ﷺ قوم خود را از قصه ابراهیم خبر بده، آن پیغمبر راستگوی، خلیل الله به پدر خود آزریت تراش گفت: ای پدر چرا بت می پرستی بتی را که گوش ندارد که دعای تو را بشنود و نه چشم که عبادت تو را ببیند. معبود جهان و جهانیان فقط اوست او هم می شنود و هم می بیند و اعمال آشکار و پنهان تو را می بیند پس چرا بت را می پرستی که فردا در روز قیامت عذاب خدای تعالی را نمی تواند از تو باز دارد.

پیر هرات گفت: کار عنایت دارد که راهبر است، نه طاعت که زیور است؛ ابراهیم را از آن چه زیان که پدرش آزر است؟ و آزر را چه سود از آن که ابراهیمش پسر است؟

يَتَابَتُ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعُلَمَاءِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا ﴿٤٣﴾

ای پدر! دانشی که سوی من آمده که تو را نیامده، پس مرا پیروی کن تا تو را به راهی راست هدایت کنم. (۴۳)

يَتَابَتُ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعُلَمَاءِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا

يَتَابَتُ: منادی - (ی: اسم) - جَاءَنِي: فعل ماضی - (ن) و قایه - (ی) مفعول به - مَا: فاعل، جمله خبری آن ای پدر وحی خدای تعالی به من می رسد و به تو نمی رسد آنچه را که من می دانم تو نمی دانی و از علم تو حید و شناخت خداوند بی خبر و بی بهره ای. من می دانم که فردا روز قیامت بت پرستان و کافران را عذاب خواهند داد ولی تو این را درک نمی کنی. پس از من متابعت کن تا راه حقیقت دین را به تو بنمایانم و تو را به راه راست که راه سعادت و رستگاری است هدایت کنم.

يَتَابَتُ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا ﴿٤٤﴾

ای پدر! بندگی شیطان مکن که شیطان عاصی خدای رحمان است. (۴۴)

يَتَابَتُ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ

يَتَابَتُ: منادا - لَا تَعْبُدِ: فعل مضارع - فاعل (انت) - الشَّيْطَانُ: مفعول به

ای پدر من! از شیطان پیروی مکن و او را پرستش مکن.

إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا

الشَّيْطَانُ: اسم - إِنَّ: هو: اسم - كَانَ: خبر - عَصِيًّا: خبر - إِنَّ: جمله خبری آن.

بدرستی که شیطان همیشه در فرمان خداوند، سرکش و نافرمان است و در حق سجده کردن آدم از فرمان خداوند سرپیچی کرد و مورد لعنت خداوند قرار گرفت.

يَتَأْتِي فِيْ أَخَافٍ اَنْ يَمْسَكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمٰنِ فَتَكُوْنُ لِلشَّيْطٰنِ وَلِيًّا ﴿٤٥﴾

ای پدر! من بیم دارم که از خدای رحمان عذابی به تو رسد و تو دوستدار شیطان شوی. (۴۵)

يَتَأْتِي فِيْ أَخَافٍ اَنْ يَمْسَكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمٰنِ فَتَكُوْنُ لِلشَّيْطٰنِ وَلِيًّا

ی، اسم این - أَخَافُ، فعل مضارع، فاعل (انا)، جمله خبر این.

ای پدر! من می ترسم که عذاب سختی از طرف خداوند رحمن به جهت پیروی از شیطان به تو برسد که آن آتش دوزخ است و در جهنم به همراه شیطان در آتش بسوزی.

قَالَ اَرَاغِبُ اَنْتَ عَنِ الْهٰٓيِكِ يٰ اِبْرٰهِيْمُ ﴿٤٦﴾ لَئِنْ لَّمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِيْ مَلِيًّا

گفت: ای ابراهیم! مگر بخدایان من بی علاقه ای. اگر بس نکنی ترا رجم خواهم کرد و باید مدتی دراز از من جدا شوی. (۴۶)

قَالَ اَرَاغِبُ اَنْتَ عَنِ الْهٰٓيِكِ يٰ اِبْرٰهِيْمُ

أَرَاغِبُ، خبر مقدم - أَنْتَ، مبتدا موخر

پدر ابراهیم خشمگین شد و به او گفت: آیا تو ای ابراهیم از خدایان من که بتان باشد روی گردان هستی و ایشان را ترک می کنی و پرستش نمی کنی.

لَئِنْ لَّمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِيْ مَلِيًّا

لَأَرْجُمَنَّكَ، فعل مضارع - (ن) توکید - که، مفعول به - (انا) فاعل

اگر از این مخالفت و عیب و مذمت خود دست برداری هر آینه ترا سنگسار می کنم و از جلو چشم من دور شو تا مدتی از غضب من دور باشی.

قَالَ سَلٰمٌ عَلَیْكَ سَاَسْتَغْفِرُ لَكَ رَفِیْۤاۤ اِنَّهُۥ كَانَ فِیْ حَفِیَّا ﴿٤٧﴾

گفت: درود بر تو باد. برای تو از پروردگار آمرزش خواهم خواست که او بمن مهربان است. (۴۷)

قَالَ سَلٰمٌ عَلَیْكَ

سَلٰمٌ، مبتدا - عَلَیْكَ، جار و مجرور، خبر

ابراهیم آرام و آهسته به پدرش گفت سلام بر تو باد یعنی میروم و ترا وداع می کنم.

سَاَسْتَغْفِرُ لَكَ رَفِیْۤاۤ

زود باشد که از پروردگار خود برای تو آمرزش می طلبم که:

اِنَّهُۥ كَانَ فِیْ حَفِیَّا

«اسم این - هو: اسم گان - حَفِیًّا، خبر گان - جمله گان حَفِیًّا، خبر این.

بدرستی که خدای تعالی نسبت به من مهربان است و مرا به اجابت دعا و استغفار وعده داده است.

وَأَعِزِّلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا ﴿٤٨﴾

از شما و از آنچه می پرستند بجز خدا کناره می کنم و پروردگارم را می خوانم، امید است که در خواندن پروردگارم شقی نباشم. (۴۸)

وَأَعِزِّلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي

وای پدر از شما مراد آزر بت تراش و بت پرستان دیگری که بت می پرستند کناره می گیرم و بیزارم از شما و کسانی که بخدا شریک می گیرید و من خدای یگانه را می پرستم و تنها پروردگارم را می خوانم.

عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا

شاید که پرستش پروردگارم پذیرفته شود و امید دارم از خدای یگانه واز او طلب آمرزش می کنم که دغای مرا اجابت خواهد کرد.

فَلَمَّا أَعْتَرَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا ﴿٤٩﴾

و همینکه از آنها و بتانی که سوای خدا می پرستیدند کناره گرفت إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ را بدو بخشیدیم و همه را پیغمبر کردیم. (۴۹)

فَلَمَّا أَعْتَرَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ

وَهَبْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - إِسْحَاقَ: مفعول به

خدای تعالی می فرماید: ابراهیم از بت و بت پرستان و از قوم کفار خود دور شد و هجرت کرد گفته اند هجرت ابراهیم عليه السلام از زمین عراق به سوی شام، و آنجا ساره را بزنی کرد. پس قصد مصر کرد پس از مصر به زمین فلسطین فرود آمد و به اخلاص به ما روی آورد و توکل به ما کرد به او فرزندی به نام اسحق بخشیدیم و پس از اسحق یعقوب و همه را پیغامبر برگردانیدیم. تا عالمیان بدانند هر که به خدای یکتا توکل کند و بخاطر او بتان را ترک کند و از خود دور نماید زبان نکند و پاداش هیچ نیکوکار را ضایع نگرداند. پروردگار جهانیان در این آیت بر ابراهیم با بخشیدن فرزند به ابراهیم منت نهاد.

وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا

وَكُلًّا: مفعول به مقدم جَعَلْنَا: فعل ماضی، (نا) فاعل - نَبِيًّا: مفعول به ثانی

همه ی فرزندان ابراهیم را از اسحق و یعقوب و یوسف و... پیغمبر قرار دادیم.

وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيمًا ﴿٥٠﴾

و از رحمت خویش به آنها عطا کردیم و ذکر خیر بلند آوازه ای بایشان دادیم. (۵۰)

وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيمًا

وَوَهَبْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل

و این بخشش آن است که هر گروهی بر هر دین که باشند ابراهیم را ثنا گویند، و او را دوست دارند، و نبوت وی را تصدیق کنند. و گفته اند رحمت همان بخشش اموال و اولاد است که خداوند به ایشان ارزانی داشت و سخن گفتن نیک و تسبیح گفتن مداوم را به ایشان دادیم و با این دعاگویی به رستگاری رسیدند.

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا ﴿٥١﴾

در این کتاب موسی را یاد کن که وی بی شائبه و فرستاده ای پیغامبر بود. (۵۱)

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَى

وَأَذْكُرُ: فعل امر - (انت) فاعل - مُوسَى: مفعول به

و قصه ی موسی علیه السلام را که در قرآن آمده است یاد کن و به آنان بگو که:

إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا

ه: اسم إن - هو: اسم کان - مُخْلَصًا: خبر کان - جمله کان مُخْلَصًا: خبر إن.

بدرستی که موسی پاک و در عشق به خدا خالص و پیغمبر برگزین خدا و بسیار بالا مقام بود.

وَنَذَرْنَهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا ﴿٥٢﴾

از جانب راست طور بدو ندا زدیم و او را به رازگونی قرب دادیم (۵۲)

وَنَذَرْنَهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا

قَرَّبْنَاهُ: فعل ماضی - (نا) فاعل - ه: مفعول به - نَجِيًّا: حال

و موسی را از سوی کوه طور از سمت راست آن ندا کردیم و او را به درگاه قرب الهی نزدیک گردانیدیم در حالیکه با ما راز می گفت و نجوا می کرد و با ما سخن می گفت.

در آیه ۱۴۲ سوره الاعراف آمده است می گویند: و وعده دادیم موسی را سی شب و ده شب به آن اضافه کردیم گویند که وقت آن تمام ماه ذیقعد و دهه اول ذی حجه بوده است. چون به طور سینا آمد خداوند متعال با او سخن فرمود و او را مقرب و به خود نزدیک ساخت.

و هب می گوید: میان خداوند و موسی هفتاد حجاب بود که همه خجابه ها جز یکی را برداشت و چون موسی ^(علیه السلام) سخن خداوند را شنید مشتاق و امیدوار به رویت شد و خداوند متعال در این باره می گویند: و هنگامی که موسی به میقات ما آمد و خداوندش با او سخن گفت، گفت پروردگار! بتمای مرا تا نظر کنم بسوی تو، گفت هرگز نبینی مرا و لکن بنگر به سوی کوه پس اگر قرار گیرد به جای خود زود باشد که مرا ببینی. مختوم قلبی فراغی در حق کوه طور و تجلی نور الهی گفته است. ترجمه:

عاقبت ایزد بر او قدرت نمود
خواجه احمد خرقه پوش پاک ما
ناظران کوه طور دلپسند
چون جمالت گشت پیدا و عیان
آن تجلی را بسر او رحمت نمود
سیر در جنت نماید با صفا
آری آن پیران غایب بوده‌اند
یکسره گشتند گسیج و سرگران

برای اطلاعات بیشتر مراجعه شود به سوره الاعراف آیه ۱۴۲ که بیان آن رفت.

وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا ﴿۵۳﴾

و از رحمت خویش برادرش هارون، پیغمبری را باو بخشیدیم. (۵۳)

وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا

وَهَبْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - أَخَاهُ: مفعول به - هَارُونَ: بدل - نَبِيًّا: حال

و این اجابت دعای موسی است. و ما به موسی علیه السلام از بخشش و مهربانی مان در یاری کردن برادرش هارون در سمت وزارت به او بخشیدیم و به او پیغمبری دادیم.

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا ﴿۵۴﴾

در این کتاب اسمعیل را یاد کن که وی درست وعده و پیغمبری بزرگوار بود. (۵۴)

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ

ای پیغمبر علیه السلام در قرآن که کتاب آسمانی است قصه اسماعیل را یاد کن و بگو:

إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا

به: اسم إن - (هو) اسم کان - صادق: خبر کان، جمله خبر إن

بدرستی که او وعده هایش راست بود یعنی با کسی وعده کرده بود به روز در انتظارش نشست و پیغمبری بالامقام و خیرسان بود.

نیست بر مردم صاحب نظر صورتی از صدق و وفا خویش

ابراهیم علیه السلام نخست هاجر را بر اسب سوار کرد و اسماعیل را پشت سر او نشاند و با آن دو حرکت کرد و به منطقه حرم رسید. خداوند به ابراهیم وحی فرمود که آن دورا آنجا فرود آورد و او ایشان را نزدیک خانه کعبه در آن هنگام زمین بر آمده سرخ رنگی بود و از پس طوفان نوح باقی مانده بود گذاشت و به هاجر فرمود با بسرت همین جا باش که من بازمی گردم و خدایم به این کار فرمان داده است. به آیه ۳۹ سوره ابراهیم و نیز به سوره بقره مراجعه شود.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از سلمه بن اکوع رضی الله عنه روایت است که گفت: گذر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله بر مردمی افتاد که تیراندازی می‌کنند، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله برای آنها گفتند: «ای اولاد اسماعیل! تیراندازی کنید! زیرا پدرتان تیرانداز بود، و من به همراه بنی فلان هستم».

ابوذر رضی الله عنه می گوید: یکی از آن دو گروهی که تیراندازی می کردند از تیراندازی دست کشیدند، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «چرا تیراندازی نمی کنید؟» گفتند: یا رسول الله! در صورتیکه شما با آنها هستید چگونه می توانیم با آنها مسابقه دهیم؟ فرمودند: «تیراندازی کنید و من به همراه همه ی شما هستم».

وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا ﴿٥٥﴾

و کسان خود را به نماز خواندن و زکات دادن وادار می کرد و نزد پروردگار خویش پسندیده بود. (۵۵)

وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ

(هو) اسم کان - یأمر، فعل مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر کان

و او پیوسته اهل و قوم خود را به اقامه نماز که بزرگترین عبادات بدنی است و نیز به ادای زکات که کامل ترین عبادات مالی است دستور می داد.

وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا

(هو) اسم کان - مَرْضِيًّا: خبر کان

و اسمعیل در پیشگاه پروردگار از جهت استقامت وفای به عهد و گفتار و اعمال پسندیده بود.

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ آدِرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ﴿٥٦﴾

در این کتاب ادريس را یاد کن که بی گمان او راست کردار پیغمبری بود. (۵۶)

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ آدِرِيسَ

و نیز در قرآن قصه ادريس عليه السلام را که نام او احنوج بن مهلائیل بن انوش بن شیث آدم. نوشته اند بیشتر به نام ادريس آمده است یاد کن

إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا

هو، اسم إن - صِدِّيقًا: خبر کان، جمله خبر إن

بدرستی که او به خلق راست گوینده و از حق خبر دهنده بود.

وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا ﴿٥٧﴾

و او را به مقامی بلند بالا بردیم. (۵۷)

وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا

رَفَعْنَاهُ: فعل ماضی - (نا) فاعل - ه: مفعول به - مَكَانًا: مفعول فیه - عَلِيًّا: نعت

و به او مقام بالایی یعنی مقام نبوت دادیم^۱ و درجه‌ی قرب و یا او را به بهشت رسانیدیم که در حدیث معراج آمده که رسول خدا ﷺ ادریس را در آسمان چهارم ملاقات کرده است. در حق کلمه ادریس گفته‌اند او اول کسی بود که خیاطی کرد و لباس دوخته پوشید و نیز گفته‌اند اول کسی بود که او یوسله قلم خط نوشت و نیز گفته‌اند او اول کسی بود که در نجوم مهارت داشت و عمل وی در طاعت خدای تعالی هر روز به اندازه اعمال همه خلق بود و حمد و ستایش وی این بود که می‌گفت:

الحمد لله رب العالمین کما ینبغی لکرم وجهه خدای جل جلاله او را زنده به آسمان برد^۲ همچنانکه عیسی را به آسمان بردند و هب گفت: ادریس در روزگار خود عابدترین و پرهیزکارترین کس بود توجهی به دنیا نمی‌کرد و پیوسته در آرزوی دیدار بهشت بود و حتی یکساعت از عبادت فارغ نمی‌شد و هر روز عمل او را به آسمان می‌بردند چندانکه فرشتگان به عمل او تعجب می‌کردند تعجب فرشتگان بدانجهت بود که ملک الموت (عزرائیل) مشتاق دیدار وی شد از خدای تعالی دستوری خواست تا به زیارت وی رود پس به صورت آدمی به پیش ادریس آمد و او را زیارت کرد^۳.

ادریس صائم الدهر بود، نماز شام که افطار کرد ملک الموت به قیافه آدمی حاضر شد او را به غذا دعوت کرد. نخورد. ادریس گفت من می‌خواهم بدانم که تو کیستی؟ گفت من ملک الموت هستم و از خدای تبارک و تعالی اجازه خواستم تا به زیارت تو بیایم و با تو صحبت کنم. ادریس گفت من از تو حاجتی می‌خواهم. گفت: چه حاجتی داری؟ گفت: آنکه روح مرا قبض کنی. ملک الموت گفت: این کار را به فرمان خدای تعالی می‌توانم انجام بدهم و از دست و اختیار من خارج است.

از خدای تعالی فرمان رسید که اقبض روح او حال که او خود می‌خواهد پس روح او را قبض کن و بمیران. ملک الموت روح او را قبض کرد، رب العالمین همان ساعت او را زنده کرد. ملک الموت گفت چگونه دیدی؟ گفت: ضعیف و هایل دیدم، کاری بسیار دشوار و سخت. آنکه ادریس به ملک الموت گفت من از تو یک حاجت دیگری می‌خواهم. گفت آن چیست؟ ادریس گفت: می‌خواهم که مرا به آسمان بری تا بهشت و دوزخ بینم. ملک الموت بدستور وی و فرمان خدای تعالی او را به آسمان برد، آنکه گفت از مالک دوزخ بخواه تا درهای دوزخ بگشاید تا پاره‌ای از آن زنجیرها و عقوبت‌ها که پروردگار جهانیان برای بیگانگان ساخته و آماده کرده است بینم در دوزخ بگشاید. ادریس علیه السلام چون آن دوزخ را دید از هول و شدت و صعوبت آن بیفتاد و بیهوش شد.

۱- (و رفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا) هو شرف النبوة و الزلفی عندالله تعالی کما روی عن الحسن و الیه ذهب الجبائی و ابو مسلم و عن انس و ابی سعید الخدری و کعب و مجاهد. السماء الرابعة. روح المعانی جزء ۱۶ ص ۱۰۵

۲- و قال مجاهد فی قوله (و رفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا) قال: ادریس رفع و لم یست کما رفع عیسی و قال سفیان عن مجاهد (و رفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا) قال: السماء الرابعة.

۳- و قال الحسن و غیره فی قوله (و رفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا) قال: الجنة - مختصر تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۴۵۶

- در مورد همنشینی و مصاحبت ملک الموت با ادریس علیه السلام سیر و سیاحت آن دو در آسمان و ورود ادریس علیه السلام بهشت و ... غلامه الوسی بعد از ذکر حدیث در تفسیر روح المعانی، اظهار داشته است: «الحديث والله تعالی اعلم بصحته و کذا یصح ما قبله من خبر کعب» روح المعانی جزء ۱۶ ص ۱۰۷

سنایی غزنوی گفت:

از وفاق ادریس بر رفت از زمین بر آسمان از خلاف ابلیس در رفت از بهشت اندر سفر
چون بهوش باز آمد به ملک الموت گفت حال که دوزخ را بمن نشان دادی بهتر است که بهشت را نیز
به من بنمایی. پس بهشت را به فرمان الله تعالی به وی نشان دادند. ادریس علیه السلام ساعتی در بهشت طواف
می کرد و در آن ناز و نعمتها و فلاح و رستگاری ساکنان آن نگاه می کرد. ملک الموت گفت: از بهشت
بیرون آی تا به قرار خود بازگردیم. ادریس در درخت آویخت و گفت: از آن خارج نمی شوم. ملک
الموت گفت: بیرون آی که هنوز وقت آن نیست که اینجا قرارگاه سازی، پروردگار جل جلاله
فرشتگان دیگر فرستاد تا میان ایشان حکم و داوری کند فرشته گفت برای چه از بهشت بیرون نمی آیی؟
به چه علت اینجا قرار گرفتی؟ ادریس علیه السلام گفت: حکم الهی و قضای پروردگار چنان است که کل نفس
ذائقه الموت هر جانی چشنده‌ی مرگ است و من شربت تلخ مرگ را نوشیدم. و گفته است هیچیک از
شما به دوزخ نرسیدند و آنرا ندیدند که من به دوزخ رفتم و دیدم. و خداوند تبارک و تعالی گفته است
کسی که به بهشت داخل شود دیگر از بهشت بیرون نمی آید. پس من هم به این دلیل که فرمان الهی را به
انجام رسانیدم. مردم و به دوزخ رفتم و سپس به بهشت رسیدم دیگر بیرون نمی آیم. پس خدای تعالی
به ملک الموت وحی کرد و فرمود: ادریس به اجازه من به بهشت داخل شد و او در آنجا زنده است. و
مقام او را بالا و بلند گردانیم.

سنایی غزنوی گفت:

بمیرای دوست پیش از مرگ اگر می زندگی خواهی که ادریس از چنین از مردن بهشتی گشت پیش از ما

أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ
وَإِسْمَاعِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجِبَيْنَا إِذَا تُنْزِلُ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا ﴿٥٨﴾

همان کسانی که خدا موهبتشان داده بود از فرزندان آدم و از فرزندان آنکسان که همراه نوح در کشتی
نشاندهیم برداشتیم و از فرزندان ابراهیم و اسرائیل و آنکسان که هدایت کرده و برگزیده بودیم، چون
آیه های خدا برایشان خوانده می شد بحال گریه سجده کنان میافتادند (۵۸)

أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ
أُولَئِكَ: مبتدا - الَّذِينَ: خبر

ایشان کسانی هستند که ما آنان را پیغمبران گردانیدیم و به کرامت و رسالت مخصوص کردیم تا مردم
از او متابعت کنند و هدایت یابند این پیغمبران از فرزندان آدم علیه السلام هستند یعنی ادریس پیغمبر. چونکه
از میان پیغامبران نامبرده شده هیچکس از نظر ذریتی به حضرت آدم علیه السلام نزدیکتر از ادریس نبود.

وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ

یعنی ابراهیم خلیل الله که از فرزندان سام نوح است و سام و نوح در کشتی بودند و آنان غیر از ادریس اند.

وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ

و از فرزندان ابراهیم یعنی اسمعیل و اسحاق و یعقوب و از فرزندان اسرائیل، یعنی یعقوب و موسی و هارون و زکریا و یحیی و عیسی.

وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجِبَيْنَا

و از جمله آنها که به سوی حق راه نمودیم و هدایت کردیم و از میان مردمان به ایشان نبوت و رسالت دادیم و به پیغمبری برگزیدیم.

إِذَا نُنَزِّلُ عَلَيْهِمُ آيَاتِ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَكِيًّا

گفته اند این آیت در مدینه فرود آمده است.

آن هنگام که آیت های خدای رحمن در کتاب های نازل شده از سوی خداوند بر ایشان خوانده شود بر روی افتادند در حالیکه برای خدای یکتا سجده کنان بودند و از ترس گریه و زاری می کردند. چون آتش شوق در دل ایشان از خواندن آیات الهی شعله ور می شد دل از بهر آن متغزل و دیده از اشک جاری می گشت.

خَلَّفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ عَذَابًا

و از پس آنها باقیمانده گان بودند که نماز را مهمل گذاشتند و پیرو هواها شدند، بزودی سرگشتگی ای خواهند دید. (۵۹)

خَلَّفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ عَذَابًا

خَلَّفَ: فعل ماضی - خَلْفٌ: فاعل

پس بعد از پیغمبران و دینداران و صالحان و مؤمنان یعنی بعد از پیغمبران از ذریه آدم و نوح و ابراهیم و اسمعیل و مؤمنان قوم ایشان، فرزندان ناخلف و بدکار یعنی جهودان و نرسیان و گجران در رسیدند و نماز فرض شده را ترک کردند و به واجبات آن معتقد نبودند و بدنبال شهوات رفتند خمر خوردند و زنا کردند. پس زود باشد که جزای گمراهی و تبهکاری خودشان را ببینند و در آتش جهنم بسوزند.

إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا

مگر آنکه توبه کرده و ایمان آورده و کار شایسته کرده آنها به بهشت درون شوند و به هیچ وجه ستم نبینند. (۶۰)

إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا

فَأُولَٰئِكَ: مبتدا - يَدْخُلُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر - الْجَنَّةُ: مفعول به
مگر آن کسانی که از تپه‌کاری و بزه‌کاری بازگشته و از اعمال بد خود توبه کرده و به دل و زبان ایمان
آورده باشند و عملهای نیکو و پسندیده کرده باشند پس این گروه توبه‌کنندگان و ایمان‌آورندگان به
بهشت‌ها در آیند و چیزی از پاداش از آنان کم کرده نمی‌شود و به تمام و کمال پاداش داده خواهند شد.
چونکه حضرت رسول ﷺ در حق توبه گفت: «التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ» توبه‌کننده از گناه
مثل کسی است که گناه ندارد.

جَنَّتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُمْ كَانُوا وَعَدُهُمْ مَا نَبَأًا ﴿٦١﴾
بهشت‌های جاوید که خدای رحمان از غیب پند گانش وعده داد که وعده او قطعاً آمدنی است. (۶۱)
جَنَّتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ

جَنَّتٍ: بدل - وَعَدَ: فعل ماضی - الرَّحْمَنُ: فاعل - عِبَادَهُ: مفعول به
آنان که ایمان آوردند و به راه حق گرویدند و از گناهان خود توبه کردند خداوند به ایشان بهشت‌هایی
و وعده داده است که از چشم ایشان غایب است ولی چون وعده داده است از حصول به آن باکی نیست.
إِنَّهُمْ كَانُوا وَعَدُهُمْ مَا نَبَأًا

ه: اسم إن - وَعَدُهُ: اسم کان - مَا نَبَأًا: خبر کان، جمله کان وَعَدُهُ مَا نَبَأًا خبر إن.
بدرستی که وعده‌ی خداوند قطعی و شدنی است و آنچه وعده به مومنین داده است یعنی بهشت بدو
رسیدنی است.

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَهُمْ فِيهَا فِي بُكْرَةٍ وَعَاشِيًا ﴿٦٢﴾
در آنجا یاوه‌ای نشنوند، مگر سلامی و در آنجا بامداد و شبانگاه روزی خویش دارند. (۶۲)
لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا

لَا يَسْمَعُونَ: فعل مضارع نفي - (و) فاعل - لَغْوًا: مفعول به
بروردگار جل جلاله می‌گوید در بهشت سخنان بی‌فایده و بیهوده نگویند و نشنوند مگر اینکه درود و
سلام بروردگار و فرشتگان و همگنان را بشنوند در سوره‌ی الحجر آمده است: ادْخُلُوا هَٰذَا بِسَلَامٍ
امتنین، فرشتگان به آنان سلام می‌کنند و می‌گویند از تمام آفت‌ها در این بهشت در امان باشید و در
حالت ایمن و آسوده به بهشت وارد شوید و از نعمتهای آن بهره‌مند شوید.

وَهُمْ فِيهَا فِي بُكْرَةٍ وَعَاشِيًا
هُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - رَزَقَهُمْ: مبتدا موخر - بُكْرَةٍ: مفعول فیه

و برایشان است روزی ایشان از نعمت بهشتی، بامدادان و شامگاهان یعنی همیشه و مداوم از نعمتهای فراوان بهشت که مؤمنین در آن جاودان می‌مانند هیچگاه کم نمی‌شود و قابل وصف و شمارش هم نیست مختوم‌قلی فراغی ابیات زیادی در وصف بهشت آورده که دو بیت از ترجمه آن^۱ در زیر آورده می‌شود

خدا گر خضر و قدرت انشاء داود ببخشاید مرا تا من بگویم وصف جنت
 زمن هرگز نیاید شرح جنت یک هزاران همانا فاش گویم من سخن بی‌شک و منت

تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا ﴿۶۳﴾

این بهشتی است که بهر کس از بندگان خویش که پرهیزکار باشد می‌دهیم. (۶۳)

تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا

تِلْكَ: مبتدا - الْجَنَّةُ: بدل - الَّتِي: خبر

این است بهشتی که ما ذکر کردیم و آن را به بندگان خود میراث می‌دهیم برای کسانی که پرهیزکار و مطیع خدای عزوجل باشند.

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: «ان اول مره یدخلون الجنة» بدرستی نخستین گروهی که به بهشت در می‌آیند بر صورت ماه تمام‌اند که در شب چهاردهم می‌درخشد از جهت حسن و نورانیت بعد از آن کسانی که به ایشان متصل می‌شوند و می‌آیند همچون ستاره درخشان در آسمان از جهت روشنایی می‌باشند. قلبهایشان همه یکدل و متحد و یک جان است و هیچ اختلافی و بغض و عداوتی در میان نیست.

وَمَا نُنَزِّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا ﴿۶۴﴾

[ما فرشتگان] جز بفرمان پروردگارت نازل نشویم که هر چه جلو رویمان هست و هر چه پشت سرمان هست از اوست و پروردگارت فراموشکار نیست. (۶۴)

وَمَا نُنَزِّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ

سبب نزول این آیت آن بود که مدتی گذشت که جبرئیل علیه السلام به رسول خدای صلی الله علیه و آله نیامد و وحی نیاورد، گفته‌اند چهل روز بود و به روایتی پانزده روز و بروایتی دوازده روز، و کافران گمان بد بردند و گفتند: برآستی پروردگارش محمد را رها کرده است. و رسول خدا صلی الله علیه و آله از نیامدن جبرئیل علیه السلام دل‌تنگ و رنجور گشت و این سخن کافران بر وی سخت آمد تا رب العزه جبرئیل علیه السلام را فرستاد و آیت آورد. رب العالمین بجواب وی این آیت فرستاد و مَا نُنَزِّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ ای جبرئیل علیه السلام به محمد بگو که ما فرشتگان فرو نمی‌آئیم مگر بفرمان خدای تو، تا زمانی که بما دستور فرماید و بفرستد.

لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ

^۱ - از کتاب عرفان و مختوم‌قلی به تألیف همین مؤلف

لَهُ: جار و مجرور خیر مقدم - مَا: مبتدا مؤخر

از آن اوست آنچه پیش روی من است و آنچه در پشت سر گذاشته‌ایم و آنچه میان این دو است یعنی نه آینده و نه گذشته بلکه در حال حاضر باشد مرا و راست.

وَمَا كَانَ رَبُّكَ شَيْئًا

رَبُّ: اسم گان - شَيْئًا: فراموشکار، خبر گان

و پروردگار تو آنچه که در گذشته بوده و یا در آینده خواهد بود و یا در حال حاضر باشد فراموشکار نیست و در همه حال از حال تو آگاه است.

رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا ﴿٦٥﴾

پروردگار آسمانها و زمین است با هر چه میان آنهاست پس عبادت او کن و در عبادتش شکیبا باش آیا همایی برای او می‌شناسی؟ (۶۵)

رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ

رَبُّ: بدل - فَاعْبُدْهُ: فعل امر - ه: مفعول به - (انت) فاعل

خدای تعالی پروردگار آسمانها و زمین و آنچه که در میان آن دو است می باشد پس او را پرستش و عبادت کن و بر پرستش او ثابت قدم و شکیبا باش چونکه دانستی که هیچ چیز از گذشته و آینده و حال از دید و حساب و کتاب او فراموش کرده نمی‌شود.

هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا

تَعْلَمُ: فعل مضارع - (انت) فاعل - سَمِيًّا: مفعول به

آیا می‌دانی که مشرکان بتان خود را الله گفته باشند بلکه اله می‌گفتند آیا کسی صلاحیت دارد که در وجودش مثل او صفات متعالی موجود باشد؟ چون کسی چنین نیست، پس لایق بندگی تنها ذات اقدس اوست.

وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَاتَ لَنُحْيِيهِ ثُمَّ لَنَرْجِيَهُ فَنُخْرِجَهُ حَيًّا ﴿٦٦﴾

انسان گوید: وقتی بمردم چگونه زنده می‌شوم؟ (۶۶)

وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَاتَ لَنُحْيِيهِ ثُمَّ لَنَرْجِيَهُ فَنُخْرِجَهُ حَيًّا

مُتً: فعل ماضی - (ت) فاعل

این آیه در شأن این بن خلف الجمعی آمده است که بعث و حشر را انکار می‌کرد و از روی استهزاء و تکذیب استخوانهای ریز ریز شده را بر دست می‌نهاد و می‌گفت: محمد ﷺ می‌گویند که پس از آنکه بمیریم ما را زنده خواهند کرد همان است که در جای دیگری گفت من يحيى العظام و هی رعیهم پروردگار جهانیان بروی حجت آورد و جواب داد.

أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا ﴿١٧﴾

مگر همین انسان بیاد ندارد که ما از اول او را آفریدیم و هیچ نبود (۶۷)

أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا

(نا) اسم إنَّ - خَلَقْنَاهُ : فعل ماضی - (نا) فاعل - هـ : مفعول به

آیا مردم نمی‌دانند و به یاد نمی‌آورند آنرا که ما پیش از این آفریدیم و خود هیچ چیز نبود بلکه از عدم آفریدیم؟ پس آنکسی که برای بوجود آوردن نخست قادر باشد بر بوجود آوردن آخری یعنی روز بعث هم قادر خواهد بود همانست که گفت قل یحییها الذی انشأها اول مره سنایی غزنوی گفت:

آن نپینی که پیشتر ز وجود	چون ترا کرد در رحم موجود
روزیست داد نه مه از خونی	کردگاری حکیم بسی چونی
در شکم مادرت همی پرورد	بمد نه ماه در وجود آورد
چون اجل ناگهسان فراز آید	کسار دنیا همه مجاز آید
مرگ این را هلاک و آنرا برگ	زهر این را غذا و آن را مرگ

فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًا ﴿١٨﴾

به پروردگارت قسم ایشان را با شیطانها محصور کنیم، و همه را به زانو در آمده، دور جهنم حاضر کنیم. (۶۸)

فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًا

آنکه پروردگار جهانیان سوگند یاد کرد و گفت: این کافران را بهمراه شیاطین که دوستان و همسران ایشان اند برمی‌انگیزیم و هر کافری را در یک زنجیر بسته حاضر خواهیم کرد و همه را گردن بسته و بزانونها در نشسته گرد دوزخ می‌نشانیم و در آتش جهنم می‌اندازیم و در آن آتش سوزان که از اطراف او را احاطه کرده است می‌سوزانیم و عذابشان می‌دهیم.

ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَنتُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِثًّا ﴿١٩﴾

آنگاه از هر گروه هر کدامشان به سرکشی خدای رحمان جری تر بوده، جدا کنیم. (۶۹)

ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَنتُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِثًّا

مبتدا محذوف - أَشَدُّ خبر - عِثًّا: تمیز

پس از میان امتها آنان که کافرتر و سرکش‌تر و نافرمان‌تر و تبه‌کارتر بودند قطعاً بیرون می‌آوریم و جدا می‌کنیم و به دوزخ می‌اندازیم و در آتش جهنم می‌سوزانیم.

ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلًا ﴿٢٠﴾

آنگاه کسانی را که به وارد شدن جهنم سزاوارترند بهتر شناسیم. (۷۰)

ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلَاتًا

ل: قسم - لَنَحْنُ: مبتدا - أَعْلَمُ: خبر

بعد از جدا کردن کافران و سرکشان کسانی که برای سوختن آتش دوزخ مستحق تر و اولی ترند می دانیم و از آن آگاهیم سنائی غزنوی گفت:

گراز آتش همی ترسی به مال کس مشو غبره که اینجا صورتش مار است و آنجا شکلش از درها
تو چون موری و این راه است همچون موی بت رویان مروز نه از بر تقلید و بر تخمین و بر عیا
تو پنداری که بر بازی است این میدان چون مینو تو پنداری که بر هرزه است این ألوان چون مینا

وَإِنْ مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا ﴿٧١﴾

هیچکس از شما نیست مگر وارد جهنم شدنی است که این امر بر پروردگار حتمی حتمی است. (۷۱)

وَإِنْ مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا

بدستی که همه ی شما انسانها بدون استثناء بر دوزخ داخل می شوید منتها مؤمنین برای گذر و دیدن وارد آن می شوند و کافران برای ماندن همیشگی و سوختن در آن.
مولانا گفت:

گویدش بگذر سبک ای محتشم ورنه آتشیای تو مرد آتشم

كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا

اسم کان هو - حَتْمًا: خبر کان - مَّقْضِيًّا: نعت

و وارد شدن به دوزخ بر پروردگار تو یک حکم قطعی و محکم و استوار است که در آن وعده خلافی نیست. اما آتش دوزخ در هنگام ورود به مؤمنان سرد و سلامت باشد همچنانکه بر ابراهیم خلیل الله سلامت بود.

ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثَّتًا ﴿٧٢﴾

آنگاه کسانی را که برهیزکاری کرده اند بر آوریم و ستمگران را به زانو در آمده، در آن واگذاریم. (۷۲)

ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثَّتًا

نَذَرُ: فعل مضارع - (نَحْنُ) فاعل - الظَّالِمِينَ: مفعول فیه - جِثَّتًا: حال

پس آنان را که از شرک برهیز کردند از دوزخ بیرون می آوریم و ستمگران را در آن آتش به زانو در آمده و ذلیلانه رها می کنیم. در بیان سبب نزول روایت شده است: گوینده ی این سخن نظیرین جاث و اصحاب وی از قریش بودند که وقتی اصحاب رسول خدا را در تنگدستی و فقر با لباسهای ژنده و

خانه‌های درهم تکیده می‌دیدند و خود را در خرمی و آرایش رفاه و با جامه‌های فاخر. این سخن را به آنان می‌گفتند، گویی معیار حق و باطل همین است پروردگار متعال در پاسخ آنان می‌فرماید:

وَإِذَا نُتِلَ عَلَيْهِمْ ءَايَتُنَا بِبَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا ﴿۷۳﴾
و چون آیه‌های روشن ما را بر آنها بخوانند، کسانی که کافرنند به کسانی که مومن‌اند گویند: کدام یک از دو گروه مکان بهتر و مجلس آراسته‌تر دارند. (۷۳)

وَإِذَا نُتِلَ عَلَيْهِمْ ءَايَتُنَا بِبَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا

إِذَا: مفعول فيه - نُتِلَ: فعل مضارع مجهول - ءَايَتُنَا: نایب فاعل - (نا) مضاف الیه

مشرکان قریش در ناز و نعمت غرق بودند و درویشان صحابه در فقر و تنگدستی و مشرکان به حجت زیادی اموالشان بر مؤمنین مباحثات می‌کردند. می‌گویند: زمانیکه آیات روشن قرآن بر آنان خوانده شود کافران به مؤمنان می‌گویند:

أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا

أَيُّ: مبتدا - خَيْرٌ: خبر

ای، برای پرسش است، می‌گویند: کدامیک از ما دارای مقام و منزلت و مال و رفاه بیشتر و زندگی بهتری داریم. ما از شما بهترانیم و حال ما در نزد خدای تعالی نیز از حال شما بهتر و نیکوتر است به جهت داشتن مال و مقام و منزلت.

وَكُرِّهَ أَهْلُكَا قَبْلَهُمْ مِّنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثْنًا وَرَعِيًّا ﴿۷۴﴾

پیش از ایشان چه نسلها را هلاک کرده‌ایم که اثاث و منظرشان بهتر بود. (۷۴)

وَكُرِّهَ أَهْلُكَا قَبْلَهُمْ مِّنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثْنًا وَرَعِيًّا

أَهْلُكَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - قَرْنٍ: تمیز - هُمْ: مبتدا - أَحْسَنُ: خبر - أَثْنًا: تمیز

و پیش از مشرکان عرب چندین قوم را عذاب دادیم و هلاک گردانیدیم که از جهت مال و ثروت و وسائل زندگی وضع نیکوتری داشتند باید دانست که مال، اولاد و وضع خوب دنیوی داشتن دلیل بر مقبولیت و نشانه‌ی بهتر آنان در آخرت نیست بلکه باید حساب و کتاب عادلانه پس دهند. بیت:

بر مال خویشتن تکیه مکن کانرا بشی برند و این را به شی

قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ

فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضْعَفُ جُودًا ﴿۷۵﴾

بگو: هر که در ضلالت باشد خدای رحمانش همی کشاند تا چون موعود خویش، یا عذاب و یا رستاخیز، را ببینند خواهند دانست کیست که مکانش بدتر و سپاهش ناتوانتر است؟ (۷۵)

قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا

مَنْ: مبتدا - هو: اسم کان - فِي الصَّلَاةِ: جار و مجرور خبر کان - جمله كَانَ فِي الصَّلَاةِ: خبر مَنْ
این محمد ﷺ به کسانی که ایشان به مال و جمال و فرزند میاهات می کنند و به آن افتخار می کنند بگو
این کسان در گمراهی هستند و از راه حق و حقیقت بدورند. پس خداوند به او عمر طولانی می دهد
یعنی به ایشان مهلت می دهد و پی در پی به ایشان مال می دهد که بیشتر در گمراهی غرق شوند.

حَقَّ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ

رَأَوْا: فعل ماضی - (و) فاعل - مَا: مفعول به - يُوعَدُونَ: فعل مضارع مجهول - (و) نایب فاعل - الْعَذَابَ: بدل
می گوید هر کس که در گمراهی آشکار و کفر است پروردگار جهنمیان به جهت جزای کفرش به او
روزگار طولانی می دهد تا در طغیان و گمراهی خود بیفزاید آنکه او را در دنیا عذاب کند و یا در
آخرت به آتش دوزخ گرفتار گرداند.

فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا

فَسَيَعْلَمُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - مَنْ: مفعول به - هُوَ: مبتدا - شَرٌّ: خبر - مَّكَانًا: تمیز -
جُنْدًا: تمیز

آنانکه به مال و ثروت دنیوی میاهات کردند زود باشند که خواهند دانست که جایگاه کدام گروه بهتر و
نیکوتر است جایگاه کسانی که به مال و ثروت دنیوی افتخار می کنند در آخرت آتش دوزخ است چه بد
جایگاهی است آن و اما جایگاه مؤمنین درجات بهشت است چه نیکو جایگاهی است آن.

وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبَيْتُ الصَّلَاحُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًا ﴿٧٦﴾
خدا کسانی را که هدایت یافته اند، هدایت می فرزند و اعمال شایسته که باقی ماندنی است پاداش آن
نزد پروردگار بهتر و نتیجه آن نیکوتر است. (۷۶)

وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى

يَزِيدُ: فعل مضارع - لَفْظُ اللَّهِ: فاعل - الَّذِينَ: مفعول به

و خدای تعالی در دنیا برای کسانی که ایمان آورده اند و راه یافته اند بر هدایشان می افزاید و آنان را بر
انجام کارهای نیکو و شایسته راهنمایی می کند و ایمانشان را قوی و قویتر می گرداند.

وَالْبَيْتُ الصَّلَاحُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًا

الْبَيْتُ: مبتدا - الصَّلَاحُ: نعمت - خَيْرٌ: خبر - عِنْدَ: مفعول فيه - ثَوَابًا: تمیز - مَرَدًا: تمیز

مال و ثروت و زینت دنیا فانی است و در نزد پروردگار اهمیتی ندارد و اما آنچه باقی ماندنی است
اعمال شایسته از قبیل نماز پنجگانه و زکات و تسبیح گفتن و خیر و احسان کردن و... است که بهتر و
نیکوتر است از جهت ثواب آخرت و برای کافران در دنیا جاه و مال است ولی در آخرت و پال خواهد
بود اما مؤمنان هم در دنیا هدایت دارند و هم در آخرت حمایت.

احق مردا که دل درین دنیا بتدد که تیکی ستاند ولی زششی باز پس گیرد.
سنایی غزنوی گفت:

بمیرای حکیم از چنین زندگانی کزین زندگانی چو مردی بهمانی
از این زندگی زندگانی نخیزد که گرگ است و ناید زگرگان شبانی

أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّكَ مَالًا وَّوَلَدًا ﴿٧٧﴾

مگر آنکس را که منکر آیہ‌های ماست دیدی که گفت من الهه مال و فرزند بسیار خواهم داشت؟ (۷۷)

أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّكَ مَالًا وَّوَلَدًا

آیا دیدی آنان که به آیت‌های ما یعنی قرآن و رسول و یا به وحدانیت ما تگرویدند و ایمان نیاوردند و او
العاص بن وائل السهمی است. مرد زندقی و منکر بعث و حشر و از جنله استهزاء کنندگان بود. خیاب
بن الارث از عاص، دینی و قرضی داشت برای تقاضای آن دین رفت. از روی تمسخر جواب داد: آیا شما
می‌گوئید در بهشت زر و سیم و حریر است؟ خیاب گفت: بلی ما می‌گوئیم که در بهشت همه‌ی
نعمت‌هاست. عاص، از روی تمسخر گفت: پس صبر کن تا به بهشت برسیم که الله تعالی به من آنجا مال و
فرزند بدهد و من دین تو در آنجا بگذارم. رب العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد:

أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّكَ ...

أَطْلَعَ الْغَيْبُ أَمْ أَخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ﴿٧٨﴾

مگر از غیب خبر یافته یا از خدای رحمان پیمانی گرفته است. (۷۸)

أَطْلَعَ الْغَيْبُ أَمْ أَخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا

أَطْلَعَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - الْغَيْبُ: مفعول به

آیا عاص بن وائل از اسرار غیب آگاهی دارد و یا لوح محفوظ را خوانده و دیده است یا از نزد خدای
تعالی در این زمینه عهد و پیمانی گرفته است؟ کسی قادر است چنین پیشگویی نکند که از اسرار غیب
آگاه باشد پس چنین سخن بی معنی و بی محتواست.

كَأَلَّا سَنَكُنُّبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا ﴿٧٩﴾

هرگز چنین نیست آنچه را گوید ثبت خواهیم کرد و بر عذابش خواهیم افزود. (۷۹)

كَأَلَّا

كَأَلَّا: حرف ودع

آنچنان که او می‌گوید نیست و هرگز چنین نخواهد بود! هرگز کسی که بی ایمان و کافر است مال و
ثروت نجات دهنده او از آتش دوزخ نیست.

سَنَكُنُّبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا

نَمُدُ: فعل مضارع - (نحن) فاعل - مَدًا: مفعول مطلق

زود باشد که بر اعمال دفتر او آنچه را که می گوید بنویسیم و بخاطر آن عمل که گفته بود مال و ثروت در آن دنیا بکار آید و دین ترا خواهیم داد عمل او را جزا دهیم. عذاب مداوم و پی در پی به او خواهیم داد که گسسته نباشد.

وَنَرْنَهُ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا ﴿۸۰﴾

و آنچه گوید از او به ارث می بریم و پیش ما تنها می آید. (۸۰)

وَنَرْنَهُ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا

نَرْنَهُ: فعل مضارع - ه: مفعول به - (نحن) فاعل - مَا: بدل

و باز می گیریم از او آنچه که می گوید فردا در روز قیامت بمن خواهد داد یعنی مال و فرزند را و در روز رستاخیز تک و تنها به پیش ما خواهد آمد چیزی از فرزند و مال و ثروت به همراه او نخواهد بود و به آنچه در این دنیا گفته و کرده است باز خواست خواهند شد.

وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا ﴿۸۱﴾

و به جای خدا معبودانی اختیار کردند تا بر ایشان سبب عزت باشند. (۸۱)

وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا

(و) اسم کان - عِزًّا: خبر کان

این کافران معبودهایی را دُونِ اللَّهِ تعالی پرستیدند تا دَر دُنْیا و آخرت به ایشان عزت و در قیامت دفع عذاب کند. رب العالمین در جواب ایشان گفت:

كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا ﴿۸۲﴾

هرگز چنین نیست [این خدایان] عبادتشان را انکار می کنند و ایشان مخالف آنها خواهند بود. (۸۲)

كَلَّا

كَلَّا: حرف ردع

نه هرگز چنین نیست و چنین هم نخواهد بود که ایشان نه در دنیا عزیزند و نه در آخرت یا رو شفیعی دارند آن مال نه در دنیا بکار آید و نه در عقبی.

سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا

(و) اسم کان - ضِدًّا: خبر کان

زود باشد که کافر شوند به عبادتهایی که از بتان می‌کنند و می‌پرستند. آن عبادت ایشان را انکار خواهد کرد و بر علیه او خواهد شورید و عبادتهایشان از ایشان در قیامت بیزار شوند و هیچ نفعی بحال آنان ندارند.

أَلَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوْرُهُمْ أَزَّا ﴿۸۳﴾

مگر ندانی که ما شیطان‌ها را به سوی کافران فرستاده‌ایم که به سختی تحریکشان کنند [آنان را می‌جنبانند، جنباندنی]، (۸۳)

أَلَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوْرُهُمْ أَزَّا

نا: اسم إن - أَرْسَلْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - جمله خبر إن .

ای محمد ﷺ آیا نمی‌بینی که ما شیاطین را با کافران فرستادیم و بر او مسلط ساختیم و همدم و همساز ایشان گردانیدیم تا ایشان را بجنبانند چه جنباندنی و از جای بشوند و بر ارتکاب گناه تشویق و تحریض شوند؟

فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَذَابًا ﴿۸۴﴾

درباره‌ی ایشان شتاب مکن که ما برای آنها [روز] می‌شماریم، شمار دقیق، (۸۴)

فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ

این آیت در شأن قومی است که به مؤمنان و قرآن و رسول خدا استهزاء می‌کردند و رسول خدا ﷺ از آنان دل‌تنگ می‌شد که می‌گویند عذابی که خدای شما وعده کرده است زود بیاید و هلاک شوند. رب العالمین در جواب ایشان این آیت آورد و گفت: ای محمد ﷺ از انکار و کفر ایشان دل‌تنگ مباش و در فرو فرستادن عذاب بر ایشان عجله مکن.

إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَذَابًا

نَعُدُّ: فعل مضارع - (نحن) فاعل - لَهُمْ: جار و مجرور - عَذَابًا: مفعول مطلق

جز این نیست که ما بر ایشان روزها عذاب را می‌شماریم چه شمردنی که در وقوع آن هیچ خلاف نیست گفته‌اند که این آیت به آیت سبف منسوخ است.

يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَقَدْ ﴿۸۵﴾

روزی که پرهیزکاران را محشور کنیم که به پیشگاه خدای رحمان وارد شوند. (۸۵)

يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَقَدْ

يَوْمَ: مفعول فيه - نَحْشُرُ: فعل مضارع، فاعل (نحن) - الْمُتَّقِينَ: مفعول به - وَقَدْ: حال

به یاد آور آن روزی را که ما پرهیزکاران را محشور می‌کنیم و جمع می‌کنیم به سوی پروردگار رحمن و بخشاینده در حالیکه سواران باشند یعنی در حالت سواره و کوبه به بهشت می‌برند. در حدیث شریف به روایت علی علیه السلام از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ الْمُتَّقِينَ إِذَا

خروجوا من قبورهم استقبلوا بیض لها اجتمع علیها رجال الذهب «سوگند که جانم در قبضه‌ی اوست، بی‌گمان متقیان چون روز قیامت از قبرهایشان بیرون آیند، با شترهایی سفید رام شده‌ای که پال دارند و بر آنها جهازهای طلا قرار دارد، مورد استقبال قرار می‌گیرند»

وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَرِثًا ﴿۸۶﴾

و گناهکاران را تشنه سوی جهنم برانیم. (۸۶)

وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَرِثًا

نَسُوقُ: فعل مضارع - (نحن) فاعل - الْمُجْرِمِينَ: مفعول به - وَرِثًا: وارد شوندگان، حال و گناهکاران را به سوی جهنم می‌رانیم همچون شتران تشنه‌ای که به سوی چشمه با سرعت می‌دوند بدان جهنم داخل می‌گردانیم.

لَا يَمْلِكُونَ الشَّفْعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ﴿۸۷﴾

شفاعتی ندارند مگر آنکه از خدای رحمان پیمانی گرفته باشد. (۸۷)

لَا يَمْلِكُونَ الشَّفْعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا

می‌گوید: در حق هیچ کس در قیامت شفاعت نخواهد شد مگر مؤمن یکتاپرست، که در نزد خدای رحمان عهد و پیمانی دارند و آن کسان هم باذن خدای تعالی می‌توانند شفاعت کنند.

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا ﴿۸۸﴾

گویند: خدا پسری گرفته است. (۸۸)

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا

قَالُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - اتَّخَذَ: فعل ماضی - الرَّحْمَنُ: فاعل - وَلَدًا: مفعول به یهودیان و مسیحیان و مشرکان می‌گویند: خداوند مهربان و رحمن فرزندی برای خود گرفته است.

لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِذَا ﴿۸۹﴾

حقا چیزی زشت و گران آورده‌اند. (۸۹)

لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِذَا

جِئْتُمْ: فعل ماضی - (تم) فاعل - شَيْئًا: مفعول به - إِذَا: نعت

بدرستی که چیزی بسیار زشت و ناروا و بی‌محتوایی آوردید که به خدا فرزند گرفتید یعنی سخنی پس بزرگ، بسیار عجیب و بسیار ناپسند گفته‌اید.

تَعَادُ السَّمَوَاتِ يَلْفَظَرْنَ مِنْهُ وَتَنْشُقُ الْأَرْضُ وَتَخْرُ الْجِبَالُ هَذَا ﴿۹۰﴾

نزدیک است آسمانها از هول آن بدر و زمین بشکافد و کوهها درهم شکسته بيفتند. (۹۰)

تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَنْفَطِرْنَ مِنْهُ وَتَلْسُقُ الْأَرْضُ وَتَعْرِىُ الْجِبَالُ هَذَا

السَّمَوَاتُ: اسم تَكَادُ - يَنْفَطِرْنَ: فعل مضارع - (ن) فاعل، جمله خبر تَكَادُ

نزدیک شد بخاطر عظمت و گرانی آن سخن که خداوند را ولد گرفتند آسمانها متلاشی گردند و زمین از هم شکافته شوند و کوهها بیفتند و شکسته شوند چه شکستی و افتادنی زیرا این یدیده‌ها همه آفریده‌ی حق تعالی و بر مبنای وحدانیت او استوارند، از این جهت فرمود:

أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا ﴿٩١﴾

از آنرو که برای خدای رحمان پسری ادعا کرده اند. (۹۱)

أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا

از پس که آن سخن سخت بود که نزدیک بود آسمانها متلاشی شود و زمین شکافته گردد و کوهها پاره پاره شود و فرو ریزد بخاطر آن بود که به خدای مهربان فرزندی نسبت می‌دهند.

وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا ﴿٩٢﴾

سزاوار نیست که خدای رحمان پسری بگیرد. (۹۲)

وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا

خداوند مهربان و رحمان نیازی ندارد که برای خود فرزندی بگیرد و سزاوار نیست که او را صاحب فرزندی بدانیم چون او بی‌نیاز از فرزندان است و خدای رحمان از آن منزّه و برتر است.

إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا ﴿٩٣﴾

در آسمان‌ها و زمین هیچکس نیست مگر به بندگی سوی خدا می‌آیند او مطیع و فرمانبردارند. (۹۳)

إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا

كُلٌّ مبتدا - آتَى: خبر - عَبْدًا: حال

همه‌ی آنچه که در آسمانها و زمین می‌باشند در روز قیامت به سوی خدای تعالی برمی‌گردند در حالیکه همگی بنده و فرمانبردار خداوند و هیچ چیزی از حیطه قدرت و علم او بیرون نیست او همه را می‌داند و در روز حشر پاسخ اعمال ایشان را خواهد داد.

لَقَدْ أَخَصَّكُم وَعْدَهُمْ عَدًّا ﴿٩٤﴾

خدا همه را احصا و شمارشان کرده است، شمار کامل. (۹۴)

لَقَدْ أَخَصَّكُم وَعْدَهُمْ عَدًّا

أَخَصَّكُم: فعل ماضی - (هو) فاعل - هُمْ: مفعول به - وَعَدَهُمْ: فعل ماضی - هو: فاعل - هُمْ: مفعول به - عَدًّا:

عَدًّا: مفعول مطلق.

بدرستی که خداوند همه را احصاء و شمارش کرده است و تعداد آنان و نیز افعال و گفتار آنان را ثبت و شمارش کرده است و همه را می داند و در موعد مقرر به حساب آنان رسیدگی خواهد کرد. حال و افعال و اعمال هیچ کس بر او مخفی و پوشیده نیست و کسی نمی تواند از حضور در پیشگاه او تخلف کند.

وَكُلُّهُمْ عِندَهُ بِإِمَامَةٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَدْ آتَى

و همگی شان روز قیامت تنها به پیشگاه خدا شوند. (۹۵)

وَكُلُّهُمْ عِندَهُ بِإِمَامَةٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَدْ آتَى

كُلُّ مَبْتَدَأ - مَاتِي: خبر

و همه مشرکان در روز رستاخیز تک و تنها بدون فرزند و مال و ثروت البته به همراه شیطان در محضر الهی حاضر خواهند شد و پاسخگو اعمال خود خواهند بود. با توجه به این بندگی، دیگر چگونه به خداوند متعال نسبت فرزند می دهند؟

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا

کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، خدای رحمان برای آنها محبتی قرار خواهد داد. (۹۶)

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا

الَّذِينَ، اسم - سَيَجْعَلُ، فعل مضارع - الرَّحْمَنُ: فاعل، جمله خبری - وُدًّا: مفعول به

فومی گفتند که این محبت فردا در قیامت از سوی پروردگار به بندهای مومن خواهد بود. اما بیشتر مفسران می گویند که این محبت در دنیاست.

پیغمبر ﷺ فرمود: زمانی که پروردگار جل جلاله بندهای را دوست بدارد خطاب به جبرئیل می گوید که من فلان را دوست می دارم شما هم که اهل آسمان هستید او را دوست بدارید. و محبت خود را در دل اهل زمین می افکند تا اهل زمین او را دوست بدارند. می گوید: بی گمان کسانی که به خدا گرویدند و به پیغمبر ﷺ و قرآن و بعث و حشر ایمان آوردند و کارهای شایسته و نیک انجام دادند خداوند رحمن آنان را دوست می دارد و محبت اهل آسمان و اهل زمین را به دلهای آنان می افکند.

فَأَنذَرْتُكَ نَارَكَ إِنَّا نَسْرُكَ بِهَ الْمُتَّقِينَ وَنَذَرْتُهِمْ قَوْمًا لَّدَا

این قرآن را به زبان تو روان کرده ایم تا پرهیزکاران را بدان مژده دهی و گروه سخت سر را بدان بترسانی. (۹۷)

فَأَنذَرْتُكَ نَارَكَ إِنَّا نَسْرُكَ بِهَ الْمُتَّقِينَ وَنَذَرْتُهِمْ قَوْمًا لَّدَا

نَسْرْتُهِ، فعل ماضی (مثال یابی) - (نا) فاعل - ه مفعول به

در این آیه به حکمت پر فیض قرآن اشاره می کند و می گوید:

ما قرآن را بر زبان تو آسان گردانیدیم و به زبان عربی فرود آوردیم تا پرهیزکاران را با

کلام خدا به اعمال نیکو تبلیغ و تشویق کنی و به بهشت بشارت دهی و نیز با کلام قرآن دشمنان ترسخت و عداوت پیشه را از آتش دوزخ و جهنم بترسانی.

وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هَلْ يُخْشِ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا ﴿۹۸﴾

پیش از آنها چه نسلها را هلاک کرده‌ایم آیا یکی از آنها را می‌یابی یا صدائی از آنها می‌شنوی؟ (۹۸)

وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ

کَمْ: مفعول به - أَهْلَكْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - مِنْ: حرف جز زائد - قَرْنٍ: تعین

و در پایان سوره خداوند برای دلداری پیغمبر ﷺ و مؤمنین که از دست مشرکان مکه تحت فشار و سرزنش و طعن بودند می‌فرماید: در زمانهای گذشته مشرکان هر قوم و نژادی را در قرنهای مختلف و متعددی هلاکشان کرده‌ایم.

هَلْ يُخْشِ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا

يُخْشِ: فعل مضارع - (انت) فاعل - مِنْ: حرف جز زائد - أَحَدٍ: مفعول به

آیا هیچ می‌یابی و می‌بینی یکی از آن هلاک‌شدگان را یا آیا شنیدی یکی از ایشان را آن هنگام که عذاب ما بر ایشان فرود آمد از عذاب ما زنده بماند و بی‌عذاب ماند؟ بلکه همه را به عذاب هلاکت رساندیم پس مشرکان اهل مکه نیز در آینده نزدیک روز قیامت عذابی سخت‌تر از این خواهند دید.



سوره طه یکصد و سی و پنج آیه و مکی است بجز یک آیت «و لا تمدن عینیک» که مدنی است. و سه آیت در آن منسوخ است که در جای خود اشاره خواهیم کرد.

در فضیلت این سوره آورده اند که مصطفی ﷺ گفت:
ان الله عزوجل قرأ طه و یس قبل ان خلق آدم بآلف عام. و نیز در حدیث شریف به روایت ابوهریره ﷺ در انوار القرآن، آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «خداوند تبارک و تعالی در هزار سال قبل از آفرینش آسمان‌ها و زمین سوره (طه) و (یس) را خواند پس فرشتگان آن‌ها را شنیدند، گفتند: خوشا به حال امتی که این قرآن بر وی نازل می‌شود، خوشا به حال سینه‌هایی که این قرآن را بر می‌دارند و خوشا به حال زبان‌هایی که با آن قرآن تکلم می‌کنند.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می‌برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

طه ①

قومی گفتند طه نامی است از نامهای خداوند عزوجل قومی گفتند طه نام قرآن است. طه: از حروف مقطعه که در آغاز سوره‌ها آمده که در باره مقطعه بودن آن در سوره بقره بیان آن رفت.

قومی گفتند طه نام سوره است بذلیل آن خبر که: ان الله عزوجل قرأ طه و یس. اما عطا گفت: نامی از نامهای مصطفی ﷺ در قرآن است روایت می‌کنند که برای پیغمبر ﷺ در قرآن هفت نام است. محمد و احمد و طه و یس و المزل و المدثر و عبدالله. در حدیث شریف از جبرین مطعم روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «برایم پنج اسم است: محمد ﷺ، احمد، ماحی [یعنی: محو کننده] که خداوند کفر را به سبب من محو می‌کند، و حاشر، که جمعی مردم بر قدم‌هایم حشر می‌شوند، و عاقب».

و گفته اند: طا در حساب جمل نه است و ها پنج، جمع می‌شود چهارده یعنی یا ایها البدر.

مَا أُنزِلَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى ②

این قرآن بتو نازل نکردیم که تا در رنج افی. (۲)

مَا أُنزِلَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى

لَتَشْفِقَنَّ: خود را به رنج انداختن، فعل مضارع - (اِنت) فاعل

پس از اینکه این آیت به حضرت رسول ﷺ فرود آمد رسول خدا نماز شب می خواند مقداری از نماز را بر پای ایستاد و مقداری را نشسته خواند. خداوند می فرماید ای پیغمبر ﷺ! ما قرآن را بر تو فرستادیم تا خویشتن را به رنج اندازی و به جهت نپذیرفتن و ایمان نیاوردن کافران در نماز شب قیام نکنی تا خویشتن را به الم گرفتار کنی.

إِلَّا نَذْكُرَهُ لِمَن يَحْشَن ۝۲

جز یاد آوری برای کسی که بیم می کند نیست. (۳)

إِلَّا نَذْكُرَهُ لِمَن يَحْشَن

فعل و فاعل محذوف - نَذْكُرَهُ: مفعول لاجله

بلکه آنرا فرستادیم مگر اینکه بند و اندرز دهی آنکسانی را که از خدا می ترسند و از خدا اطاعت می کنند جای دیگر گفت وانه تذکره للمتقين.

تَزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَوَاتِ الْعُلَى ۝۱

از جانب آنکه زمین و آسمانهای بلند را آفریده نازل شده است. (۴)

تَزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَوَاتِ الْعُلَى

تَزِيلًا: مفعول مطلق

بلکه این قرآن به تو فرستاده شده است فرستادنی که از جانب پروردگار بشما فرود آمده از سوی آن خداوند که زمین و آسمانهای بلند را آفرید.

الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى ۝۵

خدای رحمان بر عرش استیلا دارد. (۵)

الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى

الرَّحْمَنُ، مبتدا - اسْتَوَى: فعل ماضی - هو (فاعل)، جمله خبر

اوست بخشاینده و مهربان که قرآن را برای هدایت مردم فرو فرستاده که آن برای مطیعان رحمت است و امر او بر عرش مستولی و جیره است و بر همه موجودات غالب و قاهر است. و شیخ اکبر در فتوحات آورده است که استواء خداوند بر عرش که در قرآن است مراد ایمان است در آن تاویل نجویم که تاویل در این باب طغیان است بظاهر قبول کنیم و به باطن تسلیم شویم اما می دانیم که نه محتاج مکانست و نه محتاج زمان بلکه بر دارنده مکان و نگه دارنده عرش اوست.

نی مکان وه یافت سوبش نه زمان	نی بیان دارد خیر زونه عیان
این همه مخلوق حکم داورست	خالق عالم برترست

لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى ⑥

هر چه در آسمانها و زمین هست و هر چه زیر خاک هست از اوست. (۶)

لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى

لَهُ: جار و مجرور خبر مقدم - مَا، مبتدا موخر

در این آیهی کریمه صنعت (تقسیم) ^۱ بکار رفته است. می گوید:

مرا و راست آنچه که در آسمانها از ملائکه و آنچه که در زمین هست از جن و انس و آنچه که میان این دو باشد و آنچه در زیر زمین است از معدن و دفائن همه از آن اوست کسی جز او قادر نیست ادعای مالکیت کند.

وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى ⑦

اگر سخن آشکار کنی، پس او نهان و نهان تو را می داند. (۷)

وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى

و اگر به جهر و با آواز بلند سخن بگویی و با خفیه و نرم و آهسته سخن بگویی آن سخن گفتن تو به آواز بلند به نزدیک الله تعالی ظاهر تر و مقبول تر نخواهد بود از آهسته و نرم گفتن. او پروردگاری است که نهان و آشکار را می داند و نهان تر از نهان را هم می داند پس خداوندی که نهان تو را بوسیله علم غیب خود می داند دیگر نیازی نیست که به آواز بلند بخوانی. شیخ سعدی گفت:

حاجت موری به علم غیب بداند در بن چاهی به زیر صخره صبا
از همگان بی نیاز و بر همه مشفق از همه عالم نهان و بر همه پیدا

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ⑧

خدا، هیچ معبودی جز او نیست، مرا او راست نامهای نیکو. (۸)

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

إِلَه: اسم لای نفی جنس - خبر لای نفی جنس «موجود» محذوف - هُوَ: بدل

خداوند اوست و جز او معبودی شایسته پرستش نیست خداوند رحمانی که این همه فضل و وضع از اوست و این همه محدثات و مکنونات نشانه قدرت اوست. خدای بندگان و معبود به حقیقت اوست و شایسته خدایی فقط اوست.

سنائی غزنوی گفت:

^۱ - تقسیم: لف و بشری است که در آن تصریح شده باشد که کدام یک از فقرات نشر مربوط به کدامیک از فقرات لف است. چنانچه در متن تفسیر بیان آن رفت (آنچه در آسمان بود و آنچه در زمین بود) تقسیم شدند. مثال فارسی: آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است. یا دوستان مزوت با دشمنان مدارا

ای درون پرور بر آری	وی خرد بخش بی خرد بخشای
خالق و رازق زمین و زمان	حافظ و ناصر مکین و مکان
همه از صنع تو مکان و مکین	همه از امر تو زمان و زمین
آتش و آب و باد و خاک و سکون	همه در امر قدرت بی چون
عرش تا فرش جز و مبدع تست	عقل با روح بیک مسرع تست
کفر و دین هر دو در رخت پویان	وحده لا شریک له گویان

لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ

لَهُ : جار و مجرور خبر مقدم - الْأَسْمَاءُ : مبتدا مؤخر
و مر او راست نامهای نیکو و صفات پسندیده نامهای الله تعالی نیکو، پاک و درست است و همگی
مدح و ثنای اوست که در سوره های الاعراف، اسامی حسنی الله تعالی بیان گردید.
سنائی غزنوی می گوید:

نامهای بزرگ محترمت	رهبر جود و نعمت کرمیت
هر یکی زان به حاجتی منسوب	لیک نامحرمان را از آن محبوب
یا رب از فضل و رحمت این دل و جان	محرم را ز نام خود گردان
صانع و مکرم و توانا اوست	واحد و کامران نه چون ما اوست
حی و قیوم و عالم و قادر	رازق خلق و قاهر و غافر
همه را داده آتشی در خور	از پی جر تفع و دفع ضرر

وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ ۝۹

و آیا به تو خبر موسی رسیده است؟ (۹)

وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ

أَتَاكَ : فعل ماضی - ک : مفعول به - حَدِيثُ : فاعل - مُوسَىٰ : مضاف الیه

این آیت نشانه تسکین دل مصطفی است به جهت ایذا و اذیت که از قوم خود می دید و طعن ها و سرزنشهایی که از جانب مشرکان می شنید پروردگار جل جلاله او را به صبر می فرماید و به او وعده درجات و کرامات می دهد. از قصه و سرگذشت موسی او را خبر می کنند که از سوی دشمنانش چه رنجها و زحمتهایی به وی رسیده است و سرانجام از حق چه کرامت دیده است می گوید:

ای پیغمبر ﷺ آیا سرگذشت شکفت انگیز و طاقت فرسای موسی به تو رسیده است و از آن خبر داری؟
که چه سختی هایی را موسی عليه السلام تحمل کرده است پس تو نیز ای محمد ﷺ تحمل کن تا کرامت یابی.

إِذْ رَأَىٰ نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدُ عَلَى النَّارِ

هُدًى ۝۱۰

آندم که آتش دید و بخانواده خود گفت درنگ کنید، که من آتش می بینم شاید شعله ای از آن برای شما بیارم، یا به آتش راه یابم. (۱۰)

إِذْ رَأَىٰ نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدُ عَلَى النَّارِ هُدًى
امْكُثُوا، درنگ کنید - آنَسْتُ: دیده ام - بِقَبَسٍ: شعله.

این آن هنگام بود که موسی عليه السلام ده سال تمام مزدوری شعیب کرده بود پس از شعیب اجازه خواست تا به نزد مادرش برود و عیال و اهل خود را با خود ببرد. شعیب به او اجازه داد پس به همراه عیال و اسباب و با چند راس گوسفند که شعیب به آنان داده بود از مدین بیرون آمدند سپس به سوی مصر روی نهادند همی رفتند تا به وادی طوی رسیدند، آنجا که طور است، شب جمعه فرا رسید، شبی بسیار تاریک و ترسناکی بود. جهان همه در تاریکی و ظلمت فرو رفته بود. ابر و باد و باران و صاعقه و برق همه درهم پیوسته موسی از راه گم شد و در بیراهه سرگردان شد و گرگی به گله زد و گله را پراکنده ساخت در آن حال عیال موسی به ناله درآمد و وقت زادن نزدیک شده بود طاقث موسی از دست رفته و آرام و قرار از دلش رمیده بود. پس آتش زنه برداشت سنگ بر آن زد هیچ شعله ای بیرون نیامد. مضطرب بود. در این حال به سوی چپ نگرست از دور آتشی دید. این است که رب العزه گفت: إِذْ رَأَىٰ نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ ... می گوید: یاد کن ای پیغمبر ص آن هنگام که در دل شب تاریک و سرد و طولانی در وقت رفتن از مدین به سوی مصر از دور آتشی را دید و به خانواده خود گفت در همین موضع درنگ کنید و توقف کنید که بدرستی من آتشی دیده ام، امیدوارم از آن آتش برای شما شعله ای بیاورم تا بوسیله آن آتش هدایت شویم و جاده و راهی را که گم کرده ایم بیابیم موسی قصد نزدیک شدن به آتش نمود تا اگر شاخه آتش به پایین بیفتد بگیرد و با خود بردارد.

فَلَمَّا أَنهَا تُودِي يَمُوسَىٰ ﴿١١﴾

و چون به آتش رسید، ندا داده شد که ای موسی. (۱۱)

فَلَمَّا أَنهَا تُودِي يَمُوسَىٰ

پس آن زمانیکه به نزدیک آتش رسید آتش سفیدی در درختی سبز دید می گویند درخت عناب بود و نیز گفته اند درخت سدره بود. درختی سبز و تازه سر تا پای آن به آتش افروخته و هیچ شاخه با آن آتش نسوخته. آتشی بود به رنگ سفید و بی دود. و هر شاخه ای که بر روی آتش می افتاد سبز تر و تازه تر می گشت.

موسی از شگفتی آن حال مضطرب بایستاد و چشم پر از اشک کرد آن ساعت ندا کرده شد که ای موسی! موسی در جواب صدا لبیک گفت و گفت آوازت را می شنوم اما نمی بینم که در کجا هستی؟ صدائی شنید که من بر بالا سر تو و پیش روی تو و عقب تو و با تو و از تو به بتو نزدیکتر هستم. گویند موسی از تمام جوانب و از هر بن موی خود کلام خدا را می شنید. و نحن اقرب الیه من حبل الوريد.

دوست نزدیکتر از من بمن است و ینت مشکل که من از وی دورم
چکنم با که توان گفت که او د رکنار من و من مهجورم

پیر هرات، خواجه عبدالله انصاری گفت: الهی! از نزدیک نشانت می دهند و برتر از آنی، وز دورت می پندارند و نزدیکتر از جانی، موجد نفس های جوانمردانی، حاضر دلهای ذاکرانی، من چه دانستم که این دود آتش داغ است! من پنداشتم که هر جا که آتشی است چراغ است! من چه دانستم که در دوستی کشته را گناهست! و قاضی خصم را پناهست! من چه دانستم که حیرت به وصال تو طریق است! و ترا بیش جوید که در تو غریق است.

إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ﴿١٢﴾

من خودم، پروردگار توام، پاپوش خویش بدر کن که در دره مقدس طوی قدم نهادی. (۱۲)

إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ

ی: اسم إنَّ - رَبُّكَ: خبر إنَّ.

این آیت دلیل و برهان قاطع علیه معتزله است که سخن گفتن با خدای تعالی را روا نمی دارند. خدای تعالی فرمود: ای موسی! بدرستی منم پروردگار تو تکرار ضمیر برای تاکید و تحقیق است. یعنی آنکه با تو سخن می گوید من هستم یعنی خدای تو، پس تعلین (کفش) را از پای خود در بیار تعبیرهای مختلفی آورده اند قومی گفتند از پوست گاو پاک بود اما در آوردن آن بخاطر تشریف زمین مقدسه و پاک فرمان رسید که به تواضع گویاتر و به تشریف و تکریم و رعایت ادب نزدیکتر است.

إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى

ک: اسم إنَّ - بِالْوَادِ: جار و مجرور خبر إنَّ - الْمُقَدَّسِ: نعت - طُوًى: بدل، نام وادی در سرزمین سینا است.

بدرستی که تو به سرزمین پاک و مقدس که طوی نام اوست وارد شده ای گفته اند که برهنه کردن پا از تعلین نشان تواضع و فروتنی و خشوع و ادب است. به موسی گفته شد که کفش را در پیاور تا در خشوع و طاعت و عبادت بیفزاید و عادت گذشتگان بر این است که در طواف خانه کعبه پابرهنه وارد می شوند تا در طاعت و عبادتشان افزوده شود.

وَأَنَا أَخْتَرُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ ﴿١٣﴾

من ترا برگزیده ام، به این وحی که می رسد گوش فرادار. (۱۳)

وَأَنَا أَخْتَرُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ

أَنَا: مبتدا - أَخْتَرُكَ: فعل ماضی (ت) فاعل - ک: مفعول به.

و من ترا برای عزت ثبوت برگزیده ام پس به آنچه که به تو وحی کرده می شود گوش فرا دار تا آنرا بخوبی بیاموزی و به قوم خود برسانی.

إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي ﴿١٤﴾

من خدای یکتایم، خدایی جز من نیست، عبادت من کن و برای یاد کردن من نماز بپا کن. (۱۴)

إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي

ی: اسمِ اِنَّ، (ن) و قایه - اَنَا: توكید - لفظُ اللَّهِ: خیر - لَا، لای نفی جنس - إِلَه: اسمِ لای نفی جنس، خیر لای نفی جنس محذوف.

بدروستی که من خدای شما هستم و معبودی جز من نیست، پس مرا عبادت و پرستش کن که این وحی مقصود بر بیان توحید است پس از اقسام عبادات نماز را مخصوص گردانیده می گوید.

وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي

أَقِم: فعل امر - فاعل (انت) الصَّلَاةُ: مفعول به.

و نماز را به پای دار برای آنکه همیشه مرا در آن یاد کنی تا اینکه به جهت ذکر و یادی که بوسیله نماز می کنی من هم ترا یاد کنم. حق تعالی مخصوصاً نماز را ذکر کرد زیرا نماز برترین طاعات و بهترین عبادات است. این آیه دلالت می کند بر این که معرفت خداوند جلّ جلاله گام اول در پیمودن راه حق است و نیز دلالت می کند بر این که بعد از توحید، فریضه ای بزرگتر از نماز نیست.

إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِيُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ ﴿١٥﴾

قیامت آمدنی است، می خواهم آنرا پنهان کنم تا هر کس در مقابل کوشش که می کند سزا ببیند. (۱۵)

إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِيُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَىٰ

السَّاعَةُ: اسمِ اِنَّ - آتِيَةٌ: خیر اِنَّ، (انا) اسمِ أَكَادُ - أُخْفِيهَا: فعل مضارع - ها: مفعول به، فاعل (انا)، جمله خبر أَكَادُ

بدروستی که قیامت بطور قطع و یقین خواهد آمد. اما من می خواهم وقت آنرا پنهان دارم تا مردمان از تهویل و غفلت آن نترسند و در اضطراب نباشند پس آن قیامت ناگهانی به سراغ آنان خواهد آمد پس رستخیز آمدنی و بودنی است و آنرا به وقت خود آشکار خواهم ساخت تا هر کسی به سزای اعمال خود برسد و در برابر عیبی که انجام داده است پاداش داده خواهد شد.

فَلَا يُصْذَنُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَىٰ ﴿١٦﴾

آنکه رستخیز را باور ندارد و پیروی هوس خود کند ترا از باور کردن آن روز هولناک باز ندارد. که در اینصورت هلاک می شوی. (۱۶)

فَلَا يُصْذَنُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَىٰ

فَتَرَدَّى : هلاک شوی، فعل مضارع - (انت) فاعل

پس آنکس که به قیامت ایمان ندارد ترا از ایمان به قیامت باز ندارد و در وقوع آن شک و تردید در دل تو قرار ندهد کسی که به وقوع قیامت ایمان ندارد و از هوا و هوس خود پیروی می کند هلاک خواهد شد در سوره ایها المزمّل خداوند خطاب به پیغمبر ﷺ چنین می فرماید که مولانا در مثنوی آورده است.

هین روان کن ای امام المتقین	ایمن خیال اندیشگان را تا یقین
خیز در دم توبه صور سهمناک	تا هزاران مرده بر روی ز خاک
چون تو اسرافیل وقتی راست خیز	رستخیزی ساز پیش از رستخیز
هر که گوید گو قیامت، ای صنم!	خویش بنما که قیامت نک منم

وَمَا تِلْكَ يَمِينُكَ يَمْوَسَّى ﴿١٧﴾

ای موسی! این چیست که بدست راست توست؟ (۱۷)

وَمَا تِلْكَ يَمِينُكَ يَمْوَسَّى

مَا: مبتدا - تِلْكَ: خبر

ما، استفهام است به معنی تشبیه و بیان. پروردگار جهانیان که به موسی مقرر گرداند آنچه که در دست دارد عصابت، تا چون مار گردد نترسد و به آن انکار نکند و یا با این کار خواست که موسی را با سخن خود انس دهد و قوت دل دهد چون موسی تعلین بیرون کرد در وادی مقدس از حق سبحانه تعالی خطاب رسید که: ای موسی! در دست راست تو چه چیز است؟

قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُا عَلَيْهَا وَاهْتَمُّ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَلِي فِيهَا مَنَازِلُ أُخْرَى ﴿١٨﴾

گفت: این عصای من است، بر آن تکیه می کنم و با آن برای گوسفندان خویش برگ می تکانم و مرا در آن حاجتهای دیگر هست. (۱۸)

قَالَ هِيَ عَصَايَ

هِيَ: مبتدا - عَصَايَ: خبر - ي: مضاف الیه

آن هنگام که خطاب رسید در دست راست چیست؟ موسی گفت که این عصای من است گفته اند که عصای موسی به بالا ده گز بود سر آن دو شاخ و از چوب بادام، و گفته اند از مورد بهشت بود.

أَتَوَكَّؤُا عَلَيْهَا وَاهْتَمُّ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَلِي فِيهَا مَنَازِلُ أُخْرَى

گفت به این عصا تکیه می کنم و با آن گوسفندان را می رانم و برای آنها با این عصا از درختان برگ می ریزم و حاجتهای دیگری را نیز با آن برآورده می سازم.

قَالَ أَلْفَهَا يَمْوَسَّى ﴿١٩﴾

گفت ای موسی آنرا بیفکن. (۱۹)

قَالَ أَلْقِهَا يٰمُوسَىٰ

گفت ای موسی! آنرا بر روی زمین بیفکن.

کاشفی گفت: موسی گمان برد که او را نیز چون نعلین می باید افکند.

فَالْقَنَاهَا فَاِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَىٰ ﴿۲۰﴾

موسی چون آنرا به زمین انداخت عصا ازدهائی [ترسناک] شد و به هر سو می شتافت. (۲۰)

فَالْقَنَاهَا فَاِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَىٰ

هی میبتدا - حَیَّةٌ: خیر

پس آنرا از پشت سر خود افکند در حال جدای عظیم یگوش وی رسید پس از آنجا آن عصا عمارتی بود که بهر جانب می شتافت.

سنائی غزنوی گفت:

هر چه دست آویز داری جز خدا آن هیچ نیست

چون عصا پنداشتن در دست ثعبان داشتن

قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ ۚ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَىٰ ﴿۲۱﴾

گفت بگیرش و مترس که آنرا بحالت اولش باز خواهیم برد. (۲۱)

قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ

خداوند به موسی الطمأنینه فرمود: آنرا بگیر و از آن مترس.

هر که ترسید از حق و تقوی گزید
ترسید از وی جن و انس و هر که دید
مولانا گفت:

حکیم خداها لا تخف داد خدا
تا بدست ازدها گسرد عصا

سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَىٰ

سَنُعِيدُهَا: فعل مستقبل - ها: مفعول به - (نحن) فاعل - سِيرَتَهَا: بدل

ما آنرا به هیئت اول برمی گردانیم یعنی ازدها را عصا خواهیم کرد که اول بود اگر دست توبه این ازدها برسد دوباره خوب خواهد شد. مولانا گفت:

یک عصا آورده ام بهر ادب	هر خری را کوبی باشد مستحب
ازدهائی می شود در قهر تو	کازدهائی گشته در فعل و خو
ایمن عصا از دوزخ آمد و چاشنی	که هلا بگیرد اندر روشنی
این عصائی بود این دم ازدهاست	تا نکوی دوزخ یزدان کجاست

هر کجا خواهد خدا دوزخ کند
هم زندگانت برآید دردها
اوج را بر مرغ دام و فسخ کند
تا بگویی دوزخ است و ازدها
با کند آب دهانت را غسل
که بگویی که بهشت است و جلال

وَأَضْمُكُمْ يَدَّكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ ؕ آيَةٌ أُخْرَىٰ ﴿٢٢﴾

و دست را به پهلویت بیر که سفید، بدون علت، برون آید این معجزه دیگر است. (۲۲)

وَأَضْمُكُمْ يَدَّكَ إِلَىٰ جَنَاحِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ ؕ آيَةٌ أُخْرَىٰ

وَأَضْمُكُمْ: فعل امر - (انت) فاعل - يَدَّكَ: مفعول به

و دست را زیر بغل خود بیر و ضمیمه کن تا سفید روشن بیرون آید بدون عیب و علتی که سفید روشن و باشعاع باشد. (ید بیضاء). مولانا گفت:

شد و حبیب آن کف موسی هوششان
حافظ گفت:

بالگ گناوی چه صدا باز دهد عشوه مخر
سامری کیست که دست از ید بیضا ببرد

لِرَبِّكَ مِنْ ءَايَاتِنَا الْكُبْرَىٰ ﴿٢٣﴾

تا آیه های بزرگ خویش را بتو بنمایانیم. (۲۳)

لِرَبِّكَ مِنْ ءَايَاتِنَا الْكُبْرَىٰ

ما این معجزه بزرگ را بتو نشان دادیم همچنان تبدیل عصا بر ازدها و ید بیضا تا صدق رسالت خود نشان دهیم.

این عیاس گفت:

ید بیضا موسی بزرگترین معجزه بوده است.

أَذْهَبَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ ﴿٢٤﴾

به سوی فرعون برو که او طغیان کرده است. (۲۴)

أَذْهَبَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ

ه: اسم إن - طَغَى: فعل ماضی - فاعل (هو) - جمله خبر إن.

خداوند فرمود ای موسی السلام با این دو معجزه برو به سوی فرعون و به پرستش من دعوت کن بدرستی که او طغی و سرکش شده و ادعای خدایی کرده است. آن هنگام که حضرت موسی برای مبارزه با فرعون مامور شد گفت پروردگارا! من به تنهایی با فرعون و لشکر او چگونه مقاومت کنم پس دعا کرد. این فرعون طاعی اسمش الولید بن الریان القبطی گفته می شود الولید بن مصعب.

قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي ﴿٢٥﴾

گفت: پروردگار! سینه من بگشای. (۲۵)

قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي

رَبِّ: منادی - اشْرَحْ: فعل امر - (انت) فاعل - صَدْرِي: مفعول به

در این آیه کریمه نوع انشاء دعاء است. می گویند:

آن زمان که از پروردگار جهانیان به موسی علیه السلام فرمان رسید و گفته شد اذهب الی فرعون انه طغی موسی علیه السلام تصمیم گرفت که پیش فرعون برود، از خدای تعالی سزا و برگ و عزم آن کار را در خواست کرد و گفت پروردگار! سینه من گشاده گردان. این دعا را آنجهت کرد که موسی در آن ساعت به جهت سنگینی مأموریت دلتنگ شده بود و گفت یارب! خدایا! نخست این دلتنگی را از دل من بیرون کن و سینه ام را گشاده گردان تا رسالت خود را بتوانم بخوبی به انجام رسانم.

وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي ﴿٢٦﴾

و کارم را بمن آسان کن. (۲۶)

وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي

وَيَسِّرْ: فعل امر - فاعل (انت) - أَمْرِي: مفعول به - (ی) مضاف الیه

و کار مرا آسان گردان که آن تبلیغ رسالت است تا بتوانم آن رسالت را تبلیغ و مأموریت خود را به گوش فرعون و فرعونیان برسانم. مولانا گفت:

می شهیدم فحش و خر می راندم رب یسری می خواندم

وَأَحْلِلْ عُقْدَهُ مِن لِّسَانِي ﴿٢٧﴾

و گره از زبان من باز کن. (۲۷)

وَأَحْلِلْ عُقْدَهُ مِن لِّسَانِي

وَأَحْلِلْ: فعل امر - (انت) فاعل - عُقْدَهُ: مفعول به

موسی گفت: پروردگار! گره از زبان من بگشای تا روشن و گویا سخن بگویم.

يَقْفُوهَا قَوْلِي ﴿٢٨﴾

که گفتار مرا بفهمند. (۲۸)

يَقْفُوهَا قَوْلِي

يَقْفُوهَا: فعل مضارع - (و) فاعل - قَوْلِي: مفعول به - ی: مضاف الیه

تا سخن را بفهمند مجاهد گفت: گره و عقده زبان موسی از آن بود که محبت موسی را در دل آسیه و فرعون انگشته بود چنانکه یک ساعت از جدایی دیدار او صبر نداشتند. فرعون روزی موسی را برکنار

خود نشانده بود و در روی وی می خندید و بازی می کرد. موسی دست دراز کرد و صورت او را بگرفت و چند تابی از موی رویش بکند. فرعون خشم گرفت، جلاد را بخواند تا او را هلاک کند. آسیه گفت این کودک است و کودک چه می داند. یاقوت چیست و آتش کدام است. پس برای آزمودن او یک طشت یاقوت و یک طشت آتش آوردند. موسی خواست که دست به سوی یاقوت دراز کند، جبرئیل آمد و دست وی به سوی آتش برد. موسی آتش برگرفت و در دهن خود نهاد. دستش نسوخت از آنکه موی و ریش فرعون با دست کنده بود در دست داشت. متنها زبانش بسوخت که این عقده و گره (لکنت) زبانی در زبان وی مانده بود.

وَأَجْعَلْ لِّي زَوِيْرًا مِّنْ أَهْلِي (۲۹)

و برای من از کسانم پشتیبانی مقرر دار. (۲۹)

وَأَجْعَلْ لِّي زَوِيْرًا مِّنْ أَهْلِي

پروردگارا! برای من یاری دهنده و کمک دهنده از خاندانم قرار بده.

هَارُونُ أَخِي (۳۰)

هارون برادرم را. (۳۰)

هَارُونُ أَخِي

هَارُون: بدل - أَخِي: عطف بیان - (ی) مضاف الیه

برای من برادرم هارون را بعنوان کمک و یاری قرار بده.

أَشْهَدُ بِكَ أَنِّي أَمْرِي (۳۱)

و پشت من بدو محکم کن. (۳۱)

أَشْهَدُ بِكَ أَنِّي أَمْرِي

با کمک برادرم هارون پشت مرا محکم کن و دلگرمی و قدرت و دلیری مرا بیشتر گردان.

وَأَشْرِكُ فِيْ أَمْرِي (۳۲)

و او را شریک کار من کن. (۳۲)

وَأَشْرِكُ فِيْ أَمْرِي

و او را در نبوت با من شریک گردان و در رسالت و تبلیغ و دعوت من همکار و همیار من کن.

كَيْ نَسِيْحَكَ كَثِيْرًا (۳۳)

تا ترا تسبیح گوئیم. (۳۳)

كَيْ نَسِيْحَكَ كَثِيْرًا

تَسْبِيْحًا: فعل مضارع - ك: مفعول به - (نحن) فاعل - كَثِيرًا: مفعول مطلق
 ثابته جهت احابت دعايمان در حق همياري برادر م هارون كه پششيان مان خواهد بود ترا تسبيح و
 تقديس كنيم

وَنَذْكُرْكَ كَثِيرًا ﴿٣١﴾

و بسيار يادش كنيم. (۳۱)

وَنَذْكُرْكَ كَثِيرًا

و ترا به حمد و ثنا و ستايش و دعای بسيار ياد كنيم.

إِنَّكَ كُنتَ مِنَّا بَصِيرًا ﴿٣٢﴾

زيرا تو خود بر احوال ما بينايي. (۳۲)

إِنَّكَ كُنتَ مِنَّا بَصِيرًا

ك: اسم إن - (ت) اسم كان - بَصِيرًا: خبر كان - جمله خبر إن
 بدرستي كه تو به احوال ما بينا و دانايي و آنچه كه مصلحت كار است مي داني.

قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَمُوسَى ﴿٣٣﴾

گفت: اي موسي اخواستات به تو داده شد. (۳۳)

قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَمُوسَى

أُوتِيتَ: داده شدی، ماضی مجهول - (ت) نایب فاعل

خداوند به موسي منت نهاد و گفت: اي موسي اخواسته تو به تو داده مي شود و مطلوب تو برآورده مي
 شود

وَلَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى ﴿٣٤﴾

و بار ديگر نيز به تو منت نهاديم. (۳۴)

وَلَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى

بدرستي كه منت نهاديم اين بر تو و يكبار ديگر به تو نعمت داده مطلوب تو را بر آورده ايم.

إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنِ اتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ ﴿٣٥﴾

آندم كه به مادرت آنچه وحی بايد كرد، وحی كرديم. (۳۵)

إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنِ اتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ

وحی در اینجا به معنی الهام است - چنانكه جای ديگر گفت:

و اوحی الی النحل - و پروردگار تو به زنبور عسل الهام کرد، آن زمانیکه ترا زاده بود و کارگران فرعون در طلب پسران بودند که بکشند و سبب آن بود که فرعون را بخواب نمودند که آتشی از جهت بیت المقدس در مصر افتاد و جمله قبطیان و خانه های ایشان را بسوخت، و بنی اسرائیل را سوخت. فرعون جادوان و کاهنان را بر خواند و قصه بگفت ایشان گفتند در بنی اسرائیل غلامی پدید آید که زوال ملک تو در دست وی بود پس فرعون فرمود تا پسران ایشان را می کشند و زنان را زنده می گذاشتند و کارهای صعب به ایشان می فرمودند صد سال در دنیا درین بلا و محنت بودند.

همچنین بنی اسرائیل چند سال درین بلا گرفتار بودند و رنج و آلم فرعون می کشیدند و صعب تر از این بلا نباشد که پسران خود را بدست خود بکشند و بر شکم زنان، مردان نامحرم دستها بمانند. حاصل کلام آنکه مادر موسی روزی نان می پخت ناگاه به درد زادن افتاد در ساعت فرزندی بوجود آمد چون ماء تابان با ملاحظت تمام چنانچه چشم از نور او خیره می گشت در این حالت ناگاه موکلان فرعون در رسیدند. خاتون (نام مادر موسی زن عمران) درماند و ندانست که چه حیل سازد و گفت این فرزند خود را بدست خود بسوزانم از آن بهتر که از پیش من برند و بکشند پس موسی را دست و پا در پارچه پیچیده در تنور آتش انداخت.

مولانا گفت:

خود زن عمران که موسی برده بود	دامن اندرچسبید از آن آشوب و دود
اندرین کوچه یکی زیبا زنیست	کودکی دارد و لیکن پرفنیست
پس عوانان آمدند او طفل را	در تنور انداخت از امر خدا
زن بوحی انداخت او را در شرر	بر تن موسی نکرد آتش اثر

خاتون دیگی بر سر تنور نهاد موکلان فرعون آمدند و هیچ اثری ندیدند روانه شدند. مادر موسی چون سر تنور بگشاد موسی را دید که در میان آتش نشسته و سبب سرخ در دست گرفته بازی می کند چون مادر بدید متعجب و حیران بماند و شکر باری تعالی کرد که فرزند را سلامت یافت چون او را از تنور برآورد باز در فکر افتاد که چه حیل سازد. اندیشه ها می گریست و هیچ چاره در خاطرش نیامد ناگاه از گوشه خانه آوازی بشنید. قوله تعالی. ای مادر موسی کودک را شیر بده و اگر ترس از کشته شدن او داری کودک را در رود تیل انداز و ترس و غم مخور وی را سلامت بتو رسانیم و او را از جمله پیغمبران مرسل گردانیم.

أَنۡ أَقْدِفِهٖ فِی النَّابُوتِ فَأَقْدِفِهٖ فِی الْیَمِّ فَلَیْلِقَهِ الَّیْمُ بِالسَّاحِلِ یَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِّی وَعَدُوٌّ لَّہٗۤ ۚ وَالْقَیْتُ عَلَیْكَ مَحَبَّةً مِّنِّیۤ ۚ وَلِیُصْنَعَ عَلَیَّ عِیقٍۭ ۝۳۹

که او را به صندوق کن و صندوق بدریافکن، تا دریا بساحل اندازد و دشمن من و دشمن او بگیردش و از جانب خویش محبتی بر تو افکنم، تا زیر نظر من تربیت شوی. (۳۹)

أَنۡ أَقْدِفِهٖ فِی النَّابُوتِ فَأَقْدِفِهٖ فِی الْیَمِّ فَلَیْلِقَهِ الَّیْمُ بِالسَّاحِلِ یَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِّی وَعَدُوٌّ لَّہٗۤ ۚ

آن: ان تفسیر - أَقْدَفِيهِ: فعل امر - (ی) فاعل - ه: مفعول به

می گوید به مادر موسی الهام کردیم که او را در داخل صندوقی قرار داده به رود نیل
ببندازد و دریا آنرا به ساحل بيفکند تا اینکه آن صندوق را فرعون که دشمن من و اوست از آب بردارد
چون از خانه بیرون رفت جبرئیل بر مثال درودگر می رفت گفت: صندوق می توانی ساخت؟ گفت
موجب خواهم دل بسازم پس بخانه آورده صندوقی ساخته بیرون رفت.
مادر موسی در آن صندوق جای نشستن موسی نیکو کرد پس شیر داد! او را در پارچه حریر پیچیده در
صندوق نهاد و قفل برزد. مولانا گفت:

باز وحی آمد در آبش فکن	روی در امیند دارو مو مکن
در فکن در نیلش و کن اعتمید	من ترا با وی رسانم رو سپید
از جنون می گشت هر جا بند جنین	از رحیل آن کور چشم دور بین
کان یکی دریاست بی غور و کران	جمله دریاها چو سیلی پیش آن
چه خرابت می کند نفس لعین	دور می اندازد سخت این قرین
آتش راهبزم فرعون نیست	ورنه چون فرعون او شعله ز نیست

وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي

وَأَلْقَيْتُ: فعل ماضی، (ت) فاعل - مَحَبَّةً: مفعول به.

خداوند می فرماید: من تخم محبت را بر دل تو افکندم آنطوریکه هر کس تو را ببیند بی اختیار شیفته
تو گردد و ترا دوست داشته باشد.

وَلِنُصْنَعَ عَلَى عِيقٍ

وَلِنُصْنَعَ: فعل مضارع منصوب مجهول - (انت) نایب فاعل

تا اینکه با علم و ارادت من پرورده شوی و رشد یابی. فی الجملة مادر موسی صندوق را در رود نیل
انداخت و خواهر موسی مریم بدنبال صندوقچه می رفت که سرانجام چه می شود و بفرمان خدای
تعالی صندوقچه بالای آب می رفت تا از آن نهری که بجانب سرای فرعون می رفت روان شده به
کوشک فرعون رسید. فرعون لعین با آسیه خاتون (رض) بر تخت نشسته بود پس آسیه خاتون برفت تا
ببیند چه چیز است چندان جهد کرد سر صندوق را نتوانست بگشاید. آنگاه آسیه خاتون بدل بسم الله
الرحمن الرحیم گفت. در حال صندوق بگشاد و کودکی دید تابان چون ماه شب چهارده همه سرای
فرعون از نور مبراوک او منور گشته. آسیه خاتون گفت این روشنائی چشم من و تو خواهد بود.

إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ ۖ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ ۚ وَقَلَّتِ نَفْسًا فَجَجْنِكَ مِنَ الْعَمْرِ ۚ وَقُنَّا قُلُوبًا فَلَيْسَتْ سِينِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتُ عَلَىٰ قَدَرٍ يَكُونِي ۝٤٠

و چون خواهرت می رفت پس من گفتم: آیا شما را بکسی دلالت کنم که تکفل او کند؟ و بسادرت بازت آوردم که دیده اش نگران نباشد و غم نخورد و یکی را بکشتی و از غم نجاتت دادیم و امتحانت کردیم دقیق، سالی چند در میان مدین بماندی آنگاه، ای موسی! به موقع، بیامدی (۴۰)

إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ ۖ

تَمْشِي: فعل مضارع - اُخْتُكَ: فاعل

بیاد آور آن هنگام که خواهر تو می رفت بدنیال موسی که عاقبت کار چه می شود پس در پاسخ شیر دادن موسی خواهرش گفت آیا راهنمایی کنم ترا ای حاضران بر کسیکه عهده و تیمار این طفل کند و او را شیر دهد. آسپه گفت اگر چنین کاری کنی بر تو نیکی می کنیم و منت دار خواهیم بود. مریم خواهر موسی، بیرون آمد و فوراً مادر را از این کار با خبر کرد و او را بیاورد و موسی ^{الطیفل} را به بغل گرفت در ساعت شیر بخورد و خوشحال گشت.

از غزلیات مولانا

همچو موسی کم خوریم از دایه شیر ز آنکه مست شیر و پستان تویم

فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ

پس باز گردانیدم ترا به سوی مادرت تا شاید که چشم مادر به دیدار تو روشن گردد و به جهت فراق و جدایی از تو اندوهگین نگردد.

وَقَلَّتِ نَفْسًا فَجَجْنِكَ مِنَ الْعَمْرِ ۚ وَقُنَّا قُلُوبًا فَلَيْسَتْ سِينِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ

قَلَّتِ: فعل ماضی - (ث) فاعل - نَفْسًا: مفعول به

و تو نفسی را بکشتی یعنی آن قبطی را، که بدست موسی بنک قبطی بقتل رسید که قصه کامل آن در سوره قصص خواهد آمد و قبلاً نیز بیان آن رفت.

موسی ترسید که میاد در دنیا و آخرت عذاب کرده و باز خوانست شود خدای تعالی از این غم نجاتش داد و فرمود به موسی امر کردیم که به مدین هجرت کند و او را در کوره امتحان آزمودیم تا پاک و خالص بیرون آمد.

فَلَيْسَتْ سِينِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ

فَلْيَسِّرْ: فعل ماضی - ت: فاعل - سَيِّرَ: مفعول فيه

پس موسی سالیان زیادی در میان اهل مدین توقف و درنگ کرد می گویند هیچگاه یا بیست و هشت سال در آنجا درنگ کرده است.

ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٍ يَمْوَسَّىٰ

سپس به این وادی مقدس آمدی که بر شما مقدور کردیم یعنی اکنون از مدین برآمده و راه را گم کردی و از تقدیر بجائی رسیدی که به وهم و گمان تو نیاید.

ز موسی پرسید فضل خدا را که آتش همی جست و پیغمبری یافت

وَأَصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي ﴿٤١﴾

و ترا خاص خویش کردم. (۴۱)

وَأَصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي

وَأَصْطَنَعْتُكَ: ترا برگزیدم، فعل ماضی - ت: فاعل - که: مفعول به و ترا برای حمل رسالت و وحی خود برگزیدم و خالص ساختم.

أَذْهَبَ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا نُبَيِّنُ فِي ذِكْرِي ﴿٤٢﴾

تو و برادرت معجزه های مرا ببرید و در کار یاد کردن من سستی نکنید. (۴۲)

أَذْهَبَ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا نُبَيِّنُ فِي ذِكْرِي

أَذْهَبَ: فعل امر - (مستتر انت) فاعل - (انت) توکید

تو و برادرت هارون همراه آیات من و معجزه های روشن و آشکاری که در اختیار شما دو نفر می گذاریم بروید و در رساندن رسالت و تبلیغ نبوت و ذکر من به توحید و عبادت سستی و کوتاهی نکنید.

أَذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ ﴿٤٣﴾

بسوی فرعون روید که او طغیان کرده است. (۴۳)

أَذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ

ه: اسم إن - طَغَى: فعل ماضی - (هو) فاعل، جمله خبر إن

بروید هر دو به سوی فرعون بدرستی که او طغای و سرکش شده است و ادعای خدایی کرده است مفسران گفتند موسی با اهل خویش از مدین برقت و روی بر مصر نهاد و هارون آن وقت نزد مادر خویش به مصر بود به هارون وحی آمد که موسی را استقبال کن. به استقبال موسی آمد و گفت به من چنین وحی شده است که به استقبال تو بیایم موسی گفت بلی که پروردگار جهانیان مرا به رسالت فرستاد در خواستم که با تو باشم و مرایاری دهی.

فَقُولَا لَهُ، قَوْلًا لِّئِنَّا لَمَلَكَةٌ يَّبْدُكُمُ أَوْ يَخْشَى ۝۱۱

و با او سخنی نرم گویند شاید اندرز گیرد یا بترسند. (۴۴)

فَقُولَا لَهُ، قَوْلًا لِّئِنَّا لَمَلَكَةٌ يَّبْدُكُمُ أَوْ يَخْشَى

قَوْلًا: فعل امر - (ا) فاعل - قَوْلًا: مفعول مطلق

پس با فرعون سخن نرم گویند و او را به اسلام دعوت کنید و بگویید دست از طغیان و سرکشی بردارد شاید عظمت خدا را یاد کند و از عاقبت کار و از عذاب الهی ترسد اگر به درستی و خشونت سخن گویند خشم گیرد و بندد. بپذیرد حق جل جلاله خود داناست که عاقبت کار فرعون چه خواهد بود اما به موسی و هارون گفت شما او را دعوت کنید شاید که ایمان آورد.

شیخ سعدی گفت:

چو نرمی کنی خصم گردد دلیر و گر خشم گیری شوند از تو سیر
درشتی و نرمی بهم در به است چو رگزن که جراح و مرهم نه دست

قَالَ رَبِّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْعَنَ ۝۱۲

گفتند، پروردگارا! ما بیم داریم در آزارمان شتاب کند یا طغیانش بیشتر شود. (۴۵)

قَالَ رَبِّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْعَنَ

رَبِّنَا: منادا - (فا) اسم إن - نَخَافُ: فعل مضارع - فاعل (نحن)، جمله خبر إن.

آن دو گفتند پروردگارا! بدرستی که ما می ترسیم که فرعون به ما بیش دشتی کند و قبل از اینکه ما آیات و معجزات خود را نشان دهیم بر ما پیشی گیرد و خشمگین شود و به عقوبت ما بپردازد یا آنکه در طغیان خویش بیفزاید و ادعای خدایی خود را بیشتر کند.

قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى ۝۱۳

گفت: متروسد که من با شما هستم، می شنوم و می بینم. (۴۶)

قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى

این آیت دلیل است که خدای تعالی هم می شنود و هم می بیند خدای تعالی فرمود: ای موسی و ای هارون! از زیاده روی طغیان و سرکشی او متروسد بدرستی که من با شمایم سخنان شما را می شنوم و شما را حفظ و نصرت خواهم نمود. در این عبارت صلیحت «ایجاز» است. (ایجاز: یعنی با حداقل الفاظ معنی را بیان کردن مثل مثل آیه مورد بحث گفته اند: «خیر الکلام ما قل و دل» بهترین کلام آنچه که کمتر باشد و بر معنی بیشتری دلالت کند.

آنچه را که فرعون نسبت به من می گوید و شما دعا می کنید می شوم آنچه را که در حق شما انجام دهد شما نگران این مسئله مباشید و مترسید و بروید و تبلیغ رسالت انجام دهید مطمئن باشید که نفس گذارم هیچ ضروری به شما برساند.

فَأَيُّهَا قُفُولًا إِنَّا رَسُولُ رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَءِيلَ وَلَا تَعْلَيْهِمْ قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَاتٍ مِنْ رَبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ أَتَى الْهُدَى (۴۷)

پس به سوی او (فرعون) بروید و بگوئید ما دو رسول پروردگار توایم [موسی و هارون] پس اسرائیل را یا ما بفرست و عذابشان مکن، برستی ما از پروردگارت معجزه ای سویی تو آورده ایم، و درود بر آنکه هدایت را تبعیت کند. (۴۷)

فَأَيُّهَا قُفُولًا إِنَّا رَسُولُ رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَءِيلَ

خدایان فرموده به پیش او بروید و بگوئید ما دو نفر بیغیرانیم و فرستاده پروردگار تو هستیم پس فرزندان یعقوب (اسرائیل بنی اسرائیل) را یا ما به سوزمین مقدسه بفرست تا باز رویم چون مسکن آباء و اجداد ما بوده است.

وَلَا تَعْلَيْهِمْ

تَعْلَيْهِمْ: فعل مضارع - فاعل (انت) - مفعول به

و ایشان را ایذا و آزار مکن و رنج مده به جهت قتل اولاد و یا با تکلیف کارهای سخت و بزرگ موسی و هارون به فرمان الله تعالی رفتند تا بدرگاه قصر فرعون رسیدند فرعون گفت مردی دیوانه را می بینم پس بدرگاه ملک آمد و گفت من رسول خدای جهانایم فرعون نیز ترسید و گفت بیایید تا ببینم که کیست؟

قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَاتٍ مِنْ رَبِّكَ

جِئْنَاكَ: فعل ماضی - (نا) فاعل - ک: مفعول به

چون داخل شد و به درون رفت فرعون در وی تأمل می کرد تا او را بشناخت آنچه گفت: من انت؟ تو کیستی؟ گفت من موسی عمرائم. گفت: فما شأنک چه کار داری و بچه آمدی؟ گفت: آفریده کار جهان و جهانیان مرا به رسولی به تو فرستاد گفت: هیچ حجت و نشانه ای داری؟ بر درستی آنچه که می گویی؟ گفت:

بدرستی که ما به تو نشانه ای از نزد پروردگار تو آورده ایم یعنی معجزه ای آورده ایم گفت: آن چه معجزه ای است؟ بیاور اگر از راست گویان هستی.

مولانا گفت:

خلق را کشتی و افکنده بی بیم
کین شود در سینه مرد و زن گرفت
در هزیمت گشته شد میردم ز زلق

گفت فرعونش چرا تو ای کلیم
لا جرم مردم ترا دشمن گرفت
در هزیمت از تو افتادند خلق

من هم از شرّت اگر پس می خیزم در مکافات تو دیگسی می پزم
همچو تو سالوس بسیاران شدند عاقبت در مصر ما رسوا شدند

موسی دست در جیب خود کرد سپس بیرون آورد سپید روشن شعاع نور از آن می درخشید چنانکه همه خانه از نور آن روشن شده بود گفته اند در همان روز معجزه عصا را نیز به ایشان نمود آنکه موسی گفت:

وَالسَّلَامُ عَلَىٰ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ

وَالسَّلَامُ: مبتدا - عَلَىٰ مَنْ: جار و مجرور خبر.

و سلام فرشتگان بر کسی که ایمان آورد و به راه راست رود و هدایت یابد در اینصورت هر دو سرای از آن اوست.

إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَىٰ مَنْ كَذَّبَ ۖ وَقَوْلٌ ﴿٤٨﴾

بما وحی کرده اند که عذاب بر آنکس باد که تکذیب کند و روی بگرداند. (۴۸)

إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَىٰ مَنْ كَذَّبَ ۖ وَقَوْلٌ

(نا) اسم إنّ - أُوحِيَ: فعل ماضی مجهول - نایب فاعل محذوف، جمله خبر إنّ

آنکه بین فرعون و موسی مناظره در گرفت. موسی گفت: به ما وحی شده است که عذاب شدید خداوند در دنیا و آخرت دامنگیر کسانی خواهد بود که آیات آسمانی و معجزات را تکذیب نمایند و از دعوت ما و ایمان آوردن به خدا اعراض کند و راه یافته نباشد.

قَالَ فَمَنْ رَّبُّكُمْ يَا مُوسَىٰ ﴿٤٩﴾

گفت: ای موسی پروردگار شما کیست؟ (۴۹)

قَالَ فَمَنْ رَّبُّكُمْ يَا مُوسَىٰ

فرعون به موسی علیه السلام گفت پروردگار شما کیست که مرا به پرستش و عبادت او می خوانید؟

قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ۖ ثُمَّ هَدَىٰ ﴿٥٠﴾

گفت: پروردگار ما همانست که به مخلوق خویش همه چیز داد و (با استفاده از آن) رهبریش کرد. (۵۰)

قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ۖ ثُمَّ هَدَىٰ

موسی علیه السلام گفت: خداوند ماست که هر چیزی را به تمام و کمال بیافرید چنانکه شایسته و سزاوار آفریدن بود و سپس برای بهتر به انجام رسانیدن آن هدایت کرد این خداوند است که برای دست، گیرایی و برای پا، حرکت و برای زبان، گویایی و برای چشم، بینایی و برای دل، دانایی بخشید و هر چیزی جفت آفرید، همان است که در جای دیگر گفت:

و خلق كل شئ قَدْرَهُ تَقْدِيرًا

قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ ﴿٥١﴾

گفت: پس، حال تسلهای گذشته چیست؟ (۵۱)

قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ

مَا: مبتدا - بَالُ: خبر

فرعون گفت: پس حال اتمهای پیشین بر این منوال نبودند که تو می گویی بلکه آنان بتان و مانع آنها مخلوقات را می پرستیدند و آنکه به ایشان این عذاب نرسید که تو مرا بدان بیم دهی.

قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَىٰ ﴿٥٢﴾

گفت: علم آن در نامه های گذشته نزد خدای من است که پروردگارم نه خطا می کند و نه فراموش می کند. (۵۲)

قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ

عَلِمَهَا: مبتدا - عِنْدَ: مفعول فیه - (ی) مضاف الیه، خبر

گفت علم آن در نزد پروردگار من است و حال پیشینیان در لوح محفوظ نوشته و ثبت شده است. برو علم یک ذره پوشیده نیست که پیدا و پنهان به نزدش یگست

لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَىٰ

لَا يَضِلُّ: فعل مضارع - رَبِّي: فاعل - (ی) مضاف الیه

پروردگار من هیچ چیز را رها نمی کند و فراموش نمی کند و بی پاسخ نمی گذارد گمراه و فراموشی بر او روا نیست و او احتیاج به کتابت و نسخه ندارد

آن ثبت و ضبط در لوح محفوظ به جهت ترغیب و ترساندن بندگان است گفته اند: فرعون اول از موسی الطیلا: دلیل طلبید پس گفت اعمال پیشینیان چیست؟ و ایشان را چه کردند؟ موسی گفت اعمال ایشان بر ایشان در دفتر اعمالشان شمرده شده و محفوظ و مضبوط است.

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَوَسَّلَكَ لَكُمُ فِيهَا سُبُلًا وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا

مِنْ ثَبَاتٍ شَقَىٰ ﴿٥٣﴾

پروردگار شما همانکه زمین را برای شما گهواره ای کرد و برایشان در آن راه کشید و از آسمان آبی فرود آورد و با آن اقسام مختلف گیاه پدید آوردیم. (۵۳)

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَوَسَّلَكَ لَكُمُ فِيهَا سُبُلًا وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً

مبتدا محذوف - الَّذِي: خبر

پروردگار شما اوست که زمین را برای شما آرامگاه و گهواره ای قرار داد چنانکه در آن مسکن و منزل گزینید و در آن کشاورزی کنید و معیشت خود را از آن تأمین کنید و برای شما در زمین راهها روشن کرد تا بدان راه از سرزمین به سرزمین دیگر می روید و به تجارت مشغول می شوید و خداوند از آسمان آبی فرو فرستاد یعنی از ابر باران داد.

فَأَخْرَجْنَا بِذِيَ الزُّجَا مِنْ تَبَاتٍ شَقَى

فَأَخْرَجْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - زُجَا: مفعول به

پس بوسیله آب آن باران کمال قدرت خود را به اثبات رساند و با آن انواع و اقسام درختان نر و ماده را رویانده است التفات از غیبت به متکلم.

كُلُوا وَارْعَوْا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النَّهْيِ ﴿٥٤﴾

بخورید و حیوانات خویش بچرانید که در این، برای اهل خرد، عبرت‌هاست. (۵۴)

كُلُوا وَارْعَوْا أَنْفُسَكُمْ

گفتیم از این دست آوردهای گیاهی هر چه از میوه ها و دانه ها بدستان آمده است بخورید و چهار پایان خود را در چراگاه ها بچرانید تا گیاهانی را که انسانها آفرامی خورند بخورند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النَّهْيِ

فِي ذَلِكَ: جار و مجرور خبر إِنَّ - ل: ابتدا - لَآيَاتٍ: اسم إِنَّ

بدرستی که در این دست آوردهای گیاهی که مذکور شد نشانه هایی برای صاحبان عقل و خرد بر قدرت کامل صانع و پروردگار تواناست.

اول دهنر به نام ایزد دانا	صانع و پروردگار حی توانا
اکبر و اعظم خدای عالم و آدم	صورت خوب آفرید و سیرت زیبا
قسمت خود می خورند منعم و درویش	روزی خود می برند پشه و عنقا

مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى ﴿٥٥﴾

از زمین [خاک] آفریدیمتان و بدان بازتان می بریم و بار دیگر از آن بیرونان آوریم. (۵۵)

مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى

خَلَقْنَاكُمْ: فعل ماضی - (نا) فاعل - کم: مفعول به

شما را از خاک آفریدیم یعنی آدم ~~الطاهر~~ که اصل شما و پدر شماست او را از خاک و گل آفریدیم و بعد از مرگ شما را به همان (زمین) خاک باز می گردانیم و بار دیگر شما را از همان خاک (زمین) برای حساب و جزای بیرون می آوریم.

حکیم ابولقاسم فردوسی گفت:

بخاکست در آرد خداوند پاک
بدان حال کاین بخاک اندرون
دگر ره برون آرد از زیر خاک
اگر پاک در خاک گیری مقام
بدان گونه از خاک آبی برون
برای از و پاک و پاکیزه نام

وَلَقَدْ آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَىٰ ﴿٥٦﴾

آیه های خویش به فرعون نمودیم و تکذیب کرد و خودداری کرد. (۵۶)

وَلَقَدْ آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَىٰ

آرْتَيْنَاهُ: فعل ماضی - (نا) فاعل - ه: مفعول به - آيَاتِنَا: مفعول به ثانی - كُلَّهَا: توکید

و بدرستی که ما همه معجزات خود را به موسی داده بودیم که تایید کننده رسالت موسی عليه السلام و صدق ادعای پیغمبری اوست که از جانب خدا مامور به رسالت شده است این همه معجزات را به فرعون نشان دادیم اما او همه آنها را تکذیب کرد و از ایمان آوردن به آن خود داری کرد.

قَالَ أَجِئْتُنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَمْوَسَىٰ ﴿٥٧﴾

گفت: ای موسی مگر سوی ما آمده ای که جادوی خویش از سرزمین مان بیرونمان کنی؟ (۵۷)

قَالَ أَجِئْتُنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَمْوَسَىٰ

فرعون گفت ای موسی! آیا به سوی ما آمده ای تا اینکه با جادوی و سحر خود ما را از سرزمین مان مصر بیرون کنی. یعنی دانستیم که تو ساحر و جادوگر هستی و درست داری با سحر و جادویی بر سرزمین مان پادشاهی کنی پس موسی عصایش را از دست خود بیفتکند تا گمان آن عضا ازدهایی شد پس فرعون و بزرگان قوم او گفتند بدرستی که این موسی جادوگری است و در علم سحر و جادویی ماهر است برای اینکه چوب را ازدها می کند.

فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِّثْلِهِ، فَاجْعَلْ لَيْنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا تُخْلِفُهُ، نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى ﴿٥٨﴾

و ما نیز جادویی مانند آن برای تو بیاریم پس میان ما و خودت وعده گاهی بگذار که نه ما آن را خلاف کنیم و نه تو، آن هم در مکانی هموار. (۵۸)

فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِّثْلِهِ، فَاجْعَلْ لَيْنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا تُخْلِفُهُ، نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى

لَا تُخْلِفُهُ: فعل مضارع نفی - ه: مفعول به - (نحن) توکید - مَكَانًا: بدل

فرعون گفت: ای موسی قطعاً ما نیز هر آینه جادویی بنمانند جادوی تو می سازیم و با آن در مقابل سحر تو معارضه کرده سحر تو را باطل می کنیم.

پس موعد آن معارضه را مشخص کن که بین ما و شما صورت بگیرد که در آن هیچیک از ما خلاف نکنیم و جای وعده مکانی و موضعی هموار و صاف و مسطح باشد و فاصله آن نسبت به همگان یکسان باشد.

قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُخَشِّرَ النَّاسُ صُحُفِي ﴿٥٩﴾

گفت: وعده گاه شما روز آرایش است که مردم، در وقت چاشت مجتمع شوند. (۵۹)

قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُخَشِّرَ النَّاسُ صُحُفِي

مَوْعِدُكُمْ: مبتدا-یوم: خبر

زمان وعده شما روز آرایش قبطیان و آن روزی است که برای اهل مصر عید بحساب می آید در آن روز در موضعی حاضر شوند و اعمال ساحران را تماشاگر باشند و مردم در چاشتگاه در آن جا جمع کرده شوند تا حق از باطل و برنده از بازنده مشخص و معین گردد.

فَتَوَلَّىٰ فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَىٰ ﴿٦٠﴾

فرعون برفت و نیرنگ خویش فراهم کرد و باز بیامد. (۶۰)

فَتَوَلَّىٰ فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَىٰ

فَتَوَلَّى: فعل ماضی - فِرْعَوْنُ: فاعل

پس فرعون آن مجلس را ترک کرد و به خلوت درآمد و برای جمع کردن ساحرین که سحر می کنند یا همقطاران خود مشورت کرد و در روز موعود با تمام قدرت جادوگران ماهر را با تمام وسیله جادویی حاضر کردند.

قَالَ لَهُمُ مُوسَىٰ وَايْلَكُمْ لَا تَقْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ آفَتَرَىٰ ﴿٦١﴾

موسی به آنها گفت: وای بر شما، دروغ بخدا میندید که شما را بعذابی هلاکت کند، و هر که دروغ سازد نوبت شود. (۶۱)

قَالَ لَهُمُ مُوسَىٰ وَايْلَكُمْ لَا تَقْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ

فعل و فاعل محذوف - وَايْلَكُمْ: مفعول مطلق

موسی خطاب به جادوگران گفت: وای بر حال شما به خدا دروغ میندید و رسول خدا را تکذیب مکنید و افترا میندید و معجزات او را سحر و جادو میخوانید پس خداوند به شما عذابی خواهد داد و بوسیله آن عذاب شما را از بیخ و بن برخواهد کند. پس فرعون دستور داد همه جادوگران ماهر را به پیش او بیاورند تا اینکه معجزه موسی (علیه السلام) را با سحر خودشان باطل گردانند.

مولانا گفت:

اهل رای و مشورت را پیش خواند
جمع آردشان شه و صراف مبصر
هر نواحی بهر جمع جادوان
کر پیران سوی اوده، پیک کار

چونکه موسی بازگشت و او بماند
آچنان دیدند که اطراف مبصر
او بسی مردم فرستاد آن زمان
هر طرف که ساحری بد نامدار

دو جوان بودند ساحر مشهور ساحر ایشان در دل مه مستم
از پس آنک دو درویش آمدند برشه و برقصا شه موکب زدند
پس از آنکه فرعون جادوگران را به پیش خود خوانده بود ساحران آمدند و به فرعون گفتند اگر ما بر
موسی غالب شویم برای ما مزدی و پاداشی است؛ فرعون گفت آری بدرستی که شما از مغربان من
خواهید بود.

وَقَدْ خَابَ مَنْ أَفْتَرَى

خَابَ: فعل ماضی - مَنْ: فاعل

و بدرستی هر که به خدا افترا کرد و دروغ نسبت داد بی بهره ماند و شکست خورد و از بین رفت.

فَنَنْتَرِعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَاسْرُوا النَّجْوَى ﴿۶۲﴾

میان خودشان در کارشان مناقشه کردند و آهسته راز گفتند. (۶۲)

فَنَنْتَرِعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَاسْرُوا النَّجْوَى

ساحران چون سخن موسی را شنیدند به کناری رفتند و در کار موسی با یکدیگر به گفتگو پرداختند
قومی گفتند ساحر است مثل ما و قومی هم این راز را بخدا گفتند این سخن که می گوید به ساحران نمی
ماند و این راز را از ملازمان فرعون پنهان داشتند و گفتند اگر موسی بر ما غلبه کند به وی ایمان آوریم و
او را متابعت کنیم.

قَالُوا إِنْ هَٰذَا إِلَّا سَحَرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقِكُمُ الْغُلَىٰ ﴿۶۳﴾

گفتند: اینان دو جادوگرند که خواهند بجادوی خویش از سرزمینتان بیرونتان کنند و آئین خوب شما
را از میان ببرند. (۶۳)

قَالُوا إِنْ هَٰذَا إِلَّا سَحَرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقِكُمُ الْغُلَىٰ

هَٰذَا: مبتدا - السَّحَرَانِ: خبر

گفتند این آیت تفسیر همان نجوا کردن و به راز و پنهانی سخن گفتن ساحران در حق کار موسی است.
می گوید: که فرعون و قوم او همه با هم دست به دست شدند و با یکدیگر راز کردند و نجوا کردند و
گفتند این موسی و هارون دو نفر از جادوان اند که با سحر و جادوی خود می خواهند دین ما را باطل
گردانند و عادت و روش ابا و اجداد شما را از شما بگیرند و بر بزرگان شما چیزه و غالب شوند و شما
را از سرزمین مان بیرون کنند نیز در حيله مکر و سحر خود بکوشید و با تلاش و کوشش قنواوان آنچه
را که موسی از معجزه آورده است باطل کنید.

فَاجْمَعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ أَفْتُوا صَفًا وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَىٰ ﴿۶۴﴾

پس بیرونگتان را فراهم کنید، آنگاه صفت بسته یابید که در آنروز هر که برتر شود رستگار می
شود. (۶۴)

فَاجْمَعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ أَتُوا صَفًّا

فَاجْمَعُوا: فعل امر - (و) فاعل - كَيْدَكُمْ: مفعول به

پس فرعون بر آشفت و به ساحران گفت: حال که موسی و هارون چنین قصدی را دارند با تمام قدرت و حيله و مکر و کیند و جادویی خود برای باطل کردن معجزه موسی خود را آماده کنید و وسایل مورد نیاز سحر را مهیا کنید سپس همگی صف بسته به میدان مبارزه که وعده گاه ما با موسی و فرعون است حرکت کنید.

وَقَدْ أَقْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى

أَقْلَحَ: فعل ماضی - الْيَوْمَ: مفعول فيه - مَنْ: فاعل

بدینجی هر که از ما مبارزه طلبان پیروز شود به مطلوب خود خواهد رسید پس ساحران صف بر کشیدند و مهتر ایشان چهارتن بودند که رئیس این چهار تن شخصی به نام شمعون بود زمانیکه به مصر آمدند و قصه ازدها شدن عصا و یدیشا را به آنان باز گفتند و روزی را که معلوم کرده بودند جمع شدند تا وقتی که فرعون لعین حضرت موسی را خواست و قرار شد که با ساحران مناظره کند ساحران عصا و طنابی به میدان آوردند و فرعون در بالای تخت خود به تماشا بنشست و مردم مصر به نظاره حاضر شدند. ساحران در یک طرف صف کشیدند و موسی و هارون در طرف دیگر ایستادند.

قَالُوا يَمْوَسِيَّ اِمَّا اَنْ تَلْقَىٰ وَاِمَّا اَنْ تَكُونَ اَوَّلَ مَنْ اَلْقَىٰ ﴿٦٥﴾

گفتند ای موسی یا تو میافکنی یا ما نخست کس باشیم که بیفکنیم. (۶۵)

قَالُوا يَمْوَسِيَّ اِمَّا اَنْ تَلْقَىٰ وَاِمَّا اَنْ تَكُونَ اَوَّلَ مَنْ اَلْقَىٰ

ساحران گفتند: ای موسی تو نخست می خواهی عصای خود را بیفکن یا ما آنچه که از ریسمانها خود داریم بیفکنیم موسی را آزاد گذاشتند اول دست به کاری خارق العاده بزد چون به خیال خود مطمئن بودند که بر موسی غلبه خواهند یافت در آن ساعت جبرئیل علیه السلام رسید و گفت یا موسی جادوان شروع کنید و بیفکنید پس موسی علیه السلام این اجازه به ایشان داد تا نخست ساحران شروع کنند.

مولانا گفت:

زانکه گفتندش که فرمان آن تست گری تو می خواهی عصا بیفکن نخست

قَالَ بَلْ اَلْقُوا فَاِذَا جِاَهُمْ وَعَصِيْبُهُمْ يُحِیْلُ اِلَيْهِ مِنْ سِجْرِهِمْ اَنَّا سَمِعُ ﴿٦٦﴾

گفت: شما بیفکنید و آن وقت از اثر جادویشان بنظر او رسید که ریسمان ها و عصاهایشان راه می روند. (۶۶)

قَالَ بَلْ اَلْقُوا

موسی علیه السلام گفت: چون قصد شما مقابله و معارضا است و این را نهایت همت و تلاش خود می دانید پس اول شما بیفکنید و نیروی خود را کاملاً آزمایش کنید.

فَإِذَا جَاءَهُمْ رَعِصُهُمْ يُخَيِّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى

هـ: اسم آن - تَسْعَى: فعل مضارع فاعل (هی) جمله خبر آن.

ساحران آن چوبها و طنابهای خود را که به زیق آلوده بود در آن وادی افکندند و چون حرارت آفتاب به زیق رسید به حرکت درآمد موسی چنان تصور کرد که آن جادویی و کید ایشان است گویی که آن می رود و می شناید.

فَأَوْحَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى ﴿٦٧﴾

و موسی در ضمیر خویش ترس افتاد. (۶۷)

فَأَوْحَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى

فَأَوْحَسَ: فعل ماضی - خِيفَةً: مفعول به - مُوسَى: فاعل

پس آن زمانی که جادووان آنچه را که ساخته بودند در وقت چاشتگاه بیفکندند و با نیروی سحر خود چشمان تماشاچیان را جادو کردند و آنان را ترساندند پس موسی نیز در دل خود ترسی احساس کرد ولی اظهار نکرد آورده اند که جادوگران ریسمانها و چوبهای خود را آن زمان که به زمین انداختند گویی سطح زمین را مار فرا گرفته بود البته این کار ساحران چشم بندی بیش نبود و ترس موسی هم بخاطر فریب خوردن مردمان از سحر ایشان بوده است.

قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى ﴿٦٨﴾

گفتیم مترس که تو خودت برتری. (۶۸)

قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى

که: اسم إنَّ - أَنْتَ: ضمیر فصل - الْأَعْلَى: خبر إنَّ.

می فرماید: به موسی گفتیم از آنچه که ترا در خیال انداخته و ترسی در دل تو ایجاد کرده مترس بدرستی که تو بر ایشان برتر هستی و بر ایشان غالب خواهی شد.
مولانا گفت:

گرچه چون دریا برآوردند کف موسیا تو غالب آیی لاتخف

وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سِحْرٌ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَقَى ﴿٦٩﴾

آنچه بدست راست تو است بیفکن تا آنچه را ساخته اند ببلعد، فقط نیرنگ جادویی ساخته اند و جادوگر، هر جا باشد دستگار نمی شود. (۶۹)

وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا

أَلْقَى: فعل امر - فاعل (انت) - ما: مفعول به

به موسی گفتیم آنچه در دست راست توست بیفکن و از زیادی چوب و ریستان ایشان پاک مدار و عصا را که در دست راست توست بیفکن.

إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سَاحِرٍ

ما: اسم إن - کید: خبر إن

تا آنچه را که ساحران از روی جادویی و حيله ساخته اند فرو بپلعد.

وَلَا يَفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَقَى

و ساحران به هر جا که بروند و در هر کجا باشند پیروز و موفق نمی شوند.
مولانا گفت:

ساحران در عهد فرعون لعین	چون مری کردند با موسی بکین
لیک موسی را مقدم داشتند	ساحران او را مکرم داشتند
ز آنکه گفتندش که فرمان آن تست	گر تو می خواهی عصا بیفکن نخست
گفت نی اول شما ای ساحران	افکنید آن مکرها را در میان
ساحران چون قدر او نشناختند	دست و پا در جرم آن دریاختند

قَالَتِ السَّحَرَةُ سُجَّدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى ﴿٧٠﴾

جادوگران سجده کنان خاکسار شدند، گفتند: بخدای هارون و موسی ایمان داریم. (۷۰)

قَالَتِ السَّحَرَةُ سُجَّدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى

چون وحی آمد که ای موسی عصا بیفکن موسی عليه السلام عصای خود را بیانداخت، آنکه از دهه های دهن باز کرده چوبها و رسنها همه بیکبار به یک لقمه فرو برد تا همه آلهای ساحران به شکم وی رفتند و سپس روی به گوشک فرعون نهاد و فرعون بگریخت و چندین هزار آدمی ازدحام نمودند. پس موسی عصا برگرفت و بحال خود باز آمد و چوب گشت و با این معجزه حق سبحانه تعالی ادعای ساحران را نیست و نابود گرداند جادوگران همگی به سجده افتادند و گفتند ما به چشم خود حقیقت را می بینیم و به پروردگار هارون و موسی ایمان می آوریم و به او می گرویم. فرعون چون این حال و ایمان آوردن ساحران را مشاهده کرد گفت:

قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ، قِيلَ إِنَّ آذَانَ لَكُمْ إِنَّهُ، لَكَيْدُكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَا تُقِطَعُونَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلُكُمْ

مِنْ خَلْفٍ وَلَا أَصْلَابُكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ وَلَتَعْلَمُنَّ إِنَّا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى ﴿٧١﴾

گفت: چرا پیش از آنکه اجازه تان دهم بدو ایمان آوردید وی بزرگ شماس است که جادو تعلیمتان داده است، دستها و پاهایتان را بعکس یکدیگر می برم و بر تنه های نخل، آویزانتان می کنم تا بدانید عذاب کدام یک از ما سخت تر و پایدار تر است. (۷۱)

قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ، قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ

فرعون به ساحران گفت آیا به موسی الطیلاً و هارون ایمان آوردید و او را تصدیق کردید قبل از اینکه من شما دستور می دهم؟

إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ

«اسم إن - ل: مزحلقه - لكبيركم: خبر إن

بدرستی که موسی مسلماً بزرگ شماست او شما جادویی بیاموخت یعنی معلم جادوان و مهتر ساحران است با این کارتان می خواهید که ملک مرا براندازید و از بین ببرید و اهل آن را با سحرتان از مصر بیرون کنید.

فَلَا قُطْعَمَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلُكُمْ مِنْ خِلْفٍ وَلَا صِلْتَكُمْ فِي جُدُوعِ الشَّحْلِ

فَلَا قُطْعَمَ: فعل مضارع - (ن) توكيد - (انا) فاعل - أَيْدِيكُمْ: مفعول به

باز فرعون گفت: هر آینه دست های راست شما و پاهای چپ شما را بر عکس یکدیگر، از هر شقی عضوی را یعنی دست راست را با پای چپ و دست چپ را با پای راست شما می بریم و سپس در ساحل رود مصر شما را به تنه های درخت خرما که بلندترین درختهاست تا همه کس شما را ببینند و عزت بگیرند به دار می آویزیم.

وَلَنَعْلَمَنَّ إِنَّمَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَلْفَيَّ

مبتدا محذوف - أَشَدُّ: خبر - عَذَابًا: تمیز

تا بدانید که کدامیک از دو خدا یعنی من که ادعای خدایی دارم و خدای موسی، عذابش از جهت عقوبت ساحران سخت تر و پابنده تر و ماندنی تر است اما ایشان یعنی جادوان از جام جذبه الهی مست شده بودند و نور الهی در دل ایشان تابیده بود.

خورده یک جرعه از کف ساقي هر چه فانی است کرده در باقی

دامن از فکر غیر افشانده لیس فی البداه غیر خواننده

لاجرم در جواب فرعون گفتند:

قَالُوا لَنْ نُؤْثِرَكَ عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَلَاءِ الَّذِي فَطَرْنَا فَأَقِضْ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ

الْحَيَوةَ الدُّنْيَا ﴿٧٢﴾

گفتند: هرگز ترا بر این معجزه ها که سویی ما آمده ترجیح ندهیم بر کسی که ما را آفریده است پس هر چه می کنی بکن، تو فقط زندگی این دنیا را حکم می کنی. (۷۲)

قَالُوا لَنْ نُؤْثِرَكَ عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَلَاءِ الَّذِي فَطَرْنَا فَأَقِضْ مَا أَنْتَ قَاضٍ

فَأَقْضَ: فعل امر - (انت) فاعل - ما: مفعول به - أَنْتَ: مبتدا - فَأَقْضَ: خبر
 ساحران که از شراب توحید و آرزوی ملاقات پروردگار مست و سرشار بودند بنابراین از تهدیدات
 فرعون نمی ترسیدند و می گفتند هر چه می توانی انجام بده چون بازگشت ما در روز قیامت به سوی
 خدای تعالی است، و آنچه که از نشانه ها و معجزات دیده ایم ترا نسبت به آن بر نمی گزینیم و ترا نسبت
 به خدای یگانه مقدم نمی داریم پس هر فرمانی که می خواهی یا مکنی بکن که ما هیچ از آن نمی ترسیم.
إِنَّمَا نَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا

نَقْضِي: فعل مضارع - (انت) فاعل - هَذِهِ: مفعول فيه - الْحَيَاةَ: بدل
 جز این نیست که تو حکم کنی در زندگانی دنیا حکم می کنی و حکم تو فقط در این دنیا جاری است
 هر چه خواهی بکن که آخرت بهتر و پاینده تر است. گفته اند آن زمان که ساحران به سجود افتادند
 پرده از پیش چشم ایشان برداشته تا بهشت و دوزخ بدیدند، و نعمتهای بی پایان بهشت را به ایشان
 نمودند و منازل و درجات خود بدیدند.

إِنَّا ءَمَنَّا بِرَبِّنَا لِنَغْفِرَ لَنَا خَطِيئَتَنَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى (۷۲)
 ما به پروردگارمان ایمان آورده ایم که گناهانمان را با این جادوگری که با اکراه بدان وادارمان کرده
 بودی بیامرزد که خدا بهتر و پاینده تر است. (۷۲)

إِنَّا ءَمَنَّا بِرَبِّنَا لِنَغْفِرَ لَنَا خَطِيئَتَنَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ
 نا: اسم إن - ءَمَنَّا: فعل ماضی - نَا: فاعل) جمله خبر إن.
 بدورستی که ما به پروردگارمان ایمان آورده ایم و بدو گرویدیم تا گناهان ما را از کفر و شرک بیامرزد و
 نیز گناهان رسیده از آنچه که برای ما زشت شمرده بودند از آموختن سحر بیامرزد.
وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى

لَفِظُ اللَّهِ: مبتدا - خَيْرٌ: خبر - (و) عطف - أَبْقَى: معطوف
 خداوند برای ما از هر کسی بهتر و از هر قدرتی پایدارتر و باقی ماندنی تر است.
إِنَّهُ مَن يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى (۷۳)
 و هر که گنهگار به پیش پروردگار خویش رود، جهنمی می شود که در آنجا، نه میمرد و نه زندگی
 دارد. (۷۴)

إِنَّهُ مَن يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ
 ه: اسم إن - مَن: مبتدا جازم - يَأْتِ: فعل مضارع - (هو)، جمله خبر - جمله مَن يَأْتِ: خبر إن.

بدرستی که روز قیامت بندگان بر خدای تعالی برسند و آنانکه بی ایمان و گنهگار به پیش پروردگارش رود و بر کفر بمرود جزای وی دوزخ است و خدای تعالی او را در دوزخ با آتش جهنم عذاب می کند و در آن جاوید بمانند.

لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ

لَا يَمُوتُ: فعل مضارع - فاعل (هو) - وَلَا يَحْيَى: فعل مضارع - فاعل (هو)

در آن دوزخ نه می میرد که از عذاب آتش جهنم نجات یابد و نه زنده می ماند آنگونه که یک زنده زندگی می کند و از نعمتها بهره مند می شود بلکه برای همیشه بین مرگ و زندگی در دوزخ دست و پا می زند و در عذاب جاوید می ماند.

وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ (۷۵)

هر که به پیشگاه او مؤمن رود و در حالیکه کار شایسته کرده باشد پس آنها مرتبه های بلند دارند. (۷۵)

وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَىٰ

فَأُولَٰئِكَ: مبتدا - لَهُمُ: جار و مجرور، خبر مقدم - الدَّرَجَاتُ: مبتدا مؤخر، جمله ی لَهُمُ الدَّرَجَاتُ: خبر فَأُولَٰئِكَ

و بدرستی که هر کس به نزد پروردگار خود بیاید در حالیکه او مؤمن باشد بتحقیق کارهای نیکو و شایسته انجام داده باشد پس برای آن گروه صالحان و مومنان درجه های بلند در بهشت است.

جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَٰلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى (۷۶)

بهشت های جاوید که در آن جویها روان است و جاودانه در آنها، این پاداش کسی است که پاک خوئی کرده باشد. (۷۶)

جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا

جَنَّاتُ: بدل - خَالِدِينَ: حال

آن مومنان در بوستانهایی اقامت می کنند و ساکن می شوند که پیوسته در زیر درختان آنها رودهایی جاری است و در آن بهشت جاودان می مانند.

وَذَٰلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى

وَذَٰلِكَ: مبتدا - جَزَاءُ: خبر

و این ثواب، پاداش آن کسانی است که خویشان را از لوث کفر و معاصی پاک و منزّه داشته اند.

وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرَبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ نَبَسًا لَا تَخَفُ دَرَكًا وَلَا

تَخَشُّعًا (۷۷)

و هر آینه به موسی وحی کردیم که وقت شب بندگان مرا، راه بیر و برای آنها در دریا، راهی خشک بجوی و از گرفتن (دشمنان) و رسیدن فرعونیان ترسناک مباش و مترس (۷۷)

وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا إِلَىٰ الْبَحْرِ يَلَسَّا

چون روزگار فرعونیان بسر آمد، پروردگار جهانیان خواست که او را و قوم او را هلاک گردانند، به موسی وحی آمد که بندگان مرا شب از سرزمین مصر بیرون بیر و زمانیکه به کنار دریا رسند و لشکر فرعون از عشب بیاید مترس پس عصا را بر دریا بزن تا برای ایشان راهی باز کنیم و جای آن شکاف خشک می شود راهی که براحتی بتوانی در آن گام بنهی.

لَا تَخَفْ دَرَكًا وَلَا تَخْشَىٰ

لَا تَخَفْ: فعل مضارع نفی - (انت) قاعِل - دَرَكًا: مفعول به

و مترس که فرعون شما را در نمی یابند و از غرق شدن هم مترس که شما را بسلامت از آن دریا بگذرانیم پس موسی به امر پروردگار بنی اسرائیل را از مصر بیرون کرد.

فَاتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ ﴿٧٨﴾

فرعون با سپاهش از پی ایشان شد و از فرو گرفتن دریا به فرعونیان همان رسید که رسید. (۷۸)

فَاتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ

فَاتَّبَعَهُمْ: فعل ماضی - هُمْ: مفعول به - فِرْعَوْنُ: فاعِل.

و ما بسلامت فرزندان یعقوب را از دریای قلزم گذرانیدیم و فرعون با لشکریان برای آسیب رساندن به بنی اسرائیل به تعقیب ایشان درآمد فرعون با لشکر خود به کنار دریا رسید موسی (ع) با قوم خود گذشته بودند پس دریا آنان را به گونه شگفت انگیز در میان امواج خروشان خود گرفت. گفته اند اسب فرعون به بوی مادیاتی که جبرئیل بر آن سوار بود بدریا درآمد و لشکریان فرعون به دنبال او رفتند و همه خود را به دریا افکندند بر خلاف میل فرعون اسب او را به دل دریا می کشید.

وَأَصْلَ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَىٰ ﴿٧٩﴾

فرعون قوم خویش را گمراه کرد و هدایت نکرد. (۷۹)

وَأَصْلَ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَىٰ

أَصْلَ: فعل ماضی - فِرْعَوْنُ: فاعِل - قَوْمَهُ: مفعول به

و فرعون قوم خود را در دین گمراه کرد و ایشان را راه ننمود و هدایت نکرد و خداوند آنان را به جهت نافرمانی او و قومش در دریا غرق گردانید.

يَبْنِي إِسْرَءِيلَ قَدْ أَجَيْتُكُمْ مِنْ عَذَابِكُمْ وَعَدْتُكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى
ای پسران اسرائیل، براسنی که از دشمنانتان نجاتتان دادیم و طرف راست طور را با شما وعده گاه
کردیم و من و سلوی بشما فرود آوردیم. (۸۰)

يَبْنِي إِسْرَءِيلَ قَدْ أَجَيْتُكُمْ مِنْ عَذَابِكُمْ وَعَدْتُكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى
وَعَدْتُكُمْ: فعل ماضی - (نا) فاعل - کم: مفعول به - جَانِبَ: مفعول به ثانی

ای فرزندان اسرائیل بدرستی که شما را از قهر دشمنان که فرعون و قوم او بودند نجات دادیم حق تعالی
در اینجا بنی اسرائیل را نصیحت می کند و می فرماید که ای قوم بنگرید که ما نسبت بشما چه نیکی
بزرگی کرده ایم پس شکرگزار احسان و نیکی ما باشید و به پیغمبر شما موسی علیه السلام وعده دادیم که
کتاب تورات را از جانب راست کوه طور فرو می فرستیم.
شیخ سعدی گفت:

همه نورها پرتو نور اوست	کلیمی که چرخ فلک طور اوست
	مختومقلی فراغی می گوید: ترجمه
آن تجلی را بر او رحمت نمود	عاقبت ایزد بر او قدرت نمود
سیر در جنست نماید بسا صفا	خواجه احمد خرقه پوش ما
آری آن پیران غایب بوده اند	ناظران کوه طور دلبسند
یکسره گشتند گنج و سرگران	چون جمالت گشت پیدا و عیان

و آن زمانیکه در بیابان لم یزرع سرگردان بودید بر شما ترنجبین (من) و مرغ بریان (سلوی) فرو
فرستادیم که ذکر آن در سوره بقره گذشت.

كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَنْ يَحِلَّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ
هُوَ (۸۱)

از چیزهای پاکیزه که روزیتان کرده ایم بخورید و در مورد آن طغیان مکنید که غضب من بشما می
رسد و هر که غضب من به او درآید پس به تحقیق سقوط کرده است. (۸۱)

كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي

از پاکیزه و چیزهای پاک و حلال و لذیذی که شما را به آن روزی داده ایم بخورید و از حد در
مگذرید و در مقابل نعمت خداوند شکرگزار باشید و ناسپاسی مکنید و در آن اسراف مکنید: «کُلُوا و
اشربوا ولا تسرفوا» اگر اسراف شود و یا ناسپاسی و کفران نعمت باشد موجب خشم من خواهید شد.

وَمَنْ يَحِلَّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى

مَنْ: مبتدای جازم - يَحْلِلُ: فعل مضارع - عَصِي: فاعل - (ي) مضاف الیه، جمله خبر
و هر که خشم من بر وی فرود آید پس بتحقیق به هلاک و به عذاب من گرفتار می‌شود که همان آتش
جهنم است.

وَلِيَّ لَغَفَّارٍ لِّمَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ ﴿٨٢﴾

و من آمرزگار همه آنکسانم که توبه آورده و کار شایسته کرده و بر هدایت استوار بوده اند: (۸۲)

وَلِيَّ لَغَفَّارٍ لِّمَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ

ی: اسم إن - ل: مزحلقه - لَغَفَّارٌ: خبر إن.

بدرستی که هر آینه من برای کسانی که از شرک و کفر توبه کنند و به یگانگی خدای تعالی ایمان بیاورند
و عمل شایسته و نیکو انجام دهند و فرائض و سنن پیغمبر ﷺ را مواظب باشند آمرزنده‌ام.

وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَمُوسَىٰ ﴿٨٣﴾

ای موسی! برای چه باشتاب از قوم خویش جلو افتادی: (۸۳)

وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَمُوسَىٰ

وَمَا: مبتدا - أَعْجَلَكَ: فعل ماضی - فاعل (هو)

آورده‌اند که: سبب آن بوده است که رب العزه به موسی فرمود با هفتاد مرد از نیکو مردان بنی اسرائیل
به کوه طور بیابدا ایشان کلام حق بی واسطه بشنوند و تورات را از پروردگار بگیرند موسی عليه السلام چون
به طور نزدیک شد آنان را بگذاشت و خود شتافت رب العالمین به موسی گفت: ای موسی چه چیزی
سبب شد که شما قوم بنی اسرائیل را رها کردید و شتابان به سوی ما آمدید؟

قَالَ قَالَ هُمْ أَوْلَاءُ عَلَىٰ أَثَرِي وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ ﴿٨٤﴾

گفت: اینک آنها دنبال من اند و من بشتاب آمدم، پروردگارا تا خشنود شوی: (۸۴)

قَالَ قَالَ هُمْ أَوْلَاءُ عَلَىٰ أَثَرِي وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ

هَمْ: مبتدا - أَوْلَاءُ: خبر

موسی جواب داد ایشان نیکمردان اند که بدنبال ما می آیند و لحظه به لحظه بپا می‌رسند و من
پروردگارا به سوی تو شتافتم به جهت شوق شنیدن کلام تو و طلب رضای تو.

قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ ﴿٨٥﴾

گفت: ما از پی تو قوم را امتحان کردیم و سامری گمراهشان کرد: (۸۵)

قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ

خدای تعالی فرمود: بدرستی که ما قوم تو را امتحان کردیم و در فتنه انداختیم پس از آنکه تو از میان
ایشان بیرون آمدی ایشان را به عبادت گوساله گرفتارشان کردیم و سامری ایشان را گمراه کرد سامری

کسی بود که در روز غرق شدن فرعون و فرعونیان از زیر سم اسب جبرئیل علیه السلام یک مشت خاک برداشت و نگهداشت تا آن هنگامی که موسی به طور رفت و امور مملکت را به دست برادرش هارون سپرد. سامری زرگر مابصری بود زرها را بگداخت و قالبی ساخت و آن زرگداخته را در آن قالب ریخت و چیزی به شکل گوساله بیرون آورد و مقداری از خاک زیر سم اسب جبرئیل علیه السلام که قبلاً برداشته بود در درون وی ریخت بانگی کرد بنی اسرائیلیان اکثر آیه او سجده کردند تا اینکه خدای عزوجل موسی را خبر داد که قوم تو بعد از خروج تو گوساله پرست شدند. حافظ گفت:

بانگ گاوی چه صدا باز دهد عشوه مخر سامری کیست که دست از پدیشا ببرد

فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَنَ أَسْفًا قَالَ يَقَوْمِ أَلَمْ يَمْدِكُمْ رَبِّكُمْ وَعَدَّا حَسَنًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُم مَّوْعِدِي ﴿٨٦﴾

موسی، خشمگین و اندوهگین، سوی قوم خود باز گشت و گفت: ای قوم! مگر پروردگارتان شما را وعده نیکو نداده بود، مگر این مدت بنظر تان طولانی نمود، یا خواستید غضب خدا بشما در آید، که از وعده من تخلف کردید؟ (۸۶)

فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَنَ أَسْفًا

رجع: فعل ماضی - موسی: فاعل - غضبن: حال

پس موسی از مناجات طور بعد از چهل روز به سوی قوم خود بازگشت در حالیکه از عمل ایشان خشمناک و اندوهناک بود و زمانیکه بمیان قوم رسید و سرو صدای آنان را در اطراف گوساله شنید که دف می زدند و فریاد بر می آوردند از روی غضبانیت گفت:

قَالَ يَقَوْمِ أَلَمْ يَمْدِكُمْ رَبِّكُمْ وَعَدَّا حَسَنًا

أَلَمْ يَمْدِكُمْ: مضارع مجزوم - کم: مفعول به - رَبِّكُمْ: فاعل - وَعَدَّا: مفعول مطلق

ای قوم من! آیا پروردگارتان شما وعده نداده بود وعده ای راست و نیکو که تورات بشما دهد آن هنگام که من با بزرگان قومتان به طلب آن تورات به محل موعود رفته بودم. آیا سزاوار است که در پشت سر من گاوی را بپرستید و آنرا معبود خود قرار دهید.

أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُم مَّوْعِدِي

موسی علیه السلام به قوم خود فرمود: آیا چهل روزیکه من به شما وعده داده بودم و به همان وعده هم برگشتم خواستید اینکه خشمی از جانب خدای تعالی بشما فرود آید به جهت پرستش گوساله پس عهد و پیمانی که با من بسته بودید به پایداری بر ایمان و قیام برادای امر من خلاف کردید و بر خلاف وعده تان عمل کردید. مولانا گفت:

گفت موسی با یکی مست خیال گای بداندیش از شقاوت و ضلال

صد هزاران مجزّه دیدی زمن	صد خیالت می نژود و شک و قلن
گرد از دریا بر آوردم عیان	تا رهندند از شر فرعونیان
چوب شد در دست من تراژدها	آب خون شد بر عید وی ناسزا
بانگ زد گوساله از جادوئی	سجده کردی که خدای من توئی
سامری خود که باشد ای سگان	که خدائی بر ترا شد در جهان
پیش گاو سجده کردی از خری	گشت عقلست صید سحر سامری
گاو زرین بانگ کرد آخر چه گفت	کاحمقان را این همه رغبت شکفت
چون ابوبکر از محمد برد بو	گفت هذا السیم وجه کاذبو
چون نبد بوجهل از اصحاب درد	دید صد شق القمر باور نکرد
آینه دل صاف باید تا در او	واشناسی صورت زشت و نکو

قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَكِنَّا حُمِلْنَا أَوْزَارًا مِنْ رَبِّنَا الْقَوْرُ فَقَدْ فَتَنَّا فَكَذَّبَكَ الْقَى

السَّامِرِيُّ (۸۷)

گفتند: ما به اراده خویش از وعده تو تخلف نکرده ایم اما محموله هائی از زیور فرعونیان با خود برداشته بودیم که آن‌ها را [در آتش افکندیم] و همچنین سامری نیز بیفکند. (۸۷)

قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَكِنَّا حُمِلْنَا أَوْزَارًا مِنْ رَبِّنَا الْقَوْرُ فَقَدْ فَتَنَّا فَكَذَّبَكَ الْقَى

السَّامِرِيُّ

(نا) اسم لکن - حُمِلْنَا: فعل مضارع مجهول - (نا) نایب فاعل، جمله خبر لکن

گوساله پرستان گفتند ما وعده ترا به اختیار و به ارادت خود خلاف نکردیم و اما بارهای زیادی از زیورات که توسط زنانمان به همراه داشتیم برای ما تحمیل شده بود و سامری می گفت این زر و زیور آلات حرام است که موسی بر نمیگردد. این بود که ما آن زیور آلات را از خود دور انداخیم و سامری نیز آنچه با او بود در آتش افکند.

فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خَوَارٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى فَنَسِيَ (۸۸)

و برای آنها گوساله ای بساخت که صدای گوساله داشت، پس گفت این خدای شما و خدای موسی است، و (ایمان را) رها کرد. (۸۸)

فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خَوَارٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى فَنَسِيَ

أَخْرَجَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - لَهُمْ: جارو مجرور - عِجْلًا: مفعول به - جَسَدًا: نعت.

پس سامری از برای ایشان گوساله ای بیرون آورد که جسدی از زر داشت و صدایی می داد همچون صدای گوساله پس سامری و پیروان او گفتند این گوساله خدای شما است و خدای موسی، و موسی برای

هم سخن شدن به کوه طور رفته و فراموش کرده است که خدایش اینجا است یعنی این گوساله خدای اوست. مولانا گفت:

سامری خود که باشد ای سگان که خدائی بر ترا شد در جهان

أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا ﴿٨٩﴾

آیا گوساله پرستان نمی دیدند که گوساله سخنی [با آن‌ها] باز نمی گوید و برای ایمان سود و زیانی ندارد؟ (۸۹)

أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا

(هو) اسم آن - أَلَّا يَرْجِعُ فعل مضارع نفي - (هو) فاعل، جمله خبر آن - قَوْلًا مفعول به پس پروردگار جهانیان ایشان را توبیح کرد و گفت: آیا نمی بینند و نمی دانند اینکه گوساله به سوی گوساله پرستان سخن نمی گوید و پاسخشان نمی دهد؟

وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا

لَا يَمْلِكُ فعل مضارع - فاعل (هو) - ضَرًّا مفعول به - نَفْعًا معطوف و آیا نمی دانید و نمی بینید که آن گوساله قادر نیست به کسی نه سودی برساند و نه زیانی پس چگونه گوساله ای می پرستید و او را معبود خود می گیرید در حالیکه نه پاسخ سخن شما را می دهد و نه سودی و زیانی بشما می رساند؟

وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَقَوْمُ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا

أَمْرِي ﴿٩٠﴾

هارون از پیش به آنها گفته بود: ای قوم! گوساله پرستی قریب تان داده است. پروردگارتان فقط خدای رحمان است. مرا پیروی کنید و مطیع فرمان من باشید. (۹۰)

وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَقَوْمُ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ

و بدستیکه بر ایشان از روی نصیحت از آمدن موسی به ایشان گفت: ای گروه من جز این نیست که به پرستیدن گوساله مبتلا شده‌اید.

وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي

رَبَّكُمُ اسم آن - الرَّحْمَنُ خبر آن.

بدستیکه پروردگار شما بسیار مهربان و رحمن است پس مرا در عبادت او پیروی کنید و فرمان مرا اطاعت کنید و بر دین من ثابت قدم و استوار باشید.

قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى ﴿٩١﴾

گفتند: ما هم چنان عبادت او می کنیم تا موسی به نزد ما باز گردد. (۹۱)

قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَنكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ

لَنْ نَبْرَحَ: مضارع منصوب - (نحن) اسم برح: عَنكِفِينَ: خبر برح

گوساله پرستان گفتند ما همیشه بر پرستش گوساله ادامه می دهیم تا زمانی که موسی علیه السلام به سوی ما از طور باز گردد و آنوقت ببینیم که موسی علیه السلام این گوساله را می پرستد یا نه چونکه سامری گفته بود که این خدای موسی و خدای شماست.

مفسران گفتند هفت روز گوساله را عبادت کردند و سبب آن بود که موسی ایشان را وعده داده بود که از میقات حق تعالی به سی روز باز می گردم. پس پروردگار جهانیان ده روز بر آن بیفزود پس چون سی روز بگذشت و موسی نیامد ایشان به عبادت گوساله همت کردند. هارون سه روز مهلت خواست، ایشان سه روز در انتظار موسی بودند، چون موسی نیامد سامری ایشان را به عبادت گوساله دعوت کرد هفت روز او را عبادت می کردند، موسی بعد از چهل روز موعده باز آمد دید که گرد گوساله برآمده و رقص می کردند و گفت می زدند موسی علیه السلام با آن هفتاد مرد که با وی بودند گفت این آتسوب گوساله پرستان است که به فتنه افتاده اند آنکه هارون را دید و موی سرش را در حالت غضب با دست راستش وریشان را با دست چپش گرفت.

قَالَ يَهْرُونَ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا ۖ (۹۱)

گفت ای هارون! وقتی دیدی که ایشان گمراه شدند، مانع تو چه بود؟ (۹۱)

قَالَ يَهْرُونَ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا

يَهْرُونَ: منادی - مَا: مبتدا - مَنَعَكَ: فعل ماضی - ك: مفعول به - (هو) فاعل، جمله خبر

موسی علیه السلام در حالت خشمگین به برادرش هارون گفت ای هارون هنگامی که دیدی آنان دارند گمراه می شوند چه چیزی سبب شد که نتوانی جلو ایشان را بگیری تا گمراه نشوند و به بیراهه نروند و متابعت دین من نکنند.

أَلَا تَتَّبِعُنَّ أَفْعَصِيَّتَ أَمْرِي ۖ (۹۲)

چه چیز مانع شد که از من پیروی کنی، چرا فرمان مرا عصیان کردی؟ (۹۲)

أَلَا تَتَّبِعُنَّ

آیا از من پیروی نکردی؟ آیا آن هنگام که خواستم به میعادگاه بروم به شما نگفتم که در میان قوم جانشین من باش و هوای آنها را داشته باش که مبادا گمراه شوند؟

أَفْعَصِيَّتَ أَمْرِي

عَصِيَّتَ: فعل ماضی - (ت) فاعل - أَمْرِي: مفعول به.

آیا از دستور من سرپیچی کردی؟

یعنی چگونه دستورم را در ایستادگی برای خدای عزوجل و پشت کردن به کسانی که با دین وی که گوساله را به خدایی گرفته اند اطاعت نکردی؟ یاد آور می شویم که موسی علیهما السلام قبل از رفتن به کوه طور به برادرش فرمان داده بود که:

در میان قوم جانشین من باش و کار آنان را اصلاح کن و از راه قیادگران پیروی مکن. الاعراف/ ۱۴۲
 قَالَ يَبْنَؤُمْ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي ﴿١٤﴾

گفت: ای پسر مادرم ریش و سر مرا مگیر، من بیم داشتم بگوئی میان پسران اسرائیل تفرقه انداختی و رعایت گفتار من نکردی. (۹۴)

قَالَ يَبْنَؤُمْ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي
 گفت: ای پسر مادر من! ریش مرا و سر مرا از روی خشم مگیر و ملامت مکن.
 إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي
 ی: اسم این - خَشِيتُ: فعل ماضی - ت: فاعل، جمله خبری.

بدرستی که من ترسیدم اگر با ایشان مقابله و مبارزه کنم و به ایشان شدت عمل بخرج دهم آنکه تو بگوئی میان بنی اسرائیل جدایی انداختی و سفارش و گفتار مرا بکار نستی.

قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يُسْمَرِي ﴿١٥﴾

گفت: ای سامری قضیه تو (مطلوب تو) چیست؟ (۹۵)

قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يُسْمَرِي

ما: مبتدا - خَطْبُكَ: خبر.

و موسی به سوی سامری برگشت و گفت ای سامری این کار عظیم و بس بزرگ تو چیست؟ و این کار بزرگی بود که کردی؟

قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا

وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي ﴿١٦﴾

سامری در جواب گفت: من چیزی را اثر قدم رسول حق (جبرئیل) را دیدم که قوم ندیدند آنرا پر گرفته و در گوساله ریختم و نفس من چنین فتنه انگیزی را بنظرم جلوه داد. (۹۶)

قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا

وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي

موسی علیهما السلام به سامری گفت: که چه چیز ترا به این کار واداشت که کردی؟ گفت: آن چیزی را دیدم و دانستم که شما و بنی اسرائیل آنرا ندیدید و نداشتید آن روز که به دریا می رفتیم جبرئیل را سوار بر

اسب دیدم، تصمیم گرفتم که از خاک پی اسب او یک مشت خاک بردارم و آنرا به جسد حیوانی بیندازم. آنرا در زر گداخته افکندم تا به شکل گوساله‌ای زنده گشت موسی گفت: چرا چنین کردی و چرا دست به چنین کاری زدی؟! گفت: چون قوم ترا دیدم آن هنگام که بت پرستان را دیدند گفتند: برای ما خدایی قرار بده همانطوریکه تو برای آنها خدایی قرار دادی. نفس من بر آن مایل شد تا از زر گداخته گوساله‌ای ساختم و آن یک مشت خاک بر روی افکندم تا گاوی شد و صدای گاو پس داد.

كَأَلْ فَأَذْهَبَ فَإِنَّكَ لَكَ فِي الْحَيَوَةِ أَنْ تَقُولَ لَا مَسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ.

وَأَنْظُرْ إِلَى إِلَهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنْتَحَرِقَنَّهُ، ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا ﴿١٧﴾
موسی به سامری گفت: برو که نصیب تو درین زندگی این است که بگویی به من دست مزید، و پی گمان موعدی داری که هرگز از آن تخلف نکنند، خدایت را که پیوسته بخدایتش کمر بسته بودی بگر که آنرا بسوزانیم و بدریا پراکنده اش کنیم پراکندن کامل. (۹۷)

كَأَلْ فَأَذْهَبَ فَإِنَّكَ لَكَ فِي الْحَيَوَةِ أَنْ تَقُولَ لَا مَسَاسَ

موسی به سامری گفت: از میان ما برو در زندگانی دنیا بهره‌ی تو بیزاری و دوری از مردم است و هر که به تو نزدیک شود بگویی: با من تماس بگیر و به من نزدیک شو و بدین ترتیب سامری را از میان قوم و جامعه طرد کرد و او را به انزوای مطلق کشاند و او تنها در صحراها بماند و حشیان می گشت و هر که را از دور می دید فریاد می زد که نزد من می‌آید این عقوبت دنیا از برای سامری بود اما عقوبت آخرت بس سنگین تر از این است.

وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ.

لَكَ: جار و مجرور خبر إِنَّ - مَوْعِدًا: اسم إِنَّ.

و بدرستی که برای توست وعده آخرت که به هیچ وجه در وقوع آن خلافتی نیست بلکه آن وعده عذاب که با تو کردند به وفا خواهند رساند و آن سوختن در آتش جهنم است.

وَأَنْظُرْ إِلَى إِلَهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا

ظَلْتَ: فعل ناقصه - ت: اسم ظل - عَاكِفًا: خبر ظل.

ای سامری حال به این معبودت که آنرا پرستش و عبادت می کردی نگاه کن و ببین که:

لَنْتَحَرِقَنَّهُ، ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا

ل: قسم - لَنْتَحَرِقَنَّهُ: فعل مضارع - (ن) توکید - مفعول به - (نحن) فاعل

ما هر آینه آن را می سوزانیم و به باد بر دهیم و بر دریا پراکنده کنیم. و این از آیات عجایب دنیا است که آتش هرگز زر را نسوخت مگر گوساله سامری که از زر ساخته بود سوزاند.

إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا ﴿٩٨﴾

خدای شما فقط خدای یکتاست که خدایی جز او نیست علم او به همه چیز می‌رسد. (۹۸)

إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

إِلَهُكُم: مبتدا - لفظ الله: خبر

موسی در این آیه با توجه به تأکید مسأله توحید به سامری و قوم بت پرستان گفت: معبود شما تنها الله است او خدایی است که معبودی جز او نیست.

وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا

وَسِعَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - كَلَّ: مفعول به - عِلْمًا: تمیز.

علم و دانش او بر همه چیز فراگیر و محیط و مسلط است و از وقایع گذشته و آنچه که در آینده اتفاق افتد و از زمان حال یا خبر و آگاه است.

كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا ﴿٩٩﴾

چنین، از اخبار حوادث گذشته بر تو خوانده ایم و ترا از نرد خویش کتابی داده ایم. (۹۹)

كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ

ای محمد! بر تو اینچنین اخبار گذشته‌گان را خواندیم و به تو بازگو کردیم تا تأکید رسالت و نبوت تو باشد و برای قوم تو عبرت و تنبیه باشد.

وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا

آتَيْنَاكَ: فعل ماضی - (نا) فاعل - ك: مفعول به - ذِكْرًا: مفعول به ثانئ

بدینستیکه ما از نزد خود به تو ذکر و نادی که موجب شرف تو باشد دادیم یعنی قرآن را به تو عطا کردیم.

مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وِزْرًا ﴿١٠٠﴾

و هر که روی از آن بگرداند، روز رستاخیز بار گناهی می‌برد. (۱۰۰)

مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وِزْرًا

مَنْ: مبتدا - أَعْرَضَ: فعل ماضی فاعل (هو)، جمله خبر.

هر کسی از این ذکر نبوت (قرآن) روی بگرداند بدینستیکه آن اعراض کننده و روی برگرداننده در روز رستاخیز باری بد که کفر است خواهد برداشت.

خَلِيلَيْنَ بِهِ وَسَاءَ لَهِمَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ حِمْلًا ﴿١٠١﴾

در گناهشان جاودانند و بارشان روز رستاخیز چه بد است. (۱۰۱)

خَالِدِينَ فِيهِ

خَالِدِينَ : حال.

آن کسانی که بر قرآن و ذکر توحید اعراض کردند در عذاب آتش دوزخ جاودان می مانند.

وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِجْلًا

سَاءَ فعل دم، فاعل (هو) - لَهُمْ : جارو مجرور : يَوْمَ : مفعول فيه - إِجْلًا : تمیز و چه بد است بار ایشان در روز قیامت که به جهت کفرشان و تکذیبشان کسب کرده اند.

يَوْمَ يُفْعُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا ﴿١٠٢﴾

روزی که در صور دمیده شود و در آن روز گناهکاران را در گور مخشور کنیم. (۱۰۲)

يَوْمَ يُفْعُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا

يُفْعُ : فعل مضارع مجهول - نایب فاعل محذوف

در میان علما در تفسیر صور اختلاف است. قول حسن صور جمع صورت و معنی آن نفخ صور است و آن چیزی است که فردا در روز قیامت خلق را به صورتهای مختلف که در دنیا بودند دوباره می آفریند. آنکه در وی روحها دمیده می شود همچنانکه در دنیا در رحم مادر صورت دمیده شده است. غده ای می گویند که صور شبیه قرنی است و اسرافیل در دهن گرفته و بر فرمان حق گوش فراده و منتظر است تا در آن بدمد می گوید: روزیکه در صور دمیده شود یعنی اسرافیل در صور خود بدمد و ما آنانکه شرک آوردند و گناهکاران اند با بدنهائی کیود و تیره در آن روز جمع می کنیم یعنی دارای ضعف پشایی و ناپیدا می خیزند.

يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا ﴿١٠٣﴾

که آمده با همدیگر گویند شما درنگ نکرده اید جز ده شب (ده روز). (۱۰۳)

يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا

در این آیه صنعت الارصاد بکار رفته است. می گوید:

گناهکاران در روز رستاخیز از هول قیامت و بزرگی عذاب مدت توقف و درنگ خود در دنیا را اندک می شمارند و نعمتهای دنیا را در مقابل آن عذاب ناچیز می پندارند و فراموش می کنند، با یکدیگر با صدای نرم و در پنهانی مذاکره می کنند. قومی می گویند چه مدت در دنیا بودید دیگران جواب دهند که ده روز، در جای دیگر گفت «لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضُ يَوْمٍ» یعنی یک روز یا مقداری از یک روز توقف کردند. پروردگار جهانیان گفت:

مَنْ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا ﴿١٠٤﴾

ما بهتر دانیم چه گویند آنند که بهترین ایشان در روش گویند درنگ نکرده اید مگر یک روز. (۱۰۴)

ثُمَّ أَعْلَمُ يَمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِن لِّئْتُمْ إِلَّا يَوْمًا
ثُمَّ: مبتدا - أَعْلَمُ: خبر

و ما آنچه را که آهسته و به پنهانی با یکدیگر می گویند داناییم و آن را می دانیم و گفته اند که این مدت اندک بین دو نفس خواهد بود که عذاب گور از ایشان برداشته می شود پس از هول و بزرگی رستاخیز آن مدت که عذاب گور از ایشان برداشته اند به علم ایشان یک روز نماید گویند «ان لیستم الا یوما».

وَسْتَلُونَا عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا
ترا از کوه پرسند بگو: پروردگارم آنرا پراکنده کند، پراکندن کامل (۱۰۵)
وَسْتَلُونَا عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا

يَنْسِفُهَا: فعل مضارع - ها: مفعول به - رَبِّي: فاعل - نَسْفًا: از بیخ برکندن، مفعول مطلق
ابن عباس گفت: قومی از قبیله ثقیف متکران بعث بودند، تعجب می کردند و می گفتند در روز رستاخیز در حق کوهها و چگونگی وضع آن می پرسند پس به ایشان بگو که خداوند آنرا از بیخ برکند و روان گرداند چنانکه گفت: «و یوم نسیر الجبال» سپس آنرا ریگ گرداند، چنانکه گفت: کثیبا مهیلا سپس به باد فرماید تا آنرا در هوا پراکنده سازد همچون پشم زده چنانکه گفت: کالعین المنفوش سپس آنرا در هوا بیا و غبار گرداند چنانکه گفت: «و بُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا فَكَانَتْ هَبَاءً مُبَيَّتًا»

فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا
و زمین را پهن و هموار گذارد (۱۰۶)

فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا

يَذَرُهَا: فعل مضارع - فاعل (هو) - قَاعًا: حال - صَفْصَفًا: حال ثانی
پس زمین را قرارگاه ایشان بگذارد و هموار و مسطح باشد نه گودالی و نه بلندی و نه پشته ای داشته باشد.

لَّا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا
نه در آن هیچ فرودی می بینی و نه هیچ بلندی (۱۰۷)

لَّا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا

لَّا تَرَىٰ: فعل مضارع - (انت) فاعل - عِوَجًا: مفعول به

در آن زمین شیبی و گودالی و بلندی و پشته ای نمی بینی بلکه همه هموار و مسطح باشد

يَوْمَئِذٍ يَكْبِتُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا
(۱۰۸)

در آن روز همه از داعی پیروی می کنند [یعنی از اسرافیل (ع)] هیچ کجی از آن پیروی نیست، صداها پیش رحمان متواضع و خاموش گردد که [از هیچ کس] جز صدای آهسته صدایی نشنوی. (۱۰۸)

يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ

يَوْمَئِذٍ: مفعول فیه - عِوَج: اسم لای نفی جنم - لَهُ: جار و مجرور خبر لای نفی جنم
در آن روز که مبعث است همه مردم آواز اسرافیل را متابعت کنند که ایشان را به حشر می خوانند و فرمان و دعوت الهی را فرمان می برند و به سوی عرصه محشر حرکت می کنند.

وَحَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا

و در این موقع همه صداها در مقابل عظمت پروردگار رحمان پست و خفیف می شود و جز صدای آهسته و نرم صدای دیگری در آن روز نمی شنوی.

يَوْمَئِذٍ لَا تَنفَعُ الشَّفَعَةُ إِلَّا مَنْ أِذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا ﴿١٠٩﴾

در آن روز شفاعت سود ندارد مگر از کسیکه خدای رحمان به او اجازه دهد و گفتار او را پسندد. (۱۰۹)

يَوْمَئِذٍ لَا تَنفَعُ الشَّفَعَةُ إِلَّا مَنْ أِذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا

لَا تَنفَعُ: فعل مضارع - الشَّفَعَةُ: فاعل - مَنْ: مفعول به

در آن روز یعنی روز حساب و کتاب، در محشر کسی به کسی سود نمی رساند مگر خداوند به کسانی که دستور شفاعت دهد و گفتارش را پسندد و قبول کند پس معلوم می شود هم شفاعت کنند و هم شفاعت شوند و در آنجا بی برنامه نیست بلکه هر دو طرف شایستگی و استحقاق آنها داشته باشند. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده که رسول خدا ﷺ فرمودند: در روز قیامت اذن شفاعت داده می شود به من گفته می شود ای محمد ﷺ سرت را از سجده بردار و شفاعت کن پس به شفاعت من آنانکه در این محدوده قرار دارند وارد بهشت می کنم و دوباره برای شفاعت برمی گردم و این برگشتن چهار بار صورت می گیرد که من به اتم شفاعت می کنم.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ ﴿١١٠﴾

آنچه پیش رویشان هست و آنچه پشت سرشان هست میدانند ولی علمشان به او احاطه ندارد. (۱۱۰)

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ ﴿١١٠﴾

يَعْلَمُ: فعل مضارع - (هو) فاعل - مَا: مفعول به - بَيْنَ: مفعول فیه

خداوند آنچه را که گنهکاران در پیش رو دارند و آنچه را که در دنیا پشت سر گذاشته اند همه را می داند و از همه گفتار و کردار و اعمال و نیات آنان و پاداش کیفری را که در آینده پیش روی آنهاست

با علم خود می داند و به آن آگاه است ولی جمیع عالمان به ذات خدای تعالی از جهت دانش نمی توانند احاطه کنند.

کجا داند او را عقل چالاک که بیرونست از سرحد ادراک
تعاشا میکن اسما و صفاتش که آگه نیست کس از کنه دانش

وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا ﴿١١١﴾

و چهره ها در مقابل زنده پاینده، متواضع می شوند و هر که ستمی بدوش دارد نومید گردد. (۱۱۱)

وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ

وَعَنْتِ: خشوع و فروتنی، فعل ماضی - الْوُجُوهُ: فاعل - الْقَيُّومِ: بدل

و مشرکان و مجرمان در روز حشر در پیشگاه الهی خوار و ذلیل شوند همچون اسیران در مقابل امیران و کرتش می برند و سر به زیر و رسوا شده می ایستند.

وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا

خَابَ: فعل ماضی - مَنْ: فاعل

و بتحقیق هر که بار گناه ظلم و شرک را بدوش گرفته و وارد بازار حشر شود در روز حساب و کتاب از پاداش خداوند بی بهره می ماند و ناامید و مایوس می گردد.

وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا ﴿١١٢﴾

و هر که کارهای شایسته کند و مومن باشد، از ستم کشیدن و زیون شدن نترسد. (۱۱۲)

وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا

مَنْ: مبتدا - يَعْمَلْ: فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله خبر - (هو): مبتدا - مُؤْمِنٌ: خبر

و هر که بعضی از کارهای ستوده و پسندیده و نیکو انجام دهد در حالیکه مومن باشد از ظلم و ستم و بیاد که اصل بدیهاست نمی ترسد چون کار او و نیات او به خدا وا گذاشته شده و در گرفتاریها و بلاها به او تمسک می شود و از هیچ چیزی باکی و واهمه ای ندارد. هر چه از دوست رسد نیکوست.

وَكَذَلِكَ أُنزِلَتْ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا ﴿١١٣﴾

چنین، این کتاب، یعنی قرآن را به عربی نازل کردیم و در آن بیم دادن ها گونه گون آوردیم شاید آنها را ترسانند و شاید تذکار و پند بی برایشان حاصل شود. (۱۱۳)

وَكَذَلِكَ أُنزِلَتْ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا

أَنزَلْنَاهُ: فعل ماضی - (نا) فاعل - ه: مفعول به - قُرْآنًا: حال

و همچنین قرآن را به زبان عربی فرو فرستادیم و از آیات و وعید در آن چون طوفان و زلزله، ضاعقه و ... ذکر نمودیم و در آن به روشهای گوناگون مشرکان را بیم دادیم و ترساندیم شاید که پرهیزکار شوند و از کفر و معاصی پرهیزند و از آن پند و عبرت گیرند.

فَعَلَى اللَّهِ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ، وَقُلْ رَبِّ

زِدْنِي عِلْمًا ﴿۱۱۴﴾

پس خداوند، بلند مرتبه و بالا مقام است خدایی که بحق و براستی بلند مرتبه است و تو ای رسول! قرآن را از آن پیش که وحی آن بتو اعلام می شود، بشتاب مخواه و بگو پروردگارا! امرا دانش افزای. (۱۱۴)

فَعَلَى اللَّهِ الْمَلِكُ الْحَقُّ

فَعَلَى: فعل ماضی - لفظ الله: فاعل

بالا مقام و پادشاه حقیقی جهان و جهانیان اوست و همه فرماندهان و فرمانبراران بدو نیازمندند و از او فرمان میگیرند و فرمان او گسترده و همه جاگیر است.

وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ،

يُقْضَى: فعل مضارع مجهول - وَحْيُهُ: نائب فاعل

گفتند هر بار که جبرئیل علیه السلام می آمد و وحی می آورد حضرت رسول صلی الله علیه و آله با عجله با جبرئیل علیه السلام شروع به خواندن می کرد و صبر نمی کرد از ترس اینکه مبادا جبرئیل آن وحی را فراموش کند. پروردگار جهانیان او را از آن کار نهی کرد گفته اند این آیت به آیت سیف منسوخ است.

وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا

رَبِّ: منادی - زِدْنِي: فعل امر - (ن) و قایه - (ی) مفعول به - (انت) فاعل - عِلْمًا: تمیز

و بگو پروردگارا! به علم و دانش من بیفزای حال که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با علم زیاد و مملو از آگاهی خود تا پایان عمر خود از خداوند طلب افزایش علم کرده است پس وظیفه دیگران این است که باید تا آخر عمر از خداوند طلب زیادتى علم کنند.

وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَتَنِ إِبْنِى وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا ﴿۱۱۵﴾

از پیش به آدم سفارشی کردیم پس فراموش کرد و او را پایمرد نیافتیم. (۱۱۵)

وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَتَنِ إِبْنِى وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا

من گوید، با حضرت آدم علیه السلام پیش از این عهد و پیمان بستیم و به او فرمودیم که هر چه در بهشت است برای تو مباح است مگر درخت گندم، و دنبال آن درخت مگرد و از آن مخور، آدم آن عهد و

پیمان فراموش کرد و از آن درخت بخورد. البته نهی بر دو قسم است نهی تحریمه و نهی تنزیه. نهی تحریمه آنست که با تحریم وعید باشد، و در نهی تنزیه وعید نیست، و نهی کردن آدم از خوردن آن درخت وی تصور کرد که نهی تنزیه بدون وعید است پروردگار جل جلاله فرمود: پیش از این از آدم پیمان گرفته بودیم، اما او فراموش کرد و از آن خورد و در او تصمیم درست و استواری مشاهده نکردیم.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى ﴿۱۱۶﴾

و چون به فرشتگان گفتیم به آدم سجده کنید، همه سجده کردند، مگر ابلیس که ابا ورزید. (۱۱۶)

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى

نیز این آیه در سوره بقره ۳۴ و سوره الاعراف آیه ۱۸ و کهف آیه ۱۸ آمده است. زمانی که خلافت بر آدم علیه السلام مسلم گردید فرشتگان مأمور شدند تا بسوی او سجده نمایند و او را قبله سجود خود قرار دهند پس سجده کردند تمام ملائکه مگر عزازیل (ابلیس) وی اصلاً جن بود با ملائک آمیزش تمام داشت حق سبحانه تعالی به جهت نافرمانی او را ابلیس لقب نهاد یعنی رانده شده و ناامید از رحمت خدا. پس ابلیس را از فرشتگان مستثنی کرد و گفت الا ابلیس گفت من از او بهترم که من از آتش نورانیم و او از خاک ظلمانی است که نورانی ظلمانی چگونه سجده کند دیگر بار گفت من خدمت تو کردم دیگری را چون سجده کنم؟ حق تعالی فرمود: قال فاخرج منها فانك رجيم و ان عليك لعنتی الی یوم الدین. یعنی بیرون رو از این، بدرستی که تو از رانندگانی و لعنت من بر تست تا روز قیامت از عمرین عبدالعزیز آورده اند که اول کسی که از فرشتگان سجود کرد اسرافیل بود.

فَقُلْنَا يَتَّعَادُمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى ﴿۱۱۷﴾

گفتیم ای آدم این دشمن تو و همسر تو است مبادا شما را از بهشت بیرون نکند که تیره بخت شوی. (۱۱۷)

فَقُلْنَا يَتَّعَادُمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى

هَذَا: اسم إن - عَدُوٌّ: خبر إن

پس گفتیم ای آدم! بدرستی که این دیو (ابلیس) دشمن تو و دشمن زوجه تو خواست پس مبادا شما را از بهشت بیرون کند پس اگر تو از بهشت بیرون روی در رنج و مشقت آفتی.

قصه آیت آنست که مفسران گفتند - آدم در بهشت مونس و همدم جنس خویش نداشت مستوحش می شد و می ترسید، خواب بر وی افتاد و بخت - رب العالمین از استخوان پهلوی وی از جانب چپ آن یک زیرترین که قصیری خوانند حوا را بیافرید و آدم از هیچ چیز خبر نداشت و هیچ زنجی و سختی به وی نرسید آنکه ملائکه به جهت آزمایش علم آدم پرسیدند یا آدم! ماهنزه؟ این چیست؟ گفت زنی - گفتند نام وی چیست؟ گفت - حوا - گفتند چرا حوا نام اوست. گفت لانهها خلقت من

حی . برای اینکه از موجود زنده ای خلق شده است . خداوند به این دو فرمود که از بهشت یعنی میوه های آن بخورید و به این درخت یعنی انگور . ابن عباس و جماعتی گویند گندم بود . بنابه اعتقاد مسیحیت درخت سیب بود . اما نظر اکثر آ علماء اسلام بر آنست که گندم بود . پس اگر بدین درخت نزدیک شوید از ستمکاران به ارتکاب نافرمانی باشید که آن درخت علم بود هر که از آن بخورد چیزها می دانست و میوه های گوناگون در آن بود .

إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَىٰ ۝۱۱۸

ترا (این نعمت) هست که در بهشت نه گرسنه میشوی و نه برهنه. (۱۱۸)

إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَىٰ

لَكَ: جار و مجرور خبر إِنَّ - تَجُوعَ: فعل مضارع - فاعل (انت) - اسم إِنَّ محذوف
بدرستیکه تو در بهشت گرسنه نمی شوی چونکه در آن انواع نعمتها و میوه ها فراهم است و برهنه هم نمی گردی آنچه از پوشیدنیها که در بهشت هست .

وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَىٰ ۝۱۱۹

در آنجا نه تشنه می شوی و نه آفتاب زده. (۱۱۹)

وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَىٰ

تَصْحَىٰ: حرارت و گرمای آفتاب؛ فعل مضارع - (انت) فاعل

بدرستیکه برماست که ما وسیله خوراک و پوشاک و نوشیدنی ترا در بهشت فراهم کنیم و نیز ترا از آفتاب زدگی محفوظ داریم .

فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَتَّخِذُ هَلْ أَتَاكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَا يَبُلَىٰ ۝۱۲۰

شیطان وسوسه اش کرد، گفت: ای آدم! آیا ترا بدرخت خلود و سلطنتی که کهنه نمی شود، راهنمایی کنم. (۱۲۰)

فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَتَّخِذُ هَلْ أَتَاكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَا يَبُلَىٰ

فَوَسْوَسَ: فعل ماضی - الشَّيْطَانُ: فاعل .

پس شیطان دست به حيله و نیرنگ زد و در دل آدم وسوسه ایجاد کرد و گفت ای آدم! آیا ترا به درختی که همیشگی است و ملک جاودان است که هر که از آن بخورد جاودان در بهشت می ماند راهنمایی کنم؟ و شما را به سوی ملکی که هرگز نمی میرد و زوال نمی پذیرد راه نمایم؟ آدم گفت بلی . پس شیطان آدم و حوا را به نزدیک درخت هدایت و راهنمایی کرد .

فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَّتْ لَهَا سَوْءُ تَوْبَتِهَا وَطَفِقَا يَخْصِمَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ رِزْقِ الْجَنَّةِ وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ ۝۱۲۱

رَبَّهُ: فَعَوَى ۝۱۲۱

از آن درخت بخوردند و عورت‌هایشان به ایشان نمودار شد و از برگ‌های درختان بهشت بخودشان بپسباندند؛ آدم نافرمانی پروردگار خویش کرد و از راه برفت. (۱۲۱)

فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَّتْ لَهِمَا سَوْءٌ تُهَمَّا وَلَظِيفًا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ

طَفِيفًا: فعل ماضی - (ا) اسم طفق - يَخْصِفَانِ: فعل مضارع - (ا) فاعل، جمله خبر طفق

پس از آن درخت بخوردند پس عورت‌هایشان بر ایشان آشکار شد یعنی لباس و پوشش بهشت از ایشان بریخت و برهنه ماندند و بر عورات خود از برگ‌های درخت می‌پسباندند که گفته‌اند برگ‌های درخت انجیر بوده است.

برای توضیح بیشتر می‌توانید به سوره بقره آیه ۳۶ به بعد مراجعه کنید.

این اسحق گفت: اولین حيله شیطان آن بود که نوحه و زاری را شروع و بر آدم و حوا می‌گریست ایشان گفتند چرا می‌گری؟ گفت بر شما می‌گیرم که بمیرید و از چنین ناز و نعمت‌ها بیفتید. ابلیس آنچه از درخت نهی شده گرفته بود اول به حوا داد و حوا از آن بخورد آنکه حوا به آدم داد و گفت من خوردم و زیان نکرد پس چون آدم بخورد عورت ایشان پیدا شد و هر دو را عقوبت رسید. حافظ گفت:

پدر روضه رضوان به دو گندم بفروخت من چرا ملک جهان را به جوی نفروشم

زمانیکه عورت ایشان پیدا شد، آدم شرمسار شد، در میان درختان گریخت. رب العالمین ندا کرد - گفت: آیا شما را نهی نکرده بودم از این درخت. بلکه نصیحت کردم که شیطان دشمن شماست ایمن مایشید؟ آدم و حوا خروش برآوردند و بگریستند.

وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ

عَصَى: فعل ماضی - آدَمُ: فاعل - رَبَّهُ: مفعول به.

پس با خوردن آن درخت هر دوی آنها از فرمان خداوند سرپیچی کردند و گمراه شدند.

ثُمَّ لَئِبْتُهُ رَبَّهُ فَأَبَىٰ عَلَيْهِ وَهَدَىٰ ﴿١٢٢﴾

پس از آن پروردگارش بر گزیدش و توبه او پذیرفت و هدایتش کرد. (۱۲۲)

ثُمَّ لَئِبْتُهُ رَبَّهُ فَأَبَىٰ عَلَيْهِ وَهَدَىٰ

لَئِبْتُهُ: فعل ماضی - ه: مفعول به - رَبَّهُ: فاعل

سپس پروردگارش حضرت آدم عليه السلام را به پیغمبری برگزید و توبه اش را پذیرفت و چون آدم این مناجات «ربنا ظلمنا» برخواند خدای تعالی قبول فرمود و توبه او را پذیرفت.

قَالَ أَهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ

هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَىٰ ﴿١٢٣﴾

فرمود: شما هر دو، از بهشت فرود آئید، بعضی از شما دشمن بعضی دیگری را، اگر هدایتی از من سوی شما آمد هر که پیروی هدایت من کند نه گمراه شود و نه تیره بخت. (۱۲۳)

قَالَ أَهْطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ
جَمِيعًا: حال منصوب، بَعْضُكُمْ: مبتدا - عَدُوٌّ: خبر

دیگر باز به جهت این لغزش از پیشگاه خداوند به آدم و حوا حکم گردید که همگی شما از بهشت بیرون شوید و با فرزندان خویش در زمین ساکن شوید و در روی زمین برخی از فرزندان شما دشمن برخی دیگر خواهند شد.

فَإِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى

پس اگر بیاید بشما از نزد من دلالتی و بیانی به فرستادن پیغمبران و نازل کردن کتابهاست.

فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى

مَنْ: مبتدا - اتَّبَعَ: فعل ماضی - فاعل (هو)، جمله خبر

پس هر که دالت و بیان مرا پیروی کند و متابعت کند و هدایت یابد هیچ وقت گمراه نخواهد شد و هیچ ترسی از آمدن سختی ها و رنجها بر ایشان نیست و ایشان اندوهناک و بدبخت نخواهند بود و از این هم ناکی نیست که جنت بخاطر خوردن پدر ما به گندم از دست ما بیرون رفته است زیرا که زود باشد که بهشت به صاحبان هدایت برسد و در این هیچ شکی نیست.

وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمًى

و هر که از ذکر من روی بگرداند، وی را روزگاری سخت و تنگی خواهد بود و او را روز قیامت کور محسوس کنم. (۱۲۴)

وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمًى

مَنْ: مبتدای جازم - أَعْرَضَ: فعل ماضی - (هو) فاعل، جمله خبر مَنْ

و اما هر که از هدایت من و ذکر من روی بگرداند یا از کتاب من اعراض کند برای اوست زندگی تنگ و سخت در دنیا یعنی در کسب حرام افتد و خریص مال دنیا باشد و هیچ آسایشی در دنیا نخواهد داشت و همیشه در یک زندگی اضطراب آمیز خواهد بود و در فکر مال دنیا زندگی بسیار مغشوش و پریشان حالی خواهد داشت بقول سعدی در بیماری مالیخولیا گرفتار است. گوید: که فلان ابله ام بترکستان و فلان بضاعت بهندوستان و این قبالة زمین است و فلان چیز را فلان، ضمین، انصاف از این مالیخولیا. صائب تبریزی گفت:

دانه خود در زمین شور بیجا کاشتم

ما عشت تخم امل در دار دنیا کاشتم

و اینگونه افراد در روز قیامت نیز نایبنا خواهند بود.

قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا ﴿١٢٥﴾
 پروردگارا! چرا مرا که بینا بودم کور محسوس کرده ای؟ (۱۲۵)

قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا
 حَشَرْتَنِي: فعل ماضی - (ت) فاعل - (ن) و قایم - (ی) مفعول به - أَعْمَى: حال
 آن ناگرویدگان می گویند: پروردگارا! چرا مرا نابینا و کور حشر کردی در حالیکه بدرستی من آن
 زمانیکه سر از قبر برآوردم بینا بودم.

تو چون موری و این راه است همچون موی بت رویان
 مروز تهار بر تقلید و بر تخمین و بر عیا

قَالَ كَذَلِكَ أَنتُكَ ءَايَتُنَا فَنَسِيْنَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى ﴿١٢٦﴾
 گویند: چنین، آیه های ما سوی تو آمد و تو آن ها را فراموش کردی و چنین، امروز فراموش
 می شوی. (۱۲۶)

قَالَ كَذَلِكَ أَنتُكَ ءَايَتُنَا فَنَسِيْنَهَا
 حق سبحانه تعالی گفت: کار این چنین است که دانستی به تو آیت های کتاب یا دلایل قدرت و نشانه و
 حجت ما آمد پس تو آنرا فراموش کردی و از آن چشم پوشیدی.

وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى
 همانگونه هم تو امروز نادیده گرفته شدی و در عذاب آتش دوزخ بماندی.
 وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهٖ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى ﴿١٢٧﴾
 و هر که زیاده روی کرده و آیه های پروردگارش را باور نکرده او را چنین سزا می دهیم و عذاب
 دنیای دیگر سخت تر و پایدارتر است. (۱۲۷)

وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهٖ
 و همچنان به کسانی که از کتاب ما روی گردانند و راه اسراف را پیش گرفتند و به پروردگارشان ایمان
 نیاوردند جزا می دهیم.

وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى
 وَلَعَذَابُ: مبتدا - أَشَدُّ: خبر
 و هر آینه آن دنیا (آخرت) از معیشت تنگ این دنیا بسیار سخت تر و از جهت مداوم بودن پاینده تر
 است. مولا نا گفت:

حد ندارد و صف رنج آن جهان سهل باشد رنج دنیا پیش آن

أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسْجِكِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى ﴿١٢٨﴾
مگر برای آنها روشن نیست که پیش از ایشان چه نسل ها را که (اکتون) در مسکن هایشان راه می روند
هلاکت کرده ایم، که در این برای صاحبان خرد عبرتهاست (۱۲۸)

أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسْجِكِهِمْ

یَهْدِ: فعل مضارع - (هو) فاعل - کم: مفعول به

آیا کفار مکه نمی دانند و روشن نشد برای آنها که پیش از ایشان بسیاری از مردمان دوره های گذشته و پیشینیان را نابود کرده ایم؟

که در خانه ها و مسکن هایشان در امن و آسایش نشسته بودند و غافل بودند ناگاه به ایشان عذاب نازل کردیم و هلاکشان گردانیدیم آیا مشرکان از سرنوشت گذشتگان عبرت نمی گیرند و به راه راست نمی آیند؟

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى

فِي ذَلِكَ: جار و مجرور خبر إِنَّ - لَ: ابتدا - لَآيَاتٍ: خبر إِنَّ

بدرستیکه در این هلاکت عظیم پیشینیان نشانه هایی برای پند گرفتن و از غفلت بیدار شدن و به راه راست در آمدن صاحبان خرد را پندهاست.

مولانا گفت:

کرد پند از پسن پیشینیان	پسن سهاش او را که ما را در جهان
بر قرون ماضیه اندر سبق	تا شنیدیم آن سیاستهای حق
بنگريد و پند گیرید ای مهان	استخوان و پشم آن گرگان عیان
چون شنید انجام فرعونان و عاد	عاقل از سر بنهد این هستی و باد
عبرت سی گیرند از اضلال او	ور نه بنهد دیگران از حال او

وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى ﴿١٢٩﴾

اگر گفتار پروردگارت بر این نرفته بود هر آینه لازم شده بود و اگر اجل معین نبوده، [عذاب قریشیان می بود] (۱۲۹)

وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى

لَ: جواب - (هو) اسم گات - لِزَامًا: خبرک گات

اگر وعده پروردگارت قبلاً بر این نمی رفت که عذاب و هلاک گناهکاران را به قیامت بیندازد یعنی خداوند تبارک و تعالی مقرر کرده که هر کسی چند سال عمر کند و زمان عقوبت وی کی است؟ اگر

چنین نبود پس مشرکان را در روز بدر همه را هلاک می کرد تا ایشان را از بیخ بن بر می کند و کسی را زنده باقی نمی گذاشت.

فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ ﴿۱۲۰﴾

بر آنچه می گویند صبر کن و پیش از طلوع خورشید و پیش از غروب آن به ستایش پروردگارت تسبیح گوی و کناره های شب و کناره های روز نیز تسبیح گوی شاید خوشنود شوی. (۱۲۰)

فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا
پس ای محمد بر آنچه مشرکان از تکذیب نور و طعن بر قرآن می گویند صبور و شکیبا باش تا وقتی که حکم الهی و روز موعد در رسد و به حساب و کتاب آنان رسیدگی شود و به پاداش اعمال خود برسند. این آیت به آیت السیف منسوخ است.

و تسبیح گوی و نمازگذار به ستایش پروردگارت بر توفیق هدایت پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آفتاب یعنی نماز فجر و نماز عصر.

وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ

و در بعضی از اوقات شب نماز بخوان یعنی مغرب و عشاء و در ظرفهای روز یعنی نماز ظهر چه وقت آن نزدیک زوال است و بخشهایی از روز به پرستش و عبادت پروردگارت بپرداز تا رابطه خود را با خدای خود محکم و استوار کرده باشی و به آنچه خدای تو مقدر کرده است بدان راضی و خوشنود باشی.

ذکر حق مفتاح باشد ای سمید تا بنگشایی در جان بی کلید
چون ملک ذکر خدا را کن غذا این بود دائم معاش اولیا

وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ ﴿۱۲۱﴾

دیدگان خویش به آن چیزها که رونق زندگی دنیاست مدوز و آنان را در آن یازماییم، نگران مساز که روزی پروردگارت بهتر و پایدارتر است. (۱۲۱)

وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

لَا تَمُدَّنَّ: فعل مضارع - (ن) توکید - (انت) فاعل - عَيْنَيْكَ: مفعول به

گفته اند این آیت مدنی است در سبب نزول این آیت آنچه که ابورافع روایت می کند گفته اند که: مهمانی بر رسول خدای فرود آمد و در خانه رسول خدا هیچ طعام نبود. مرا فرستاد به جهودی تا از وی

طعام بحرم بصورت سلف تا ماه رجب گفت طعام به سلف نمی فروشم مگر به رهن. ابورافع برگشت و آنچه را که آن جهودی گفته بود به رسول باز گفت که جهودی گرو و رهن می خواهد تا طعام بدهد. رسول خدا ﷺ فرمود که: **والله انی الامین فی السماء و امین فی الارض**. بخدا قسم که من در آسمان و در زمین امین هستم.

پس زره خویش بمن داد تا نزد یهود گرو بگذارم و این آیت جهت تسلیت دل مبارک پیغمبر ﷺ نازل شده است می گوید: ای پیغمبر ﷺ چشمهای خود را به سوی آن چیزی که بدان چیز شما را بر خوردار گردانیدیم مدور و متگرد.

لِنَقِيَنَّهُمْ فِيهِ

لِنَقِيَنَّهُمْ: فعل مضارع - **هُمْ**: مفعول به - (نحن) فاعل

زینت زندگی دنیا مال و منال و جاه و مقام است تا ایشان را با آن مال و منال نیاز منائیم و آنرا بلای ایشان گردانیم تا سبب عذاب ایشان در روز قیامت شود.

وَرَزَقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَى

رَزَقُ: مبتدا - **خَيْرٌ**: خبر.

و آنچه را که پروردگار از ثبوت و هدایت به شما روزی داده است از مال و منالی که به آنان دادند که وسیله فتنه ایشان است پاینده تر و باقی ماندنی تر است. نظم:

مال جهان به باغ تنعم شکوفه است کساول بجلوه دل بر باید ز اهل حال
یک هفته نگذرد که فرو ریزد از درخت بر خاک ره شود چو خس و خاک پایمال
اهل کمال در دل خود جا چرا دهند آنرا که دم بدم ز پی است آفت و زوال

وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا تَسْأَلْ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى (۱۳۲)

کسان خویش را به نماز خواندن و ادا کن و بکار نماز شکیا باش، روزی دادنی بعهده تو نگذاریم که روزی تو نیز ما می دهیم و سرانجام نیک از آن تقوی است. (۱۳۲)

وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا

وَأْمُرْ: فعل امر - (انت) فاعل - **أَهْلَكَ**: مفعول به

ای پیغمبر ﷺ اهل و کسان و قوم خود را به نماز امر کن چون نماز موجب یاد خدا و صفای آینه دل می شود سپس بر اقامه آن مداوم باش و بر آنچه که بر تو از رنج و سختی می رسد صبور باش بدوستی که حضرت رسول ﷺ در زمان تنگی معیشت و روزی اهلش را به نماز دعوت می کرد.

لَا تَسْأَلْ رِزْقًا

لَا تَسْأَلْكَ : فعل مضارع - فاعل (نحن) - ك: مفعول به - رِزْقًا : مفعول به ثانى
و نیز می فرماید: اگر دستور اقامه نماز به تو و خاندان و قوم تو داده شده است سود آن و برکات آن
تنها متوجه خود شماست ما ای پیغمبر از تو روزی نمی خواهیم بلکه به تو روزی می دهیم.
قسمت خود می خورند منعم و درویش روزی خود میبرند پشه و عنقا

نَحْنُ نَرْزُقُكَ

نَحْنُ: مبتدا - نَرْزُقُكَ: فعل مضارع - ك: مفعول به - فاعل (نحن)، جمله خبر.
ما ترا و قوم و اهل تو را روزی می دهیم پس برای ادای نماز و وسیله معاش زندگی آسوده خاطر باش و
دست از معیشت ضنق و تنگی بردار.

وَالْعَاقِبَةُ لِلنَّقْوَى

وَالْعَاقِبَةُ: مبتدا - لِلنَّقْوَى: جار و مجرور خبر

و ای پیغمبر ﷺ بدانید و آگاه باشید سرانجام نیک از آن متقیان و پرهیزکاران است.

وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ ؕ أَوَلَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى (۱۳۳)

گویند: چرا معجزه ای از جانب پروردگارش سوی ما نمی آورد، مگر توضیح آن چیزها که در
کتابهای گذشته هست سوی ایشان نیامده است؟ (۱۳۳)

وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ ؕ

مشرکان قریش می گویند چرا محمد ﷺ برای ما نشانه ای و معجزه ای از جانب پروردگار خود نمی
آورد و چرا آنچه را که ما از معجزه می طلبیم ظاهر نمی گرداند معجزه هایی از قبیل اینکه کوه را فرو
ریزد و زمین را هموار سازد و چشمه هایی از آن جاری باشد تا برای زراعت مساعد باشد.

أَوَلَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى

آیا به ایشان از اخبار پیشینیان که عذاب بر تکذیب پیغمبران و معجزات است که در کتب آسمانی
گذشته بوده است نیامد؟

وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ

مِنْ قَبْلِ أَنْ نَنْزِلَ وَنَخْزِيكَ (۱۳۴)

اگر پیش از نزول قرآن، بعلای هلاکشان کرده بودیم می گفتند پروردگارا! چرا پیغمبری بما
نفرستادی تا پیش از آنکه ذلیل و رسوا شویم، آیه های ترا پیروی کنیم. (۱۳۴)

وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ

مِنْ قَبْلِ أَنْ نَنْزِلَ وَنَخْزِيكَ

(نا) اسم آن - أَهْلَكْتَهُمْ: فعل ماضی - (نا) فاعل - هُمْ: مفعول به، جمله خیر آن

این مشرکان بدنبال بهانه هستند و کسانی هستند که طالب حق و حقیقت نیستند اگر به فرض ما پیش از نزول قرآن و آمدن پیغمبر اسلام ایشان را با عذاب سخت نابودشان می کردیم در روز قیامت می گفتند: پیرو دگرا چرا در دنیا برای ما پیغمبری نفرستادی تا هدایت می شدیم قبل از آنکه در آخرت خوار و ذلیل و رسوا شویم و به آتش داخل شویم پس ما به جهت برهان و حجت به ایشان پیغمبر و قرآن فرستادیم ولی ایشان نگرویدند و ما این بهانه را از آنها گرفتیم.

قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَبُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى ﴿۱۳۵﴾

بگو: همه منتظرند، شما نیز انتظار برید، به زودی خواهید دانست که رهروان طریق راست، کیان اند و هدایت یافته کیست؟ (۱۳۵)

قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ فَتَرَبَّصُوا

كُلُّ مُتَرَبِّصٍ - مبتدا - مُتَرَبِّصٌ: خبر.

سپس به آنان اخطار می دهد و می گوید همه شما و همه ما در انتظار هستیم ما انتظار وعده های الهی را در حق شما داریم و به عقوبت شما انتظار می کشیم و شما نیز تکبوت و بدبختی ما را امید دارید و انتظار آنرا می کشید بینیم که کدامیک از ما پیروز میدان خواهیم بود. حافظ گفت:

صالح و طالح متاع خویش نمودند تا که قبول افتد و که در نظر آید

فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَبُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى

مَنْ: مبتدا - أَصْحَبُ: خبر.

پس زود باشد که بدانید یعنی در روز حشر برای شما معلوم خواهد شد که حقیقت از آن کیست مطمئن باشید که حق و راستی و پیروزی از آن گرویدگان به راه راست است چونکه حضرت رسول ﷺ هم هدایت یافته است و هم هدایت کننده به سوی راه راست و حق است.

راه دان و راه بین و راه سپر در حقیقت نیست جز خیر البشر

سوره الانبیاء

سوره الانبیاء مکی است و یکصد و دوازده آیت می باشد که سه آیت آن یعنی از آیه ۹۸ لغایت آیه ۱۰۰ در آن بصورت متصل منسوخ است و ناسخ آن از آیه ۱۰۱ لغایت آیه ۱۰۳ می باشد. از حضرت رسول ﷺ چنین گفته اند که هر کس سوره الانبیاء را بخواند حساب او در روز حشر آسان خواهد بود و در عقوبت اعمالش سخت گیری نخواهد شد. این سوره را بدانجهت انبیاء نامیدند که متضمن بیان جهاد و مبارزه ی انبیای عظام ﷺ و سرفروخت اقوام بت پرست و مشرکان است. یعنی در این سوره از پیامبران بزرگ چون ابراهیم علیه السلام سپس داستان های اسحاق، یعقوب، لوط، نوح، داود، سلیمان، ایوب، اسماعیل، الیریس، ذوالکفل، ذوالنون، عیسی و سرانجام خاتم النبیین محمد ﷺ و چگونگی دعوت آنان مطرح شده است.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

أَقْرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ ﴿١﴾
وقت حساب دادن این مردم نزدیک شده و آنها در بی خبری اعراض می کنند. (۱)

أَقْرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ

أَقْرَبَ: فعل ماضی - حِسَابُهُمْ: فاعل

مفسران گفته اند الناس مراد اهل مکه و منکران بعث هستند.

زمان و وقت محاسبه مردمان و منکران بعث و مجازات ایشان و رسیدگی به دفتر اعمالشان نزدیک است. یعنی آمدن قیامت حتمی و قطعی است در حالیکه آنان غافل هستند و همچنان از ایمان آوردن به خدای یگانه و گرویدن به رسولش و قرآن که بیان کننده ی حق و باطل است روی برمی گردانند و در مرکب جهالت سوارانند همچون آگاهان از تدارک آن بی خبرانند تا آنکه که ناگاه قیامت بدیشان رسد ایشان در کفر و شرک بمیرند.

مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا أَسْتَمِعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ ﴿٢﴾
پند تازه ای از پروردگارشان سويشان نیامد مگر بحال استهزا آن را می شنوند. (۲)

مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا أَسْتَمِعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ

ذِکْرِ: ابتجا قرآن است - مُحَدَّث: تازه - هُمْ: مبتدا - یَلْعَمُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر

که قرآن و لفظ تازه آن یعنی آیتی پس از آیت و سوره‌ای پس از سوره در زمانهای مختلف فرود آمدن آن طوریکه آمدن آن نیاز باشد و هرگاه این آیت و یا سوره نو به نو از جانب پروردگارشان می‌آمد و آن را از زبان پیغمبر ﷺ می‌شنیدند مشرکان مکه آن را به شوخی می‌گرفتند و استهزاء می‌کردند.

لَا هِیَ قُلُوبُهُمْ وَأَسْرَأَ النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السَّحَرَ وَأَنْتُمْ تَبْصُرُونَ ﴿۲۰﴾

دل‌هایشان مشغول است و کسانی که ستمگرند؛ نهانی راز گویند که مگر این جز بشری مثل شماست، چرا شما که می‌بینید، به جادو و راز می‌کنید؟ (۲۰)

لَا هِیَ قُلُوبُهُمْ

لَا هِیَ: ناگاه و غافل، حال

و ایشان (مشرکان مکه) در کمال نا آگاهی و غفلت بسر می‌برند در حالیکه دل‌هایشان از امر پروردگارشان و تفکر در حقایق قرآن و تأمل در آن بی‌خبر است.

وَأَسْرَأَ النَّجْوَى

وَأَسْرَأَ: فعل ماضی - (و) فاعل - النَّجْوَى: مفعول به

و کافران راز خود را که در توطئه علیه پیغمبر ﷺ می‌ریزند بصورت پوشیده نگه می‌دارند.

الَّذِينَ ظَلَمُوا

الَّذِينَ: بدل

در گویی به یکدیگر می‌گویند که:

هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلُكُمْ

هَذَا: مبتدا - بَشْرٌ: خبر

عبارت در معنای تحقیر آمده است:

آیا این محمد ﷺ بشری نیست همچون شما دارای گوشت و پوست؟ پس چه ویژگی خاصی دارد که پیغمبر خدا باشد و دیگران آن ویژگی را نداشته باشند بلکه بی‌رو و دنباله‌رو او باشند و سخن وی را بشنوند و بپذیرند؟

أَفَتَأْتُونَ السَّحَرَ وَأَنْتُمْ تَبْصُرُونَ

(و) حالیه أَنْتُمْ: مبتدا - تَبْصُرُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر

آیا شما سحر و جادوی او را می‌پذیرید؟ چون مشرکان اعتقاد داشتند که حضرت رسول ﷺ هر چه از قرآن و وحی بر ایشان می‌خواند و می‌گفت با یکدیگر نجوا می‌کردند و زیر گوش صحبت می‌کردند و آن را سحر می‌خواندند و شما می‌بینید که محمد ﷺ هم مثل شما بشری است و فرشته نیست و نباید امتیازی نسبت به انسانها داشته باشد که تخصیص او باشد.

قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٤﴾

گوید: پروردگارم در آسمان و زمین همه گفتارها را می‌داند و او شنوا و داناست. (۴)

قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ

پروردگار ﷺ حضرت رسول ﷺ را از آنچه که مشرکان پنهانی با یکدیگر می‌گفتند آگاه کرد. آنکه گفت:

ای محمد ﷺ به ایشان بگو و جواب بده که خدای من آنچه در هفت آسمان و هفت زمین است می‌داند چه پنهان باشد و چه آشکارا همه را می‌داند و از توطئه‌های پنهانی شما نیز آگاه است و اضافه کن و بگو که صدق گفتار من و کذب گفتار شما را نیز می‌داند.

وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

هُوَ: مبتدا - السَّمِيعُ: خبر - الْعَلِيمُ: خبر ثانی

در حالیکه خدای من به آنچه که ایشان درگوشی می‌گویند شنوا و به رازها درون دلشان آگاه و داناست و در قیامت پاسخ اعمالشان را خواهد داد.

بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلْ أَفْتَرْنَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ ﴿٥﴾
بلکه گفتند: پندارهای مشوش است [پندانه] بلکه می‌گویند: آن را تزویر کرده است (تزویرنه) بلکه می‌گویند: او شاعر [خیال پرداز] است، پس، معجزه ای چنانچه بگذشتگان فرستاده بودند برای ما بیاورد. (۵)

بَلْ قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلْ أَفْتَرْنَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ

أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ: خوابهای آشفته و پریشان - هُوَ: مبتدا - شَاعِرٌ: خبر

باز از کافران حکایت می‌کند یکی اینکه می‌گویند محمد ﷺ یک انسان عادی است و پیغمبر نیست. و در حق قرآن هم می‌گویند. این قرآن سخنهاي مختلف به باطل می‌گوید و بدین جهت سخن قرآن همه باطل و دروغ است چون کلام قرآن به یک حالت و بر یک صفت نیست آنان یکبار گفتند سحر است، اَفْتَاتُونِ السَّحَرَ بعد گفتند سحر نیست اَضْغَاثُ احْلَامٍ است یعنی خوابهای پریشان و آشفته و سپس گفتند بل هو شاعر بلکه او یک شاعر است و شعر می‌گوید و در خیال شنونده می‌افکند و می‌گفتند:

فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ

اگر آنچه که ما می‌گوئیم نیست پس برای ما معجزه‌ای بیاورد که همچون معجزه پیغمبران پیشین مانند نافه، عضا و پد بیضاء و زنده کردن مرده و ... پروردگار جل جلاله در جواب ایشان گفت:

مَاءَ أَمْنَتْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرِيْبَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ ﴿٦﴾

پیش از ایشان هیچ شهری که هلاکش کردیم به معجزه‌ها ایمان نیاورده بود پس آیا، ایشان ایمان می‌آورند؟ (۶)

مَاءَ أَمْنَتْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرِيْبَةٍ أَهْلَكْنَاهَا

ای محمد ﷺ مشرکان قریش از شما معجزه و نشانه‌ای می‌طلبند که دال بر نبوت تو باشد بدانید که اگر به ایشان آیات و نشانه‌ای هم بیاوریم ایمان نمی‌آورند و نمی‌گروند چنانکه در جای دیگر گفت: *انها اذا جاءت لا يؤمنون* بدرستی که نمی‌گروند پس عذاب سخت که بنیان کن باشد واجب است همچنانکه برای پیشینیان واجب آمد. منتها ما وعده‌ای که کردیم عذاب این امت را به قیامت افکنیم و این حکمی است که در ازل کردیم و دیگر تغییر نمی‌دهیم. بلکه ما به ایشان این قرآن را بصورت معجزه فرستادیم که به آوردن مثل آن معارضه طلبید. و نیز معجزه انشق القمر نمودیم که این قوم نگر و بدند و ایمان نیاورند.

أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ

هَمْ: مبتدا - يُؤْمِنُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر

آیا بزرگان مکه با نشان دادن معجزات ایمان می‌آورند؟ یعنی بخاطر سخت دلی و ستیزه‌جویی که دارند، ایمان نمی‌آورند.

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَتَتْلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٧﴾

پیش از تو نیز جز مردانی نفرستاده‌ایم که به آنها وحی می‌کرده‌ایم اگر خودتان نمی‌دانید از اهل کتاب پرسید. (۷)

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَتَتْلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

این آیت در جواب ایشان است که گفتند «هل هذا الا بشر مثلكم»

با این گفتار علت ترک ایمان و نگر و بدیدن خود را بشریت مصطفی ﷺ می‌دانستند و می‌گفتند چرا به ما بشری همچون خود ما فرستادند چرا فرشته‌ای بما به عنوان پیغمبر نیامده است. پروردگار جهانیان بر گفتار ایشان دلیل آورد و گفت که پیغمبران پیشینیان هم بشر بودند که ما خواستیم هرکسی با جستن خود اینس گیرد و در طبیعت به یکدیگر نزدیکتر باشند و سخن یکدیگر را بهتر فهم کنند این خطاب به قریش است می‌گوید، از اهل علم و دانشی پرسید ایشان که کتابهای پیشینیان خوانده‌اند و اخبار پیشینیان دانسته‌اند و به پیغمبر ایشان اقرار داده‌اند اگر شما نمی‌دانید بدانید که پیغمبران پیشین بشر بوده‌اند.

وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ ﴿۸﴾
ما پیغمبران را پیکرها نکردیم که غذا نخورند و جاودانشان نکردیم. (۸)

وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ

جَعَلْنَاهُمْ: فعل ماضی - (نا) فاعل - هُمْ: مفعول به - جَسَدًا: مفعول به ثانئ

ما پیغمبران را به صورت جسد هایی که غذا نخورند نیافریدیم و در دنیا باقی نیستند که همیشه زنده باشند و نمیرند بلکه انسان هستند مثل انسانها و بشری هستند مثل دیگران می خورند و زندگی می کنند و می میرند.

ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَمِنْ نَشَاءٍ وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ ﴿۹﴾

آنگاه وعده خویش را با آنها وفا کردیم و با هر که خواستیم نجاتشان دادیم، و افراط کناران را هلاک کردیم. (۹)

ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَمِنْ نَشَاءٍ وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ

صَدَقْنَاهُمْ: فعل ماضی - (نا) فاعل - هُمْ: مفعول به - الْوَعْدَ: مفعول به ثانئ

پس راست گردانیدیم و ثابت کردیم وعده ای را که کردیم و آن غالب بودن مؤمنان یکتاپرست بر مشرکان شکست خورده و آن روز بدر است و پیغمبران را از دست دشمنان رهایی بخشیدیم و توطئه آنان را نقش بر آب کردیم و به وعده خود وفا کردیم که جای دیگر گفت الکفریم اذا وعد وفی و کسانی را که تکذیب پیغمبران می کردند عذابشان دادیم و به هلاکشان که سخت ترین عذاب است گرفتار و مبتلا خواهند شد و در آتش جهنم خواهند سوخت.

لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۱۰﴾

به شما کتابی نازل کرده ایم که ذکر شما در آن است چرا نمی فهمید؟ (۱۰)

لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ

فِيهِ: جار و مجرور خبر مقدم - ذِكْرُكُمْ: مبتدا مؤخر - كُمْ: مضاف الیه

ای مشرکان قریش هر آینه ما به سوی شما کتابی به نام قرآن نازل کرده ایم که در او شرف و بزرگواری شماست آن را بخوانید و بدان عمل کنید و پند و عبرت گیرید.

أَفَلَا تَعْقِلُونَ

آیا در نمی یابید و خردوری نمی کنید و پند نمی گیرید؟

انسدر ایشان کی رسد هر بوالهوس
نیست جز مرغی که بگریزد ز دام
اهل شیطان است نی اهل خدا

اهل قرآن اند اهل الله و بیس
اهل باشد جنس و جنس این کلام
هر که اندر دام نفس است و هوا

وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ ﴿١١﴾

چقدر دهکده‌ها را که ستمگر بودند، در هم شکستیم و از پس آنها گروهی دیگر پدید آوردیم. (۱۱)

وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ

و چند شهر و دهکده‌ای را که ستمکار بودند و به سبب شرکشان عذاب دادیم و هلاکشان کردیم و گروه‌ها و قوم‌های دیگری را بعد از هلاکشان بجای آنها پدید آوردیم یعنی: بعد از نابود ساختن مردم آن شهرها، قوم دیگری را که از آنان نبوده‌اند، از نو پدید آوردیم و آن‌نو در آمدگان را ساکن دیارشان گردانیدیم.

فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ ﴿١٢﴾

و چون صلابت ما را احساس کردند از آن گریزان شدند. (۱۲)

فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ

هَمْ: مبتدا - يَرْكُضُونَ: تند دویدند، فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر

گفته‌اند که این در شأن قومی از حضور آدمی از ده‌های یمن فرو آمد که پروردگار جل جلاله برایشان پیغامبری فرستاد و ایشان آن پیغامبر را دروغ زن داشتند و یکشتمند تا جل جلاله بخت نصر را برانگیخت و قصد قتل و هلاکت ایشان کرد. ایشان از قصد وی آگاهی یافتند، همه از دهکده بیرون رفتند و گریزان و ترسان به شتاب می‌رفتند و چهارپایان خود را می‌رانند پس ملائکه به تمسخر به آنان گفتند.

لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسْكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُونَ ﴿١٣﴾

نگریزید بسوی لذتها و به سوی مسکن‌های خویش باز گردید شاید مورد پرسش قرار گیرید. (۱۳)

لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسْكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُونَ

ای ناگرویدگان! فرار نکنید و از عذاب‌های مگریزید هر چند ایشان به شتاب با چهارپایان خود فرار می‌کردند بخت نصر آنان را دنبال کرد و همه را یکشتم، مردان و زنان و فرزندان کوچک و بزرگ ایشان و چهارپایان و مرغ ایشان همه را به هلاکت رساند در آن حال نداکننده‌ای ندا می‌کرد.

قَالُوا يَنْوَلِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿١٤﴾

گویند: ای وای بر ما که ستمگر بوده‌ایم. (۱۴)

قَالُوا يَنْوَلِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ

آنکه به گناه خود اعتراف کردند اما اعتراف ایشان سودی نداشت گفتند وای بر ما بدستیکه ما از ستمگران بر نفس خود بودیم که پیغمبر را به قتل رساندیم.

فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَتُهُمْ حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَمِيدِينَ ﴿١٥﴾

ادعایشان پیوسته همین بود تا ایشان را همچون گیاهی درو شده و بیجانشان کردیم. (۱۵)

فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَتُهُمْ حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَمِيدِينَ

تِلْكَ: اسم زالت - دَعْوَتُهُمْ: خبر زالت - هُمْ: مضاف الیه

پیوسته این فریاد را تکرار می کردند تا وقتی که ایشان را همچون گیاهی درویدند و بوسیله شمشیر
هلاکشان کردند خداوند می فرماید ایشان را مردگان و بیجان شدگان ساختیم.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِعَيْنٍ ﴿١٦﴾

آسمانها را با زمین و هر چه میان آن هست به بازیچه نیافریدیم. (۱۶)

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِعَيْنٍ

و ما آسمان و زمین و آنچه را که در میان ایشان است به بازی و بیهوده و بی هدف نیافریدیم.
منائی غزلوی گفت:

تو پنداری که بر هرزه است این الوان چون میشا	تو پنداری که بر بازی است این میدان چون میشو
و اگر نر بهر شرعستی کمر بگشایدی جورا	و گرنر بهر دیبستی در اندر پندای گردون
درون سو شاه عریان و برون سو کوشک در دنیا	چو تن جان را مزین کن به علم دین که زشت آید
که از دام زیون گیران به عزت رسته شد عتقا	گر از زحمت همی ترسی زنا اهلان ببر صحبت

لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَكُمُ اللَّعْلَنَةَ مِن دُنَاكَ إِنَّ كُنَّا فَعِلِينَ ﴿١٧﴾

اگر خواستیم بازیچه ای بگیریم آن را نزد خویش می گرفتیم، اگر بازیچه گر بودیم. (۱۷)

لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَكُمُ اللَّعْلَنَةَ مِن دُنَاكَ

به فرض محال اگر می خواستیم سرگرمی و بازی انتخاب کنیم چیزی مناسب خود انتخاب می کردیم که
مستحق ما بود و برای بازی خود بر می گزیدیم و ما این آسمان و زمین را نه بدان آفریدیم که کسی را
انبار گیریم.

إِنْ كُنَّا فَعِلِينَ

نا: اسم گات - فَعِلِينَ: خبر گات

اگر ما می خواستیم چنین می کردیم اما چنین کاری را نکردیم و نخواستیم هم بکنیم و از گرفتن فرزندان و
انبار پاک و منزله و مقدس هستیم.

بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ ﴿١٨﴾

[چنین نیست] بلکه حق را روی باطل پرتاب می کنیم تا در همش بشکند و یکباره (باطل) نابود شود
وای بر شما! از این وصف که می کنید. (۱۸)

بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ

بلکه حق را بر باطل یعنی اسلام را بر کفر مسلط می‌کنیم حق در هر جا به مقابل باطل قیام می‌ورزد و بر آن مسلط و غالب می‌شود پس آن لاهو و بازی و شرک و کفر نیز با آمدن حق محو شوند است. حافظ گفت:

خلوت دل نیست جای صحبت اضداد دیو چو بیرون رود فروشته در آید
صحبت حکام ظلمت شب یلداست نور ز خورشید جوی، بوکه بر آید

وَلَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا نَصِفُونَ

لَكُمْ: جار و مجرور، خبر مقدم- الْوَيْلُ: مبتدا موخر

و بر شماست و ای فریادا که نشانه افسوس و پشیمانی است به جهت صفت دادن خدای تعالی به گرفتن فرزندان به عذاب آخرت گرفتار خواهند شد.

وَلَهُمْ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَغِيرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ ﴿١٩﴾

هر آنچه در آسمانها و زمین هست متعلق به اوست و کسانی که نزد اویند از عبادتش بزرگی نکنند و خسته نشوند. (۱۹)

وَلَهُمْ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

لَهُ: جار و مجرور، خبر- مَنْ: مبتدا موخر

پس هر آنچه در آسمانها و زمین است همه چاکر و غلام خدای تعالی اند همه مخلوق و مملوک اویند. پس دعوی فرزند بر وی باطل است و او از گرفتن فرزندان پاک و منزّه است. سنائی غزنوی گفت:

خالق و رازق زمین و زمان	حافظ و ناصر مکن و مکان
همه از صنع تو مکان و مکن	همه از امر تو زمان و زمین
عرش تا فرش جزو مبدع تست	عقل با روح بیک مسرع تست
صانع و مکرم و توانا اوست	واحد و کامران نه چون ما اوست
حی و قیوم و عالم و قادر	رازق خلق و قاهر و غافر

وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَغِيرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ

مَنْ: مبتدا- عِنْدَهُ: مفعول فیه- لَا يَسْتَغِيرُونَ: فعل مضارع، (و) فاعل، جمله خبر

و آنانکه در تقرب اویند یعنی فرشتگان هیچوقت از عبادتش استکبار نمی‌کنند و هیچوقت از دیدار او سیر نمی‌شوند و از عبادت او خسته نمی‌شوند از پرستش و نیایش پروردگار سبحان خسته نمی‌شوند بلکه شب و روز، بی‌آنکه سستی ورزند تسبیح می‌گویند یعنی فرشتگان همیشه بر تسبیح گفتن و نیایش

حق تعالی یاری بنداند، نه از آن احساس ضعف می کنند و نه ملول و دلگیر می شوند زیرا چنانکه در حدیث شریف آمده است، تسبیح گفتن برای فرشتگان به منزله ی نفس کشیدن برای ما است.

يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْترُونَ ﴿۲۰﴾

شب و روز تسبیح گویند و سستی نگیرند. (۲۰)

يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْترُونَ

يُسَبِّحُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - اللَّيْلُ: مفعول به

بلکه تمام شب و روز را به تسبیح خدای جل و جلاله می پردازند و در این راه کوچکترین خستگی و سستی به خود راه نمی دهند.

أَمْ أَمْتًا خَلَقْنَا مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنْشِرُونَ ﴿۲۱﴾

مگر از زمین خدایانی گرفته اید که حیات دوباره می دهند. (۲۱)

أَمْ أَمْتًا خَلَقْنَا مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنْشِرُونَ

استفهام به معنی انکار است. می گوید:

مشركان قریش، که بتها را معبودان خود گرفتند خداوند از روی تمسخر به آنان می گویند پس این نشان یعنی خدایان مشركان مردگان را از گور برمی انگیزانند و ایشان را زنده می گردانند یعنی بتان قدرت این را ندارند که مرده را زنده کنند پس شایسته خدایی نیستند و خدای آن است که ملک و مملکت در دست و اختیار اوست.

هر که او تخم کاهلی کارد کاهلی کافریش بار آورد

هر که با جهل و کاهلی پیوست پایش از جای برفت و گار از دست

لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَنَ اللَّهُ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿۲۲﴾

اگر در آسمان و زمین خدایان جز خدای یکتا بود تباه می شدند پروردگار عرش از آنچه وصف می کنند منزّه است. (۲۲)

لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا

اگر در آسمانها و زمین غیر از خدای یکتا معبودها و خدایانی می بودند که تدبیر آن آسمانها و زمین می کردند و آن را با نظم و ترتیب اداره می کردند هر آینه نظم آسمانها و زمین بهم می خورد چون لازم است مدبر و مدبر جهان هستی یکی باشد چرا که در جهان هستی دو نقر خدای باشد نظم و ترتیب جهان بهم می خورد.

ده درویش در گلیمی یخسبند دو پادشاه در اقلیمی نگنجند

فَسُبْحَنَ اللَّهُ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ

فَسَجَنَ: مفعول مطلق

پس خدای تعالی را از شرک بی نیاز و منزّه و پاک بدان که آفریدگار آسمانها و زمین اوست و به آنچه که به او وصف می کنند از گرفتن جفت و فرزند میرا و پاک است و مالک جهان هستی فقط اوست.

در دو جهان قادر و یکتا نوی
چون قدمت بانگ بر ابلق زند
جمله ضعیفند و توانا تویی
جز تو که یارده که انا الحق زند

لَا يَسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ ﴿٢٣﴾

خدا از آنچه می کند بازخواست نمی شود اما آنها بازخواست می شوند. (۲۳)

لَا يَسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ

لا: نفی - يَسْأَلُ فعل مضارع مجهول - هو: نایب فاعل

خداوند از آنچه که می کند پرسیده نمی شود و بخاطر انجام اموری بازخواست نمی شود و کسی حق بازخواست او را ندارد چون حکم وی همه راست و عمل وی همه پاک است ولی همه ی بندگان از آنچه که می کنند مورد بازخواست و سؤال قرار می گیرند.

أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ ءَالِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مِنْ مَعِيَ وَذِكْرٌ مِنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ ﴿٢٤﴾

مگر جز او خدایانی گرفته اند! بگو برهان خویش بیارید این است ذکر کسانی که با من است و این است ذکر کسانی که پیش از من بودند، بلکه بیشترشان حقیقت را نمی دانند و خودشان اعراض گراند. (۲۴)

أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ ءَالِهَةً

اتَّخَذُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - ءَالِهَةً: مفعول به -

در آیت پیش گفته بود أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ ءَالِهَةً

در این آیت أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ ءَالِهَةً گفت. البته این تکرار بی فایده نیست در آیت پیش قیاسی است و در این آیت تقلیدی است می گوید: آیا غیر از خدای تعالی خدایان و معبودان دیگری را خدای گرفتید و معبود خود ساختید؟

قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ

هَاتُوا: فعل امر - (و) فاعل - بُرْهَانَكُمْ: مفعول به

دلیل ها و برهان های علت اتخاذ خدا غیر از خدای تبارک و تعالی را عقلاً و نقلاً بگوئید و اعلام کنید.

هَذَا ذِكْرٌ مِنْ مَعِيَ وَذِكْرٌ مِنْ قَبْلِي

هَذَا، مبتدا - وَكُرْ، خبر

این قرآن راهنمای کسانی است که با مراند یعنی تنها من و همراهانم نیستیم که سخن از کلام خدا در شأن توحید و نفی شرک می‌گوئیم. این هم سخن کسانی است که با من هستند و نیز سخن کسانی است (پیغمبران پیشین) که پیش از من بودند.

بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

أَكْثَرُهُمْ، مبتدا - لَا يَعْلَمُونَ، فعل مضارع، (و) فاعل، جمله خبر

لما اکثر آنان حق را نمی‌دانند و حق را از باطل نمی‌توانند تمییز و تشخیص دهند.

الَّذِينَ فَهِمَ مُعْرِضُونَ

الَّذِينَ، مفعول به - هُمْ، مبتدا - مُعْرِضُونَ، خبر

چون حق را از باطل نمی‌توانند تشخیص دهند بدین لحاظ از کلام حق روی بر می‌گردانند و از ایمان آوردن به خدای یکتا و متابعت رسول الله ﷺ روی گردانند.

پس خداوند متعال برای تأکید و تبیین بیشتر مضمون کتب و رسالت‌های آسمانی در امر توحید و یکتا پرستی، می‌فرماید:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ ﴿٢٥﴾

پیش از تو هیچ پیغمبری نفرستادیم مگر به او وحی کردیم که خدائی بجز من نیست، پس عبادت من کنید. (۲۵)

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ

ه: اسم آن - إِلَه: اسم لای نفی جنس - خبر لای جنس محذوف - انا: بدل، جمله خبر آن

و پیش از تو هیچ رسولی نفرستاده‌ایم مگر اینکه به او وحی کردیم که خدای جهانیان یکی است و غیر از او خدایی نیست پس تنها مرا پرستید و عبادت کنید. تمام انبیاء مرسلین به عقیده توحید اجماع کرده‌اند و تمام پیغمبران رسالتشان پرستش خدای یگانه بوده است چون غیر از خدای یکتا کسی اهلیت و شایستگی خدای را ندارد که مورد پرستش قرار گیرد این توحید هم به دلایل عقلی و هم با دلایل فطری به ثبوت رسیده است.

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ ﴿٢٦﴾

گفتند: خدای رحمان پسران دارد. او منزّه است [فرشتگان پسران نیستند] بلکه بندگان گرامی‌اند. (۲۶)

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ

أَتَّخَذَ: فعل ماضی - الرَّحْمَنُ: فاعل - وَلَدًا: مفعول به - سُبْحَنَهُ: مفعول مطلق و گفتند خدای بسیار بخشنده و مهربان فرزندان از ملائکه فرا گرفت. حاشا هرگز چنین نیست او از این تخصیص یعنی داشتن ولد پاک و منزّه است و نیازی هم به گرفتن فرزند ندارد.

بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ

مبتدا محذوف - عِبَادٌ: خبر

بلکه فرشتگان بندگان گرامی داشته شده و نواخته شدگان نزد خدای مهربان‌اند نه اتخاذ ولد.

لَا يَسْأَلُونَكَ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ﴿٢٧﴾
که به گفتار از خدا پشی نگیرند و به فرمان او کار کنند. (۲۷)

لَا يَسْأَلُونَكَ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ
لَا يَسْأَلُونَكَ: فعل مضارع - (و) فاعل - ه: مفعول به

آن فرشتگان بدون اذن خدای تعالی سخن نمی‌گویند و قادر به شفاعت کسی نیستند و کاری بدون حکم او نمی‌توانند اجرا کنند. پس ایشان در نهایت اطاعت برای حق تعالی قرار دارند و چنانکه سخنان تابع سخن پروردگار است، عملشان نیز مبتنی بر امر وی می‌باشد.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنَ الْخَاشِعِينَ مُشْفِقُونَ ﴿٢٨﴾
هر چه جلو رویشان هست و هر چه پشت سرشان هست می‌داند و شفاعت، جز برای آنکه خدا رضایت دهد، نمی‌کنند و از ترس وی لرزانند. (۲۸)

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ

يَعْلَمُ: فعل مضارع - فاعل (هو) - مَا: مفعول به - بَيْنَ: مفعول فیه

خدای تعالی آنچه را پیش از این کرده‌اند یعنی اعمال گذشته و آنچه را پس از این کنند یعنی عملی که در آینده خواهند کرد آگاه و داناست و بدون اجازه و رضای او کسی شفاعت نمی‌کند.

پیش وجود همه آیندگان	پیش بقای همه پایندگان
سابقه سالار جهان قدم	مرسله پیوند گلوی قلم

إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنَ الْخَاشِعِينَ مُشْفِقُونَ

هُمْ: مبتدا - مُشْفِقُونَ: خبر

کسی شفاعت نمی‌تواند بکنند مگر کسانی را که خداوند به جهت قربشان چنین اجازه‌ای بدهند در حالیکه از ترس اینکه خداوند همه را می‌داند ترسان و لرزان‌اند.

خوف و خشیت طبعی اهل دل است امن بی‌پروایی شأن غافل است

وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ اِنَّهُ مِنَ الْغَاثِ فَلَا يُخَذِّبُهُمْ رَبُّهُ فَاُولَٰئِكَ نَحْمِلُ وِزْرَهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿٢٩﴾
 هر که از آنها گوید: من نیز به جز الله خدا هستم، پس ما او را به آتش دوزخ کفر خواهیم کرد و
 ستمگران را چنین سزای دهیم. (۲۹)

وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ اِنَّهُ مِنَ الْغَاثِ فَلَا يُخَذِّبُهُمْ رَبُّهُ فَاُولَٰئِكَ نَحْمِلُ وِزْرَهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿٢٩﴾
 هر کسی از ایشان (فرشتگان) بفرض بگوید: غیر از خدا من هم معبودی هستم، سزای وی را آتش
 دوزخ می گردانیم.

كَذَٰلِكَ نُجَزِّي الظَّالِمِينَ

كَذَٰلِكَ: مبتدا - نُجَزِّي: فعل مضارع - نحن: فاعل - الظَّالِمِينَ: مفعول به
 و این سزایی است که به ظالمان و متجاوزین نیز داده می شود. پس یک مخلوق چگونه می تواند ادعای
 خدایی بکند در حالی که خود احتیاج به خالق باری تعالی دارد.

کیست درین دیرگه دیر پای کاولمن الملک زیند جز خدای

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ
 كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣٠﴾

مگر کسانی که کافرنند ندانند که آسمانها و زمین پیوسته بود و از هم بازشان کردیم و هر چیز زنده ای
 را از آب آفریدیم، پس چرا ایمان نیاورند؟ (۳۰)

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا
 أُولَٰئِكَ يَر: فعل مضارع مجزوم - الَّذِينَ: فاعل

آیا نمی بینند آنانکه ایمان نیاوردند و نگرویدند که آسمان یک طبقه بود و ما آن را با قدرت مطلقه و
 حکمت حاکمه خود هفت طبقه کردیم و زمین یک طبقه بود هفت طبقه کردیم، در میان آسمان و
 زمین هوا نبود که هر دو بهم پیوسته بودند ما آنها را از هم جدا کردیم آسمان را با قدرت خود در هوا
 نگهداشتیم.

نیست از بهر آسمان ازل نردبان پایه به زعلم و عمل

به زمین آب دادیم اینها همه و همه بقدرت مطلقه ما هستند و کسی قادر نیست ادعای مالکیت کند و
 این سرگشتگی آسمان و زمین از بهر انسانها بوجود آوردیم که رحمت ما به جنیندگان است. تا از آن
 بهره گیرند و شکرگزار باشند.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا توانی بدست آری و به غفلت نخوری
 همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری

وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ

جَعَلْنَا: فعل ماضی - نا (فاعل) - مفعول به: کُلّ

و به زمین آب دادیم از آسمان باران بارانیدیم و زمین از نبات و گیاهان پر شد، تا برای منافع و مصالح آدمیان و حیوانات مورد استفاده قرار گیرند.

همه این نعمتها بدانجهت بود تا در نگرند و بدانند که برای همه این کرده‌ها کردگاری هست و برای این آفریده‌ها آفریدگاری.

همه را از طریق حکمت و داد
آنچه بایست بیش از آن همه داد
شیخ سعدی گفت:

ز مشرق به مغرب مه و آفتاب،
روان کرد و بنهاد گیتی بر آب

أَفَلَا يُؤْمِنُونَ

ایا مشرکان با مشاهده این آیات و نشانه‌های روشن و آشکار به خدای یکتا نمی‌گروند و ایمان نمی‌آورند؟

وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَّعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿٣١﴾
و در زمین لنگرها کردیم که نلرزاند تا در آن دره‌ها و راه‌ها گردیم شاید آنها هدایت یابند. (۳۱)

وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَّعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ
جَعَلْنَا: فعل ماضی - نا (فاعل) - فِجَاجًا: مفعول به - سُبُلًا: بدل

و در زمین کوههای بلند بوجود آوردیم تا زمین نجند و انسانها در لرزش آن تپه نشوند یعنی کوهها را از برای زمین میخ قرار دادیم. شیخ سعدی گفت:

زمین از تب لرزه آمد ستوه
فرو کوفت بر دامش میخ کوه
مختومقلی فراغی گفت: «ترجمه»

زمین را کوه میخ است ای برادر تپه گوید کوه

چکاوک می بگوید بلبلم گنجشک گوید زاغ

و در زمین یعنی در میان کوه‌ها راه‌های گشادی پدید کردیم تا اینکه ارتباط انسانها با مسافت کوتاه برقرار شود و به هدفشان برسند و با دین این آثار صنع الهی به ذات صانع آن پی ببرند و هدایت یابند.

وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ ﴿٣٢﴾
آسمان را سقفی محفوظ کردیم ولی آنها از عبرتهای آسمانی روی گردانند. (۳۲)

وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا

جَعَلْنَا: فعل ماضی - نا (فاعل) - السَّمَاءَ: مفعول به - سَقْفًا: مفعول به ثانی - مَحْفُوظًا: نعت

چون تنها آرامش و سکون زمین برای زندگی انسان کافی نیست بلکه از آسمان نیز آسوده خاطر باشند می‌فرماید:

ما آسمان را همچون سقفی بی‌ستون نگه‌داشتیم تا بر روی زمین نیفتند و باعث ثبات انسانهای روی زمین نشود.

وَهُمْ عَنْ آيَاتِنَا مُعْرِضُونَ

هَمْ: مبتدا - مُعْرِضُونَ: خبر

ولی ایشان با مشاهده این همه قدرت و نشانه‌های توحید که بر وجود صانع پروردگار دلالت تام دارد روی گردانند و از آن عبرت نمی‌گیرند.

شیخ سعدی گفت:

اول دفتر به نام ایزدانا	صانع و پروردگار حق توانا
اکبر و اعظم خدای عالم و آدم	صورت خوب آفرید و سیرت زیبا
هر که نداند سیام نعمت امروز	حیف خورد بر نصیب رحمت فردا

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴿۳۲﴾

اوست که شب و روز را آفریده و خورشید و ماه که هر یک در فلکی شناورند. (۳۲)

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ

هُوَ: مبتدا - الَّذِي: خبر

و او خدایی است که به قدرت کامله خود شب را بیافرید تا در آن بیایند و رفع خستگی کنند و روز روشن را بیافرید تا در آن به کسب معاش و روزی خود بپردازند و خورشید و ماه را بیافرید که در حال چرخش اند و بر مداری می‌گردند که دارای نظم و ترتیب خاصی است.

مولانا گفت:

آفتاب اعواض را کامل نمود	لاجرم بازارها در روز بود
تا که قلب و نقد نیک آید پدید	تا بود از غبن و از حمله بعید
تا که نورش کامل آمد در زمین	تا جران را رحمیه للمالین

كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ

كُلٌّ: مبتدا - يَسْبَحُونَ: فعل مضارع، (و) فاعل، جمله خبر

هر یک از این خورشید و ماه در مداری می‌چرخند و به حکم پروردگار خود بخود می‌چرخند و الله اعلم که هر یک از ادله‌های فوق در عصر حاضر که آیات قرآن کریم بر جبین علوم جدید می‌درخشند، برای ایمان آوردن مردم جهان کافی است.

وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ ﴿٣٤﴾

پیش از تو هیچ انسانی را عمر ابد ندادیم آیا اگر تو بمیری چگونه آنان جاویدان باشند؟ (۳۴)

وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ

این جواب مشرکان قریش است که هلاک پیغمبر را آرزو می کردند می گفتند تتریس به ربیب المنون یعنی چشم نهاده ایم به آنان که او بمیرد و از او راحت شویم. رب العزة گفت: اگر تو بمیری ایشان نیز می میرند کل نفس ذائقه الموت.

أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ

مِتَّ: فعل ماضی - (ت) فاعل - هم مبتدا - الْخَالِدُونَ: خبر

آیا ای پیغمبر اگر تو بمیری ایشان زنده و پاینده خواهند بود؟ یعنی مرگ سراغ ایشان را نیز خواهد گرفت مسلماً ایشان نیز از مرگ نجات نخواهند یافت. عایشه (رض) از مصطفی ﷺ روایت می کند که گفت: هر که را بعد از من مصیبتی رسد به وفات عزیزی پس وفات من یاد کند و خود را به آن عزیزت و تسلیت دهد. پس وفات مصطفی ﷺ را چنانکه در اخبار و آثار نقل شده و روایت شده است بیاوریم. از جابر بن عبدالله و عبدالله بن عباس که گفتند: آن روز که جبرئیل امین بیک حضرت، از آسمان عزت فرود آورد. مصطفی ﷺ گفت: یا جبرئیل برای ما از قهر مرگ خبر داده اند که هنگام رفتن نزدیک است. آنکه رسول خدا به بلال فرمود تا ندا کرد: گفت الصلوه جامعه مهاجر و انصار همگی در مسجد حاضر شدند یا آن گفتند ای سید چه گوئیم به کدام زبان تو راستائیم و ثنای تو به سزای تو کمی توانیم، تو ما را چون پدر مهربان بودی و چون برادر مشفق نصیحت کردی، برای مهجوران شفیع بودی و برای مریدان دلیل بودی. خلق را بدین اسلام و ملت درست خواندی. آنکه رسول خدا ﷺ سوگند نهاد بر یاران که به یگانگی خدا و بحق هر کسی بر من قصاصی است برخیزد و همین ساعت از من قصاص خواهد قبل از قصاص قیامت و این سخن سه بار گفت سرانجام پیری به تمام عکاشه از میان قوم برخاست تا نزدیک مصطفی ﷺ رسید و گفت یا رسول الله اگر شما سه بار سوگند نمی خوردی من بر نمی خاستم به جهت این سخنی که خواهم گفت پدر و مادرم فدای تو باد. وقتی من یا تو در غزایی بودم و خداوند ما را نصرت داد چون باز گشتم ناقه ای من پیش ناقه ای تو (شتر) آمد من از ناقه فرود آمدم تو بر پهلوی من زدی نمی دانم مرا به قصد زدی یا به قصد ناقه. آنکه به بلال فرمود تا به خانه فاطمه رود و قضیب بیاورد (شاخه بریده شده، شلاق) فاطمه گفت ای بلال پدر من قضیب از بهر چه می خواهد؟ و امروز نه روز حج است و نه روز غزا بلال گفت ای فاطمه سخت غافل نشسته و از حال و کار پدر بی خبر مانده ای که دنیا را وداع می کند و ساز رفتن آخرت مهیا می کند و از نفس خود قصاص می دهد. فاطمه گفت ای بلال چه کسی دلش می آید که از رسول خدا قصاص می خواهد؟ ای بلال اگر ناچار باشد پاری حسن و حسین را بگویی تا حواله آن قصاص را به خود بگیرند و آن حکم برایشان برانند نه بر رسول خدا، بلال قضیب آورد و بدست رسول داد. و رسول قضیب را بدست عکاشه داد.

ابوبکر و عمر چون آن حال بدیدند برخاستند و گریان و سوژان گفتند ای عکاشه قصاص رسول الله را از ما بگیر و قضیب بر ما بزن. رسول خدا فرمود بنشین ای ابوبکر و عمر.

علی بن ابی طالب برخاست و گفت آن قصاص بر ما بران. رسول خدا ﷺ فرمود ای علی بشین. حسن و حسین بزای پیش آمدند و خویشان را بر عکاشه عرض کردند. همچنان رسول خدای ایشان را دلخوش داد و ساکن کرد و گفت. بنشینید.

پس گفت ای عکاشه بزنی اگر می زنی. عکاشه گفت یا رسول الله آن روز که آن قضیب بر من زدی پهلوی من برهنه بود، رسول جامه از پهلوی باز گرفت چنانکه خورشید شعاع و نور خود بر زمین افکند آنکه که در خشش پهلوی رسول الله بر قوم افتاد یاران همه فریاد و غریو در گرفتند. عکاشه بر جست و روی بر پهلوی رسول مالید وی گفت فدایک ای وای. پدر و مادر من فدای تو باد چه جای آنست که من از تو قصاص خواهم عکاشه را هزار جان بایستی که فدای این ساعت کردی. و بر پیغمبر عفو کرد تا اینکه خداوند او را روز قیامت عفو کند پس رسول خدا همان روز بیماری به وی در آمد. هجده روز بیمار بود. از عایشه نقل است که چون بیماری پیامبر ﷺ سنگین شد بلال آمد و برای نماز اذان گفت پیامبر فرمود: به ابوبکر بگوئید با مردم نماز بگزارد. من گفتم ابوبکر مردی است که صدایش زیر و کوتاه است ممکن است صدای او را مردم مقتدی نشنوند دستور فرمائی عمر نماز بگذارد فرمود به ابوبکر بگوئید با مردم نماز بگزارد ابن عباس می گوید، وقت نماز فرا رسید پیامبر ﷺ فرمود به ابوبکر بگوئید با مردم نماز بگزارد، همینکه او در محراب پیامبر ﷺ ایستاد شروع به گریستن کرد و افرادی هم که پشت سر او بودند گریستند و گریه بواسطه نبودن پیغمبر شدت پیدا کرد.

مؤذن برگشت و گفت به پیامبر بگوئید دستور فرماید شخص دیگری نماز بگزارد که ابوبکر از شدت گریه نمی تواند نماز بگزارد. حفصه گفت به عمر بگوئید نماز بگزارد، او هم پیش عمر رفت و گفت نماز بگزارد همینکه پیامبر ﷺ صدای تکبیر عمر را شنید فرمود: این کیست که صدای تکبیرش را می شنوم؟ همسران پیامبر گفتند عمر بن خطاب است. فرمود شما مثل زنان اطراف یوسف هستید به ابوبکر بگوئید با مردم نماز بگردد.

از ابوملیکه روایت است که پیامبر ﷺ در بیماری مرگ خود فرمود: ابوبکر را پیش من بیاورید. عایشه گفت ابوبکر مردی رقیق است و می گرید اگر می خواهید عمر بن خطاب را خبر کنیم فرمود: ابوبکر را پیش من بیاورید. عایشه دو مرتبه گفت او گریه می کند اجازه دهید عمر بن خطاب را بیاوریم. فرمود. شما مانند زنان اطراف یوسف هستید، ابوبکر و پسرش را پیش من بیاورید تا نامه ای نوشته شود و کسی در امر خلافت ابوبکر طمع نکند یا آرزویی برای خود تصور نکند. و خداوند عزوجل به ملک الموت فرمود. بروید و به پیش حبیب من فرود آئید و روح او را به بهترین وجه قبض کنید.

ملک الملک از آسمان فرود آمد مانند اعرابی بر در حجره رسول الله ﷺ بایستاد پس گفت السلام علیکم یا اهل بیت النبوه عایشه گفت ای فاطمه! مردی بر در است او را جواب ده و باز گردان، فاطمه

گفت برستی رسول خدا مشغول به خود است. دیگر باز همان ندا کرد و همان جواب شنید. سوم بار ندا کرد و گفت.

السلام علیکم یا اهل بیت النبوه و معدل الرساله و مختلف الملائکه أدخل فلا بد من الدخول؛ داخل کن که ناچارست در آمدن، رسول خدا آواز ملک الموت بشنید گفت ای فاطمه کیست که بر در است؟ گفت یا رسول الله مردی بر در است که دستور در آمدن می‌خواهد و ما یکبار و دو بار او را جواب دادیم سوم بار آوازی داد که از آن موی بر اندام من برخاست و شانه‌ام بلرزید. رسول خدا او را گفت ای فاطمه جان پدر دانی کیست که بر در است؟ هذا هادم اللذات و مفرق الجماعات، هذا مرمحل الازواج و مؤتم الاولاد هذا مغرب الدور و عامر القیور. این شکننده‌ی کامهاست جداکننده‌ی جمع‌هاست، قطع‌کننده‌ی پیوندهاست، زنان را بیوه کند. طفلان را یتیم کند خانه‌ها را خراب کند گورها را آباد کند، دوستان را از یکدیگر جدا کند این ملک الموت است. آنکه گفت داخل شو. ملک الموت در آمد رسول خدا چون او را دید گفت به زیارت آمدی یا به قبض روح؟ گفت:

هم به زیارت آمدم و هم به قبض روح اگر دستوری دهی که الله تعالی مرا چنین فرمود که به حضور تو بیایم و روح تو را با اجازه‌ی تو قبض کنم وگرنه باز گردم. رسول خدا گفت: ای ملک الموت این خلقت همیسی جبرئیل آن دوست من جبرئیل را کجا گذاشتی گفت در آسمان دنیا و فرشتگان او را تمیزیت می‌دهند، تا در این سخن بودند جبرئیل در آمد و بر یالین مصطفی ﷺ بنشست. رسول خدا ﷺ گفت: ای جبرئیل اینک طومار عمر ما در نوشتند و گوشوار مرگ در گوش بندگی ما کردند و سفر قیامت در پیش ما نهادند از لطف الهی و ذخایر غیبی به ما نشانی ده و در آن نشان ما را بشارتی ده تا به خوشدلی ما ودیعت غیبی بسپاریم. گفت تو را بشارت می‌دهم به آن که درهای دوزخ استوار بیستند و درهای بهشت گشادند و جنات مأوی را بیاراستند و آذین بستند و جویهای آن مطرد گشت و درختان آن متدلی شد و حوران خویشتن را بیاراستند به استقبال روح تو ای محمد!

گفت ای جبرئیل خدای را ثنا می‌گویم و سپاس داری می‌کنم بر نعمتهای ریزان و نواخت‌های بی‌کران، اما این نبود که من پرسیدم به من بشارت بده. گفت اول کسی که از خاک بر آید تو باشی و اول کسی که در حضرت عزت بندگان را شفاعت کند تو باشی و اول کسی که شفاعت تو قبول کنند و مرادش برآورند تو باشی.^۱

در حدیث شریف از عایشه رضی الله عنها روایت است که: پینمبر خدا ﷺ در شصت و سه سالگی وفات نمودند.

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبَلُّوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ﴿۲۵﴾

هر نفسی چشنده مرگ است شما را برای امتحان بخیر و شر دچار کنیم و سوی ما بازگشت یابید. (۲۵)

كُلُّ نَفْسٍ ذَاقَةُ الْمَوْتِ

كُلٌّ: مبتدا - ذَاقَةُ: خبر

هر نفس در دنیا چشیده‌ی مرگ است چه پیغمبر و چه غیر او باشد تنها جاوید خداست و بس.
شیخ سعدی گفت:

چو آهنگ رفتن کند جان پاک چه بر تخت مردن چه بر روی خاک

وَبَلَّوْكُمْ بِالْشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً

و شما را به بدی یعنی با بلاها و مصیبت‌ها و به نیکویی‌ها و عطاها و نعمت‌ها می‌آزمائیم تا این همه سختی‌ها و با خوشی‌ها را بشما می‌نمائیم که بینیم کدامیک از شما بر بلا و شداید شاکر و صابر است.

وَالَّذِينَ تَرَجَعُونَ

و به سوی ما باز گردانیده خواهید شد و پاسخ اعمال خود را خواهید داد.

وَإِذَا رَأَوْا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْكُمْ يَنْجِدُونَكُمْ أَلَا هُمْ زَاكِرُونَ

أَلِلهَتَكُمْ وَهُمْ يَدْعُونَ الرَّحْمَنَ هُمْ كَافِرُونَ ﴿۳۱﴾

و چون کسانی که کافرند تو را ببینند، تو را به استهزاء گرفته گویند، همین است که خدا پادشاه را [پرستی] یاد می‌کنند؟ و در حالیکه آنها، خودشان، قرآن خدای رحمان را منکرند. (۳۶)

وَإِذَا رَأَوْا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْكُمْ يَنْجِدُونَكُمْ أَلَا هُمْ زَاكِرُونَ

سبب نزول این آیت آن بود که ابو جهل و ابوسفیان با جمعی از قریشیان نشسته بودند رسول خدا به ایشان برگذاشت. ابو جهل از روی تمسخر به ابوسفیان گفت: این پیغمبر بن عید منافی، ابوسفیان گفت: چه اشکالی دارد که پیغامبری از بن عید منافی باشد. پس رب العزّه گفت ای محمد چون توبه ایشان گوئی که بتان را می‌پرستید در حالیکه آن بتان شایسته پرستش نیستند و خدایی را تشایند. ایشان از روی تمسخر یا یکدیگر می‌گویند، این است که از بتان ما عیب می‌گیرند و می‌گویند ایشان شایسته الهیت نیست. تا ما را از پرستش آن بتان باز دارند.

أَهْدَأَ الَّذِي يَدْعُو إِلَهُتَكُمْ

أَهْدَأُ: مبتدا - الَّذِي: خبر

مشرکان بر پیغمبر ﷺ از روی تمسخر و تحقیر می‌گویند آیا این آن کسی است که پیوسته خدايان شما را به بدی و مذمت یاد می‌کند آیا برای او شایسته است که چنین گوید و چنین کند؟ یعنی که پر رسول الله ﷺ گفتند که عیب بتان می‌گوید.

وَهُمْ يَدْعُونَ الرَّحْمَنَ هُمْ كَافِرُونَ

هَمْ، مبتدا - هَمْ، توكيد - كَفَرُوا، خبر

و حال آنكه این مشركان دوست ندارند از بتان بی جان خودشان بدگویی شود به قرآن بخداوند رحمان گافرنده و آن را باور ندارند و كتاب بر حق او را انكار می کنند.

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَجٍ سَأَوْكُمْ ءَايَتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ ﴿٣٧﴾

انسان از شتاب خلق شده، آیه هایم را بشما نشان خواهم داد، بشتاب از من مخواهید، (۳۷)

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَجٍ

خَلَقَ، فعل ماضی مجهول - الْإِنْسَانُ، فاعل

در این عبارت مسئله ای که آن کلمه خدای تعالی است حذف شده است. می گوید: انسان عجول آفریده شده است و خلق او ذاتاً عجول و شتابزده است. در بیان سبب نزول آمده است: آیه ای کریمه در باره قریش نازل شد که آن ها عذاب را به شتاب می خواستند.

سَأَوْكُمْ ءَايَتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ

زود باشد که بشما نشانه های عقوبت و عذاب خود را بیاورم که آن در دنیا واقعه بدر بود و در آخرت آتش جهنم پس در وقوع آن شتاب مکنید که آمدن آن در روز قیامت حتمی و قطعی است و جهانی هیچگونه شک و تردیدی نیست.

وَيَقُولُ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿٣٨﴾

گویند اگر راست می گویی این وعده کی می رسد، (۳۸)

وَيَقُولُ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ

مَتَى، مفعول فیه، خبر مقدم - هَٰذَا، مبتدا موخر - الْوَعْدُ بدل

این در شأن النصر بن الحارث آمده که در عذاب شتاب می کرد و در آن استهزاء می کرد و می گفت: اگر رسالت تو درست و به حق است پس برای ما از آسمان عذابی بفرست و از طرفی هم عده ای از مؤمنان بودند که در نزول عذاب برای کافران عجله می کردند. رب العزم گفت: سر! در فرستادن عذاب مشتایانید که تا در وقت خود یعنی در زمان وعده خود آن عذاب را به ایشان می بیاورم آن عذاب در دنیا همانطوریکه گفتیم روز بدر بود و در آخرت آتش جهنم.

لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكْفُرُونَ عَنْ وُجُوهِهمُ النَّارَ وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ

يُصْغِرُونَ ﴿٣٩﴾

اگر کسانی که کافرنده از آن موقع که آتش را از چهره های خویش و پیشانی های خویش باز ندارند دانست و باری شوند، بخیر می داشتند [و قوع آن شتاب نمی خواستند]. (۳۹)

لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكْفُرُونَ عَنْ وُجُوهِِهِمُ الشَّارَ وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ

يَعْلَمُ: فعل مضارع - الَّذِينَ: فاعل

ای گاش کافران بدانند هنگامی را که نمی توانند از جلو خود آتش جهنم را باز دارند، و نه می توانند از پس و از پشت های خویش آن آتش را بردارند هیچ ناری دهنده و کمک کننده ای که بتواند عذاب را از ایشان بردارند نمی یابند پس کافران در وقوع چنین عذابی عجله نکنند زود باشد که این عذاب را خواهند بخشید و خواهند فهمید آنچه که پیغمبر ﷺ گفته راست و درست است و آنچه که خودشان از روی تمسخر و تحقیر می گفتند باطل و نادرست است.

بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿۴۰﴾

ولی [قیامت] ناگهان به آنها بیاید و مبهوتشان کند و دفع آن توانند و مهلت نیابند. (۴۰)

بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ

فَتَبْهَتُهُمْ: مات و مبهوت کند

بلکه قیامت ناگهان به سراغشان می آید و ایشان را مات و متحیر گرداند و کسی قادر نخواهد بود آن را از ایشان دفع کند و به ایشان مهلت نوبه و معذرت خواهی داده نخواهد شد.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿۴۱﴾

پیش از تو نیز پیغمبرانی استهزاء شدند و بر آن کسان که تمسخرشان کرده بودند عذابی که به استهزای آن می پرداختند، وقوع یافت. (۴۱)

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ

فَحَاقَ: دامنگیر شد، فعل ماضی - مَا: فاعل

بدرستی کافران قریب یا توهمان کاری می کنند که با پیغامبران پیشین می کردند، ای محمد ﷺ تو بخاطر استهزاء و تحقیر ایشان دلتنگ مباش ما همچنانکه استهزاء کنندگان پیشین را جزا داده بودیم ایشان را هم جزا خواهیم داد، هر کاری که کفار از پیشین از بد انجام دادند خود به آن گرفتار شدند، مطمئن باشید که هر کار بدی با شما کنند بر سر ایشان همان خواهد آمد که به سر کافران پیشین از استهزاء کنندگان آمده است.

چوبند کردی عباس ایمن ز آفات که واجب شد طبیعت را مکافات

قُلْ مَنْ يَكْلُؤُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ بَلْ هُمْ عَنْ وَكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ ﴿۴۲﴾

بگو چه کسی شب و روز از عذاب خدای رحمان نگهدار می دارد؟ ولی آنها از یاد کردن پروردگارشان روی گردانند. (۴۲)

قُلْ مَنْ يَكْلُوْكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ

مَنْ: مبتدا - يَكْلُوْكُمْ: فعل مضارع - كَم: مفعول به - (هو) فاعل، جمله خبر
ای محمد ﷺ به استهزاء کنندگان بگو که چه کسی شما را شب و روز از عذاب خدای تعالی و انتقام او
نگه می دارد؟ آیا کسی قادر است چنین منمی را بکند و از عذاب او شما را مصون دارد؟

بَلْ هُمْ عَنْ وَكَرٍ رَبِّهِمْ مُّعْرِضُونَ

هُمْ: مبتدا - مُّعْرِضُونَ: خبر
بلکه آنان از یاد و قرآن و موعظه و پند و اندرزی که در آن است روی گردان و گریزان اند پس چگونه
از عذاب خدای تعالی نمی ترسند؟

أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ وَلَا هُمْ مِنَّا

يُضْحِكُونَ ﴿٢٢﴾

مگر خدایانی غیر ما دارند که حفظشان کنند، آنها نتوانند خودشان را یاری کنند و از جانب ما نیز یاری
کرده نشوند. (۴۳)

أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا

هُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - آلِهَةٌ: مبتدا مؤخر

آیا اینکه ایشان خدایانی دارند که بتوانند مانع عذاب شود و ایشان را از عذاب برهانند.

لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ وَلَا هُمْ مِنَّا يُضْحِكُونَ

لَا يَسْتَطِيعُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - نَصْرَ: مفعول به

این بدان که به گمان ایشان الهه اند نمی توانند و قادر نیستند بر نفسهای خود یعنی اگر کسی با ایشان
مکروهی خواهد از کسر و قلع و ثلوت و امثال آن از خود دفع کنند چه برسد که عذاب را از دیگران
دفع کنند

بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّ نَارَ الْأَرْضِ

تَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ ﴿٢٣﴾

اینان و پدرانشان را بر خوردار کردیم تا عمرهایشان دراز شد مگر نمی بینند که ما داریم این سوزمین را
از اطراف آن نقصان می دهیم پس چگونه ایشان بتوانند بر آن غالب شوند؟ (۴۴)

بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ

مَنْعَنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - هَتُّوْلَا: مفعول به

ما برای رساندن عذاب برای مشرکان عجله و شتاب نمی‌کنیم بلکه ما ایشان را از انواع نعمت‌ها و خوشی زندگی بهره‌مند می‌سازیم و عمرشان را طولانی می‌گردانیم تا بدان عمر دراز و بدان زندگی خوش مغرور گشته مرتکب گناه شوند. و سرانجام آرام آرام شیشه عمرشان را می‌شکنیم و ایشان را در روز موعد عقوبت خواهیم کرد و کسی قادر نیست آن عذاب و عقوبت را دفع نماید.

أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا

(نا) اسم آن - نَأْتِي: فعل مضارع - (نحن) فاعل، جمله خبر - الْأَرْضَ: مفعول به

مگر این مشرکان نمی‌بینند که ما به این قوم و پدرانشان انواع نعمتها و امن و آسایش و عیش خوش بخشیدیم روزی از دستشان خواهیم گرفت؟ و ما به سراغ زمین می‌آئیم و از نعمت و قدرت و صحت و جاه و مقام آن گروه می‌کاهیم و در عوض به نعمت گروه دیگر می‌افزائیم؟

أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ

هُم: مبتدا - الْغَالِبُونَ: خبر

آیا بعد از این همه صحبت و بیان آشکار، ایشان از غالبین‌اند یا پیغمبر و مؤمنان از جمله غالبین خواهند بود؟

قُلْ إِنَّمَا أُنْذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنْذَرُونَ ﴿٤٥﴾

بگو من فقط شما را به وحی می‌دهم و کران چون بیم داده شوند، دعوت نشنوند. (۴۵)

قُلْ إِنَّمَا أُنْذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ

ای پیغمبر به ایشان بگو ای کافران! تصور نکنید که من هر آنچه می‌خوانم از خود می‌گویم و بدانید که من با سخنان ساخته و بافته خود شما را بیم نمی‌کنم بلکه شما را با وحی و کلام خداوند بیم می‌دهم.

وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنْذَرُونَ

لَا يَسْمَعُ: فعل مضارع - الصُّمُّ: فاعل - الدُّعَاءَ: مفعول به

اگر شما آن بیم را نمی‌شنوید و گوش‌شان از شنیدن کلام حق کر است جای تعجب نیست، چونکه افراد کر هنگامی که اذار می‌شوند سخنان را نمی‌شنوند بلکه گوش‌شنوایی لازم است که سخن حق را بشنود و از آن پند گیرد و در عمل بکار اندازد. چنانکه در سوره الملائکه گفت: «ان تدعوه‌هم لا یسمعوا دعاءکم» جای دیگر گفت: «یوم یدعوکم فیستجیون بحمده».

وَلَٰكِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِّنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿٤٦﴾

اگر دمی (شمه‌ای) از عذاب پروردگارت به ایشان رسد گویند: ای وای بر ما! که ستمگران بوده‌ایم. (۴۶)

وَلَمَّا مَسَّتْهُمْ تَفْحَةٌ مِّنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ

مَسَّتْهُمْ: به ایشان برسد، فعل ماضی - هُمْ: مفعول به - تَفْحَةٌ: فاعل

اگر به آن مشرکان کوچکترین عذابی که در روز قیامت از جانب پروردگار تو به ایشان برسد خوار و ذلیل و فروتن شوند و از نهایت اضطراب و حیرت خواهند گفت وای بر ما که از ستمگران بوده ایم و بدستیکه بوسیله شرک و تکذیب بر نفس خود ستم کرده ایم.

وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ

خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ ﴿٤٧﴾

روز رستاخیز ترازوهای درست نهیم و کسی به هیچ وجه ستم نبیند و اگر هموزن دانه خردلی باشد بیاریمش که ما پس حسابگرانیم. (۴۷)

وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا

نَضَعُ: فعل مضارع - فاعل (نحن) - الْمَوَازِينَ: مفعول به

و ما میزان عدل و داد را در روز قیامت قرار خواهیم داد.

ابن عباس گفت: آل ترازویی است که دارای دو کفه است که در آن اعمال نیک و بد انسانها وزن گرفته می شود. پس اگر نیکی ها زیاد باشد در بهترین صورت می آید و اگر بدیها زیاد باشد در بدترین صورت دیده می خورد و هیچ نفسی ستم دیده نمی شود یعنی از اعمالشان چیزی کاسته نمی شود.

وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا

هو: اسم کات - مِثْقَالَ: خبر کات

اگر چه به اندازه ی دانه ی خردلی که کوچکترین دانه است کار نیک یا بدی انجام داده باشد آن را در ترازوی اعمالشان می سنجیم و سزای اعمال ایشان را از نیک و بد خواهیم داد.

وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ

كَفَىٰ: فعل ماضی - ب: حرف جر زائد - (نا) فاعل - حَاسِبِينَ: تمیز

و همین که ما حسابگر و شمارش اعمال شما خواهیم بود برای تو بسنده و کافی است چون هر چه رود بر عدل رود و هر چه از جزا داده شود به قسط خواهد بود و به کسی ستم کرده نشود.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٤٨﴾

موسی و هارون را فرقان دادیم بارویشی و اندرز برای پرهیزکاران. (۴۸)

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ

ءَاٰتَيْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - مُوسٰی: مفعول به - وَهَارُونَ: معطوف - الْفَرَقَانَ: مفعول به ثانی و بدرستی که ما به موسی و هارون کتابی خدا کننده، حق از باطل بخشیدیم کتابی که نصرت و نجات در آن است، کتابی است که پیروان خود را به روشنائی و نور هدایت می‌کند و پند و اندوژی است، برای پرهیزکاران پس موسی و هارون را نصرت داد و فرعون و فرعونیان را که دشمنان ایشان و دین ایشان بودند هلاک گرداند.

الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ ﴿٤٩﴾

آنان کسانی هستند که از پروردگارشان غایبانه می‌ترسند و خودشان از روز رستاخیز هراسان‌اند. (۴۹)

الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ

الَّذِينَ: نعت - يَخْشَوْنَ: فعل مضارع - (و) فاعل - رَبَّهُمْ: مفعول به - هُمْ: مضاف الیه همان پرهیزکاران کسانی هستند که از پروردگارشان در پنهان و آشکارا می‌ترسند و از عذابی که هنوز مشاهده نکرده‌اند بیم دارند بدرستی که ایشان از هول قیامت ترسندگان‌اند.

وَهَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ﴿٥٠﴾

این کتاب پر برکتی است که نازلش کرده‌ایم چرا شما منکر اینید. (۵۰)

وَهَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ

هَذَا: مبتدا - ذِكْرٌ: خبر

این قرآن ذکر مبارکی است یعنی سخن بسیار با خیر و برکتی است که بر محمد ﷺ فرو فرستادیم تا مایه‌ی خیر و برکت باشد.

أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ

أَنْتُمْ: مبتدا - مُنْكَرُونَ: خبر

آیا شما آیات آن قرآن را انکار می‌کنید در حالیکه این قرآن یادآور خیر و برکات است.

وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ ﴿٥١﴾

ابراهم را نیز پیش از این کاملاً بر شد و کمال خود رسانیدیم و دانی‌ی حال او بودیم. (۵۱)

وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ

ءَاتَيْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - إِبْرَاهِيمَ: مفعول به - رُشْدَهُ: مفعول به ثانی

بدرستی که ما ابراهیم را قبل از موسی و هارون پیغمبری دادیم و او را توفیق دادیم تا راه راست را بیافتد و بهترین راه خود را درس کودکی قبل از بلوغ بیافتد.

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ ﴿٥٢﴾

وقتی به پدرش و به قومش گفت: این تصویرها چیست که بعبادت آن کمر بسته‌اید. (۵۲)

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ

ما، مبتدا - هَذِهِ: خبر - التَّمَاثِيلُ: بدل - أَنْتُمْ: مبتدا - عَاكِفُونَ: خبر

حضرت ابراهیم خلیل الله به پدرش آزر و به قوم خود گفت اندکی از دلایل روشن و حقایق آشکار خود را در حق بتان سنگی که با دست خود تراشیده‌اید برای ما بیان کنید تا بدانیم شما با کدام دلیل آن را خدای خود و معبود خود می‌دانید؟

قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ ﴿۵۳﴾

گفتند: پدران خویش را پرستشگران آن یافته‌ایم. (۵۳)

قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ

وَجَدْنَا: فعل ماضی، (نا) فاعل - آبَاءَنَا: مفعول به - عَابِدِينَ: مفعول به ثانی

گفتند ما پدران و اقوام خویش را دیده‌ایم که آنان این بتان را معبود خود گرفته بودند و آن را می‌پرستیدند و ما نیز به تقلید از ایشان این بتان را می‌پرستیم و از روش و آئین آبا و اجداد خود تقلید می‌کنیم و دست از پرستش آن بر نمی‌داریم.

قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿۵۴﴾

گفت: شما با پدرانتان در ضلالتی آشکار بوده‌اید. (۵۴)

قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ

ابراهیم به پدرش و به قومش گفت شما و پدران شما قطعاً در خطای آشکار و گمراهی آشکار بودید به جهت تقلید کورکورانه از آبا و اجدادتان و عقل‌تان را به کار نمی‌اندازید و به گمراهی می‌روید.

قَالُوا أَجِئْنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِينَ ﴿۵۵﴾

گفتند: آیا بحق سوی ما آمده‌ای یا تو از بازیگرانی. (۵۵)

قَالُوا أَجِئْنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِينَ

(انت) مبتدا - مِنَ اللَّاعِينَ: جار و مجرور خبر

آن قوم ابراهیم (نمرودیان) از روی تعجب و حیرت گفتند آیا آنچه که بما می‌گویی حق و راست است و یا اینکه بازیگر هستی و ما را به بازی گرفته‌ای؟ آیا می‌شود آبا و اجداد ما در انتخاب خدایشان گمراه باشند؟

قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُمْ وَأَنَا عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿۵۶﴾

گفت: [نه] بلکه پروردگارِ تان پروردگار آسمانها و زمین است که ایجادشان کرده است و من بر این مطالب گواهی می‌دهم. (۵۶)

قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُمْ

رَبُّكُمْ مبتدا - کم: مضاف الیه - **رَبُّهُ خَیْرٌ**

ابراهم خلیل الله گفت: من بازگر نیستم و شما را به بازی نگرفته‌ام اما بدانید که آفریدگار شما اوست که آسمانها و زمین و آنچه که در آن است بیافرید. اینها جداً خدایان شما نیستند بلکه پروردگار شما اوست که خدایان شما و شما را خلق کرده و شما را از عدم بوجود آورده است.

وَأَنَا عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ

أَنَا: مبتدا - **مِّنَ الشَّاهِدِينَ**: جار و مجرور، خبر

و من بر خدای آفریننده جهان و جهانیان گواه هستم که شهادت می‌دهیم که خدای من و خدای شما آفریننده همه چیز و کس است و خدایی غیر او نیست.

وَقَالُوا لَا كِبِدْنَا إِلَٰهًا كَانَ أَضْنَمُكُمْ بَعْدَ أَنْ قُولُوا مُدْبِرِينَ ﴿۵۷﴾

بخدا پس از آنکه پشت کنید و بروید در کار بتهایتان حيله می‌کنم. (۵۷)

وَقَالُوا لَا كِبِدْنَا إِلَٰهًا كَانَ أَضْنَمُكُمْ بَعْدَ أَنْ قُولُوا مُدْبِرِينَ

ل: قسم - **لَا كِبِدْنَا**: فعل مضارع - (ن) توكید - (ا) فاعل - **أَضْنَمُكُمْ**: مفعول به

مفسران گفتند بت پرستان را عیدی بود که هر سال یک بار اهل شهر در موضعی بیرون شهر جمع می‌شدند و قتیکه از آنجا باز می‌گشتند و به سوی بتخانه می‌رفتند و به بتان خود سجده می‌کردند سپس به خانه خود بر می‌گشتند، آن روز عید که می‌رفتند آزر پدر ابراهیم به او گفت: اگر مایل باشی در این عید ما شرکت کن تا دین ما شما را خوش آید. ابراهیم با ایشان بر رفت در راه خود را به مریضی زد و گفت من بیمارم و از درد پای می‌نالید، بزرگان قوم همه رفتند در آخر ضعیفان و بندگان می‌رفتند بدنیال ایشان رفت و گفت **تَاللَّهِ لَا كِبِدْنَا إِلَٰهًا كَانَ أَضْنَمُكُمْ** بخدای که به بتخانه شما می‌روم و بتان شما را می‌شکنم و خرد می‌کنم. یکی از ضعیفان آن سخن را شنید و دیگران را از این گفتار آگاه کرد آن هنگام که ایشان به عیدگاه خود رفتند ابراهیم از آنجا بازگشت و به بتخانه رفت، بتی عظیم بود در آن هفتاد و دو بت برافراشته بودند. بعضی سیمین و بعضی زرین بودند و بعضی هم از آهن بود. بعضی از چوب و سنگ و مهنر ایشان را که به جواهر مرصع کرده بودند، در پیش بتان طعامهای رنگارنگ گذاشته بودند. تا آن بتان در آن طعام برکت افزاید.

و مشرکان بعد از برگشت از عیدگاه آن را بخورند. ابراهیم آن هنگام از طریق تمسخر و تحقیر گفت **إِلَّا تَاكُلُونِ** آیا از این طعامها که پیش شما نهاده‌اند نمی‌خورید؟ بتان جواب نمی‌دادند چونکه از خنادات اند. ابراهیم از روی تمسخر گفت **مَالَكُمْ لَا تَنْطَفِقُونَ** شما را چه شده است که سخن نمی‌گویید و پاسخ مرا نمی‌دهید؟ آنکه تیر را بدست گرفت و همه را خرد کرد. چنانکه رب العزّه گفت:

فَجَعَلَهُمْ جُودًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ ﴿۵۸﴾

و بتان را قطعه قطعه کرد، مگر بزرگشان را، شاید بدو مراجعه کنند. (۵۸)

فَجَعَلَهُمْ جُودًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ

فَجَعَلَهُمْ: فعل ماضی - هُمْ: مفعول به - (هو) فاعل - جُودًا: مفعول به ثانی

ابراهم آن بتان ریزه ریزه کرد و همه را بشکست مگر آن بتی را که در هیئت و شکل بهترین ایشان بود آن بت بزرگتر را شکست و تبر را بر دست وی بست، با در گردن وی در آویخت پس آن قوم از عید خود برگشتند و به سوی عبادت بتها شدند بتان خود را دیدند همه ریزه ریزه شده، گفتند:

قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۵۹﴾

گفتند: چه کسی با خدایان ما چنین کرده است؟ که وی از ستمگران است. (۵۹)

قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ

مَنْ: مبتدا - فَعَلَ: فعل ماضی - (هو) فاعل، جمله خبر - هَذَا: مفعول به

این عقوبت و جزا را بر بتان ما چه کسی کرد که بجای اینکه بتان را عبادت کند آنان را به خواری و میذلت شناید، آن گروهی که از ابراهیم شنیده بودند که ابراهیم گفته بود تا الله لا کیدین اصنامکم به خدا قسم که به بتخانه شما می روم و بتان شما را می شکم

قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ ﴿۶۰﴾

گفتند: شنیدیم جوانی که نام او ابراهیم است بتان را [بندی] یاد می کرد. (۶۰)

قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ

سَمِعْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - فَتًى: مفعول به

گفتند ما از جوانی به نام ابراهیم شنیدیم که او عیب خدایان ما می کرد و ایشان را ناسزا می گفت گمان می کنیم که این کار ایشان بوده باشد.

قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلَى آعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ ﴿۶۱﴾

گفتند: او را به محضر مردمان بیاورید شاید گواهی دهند. (۶۱)

قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلَى آعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ

هُمْ: اسم لعل: يَشْهَدُونَ: فعل مضارع (و) فاعل، جمله خبر لعل

این خبر به نمرود خبار بردند. پس نمرود و بزرگان قوم او گفتند ابراهیم را بیاورید تا در حضور مردم پاسخگوی کاری که کرده است باشد شاید گواهی دهند و معلوم و مشخص شود که او بتان ما را نکوهش می کند و جزا می دهد و خرد و ریزه می گرداند پس ابراهیم را به پیش نمرود آوردند.

قَالُوا أَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ ﴿۶۲﴾

گفتند: ای ابراهیم آیا تو با خدایان ما چنین کرده ای؟ (۶۲)

قَالُوا أَأَتَتْ فَأَعْلَتْ هَذَا بِنَاهُنَا إِنَّا كَرِهِيْمُ

(آلت): مبتدا - فعلت: فعل ماضی - (ت) فاعل، جمله خبر

گفتند ای ابراهیم این خرابی را برای بتان ما تو کرده ای و تو آن را شکستی و ریزه ریزه کرده ای؟

قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبَرُهُمْ هَذَا فَشَكُّوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ ﴿٦٣﴾

گفت: [بله] بلکه این بزرگشان چنین کرده است، اگر سخن بتوانند گفت، از خودشان پرسید. (۶۳)

قَالَ بَلْ فَعَلَهُ

فَعَلَهُ: فعل ماضی - به: مفعول به

در این آیه صفت کتابه آمیز (ایمان) وجود دارد که ابراهیم شکاک با این سخن کتابه آمیز پاسخ می دهد.

پس ابراهیم جواب داد و گفت: «بل» یعنی من نکردم و این کار من نیست.

كَبَرُهُمْ هَذَا فَشَكُّوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ

كَبَرُهُمْ: فاعل فعل - هَذَا: بدل

بلکه این کار را آن بت بزرگ و مهترین ایشان کرد چونکه آن بت بزرگ خشمگین شد که به همراه او

بتهای کوچکتر از او را می پرستند. از خود ایشان پرسید تا پاسخ دهد که چه کسی آن کار را کرده است.

قصه ابراهیم آن بود تا عجز و خواری بتان به ایشان ثابت شود. تا بدانند که بتان شایسته ی پرستش و

عبادت نیستند، بدانجهت که قادر نیستند سخن بگویند و جواب بدهند و حال آنکه پروردگار جهانیان

هم سخن گوید و هم سخن بشنود.

فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٦٤﴾

به ضمیرهای خویش مراجعه کردند و گفتند: شما، خودتان ستمگرانید. (۶۴)

فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ

کم: اسم إن - أَنْتُمْ: ضمیر فصل - الظَّالِمُونَ: خبر إن.

پس آنان به عقل خود مراجعه کردند و به یکدیگر گفتند بدرستی که شما به جهت پرستش چیزهایی

که نه می شنود و نه می گوید ستمگرانید این سخنی راست و درست بود که پروردگار جل جلاله پر زبان

ایشان براندا اما بدبختی ازلی در رسید و ایشان با کفر خود بمردند.

اینست که رب العزم گفت:

ثُمَّ نَكْسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ ﴿٦٥﴾

پس سر بر انداختند و گفتند تو دانی که اینان سخن نگند. (۶۵)

ثُمَّ نَكْسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ

تَكْسُوا: فعل ماضی مجهول - (و) نایب فاعل

پس ابراهیم علیه السلام بعد از این بحث گفتند تو که می دانی که این نشان سخن نمی گویند پس چگونه از ما می خواهی که از آنان بپرسیم؟ پس سرهای خود را از مخالفت و حیرت در پیش افکندند.

لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ

عَلِمْتُمْ: فعل ماضی - ت: فاعل

بدرستی که تو آنچه را که می دانی سؤال می کنی با توجه به اینکه می دانی این نشان سخن نمی گویند می گویی از ایشان بپرس

قَالَ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ ﴿٦٦﴾

گفت: پس چرا غیر خدا، چیزی را که به هیچ وجه سودتان ندهد و زیان نرساند پرستش می کنید؟ (۶۶)

قَالَ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ

لَا يَنْفَعُكُمْ: فعل مضارع نفی - کم: مفعول به - (هو) فاعل - شَيْئًا: مفعول مطلق

چون قصد ابراهیم این بود که به آنان بفهماند آنچه را که می پرستند قادر به سخن گفتن و یا شنیدن نیست. پس آن هنگام که صحبت برایشان متوجه گشت. ابراهیم گفت:

آیا غیر از خدای تعالی آن چیزی را پرستش می کنید که نه سودی بشما می رساند و نه ضروری یعنی اگر پرستش کنید بشما سود نمی رساند و اگر ترک عبادت کنید هیچ ضروری بشما نمی رساند.

أَفِ لَكُمْ وَلَيْمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٦٧﴾

قیاحت بر شما و این بدان که غیر خدا می پرستید، چرا خبر دوری نمی کنید؟ (۶۷)

أَفِ لَكُمْ وَلَيْمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ

أَفِ: اسم فعل - فاعل (انا)

وای بر شما و وای بر چیزهایی که بجای خدای می پرستید از این پرستش زیانهای در قیامت خواهید دید که کسی مانع آن زیان و ضرر نخواهد شد.

أَفَلَا تَعْقِلُونَ

آیا نمی فهمید و درک نمی کنید که از این سنگها کاری ساخته نیست و شایسته پرستش نیستند؟

قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلَ الْهَتَكُمُ إِن كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ﴿٦٨﴾

گفتند: ابراهیم علیه السلام را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید. (۶۸)

قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلَ الْهَتَكُمُ إِن كُنْتُمْ فَاعِلِينَ

گفتند ابراهیم را در آتش بسوزانید که عقوبت آتش هولناک و ترسناک است و با انتقام گرفتن از ابراهیم یعنی با سوزاندن در آتش خدایان خود را یاری و کمک کنید اگر شما یاری کننده و کمک کننده بدان هستید از ابن عمر روایت کردند که گفت:

آنکس که نمرود را به سوختن ابراهیم در آتش تشویق و ترغیب کرد مردی بود از اعراب فارس از دین کردان دشت نشین نام وی هیرن و نیز گفته اند هیون. پروردگار جل جلاله او را به زمین فرو برد این شخص در زمین فرو می رود تا روز قیامت.

پس نمرود طاعی گفت تا حضیره یعنی جای ریختن هیزم فراهم کند و گرد آن را دیوار کشی کنند طول آن شصت گزرد بود. روایت کرد که تا هر کسی از هر جانب هیزم کشیدند هم اعیان و هم بندگان، این جمع آوری هیزم بقولی یکماه و گفته اند چهل روز بطول انجامید و آن را بزرگترین طاقت می پنداشتند. بعد از اینکه هیزم جمع کردند آتش روشن کردند. آتش بسیار عظیم، دست و پای ابراهیم را بستند و برگردن وی زنجیر نهاده در هنجیق نهادند تا به آتش افکنند روایت کنند که آن ساعت فرشتگان آواز بر آوردند و گفته اند جبرئیل به راه وی آمد و گفت هل لك من جاحده ای خلیل آیا هیچ حاجت داری؟ جواب داد: *لَا أَلِیکَ فَلَاحٌ* به تو حاجتی ندارم. جبرئیل گفت: به ناچار به الله داری، از وی حاجت بخواه، گفت: عجیب می بینم، اگر حقیقه است تا بیدار شوم کم یا خیر ندارد تا بیگاهانم فرشته دریا و طوفان در آمده گفت یا خلیل دستور باشد استوار باش تا به یک چشم بر هم زدن این آتش را نیست و نابود می گردانم و بیگانگان را هلاک می کنم. مولانا گفت:

ضد ابراهیم گشت و خصم او و آن دو لشکر کین گزار و جنگجو

قُلْنَا يٰ نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلٰی اِبْرٰهیمَ ﴿۶۹﴾

گفتم: ای آتش ابراهیم خنک و سالم باش. (۶۹)

قُلْنَا يٰ نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلٰی اِبْرٰهیمَ

یَنَارُ: منادی - (ی) اسم گات - بَرْدًا: خیر گات

آن هنگام که خلیل را به آتش انداختند خطاب ربانی پیوسته به آتش در رسید که *یَنَارُ کُونِی بَرْدًا وَسَلَامًا* ای آتش بر ابراهیم سرد باش و سلامتی و امن.

سعی گفت: آن هنگام که ابراهیم را به آتش افکندند پروردگار جل جلاله فرشتگان را فرستاد تا هر دو بازوی ابراهیم را بگیرند و او را به آهستگی بر زمین نشانند، آنجا چشمه ای آب خوش پدید آمد و گل سرخ و نرگس خوشبو در آمد.

مختومقلی فراغی گفت:

ترجمه: یا رب! آن خلیل را در میان آتش به لاله زار تبدیل کردی. بدین ترتیب ابراهیم خلیل الله از کوره ی امتحان خالص بیرون آمد. شیخ سعدی گفت:

گلستان کند آتشی برخلیل
گروهی به آتش برد ز آب نیل
مولانا گفت:

پس آورد در آتش ابراهیم را
ای صبی روح سازد بیم را
بیر هرات گفت:

الهی! آن روز گجا باز یابم که تو مرا بودی و من نبودم، تا با آن روز نرسم میان آتش و دودم؛ و اگر به دو گیتی آن روز را باز یابم بر سودم، و در بود تو خود را در یابم نه بود خود را خشنودم.

﴿۷۰﴾

وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ
در باره او قصد و نیرنگی داشتند و مازیانکارشان کردیم. (۷۰)

وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ

و نمرود و نمرودیای با سوختن ابراهیم در آتش مکاری ساختند پس ما ایشان را از زیانکاران گردانیدیم.
مولانا گفت:

عشق آن شعله است کو چون بر فروخت	هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت
در پناه لطف حق باید گریخت	کو هزاران لطف بر ارواح ریخت
تا پناهی یابی آنکه چون پناه	آب و آتش مرا ترا گزیده سپاه
نوح و موسی را نه دریا یار شد	نی بر آعداشان بکین قهار شد
آتش ابراهیم را نی قلعه بسود	تا بر آورد از دل نمرود دود
کوه یحیی را نه سوی خویش خواند	قاصدانش را به زخم سنگ راند
گفت ای یحیی بیا در من گریز	تا پناهت یابم از شمشیر تیز

وَجَنَّتْهُ وَوَلَّوْا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ ﴿۷۱﴾

و او و لوط را [با مهاجرت] به سرزمین که در آنجا برای جهانیان برکت نهاده ایم نجات دادیم. (۷۱)

وَجَنَّتْهُ وَوَلَّوْا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ

محمد بن اسحق بن یسار گفت: بعد از آنکه خدای تعالی به ابراهیم این کرامت کرد و دشمن وی نومید و خوار و ذلیل گردید، گروهی به وی ایمان آوردند یکی از ایشان لوط بود و او بن هاران بن تارخ گفته اند برادر زادهی او بوده است می گویند و ابراهیم خلیل الله را از سوختن آتش نمرود و نمرودیای نجات دادیم. و برادر زادهی او لوط را به سرزمینی که آن برکت و افزونی برای جهانیان می باشد که آن ولایت شام است بدو ارزانی کردیم. و همچنین ساره که دختر عم او بود به وی ایمان آورد و او را به همسری ابراهیم برگزیدیم.

﴿۷۲﴾

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً ۖ وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ ﴿۷۲﴾

و اسحاق را به او بخشیدیم و یعقوب را اضافه [بدو بخشیدیم] و همه را از شایستگان کردیم. (۷۲)

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ

وَهَبْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - اسحق: مفعول به

ویر ابراهیم از سارده که دختر عم او بود پسری به نام اسحق دادیم.

وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً

و به درخواست پدرش اسحق، یعقوب را به او بخشیدیم که نبیره ابراهیم است (فرزند زاده).

وَكَلَّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ

کَلَّا: مفعول به مقدم - جَعَلْنَا: فعل ماضی، (نا) فاعل - صَالِحِينَ: مفعول به ثانی

و همه آنان که ذکر کردیم یعنی ابراهیم و لوط و اسحق و یعقوب را از صالحین و شایستگان قرار دادیم زیرا همه انبیاء دارای درجه نبوت و صلاحیت کامل بودند.

وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَهْدُونَكَ يَا مَرْيَمُ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ

الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ ﴿۷۳﴾

و آنها را پیشوایان کردیم که به فرمان ما رهبری کنند و انجام کارهای نیک را با نماز خواندن و زکات دادن به آنها وحی کردیم و پرستندگان ما بودند. (۷۳)

وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَهْدُونَكَ يَا مَرْيَمُ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ

الزَّكَاةِ

جَعَلْنَاهُمْ: فعل ماضی - (نا) فاعل - هُمْ: مفعول به - أَيْمَةً: مفعول به ثانی

و ایشان، یعنی ابراهیم و لوط و اسحق و یعقوب را پیشوایان قرار دادیم و به امامت و نبوت گرامی گردانیدیم تا خلق را راه نمایند و هدایت کنند و به ایشان اعمال شایسته و صالح که مردم را به سوی امر ما و دین ما ترغیب نمایند از قبیل اقامه نماز و دادن زکات و صدقه و ایمان آوردن و گفتن لا اله الا الله وحی کردیم.

وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ

(و) اسم گات - عَابِدِينَ: خبر گات

و ایشان با اخلاص ما را پرستش کنندگان و عبادت کنندگان بودند و از جمله مطیعان و خاشعان بودند و از مستکبران نبودند.

وَلَوْطًا ءَايَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَوَحَّيْنَاهُ مِنَ الْفُرْقَانِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْفِتْنَةَ إِنَّهُمْ كَانُوا

فُجُورًا سَوَاءٌ فَسِيقِينَ ﴿۷۴﴾

و لوط را فرزندی و دانش دادیم و از آن دهکده ای که کارهای پلید همی کرد نجاتش دادیم که آنها گروهی عصبان پشه بودند. (۷۴)

وَلَوْطًا ءَايَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَصَيَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرَبَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْفَبِئِثَ

ءَايَيْنَاهُ: فعل ماضی، (نا) فاعل - ه: مفعول به - حُكْمًا: مفعول به ثانی

و به لوط نبوت و حکمت و دانش دادیم دانش و شناختی که به پیغمبران از شرع داده بودیم عطا کردیم و او را از شهر و سرزمینی که مردمان آن کارهای زشت و ناپسند انجام می دادند نجاتشان دادیم.

إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوَءٍ فَسَيَعْنِ

هَمُّ: اسم إن - (و) اسم گات - قَوْمَ: خبر گات - جمله كَانُوا قَوْمَ: خبر إن.

بدرستی که اهل آن دیار گروه بد و فاسق بودند و بیرون رفتگان از فرمان الهی و شرع و دین بودند.

وَأَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿۷۵﴾

و او را برحمت خویش در آوردیم که وی از شایستگان بود. (۷۵)

وَأَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا

أَدْخَلْنَاهُ: فعل ماضی - (نا) فاعل - ه: مفعول به

و پیغمبر لوط را در رحمت و بخشایش خاص خود در آوردیم.

إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ

ه: اسم إن - مِنَ الصَّالِحِينَ: جار و مجرور خبر إن

بدرستی که او از شایستگان و صالحین است یعنی: او از شایستگیانی بود که بر ایشان از جانب ما خصلت های نیکو پیش فرستاده شده است.

وَنُوحًا إِذْ نَادَىٰ مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ﴿۷۶﴾

و پیش از آن نوح را [یاد کن] وقتی ندا داد اجابتش کردیم و او را با کسانش از محنت بزرگ نجات دادیم. (۷۶)

وَنُوحًا إِذْ نَادَىٰ مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ

بهتر است که در اینجا از نوح پیغمبر یاد کنیم آن هنگام که نوح ندا کرد و گفت پروردگارا مرا در یاب و دعا کرد و گفت روی زمین را از وجود این کافران پاک گردان پس دعای او را اجابت کردیم و او و خانواده اش را از غمی بزرگ و طوفان سنگین نجاتشان دادیم که قبلاً در حق نوح پیغمبر بحث های زیادی همچون آیه ۳۶ و بعد از آن در سوره ی هود و ... بیان داشتیم.

وَنَصْرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوَءٍ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۷۷﴾

و در قبال قومی که آیه های ما را تکذیب می کردند یاریش کردیم که آنها قوم بدی بودند و هنگیشان را غرق کردیم. (۷۷)

وَنَصَرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا

وَنَصَرْنَاهُ: فعل ماضی - (نا) فاعل - ه: مفعول به

و نوح را بر قوم او یاری دادیم و بر منکران و فاسقان غالب گردانیدیم بر کسانی که آیت های ما را تکذیب کردند.

إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ

هُمْ: اسم إن - (و): اسم کان - قَوْم: خبر کان - جمله كَانُوا قَوْمٌ: خبر إن.

بدینستیکه قوم نوح الطغیان قوم بد و کفر پیشه بودند و پیغمبر را با تکذیبشان ایذا و اذیت می کردند پس همه ایشان را در دریا غرق گردانیدیم که قبلاً بیان آن رفت.

وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَخْتَصِمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ

شَهِدِينَ ﴿٧٨﴾

و داود و سلیمان را [یاد کن] آندم که در کار زراعتی که گوسفندان قوم شبانه در آن چریده بود، داوری می کردند و ما گواه داوری گردشان بودیم. (۷۸)

وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَخْتَصِمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ

داود و سلیمان دو تا از پیغمبران بنی اسرائیل بودند که در حق ایشان قبلاً در جای خود مطالبی بیان کردیم داود بن ایشا از فرزندان یهودا ابن یعقوب بود، مردی کوتاه قد زردروی باریک تن، دلاور، لشکر شکن و جالوت را با یک ضربه فلاخن کشت که قبلاً بیان گردید، می گوید:

و یاد کن قضیه داود و پسر او سلیمان الطغیان را آن زمانی که حکم کردند در کشت که گوسفندان قوم شبانه در آن کشت چریده بودند و آن چنان بود که:

ابن عباس و قتاده و زهری گفتند: دو مرد به پیش داود الطغیان آمدند و حکم خواستند یکی کشاورزی بود صاحب کشتزار و دیگری چوپان بود صاحب گوسفندان کشاورز گفت این چوپان گوسفندان خود را در کشتزار من رها کرده و همه را تباه ساخت و از کشتزار من چیزی باقی نماند، داود میان ایشان داوری کرد و حکم کرد که به عوض آنکه کشت وی را خراب کرده بود گوسفند به کشاورز داد، آن دو مرد از پیش داود بیرون آمدند و بر سلیمان برگزیدند و سلیمان هنوز کودک یازده ساله یا سیزده ساله بود سلیمان گفت داود بشما چگونه حکمی صادر کرده؟ ایشان از حکم داود خیر دادند. سلیمان گفت اگر این حکم را من می راندم و شغل قضاوت دست من بود من طوری دیگر حکم می کردم داود سلیمان را به پیش خواند و گفت تو در حق ایشان چه حکم می کنی؟

گفت گوسفندان را چند مدتی به کشاورز می دهم تا به آن روزی برسد که کشتزار او تباه شده بود و تا آن روز از فرآورده گوسفندان استفاده کنند تا به آن اندازه که خسارت دیده است سپس گوسفندان بعد از جبران خسارت به صاحبشان برگردانم شود. داود گفت صواب و راه درست و حکم محکم و

استوار این است که تو گفتی. پس داود همان حکم کرد که سلیمان گفته بود. آورده‌اند آن هنگام که گوسفندان به صاحبش برگردانده شد منافعی که کشاورز از آن برده بود هر دو را قیمت کردند با هم برابر و مساوی شد. اینست که رب العالمین گفت: **وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ...**

وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ

ناه اسم گات - **لِحُكْمِهِمْ** جار و مجرور - **شَاهِدِينَ** : خبر گات

و ما بر حکم حاکم شاهد و حاضر بودیم که داود و سلیمان بر کشاورز و چوپان چه حکمی کردند.

فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا ءَاتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ

وَكُنَّا فَاعِلِينَ ﴿٧٩﴾

و حکم حق را به سلیمان فهمانیدیم و هر دو را فرزادگی و دانش داده بودیم، و کوهها را رام داود کردیم که تسبیح می گفتند، و پرندگان را نیز، ما چنین کرده بودیم. (۷۹)

فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ

فَفَهَّمْنَاهَا : فعل ماضی - (نا) فاعل - ها: مفعول به - **سُلَيْمَانَ** : مفعول به ثانی

پس حکومت را بر سلیمان یاد دادیم تا با آن حکم که تعلیم دادیم حکم کرده که گوسفندان را به کشاورز بدهند تا از آن بهره گیرد و با آن جبران خسارت خود کند و در عوض باغ را به صاحب گوسفندان دادیم تا غم و اندوه نخورد.

وَكُلًّا ءَاتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا

وَكُلًّا : مفعول به مقدم - **ءَاتَيْنَا** : فعل ماضی - (نا) فاعل - **حُكْمًا** : مفعول به ثانی

و به هر یک یعنی داود و سلیمان داورى و حکومت و پیغمبرى و علم و دانش به امور دین و قضاوت در احکام آن دادیم.

وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ

گفته‌اند حضرت داود علیه السلام آنقدر خوش آواز بودند که خداوند فرمود: کوهها و پرندگان را به داود مسخر گردانیدیم و در ذکر و تسبیح با داود همراه گردانیدیم آنست که آن هنگام که داود تسبیح می گفت و خدای را دعا می کرد.

کوه با وی همچنان تسبیح و ثنا می گفت، تسبیحی که مردم می شنیدند و به گوش ایشان می رسید.

وَكُنَّا فَعَلِينَ

نا اسم گات - فَعَلِينَ : خبر گات

و ما به قدرت کامله خود این کار را می گردیم یعنی به همراه تسبیح و ثنای داود. کوهها و پرنندگان تسبیح و ثنا می گفتند و انجام چنین کارهایی در نزد ما چیز عجیبی نیست.

وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ لِنُخْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ ﴿۸۰﴾

و به داود ساختن زره را بیدو تعلیم دادیم تا شما را از صلابت همدیگر حفظ کند، آیا سپاس می دارید؟ (۸۰)

وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكُمْ لِنُخْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ

عَلَّمْنَاهُ: فعل ماضی - (نا) فاعل - ه: مفعول به - صَنْعَةَ: مفعول به ثانی

در علت زره ساختن داود آورده اند که: داود هم بیغایب بود و هم پادشاه و او مأموران و مختصر فاعل در اطراف نواحی خویش داشت و پیوسته از کار آنان جويا می شد که به چه طریق زندگی می کنند آیا با خلق به عدالت رفتار می کنند یا با جور و ستم؟

شیی از شبها جبرئیل علیه السلام به پیش او بصورت بشری ظاهر شده. داود از وی پرسید که داود چگونه مردی است؟ و او را چگونه شخصی می شناسی؟ جبرئیل گفت مرد خوبی است و اخلاق خوبی دارد. اما در او خصلتی است که اگر آن خصلت در وی نمی بود بهتر بود. گفت آن خصلت چیست؟ گفت: یا کُلِّ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ الْمُسْلِمِينَ از بیت المال مسلمانان می خورد. داود از آنجا بازگشت و به محراب خود رفت و دعا و تضرع کرد و از خدای ضایع، حریف و شغلی درخواست کرد تا با آن حرقه از دست رنج خویش بخورد. رب العزه دعای وی اجابت کرد و به او حرقه زره گری آموخت. پس می گوید:

و به او ساختن زره و زره گری را آموختیم تا از دست رنج خویش خورد و با این زره در جنگ خود را محفوظ و مصون بدارد. و در جای دیگر گفت: *وَاللَّاهُ الْحَدِيدُ* یعنی که آهن را به او رام و نرم کردیم تا چنانکه از آن زره می ساخت.

فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ

أَنْتُمْ: مبتدا - شَاكِرُونَ: خبر

پس آیا در مقابل این نعمت مرا سپاسگزار و شاکر هستید؟

«اعملوا ال داود شکراً و قلیل من عبادی الشکور» ای خانواده داود شکر گزار باشید در حالیکه عده کمی از بندگان من شکر گزارند.

وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ غَاصَّةً تَجْرِي بِأَمْرِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمِينَ ﴿۸۱﴾

یاد سرکش را برای سلیمان [رام کردیم] که به فرمان وی به سرزمینی که در آن برکت نهاده بودیم روان بود و ما به همه چیز دانائیم. (۸۱)

وَلَسْلَيْمَنَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَرَكْنَا فِيهَا

لِسْلَيْمَنَ مجرور به حرف جز غیر منصرف مجرور به فتحه - فعل و فاعل محذوف - الرِّيحَ مفعول به - عَاصِفَةً: حال

و به سلیمان پسر داود یاد را که در وزیدن سخت و تند بود مسخر گردانیدیم تنه‌ای آن چنان بود که تخت سلیمان ^{الطیلة} را از زمین بر می داشت و در یک روز مسافت یک ماه را طی می کرد. و آن تخت به فرمان او به سوی سرزمینی حرکت می کرد آن سرزمین را بر خیر و برکت گردانیده بودیم. آورده اند: از جمله چیزها که صخر جن برای سلیمان فراهم آورد تخت سلیمان بوده سلیمان به او دستور داده بود آن را بسازد تا برای قضاوت در آن نشیند و فرمان داده بود آن را بسیار بدیع و هول انگیز بسازد.

آنچنانکه چون شخص که بر باطل است و گواهان دروغگو آن را بشنوند لرزه بر ایشان افتد و بترسند، صخر آن تخت را از عاج فیل ساخت و به انواع گهر و یاقوت و زیر جد و مروارید آراست و بر سر دو درخت خرما دو طاووس زرین بود و بر دو درخت دیگر دو عقاب زرین. گویند، چون سلیمان می خواست بر آن تخت سوار شود هر دو گام خود را بر پله نخستین می نهاد و ناگاه تمام تخت همچون سنگ آسیا بحرکت در می آمد، طاووسها و عقابها بالهای خود را می گشودند، هر دو ریشه دستهای خود را باز می کردند و با دم خویش به زمین می زدند و در هر پله که سلیمان بالا می رفت این کار تکرار می شد، چون سلیمان بر فراز تخت می نشست آن دو عقاب تاج را بر سرش می نهادند سپس تخت بر می گشت و عقابها و طاووسها و آن دو شیر در حالی قرار می گرفتند که سرهایشان بسوی سلیمان قرار می گرفت و از درون آنان بر سلیمان ^{الطیلة} مشک و عنبر پاشیده می شد. آنگاه کبوتری زرین که بر ستونی از ستونهای تخت قرار داشت تورات را بدست سلیمان می داد آن را می گشود و بر مردم می خواند و آنان را برای قضاوت و صدور حکم دعوت می کرد، چون گواهان برای گواهی پیش می آمدند تخت و همه چیز که بر آن بود سرعت سنگ آسیای تند دور خود می چرخید.

چون سلیمان در گذشت و بخت نصر به بیت المقدس آمد آن تخت را با خود به انطاکیه برد چون خواست که بر تخت بالا رود چون چگونگی استفاده آن را نمی دانست. همینکه پای بر پله نخستین نهاد دست شیر بالا آمد و ضربه سختی به او زد آن چنانکه استخوان او شکست و قریب افتاد، او را به بستر بردند همچنان بیمار و دردمند بود تا از همان بیماری در گذشت، آن تخت همچنان در انطاکیه باقی ماند تا آنکه پادشاهی از شام که نامش کداس بن سدارس بود به انطاکیه حمله کرد، جانشین بخت نصر از آن شهر گریخت، کداس آن تخت را به بیت المقدس برگرداند، هیچیک از پادشاهان

توانست بر آن بالا رود، ناچار تخت را زیر صخره بیت المقدس نهادند و از نظر پنهان شد و هیچکس ندانست کجاست و خبری از آن نیافت و خداوند متعال به صواب داناتر است.

وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمِينَ

نا: اسم گات - عَلِمِينَ: خبر گات

و ساختن این نوع کارها در نزد خدای تعالی جای تعجب نیست چرا که او بر همه چیز آگاه و دانا و علیم است و می داند در چه وقت چه چیزی را بسازد تا مورد بهره‌برداری قرار گیرد و نفع مردم در آن باشد.

وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُّ لَهُ وَيَعْمَلُوكَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَكُنَّا لَهُمْ حَفِظِينَ ﴿۸۲﴾

و از شیاطین کسانی را رام کردیم که برای وی غواصی کنند و کارهای جز این نیز کنند و ما نگهدارنده‌شان بودیم. (۸۲)

وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُّ لَهُ وَيَعْمَلُوكَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ

وَمِنَ الشَّيَاطِينِ: جار و مجرور خبر مقدم - مَنْ: مبتدا مؤخر

و گروهی از دیوان را نیز مسخر سلیمان ساخته بودیم کسانی که در دریاها غواصی کنند برای بیرون آوردن چیزهای نفیس از قبیل لؤلؤ و در و مرجان و کارهایی غیر از این از قبیل ساختن کاخها و درها انجام می دادند.

وَكُنَّا لَهُمْ حَفِظِينَ

نا: اسم گات - حَفِظِينَ: خبر گات

و ما آن دیوان را محافظ بودیم که از فرمان سلیمان عليه السلام بیرون نروند و مطیع و فرمانبردار او باشند.

وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿۸۳﴾

و یاد کن ای رسول! حال ایوب را آن زمان که دعا کرد پروردگارا برای من بیماری و رنجی سخت رسیده و تو مهربان‌ترین مهربانانی. (۸۳)

وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ

وَأَيُّوبَ: مفعول به - نَادَىٰ: فعل ماضی - (هو) فاعل - رَبَّهُ: مفعول به

ای محمد صلی الله علیه و آله قصه ایوب را یاد کن آن هنگام که بیماری او را از پای درآورده بود و در این وقت پروردگار خود را به فریاد خواند و گفت پروردگارا بیماری به من روی آورده است پس به من رحم کن که تو مهربان‌ترین مهربانان هستی و هب منبّه گفت ایوب پسر اموس پسر عیضو پسر اسحاق پسر ابراهیم عليه السلام، پادشاه و هم پیغمبر بود و صاحب ملک و مال فراوان بود و در شام کسی از او توانگرتر نبود و چهارپایان و چرندگان و غلامان داشت مردی پارسا و پرهیزکار و خوش خلق و مهمان نواز و درویش نواز بود و پیوسته خدا را شکر می کرد و بر طاعت و عبادت مواظبت می نمود ابلیس ملعون

وی را با توجه به داشتن مال و نعمت در دنیا از پارسایان و پرهیزکاران می‌یافت، بر وی حسد برد خوانست که مانند دنیا داران دیگر او را از راه منحرف گردانند ابلیس آمد تا آن همه مال را همگی نبشت و نابود کردند و بعضی را بسوختند و بعضی را به صیحه بکشتند و بعضی را به باد پیر دادند و نبشت و نابود کردند و گوسفندان به سبب سیل در گرداب فنا افتادند چون خیر به ایوب رسید گفت: او کسی است که مال به من بخشید و کسی است که آن را از من گرفت خدا را شکر آن زمانی که به من داد و خدا را شکر آن زمانی که از من گرفت ابلیس نومید گشت و سعی کرد تا از طریق فرزندان ایوب را به فتنه اندازد.

گویند هفت پسر و هفت دختر داشت و به عبارتی هفت پسر و سه دختر داشت که در قصر خود جمع شده بودند ابلیس آمد و آن قصر بر سر ایشان فرو ریختند و همه را هلاک کردند ایوب چون خیر هلاک فرزندان را شنید طاقتش طاق شد و صبرش برفت و زار بگریست و یک مشت خاک بر سر ریخت، سپس در همان ساعت پشیمان شد و از بی طاقتی و ناصبری خود توبه کرد و از خدای تعالی عذر خواست خداوند دعای او را اجابت کرد و او را عفو فرمود ابلیس از وی ناامید شد این بار سعی کرد تا از طریق بیماری شاید بتواند ایوب را به فتنه اندازد ابلیس پیامد و ایوب را در نماز یافت بادی در بینی وی دمید که به همه تن او رسید قرحه‌ها و زخم‌ها و آبله‌هایی در اندام وی پدید آمد خارش بر وی افتاد می‌خارید و می‌خراشید تا همه تن وی مجروح گشت.

آنانکه به وی ایمان آورده بودند نام ایشان یقین و یلدد و صافر این سه کس چون ایوب را بر آن حال دیدند از وی روی گردان شدند اما بر دین وی بودند و با وی هیچکس نماند مگر رحمه عیال وی با او بود ایوب در این بلا مدتی بماند و بعضی گفته‌اند هفت سال و گفته‌اند هفت سال و هفت ماه و گفته‌اند سه سال در این بلا مانده است.

با وجود این همه حوادث تلخ از درگاه خدا ناامید نگشت و لب به اعتراض نگشود و همواره می‌گفت: تا خداوند خود فرمان خلاص و گشایش دهد.

همسرش رحمه به او گفت ای ایوب فرزندان و اموال از دست بشدند و اینکه بیماری در بدن آغاز شد، فرمود ای رحمه خداوند پیش از من پیامبران را سخت گرفتار فرمود و صبر و شکیبایی کردند و خداوند به شکیبایان وعده نیکی داده است آنگاه ایوب سجده کرد و گفت پروردگارا اگر رحمه بلا را جلودانه به من ببوشانی و از سلامت مخروم داری و مرا سخت بفشری چیزی جز سپاس ندارم و سپاس فراوان خواهم کرد، پروردگارا دشمن شیطان را از من شاد مکن و زبانش را بر من دراز مگردان، و سپس به رحمه گفت مرا به جایگاه دیگر غیر از مسجدم بیر که دوست ندارم مسجد آلوده شود رحمه به پیش آنان که ایوب همواره به آنان کمک کرده بود رفت و از ایشان خواست تا او را یاری دهند تا بتواند ایوب را از مسجد بیرون برد، گفتند چون ایوب ریاکار بوده است خدایش بر او خشم گرفته است و ای کاش میان ما و او فاصله میان خاور و باختر بود، رحمه باز گشت و او را به جایی برد که آنجا ایوب برای مردم در فضایی آزاد سقره می‌انداخت ایوب به همسر خود گفت، ای رحمه صدقه بر ما

حرام است چاره‌ای کن و برای مردم خدمتگزاری کن و هر دو گریستند، رحمه برای مردم شهر آب می‌برد و خانه‌ها را رفت و روب می‌کرد و بر ایوب خرج می‌کرد، ابلیس به صورت پیرمردی آمد و کنار مردم دهکده ایستاد و گفت چگونه حاضر می‌شوید با این زنی که عهده‌دار معالجه شوهری با این وضعیت است معاشرت کنید و او به خانه شما بیاید و با همان دستها به خوراک و آشامیدنی شما دست بزند؛ این سخن بر دل ایشان نشست و از ورود او به خانه‌های خود جلوگیری می‌کردند.

ایوب علیه السلام به رحمه گفت این قوم مرا ناخوش می‌دارند در باره‌ی بردن من از پیش ایشان چاره‌اندیش رحمه بر آن کار اقدام کرد و برای او سایبانی فراهم آورد و در صدد یاری گرفتن از کسی بر آمد تا ایوب را به آن منتقل کند خداوند او را با چهار فرشته یاری داد و آن فرشتگان گوشه‌های بستر او را گرفتند و ایوب را بلنداری دادند و برای او دعا کردند، رحمه در جستجوی خوراک بر آمد مردم آن دهکده او را دست خالی برگردانیدند. رحمه گریان پیش ایوب برگشت و گفت مردم درهای خانه‌های خود را بر من بستند، فرمود خداوند در رحمت خویش را بر ما نخواست بستم، رحمه ناچار ایوب را به دهکده دیگری منتقل کرد و برای او سایبانی ساخت و وارد دهکده شد مردم دهکده نخست او را گرامی می‌داشتند و او از پنج خانه آن دهکده ده گرده نان بدست آورد ولی بعد مردم از ورود رحمه به خانه‌های خود جلوگیری کردند و گفتند ما چیزی از خوراک خود به تو می‌دهیم، و او از این خوشنود شد و در حالیکه پیش ایوب بر می‌گشت ابلیس به صورت طبیبی بر رحمه ظاهر شد و گفت:

من چون خبر بیماری شوهر تو را شنیدم از فلسطین برای علاج او آمده‌ام و فردا پیش او می‌آیم و به او گنجشکی یا پرندۀ دیگری فراهم ساز و بدون اینکه نام خدا را ببرد بکشد و آن را بخورد و قدحی بنده بپاشد که گشایش کارش در آن است.

رحمه پیش او آمد و این خبر را به او گفت خشم بر چهره‌ی ایوب آشکار شد و به رحمه گفت او ابلیس است و او را بر عذر داشت که دیگر بار به او توجه نکند باز دیگر ابلیس بر رحمه ظاهر شد و گفت چون در روی زمین مرا پرستش نکردید و خدای آسمان را پرستش کردید من شما چنین کردم و نعمت‌ها از شما باز گرفتم و همه آنها نزد من است بدنبال من بیا تا همه را ببینی رحمه با او بر رفت ابلیس چشم او را جادو کرد و آنچه از اموال خود را از دست داده بودند آنجا دید. رحمه به پیش ایوب بازگشت و این خبن را به ایوب رساند اندوهگین شد و خشم گرفت و گفت یک بار تو را نمی‌کردم و این بار دیگر است، ایوب سوگند یاد کرد که اگر سلامتی یابد به جهت سخن گفتن رحمه با ابلیس صد تازیانه بزند. روزی رحمه از فراهم آوردن خوراک درمانده و عاجز شد و در آن دهکده گشت تا به خانه پیر زنی رسید و به او شکایت کرد پیر زن گفت من دخترم را عروس کرده‌ام آیا حاضری دو طره از طره‌های گیسوان خود را به من دهی که او را با آن بیاریم و دو گرده نان به تو بدهم؟ رحمه موافقت کرد و دو گرده نان را گرفت و پیش ایوب آورد، ایوب پرسید نان‌ها را چگونه بدست آورده‌ای؟

که چون داستان را گفت ایوب فریاد برآورد و به خدای عرضه داشت پروردگارا به من بیماری و محنت رسید و تو خدای بخشاینده تر از همه بخشنده گانی.

خداوند به او وحی فرمود که ای ایوب سخت را شنیدم و یزودی تو را به میزان صبرت پاداش می دهم و رحمة را در بهشت خشتود خواهم ساخت.

فَأَسْتَجِبْنَا لَهُ فَاغَشَّيْنَا مَا فِي بَيْتِهِ مِنْ ضَرَرٍ وَّ أَتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا
وَذِكْرَى لِلْعَالَمِينَ ﴿۸۴﴾

پس، اجابتش کردیم و محنتی را که داشت برطرف کردیم و کسانش را بدو دادیم و مثل آن باز به او عطا کردیم تا اهل عبادت متذکر لطف و احسان ما شوند. (۸۴)

فَأَسْتَجِبْنَا لَهُ فَاغَشَّيْنَا مَا فِي بَيْتِهِ مِنْ ضَرَرٍ وَّ أَتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا
وَذِكْرَى لِلْعَالَمِينَ

فَاغَشَّيْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - ما: مفعول به

پس دعای او را اجابت کردم پس آنچه که از رنج و محنت به او رسیده بود و بیماری که پدید آمده بود شفا دادیم که شرح آن در سوره صافات خواهد آمد و فرزندان او را بعینه زنده گردانیدیم یعنی همان هفت پسر هفت دختر یا هفت پسر و سه دختر و اموال او را که از دست داده بود دو چندان گردانیدیم به جهت رحمت مان در حق ایوب و در این پندی و اندرزی برای پرستندگان است تا در محنتها و بلاها و بیماریها صبر کنند و شکیا باشند تا جزای آن بیابند همچنانکه ایوب یافت. نظم:

هر که او در راه حق صابر بود بر مراد خویشش قادر بود
صبر باید تا شود یک سو حرج ز آنکه گفت الصبر مفتاح الفرج

گوید: روز جمعه به هنگام نیمروز جبرئیل علیه السلام پیش ایوب آمد و بر او سلام داد، ایوب پاسخ سلام او را داد و پرسید تو کیستی؟ گفت جبرئیل ام و او را به یهودی مرده داد و اینکه خداوند زن و فرزندان و اموال او را باز خواهد بخشید و مانند آنان به او عنایت خواهد کرد تا آیتی باشد، ایوب از شدت شادی گریست و گفت سپاس خداوندی را که زبان دشمن من ابلیس را بر من نگشود. جبرئیل علیه السلام او گفت برخیز و او را یارای برخاستن نبود جبرئیل دستش بگرفت و گفت: به فرمان خدا برخیز و ایوب بر روی دو پای خود ایستاد آنگاه جبرئیل گفت: با پای خود به این زمین بکوب که چنان کرد و از زیر دو پای او چشمه آبی ظاهر شد که آبش از برف سپیدتر و از عسل شیرین تر و از مشک خوشبو تر بود، جریحه ای از آن آب نوشید و آنچه کرم در بدنش بود فرو ریخت و جبرئیل فرمانش داد که خود را در آب آن چشمه بشوید و چون از چشمه بیرون آمد چهره اش چون ماه تابان شد و زیبای و نکویی او چون نخست بر او برگشت، جبرئیل دو جامه بدو داد که یکی را از او کرد و دیگر را زدا و گفشی زرین که بندهای آن از یاقوت بود به او داد و بهی یا گلایای از بهشت برای او آورد و ایوب به نماز ایستاد.

رحمه باز آمد و چون آنجا رسید و آن دگرگونی بدید پنداشت که راه را اشتباه آمده است و گفت ای نمازگزار با من سخن بگویی، ایوب با او سخن نگفت که در نماز بود جبرئیل به ایوب گفت با او سخن بگو، ایوب به رحمه گفت چه می خواهی؟ گفت آیا می دانی که ایوب گرفتار کجاست که من همیشه گذاشته بودم و اکنون او را نمی بینم، ایوب تبسمی کرد و گفت اگر بینی می شناسی؟ گفت به خدا سوگند تو شبیه ترین اشخاص به او بی پیش از آنکه گرفتار و بیمار شود، ایوب خندید و گفت من ایوبم، رحمه دوید و او را در آغوش کشید و جبرئیل به آنان مرده داد که فرزندان و اموال و چیزهای دیگر ایشان به آنان عطا خواهد شد و خداوند ملخ های زرین از آسمان بر آنان فرو ریخت و او دوانبار داشت و خداوند دو ابرسیاه فرستاد که یکی از آن دو انبار را از زر و دیگری را از سیم انباشته کردند آنچنانکه پیر شد چون مرگ ایوب علیه السلام فرا رسید به فرزندان خود وصیت کرد که آنان با اموال او همانگونه عمل کنند که خودش عمل می کرده است بی نوایان و درویشان و یتیمان و بیوه زنان را بهره مند سازند و پس از این وصیت رحلت فرمود و همسرش پیش از او فوت کرده بود و هم گفته اند اندکی بعد از او درگذشت. پیکر ایوب را کنار همان چشمه که خداوند او را در آن شفا داده بود دفن کردند.

وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ ﴿۸۵﴾

و اسمعیل و ادريس و ذالكفل را [آباد کن] که همه از صابران بودند. (۸۵)

وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ

إِسْمَاعِيلُ: مفعول به - وَإِدْرِيسُ: معطوف - وَذَا الْكِفْلِ: معطوف

و نیز ای محمد صلی الله علیه و آله یاد کن محنتها و رنجهایی که به پیغمبران وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ آمده است و اما در حق تولد اسمعیل و گذاشتن او و مادرش هاجر در نزدیک خانه کعبه و ساختن خانه کعبه توسط ابراهیم و اسمعیل و خبر ذبح و قربانی کردن او به سوره ی ابراهیم آیه ۳۹ و به بقره مراجعه شود اما در حق ادريس در سوره مریم آیه ۵۶ بتفصیل بیان داشته ایم که اجمالاً در ذیل نیز آورده می شود.

نام او اخنوخ بن مهلائیل بن انوش بن شیث بن آدم نوشته اند بیشتر به نام ادريس آمده است. آورده اند که:

و به او مقام بالائی یعنی مقام نبوت دادیم و درجه ی قرب و یا او را به بهشت رسانیدیم که در حدیث معراج آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله ادريس را در آسمان چهارم ملاقات کرده است. در حق کلمه ادريس گفتند او اول کسی بود که خیاطی کرد و لباس دوخته پوشید و نیز گفته اند اول کسی بود که او بوسیله قلم خط نوشت. و نیز گفته اند او اول کسی بود که در نجوم و علم حساب نظر کرد و عمل وی در طاعت خدای تعالی هر روز به اندازه اعمال همه خلق بود و حمید و ستایش وی این بود که می گفت *الحمد لله رب العالمین* کما یتبعی لکریم وجهه

سنائی غزنوی گفت:

بمیرای دوست پیش از مرگ اگر می زندگی خواهی که ادريس از چنین مردن بهشتی گشت پیش از ما

لطفاً برای کسب اطلاع بیشتر به سوره ی مریم آیه ۵۶ مراجعه فرمایند.

و اما در حق ذوالکفل؛ دانشمندان درباره ی ذوالکفل اختلاف دارند که او کیست، کسائی می گوید او پسر ایوب بوده است و داستانش را چنین آورده است گوید، چون خداوند عزوجل ایوب را قبض روح فرمود پسرش حومیل که بزرگترین پسر او بود میان مردم به روش پدر رفتار می کرد تا آنکه پادشاهی از پادشاهان شام که نامش لام پسر دعام بود بر سرزمین شام پیروز شد و به حومیل پیام داد که شما سرزمین شام را بر ما تنگ کرده اید اکنون نیمی از اموال شما را می خواهیم و باید خواهرتان را به همسری من در آورید تا شما را به حال خود بگذارم و گرنه با سواران و پیادگان خود به جنگ شما می آیم و اسیرتان خواهم کرد آن پادشاه لشکرهای خود را جمع و آهنگ ایشان کرد و رویاروی شدند و جنگی سخت کردند، و شکست بر فرزندان ایوب افتاد و بشیر پسر ایوب و جماعتی همراه او اسیر شدند، حومیل مال بسیاری جمع کرد تا پیش آن پادشاه برد و برادرش را از او برباید در آن هنگام فرشته در خواب او پیامد و گفت این مال را ببر و بر برادرت متوسل و این پادشاه ایمان خواهد آورد و سرانجام کارش نیک خواهد بود.

صحیح موضوع خواب خود را با برادران در میان گذاشت شاد شدند و چون به آن پادشاه خبر رسید که حومیل از آوردن مال خودداری می کند پیام فرستاد که مال بفرست و برادرت را خلاص کن و گرنه او را به آتش خواهیم انداخت، حومیل پیام داد که برای تو مال نفرستم هر چه می خواهی انجام ده، پادشاه خشم برآورد و دستور داد هیثم جمع کردند و بر آن تفت ریختند و آتش زدند و دستور داد بشیر را در آتش افکندند و آتش او را نسوزاند و پادشاه از آن شکفت زده شد و به خدای ایمان آورد و آنان با یکدیگر دوستی کردند و پسران ایوب خواهر خود را به همسر او در آوردند و بشیر به ذوالکفل معروف شد و خداوند او را برای پیغامبری در شام مبعوث کرد.

البته ثعلبی در تفسیر و قصص قرآن قصه ذوالکفل را نوع دیگری آورده است. به جهت اطاله کلام از بیان آن صرف نظر می شود.

كُلُّ يَنْ الصَّيْرِينَ

كُلُّ: مبتدا - يَنْ الصَّيْرِينَ: جار و مجرور، خبر

که همگی ایشان یعنی اسمعیل و ادريس و ذوالکفل در برابر مشکلات و تبلیغ رسالتشان شکیبا و صبور بودند.



وَادْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ

و برحمت خویش در آوردیمشان که آنها از شایستگان بودند. (۸۶)

وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا

و ایشان را در بخشایش و رحمت خود که نبوت و یا نعمت آخرت است در آورديم.

إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ

هَمْ: اسمِ إِنَّ - مِنَ الصَّالِحِينَ: جار و مجرور، خبرِ إِنَّ.

بدرستی که ایشان از جمله شایستگان و فرمانبرندگان و مطیعان ما بودند.

وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغْلَبًا فَقَطَّنَ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَكَدَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا

أَنْتَ سُبْحَنَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٨٧﴾

و ذوالنون را [یاد کن] آندم که خستناک رفت و گمان داشت بر او سخت نخواهیم گرفت، پس در دل تاریکی ها بنا داد که خدائی جز تو نیست، تسبیح تو گویم که من از ستمگران بوده ام. (۸۷)

وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغْلَبًا فَقَطَّنَ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَكَدَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا

أَنْتَ سُبْحَنَكَ

ذَهَبَ: فعل ماضی - (هو) فاعل - مُغْلَبًا: حال

ای محمد ﷺ به یاد آور قصه ذوالنون، صاحب ماهی یعنی یونس علیه السلام را آن هنگام که قوم خود را دعوت کرد و نپذیرفتند از میان امت بیرون رفت و بر نفس خود خشم گرفت و ایشان را به عذاب خدا تهدید کرد و گمان برد اینکه بر او راه را سخت و تنگ نخواهیم کرد پس در تاریکیها یعنی در ظلمت دریا تدا کرد و در تاریکی شکم ماهی تسبیح گفت و فریاد بر آورد و گفت پروردگار اهیج معبودی جز تو نیست تو پاک و منزّه هستی.

إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ

ی: اسمِ إِنَّ - (ت): اسمِ کات - مِنَ الظَّالِمِينَ: جار و مجرور، خبرِ کات - جمله کُنْتُ

مِنَ الظَّالِمِينَ، خبرِ إِنَّ.

بدرستی که من از ستمکاران بر نفس خود بودم به جهت مهاجرت و بیرون رفتن و چاره ای کار من فقط خداست که مراد مرا بر آورده سازد، و یونس از پیغامبران خدا بود.

و اینکه به قصه یونس می پردازیم و آن چنان است که کسانی گفت: متی (پدر یونس - م) از مردان نیکوکار و از خاندان پیامبران بود و فرزندی نداشت، چون آخر عمر او رسیده و او و همسرش بیرو سالخورده شدند از خداوند متعال برای خود پسری خواست متی با همسرش در خیمه ای در آویخت و او به یونس باردار شد و سپس به خانه خود برگشتند گوید، در سرزمین تینوی پادشاهی بود نام او ثعلب بن اسود بوده است شیرها و قیل هاین همراه می برد که از دهان آنان شراره بیرون می آمد و همراهش مردانی بودند که آتش بازی می کردند، این پادشاه با بنی اسرائیل با همان ابزار جنگ کرد گروهی از

بنی اسرائیل را کشت و گروهی را اسیر گرفت و به سرزمین خود برگشت، برای بار دوم هم جنگ کرد و همچنان به جنگ خود ادامه می‌داد، در این هنگام خداوند متعال به شعیا که از پیامبران بنی اسرائیل بود وحی فرمود تا از عابدان بنی اسرائیل مردی امین و نیرومند را برگزیند و به رسالت نزد پادشاهان منطقه ینوی و دیگران بفرستد که خدای را منکرند و حق او را شناخته‌اند و در آن روزگار ده هزار پیارسا در بیت المقدس بودند که همگان جامه پشمین و موین بر تن و پای افزار یوریا بر پا می‌داشتند، دستور داده شد آنان جمع شوند و جمع شدند از میان ایشان سه تن و از آن سه تن یونس را برگزیدند یونس گفت چگونه برای من ممکن است با ممتکران و فرعونیان مبارزه و ستیز کنم، روی به همسر خود کرد و گفت تصمیم بر گریز دارم، زنش او را از این تصمیم منع کرد. یونس میان قوم آمد و آنان را دعوت کرد ولی آن‌ها نپذیرفتند. خداوند به یونس علیه السلام وحی فرمود از میان ایشان برو، یونس بیرون آمد و خود را کنار دجله رساند و آنجا نشست و منتظر نزول عذاب بر قوم شد. خداوند به جبرئیل فرمان داد تا در قوم یونس ابری گسیل دارد که در آن انواع بلا باشد، جبرئیل به مالک دوزخ این فرمان را ابلاغ کرد و او شراره‌ای از دوزخ به شکل ابری سیاه و تاریک روانه داشت و شرر بار به سرزمین ینوی رسید.

و آنجا گسترده شد و بر آن سایه افکند، مردم پنداشتند ابری باران‌زا است. شاه گفت بر حذر باید بود که این ابر، ابری بارانی نیست بلکه ابر عذاب است و می‌ترسم این از آن جهت باشد که ما یونس را تکذیب کرده‌ایم و او پیامبر خداست، آنگاه به مردم گفت بنگرید اگر یونس در شهر و میان شماست نرسید ولی اگر از شهر شما بیرون رفته است بدون شک نابودی شماست، ناگاه پادشاه و همه یارانش بیرون آمدند و گفتند ای یونس کجایی که ما دیگر یا تو مخالفت نمی‌کنیم ولی او را نیافتند. مولانا گفت:

ابر پر آتش جدا شد از سما
ابر می‌غریزد رخ می‌ریخت رنگ
که پدید آمد زیلا آن کرب
سر برهنه جانب صحرا شدند
تا همه ناله و تفرافراختند
خاک می‌کردند بر سر آن نفر
رحم آمد بر سر آن قوم لد
اندک اندک ابر واگشتن گرفت
وقت خاک است و حدیث مستفیض
و آن بها کاجاست زاری را کجاست
خیزای گرینده و دایسم بخند
اشک را در فضل با خون شهید

قوم یونس را چو پیدا شد بلا
برق می‌انداخت می‌سوزید سنگ
جملگان بر بامها بودند شب
جملگان از بامها زیر آمدند
مادران بچگان بیرون انداختند
از نماز شام تا وقت سحر
جملگی آوازه‌ها بگرفته شد
بعد نومیدی و آه تبا شکفت
قصه‌ی یونس دراز است و عریض
چون تضرع را بر حق قدرهاست
هین امید اکنون میان را چست بند
که ابر ابر می‌نهد شاه مجید

یونس به سوی شهر آمد تا ببیند چگونه بر ایشان بلا نازل شده است، ابلیس به صورت پیرمردی به او بر خورد، یونس به او گفت ای پیرمرد از کجا می آیی؟ گفت از تینوی. پرسید امروز چه بر سرشان آمده؟ گفت امروز ابری سفید بر ما بارانی فراوان فرو ریخت و حال آنکه یونس ما را به عذاب تهدید کرده بود که انجام نشد و دانستیم که دروغ گفته است یونس خشمگین شد و گفت پیش قومی که مرا تکذیب می کند باز نمی گردم و برفت. کسانی می گویند، یونس همچنان راه پیمود تا کنار دریا رسید، همان دم که کشتی ای دید اشاره کرد، کشتی به سوی او آمد و او در کشتی نشست. چون کشتی بمیان دریا رسید بایستاد و نمی رفت ملاحان گفتند در میان ما بنده ای است از سید خود گریخته، رسم و آئین کشتی چنین است که چون بنده ای گریخته در کشتی باشد کشتی حرکت نکند و بایستد یونس گفت من هم بنده ای گریخته ای گنه کار، مرا به دریا بیفکنید. ایشان گفتند دل ما نمی آید که تو را به دریا افکنیم که تو سیمای نیکان و نیک مردان داری. گفتند تا قرعه زنیم، سه بار قرعه زدند هر سه بار بر یونس افتاد، یونس خوشش را به دریا افکند، ماهی وی را فرو بلعید، در غزلیات شمس آمده است:

ماهیانی کاندرون جان هر یک یونس است گلشنای که فلک را خوب و خوب آئین کنند

ماهی او را به قعر دریا برد و یونس چهل شبانروز در شکم ماهی بماند. و گفته اند هفت روز و گفته اند سه روز، و در شکم ماهی یک موی وی آزرده نشد و از حال خود تغییر نگشت هر چند حبس وی در شکم ماهی از راه ادب کردن بود اما سلامتی وی در شکم ماهی از معجزات وی بود یونس در آن حال که با خود افتاد از آن کرده پشیمان شد و توبه کرد و به الله تعالی زارید در آن تاریکیها آواز برآورد که: *لا اله الا انت سبحانک - انی کنت من الظالمین* یعنی در تاریکی های دریا، در تاریکی شکم ماهی تسبیح گفت و فریاد برآورد و گفت پروردگارا هیچ معبودی جز تو نیست تو پاک و منزله هستی بدرستی که من از ستمکاران بر نفس خود بودم به جهت مهاجرت و بیرون رفتن و چاره ساز من فقط تویی پروردگارا! مراد من برآورده ساز!

و گفته اند یونس اندر شکم ماهی در قعر دریا آوازی و حسی بسمع وی رسید با خود گفت ما هذاه این چیست؟ رب العزه به وی که در شکم ماهی بود وحی فرستاد که این آواز تسبیح اهل دریاست، یونس به موافقت ایشان آواز به تسبیح برآورد. پروردگار جهانیان به فرشتگان فرمود: این آواز بنده ای من است یونس که او را در شکم ماهی در حبس کرده ام به جهت معصیتی که از وی صادر شده. فرشتگان گفتند بار خدایا آن بنده ای شایسته ای نیکمرد نیک عهد که پیوسته از او عمل صالح صادر شده؟ گفت آری آن بنده صالح است. فرشتگان زبان شفاعت بگشادند و از بهر وی آمرزش خواستند، خاقانی گفت:

از دلو یوسفی بجهد آفتاب و چشم بر حوت یونس به تماشا بر افکند

رب العالمین به رحمت خود دعا یونس را اجابت کرد و شفاعت فرشتگان قبول کرد و او را از آن غم برهانید.

گفته‌اند فرشته‌ای به ماهی گفت او را از شکم خود بیرون انداز که او طعمه تو نیست، ماهی کنار دریا آمد و او را بیرون افکند، خداوند در این باره چنین می‌فرماید: پس او را در صحرا افکندیم در حالیکه بیمار بود.

مولانا در غزلیات شمس گفت:

یونس قدسی تویی، در تن چون ماهی	باز شکاف و بیستی کنان تن ماهی است آن
دلوق تن خویش را برگرو می‌بند	پاک شوای پاکیز، نوبت پاکی است آن
حکم به هم در شکست، هست قضا در خطر	فتنه‌ی حکم است این، آفت قاضی است آن
نفس تو امروز اگر وعده‌ی فردا دهد	برده‌نش زن، از آنک مردک لافی است آن

فَأَسْتَجِبْنَا لَهُ، وَبَعَثْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ، وَكَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْفُتُورَ (۸۸)

پس، اجابتش کردیم و از تنگنا نجاتش دادیم و مؤمنان را نیز چنین نجات دهیم. (۸۸)

فَأَسْتَجِبْنَا لَهُ،

فَأَسْتَجِبْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل

پس ما دعای یونس علی‌ه السلام را اجابت کردیم و شفاعت فرشتگان در حق توبه یونس را پذیرفتیم.

وَبَعَثْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ

و او را از غم دریا نجات دادیم و به ماهی دستور دادیم تا او را از شکم خود بیرون ساحل دریا بیرون افکند.

وَكَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْفُتُورَ

وَكَذَلِكَ: جار و مجرور - نُفَصِّلُ: فعل مضارع - فاعل (نحن) - الْمُفُتُورَ: مفعول به

همچنانکه یونس را از غم نجات دادیم و او را از شکم ماهی بیرون افکندیم ای مؤمنان شما را نیز نجات خواهیم داد.

گویند یونس علی‌ه السلام از شکم ماهی بیرون آمد و یارای برپای ایستادن نداشت و خداوند کنار او بوته کدویی بیرون آورد و آن بوته دارای سه شاخه بود، شاخه‌ای رو به خاور دیگری رو به باختر و سومی بر سرش سایه افکنده بود، جبرئیل آمد و گفت ای یونس! خداوند چندان از بهشت به تو ارزانی خواهد فرمود که راضی و خشنود شوی، سپس با دست خود بر سر و بدن یونس کشید خداوند موهای سر و ریش و بدنش را رویاند، و خداوند به آهویی دستور فرمود آهو آمد و نزد یونس ایستاد و به فرمان خداوند با او سخن گفت، یونس از شنیدن آن آهو مکید و نیرومند شد و سپس همان آهو به یونس می‌زد داد که قوم ایمان آورده‌اند و سرانجام و چگونگی ایمان آنان را بیان کرد و اشتیاق ایشان را بدیدار یونس یاد آور شد، آن ماده آهو همچنان نزدیک یونس چیرا می‌کرد و هرگاه یونس گریسته و تشنه می‌شد شیشوش می‌داد، بعد از چهل روز یونس دید که بوته کدو خشک و آهو ناپدید شده است، یونس

حرکت کرد چون نزدیک سرزمین‌های نینوی رسید جوانان جوانی را دید که بر کتاره راه گوسپند می‌چراند و همواره می‌گویند پروردگارا پدرم را پیش من برگردان، یونس علیه السلام او را شلخت که پسر بزرگش بود دست در آغوش یکدیگر آوردند و مدتی گریستند. این خبر به پادشاه رسید از تخت خود برخاست و گفت پسر را پیش من آورید، او را آوردند بچگونگی خبر را از او پرسید و چون گزارش داد پادشاه شاد شد و خود و اهل نینوی بیرون شدند و با یونس برخوردند و او را به شهر در آوردند پادشاه یونس را بر تخت نشاند و خود برایش ایستاد، مردم شهر هم از دیدن او خوشحال شدند، یونس علیه السلام مدتی میان ایشان بود امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد، تا آنکه پادشاه و همسر یونس و دو پسرش در گذشتند.

وَرَكِبْنَا إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ ﴿۸۹﴾

و زکریا را [یاد کن] آندم که پروردگار خویش را ندا کرد، پروردگارا! مرا تنها نگذار که تو از همه باز ماندگان بهتری. (۸۹)

وَرَكِبْنَا إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ

وَرَكِبْنَا: مفعول به - إِذْ: مفعول فیه - نَادَىٰ: فعل ماضی - (هو) فاعل - رَبَّهُ: مفعول به - رَبِّ: منادی

ای پیغمبر صلی الله علیه و آله یاد کن زکریا را آن هنگام که پروردگار خود را به فریاد خواند و گفت: خداوند! مرا تنها نگذار یعنی به من فرزندی عطا کن تا از من نبوت را میراث برد که در سوره‌های آل عمران و مریم مفصلاً بیان آن وقت مولا ناگفت:

تسویسمانی یا قنآن اندر لحد لا تذرنی فرد خوانسان از احد

در اینجا قصه دعاء و درخواست زکریا از پروردگار خود را اجمالاً می‌آوریم آن هنگام که زکریا در نزد مریم میوه‌ی تازه در غیر وقتش دید دانست که آن از قدرت فراخ خداوند است، او را به فرزندی طمع افتاد و گفت آن خداوند که قادر است در زمینان میوه نابستانی در غیر وقتش دهد پس قادر است که پیرانه سر فرشته دهد آن روز رغبت فرزند خواستن به وی پدید آمد، به محراب برگشت و نماز خواند و به خدای تعالی زاری و دعا کرد و گفت: بار خدایا، تن من از پیری ضعیف گشت و استخوان من سست شد چنانکه شعله‌های آتش در وقت التهاب متفرق شود و پیدا گردد، همچنانکه من دعا کرده‌ام اجابت کردید و از درگاه کرم تو محروم و ناامید برنگشته‌ام اینک نیز پروردگارا دعای من بجنبان کن.

براستی من بعد از این از عموزادگانم می‌ترسم، منظور این است که سرپرستی و روحانیت به غیر فرزندان منتقل خواهد شود، و حال اینکه زن من عاقر و ناز است پروردگارا از نزد خود به من فرزندی ببخش که مثولی امور دین باشد، خداوند توسط جبرئیل علیه السلام وحی کرده ای زکریا! براستی ما تو را به پیری که نام او یحیی است بشارت می‌دهیم یعنی خدای تعالی وحی کرد و جبرئیل را به سوی زکریا

فرستاد و جبرئیل پیام خدای تعالی را به او رساند که بتحقیق در سوره آل عمران آیه ۳۹ بیان شد خداوند می‌فرماید:

و پیش از او کسی را به نام یحیی نیافریده‌ایم یعنی هیچکس پیش از او در این نام که به معنی زنده‌کننده میراث نبوت پدرش و دارای علم و حکمت باشد نیامده است و الله اعلم. زکریا گفت: پروردگارا چگونه باشد برای من پسری و حال آنکه همسر من نازاست و همانا خودم از پیری به نهایت ناتوانی رسیده‌ام زکریا اضافه می‌کند و می‌پرسد پروردگارا آیا می‌خواهی ما را جوان گردانی یا در همین پیری قدرت کامل خود را می‌خواهی نشان بدهی. فرشته (جبرئیل) به امر خدای تعالی گفت همچنین است که تو خودت گفتی یعنی از پیری و ضعفی به تو فرزندی می‌بخشیم. خدای تعالی فرمود: آفریدن فرزند از دو شخص مسن و فرتوت بر قدرت من آسان است بدرستی که بیافریدم تو را پیش از یحیی و تو چیزی نبودى تو را از عدم موجود گردانیدم.

پس از دو پیر مسن و فرتوت بوجود آوردن فرزند چیزی نیست.

زکریا گفت برای من نشانه‌ای و علامتی بنمای که با این نزدیک بودن این واقعه مشخص گردد. گفت نشانه تو آن است که با مردم سه روز مگر به رمز پروردگارت سخن نگویی و پروردگارت را فراوان یاد کن و در بامداد و شامگاه تسبیح گوی. گویی می‌گوید: روزی که به زکریا مژده داده شد که دارای پسری خواهد شد، نود و دو سال داشت. ضحاک از این غیاس نقل می‌کند که زکریا یک صد و بیست ساله و همسرش نود و هشت ساله بوده‌اند گویند، و چون زکریا با همسر خود در آمیخت غسل کرد و به محراب عبادت خود برگشت زنان بنی اسرائیل پیش او آمدند و گفتند کار تو از همسرت شگفت انگیزتر است، زکریا خواست سخن بگوید نتوانست و دانست که همسرش باردار شده است، برای آنان روی زمین نوشت که من سه شبانه روز توانایی سخن گفتن ندارم.

فَاسْتَجَبْنَا لَهُ، وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَى، وَأَصْلَحْنَا لَهُ، زَوْجَهُ، إِنَّهُمْ كَانُوا

فُسْطَرِّعُونِ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَكَ رُغْبًا وَرَهْبًا وَكَانُوا لَنَا خُشْعِينَ ﴿۹۰﴾

پس اجابتش کردیم و یحیی را بدو بخشیدیم و همسر او را شایسته کردیم، که آنها به کارهای نیکو همی شتافتند و با امید و بیم ما را می‌خواندند و در قبال ما فروتنان بودند. (۹۰)

فَاسْتَجَبْنَا لَهُ.

پس دعای او را قبول کردیم که در آیت ما قبل بیان آن رفت.

وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَى، وَأَصْلَحْنَا لَهُ، زَوْجَهُ.

وَهَبْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - يَحْيَى: مفعول به

و بخشیدیم بدو یحیی را پسری که با تولد او جهان را به نور نبوت روشن گردانیدیم و همسر زکریا را که زنی نازا بود برای تولد فرزند مستعد گردانیدیم.

إِنَّهُمْ كَانُوا يُسْكَرُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَكَ رَبِّاً وَرَهْباً

هم: اسم: اِنَّ - (و) اسم: گان - يُسْكَرُونَ: فعل مضارع، (و) فاعل، جمله خبر گان
 بدستی این پیغمبرانی که وقایع آنان را ذکر کردیم همگی در تیکوش می شتافتند و ما را از برای ثواب
 می خواندند و به یکتاپرستی دعوت می کردند و از ترس عذاب آخرت که همان آتش دوزخ است
 می ترسیدند.

وَكَانُوا لَنَا خَشِيعِينَ

(و) اسم: گان - خَشِيعِينَ: خبر گان

ایشان از جمله فروتنان و خاشعین و فرمانبرندگان و نیازمندان بودند فروتنی داشتند آمیخته با ادب و
 احترام و ترس و خوف. توام با امیدواری و رجا.

وَالَّتِي أَحْصَيْتَ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا آيَةً

لِلْعَالَمِينَ ﴿٩١﴾

و آن زن را یاد کن که عفت خویش نگهداشت و از روح خویش در او دمیدیم و او را با پسرش برای
 جهانیان عبرتی کردیم. (۹۱)

وَالَّتِي أَحْصَيْتَ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ

وَالَّتِي: مفعول به - أَحْصَيْتَ: فعل ماضی - (هی) فاعل - فَرْجَهَا: مفعول به

و علاوه بر این پیغمبرانی که مذکور شد، یاد کن آن زنی را که از ناپاکی ها دامن خود را پاک نگه داشت
 مراد مریم بنت عمران است که دست هیچکس بر دامن پاک وی نرسید و بدون شوهر به عیسی باردار
 کردیم و به جبرئیل علیه السلام فرمودیم تا در پیراهن او از یقه و یا آستین او در دمید و با این دمیدن روح
 عیسی مسیح را در درون شکم مریم جاری گردانیدیم که قصه ی وی و خبر و صحبت وی که معجزه از
 برای عالمیان است، پس عیسی از مادر متولد شد و حیی نخستین کسی است که به عیسی علیه السلام اقرار
 آورد و او را تصدیق کرد.

إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ ﴿٩٢﴾

این آئین شماست، آئین یگانه و من پروردگار شمایم، پس مرا عبادت کنید. (۹۲)

إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً

هَذِهِ: اسم: اِنَّ - أُمَّةً: خبر اِنَّ - أُمَّتُكُمْ: حال

بعد از بیان سرگذشت پیامبران گذشته در اینجا خداوند متعال نتیجه گرفته خطاب به محمد صلی الله علیه و آله
 می فرماید ای محمد صلی الله علیه و آله بدستیکه این ملت واحده و دین اسلام که برای شما تبلیغ آن واجب است و
 در برابر رنجها و سختی هایی که از جانب مشرکان به تو می رسد پایداری و استقامت کنید همچنانکه

پیغمبران پیشین استقامت کردند که همگی مردم را به توحید و نبوت دعوت کردند. تو نیز بی وقفه و بدون ترس از جهت ایداء و ادیت ایشان رسالت خود را بنحو شایسته به انجام برسان و سرگذشت پیامبران پیشین را به ایشان بازگو کن تا شاید عبرت گیرند.

وَأَنَّا رَتِّبْنَا لَكُمْ فَاعْبُدُونَا

(اَنَا): مبتدا - رَتِّبْنَا: خبر

و من آفریدگار شمایم و غیر از من خدایی نیست پس فقط مرا پرستش و عبادت کنید.

وَنَقُطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كَلَّا إِلَيْنَا رَاجِعُونَ ﴿۹۳﴾

ولی امت‌ها در کارشان میان خویش فرقه‌ها شدند و همگی بجا باز می‌گردند. (۹۳)

وَنَقُطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ

وَنَقُطَّعُوا: فعل ماضی، (و) فاعل - أَمْرَهُمْ: مفعول به - بَيْنَهُمْ: مفعول فیه

مادر اصل یک نهاد به ملت‌های گذشته داده بودیم ولی خودشان در کار دین خود فرقه‌فرقه شدند مانند یهود و نصاری و در بین مردم اختلاف انداخته نفاق بوجود آوردند.

كَلَّا إِلَيْنَا رَاجِعُونَ

كَلَّا: مبتدا - رَاجِعُونَ: خبر

همه‌ی این فرقه‌ها و گروه‌ها که متفرق شدند و شاخه شاخه شدند به سوی ما بازگردانده خواهند شد و ایشان را بنا توحه به اعمالشان پاداش خواهیم داد.

فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاشِبُونَ ﴿۹۴﴾

و هر که اعمال شایسته کند و مؤمن باشد کوشش او بی پاداش نماند و ما برای او ثبت کنانیم. (۹۴)

فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ

(و) حالیه - (هو): مبتدا - مُؤْمِنٌ: خبر

هر کسی از کارهای شایسته و نیکو انجام دهد و در حالیکه به خدای یکتا و رسولش ایمان آورده و گرویده باشد پس پاداش کردار او را ضایع نخواهیم کرد. در جای دیگر گفت پاداش نیکوکاران را مضاعف کنیم، بجای یک نیکی ده بنویسیم و در آن بیفزائیم اعمال مؤمنان پذیرفته است و سعی ایشان مشکور و این بر کافران حرام است. نه سعی ایشان مشکور و نه عمل ایشان مقبول که ایشان هرگز توبه نکنند و مؤمن نشوند.

وَإِنَّا لَهُ كَاشِبُونَ

(نَا): اسم إن - كَاشِبُونَ: خبر إن.

و ما قطعاً توسط فرشتگان در دفتر اعمالشان ثبت خواهیم کرد و به کسی ظلم کرده نخواهد شد. بیت:
مُذَكَّرًا نِيَكُوَانُ صَائِعٌ نِيَاشَد نَزْدَ حَقٍّ لَا تُضَيِّعُ اللَّهُ فِي الدَّارَيْنِ أَجْرًا الْمُحْسِنِينَ

وَحَرَّمَ عَلَى قَرَبَةٍ أَهْلَكْنَهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿٩٥﴾

بر مردم دهکده‌ای که هلاکشان کرده‌ایم بازگشتشان حرام است. (۹۵)

وَحَرَّمَ عَلَى قَرَبَةٍ أَهْلَكْنَهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ

حَرَّمَ: خبر مقدم - هُمْ: اسمِ إِنَّ - لَا يَرْجِعُونَ: فعل مضارع، فاعل (و) - جمله خبریَّان، مبتدا مؤخر محذوف

و حرام است (غیر ممکن است) اهل شهری که ما ایشان را به عذاب به جهت کفرشان هلاک کردیم به سوی ما برنگردند یعنی قطعاً آنان به سوی ما باز خواهند گشت و ما به حساب و کتاب آنان رسیدگی خواهیم نمود و به سزای اعمالشان خواهیم رساند.

حَقٌّ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِّنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ ﴿٩٦﴾

تا وقتی که یاجوج و ماجوج گشوده شوند و آن‌ها از هر تپه‌ای شتابان شوند. (۹۶)

حَقٌّ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِّنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ

فُتِحَتْ: فعل ماضی مجهول - يَأْجُوجُ: نایب فاعل

این برگشت ایشان تا زمانی ادامه خواهد یافت که یاجوج و ماجوج رها می‌شوند و شتابان از هر بلندی و ارتفاعی می‌گذرند و باعث هرج و مرج در روی زمین می‌شوند و در روی زمین هر چه از خشک و تر باشد بخورند و بیاشامند یعنی فرا رسیدن زور قیامت چون یکی از نشانه‌های قیامت رها شدن یاجوج و ماجوج است.

در حدیث صحیح از عبدالله بن مسعود نقل است که می‌گفته است شبی که پیامبر ﷺ را به معراج بردند تا ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام دیدار و ساعتی گفتگو فرمود رسول خدا نخست از ابراهیم سپس از موسی درباره قیامت پرسید که گفتند آگاه نیستیم و بدان علم نداریم آنگاه از عیسی پرسید او فرمود با من برای پیش از ظهور قیامت عهدی شده است ولی هنگام قطعی آن را هیچکس غیر از خدا نمی‌داند، عیسی سپس داستان خروج دجال را گفت و افزود که من از آسمان فرود می‌آیم و او را می‌کشم و مردم به سرزمین‌های خود برمی‌گردند ولی یاجوج و ماجوج به رویارویی مردم می‌آیند و از هر ارتفاعی سرازیر می‌شوند و همه چیز را تباہ می‌سازند مردم به پیشگاه الهی زاری می‌کنند و من از خدا می‌خوانم که یاجوج و ماجوج را ببنیراند که چنان می‌فرماید و زمین از بوی لاشه‌هایشان گندیده می‌شود باز مردم به پیشگاه الهی زاری می‌کنند خداوند بارانی می‌فرستد که لاشه‌ها را با خود به دریا می‌برد، آنگاه کوهها فرو می‌ریزد و زمین چون سفره گسترده می‌شود و به من گفته شده است که در آن

هنگام قیام قیامت نزدیک است همچون زن آبستنی که نمی‌تواند دقیق بفهمد چه هنگامی می‌زاید و ناگاه با زایمان خود آنان را غافلگیر کند. و نیز از رسول خدا ﷺ نقل است که فرموده‌اند: بزودی مسلمانان از کمانها و جوبه‌های تیز و سیرهای یاجوج و ماجوج چندان آتش روشن خواهند کرد که هفت سال طول خواهد کشید و خداوند یاری دهنده است.

وَأَقْرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَخِصَةٌ أَبْصَرُ الَّذِينَ كَفَرُوا تَتُولَتُنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿٩٧﴾

و وعده حق نزدیک شود و دیدگان کسانی که کافر بوده‌اند خیره مانند، ای وای بر ما! که از این حال غافل بودیم بلکه ما ستمگران بودیم. (۹۷)

وَأَقْرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَخِصَةٌ أَبْصَرُ الَّذِينَ كَفَرُوا
وَأَقْرَبَ: فعل ماضی - الْوَعْدُ: فاعل - الْحَقُّ: نعمت - (هی) مبتدا - شَخِصَةٌ: خبر مقدم - أَبْصَرُ: مبتدا مؤخر، جمله خبر (هی)

در این وقت وعده‌ی راستین و بحق خداوند که همان روز قیامت است نزدیک می‌شود. یعنی موعد مکافات و مجازات نزدیک شود چشمان مشرکان و تکذیب‌کنندگان از غرط هول و هیبت خیره و متعجب می‌ماند.

يَتُولَتُنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ

(یا) تنبیه - يَتُولَتُنَا: مفعول مطلق - (نا) مضاف الیه

در آن حال هول و هیبت می‌گویند ای وای بر ما بدرستی که ما در دنیا در غفلت بودیم و از وضع امروز بی‌خبر بودیم بلکه ما بر نفس خود ستمکاران بودیم و سخنان بحق پیغمبران را نشنیدیم و آن را تکذیب کردیم و از گفتار راست آنان سرپیچی نمودیم و امروز به این بلا و مجازات گرفتار آمدیم.

إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنتُمْ لَهَا وَارِدُونَ ﴿٩٨﴾

شما و آنچه سوی خدا می‌پرستید سنگ ریزه جهنم‌اید و بدان وارد می‌شوید. (۹۸)

إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ
کُمْ: اسم إن - حَصَبُ: خیران

ای کافران ستمگرا! شما و آنچه را از بتان می‌پرستید غیر خدای تعالی هیزم آتش جهنم خواهید بود و به‌مراه بتان خود در آتش جهنم خواهید سوخت.

* «عده‌ای از مفسرین گفته‌اند که آیه خطاب به مشرکین مکه است و مراد از «وَمَا تَعْبُدُونَ» بت‌ها هستند و به هیچ عنوان مسح و عزیز و امثال آنان را شامل نمی‌گردد، زیرا «ما» برای غیر ذوی العقول بکار برده می‌شود. نگاه کنید: مختصر تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۵۲۳ و تفسیر کابلی ج ۴ ص ۱۸۴

أَنشُرْ لَهُمَا وَرَدُونَ

أَنشُرْ: مبتدا - لَهُمَا: جار و مجرور - وَرَدُونَ: خبر

شما حتماً و قطعاً وارد شوندگان و داخل شوندگان به دوزخ هستید.

لَوْ كَانَتْ هَتُولَاءَ ۖ إِلَهَةٌ مَّا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٩٩﴾

اگر اینان خدا بودند وارد جهنم نمی شدند، اما همگی در آن جاودانند. (۹۹)

لَوْ كَانَتْ هَتُولَاءَ ۖ إِلَهَةٌ مَّا وَرَدُوهَا

هَتُولَاءَ: اسم کان - إِلَهَةٌ: خبر کان

اگر این بتان نبود بالله چنانکه بت پرستان گمان می بردند خدایان می بودند هرگز به دوزخ داخل نمی شدند زیرا که خدای عذاب دهنده است نه اینکه عذاب داده شوند.

وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ

وَكُلٌّ: مبتدا - خَالِدُونَ: خبر

بلکه همه آنها از بت و بت پرستان در آن دوزخ جاودان می مانند و عذاب داده شوند.

لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ ﴿١٠٠﴾

در آنجا ناله ای دارند و در آنجا چیزی نمی شنوند. (۱۰۰)

لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ

لَهُمْ: جار و مجرور، خبر مقدم - زَفِيرٌ: مبتدا موخر - هُمْ: مبتدا - لَا يَسْمَعُونَ: فعل مضارع، (و) فاعل - جمله خبر

بر ایشان است در دوزخ ناله زار و غم انگیزی که همیشه در آتش جهنم اند و در آن آه و ناله می سوزند و در آنجا آنچه را که باعث شادی و خوشی آنان شود نمی شنوند.

إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ ﴿١٠١﴾

و کسانی که درباره آنها از جانب ما وعده نیکی داده شده است از جهنم دور شوند. (۱۰۱)

إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ

این عباس و گروهی از مفسران در سبب نزول این آیت گفته اند که بزرگان قریش در حطیم حاضر بودند و اطراف کعبه مقدسه سیصدونه بت نهاده بودند و آن را می پرستیدند رسول خدا ﷺ بر ایشان این آیه را

خواند: إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ کَافِرَانِ را این سخن دشوار آمد فریاد برآوردند و گفتند: آیا می بینید که محمد ﷺ خدایان ما را زشت می گوید و دشنام می دهد؟ رسول خدا ﷺ بر رفت. عبدالله بن الزبیری در آمد و گفت چه شده است شما را؟ گفتند: محمد ﷺ خدایان ما را

بد می گوید و دشنام می دهد و این آیه را می خواند که: **إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ يُغَادَرُونَ ظُهُورَهُمُ الْيَوْمَ بِآيَاتِهِ** گفت او را بیاورید تا من با او سخن بگویم، رسول خدا را حاضر کردند گفت ای محمد ﷺ آیا این تخصیص فقط برای خدايان ماست که وارد جهنم می شوند و در آتش جهنم می سوزند یا هر معبودی که غیر از الله باشد شامل است؟ رسول خدا ﷺ فرمود عموماً بر همه شامل است. ابن الزیجری گفت: من برنده شدم و دشمن شکست خورده چونکه، به خدای این کعبه جهودان عزیز را می پرستیدند، مسیحیان مسیح را می پرستیدند، بنو مسیح فرشتگان را می پرستیدند پس با ادله شما همه آنان در دوزخ اند؟ رسول خدا ﷺ گفت: مراد این آیت بتان است نه عزیز و مسیح که ایشان انسان اند و نه فرشتگان که اگر مراد ایشان بودند/انکم و من تعبدون می گفت و حال آنکه انکم و ما تعبدون گفته است یعنی ما آورده نه من، می گوید:

بدرستی آنانکه به خاطر ایمان درست از مادر تیگویی پیشی گرفته اند برایشان است سعادت و توفیق و عاقبت نیک.

أُولَئِكَ عَنْهَا مُعَذَّوْنَ

أُولَئِكَ، مبتدا - مُعَذَّوْنَ، خبر

چنین کسانی که تیگویی کرده اند از آتش جهنم دور نگه داشته می شوند و از سعادت بهره مند خواهند بود.

لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ (۱۰۲)

زمره آن را نشنوند و خودشان در آنچه دلهایشان بخواهد جاودان اند، (۱۰۲)

لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا

لَا يَسْمَعُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - حَسِيسَهَا: مفعول به.

و ایشان حتی صدا و آواز آتش جهنم را هم نمی شنوند به جهت آنکه ایشان در اعلی غلبین اند و بتان در اسفل السافلین.

وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ

هُمْ، مبتدا - خَالِدُونَ، خبر

و ایشان آنچه خود می خواهند و در دلهایشان آرزوست به آن می رسند و در آن جاوید می مانند.

۱- مجده ای از مفسرین «ما» و «در» دو «ما تعبدون» غام قرار داده اند و مختص اصنام نمی دانند یعنی ذوی العقول و غیر ذوی العقول هر دو را شامل می شود، بنابر این آیه «ان الذين سبقوا» از «و ما تعبدون» مستثنی شده است. «... أولئك عنها معذون» نزلت استثناء عن المعبدون و خرج منهم عزیز و المسيح كما قال ابن عباس لانکم و ما تعبدون. ثم استثنى فقال (ان الذين سبقوا) فقال هم الملائكة و عيسى و نوح و لک فما بعد من نوح الله عز و جل و قال ابن أبي نجیح عن مجاهد أولئك عنها معذون قال عيسى و عزیز و الملائكة... مختصر تفسیر ابن کثیر ج ۲، ص ۵۲۳

لَا يَخْزُهُمُ الْفَرْعُ الْأَكْبَرُ وَنَلَقَهُمُ الْمَلَكُ هَذِهِ يَوْمَ كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿١٠٣﴾

وحشت بزرگ غمگیشان نکند و فرشتگان استقبالشان کنند که این روزی است که بشما وعده می دادند. (۱۰۳)

لَا يَخْزُهُمُ الْفَرْعُ الْأَكْبَرُ وَنَلَقَهُمُ الْمَلَكُ هَذِهِ

لَا يَخْزُهُمُ: فعل مضارع - هُمْ: مفعول به - الْفَرْعُ الْأَكْبَرُ: ترسناک ترین هراس روز قیامت، فاعل

فرع اکبر، ترسناک ترین هول روز قیامت ایشان را به ترس و وحشت نمی اندازد و اندوهگین نمی کند بلکه فرشتگان رحمت بر در بهشت به استقبال ایشان می آیند و به ایشان این نعمت بزرگ و جاویدان و بی کران را تبریک و بشارت می دهند.

حضرت رسول ﷺ گفت:

در روز قیامت سه کس از فرع اکبر ایمن و آسوده گشته و بیم حساب به ایشان نمی رسد. یکی کسی که بدون ریا قرآن خواند دیگری به جهت رضای خدا پیشوای نماز کند که قوم از وی راضی باشند و بنا مؤذنی کند بی مزد در طلب رضای خدا سوم اینکه کسی بنده اسیر را آزاد گرداند به جهت آن حق از طلب آخرت باز نمی ماند.

هَذِهِ يَوْمَ كُنْتُمْ تُوعَدُونَ

هَذَا: مبتدا - يَوْمَكُمْ: خبر

این آن روزی است که شما را در دنیا وعده داده بودند که در بهشت به کرامت و نعمت برسد و ثواب و پاداش طاعت خود ببیند.

يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِ لِلْكِتَابِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعْدًا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ ﴿١٠٤﴾

روزی که آسمانها را در هم پیچیم چون در هم پیچیدن طومار برای نوشتن، چنانکه خلقت را از اول پدید کرده ایم اعاده آن نیز کنیم که کار ما چنین است. (۱۰۴)

يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِ لِلْكِتَابِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ

نُعِيدُهُ: فعل مضارع - ه: مفعول به - (نحن) فاعل

گفته اند. سجل نام کاتب است که نویسنده ی صحیفه است آنکه خلاف کردند که آن کاتب کیست؟ قومی گفتند نام کاتب رسول ﷺ است، قومی گفتند نام فرشته است که استغفار بندگان می نویسد. قومی گفتند نام فرشته ای است که صحایف اعمال بنده در دست وی است و پس از مرگ وی آن را در نوردد و

طی کنند. رب العالمین در نور دیدن آسمان را به طومار مانند کرده است یعنی همانطوریکه کاتب ضحیفه را بی رنج و آسان در می نوردد آسمان بدان با عظمت را نیز بدون تکلف و مشکل در خواهیم نوردید. آنکه از روی شروعی دوباره گفت. همچنانکه اول بار بدون کمک از عدم خلق کردیم آفرینش را دوباره برگشت می دهیم و مردمان را زنده می گردانیم و برای حساب و کتاب حاضر می کنیم و این کار نزد قدرت ما آسان است.

وَعْدًا عَلَيْنَا

وَعْدًا: مفعول مطلق

همچنانکه وعده داده بودیم به آن وعده وفا می کنیم.

إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ

(نا) اسمِ اَنّ - (نا) اسمِ کات - فَاعِلِينَ: خبرِ کات، جمله خبرِ اَنّ

بدینستیکه ما قطعاً این کار را خواهیم کرد و به حساب و کتاب آنان رسیدگی خواهیم کرد و پاداش و مجازات هر کس را بنا به اعمالشان خواهیم داد.

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ ﴿١٠٥﴾

و در حقیقت در زبور، از پس آن کتاب نوشتیم که زمین را بنده گان شایسته من میراث می برند. (۱۰۵)

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ

الْأَرْضُ اسمِ اَنّ - يَرِثُهَا: فعل مضارع - ها: مفعول به - عِبَادِيَ: فاعل، جمله خبرِ اَنّ

در معنای ارض (زمین) اختلاف کردند. گفته اند اینجا همان زمین دنیاست باز اختلاف کردند و گفتند کدام زمین است؟ قومی گفتند زمین مقدسه است (فلسطین) که از جباران میراث بردند. قومی گفتند زمین مصر است که از قبطیان میراث بردند. قومی گفتند همه ی زمین دنیاست که امت محمد ﷺ از جهانیان که پیش از ایشان بودند میراث بردند. پس می گوید: ما در کتابهای منزل به پیغامبران پس از آنکه در لوح محفوظ ثبت کرده بودیم نوشتیم و حکم کردیم که قطعاً سراسر زمین را بنده گان صالح و شایسته ما به ارث خواهند برد و بر آن مسلط خواهند شد.

إِنَّ فِي هَذَا لَلْبَلَاءِ لِقَوْمٍ عَكِيدِينَ ﴿١٠٦﴾

که در این برای گروه عبادت پیشه بلاغی هست. (۱۰۶)

إِنَّ فِي هَذَا لَلْبَلَاءِ لِقَوْمٍ عَكِيدِينَ

فِي هَذَا: جار و مجرور خبرِ اَنّ مقدم - لَلْبَلَاءِ: اسمِ اَنّ.

بدرستی که از اخبار و وعده‌هایی که یاد کردیم برای پرستندگان یعنی امت حضرت رسول ﷺ که اخبار و نصیحت‌های قرآن برای ایشان کافی است که راه و رسم قانون زندگی را از آن استنباط کنند و بفهمند و در زندگی بکار ببرند و در آخرت سعادت‌مند گردند.

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ﴿١٠٧﴾

و ما تو را نفرستادیم مگر این که رحمتی برای جهانیان باشی. (۱۰۷)

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ

ای محمد ﷺ ما تو را بر عالمیان نفرستادیم مگر اینکه بر مؤمنان و گرویدگان رحمت باشی تا در آخرت با برکت توبه بهشت جاودان برسند. مولانا گفت:

زان بیاورد انبیا را بر زمین
تا کندشان رحمه للعالمین
شیخ سعدی گفت:

تویی سایه‌ی لطف حق بر زمین،
پیمبر صفت رحمه العالمین

قُلْ إِنَّمَا يُوحِي إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَحْدَهُ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿١٠٨﴾

بگو: حق این است، بمن وحی می‌رسد که خدای من خدای یکتاست آیا شما مسلمان می‌شوید؟ (۱۰۸)

قُلْ إِنَّمَا يُوحِي إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَحْدَهُ

إِلَهُكُمْ: مبتدا - کم: مضاف الیه - إِلَهُ: خبر

ای محمد ﷺ به مشرکان مکه بگو که به من وحی کرده می‌شود اینکه معبود شما یکی است و غیر از او خدایی نیست و او خدای یکتا و واحد است.

فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ

أَنْتُمْ: مبتدا - مُسْلِمُونَ: خبر

پس آیا به خدای یگانه گردن می‌نهد و تسلیم او می‌شوید و از گرویدگان و گردن‌نهادگان اید؟

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ ءَاذَنْتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ وَإِنْ أَدْرَيْتُمْ أَقْرَبُ أَمْ يَعِيدُ مَا تُوعَدُونَ ﴿١٠٩﴾

اگر پشت بگردند پس بگو: شما را یکسان آگاه کردم و من چه دانم آنچه بشما وعده می‌دهند نزدیک است یا دور. (۱۰۹)

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ ءَاذَنْتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ

ءَاذَنْتُكُمْ: فعل ماضی - (ت) فاعل - کُم: مفعول به - سَوَاءٍ: حال

پس اگر با توجه به وحی‌هایی که شده و پیام‌هایی که به مشرکان رسانده شده و وعده‌هایی که به ایشان داده شده باز به دعوت و پیامها توجه نکنند و از توحید و یکپارستی برگردند پس ای محمد ﷺ به

ایشان بگو من شما را آگاه کردم و پیام و تبلیغ خود را رسانیدم پس من و شما در آنچه که شما رسانیدم برابر و مساوی هستیم.

وَإِنْ أَدْرِي أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدُ مَا تُوعَدُونَ

اَقْرَبُ: خبر مقدم - تُوعَدُونَ: فعل مضارع مجهول، (و) نایب فاعل - مبتدا مؤخر محذوف
اما من نمی دانم آن وعده عذاب که شما داده ام نزدیک است یا دور؟ بهر حال حشر و قیامت آمدنی است و قطعاً خواهد آمد و به حساب و کتاب همه رسیدگی خواهد شد و پاداش اعمال بی کم و کاست داده خواهد شد.

إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهَنَّمَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ ﴿۱۱۰﴾

خدا گفتار بلند را داند و آنچه را مکتوم دارید نیز داند. (۱۱۰)

إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهَنَّمَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ

ه: اسم إن - يَعْلَمُ: فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله خبری إن.

بدینستیکه خداوند سخن آشکار کافران را در طعن و تکذیب اسلام می داند و نیز آنچه را که در درون خود از جهت کینه و حسد بر پیغمبر ﷺ و کینه توزهایی که بر مسلمانان می کنند آگاه است.
بر و علم یک ذره پوشیده نیست که پیدا و پنهان به نزدش یکی است

وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتْنٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿۱۱۱﴾

و خود ندانم شاید آن [تاخیر عذاب] برای شما امتحانی باشد و تمتعی در دنیا تا هنگام مرگ فرا رسد. (۱۱۱)

وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتْنٌ إِلَىٰ حِينٍ

ه: اسم لعل - فِتْنَةٌ: خبر لعل

من نمی دانم تاخیر عذاب و به قیامت انداختن آن از برای شما آزمایشی باشد تا شاید مدتی از مال و متاع این دنیا شما را بهره مند سازد و تا زمان اجل موعود از لذات دنیوی برخوردار گرداند.

قُلْ رَبِّ أَحْكُمُ بِالْحَقِّ وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ ﴿۱۱۲﴾

گفت: پروردگار! بحق داوری کن. پروردگار ما همان خدای مهربان است و درباره ی آنچه حکایت می کنید کمک از او باید خواست. (۱۱۲)

قُلْ رَبِّ أَحْكُمُ بِالْحَقِّ

قُلْ: فعل ماضی - فاعل (هو) - رَبِّ: منادا

حضرت محمد ﷺ بعد از این همه ارشاد و نصیحت ناامید از گرویدن مشرکان اهل مکه روی به درگاه الهی آورد و گفت پروردگارا بین ما و بین اهل مکه به عدل و انصاف داوری و حکم کن.

وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ

و گاه می‌تواند از روی خیر - نما، مصدق

و بر روی کار مایه اثر می‌گذارد. خود بسیار مهتران است از این ناری تولید و بر تهمت های ناروایی که در

حق عذاب موجود در او می‌دارد به او نگاه می‌دارم و تنها از او کمک نمی‌جویم نیست

براد می‌گویند که درگاه پادشاهی بخواند که هیچکس نشود نما امید از آن درگاه

سوره الحج

سوره الحج هفتاد و هشت آیت است و همه مکی است گفته اند از آیه ۱۹ لغایت آیه ۲۴ مدنی است و به جهت اعلان فرضیه حج بر مردم بر زبان ابراهیم خلیل علیه السلام بعد از بنای خانه کعبه این سوره به حج نامیده شده است. در این سوره ای میار که در باره فرضیت حج و مشروغیت جهاد مسلحانه و نیز از موضوعاتی چون ایمان به خدای یگانه، توحید و معاد سخن به میان آمده است.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ (۱)
ای مردم! از پروردگارتان بترسید که زلزله رستاخیز، چیزی است هول انگیز. (۱)

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ

ای منادا - ها: تنبیه - النَّاسُ: عطف بیان - اتَّقُوا: فعل امر (و) فاعل - رَبَّكُمُ: مفعول به.
ای مردم از عذاب پروردگارتان و از عقوبت خدای تعالی که صاحب و مالک و مربی کارهای شماست بترسید و از عذاب خدای تعالی به او روی آورید و او را اطاعت کنید.

إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ

زَلْزَلَةٌ: اسم إِنَّ - شَيْءٌ: خبر إِنَّ.

بدرستی که زلزله بسیار بزرگ و هولناک است و این زلزله از نشانه های قیامت است گفتند این زلزله کی خواهد بود؟ قومی گفتند این زلزله در روز قیامت که قریب قیامت با نفخه اول به وقوع خواهد پیوست که آنرا نفخه و ترس و هول گویند. گفتند فرشته ای از آسمان صیحه زند و فریاد زند که ندای وی به اهل زمین برسد چون آنرا بشنوند همه در فرج و ترس و هراس افتند و زمان یار خود فرو لهند و کوهها بشدت جنبانده شوند و بدنبال این زلزله آفتاب از مغرب برآید.
بیت:

در طبقات زمین افکندیم زلزله الساعه شی عظیم

يَوْمَ تَرْوُفُهُمْ تَدْعُلُ كُلُّ مِرْصَعةٍ عَمَّا آرَضَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهَا

وَتَرَى النَّاسَ سُكَرَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ (۲)

روزی که زلزله رستاخیز را بینید زنان شیرده از شیر خوار خویش عاقل شوند و زنان باردار بار خویش بگذارند و مردمان را مستان بینی اما مستان نیستند ولی عذاب خدا سخت است. (۲)

يَوْمَ تَرْوِيهَا نَدَاهُلٌ كُلٌّ مَّرْضَعَةٍ ۚ صَدًّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا
وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَارَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ
يَوْمَ: مفعول فيه - تَرْوِيهَا: فعل مضارع، (و) فاعل - ها: مفعول به.

این آیت دلیل گفتار آن کسانی است که گفته اند زلزله در دنیا پیش از رستاخیز خواهد بود چونکه وضع حمل و شیرخوارگی بعد از بعثت وجود نخواهد داشت.

اما آن کسانی که می گویند زلزله در قیامت است و این سخن بر بزرگی روز قیامت و شدت هول و صعوبت آن دلالت می کند وضع حمل و رضاع را مثال آورده است. بهر حال می گوید:

روزی که آن زلزله را بینند از ترس و هیبت و صعوبت آن هر شیر دهنده ای از شیرخواران خود با توجه به میل باطنی و عاطفه و احساس مادریشان غافل می شوند و هر زن بارداری بار خود را از ترس آن بیفکند و سقط جنین کنند و مردمان را از ترس و هیبت و فرج و هولناکی آن در حالت مستان می بینی در حالیکه مست نیستند و شراب مستی آور نخورده اند اما عذاب خدای تعالی بسیار سخت و ترسناک است بدینجهت مردمان را مست و مدهوش می نماید.

همی بر فلک شد ز مردم خروش دماغ از تبش می برآمد به جوش

از ابوهریره روایت شده است گفت که حضرت رسول خدا ﷺ فرمود:

الشمس و القمر مکوران يوم القيمة:

خورشید و ماه در روز قیامت پیچیده می شوند یعنی برداشته و در گوشه ای انداخته می شوند چنانکه جامعه را پیچند و در گوشه ای بیندازند یا مراد نور و روشنائی این ها زوال می پذیرد و بی اثر می شود.

وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ
بعضی مردم، در باره خدای بدون علم مجادله کنند و پیرو شیطانهای شرور شوند. (۳)

وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ

وَمِنَ النَّاسِ : جار و مجرور خبر مقدم - مَن: مبتدا مؤخر

این آیت در شان النضرین الحارث فرو آمد، مردی کافر و سخت دل و سخت حضومت بود. فرشتگان را دختران خدا نامید و قرآن را داستان پیشینیان خواند و یوم بعث را منکر بود و مجادله ای که در حق خدای تعالی داشت آن بود که از روی کفر و شرک و جهالت می گفت الله تعالی قادر نیست مردگان را بعد از آنکه خاک گشت زنده نماید و بدینجهت با رسول خدا دشمنی می ورزید.

رب العزه گفت: با مردمان کسی هست که در کتاب خدای تعالی بدون هیچ دلیل و برهان و علم و دانشی با رسول مجادله می کند و از شیطان سرکش که سرنوشت آنان در ازل رقم خورده و گمراه شده است پیروی می کند.

كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَن تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ ﴿٤﴾

بر او [شیطان] مقرر شده که هر که با او دوستی کند، به ضلالتش افکند و به آتش سوزانش راهبر شود. (۴)

كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضِلُّهُ، وَيَهْدِيهِ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ

در لوح محفوظ ثبت شده است براستی هر که شیطان را دوستی ورزد و از او متابعت کند حتماً او را گمراه می گرداند و به سوی عذاب آتش سوزان هدایت می کند و راه می نماید یعنی تحکم بر آن کافر بت پرست است که از روی جهالت و کفر انکار حق می کردند و بعث و نشر را منکر بودند و بارسل خدا ﷻ دشمن بودند حتماً چنین کسان در آتش جهنم خواهند سوخت.

يَكَايُهَا النَّاسُ إِنَّ كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِّنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِّنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقَرِّرَ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّنْ يُتَوَفَّى وَمِنْكُمْ مَّنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ﴿٥﴾

ای مردم اگر از زندگی دوباره شک دارید، ما شما را از خاک آفریدیم آنگاه از نطفه، آنگاه از خون بسته، آنگاه از پاره گوشت تصویر گرفته یا نگرفته، تا برای شما توضیح دهیم و هر چه خواهیم در رحمها قرار دهیم تا مدتی معین، آنگاه شما را کودکی بیرون آریم، تا بقوت خویش رسید، از شما کسی باشد که وفات یابد و از شما کسی باشد که به پست ترین دوران عمر رسد تا پس از دانستن چیزی نداند، و زمین را مرده بینی و چون آب بر آن نازل کنیم بجنبد و برآید و از همه نوع گیاهان زیبا و نیکو بزیانند. (۵)

يَكَايُهَا النَّاسُ إِنَّ كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِّنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِّنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ

ای: منادا- ها: تنبيه- النَّاسُ: عطف بیان- تم: اسم گات- فِي رَيْبٍ: جار و مجرور خبر گات خطاب به منکران حشر می گوید: ای مردمان اگر شما از برانگیختن دوباره در روز رستاخیز در شک هستید و بعث را منکر اید پس توجه کنید به آفرینش خودتان که ما شما را از خاک خلق کردیم. خمرت طینه آدم بیدی از بعین صباحاً.

زخاک آفریدت خداوند پاک پس ای بنده افتادگی کن چو خاک

سپس شما را از آب منی خلق کردیم و شما را در اول آفرینش در اطوار خلقت از این خال به آن خال و از این هیئت به آن هیئت بگردانیدیم و تغییر شکل دادیم و مراحل رشد شما را در شکم مادرها بوجود آوردیم یعنی روزگاری نطفه بودید و روزگاری پاره خون بسته و روزگاری تکه گوشت پاره تصویر گرفته یا نگرفته بودید و برای ما خیلی آسان بود بدون طی کردن این مراحل شما را به یکبار بیافریم اما خواستیم که بشما کمال قدرت خود را بنمایانیم با چنین مراحل شما را بیافریدیم تا با توجه به آفرینش

اول بر آفرینش ثانی اقرار کنید و نیز اقرار کنید که ما بر اعادت و بعث نیز قادر و توانا هستیم. مولانا گفت:

خاک را و نطفه را و مضغه را پیش چشم ما همی دارد خدا
وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ
وَنُقِرُّ: فعل مضارع - فاعل (نحن) - ما: مفعول به

شما را بیافریدیم تا بدو نیک خود بدانید و آنچه شما را در پرستش الله تعالی بکار آید بشناسید و در بایید می گوید: که ما آنکس را که خواهیم از فرزندان در رحم های مادران نگه می داریم و مراقبت می کنیم آرامش می دهیم تا اینکه رحم او را نیفکند و سقط جنین نکند تا به وقت زادن و سپری کردن مدت در شکم مادر سلامتی از شکم مادر بیرون آئید پس شما را از شکم های مادران بیرون آوریم طفلی که در نهایت ضعف باشد و به انجام امور خود نتواند اقدام کند سپس شما را تربیت می کنیم تا به کمال قدرت و توانایی و جمال و فهم و خرد برسید که بین سی و چهل سالگی باشد که گفته اند عقل انسان در سن چهل سالگی کامل و پخته می شود.

وَمِنْكُمْ مَّنْ يُؤْوَفُ وَمِنْكُمْ مَّنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا

وَمِنْكُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - مَن: مبتدا موخر

پس همانطوریکه در شکم مادر مدارج و مراحل زیادی پیموده، همچنان بعد از تولد نیز مدارج و مراحل زیادی را طی خواهد کرد، که یکی از آن مرحله ها، مرحله طفولیت است که انسان در آن کلاً ضعیف و ناتوان و عاجز و بیچاره است و بعد از رشد به مرحله دیگری می رسد که از حیث جسمانی به کمال جوانی می رسد.

بعضی در سن کودکی و بعضی در جوانی و بعضی در پیری و سستی می میرند و از دنیا می روند و برخی آنچنان بیرو فرسوده می گردند که از جهت عقل و نیروی جسمانی مثل روزگار طفلشان می شود هرچه دانسته و یاد گرفته فراموش می شود که این دلیل دیگری بر کمال قدرت خداوند متعال و قادر است، این همه دلایل و مراحل انسانی را که برشمردیم دلیل قاطع و برهان روشنی است که خداوند متعال قادر خواهد بود آنچه که کافران در بعث متکرران و زنده شدن دوباره را انکار می کنند.

وَنَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ رَوْحٍ بِهِيجٍ
اهْتَزَّتْ: به حرکت در آمد فعل ماضی - (هی) فاعل - بِهِيج: باطراوت.

و ای انسان که در حق رستاخیز به بعث انکار می کنی آیا نمی بینی که زمین مرده و بی رونق و افتاده به مجرد باریدن باران بر آن زمین به نباتات جنبش می کند و به رحمت باران ترو تازه می گردد و الله تعالی از هر صنف دسته ای از گیاهان و اقسام نباتات زیبا و ترو تازه را در آن می رویاند بوسیله باران رحمت دوباره زنده می کند؟ پس قادر خواهد بود که اجزای انسان مرده را بهم جمع کند و دوباره زنده کند و بحال اول خود برگرداند و برای پاسخگویی اعمالی که در دنیا انجام داده است آماده کند. نظم:

آنکه بی دانه ای نهال افراخت دانه را هم شجر تواند ساخت

ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُخَيِّ الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٦﴾

این همه بدان سبب است که خداوند اوست حق و ثابت و به سبب آن است که مردگان را زنده می کند و او به همه چیز تواناست. (۶)

ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُخَيِّ الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

ذَٰلِكَ: مبتدا - لفظ الله: اسم إن - هُوَ: ضمیر فصل - الْحَقُّ: خبر إن - جمله هُوَ لَحَقُّ: خبر ذَٰلِكَ - هـ:

اسم إن - قَدِيرٌ: خبر إن.

آنچه از آفرینش در مراحل مختلف انسان در شکم مادر و در مراحل بعد از تولد و تحویل ایشان به احوال متنوعه و زنده شدن زمین مرده بوسیله باران رحمت همه به سبب آن است که بداند خدای تعالی حق است و در ذات خود ثابت و پایدار است و این نهایت کمال صفات خداست و بدینگونه اوست در روز بعثت مردگان را زنده می گرداند و گرنه تطفه مرده و زمین خشک شده را زنده و تازه نمی ساخت و او بر همه چیز قادر و تواناست.

وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ ﴿٧﴾

رستاخیز آمدنی است و شکنی در آن نیست و خدا حجتگان قبور را زنده می کند. (۷)

وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا

السَّاعَةُ: اسم إن - آتِيَةٌ: خبر إن - رَبِّ: اسم لای نفی جنس - فِيهَا: جار و مجرور خبر لای نفی جنس.

و بیان این همه دلایل از قبیل مراحل رشد و تکامل کودک در شکم مادر و تحویل آن به احوال متنوعه و زنده شدن زمین مرده بوسیله باران رحمت همه و همه بخاطر آنست تا بداند که قیامت آمدنی است و حتماً آن روز خواهد آمد و هیچ شک و تردیدی در آن نیست.

وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ

لفظ الله: اسم إن - يَبْعَثُ: فعل مضارع - فاعل (هو): جمله خبر

و نیز بداند و آگاه باشید که بدین خدای تعالی تمام کسانی را که در گورها خوابیده اند به مقتضای وعده خود همه را بر می انگیزد تا به حساب و کتاب همه رسیدگی کند و همه را بنا به اعمالشان پاداش و مکافات کند.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ ﴿٨﴾

از جمله مردم کسی هست که درباره خدا بدون علم و هدایت و کتاب روشن بخش مجادله کند. (۸)

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ

وَمِنَ النَّاسِ جَارٌ وَمَجْرُورٌ خَیْرٌ مُّقَدِّمٌ - مَنْ: مبتدا مؤخر

بعد از شنیدن چنین دلایل و شواهد واضح و آشکار که مذکور شد باز هم بعضی از کجروان و دشمنان از روی ستیزه در کلام خدای تعالی یا در قدرت بعث او جدال و ستیزه می کنند و وارثان ایشان نیز بنا به تقلیدی که از هر یک از ایشان دارند طرح جدال می افکنند و حال آنکه در نزد ایشان نه علم ضروری است و نه دلیل عقلی و سمعی و نه کتابی با دلایل روشن دارند که بوسیله آن بتوانند صواب را از خطا تشخیص دهند بلکه فقط از اوهام و گمان پیروی می کنند. در بیان سبب نزول این آیه گفته اند که در باره ی ابوجهل و هواداران او نازل شده است که خدای تعالی او را در آیه ی بعد به ذلت و خواری در دنیا (روز بدر) بیم می دهد که این کار به تحقق پیوست و او در جنگ بدر کشته شد.

ثَانِي عَطْفُهُ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَنَذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿٩﴾
تکبر و بزرگی فروشد، تا مردم را از راه خدا گمراه کند، در این دنیا خفتی دارد و روز رستاخیز عذاب سوزان را به او می چشانیم. (۹)

ثَانِي عَطْفُهُ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ

ثَانِي: حال - عَطْفُهُ: پهلوی خود را می پیچاند کنایه از تکبر است، مضاف الیه
در حالیکه ایشان مستکبرانه شانه های خود را بالا می برند و مغرورانه روهای خود را بر می گردانند و با این کار خود عده ای از مردم را از راه خدا باز می دارند و گمراه می کنند.

لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَنَذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ

لَهُ: جار و مجرور خبر مقدم - خِزْيٌ: مبتدا مؤخر

بهره و نصیب آنان در این دنیا رسوایی و خواری است و در روز رستاخیز عذاب قیامت که همان آتش سوزان است به آنان می چشانیم. همانطوریکه گفتیم خواری و ذلت او در دنیا کشته شدن ابوجهل در روز (بدر) است. چنانچه در حدیث شریف از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی هست که ببیند به سر ابوجهل چه آمده است؟» ابن مسعود رضی الله عنه برخفته و دید که پسران عفره او را از پای در آورده اند، برایش گفت: ابوجهل توپی؟ ابوجهل ریشش را گرفته و گفت: آیا پیش از این است که یک شخص را کشته اید؟

ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَمٍ لِلْعَبِيدِ ﴿١٠﴾

این برای اعمالی است که از پیش کرده ای که خدا با بندگان ستم پیشه نیست. (۱۰)

ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَمٍ لِلْعَبِيدِ

ذَٰلِكَ: مبتدا - بِمَا: جار و مجرور خبر

این جزا و عذاب آتش جهنم به سبب همان چیزی است که از پیش فرستاده ای و از قبل به جهت کفر و شرک و تکبر و گمراهی خود و گمراه ساختن دیگران کسب کرده ای و بدرستی که که خدای تعالی ستم کننده و ظلم کننده برای بندگان خود نیست.

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَهُ فِتْنَةٌ أُنْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ ﴿١١﴾

از جمله آنکس است که خدا را با دو دلی پرستد، اگر نیکی بدو رسد بخدا پرستی قرار گیرد و اگر محنتی بدو رسد روی بگرداند، دنیا و آخرت را زیان کند که زیان آشکار همین است. (۱۱)

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ

وَمِنَ النَّاسِ : جار و مجرور خبر مقدم - مَن : مبتدا مؤخر

ابن عباس گفت: این آیت در شأن قومی آمد از اعراب بنی اسد بن خزیمه بیان نشین بودند با اهل و عیال برخاستند و به مدینه هجرت کردند چون بعد از هجرت و ساکن شدن در مدینه فراخی نعمت و راحت و اقربائی مال و سلامتی تن برایشان آمد گفتند:

هذا دين حسن و قد اصبنا فيه خيرا دين اسلام چه دين خوبی است که ما به خیر و نعمت رسیدیم، اما آن هنگام که به ایشان رنج و زحمت و بیماری و درویشی رسید و شیطان ایشان را بر کفر و ارتداد واداشت آنکه گفتند بئس الدين هذا. دين اسلام چه دين بدی است که ما در این دين به بدی افتادیم، و این آیه نازل شد می گوید: و از مردمان کسانی هستند که خداوند را در جانشینه و کناره می پرستند و دارای اعتقاد سستی هستند ایمانشان بر پایه و اساس مصالح مملکت و دنیا داریشان استوار و وابسته است.

فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ

أَصَابَهُ : فعل ماضی - ه : مفعول به - خَيْرٌ : فاعل

و از جهت آزمایش خیری و نیکیویی مانند صحت و سلامتی و فراخی نعمت به ایشان برسد آرام می گیرند به جهت مالی که از برکت دین بدست آورده اند در دین استوار و ثابت قدم می مانند.

وَإِنْ أَصَابَهُ فِتْنَةٌ أُنْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ

أَصَابَهُ : فعل ماضی - ه : مفعول به - فِتْنَةٌ : فاعل

و اگر از جهت آزمایش بدی به وی برسد مانند بیماری و فقر و درویشی و تنگدستی از راه خود بر می گردد و از دین اسلام به جهت آن بدی روی بر می گرداند و مرتد می شود.

کاشفی گفت: بر روی خود برگردد یعنی از جهتی که آمده بدان جهت عودت کند مراد آنست که مرتد گردد و از دین اسلام دست بردارد.

خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ

خَسِرَ : فعل ماضی - فاعل (هو) - الدُّنْيَا : مفعول به

این کسان هم در دنیا و هم در آخرت زیانکاران اند.

کاشفی گفت: زیان کرد در دنیا که همراه نرسد و زیان دارد در آخرت که عملهای او نابود شد یعنی زیان هر دو برای.

ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ

ذَلِكَ: مبتدا - هُوَ: ضمیر فصل - الْخُسْرَانُ: خبر

این خسران هر دو دنیا همان است الحق این زبان عقلاً هم بر همه کس آشکار است که زیانی از آن بزرگتر در هر دو دنیا نیست.

نظم:

نه مال و نه اعمال نه دنیا و نه دین لامعه صدق نه انوار یقین
در هر دو جهان متغعل و خوار و جزین البته زیاده نبود بدتر از این

يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْصُرُهُمْ وَمَا لَا يَنْفَعُهُمْ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ (۱۲)

غیر خدا، چیزی را می خوانند که زیانش نرزد و سودش ندهد، و ضلال بی انتها همین است. (۱۲)

يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْصُرُهُ وَمَا لَا يَنْفَعُهُ

يَدْعُوا: فعل مضارع - (هو) فاعل - مَا: مفعول به

آنان مشرکان معبودی را غیر از خدای یگانه می خوانند و می پرستند که در پرستش ایشان هیچ سودی بحال آنان ندارد و از نیرستیدن آنان هیچ بدی و زیانی بحال آنان ندارد.

ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ

ذَلِكَ: مبتدا - هُوَ: ضمیر فصل - الضَّلَالُ: خبر

این گمراهی و ضلالت ایشان را فاصله ها از حق و حقیقت دور می دارد چون حماقتی بیش از این چه خواهند بود که انسان احتیاجات خود را از معبودان غیر خدای بخوانند.

يَدْعُوا لِمَنْ ضَرَّهُمْ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِمْ لَيْسَ الْمَوْلَىٰ وَلَيْسَ الْعَشِيرُ (۱۳)

کسی را خوانند که زیان زدنش از سود دادنش نزدیکتر است چه بد دوست و چه بد همد می است. (۱۳)

يَدْعُوا لِمَنْ ضَرَّهُمْ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِمْ

يَدْعُوا: فعل مضارع - فاعل (هو) - لِمَنْ: خبر محذوف - ضَرَّهُمْ: مبتدا - أَقْرَبُ: خبر

آن بت پرستان کسانی را معبود خویش قرار می دهند و می پرستند که ضرر و زیانشان بیش از سودشان است و ضرر آن این است که در روز رستاخیز می بینند و متوجه می شوند که از این معبودان موهومی هیچ نفعی و شفاعتی به آنان نمی رسد آنان نه به خود سود می رسانند و نه به دیگران سود می رسانند.

لَيْسَ الْمَوْلَىٰ وَلَيْسَ الْعَشِيرُ

لَيْسَ: فعل ماضی - الْمَوْلَى: فاعل - لَيْسَ: فعل ماضی - الْعَشِيرُ: فاعل

بت پرستان در روز رستاخیز آن هنگام که به ضرر و زیان خود پی بردند آنکه می گویند چه دوستان و سروران و همدان بدی هستند.

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ﴿١٤﴾

خداوند کسانی را که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند به بهشت ها در آرد که جویها در آن روانست که خدا هر چه بخواهد می کند. (۱۴)

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
لفظ الله: اسم إن - يُدْخِلُ: فعل مضارع، فاعل (هو) خبر إن - الَّذِينَ: مفعول به اول - جَنَّاتٍ: مفعول به ثان.

بدرستی که خدای تعالی کسانی که به خدا و رسولش ایمان آوردند و اعمال نیکو انجام داده اند به بهشت هایی که در زیر قصرهای آن جویهایی از آب روان است داخل می گرداند.
چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت شیوه جنات تجری تحتها الانهار داشت

إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ

لفظ الله: اسم إن - يَفْعَلُ: فعل مضارع - فاعل (هو) - مَا: مفعول به

بدرستی که خدای تعالی آنچه را که مشرکان و کافران انجام می دهند مکافات می کند و آنچه را که بکاپرستان و مومنان از کارهای خیر و عمل نیکو انجام می دهند پاداش می دهد.

مَنْ كَانَتْ يَظُنُّ أَنَّ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ
فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ ﴿١٥﴾

هر که گمان دارد که خدا پیغمبر را در دنیا و آخرت نصرت ندهد، ریسمانی به آسمان کشد پس آن را ببرد و بنگرد که آیا نیرنگش چیزی را که مایه خشم او شده نابود تواند کرد؟ (۱۵)

مَنْ كَانَتْ يَظُنُّ أَنَّ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ
فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ

مَنْ: مبتدای جازم - (هو) اسم کان - يَظُنُّ: فعل مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر کان - جمله کان يَظُنُّ: خبر مَنْ

گفته اند این آیت در شان قومی از غطفان و بنی اسد فرود آمده رسول خدا ﷺ ایشان را به اسلام دعوت کرد ایشان نپذیرفتند و گفتند میان ما و جهودان عهد و پیمان و سوگند است و ما می ترسیم که به دین محمد کمک نشود و دین وی قوت نگیرد و آنگاه عهد و پیمانی که با جهودان بسته ایم از بین می رود و با نقض عهد و پیمان ضرر روزیان ببینیم. رب العالمین این آیت به جواب ایشان فرستاد گفت: هر که تصور کند که خدای تعالی پیغمبر خود را نصرت نخواهد داد و به او کمک نمی کند و در دنیا و آخرت دین وی رونق نخواهد گرفت و پیشرفت نخواهد کرد به ایشان بگو که طنابی از بالا در آویزد و خود را خفه کند و ببیند و بدقت تامل کند آیا این کار خشم او را فرو می نشاند؟ پس به این ناباوران خدای یکتا

بگو که خدای تعالی گرویدگان را هم در دنیا و هم در آخرت نصرت خواهد داد و گرچه کافران می‌گفتند اگر ما عهد و پیمان خود را با جهودان بشکنیم از نعمت و روزی بی‌بهره می‌مانیم.

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ آيَاتٍ يَتَذَكَّرُ وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ ﴿١٦﴾

چنین، قرآن را با آیه‌های روشن نازل کردیم و خدا هر که را خواهد هدایت کند. (۱۶)

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ آيَاتٍ يَتَذَكَّرُ

أَنْزَلْنَاهُ: فعل ماضی - (نا) فاعل - ه: مفعول به - آيَاتٍ: حال

همچنانکه بیان کردیم اینگونه ما آیات خود را (قرآن) به صورت آیه‌های کامل و روشن فرو فرستادیم. این دلایل روشن و واضح که به شما بر شمردیم از نطفه و مراحل و تکامل رشد در شکم مادر و زنده شدن زمین مرده بعد از باران رحمت همه و همه دلایلی آشکار و واضح بر بعث و نشر در روز رستاخیز است.

وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ

لفظ: اللَّهُ: اسم إن - يَهْدِي: فعل مضارع - فاعل (هو) - خبر إن.

و بدرستی خدای تعالی هر کسی را بخواهد هدایت می‌کند پس تنها داشتن دلایل روشن و واضح کافی نیست بلکه قلباً نیز حق را بپذیرند و بر آن عمل کنند تا استحقاق هدایت خدای تعالی را برای خود فراهم نمایند.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِقِينَ وَالصَّابِقِينَ وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ

اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿١٧﴾

کسانی که ایمان آورده‌اند و کسانی که یهودیند صابیان و نصاری و مجوس و کسانی که شرک آورده‌اند خدا روز رستاخیز میانشان امتیاز می‌نهد که خدا به همه چیز گواه است. (۱۷)

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِقِينَ وَالصَّابِقِينَ وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا

وَالصَّابِقِينَ: ستاره پرستان - مسیحیان: منتسبان به آئین عیسی (ع) - وَالْمَجُوسَ: زرتشتیان که آتش را می‌پرستند و بر آنند که عالم دارای دو اصل است: نور و ظلمت.

براستی آنانکه ایمان آوردند و به خدا گرویدند و آنانکه یهودی شدند و ستاره پرستان و ترسایان و گبران و از زردشتیان (آتش پرستان) و آنانکه شرک آوردند یعنی بت پرستان.

إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ

لفظ: اللَّهُ: اسم إن - يَفْصِلُ: فعل مضارع - فاعل (هو) - خبر إن - بَيْنَهُمْ: مفعول فيه

بدرستی که خداوند جداکننده حق و باطل میان ایشان در روز رستاخیز است آن روز آشکار شدن پوشیده‌ها و پایان یافتن اختلافات است.

إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ

لفظ **اللَّهُ** اسم **إِنَّ** - شهید: خبر **إِنَّ**.

براستی که خداوند در آن روز بر همه چیز گواه و شاهد است و از حال همه باخبر و آگاه است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ ﴿۱۸﴾

مگر بدانی که هر که در آسمانها و هر که در زمین هست با خورشید و ماه و ستارگان و کوهها و درختان و جانوران و بسیاری مردمان خدا را سجده می کنند، و بسیاری نیز عذاب بر آنها محقق شده، هر که خدا را خوار کند، هیچکس او را گرامی ندارد که خدا هر چه اراده کند انجام می دهد. (۱۸)

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ

أَلَمْ تَرَ : فعل مضارع مجزوم - (انت) فاعل - لفظ **اللَّهُ** اسم **أَنَّ** - **يَسْجُدُ** : فعل مضارع - من: فاعل، جمله خبر **أَنَّ**.

آیا ندیده ای و نمی دانی آنانکه در آسمانها هستند از ملائکه خدای تعالی را سجده می کنند و همه آنهایی که در زمین هستند از مومنان که سجده طاعت بجای می آورند و خورشید با طلوع و غروب خود و ماه با درخشش و افول خود و ستارگان با آمدن و رفتن خود و کوه ها و درختان و همه جانوران و جنبندگان و بسیاری از مردمان از برای خدا سجده می کنند و خدا را به پاکی و پاکیزگی یاد می کنند و به طاعت و تسبیح او سرگم هستند؟

بیت:

درنگر تا بینی از عین شهود	جمله ذرات جهان را در سجود
شیخ سعدی گفت:	
بذکرش هر چه بینی در خروش است	دلی داند درین معنی که گوش است
نه بلبل بر گلشن تسبیح خوانی است	که هر خاری به تسبیحش زیانیست

وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ

وَكَثِيرٌ مبتدا - **حَقَّ** فعل ماضی - **الْعَذَابُ** : فاعل

و در عوض بسیاری از کسان غافل هستند و خدا را سجده و طاعت نمی کنند بلکه خدا و رسولش را تکذیب می کنند آنان مستحق عقاب و عذاب اند اینها در نزد پروردگار بی ارزش هستند.

وَمَنْ يُنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ

یُحْيِي: فعل مضارع - لفظ الله: فاعل - لَهُ: جار و مجرور خبر مقدم - مِنْ: حرف جر زائد - مُكْرِمٍ: مبتدا مؤخر

و کسانی که در نزد خدا بی ارزش اند و هر که خدای تعالی نزد خود خوار کرد کسی قادر نیست او را در نزد خدا یا ارزش کند و او را گرامی و عزیز گرداند. ایشان توفیق سعادت نخواهند دید و هدایت نخواهند شد و او را نوازشگری نیست.

إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُشَاءُ

لفظ الله: اسم إِنَّ - يَفْعَلُ: فعل مضارع - فاعل (هو) - خبر إِنَّ - مَا: مفعول به
بدرستی که خداوند در انجام امور خود از کسی دستوری نمی گیرد بلکه الله تعالی آن کند که خود خواهد. مولانا گفت:

ای معاف یقمل الله ما یشاء بی محابا روزیان را برگشا

هَٰذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَيْبٍ فَأَلَّذِيْنَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِّنْ نَّارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ ﴿١٩﴾

اینان دشمنان اند که در مورد پروردگار خویش دشمنی کرده اند؛ کسانی که کافرانند برای ایشان جامه ها از آتش بریزده شده و از بالای سرهایشان آب جوشان ریزند. (۱۹)

هَٰذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَيْبٍ

هَٰذَانِ: مبتدا - خَصْمَانِ: خبر

گفته اند از آیه ۱۹ لغایت ۲۴ مدنی است بخاری در کتاب صحیح آورده که: ابوذر غفاری سوگند یاد کرده که این آیت در شان مبارزاتی روز بدر فرو آمد، شش کس از قریش بودند سه نفر مسلمان حمزه بن عبدالمطلب و علی بن ابیطالب و عبیده بن الحارث و سه نفر کافر: عتبّه بن ربیعّه شیبّه بن ربیعّه و الولید بن عتبّه.

که در میان یکدیگر صف بستند و مبارزه طلبیدند و دشمن و خصمان یکدیگر بودند.
ابن عباس گفت: این دو خصم بودند یکی گروه مومنان و دیگر گروه اهل کتاب و دشمنی ایشان آن بود که اهل کتاب می گفتند ما نسبت بشما اولی تریم چونکه پیغمبر و کتابی قبل از شما داریم و مسلمانان گفتند ما بر حق تریم به نزدیک خدا چونکه ما به پیغمبرمان محمد ﷺ ایمان آوردیم که او پیغمبر ما و شماست و نیز به آنچه که از کتاب نازل کرده است تصدیق کردیم و باور داریم می گوید: این دو گروه از دشمنان در دین پروردگار خود با هم جدال کردند و جنگ کردند و سخت خصومت شدند.

فَأَلَّذِيْنَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِّنْ نَّارٍ

فَأَلَّذِيْنَ: مبتدا - قُطِعَتْ: فعل ماضی - ثِيَابٌ: نایب فاعل، جمله خبری فَأَلَّذِيْنَ.

این بیان سرانجام و محل برگشت کافران است می گوید: همچنانکه لباس پوشیدنی گرد مردم درآید و همه اندام وی فرو گیرد، آتش جهنم نیز گرد ایشان درآید و ایشان را کاملاً در بر گیرد.

يُصَبُّ مِنْ قَوْفِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ

يُصَبُّ: فعل مضارع مجهول - الْحَمِيمُ: نایب فاعل

و بر سرهای ایشان آب گرم ریخته می شود که کافران از غایت حرارت و گرمای آن گداخته می شوند و این نهایت بیان عذاب و عقاب کافران است. در حدیث شریف صحیح البخاری آمده که: آسان ترین عذاب الهل دوزخ آنست که در کف پایش دو پارچه ای آتش گذاشته می شود که از اثر آن مغز سرش مانند دیگ می جوشد.

يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ ⑩

آنچه که در شکم آنهاست با پوستها بگدازد. (۲۰)

يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ

يُصْهَرُ: فعل مضارع مجهول - مَا: نایب فاعل

این آب گرم آنچنان در او اثر می گذارد که آنچه در شکمهای ایشان است بگدازد و پوستها گرمای آن آب پوستهای ایشان گداخته و ذوب می گردد. در حدیث شریف آمده است که آب جوشان از بالا سرشان ریخته می شود آن هنگام که از مغز سرش نفوذ کرده به داخل شکمشان می رسد. هر آنچه که در شکم دارند سوزانده و به پاهایشان می رسد و آنگاه دوباره به حال اول باز گردانیده شود و صهر همین است.

وَلَهُمْ مَقْلِعٌ مِنْ حَدِيدٍ ⑪

و برای ایشان گرزهای آهنین است. (۲۱)

وَلَهُمْ مَقْلِعٌ مِنْ حَدِيدٍ

وَلَهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - مَقْلِعٌ: تازیانه ها، گرزها، میتدا موخر. و برای آنهاست گرزهای آهنین گداخته که بر سرش بکوبند.

كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ⑫

هر وقت بخواهند از آن، از شدت محنت، بدر آیند، بدان بازشان برند و (گوشت) عذاب سوزان را بچشید. (۲۲)

كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا

أُعِيدُوا: فعل ماضی مجهول - (و) نایب فاعل

هر گاه که کافران به جهت غم و اذی که از آتش سوزان و آب گرم سوزان به ایشان می رسد بخواهند از آن بیرون آیند پوستها آن گرزهای آهنین گداخته بر سرشان می کوبند و دوباره به آتش دوزخ باز می گردانند و می گویند.

وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ

وَذُوقُوا: فعل امر، (و) فاعل - عَذَابٌ: مفعول به.

عذاب آتش سوزنده را بجشد که سزاوار جشدن آن هستید.

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

يُحْكَمُونَ فِيهَا مِنْ أَسْكَورٍ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ ﴿۲۳﴾

خدای تعالی کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند به بهشت هایی می براند که در آن جویها روان است، در آنجا دستبندها از طلا و مروارید زیور کنند و لباسشان در آنجا دیاست. (۲۳)

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

يُحْكَمُونَ فِيهَا مِنْ أَسْكَورٍ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ

لفظ الله: اسم إِنَّ - يُدْخِلُ: فعل مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر إِنَّ - الَّذِينَ: مفعول به اول -

جَنَّاتٍ: مفعول به ثانی - وَلِبَاسُهُمْ: مبتدا - حَرِيرٌ: خبر

بدستیکه خداوند متعال کسانی را که به خدا و به رسولش ایمان آوردند و قرآن را باور داشتند و تصدیق کردند و عملهای شایسته و نیکو انجام دادند در بهشت هایی داخل می کند که از زیر درختان آن جویهایی از آب روان است یعنی در زیر قصرهای ایشان جویهایی از آب که از غسل شیرین و از شراب رفیق تر است جاری است.

آنان با دستبندهایی از طلا و مروارید زینت داده می شوند و لباسهایشان در آنجا از جنس حریر یعنی ابریشم خالص است.

وَهُدُّوْا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُّوْا إِلَى صِرَاطٍ الْحَمِيدِ ﴿۲۴﴾

بگفتار خوب هدایت شده اند و به راه ستوده هدایت شده اند. (۲۴)

وَهُدُّوْا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ

وَهُدُّوْا: فعل ماضی - (و) نایب فاعل

و راه نموده می شوند مومنان به سخنان پاکیزه یعنی ایشان را در آخرت به سخنان پاک راه می نمایند و آن چنان باشد آن هنگام که نظر ایشان به بهشت افتد گویند:

الحمد لله الذي هدانا لهذا و چون به بهشت در آیند بر زبان می رانند که الحمد لله الذي اذهب عنا

الحزن و چون در منازل خود قرار می گیرند گویند الحمد لله الذي صدقنا وعده و اورثنا الارض

و اکثر مفسران بر آن اند که ایشان راه یافته اند به قولی کلمه طیب در دنیا که همان کلمه طیبه لا اله الا

الله محمد رسول الله است.

وَهُدُّوْا إِلَى صِرَاطٍ الْحَمِيدِ

وَهُدُّوْا: فعل ماضی مجهول - (و) نایب فاعل

و راه یافته شدتد اهل ایمان و اهل اسلام که این راهی است که خود ستوده شده و صاحب آن نیز به نیکویی ستایش یافته است و چون مومن به راه راست درآید به مرحله ای می رسد که شکر نعمت های منعم حقیقی را به وسیله هدایتی که یافته است ادا می کند.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَكْمِ يُظْلَمِ نُزُقُهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ ﴿٢٥﴾

کسانی که کفر ورزیده و از راه خدا و مسجد الحرام که آنرا برای مردم قرار داده و احکامش برای اهل آن شهر و بادی به نشیان کرده ایم، مردم را باز می دارند، یا هر که خواهد در آنجا تجاوزی، ستمی، کند به عذابی الم انگیز گرفتارشان کنیم. (۲۵)

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ

الَّذِينَ: اسم إن - فيه: جار و مجرور خبر إن

قبلاً درباره دشمنی کفار و مومنین ذکر کرده بودیم و اینک به بیان حال کفار می پردازد و می گوید: برآستی آنانکه به خدا و رسولش ایمان نیاوردند و به او نگریدند و قرآن را تصدیق و باور نداشتند یک گروه از آنان عبارت از مردمانی هستند که هم خودشان گمراه می باشند و هم دیگران را گمراه می کنند و از راه راست خدا و از طواف مسجد الحرام باز می دارند گفته اند روز حذیبیه است که پیغمبر و یاران او را از طواف و مسجد باز داشته اند آن مسجد الحرامی که برای همه مردمان ساختم و عاقه مردم به آن طواف کنند و مخصوص یک عده بخصوص نیست بلکه همه مردم بطور یکسان آنرا طواف کنند و از آن استفاده معنوی ببرند زیارت کردن و طواف نمودن و طلب مغفرت و بهره مندی معنوی از آن برای مردم ساکن مکه و صحرائشین یکسان است هیچ فرقی برای آفاقی و بومی برای زیارت نیست و کسی نباید از طواف کسی را منع کند و باز دارد.

وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَكْمِ يُظْلَمِ نُزُقُهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ

وَمَنْ: مبتدای جازم - يُرِدْ: فعل مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر

و کسی که در حرم شریف به قصد و به عمد و از روی اراده و بی دباتی شرارت کند به او عذاب شدیدی داده می شود نسبت به کسی که مرتکب چنین اعمالی و شرارتی در دیگر موضع انجام دهد پس گناه مرتکبین حرم شریف چندین برابر خواهد بود پس در نظر بیاورید حال آنکسانی که حضرت رسول (ص) و مومنین را از رفتن طواف باز می داشتند چه خواهد شد و الله اعلم.

وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ﴿٢٦﴾

و چون ابراهیم را در مکان این خانه جا دادیم (و مقرر داشتیم) چیزی را با من شریک مپندار و خانه ام را برای طواف کنندگان [از لوث بتان] و مقیمان و سجده گزاران پاکیزه دار. (۲۶)

وَاِذْ بَوَّأْنَا لِاِبْرٰهٖمَ مَكَاتَ الْبَيْتِ اَنْ لَا تُشْرِكَ بِى شَيْئًا وَّطَهَّرَ بَيْتِىَ لِلطَّائِفِينَ
وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ

وَاِذْ: مفعول به - بَوَّأْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - مَكَاتَ: مفعول به

ای محمد ﷺ بیاد آور برای ابراهیم خلیل الله که جای خانه کعبه را مشخص و معین گردانیدیم آن زمانیکه ساختن خانه کعبه فرارسید اجری از بالا فرو فرستادیم تا سایه کرد و به آن مقدار زمین که خانه کعبه بود برای او مشخص کردیم و به وی وحی فرستادیم آنکه چیزی را بمن شریک مباد و انباز مگیر زیرا که من از شرک مقدس و متره هستم و گفتم خانه مرا از بتان و چیزها ناشایست پاک دار و آنرا خانه توحید برای طواف کنندگان و مقیمان اهل شهر و برپا دارندگان نماز و رکوع کنندگان و سجد کنندگان قرار بده تا خانه و اطراف آن پاک و آماده برای طواف کنندگان باشد به سوره بقره آیه ۱۵۸ به بعد مراجعه شود.

وَإِذْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ ﴿٢٧﴾
و مردم را ندای حج ده تا پیاده سوی تو آیند و سوار بر مرکبان سبک رو از دره های عمیق بیایند. (۲۷)

وَإِذْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ
وَإِذْ: فعل امر - فاعل (انت) - يَأْتُوكَ: فعل مضارع - (و) فاعل - ك: مفعول به - رِجَالًا: حال

گفته اند این سخن خطاب به مصطفی ﷺ است و به او فرمودند تا در حجه الوداع این ندا کنند. اما اکثر مفسران بر آنند که این خطاب به ابراهیم خلیل الله است ابراهیم زمانی که از ساختن خانه آسوده خاطر شد از خداوند جهانیان فرمان رسید که جهانیان را بر حج دعوت کند. می گوید: ای پیغمبر ﷺ یا ای ابراهیم السلام به مردم اعلام کن و بگو آنانکه ایمان دارند و توانایی مالی دارند از اطراف و اکناف جهان پیاده، یا سواره بر شتران چابک و بر تحمل و مرکبهای دیگر راه هایی دور و دراز را طی کنند و به حج کعبه بیایند و ندای تو را پاسخ گویند.

لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ
بِهِمَّةٍ آلَافٍ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِيعُوا أَمْرَ الْفَقِيرِ ﴿٢٨﴾

تا شاهد منافع خویشان باشند و روزی چند، نام خدا را بخاطر آن حیوانات مواشی که روزیشان داده است یاد کنند، از آن بخورید و بدر مانده فقیر بخورانید. (۲۸)

لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ
بِهِمَّةٍ آلَافٍ

لِيَشْهَدُوا: فعل مضارع - (و) فاعل - مَنَافِعَ: مفعول به.

منافع در اینجا عفو و مغفرت خدا در آخرت است.

ایام معلومات: روزهای نحر روز عید قربان و دو روز بعد از آن است به معنی روزهای معلوم و مشخص - یعنی روزهای دهم و یازدهم و دوازدهم ذیحجه و ایام تشریق نیز همین موقع است، منتهی

ایام تکبیر تشریق از صبح روز عرفه، یعنی روز نهم شروع و بعد از گفتن تکبیر در نماز عصر روز سیزدهم پایان می‌یابد.

می‌گوید: آنان که ندا داده شده اند از مومنین به این سرزمین مقدس بیایند و منافع خویش را با چشم خود ببینند و به سود معنوی خود برسند و در روزهای مشخص و معین که روز عید قربان و دو روز بعد از آن است که چون حیوانات قربانی ذبح شوند نام الله برده شود یعنی لبیک گویند و بسم الله، الله اکبر، گفته شود در این روزها بهترین عمل آنست که قربانی را با نام الله ذبح کنند، ذبح کردن آنچه که به ایشان از چهارپایان روزی داده شده است یعنی شتر و گاو و گوسفند و بعد از ذبح هم خود از گوشت آن بخورند و هم به یتیمان و مستمندان بدهند چونکه کافران قربانی به نام بتان می‌کردند و از گوشت قربانی نمی‌خوردند.

خدای تعالی فرمود:

فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِيعُوا أَمْرَ الْفَقِيرِ

فَكُلُوا: فعل امر - (و) فاعل - وَأَطِيعُوا: فعل امر - (و) فاعل - أَمْرَ الْفَقِيرِ: مفعول به

این عبارت امر بر مباح است. نه امر و جوب، می‌گوید از این قربانی خویش بخورید که خوردن آن برای شما مباح کرده شده است همانند اهل جاهلیت نیست که خوردن آنرا حرام کرده بودند، و نیز از این قربانی فقیران و یتیمان و درماندگان و محنت کشیدگان را بخورالید.

ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نَذْرَهُمْ وَلِيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ ﴿٢٩﴾

آنگاه زوائد خویش بسترند و پاک کنند و به نذرهایشان وفا کنند و بر این خانه کهن طواف برند. (۲۹)

ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نَذْرَهُمْ وَلِيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ

ل: امر - لِيَقْضُوا: فعل مضارع - (و) فاعل - تَفَثَهُمْ: مفعول به

پس باید آلودگیها و چرک و کثافت و زوائد همچون مو و ناخن را از خود دور کنند و به نذرهای خود اگر نذر کرده باشند وفا کنند و خانه قدیمی خدای تعالی را یعنی کعبه را طواف نمایند. شیخ سعدی گفت:

فطوبى لباب کبیت العتیق حوالیه من کل فج عمیق

ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمَ حُرْمَتَ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأَجَلْتَ لَكُمْ الْأَنْعَمُ إِلَّا

مَا يَشَاءُ عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِِبُوا قَوْلَ الزُّورِ ﴿٣٠﴾

چنین و هر که حرمت یافتگان خدا را بزرگ دارد، همان برای او نیز پروردگارش بهتر خواهد بود، چهارپایان بر شما حلال اند مگر آنچه بر بتان خوانده شود. پس، از پلیدی بتان، کناره کنید و از گفتار دروغ کناره کنید. (۳۰)

ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمَ حُرْمَتَ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ

ذَلِكَ: مبتدا - خبر محذوف - (هو) مبتدا - حَرِّ: خبر
آنچه از اعمال حج گفته شده از شعائر است و هر کس باید حرمت احکام خدای را بزرگ دارد و
هنگام حرمت روا ندارد آن بزرگداشتن و حرمت داشتن در نزد خدای تعالی برای او از جهت پاداش
بهتر است.

وَأَحَلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامَ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ
وَأَجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ

وَأَحَلَّتْ: فعل ماضی - الْأَنْعَامُ: نایب فاعل - مَا: مستثنی
خوردن گوشت چهار پایان از قبیل شتر و گاو و گوسفند برای شما حلال کرده شده است مگر خوردن
گوشت آن چهار پایی که در قرآن حرام کرده شده است همچون گوشت خوک و جز آن که بیان آن در
میث خوردن گوشتهای حلال و حرام رفت پس از زشتی بنان بر حذر باشید و پرهیزید و از سخن
دروغ و زشت پرهیزید که آن گرفتن شریک به خدا و یا تکذیب رسول خدا و قرآن است.

خُفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ
تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ ﴿۳۱﴾

مخلصان خدا باشید، نه مشرکان برای او و هر که بخدا شرک آورد چنانست که از آسمان در افتاده و
مرغانش بربایند یا باد او را بجایی دوردست برد. (۳۱)

خُفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ

خُفَاءَ: حال

و برای خدا خالص و محض باشید و به دین او ثابت نه اینکه به او شرک آورید.

وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ

سَحِيقٍ

وَمَنْ: مبتدا - جازم - يُشْرِكْ: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر

و هر که به خدای تعالی شرک آورد پس همچنان است که گویا از آسمان بر روی زمین در افتاد و
هلاک شد پس او را پرندگان مردار خوار از روی زمین بر می دارند و متفرق و قطعه قطعه می سازند
یا اینکه باد او را از جای بلندی به جای دور افتاده می افکند که به جهت متلاشی شدن بدنش کسی
دسترسی به آن نخواهد داشت.

ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمَ شَعْبَكَ اللَّهُ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ ﴿۳۲﴾

چنین و هر که شعائر اقرسانی های خدا را بزرگ دارد، پس در حقیقت این از پرهیزکاری
دلهاست. (۳۲)

ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمَ شَعْبَكَ اللَّهُ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ

مبتدا محذوف - ذَٰلِكَ : خبر

چنین است کار که در حق اجتناب و پرهیز از دروغ گفته شده و هر که نشانه های خدای تعالی را که مناسک حج است تعظیم کند و بزرگ دارد بیگمان بزرگداشت آنها نشانه پرهیزکاری دلها است.

لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ مَحْلُهَا إِلَى الْبَيْتِ الْقَتِيقِ ﴿٣٢﴾

شما را تا مدتی معین از آن منفعت هست، سپس محل (ذبیح) آن ناحیه خانه کهن است. (۳۲)

لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ مَحْلُهَا إِلَى الْبَيْتِ الْقَتِيقِ

لَكُمْ : جار و مجرور خبر مقدم - مَنَافِعُ : مبتدا مؤخر

و برای شما از چهارپایان سودهاست از شیر و پشم و موی و سوار کردن و بار کردن توشه راه تا وقتی که زمان ذبح آنان فرا رسد و بعد هم در کنار خانه قدیمی و مبارک کعبه در قربانگاه منی و در جای دیگر حرم ذبح و قربانی می شوند پس شما می توانید از منافع مادی و معنوی آن برخوردار شوید. در حدیث شریف آمده هنگامی که پیغمبر خدا ﷺ به مکه آمدند، به مردم گفتند: «کسی که از شما (هدی) آورده، نباید تا حج را کاملاً اداء نمی کند، خود را حلال سازد، و کسی که (هدی) را نیاورده است: به خانه ی کعبه طواف کرده و بین صفا و مروه سعی نماید، بعد از آن موی خود را کوتاه نموده و خود را حلال سازد، بعد از آن برای ادای حج نیت نماید، و کسی که (هدی) برایش میسر نیست، سه روز در حج، و هفت روز بعد از رفتن به نزد اهل فامیلش روزه بگیرد.

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنَسَكًا لِتَذْكُرُوا بِأَسْمِ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ

فَالذِّكْرُ لِلَّهِ وَحْدَهُ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ ﴿٣٣﴾

هر امتی را قربانگاهی دادیم تا نام خدا را بر حیوانات مواشی، که روزیشان کرده است یاد کنند، خداپتان خدای یگانه است، مطیع او شوید و فروتان را بشارت بده. (۳۳)

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنَسَكًا لِتَذْكُرُوا بِأَسْمِ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ

و برای هر امتی از اهل ادیان که پیش از شما بودند قربانی را واجب گردانیدیم تا در وقت ذبح آن حیوانی را که خداوند آنچه را بر ایشان از چهارپایان بشما داده است در آن نام خدا را یاد کنید.

فَالذِّكْرُ لِلَّهِ وَحْدَهُ فَلَهُ أَسْلِمُوا

فَالذِّكْرُ : مبتدا - إِلَهُ : خبر.

پس خدای شما و خدای ایشان یکی است پس همگی سر تسلیم به او فرود آورید و به او گردن نهاده و از او فرمانبردار باشید و در خدایی کسی را به او شریک مسازید.

وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ

وَبَشِّرِ : فعل امر - (انت) فاعل - الْمُخْبِتِينَ : افراد متواضع و مطمئن از ایمان خود، مفعول به.

ای محمد ﷺ آدمهای متواضع و تسلیم شده در برابر فرمان خدا را به بهشت های جاودان بشارت بده.

الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّادِقِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمُ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَهُمَا رَزَقْنَهُمْ يُفْقُونَ ﴿۳۵﴾

همان کسان که چون نام خدا یاد شود، دلهایشان بترسد و آنانکه بر هر چه بر سرشان آید صبورند و نماز پیا دارند و از آنچه روزیشان داده ایم انفاق کنند. (۳۵)

الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّادِقِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمُ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ
ذُكِرَ: فعل ماضی مجهول - لفظ: اللَّهُ: نایب فاعل

آنان کسانی هستند که چون در پیش ایشان نام خدای تعالی برده شود دلهای ایشان از هیبت و مقام با عظمت خدای تعالی می ترسد و به هراس می افتد.

بیست:

دیده از غیر تماشای تو بردوخته باد ز آتش عشق تو جان و دل ما سوخته باد

و نیز در برابر پیشامدهای ناگوار و مصیبتها که گریبانگیر آنان می شود صبر و شکیبایی بخرج می دهند و تسلیم قضا و قدر و فرمان خدا هستند و نماز را چنانکه باید با تمام فرائض و واجبات و شرائط آن بخوانند می خوانند و ادا می کنند.

وَهُمَا رَزَقْنَهُمْ يُفْقُونَ

رَزَقْنَهُمْ: فعل ماضی - (نا) فاعل - هُم: مفعول به

و از مالهایی که به ایشان عطا کرده ایم و روزیشان داده ایم در کارهای خیر نفقه می کنند و به دیگران می خورانند.

شیخ سعدی گفت:

خور و پوش و بخشای و راحت رسان نکه می چه داری زبهر کسان

وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُم مِّنْ شَعْتِكُمْ اللَّهُ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ
فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنَّمَا وَأَطِيعُوا الْقَانِعِ وَالْمَعْتَرِ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۳۶﴾

شتران فربه برای شما از مراسم (شعائر) خدا کرده ایم. که در آن خیر است پس نام خدا را در آنحال که پیا ایستاده اند بر آنها یاد کنید و چون پهلو بزمین نهاده اند از گوشتشان بخورید و به قناعت پیشه و خواهنده بخورانید، چنین، حیوانات را بخدمت شما گرفتیم شاید سپاس دارید. (۳۶)

وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُم مِّنْ شَعْتِكُمْ اللَّهُ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ

لَکُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - خیر: مبتدا مؤخر

ذبح شتران و گاو و دیگر چهارپایان که برای هدیه رانده اید کشتن آنها را برای شما از نشانه های دین خدای تعالی قرار دادیم که در آن منافع دنیوی و دینی است.

فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ

صَوَافَّ: بر پا ایستاده، صف کشیده، حال

در حالیکه صف ایستاده اند و آماده ذبح می باشند نام الله تعالی بر زبان جاری کنید و با یاد نام خدا ذبح کنید

فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِيعُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ

وَجَبَتْ: فعل ماضی - جُنُوبُهَا: فاعل

پس آن زمانیکه آن چهارپایان بر پهلوئی خود بر زمین بیفتند و روح از ایشان بیرون رود پس از گوشتهای ایشان بخورید و این خوردن سنت گشت و درویشان و فقیران قانع را از آن بخورانید.

كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

کم: اسم لعل - تَشْكُرُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر لعل

همچنانکه کیفیت و چگونگی نحر را برای شما یعنی آن چهارپایان را با وجود قوت و عظمت جنبه رام گردانیدیم تا اینکه شما آنرا می گیرید و می بندید و می کشید. شاید که شما خدای تعالی را برای آن نعمت ها سپاسداری کنید. اهل جاهلیت خون قربانیها را بر دیوار کعبه می مالیدند و در زمان اسلام مسلمانان نیز با همان روش گذشته این انگیزه را داشتند حق سبحانه و تعالی ایشان را از این کار نهی کرد و فرمود:

لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَٰكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ كَذَٰلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ

لِشْكُرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَيَشِّرَ الْمُنَاسِقِينَ ﴿٣٧﴾

هرگز گوشت های قربانی و خون آن بخدا نمی رسد، ولی پرهیزکاری شما بدو می رسد چنین، حیوانات را بخدمت شما گرفتیم تا خدا را برای هدایتی که شما را کرده بزرگ شمارید و نیکی کاران را بشارت بده. (۳۷)

لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَٰكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ

لَنْ يَنَالَ: فعل مضارع، منصوب - لَفْظُ اللَّهِ: مفعول به - لُحُومُهَا: فاعل

گوشتها و خونهای قربانی شما به هیچ وجه بخدا نمی رسد و این رسیدن مورد توجه خدا نیست و اما به محل اجابت وی می رسد و بدین طریق پرهیزکاری و اخلاص شما به خدا ثابت می گردد در واقع پاداشی است که بخود شما بر می گردد.

در حدیث شریف آمده است که از جابر بن عبد الله رضی الله عنه روایت است که گفت: ما از شتر (هدی) خود، بیشتر از سه روز نمی خوریم، ولی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله ما اجازه داده و فرمودند: «بخورید و ذخیره کنید» و ما هم خوریم و ذخیره کردیم.

كَذَٰلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِشْكُرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ

سَخَّرَهَا: فعل ماضی - ها: مفعول به - (هو) فاعل

همچنانکه گفته شد بر شما چهارپایان رام کرده شد تا در وقت ذبح نام خدا را به بزرگی یاد کنید و با اجابت قربانی به خداوند تقرب جوئید بر اینکه خداوند شما را به سوی اعمال نیکو رهنمون کرده است.

وَبَشِّرِ الْمُخْسِرِينَ

وَبَشِّرِ: فعل امر - فاعل (انت) - الْمُخْسِرِينَ: مفعول به و نیکوکاران را ای پیغمبر به بهشت بشارت بده.

إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ ﴿۳۸﴾

خداوند از کسانی که ایمان آورده اند دفاع می کند که خدا خیانگران کفران پیشه را دوست ندارد. (۳۸)

إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا

لفظ الله: اسم إِنَّ - يُدْفِعُ: فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله خبر إِنَّ. بدستیکه خدای تعالی قتنه و حيله مشرکان را از کسانی که ایمان آورده اند و به او گرویده اند باز می دارد و ایشان را نصرت می دهد.

إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ

لفظ الله: اسم إِنَّ - لَا يُحِبُّ: فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر إِنَّ. بدستیکه خدای تعالی هر خیانت کننده و قتنه انگیزی را که در امانت دین خیانت می کنند و بر نعمتهای او ناسپاسی می کنند دوست نمی دارد.

أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُوا بِأَنَّهُمْ ظَالِمُونَ وَلَئِنْ اللَّهُ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ ﴿۳۹﴾

اجازه جنگ به مبارزان اسلام داده شد زیرا آنها از دشمن ستم کشیدند و خداوند بر یاری آنها قادر است. (۳۹)

أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُوا بِأَنَّهُمْ ظَالِمُونَ

أُذِنَ: فعل ماضی مجهول - نایب فاعل محذوف - يُقَاتِلُونَ: فعل مضارع مجهول - (و) نایب فاعل سبب نزول این آیت آن بود که مشرکان مکه پیوسته اصحاب رسول خدا ﷺ را می رنجانیدند و ایشان را ناسزا می گفتند و زخمی می کردند، یاران به رسول خدا نالیدند و از رنجی که به آنان می رسید به رسول گفتند و دستور قتال خواستند، رسول خدا ﷺ فرمود: صبر کنید که جز صبر مصلحت دیگری نیست. چونکه مرا به قتال فرموده اند آن هنگام که کار بدان جای رسید که کافران و مشرکان رسول را از مکه بیرون کردند. ابوبکر صدیق گفت آن روز که رسول خدا را بیرون کردند دانستم که قتال و جهاد خواهد بود. پس چون به مدینه هجرت کردند این آیت آمد می گوید:

به آنانکه می خواهند با کافران قتال کنند و جنگ کنند دستور جهاد و جنگ داده شد به جهت آنکه ستمیده شدند و جفای دشمن را بسیار دیده و تحمل کرده بودند.

وَلَئِنْ اللَّهُ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ

لفظ الله: اسم إِنَّ - لَ: مزحلقه - لَقَدِيرٌ: خبر إِنَّ.

بدرستی که خدای تعالی بر یاری دادن مستمیدگان که اصحاب رسول خدا (ص) هستند هر آینه توانا و قادر است.

الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِينِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ صَوْمِعٌ وَبَيْعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسْجِدٌ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿١٠﴾

همان کسان که از دینشان بیرون کرده شده‌اند بدون سبب، جز آنکه می گفتند ایند پروردگار ما خدای یکتاست، اگر خدا بعضی مردم را به بعضی دیگر دفع نمی کرد، صومعه‌های راهبان و معابد نصارا و معابد یهود و مسجدها که نام خدا در آن بسیار دیده می شود، ویران می شد، قطعاً خدا کسانی را که یاری او کنند یاری می کند که وی توانا و نیرومند است. (۴۰)

الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِينِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ
الَّذِينَ: بدل - أُخْرِجُوا: فعل ماضی مجهول - (و) نایب فاعل

آن کسانی که خانه و کاشانه خود را ترک کردند و وادار به هجرت از مکه به مدینه شدند در حقیقت هیچ گونه گناهی نداشتند که تنها گناهشان این بود که می گفتند پروردگار ما خداست و به یگانگی خدای تعالی اقرار می کردند.

وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ صَوْمِعٌ وَبَيْعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسْجِدٌ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا

دَفْعٌ: مبتدا - لَفْظُ اللَّهِ: مضاف الیه - خیر محذوف - النَّاسُ: مفعول به - بَعْضٌ: بدل
اگر خداوند بعضی از مردم را با بعضی دیگر دفع نکند و با دست نیکان و مصلحان و مومنان، مفسدان را از بین نبرد و جلو کارهای فساد آنان را نگیرد یعنی حکم جهاد از جانب خداوند صادر نشود صدای حق طلبانه مسلمانان را در گلو خفه می کردند و تمام مسجد ها را خراب و ویران می کردند. در عهد موسی صومعه‌های جهودان و در عهد عیسی کلیساهای ترسایان و در عهد محمد ﷺ مسجد های مومنان که در آن مواضع نام خدا بسیار ذکر می شود همه را تخریب و ویران می کردند.

وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ

ل: قسم - وَلَيَنْصُرَنَّ: فعل مضارع - (ن) توكید - لَفْظُ اللَّهِ: فاعل - مَنْ: مفعول به
براستی که خداوند بندگان مخلص خود را یاری می دهد کسانی که دین او را یاری می دهند.

إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ

لَفْظُ اللَّهِ: اسم إِنَّ - ل: مزحلقه - لَقَوِيٌّ: خبر إِنَّ - عَزِيزٌ: خبر إِنَّ ثانی.
براستی که خدای تعالی بر یاری کردن مومنان توانا است و بر همه کس و همه چیز غالب است.

الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ ۗ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ﴿٤١﴾

همان کسانی که اگر در زمین استقرارشان دهیم، نماز بپا کنند و زکات دهند و به معروف وا دارند و از منکر باز دارند و سرانجام همه کارها با خداست. (۴۱)

الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ

الَّذِينَ: بدل- مَكَّنَّاهُمْ: فعل ماضی- (نا) فاعل- هُمْ: مفعول به

خداوند به آن مومنانی که وعده پیروزی و نصرت داده است کسانی هستند که هرگاه در روی زمین به ایشان قدرت و اختیار دهیم نماز را برپا می دارند و زکات مال را می دهند و امر به معروف و نهی از منکر می کنند و به نیکویی فرمان می دهند و هدایت می کنند و از زشتی که در حیطه شرع اسلام نیست باز می دارند.

وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ

وَلِلَّهِ: جار و مجرور خبر مقدم- عَاقِبَةُ: مبتدا مؤخر

و نهایت کارها و انجام امور همگی از آن خداست.

رباعی:

این دولت و مال های هو می خواهد و آن گلشن و باغ و حوض و جوی می خواهد
از حق همه کس حال نگو می خواهد آنست سرانجام که او می خواهید

وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودٌ ﴿٤٢﴾

اگر ترا تکذیب می کنند، قطعاً پیش از آنها نیز قوم نوح و عاد و ثمود تکذیب (پیغمبران) کردند. (۴۲)

وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودٌ

يُكَذِّبُوكَ: فعل مضارع- (و) فاعل- ك: مفعول به

و ای محمد ﷺ! اگر اهل مکه ترا تکذیب می کنند اندوه مخور و غمگین مباش که این تکذیب مخصوص به تو نیست بدزستی که پیش از تو بزرگان قوم نوح نیز نوح را تکذیب کردند و قوم عاد هود را تکذیب کردند و قوم ثمود صالح را تکذیب کردند و به ادیت و ایذا پیغمبران پیشین برخاستند.

وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ ﴿٤٣﴾

قوم ابراهیم و قوم لوط. (۴۳)

وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ

و قوم ابراهیم حضرت ابراهیم خلیل الله را تکذیب کردند و قوم لوط پیغمبرشان لوط علیهما السلام را تکذیب کردند. این آیه از برای حضرت رسول ﷺ دلجویی و قوت قلب است چونکه از عاقبت ستمگران خبر

می دهد همچنانکه اقوام پیغمبران پیشین را به هلاکت رسانده قوم او را یعنی (مشرکان قریش) را به هلاکت خواهد رساند پس در رسالت خود ثابت قدم و استوار باشد که قضای الهی چنین رفته است.

وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ وَكَذَّبَ مُوسَى فَأَمَلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿۴۴﴾
با اهل مدین موسی نیز تکذیب شد پس به این کافران مهلت دادم و بعد مواخذه شان کردم و عقوبت من چه سخت بود؟ (۴۴)

وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ

و اهل مدین شعب پیغمبر را تکذیب کردند.

وَكَذَّبَ مُوسَى فَأَمَلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتَهُمْ

وَكَذَّبَ: فعل ماضی مجهول - مُوسَى: نایب فاعل

و موسی تکذیب کرده شد یعنی قبطیان او را تکذیب کردند پس مهلت دادیم اما آن هنگام که ایشان شروع به افترا کردند و به آزار و اذیت پیغمبران خود برخاستند آنگاه ایشان را به عذاب گرفتارشان کردیم و با عذاب سخت هلاکشان گردانیدیم.

فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ

فَكَيْفَ: خبر كَانَ - نَكِيرِ: اسم كَانَ

سرانجام چگونه کارشان را زشت شمردم و پاسخ زشتی اعمالشان را با عذاب سخت دادم که سبب هلاکت ایشان گردید.

فَكَانَ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فِيهَا خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَيَبْرُ

مُعْطَلَةٌ وَقَصْرِ مَشِيدٍ ﴿۴۵﴾

چه بسیار دهکده ها که ستمگر بودند هلاکشان کردیم و اکنون با وجود بناها که دارد خالی است چه بسیار چاههای بیکار مانده و قصرهای گنج کاری شده (که اهل آن هلاک شده اند). (۴۵)

فَكَانَ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فِيهَا خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَيَبْرُ

مُعْطَلَةٌ وَقَصْرِ مَشِيدٍ

فَكَانَ: مبتدا - مِنْ: حرف جز زائد - قَرْيَةٍ: تمیز - أَهْلَكْنَاهَا: فعل ماضی - (نا) فاعل، جمله خبر بر: چاه. ضحاک گفت: این چاه حضر موت است در شهری که آنرا حاصور گویند و سبب آن بود که چون قوم صالح را عذاب رسید جماعتی به وی ایمان آوردند و با صالح بحضر موت شدند چون آنجا رسیدند صالح فرمان یافت و فوت کرد از آن جهت حضر موت گویند.

می گوید:

چه بسیار شهرها و روستاهائی که به سبب ستمگری ساکنان آن ویران شده و باطل مانده است و چه بسا چاههایی که رهاگشته، بر سر حضر موت چاهی بود و مسلمانان آنجا وطن گرفتند و از قوم خویش یکی را بر خود امیر کردند پس به روزگار فرزندان و نژاد ایشان بسیار شدند و در نعمت و ناز سرمست

و کافر گشتند و بت پرست شدند تا رب العزه به ایشان پیغامبری به نام حنظلله بن صفوان فرستاد ایشان پیغمبران بکشتند و در طغیان و کفر بیفزودند پروردگار جهانیان همه ایشان را هلاک کرد و آن دیار و وطن ایشان خراب گشت و چاه غاطل و باطل ماند، و کاخهای برافراشته و استوار بی صاحب و متروک مانده است.

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ ﴿٤٦﴾

چرا در این سرزمین سیر نمی کنند تا دلها داشته باشند که با آن بفهمند یا گوشها که بدان بشنوند، در حقیقت چشم ها کور نمی شوند بلکه دلهایی که در سینه هاست کور می شوند. (۴۶)

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَتَكُونُ: فعل مضارع - لَهُمْ: جار و مجرور خبر کات - قُلُوبٌ: اسم کات

آیا قوم تو نرفتند و نمی روند و در روی زمین سیر نمی کنند مراد سرزمین یمن و شام تا آیات عذاب را در جاهایی که اتفاق افتاده بوضوح ببینند و مشاهده کنند ویرانه ها و خرابیهای کاخهای ستمگران را ببینند تا اینکه بر ایشان دلهایی باشد که بوسیله آن فهم کنند یا گوشهایی باشد که بوسیله آن بشنوند.

فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ

ها: اسم إن - لَا تَعْمَى: فعل مضارع - الْأَبْصَارُ: فاعل

پس برآستی که این چشمها نیستند که کور می گردند، بلکه این درون دل سینه هاست که نابینا می گردند. گفته اند عبدالله بن زائده که او را ام ابن مکتوم گویند پیش مصطفی ﷺ آمد گفت: یا رسول الله انا فی الدنیا اعمی افاکون فی الآخرة اعمی؟ یا رسول الله ﷺ من که در دنیا نابینایم فردا در قیامت نابینا خواهم بود؟

رب العالمین بجواب ایشان این آیت فرو فرستاد:

فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ

گفت که نابینائی ظاهر در کار دین زیان ندارد و فردا در قیامت بینائی نمی برد نابینائی دل است که در کار دین زیان دارد و فردا در قیامت بینائی ببرد.

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ ﴿٤٧﴾

عذاب را بشتاب از تو خواهند، خدا وعده خویش را تخلف نکند که نزد پروردگار تو همانا یک روز، چون هزار سال نزد خدا شمار می کنند. (۴۷)

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ

وَلَيَسْتَعِجِلُونَكَ : فعل مضارع - (و) فاعل - کم: مفعول به

این در شان مشرکان مکه فرو آمد. النضرین الحارث و کسان او که از راه تمسخر می گفتند برای ما از آسمان هر چه زودتر بارانی از سنگ فرو فرستد و در نزول آن شتاب می کردند. رب العزیز در جواب ایشان این آیت فرو فرستاد و فرمود: ترا ای محمد ﷺ در نزول عذاب می شتابانند پس به آنان بگو آن عذاب در وقت خود خواهد رسید آنطوریکه خدای تعالی خواسته و تقدیر کرده است و به ایشان بگو که این یک وعده الهی است و خدای تعالی در وعده خلاف نکند و آنچه خواسته و گفته خواهد کرد و در آن تعمیری صورت نخواهد گرفت آنکه گفت:

وَلَيْكَ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَالْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ

يَوْمًا: اسم إن - عِنْدَ: مفعول فيه - كَالْفِ: جار و مجرور، خبر إن

وَلَيْكَ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَالْفِ سَنَةٍ: مراد آنست که زمان تویی است و روز و هزار سالش نزد خدا معنی ندارد می گوید:

بدرستی که یک روز از روزهای شما در نزد پروردگارت مانند هزار سال است از آنچه که شما می شمارید پس در نزد خدا یک روز و یکسال فرقی نمی کند چونکه حکم زمان بر او جاری نیست و زیادی و کمی روزگار نزد او یکسان است و هرگاه خدای تعالی بخواهد در وقت خویش عذاب می فرستد که تعجیل در آن راهی ندارد.

نرسند وعده هر کس که هست
هر چند کنی جهد بجایی نرسد
مولانا گفت:

پس چرا شش روز آنرا برکشید
کل يوم الف عام ای مستفید

وَصَكَائِنٌ مِّن قَرِيْبَةٍ أَمَلِيْتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَلِيَّ الْمَصِيْرُ ﴿١٨﴾

چه بسیار دهکنده ها که مهلتشان دادم و ستمگر بودند آنگاه مواخذه شان کردم و باز گشت همه به سوی اوست. (۴۸)

وَصَكَائِنٌ مِّن قَرِيْبَةٍ أَمَلِيْتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا

هی: مبتدا - ظَالِمَةٌ: خبر

اهل آبادی ها و روستاها و شهرهای زیادی را با وجود این که مردمانشان ستمگر بوده اند ما بدیشان مهلت داده ایم و در عذابشان شتاب نکرده ایم، و عذابشان را به تاخیر انداخته ایم تا توبه کنند و از کفر باز گردند و حال آنکه اهل آن روستا ستمگر و سرمست و کافر بودند پس چون ایشان باز نگشتند و توبه نکردند در دنیا به عذابی سخت گرفتارشان کردیم.

وَلِيَّ الْمَصِيْرُ

وَالَّذِينَ جَارُوا مِنْكُمْ مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَمِنْ ثَمُودَ وَمِنْ نَجَارٍ الَّذِينَ آمَنُوا وَمِنْ عِبَادِ اللَّهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ

وَالَّذِينَ جَارُوا مِنْكُمْ مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَمِنْ ثَمُودَ وَمِنْ نَجَارٍ الَّذِينَ آمَنُوا وَمِنْ عِبَادِ اللَّهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ

قُلْ يٰٓأَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُ الْبَنَاتِ إِلَهُ الْبَنَاتِ

قُلْ يٰٓأَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُ الْبَنَاتِ إِلَهُ الْبَنَاتِ

قُلْ يٰٓأَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُ الْبَنَاتِ إِلَهُ الْبَنَاتِ

قُلْ يٰٓأَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُ الْبَنَاتِ إِلَهُ الْبَنَاتِ

ای محمد ﷺ به ایشان بگو که من تنها بیم دهنده و ترساننده شما از عذاب آخرت هستم و بیم کننده آشکار کارهای دیگر شما از حساب و کتاب مربوط به من نیستم. گفته اند این آیت به آیت سبف منسوخ است.

قَالُوا لَئِنْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِدُ بِمَا نَصَدَّ اللَّهُ عَنْكُم فَيَفْقَهُمْ قُلُوبُهُمْ لَسَآءَ مَا يَحْكُمُونَ

قَالُوا لَئِنْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِدُ بِمَا نَصَدَّ اللَّهُ عَنْكُم فَيَفْقَهُمْ قُلُوبُهُمْ لَسَآءَ مَا يَحْكُمُونَ

قَالُوا لَئِنْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِدُ بِمَا نَصَدَّ اللَّهُ عَنْكُم فَيَفْقَهُمْ قُلُوبُهُمْ لَسَآءَ مَا يَحْكُمُونَ

قَالُوا لَئِنْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِدُ بِمَا نَصَدَّ اللَّهُ عَنْكُم فَيَفْقَهُمْ قُلُوبُهُمْ لَسَآءَ مَا يَحْكُمُونَ

پس آنانکه ایمان آوردند و عمل صالح و شایسته انجام دادند و کارهای نیکو کرده اند در آخرت نعمت بهشت نصیب آنان می گرداند.

وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعْجِزِينَ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعْجِزِينَ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعْجِزِينَ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعْجِزِينَ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعْجِزِينَ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعْجِزِينَ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعْجِزِينَ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعْجِزِينَ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعْجِزِينَ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعْجِزِينَ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

گروهی از مفسران در بیان سبب نزول این آیه نقل کرده‌اند: که در انوار القرآن آمده، چون روی گردانی قوم رسول خدا ﷺ از دعوت بر ایشان بسیار دشوار آمد، در دل چنین آرزو کردند که کاش بر ایشان چیزی نازل نشود که قومشان را از ایشان متنفر سازد. از پس که بر ایمان قوم خود مشتاق بودند. پس روزی در یکی از باشگاه‌های قوم خود نشسته بودند در حالیکه سوره‌ی: (والنجم اذا هوى) بر ایشان نازل شده بود، شروع به تلاوت این سوره بر حاضران کردند و چون به آیه‌ی: (أفرأيتم اللات والعزى، و مناه الثالثه الاخرى) رسیدند، در اینجا در اثر القای شیطان بر زبانشان چنین جاری شد که: «تلك الغرائيق العلى، و ان شفاعتها لترتجى این غرائق برتر، بی گمان شفاعت آن‌ها امید برده می‌شود». مراد از غرائق: بتان، یا فرشتگان مورد اعتقاد مشرکان است که به پندار آن‌ها - العیاذ بالله - دختران خدایند. پس چون قریش این دو جمله را از آن حضرت ﷺ شنیدند، بسیار شادمان گشتند به طوری که چون رسول خدا ﷺ در آخر آیات سوره نجم سجده کردند، تمامی کسانی که در آن باشگاه بودند، اعم از مسلمان و مشرک همه با ایشان سجده کردند و قریش شادمان از این رخداد، از باشگاه متفرق شدند و هر جا که رسیدند، گفتند: امروز محمد خدایان ما را به نیکوترین وجه یاد کرد. در این اثنا جبرئیل نزد آن حضرت ﷺ آمد و گفت: بر مردم چیزی را خواندی که من از نزد خدای عزوجل بر تو نیاورده بودم! رسول خدا ﷺ سخت آندوه‌گین و نگران شدند، همان بود که خدای عزوجل این آیه نازل کرد و ایشان را مورد دلجویی قرار داد.

آری جمعی از مفسران چنین روایتی را نقل کرده‌اند ولی هیچ چیز از این روایت به صحت نرسیده است. چنانکه ابن کثیر، فخر الدین رازی، قرطبی و جمع بسیاری از مفسران بر موضوعی بودن این روایت تأکید کرده و آن را باطل و بی اساس دانسته‌اند. بیهقی نیز گفته است: این داستان از جهت نقل ثابت نشده است.

ابن خزیمه گفته است: این داستان از جعل زناقه است. بخاری نیز در صحیح خویش روایت قرائت سوره «نجم» و سجده‌ی مسلمانان و مشرکان و انس و جن را نقل کرده ولی در آن از داستان «غرائیق» هیچ ذکری به میان نیاورده است. اما فخرالدین رازی می‌گوید: عقلاً نیز این داستان مردود است، به چند دلیل: و قوی‌ترین آن‌ها این است که، اگر ما وقوع این ماجرا را جایز بدانیم، امان و اطمینان از شریعت خدای عزوجل برداشته می‌شود زیرا در میان کم ساختن از وحی و افزودن بر آن، عقلاً هیچ تفاوتی وجود ندارد و اگر بپذیریم که این جمله در اثر القای شیطان بر وحی افزوده شده است، آن وقت - العیاذ بالله - این فرموده خداوند ﷻ باطل می‌شود که: ای پیغمبر! آنچه را که از جانب پروردگارت به سوت نازل شده است ابلاغ کن و اگر چنین نکنی، پیام او را نرسانده‌ای و خداوند تو را از آسیب مردم نگاه می‌دارد» [مائده/۶۷] می‌گوید.

و ما پیش از فرستادن تو هیچ رسولی و هیچ نبی نفرستادیم مگر اینکه هنگامیکه آن رسول یا نبی آیات احکام خدا را برای مردم می‌خواند شیطان در دل شنوندگان وسوسه ایجاد می‌کرد، فرق رسول و نبی آنست که رسول صاحب شریعت است و نبی در آن شرع تابع و تبلیغ کننده آن است.

فَيَسْخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُخَكِّمُ اللَّهُ ءَايَاتِهِ

فَيَسْخَرُ: فعل مضارع - لفظ الله: فاعل - ما: مفعول به

حق این است که خدای تعالی پیامبران خود را در برابر وسوسه های شیطان تنها نمی گذارد و القائنات شیطان را نقش بر آب می کند سپس آیات خود را محکم و استوار می گرداند.

وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

لفظ الله: مبتدا - عليم: خبر - حكيماً: خبر ثانی

و خداوند به احوال مردمان داناست و بحق بر ایشان حکم کننده است.

لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ﴿٥٣﴾

تا آنچه را شیطان القا می کند، برای کسانی که در دلهایشان مرضی هست و برای سنگدلان، فتنه ای بگرداند که ستمگران در خلافتی بی نهایت اند. (۵۳)

لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ

لِيَجْعَلَ: مضارع منصوب - (هو) فاعل - ما: مفعول به - فتنه: مفعول به ثانی

البته این وسوسه های شیطان در هنگام تلاوت آیات خدای تعالی توسط پیغمبران بیشتر بخاطر آنست که خداوند مورد آزمایش قرار دهد کسانی را که در قلبهایشان بیماری شک و تردید و نفاق است و کسانی را که دلهایشان سخت است یعنی کافران از کسانی که دلهایشان خالی از شرک و نفاق و مخلص خداست جدا و مشخص گردد چون منافق و مشرک از القای شیطان در شک و خلاف می افتد.

وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ

الظالمین: اسم إن - ل: مزحلقه - لفی شقاق: جارو مجرور خبر إن - بعید: نعت.

بدرستی که ظالمین و ستمگران هر آینه در عداوت و دشمنی شدید و دور از حق قرار گرفته اند.

وَلْيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ

وَإِنَّ اللَّهَ لَهُدِ الْذِينَ ءَامَنُوا إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٥٤﴾

و تا آنکه اهل علم و معرفت یقین بدانند که این آیات قرآن بحق از جانب پروردگار تونازل گردیده که بدان ایمان آورند و دلهایشان پیش آن فروتن شود البته خداوند اهل ایمان را به راه راست هدایت فرماید. (۵۴)

وَلْيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ

فَتُخْبِتَ: پس خشوع و خضوع کنند، فعل مضارع - قُلُوبُهُمْ: فاعل

و هدف دیگر از القاء شیطان آنست که عالمان و آگاهان بدانند و آگاه باشند که پیغمبران آنچه را که به مردم می گویند و تلاوت می کنند حق بوده و از سوی پروردگار توسست پس باید به پروردگار خود ایمان بیاورند و در برابر خدا دلهایشان تسلیم و فروتن و متواضع باشد.

وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ

لفظ الله: اسم إن - ن: مؤنثه - لهاد: خبر إن

و بدرستی که خدای تعالی کسانی که به او ایمان آورده اند هدایت کننده و راه نماینده به سوی راه راست است و مومنین واقعی را در وسوسه های شیطان و در شک و تردید و نفاق و سرگردانی قرار نمی دهد.

وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَقٍ مِّنْهُ حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ

يَوْمٍ عَقِيمٍ ﴿۵۵﴾

و همیشه کافران از آن در شک باشند [از آن وحی آتا و قتی که ناگهان به ایشان قیامت بیاید یا بیاید به ایشان عقیبت روز نهایت. (۵۵)]

وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَقٍ مِّنْهُ حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ

يَوْمٍ عَقِيمٍ

وَلَا يَزَالُ: فعل مضارع نفی - الَّذِينَ: اسم زال - فِي مِرْيَقٍ: خبر زال

فیلا گفته بودیم کسانی هستند که سعی می کنند اینکه آیات ما را باطل سازند و یا آنرا کم رنگ کنند و بی رنگ جلوه دهند اینگونه افراد متعصب و سرسخت یعنی کافران همواره در حق قرآن و یکتاپرستی و رسول او در شک و تردیدند تا زمانی که قیامت یا مرگ که قیامت صغری است ناگهان به سراغ ایشان بیاید یا به ایشان عذاب روز قیامت که عذابی در نهایت سخت و تحمل است بیاید و در آتش جهنم دائم بسوزند که در آن روز کسی قادر به دفع آن عذاب از ایشان نخواهد بود و افسوس و پشیمانی سودی نخواهد بخشید.

الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتٍ

النَّعِيمِ ﴿۵۶﴾

پادشاهی آن روز از برای خداست، میان ایشان حکم می کند پس کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کرده اند در بوستانهای نعمت باشند. (۵۶)

الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ

الْمُلْكُ: مبتدا - يَوْمَئِذٍ: مفعول فيه - لِلَّهِ: جار و مجرور خبر.

در آن روز پادشاهی و فرماندهی از آن خداست و غیر از او کسی صاحب قدرت و فرمانرواییست.

يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ

يَحْكُمُ: فعل مضارع - فاعل (هو) - بَيْنَهُمْ: مفعول فيه

در چنین روزی فقط اوست که میان بندگان صالح و گناهکار فرمان می راند و حکم می کند. شیخ سعدی گفت:

بجز ملک فرمان ده لایزال

همه تخت و ملکی پذیرد زوال

فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ

فَالَّذِينَ: مبتدا - فی جَنَّاتٍ: جار و مجرور خبر

پس کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته و نیکو کرده اند در بوستانهایی که پر نعمت بهشت باشد قرار می گیرند بوستانهایی که تمام نعمت ها و بخششها در آن جمع اند و از هر نوع نعمتی که بخواهند بی رنج و محنت بهره مند می شوند.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِيتٌ ﴿۵۷﴾

و کسانی که کفر ورزیده و آیات ما را دروغ شمرده اند برای آنان عذابی خوار کننده خواهد بود. (۵۷)

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِيتٌ

وَالَّذِينَ: مبتدا - فَأُولَٰئِكَ: مبتدا - لَهُمْ: جار و مجرور خبر فَأُولَٰئِكَ - عَذَابٌ: مبتدا مؤخر -

خبر محذوف، جمله خبر وَالَّذِينَ

و اما کسانی که در این دنیا به خدا ایمان نیاورده و به رسول او نگروریده و آیات خدا را تکذیب کرده بودند پس برای آن گروه از کافران عذابی خوار کننده و رسوا سازنده است.

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا

و کسانی که در راه خدا هجرت کرده پس از آن کشته شدند یا مرده اند، خدایشان روزی دهد، روزی نیکو، که خدا بهترین روزی دهان است. (۵۸)

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا

وَالَّذِينَ: مبتدا - لَيَرْزُقَنَّهُمُ: فعل مضارع - (ن) توکید - هُمْ: مفعول به - لفظُ اللَّهِ: فاعل، جمله خبر

وَالَّذِينَ

و آنانکه در راه خدای تعالی و در طاعت و اطاعت او از خانه و سرزمین خود ببردند و هجرت کردند و بخاطر رضای او در راه خدا جهاد کردند پس در جهاد بدست دشمنان دین خدا کشته شدند و شریعت شهادت نوشیدند خداوند هر آینه ایشان را روزی دهد روزی نیکو که آن نعمت بهشت است در بدست آوردن آن نعمت هیچ رنجی و مشقتی به وی نمی رسد و هیچ مشکلی و یا دغدغه خاطری از بهره مند شدن آن نعمت ها و آن روز ندارند و این نعمت دائم و جاودان خواهد بود.

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا

لفظُ اللَّهِ: اسم إن - ل: مزحلقه - هُوَ: ضمیر فصل - حَیْرٌ: خبر إن - الرِّزْقُ: مضاف الیه. بدرستی که خداوند بهترین روزی دهندگان است و بی حساب و کتاب بر بندگان مخلص و جهاد کنندگان در راه دین روزی می دهد.

لَيُدْخِلَنَّهُمُ مُدْخَلًا رِضْوَنَهُ، وَلَئِنَّ اللَّهَ لَمَكِيلٌ حَلِيمٌ ﴿۵۹﴾

ایشان را بجائی در آرد که از آن خشنود باشند که خدا دانا و بردبار است. (۵۹)

لَيَدْخُلْنَهُمْ مُدْخِلًا مُرْصَنًا

لَيَدْخُلْنَهُمْ: ل: قسم - یدخلن: فعل مضارع - (ن) توکید - هُم: مفعول به - (هو) فاعل
خداوند چنین کسانی را به جایگاهی داخل می کند یعنی بهشت که از آن خشنود و راضی خواهند بود.

وَلِإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ خَبِيرٌ

لفظ الله: اسم إن - ل: مزحلقه - لعَلِيمٌ: خبر إن - خَبِيرٌ: خبر إن ثانی
بدوستی که خدای تعالی به احوال ایشان آگاه و داناست و در پاداش مومنان و کیفر کافران عجله و شتاب نمی کند. کاشفی گفت:

آورده اند که بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله ﷺ با جمیع برادران دینی به جهاد می رویم ایشان شهید می شوند و به عطا یای الهی اختصاص می یابند اگر بمیریم و شهید نشویم حال ما چگونه باشد این آیت آورد: «وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قَتَلُوا أَوْ مَاتُوا» و در حدیث آمده است کسی که برای نیت حج خارج شود پس بمیرد بر او ثواب حج نوشته می شود. و کسی که به قصد حج عمره خارج شود پس بمیرد بر او پاداش عمره نوشته می شود. و کسی که در راه خدا به قصد غزا بیرون رود پس بمیرد بر او پاداش جهاد کننده در راه خدا نوشته می شود.

ذَٰلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُورٌ

غَفُورٌ ﴿۶۰﴾

چنین، و هر که عقوبت کند نظیر آن عقوبت که دیده است آنگاه بر او شتم کنند خدایش نصرت دهد که خدا بخشنده و آمرزگار است. (۶۰)

ذَٰلِكَ

ذَٰلِكَ: مبتدا - خبر محذوف

این همان حکم خدای تعالی است که گفته شد.

وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ

وَمَنْ: مبتدا - عَاقَبَ: فعل ماضی - فاعل (هو) جمله خبر

سبب نزول این آیت آن بود که قومی مشرکان در ماه محرم قصد قتال مسلمانان کردند و مسلمانان کشتن را کراهیت داشتند چونکه ماه محرم بود گفتند که: ماه حرام است ما کشتار نمی کنیم و کشتن را روا نمی داریم، شما نیز در این ماه قتال نکنید و کشتار را روا ندارید، کافران نشنیدند و جنگ کردند پس برای مسلمانان به قتل و کشتار با این آیت اجازه داده شد. و من عاقب بمثل ما عوقب به می گوید:

که با مشرکان قتال کند چنانکه مشرکان با ایشان کردند هر چند ماه حرام بود و آنکه بر وی ظلم رفته که او را از خان و مان و وطنهای خود بیرون کردند.

إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ

لفظ الله: اسم ابت - ل: مزحلقه - لعفو: خبر ابت - غفور: خبر ابت ثانی
بدرستی که الله تعالی او را نصرت کند خداوند بخشنده و آمرزگار است.

ذَلِكَ يَأْتِ اللَّهَ يُؤْلِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤْلِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ
بَصِيرٌ ﴿۱۱﴾

اینچنین خدا شب را به روز می برد و روز را در شب در می آورد و به سبب آنست که خدا شنوا و
بیناست. (۶۱)

ذَلِكَ يَأْتِ اللَّهَ يُؤْلِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤْلِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ
ذَلِكَ: مبتدا - لفظ الله: اسم ان - يؤلج: فعل مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر ان - جمله ی ان الله
يؤلج: خبر ذلك - اللَّيْلَ: مفعول به

گفته اند که این ذلک متصل به آیت پیشین است «الملك يومئذ لله» می گوید:

براستی پادشاه یکتا اوست که امروز شب را در روز می آورد و روز را در شب، و نیز گفته اند «ذلک»
کنایه از کمک مظلوم است به سبب آنکه خدای تعالی قادر بر چیزی است که غالب گرداند آنرا از
جمله در می آورد شب را در روز و تاریکی شب را به روشنائی روز تبدیل می کند و در می آورد روز
را در شب و روشنائی روز را به تاریکی تبدیل می کند بدرستی که خداوند به احوال همگان داناست و
قول همگان را می شنود و به آن بیناست.

ذَلِكَ يَأْتِ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَبْ مَّا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَبْ اللَّهَ هُوَ
الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴿۱۲﴾

حقیقت این است که خدای تعالی حق مطلق است و هر چه سواى او می خوانند باطل است و علو مقام
و بزرگی شان مخصوص ذات پاک خدا است. (۶۲)

ذَلِكَ يَأْتِ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَبْ مَّا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَبْ اللَّهَ هُوَ
الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ

ذَلِكَ: مبتدا - لفظ الله: اسم ان - هو: ضمیر فصل - الحق: خبر ان - جمله خبر ذلك

همچنین خداوند اوست که ثابت در نفس خود و واجب بذات خود و او حق است و اما آنچه که غیر
از او می خوانند و می پرستند و بفریاد می خوانند همه باطل است بدرستی که خداوند بالا مقام و
بزرگوار است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ
خَبِيرٌ ﴿۱۳﴾

مگر نبینی که خدا از آسمان آبی نازل کند که زمین سبز شود؟ و خدا دقیق و کاردان است. (۶۳)

الَّذِي نَزَّلَ اللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً

آیا ندیدی و ندانستی خداوند از آسمان بوسیله ابر آب (باران) فرو می ریزد؟

فَنُصِصَ الْأَرْضُ مُخْصَرَةً

فَنُصِصَ: فعل مضارع (ناقصه) - الْأَرْضُ: اسم اصبح - مُخْصَرَةً: خبر اصبح
و زمین بوسیله آن باران گیاهان متنوع و مختلف از خود می رویاند و گیاهان مرده را زنده می گرداند و
نبات نبات در مهد زمین می پروراند.

إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ

لفظ الله: اسم إِنَّ - لَطِيفٌ: خبر إِنَّ - خَبِيرٌ: خبر إِنَّ ثانی.
بدرستی که خداوند بسیار دقیق و لطیف و آگاه است و لطف کننده است به بندگان خود در رویاندن
گیاهان تا بوسیله آن بندگان خود را روزی دهد.

لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَكِيمُ ﴿٦٤﴾

هر چه که در آسمانها و زمین هست از اوست و خدا، او، بی نیاز و ستوده است. (۶۴)

لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ

لَهُ: جارو مجرور خبر مقدم - مَا: مبتدا مؤخر
آنچه در آسمانها از فرشتگان و آنچه در زمین است از جنبندگان و انس و جن همه از آن اوست و
خالق و مالک همه اوست.

وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَكِيمُ

لفظ الله: اسم إِنَّ - ل: مزحلقه - هُوَ: ضمیر فصل - الْغَنِيُّ: خبر إِنَّ - الْحَكِيمُ: خبر
إِنَّ ثانی.

و بدرستی که خداوند از همه کس و از همه چیز بی نیاز است و شایسته ستایش و پرستش فقط اوست.
شیخ سعدی گفت:

از همگان بی نیاز و بر همه مشفق از همه عالم نهان و بر همه پیدا

الَّذِي نَزَّلَ اللَّهُ سَحَرًا لَكُمْ مَاءٍ فِي الْأَرْضِ وَالْفَلَكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِ رَبِّهِ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ

عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ ﴿٦٥﴾

مگر نمی بینی که خدا کاینات زمین را بخدمت شما گرفته با کشتی که بفرمان وی بدریا روان است و
آسمان را نگاه می دارد که جز باذن وی، بر زمین نیفتد؟ که خدا با مردم مهربان و رحیم است. (۶۵)

الَّذِي نَزَّلَ اللَّهُ سَحَرًا لَكُمْ مَاءٍ فِي الْأَرْضِ وَالْفَلَكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِ رَبِّهِ

الَّذَرَّ: مضارع مجزوم - (انت) فاعل

ای انسان آیا نمی بینی که خداوند کریم و بخشنده آنچه در زمین است از جمله حیوانات و چارپایان در اختیار شما قرار داده است که از آن نفع ببرید؟
شیخ سعدی گفت:

ادیم زمین سفره عام اوست برین بخوان بغما چه دشمنی چه دوست
و کشتی را در دریا مسخر شما گردانید که بفرمان شما راه می رود تا برای کسب تجارت از آن بهره ببرید.

وَلْيُسِّكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ

وَلْيُسِّكُ: فعل مضارع - فاعل (هو) - السَّمَاءُ: مفعول به

خدای تعالی با قدرت کامله خود آسمان ثقیل و سنگین را در هوا بی ستون نگه داشته است که بر زمین نمی افتد مگر بخواست و اجازه او یعنی آن روز که قیامت شود آسمان بشکافتد و بیفتد و بنا آنکه خودش بخواهد آن ها به زمین بیفتند، آن ها به آهر و مشیت وی فرو می افتند چنانکه به بعضی از شهاب سنگ ها اجازه می دهد که بر زمین بیفتند.

إِنَّ اللَّهَ يَأْتِي النَّاسَ لَرْوُفٌ رَحِيمٌ

لفظ الله: اسم إن - ل: مزحلقه - لَرْوُفٌ: خبر إن - رَحِيمٌ: خبر إن ثانی.

بدینستیکه خدای تعالی بر مردمان بخشنده و مهربان است که درهای روزی بر ایشان گشاده و انواع ضررها از ایشان دفع کرده است.

وَهُوَ الَّذِي أَخْيَاكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ ﴿٦٦﴾

اوست که زنده تان کرده و می میراند تان و بار زنده تان می کند که انسان کفران پیشه است. (۶۶)

وَهُوَ الَّذِي أَخْيَاكُمْ

هُوَ: مبتدا - الَّذِي: خبر - أَخْيَاكُمْ: فعل ماضی - فاعل (هو) - کم: مفعول به
او آنکسی است که شما را از نطفه بوجود آورده و زنده گردانید.

ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ

پس بمیراند آن زمان که اجل تو در رسد سپس دوباره شما را در قیامت زنده می گرداند.

إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ

الْإِنْسَانُ: اسم إن - ل: مزحلقه - كفور: خبر إن.

بدینستیکه انسان هر آینه با داشتن این همه نعمت ناسپاس است و شکرگزار و سپاس گزار منعم نیست.
اعملوا آل داود شکراً و قلیل من عبادی الشکور: شیخ سعدی گفت:

هر که نداند سپاس نعمت امروز خیف خورد بر نصیب رحمت فردا

لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يَنْزِعُ عَنْكَ فِي الْأَمْرِ إِلَٰهٌ وَإِلَىٰ رَبِّكَ إِلَٰهٌ لَّعَلَّ
هُدًى مُّسْتَقِيمٌ ﴿٦٧﴾

برای هر امتی طریق قربان کردنی نهاده ایم که پیرو آنند، در اینکار با تو مجادله نکنند بسوی
پروردگارت دعوت کن زیرا بی گمان تو بر راهی راست قرار داری. (۶۷)

لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يَنْزِعُ عَنْكَ فِي الْأَمْرِ إِلَٰهٌ وَإِلَىٰ رَبِّكَ
هُم؛ مبتدا - نَاسِكُوهُ؛ خبر

گفته اند این آیت در شان بدیل بن ورقا و بشر بن سفیان و یزید بن خنیس فرود آمد که به صحابه رسول
خدا از راه طعن و استهزاء می گفتند چگونه است که کشته دست خود می خورید و کشته خدای نمی
خورید؟

رب العزه فرمود اگر ایشان با تو منازعت و پیکار می کنند تو با ایشان پیکار مکن بلکه مردمان را به
توحید و عبادت آفریدگار خود فراخوان.

إِلَٰهٌ لَّعَلَّ هُدًى مُّسْتَقِيمٌ

ک: اسم إن - ل: مزحلقه - لَعَلَّ هُدًى؛ جارو مجرور خبر إن.

بدو ستیکه تو هر آینه بر راه راست هستی راه روشن و مستقیمی که هیچ انحرافی و کجی در آن نیست.

وَإِنْ جَدَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿٦٨﴾

اگر با تو مجادله کنند، بگو: خدا به اعمالی که می کنید داناتر است. (۶۸)

وَإِنْ جَدَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ

جَدَلُوكَ؛ فعل ماضی - (و) فاعل - ک: مفعول به - لَفْظُ اللَّهِ؛ مبتدا - أَعْلَمُ؛ خبر

گفته اند این آیت به آیت سیف منسوخ است، می گوید:

و اگر با تو مجادله و ستیز کنند پس با ایشان منازعه و جدال مکن به ایشان بگو: خداوند به آنچه که
می کنید از عناد و جدال و ستیزه از همه کس آگاه تر است و به آن جزا خواهد داد و به آنان بگو که:

اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٦٩﴾

خدا روز قیامت درباره مطالبی که در آن اختلاف می کرده اید، میان شما حکم می کند. (۶۹)

اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ

لفظُ اللَّهِ؛ مبتدا - يَحْكُمُ؛ فعل مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر

خداوند میان شما در روز قیامت حکم می کند در حق آن چیزی که شما از کار دین در آن اختلاف می
کردید و در آنجا حق از باطل مشخص خواهد شد و مومن را که صاحب حق است به درجات ثواب
برآورد و مشرک را که باطل است در عذاب و مکافات افکند.

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿٧٠﴾

مگر ندانی که خدا آنچه در آسمان و زمین هست میداند، که این در کتابی ثبت است، قطعاً این برای خدا آسان است. (۷۰)

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ

أَلَمْ تَعْلَمْ: فعل مضارع مجزوم - (انت) فاعل - ما: مفعول به

خداوند هر چه در آسمان و زمین است می داند و همه در لوح محفوظ نوشته شده است و در علم خدای تعالی مشخص است، و آفریدگان همه در دست خدای تعالی آسان است، هر چه واکه بخواهد بیافریند می گویند: «کن فیکون» بشو پس می شود در حدیث شریف آمده است: «اولین چیزی که خداوند جل جلاله آفرید، قلم بود پس به او فرمود: بنویس گفت: چه بنویسم؟ فرمود: بنویس هر چه را که واقع می شود پس قلم در هر آنچه که تا روز قیامت پدید می آید، به جریان افتاد و همه را نوشت».

إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ

ذَلِكَ: اسم إن - فی کتیب: جار و مجرور خبر إن.

بدستیکه هر چیز در آسمان و زمین بود در کتاب لوح محفوظ نوشته شده است و در نزد اوست و خداوند به آن قطعاً احاطه می علمی دارد.

إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ

ذَلِكَ: اسم إن - یسیر: خبر إن.

این آیت به آیت پیش متصل است چونکه پروردگار جهانیان بیان نمود که هر چه در آسمان و زمین است همه را می داند و به آن آگاهی دارد صلاح و فساد بندگان همه را می داند پس شایسته نیست که بندگان با رسول خدا ﷺ در کار دین و شریعت و در کار امر و نهی منازعت و مجادله کنند.

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزِلْ بِهِ سُلْطَانٌ وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ (۷۱)

غیر خدا چیزها می پرستند که خدا در مورد آن دلیلی نازل نکرده و چیزها که درباره آن علم ندارد و ستمگران پاری ندارند. (۷۱)

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزِلْ بِهِ سُلْطَانٌ وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ

وَيَعْبُدُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - ما: مفعول به

خداوند جل جلاله در آیات پیشین دلائل قدرت خود و نشانه های وحدانیت خویش در آفرینش آسمانها و زمین و خشکی و دریا و زنده کردن و میراندن و دوباره زنده گرداندن و رسیدن علم وی به همگان بیان کرد و اینک چهل مشرکان را بر عبادت بتها چنین می آورد می گوید: این مشرکان و ناگرویدگان از پرستش و عبادت آن خداوند یکتایی که این همه دلائل روشن بر آثار قدرت کامله خود بیان کرد بر می گردند و چیزی را می پرستند که در پرستی آن هیچ دلیل و برهانی وجود ندارد.

وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ

لِلظَّالِمِينَ: جار و مجرور خبر مقدم - مِنْ: حرف جر - نَصِيرٌ: مبتدا مؤخر
و برای مشرکان هیچ کمک کننده ای نیست که عذاب را از ایشان دفع کند.

وَإِذَا نَتَلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَتُنَا بِئْسَ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرُ يَكَادُرُونَ
يَسْطُورُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ ءَايَتُنَا قُلْ أَفَأَنْتُمْ كُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ النَّارُ وَعَدَهَا اللَّهُ
الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَسَّ الْمَئِیدُ ﴿۷۲﴾

و چون آیه های روشن ما بر ایشان بخوانند در چهره کسانی که کافرانند اثر انکار را توانی شناخت،
نزدیک باشد در چهره ی کسانی که آیه های ما را بر ایشان خوانده اند، دست بگشایند، بگو آیا از
چیزی خیرتان دهم که بدتر از این است؟ آن آتش دوزخ است که خدا به کافران وعده داده است و
چه بد سرائجامی است. (۷۲)

وَإِذَا نَتَلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَتُنَا بِئْسَ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرُ
نُتَلَى: فعل مضارع مجهول - ءَايَتُنَا: فاعل

آن هنگام که آیت روشن و آشکار ما برای آنها خوانده شود (قرآن) در چهره های آن کافران اخم و
تخم و ترش رویی می شناسی و می بینی که به آیات ما متکبرانند و در راستی و درستی آن انکار می کنند.

يَكَادُرُونَ يَسْطُورُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ ءَايَتُنَا

(و) اسم کاد - يَسْطُورُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر کاد

نزدیک باشد که از روی خشم و غضب دست بر روی کسانی بخرانند که آیه های ما را برای آنان
می خوانند و به آنان حمله ور شوند چونکه هر لحظه کینه و بغض از شنیدن صدای حق بر دلهایشان
افزوده می شود.

قُلْ أَفَأَنْتُمْ كُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ النَّارُ
النَّارُ: مبتدا

به ایشان بگو به چیزی بدتر از این آیت روشن که شما را به خشم و قهر واداشته خبر کنم و آن آتش
جهنم است که در انتظار شماست.

وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا

وَعَدَهَا: فعل ماضی، ها: مفعول به ثانی - لَفْظُ اللَّهِ: فاعل، جمله وَعَدَهَا اللَّهُ: خبر النَّارِ - الَّذِينَ:
مفعول به ثانی.

که آن سخت تر و مکروه تر از آن چیزی است که شنیدن آن موجب قهر و غضب شما می گردد خدای
تعالی برای کسانی که کفر ورزیدند و به خدا نگریدند وعده عذاب جهنم داده است.

وَيَسَّ الْمَئِیدُ

وَيُنْسُ: فعل ذم - الْمَصِيرُ: فاعل

و وجه بد جایگاهی است آن جهنم

يَتَأْتِيهَا النَّاسُ ضُرْبَ مَثَلٍ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا
ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ. وَإِنْ يَسْأَلُهمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَفِيدُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ
وَالْمَطْلُوبُ ﴿٧٣﴾

ای مردم، مثلی می زنند گوش بدان دارید. آنکسان که سوی خدا می خوانید هرگز مگسی خلق نکنند،
و هر چند برای آفریدن آن اجتماع کنند و اگر آن مگس چیزی از آنها برباید، باز گرفتن از آن نتوانند،
طالب و مطلوب هر دو ناتوانند. (۷۳)

يَتَأْتِيهَا النَّاسُ ضُرْبَ مَثَلٍ فَاسْتَمِعُوا لَهُ

ای: منادا - ها: تنبیه - النَّاسُ: بدل

ای اهل مکه! در سوره عنکبوت برای کافران که بتان را می پرستند مثلی زده شده است پس آن مثل را
بگوش هوش بشنوید و در آن تأمل کنید.

إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ.

بنهایی که کافران عبادت و پرستش می کردند متجاوز از سیصد و شصت بت بودند که بر حوالی خانه
کعبه نهاده بودند. حق سبحانه تعالی فرمود که این همه بت که بجز خدای تعالی می پرستید و بر اطراف
آن جمع می شوید و دست بدست یکدیگر می نهید هرگز قادر نیستند مگس را از خود دور کنند.

وَإِنْ يَسْأَلُهمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَفِيدُوهُ مِنْهُ

وَإِنْ يَسْأَلُهمُ: اگر برباید - لَا يَسْتَفِيدُوهُ: نمی تواند برگرداند.

آیا می توانند مگسی را بیافرینند؟ نه تنها قادر نیستند مگسی را بیافرینند بلکه از رویاروی پیا یک
مگس نیز عاجزند چونکه اگر مگس چیزی از آنان برباید نمی تواند آن را باز پس بگیرد. شیخ سعدی
گفت:

بنی چون برآرد مهمات کس! که نتواند از خود برآند مگس

ضَعُفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ

ضَعُفَ: فعل ماضی - الطَّالِبُ: فاعل - وَالْمَطْلُوبُ: معطوف

هم مگس که طالب و رباننده است و هم مطلوب که بتان بی جان و جامد هستند هر دو ناتوان و عاجز
و درمانده هستند و کاری از دست طالب و مطلوب یعنی مگس و بتها ساخته نیست.

عاجزان که عاجزان را بنده اند	چون فتد کاری زهم شرمنده اند
عجز و امکان لازم یکدیگرند	پس همه خلق زهم عاجز ترند
قوت از حق است و قوت حق اوست	آن او مفر است آن خلق پوست

مَا فَكَّرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٧٤﴾

خدا را به حق شناختنش شناخته اند که خدا توانا و نیرومند است. (۷۴)

مَا فَكَّرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ

فَكَّرُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - لفظ الله: مفعول به - حَقَّ: مفعول مطلق
آن کافران آن گونه که باید خدا را بشناسند شناخته اند اگر شناخته بودند سنگها و دیگر آفریده ها را
که عاجز و ناتوان اند خدای خود نمی ساختند

إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ

لفظ الله: اسم إن - ل: مزحلقه - لَقَوِيٌّ: خبر إن - عَزِيزٌ: خبر إن ثانی
بدستیکه خدای تعالی بر هر کاری توانا و قادر است و بر هر چیزی غالب و چیره است چرا که
آفریننده همه کائنات از آسمان ها و زمین اوست مثل طالب و مطلوب (مگس و بتان) عاجز و ناتوان
نیست.

اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿٧٥﴾

خدا از فرشتگان فرستاده گان بر می گزیند و از مردم نیز که خدا شنوا و داناست. (۷۵)

اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ

لفظ الله: مبتدا - يَصْطَفِي: فعل مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر - رُسُلًا: مفعول به
خداوند از ملائکه پیغمبران بر می گزیند و آنان جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و غیر آنها و
از مردم پیغمبرانی بر می گزیند مثل ابراهیم و موسی و عیسی و محمد ﷺ و غیر آنها پس فرشتگان
سفیران به سوی پیغمبران اند و پیغمبران سفیران از برای خلق هستند یعنی از میان آدمیان پیغمبران
می گزیند تا خلق را به سوی وی دعوت کنند.

إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ

لفظ الله: اسم إن - سَمِيعٌ: خبر إن - بَصِيرٌ: خبر إن ثانی
بدستیکه خداوند به گفتار پیغمبران در وقت تبلیغ شتواست و به حال امت او در رد و قبول دعوت
بینا و آگاه است.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿٧٦﴾

خداوند آنچه را در پیش دارند و آنچه را پشت سر نهاده اند می داند و همه کارها به خدا باز گشت
دارد. (۷۶)

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ

يَعْلَمُ: فعل مضارع - فاعل (هو) - مَا: مفعول به
خداوند عملهایی را که از قبل کرده اند می داند و نیز اعمالی را که در آینده انجام خواهند داد می داند.

وَالِلّٰهِ تُرْجِعُ الْأُمُورُ

تُرْجِعُ: فعل مضارع مجهول - الْأُمُورُ: نایب فاعل

همه کارها به سوی خدای تعالی بازگردانده می شود و همه در برابر اعمال خود در آن روز مسئول اند و او بر همه چیز محیط و مسلط است.

يَتَّيْنَهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَرْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ

لَعَلَّكُمْ تَقْلِحُونَ ﴿۷۷﴾

شما که ایمان دارید، رکوع کنید و سجده کنید و پروردگارتان را پرستید و نیکی کنید شاید رستگار شوید. (۷۷)

يَتَّيْنَهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَرْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ

لَعَلَّكُمْ تَقْلِحُونَ

وَاعْبُدُوا: فعل امر - (و) فاعل - رَبَّكُمْ: مفعول به

ای کسانی که ایمان آورده اید در نماز رکوع و سجود بنمائید.

کاشفی گفت: در اول اسلام همین قعود و قیام بوده بنابراین در آیت رکوع و سجود آمده است. و نیز ای مومنین پروردگار خود را عبادت و پرستش کنید و اعمال شایسته و نیکی انجام دهید تا شاید رستگار شوید و به رحمت و رضای الهی در روز قیامت برسید.

وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ ۚ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ ۚ مِلَّةَ

أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ ۚ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ

وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ

الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ ﴿۷۸﴾

و در راه خدا کارزار کنید چنانکه سزاوار کارزار کردن برای اوست، او شما را برگزید و در این دین برای شما سختی نهاد آئین پدرتان ابراهیم است که خدا پیش از این شما را مسلمان نام گذاشت و در این قرآن مسلمانان نامیده تا این پیغمبر بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید پس نماز کنید و زکات دهید و بخدا تکیه کنید که او مولای شماست، چه خوب مولا و چه خوب یابوری است. (۷۸)

وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ ۚ

وَجَاهِدُوا: فعل امر - (و) فاعل - حَقَّ: مفعول مطلق

و در راه خدا جهاد کنید چونکه کسی سزاوار جهاد است که در دل صافی و بی غل و غش و نیست خالص داشته باشد جهاد بر دو قسم است یکی با دشمنان ظاهر دین که اهل کفر و شرک اند که به آن جهاد اصغر گویند و دیگری مبارزه با باطن و هواهای نفسانی است که به آن جهاد اکبر گویند.

هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ

هُوَ: مبتدا - اجْتَبَيْتُمْكُمْ: فعل ماضی - کم: مفعول به - فاعل (هو) - جمله خبر
او خدایی است که بر شما نصرت دین خود برگزید و در این هیچ تنگی و مشکلی بر شما قرار نداد و
آنچه در این دین فرمود در وسع توان توانست نه بیشتر از توان و طاقت تو و احکام و شرایط دین را با
توجه به موقعیت و ضرورت سبک گرداند. همچون نماز سفر یا تیمم به جای آب.

مِلَّةَ آبِيكُمْ اِبْرَاهِيمَ

پس آئین و روش پدر خود ابراهیم را پیروی کنید و از کیش او متابعت کنید چون اکثر عرب از دینت
ابراهیم علیه السلام هستند اما زجاج در تفسیر آن گفته است:
«از آئین پدرتان ابراهیم علیه السلام پیروی کنید». ابراهیم علیه السلام از آن روی پدر مسلمین نامیده شد که او جد
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است.

هُوَ سَمَّيْتُكُمُ الْمُسْلِمِينَ

هُوَ: مبتدا - سَمَّيْتُكُمُ: فعل ماضی - کم: مفعول به - فاعل (هو) - جمله خبر
و او شما را در کتابهای الهی پیشین و نیز در این کتاب (قرآن) مسلمان نامید.
مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ
الرَّسُولُ: اسم گات - شَهِيدًا: خبر گات

او شما را در کتابهای پیشین نازل شده مسلمان خطاب کرد و در قرآن نیز به جهت ملت ابراهیم بودن
مسلمان خطاب کرد تا پیغمبر صلی الله علیه و آله روز قیامت برای شما در قبول دعوت و پیروی ملت ابراهیم خلیل الله
گواه و شاهد باشد و شما نیز شاهد و گواه باشید بر اینکه پیامبران دعوت حق را به مردم رسانده است.

فَأَقِمْوُا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ

فَأَقِمْوُا: فعل امر - (و) فاعل - الصَّلَاةُ: مفعول به

پس نماز را به جهت بزرگداشت و اطاعت از فرمان خدای تعالی با تمام حدود و شرایط آن برپا دارید
و از جهت شفقت و محبت به مردم زکات دهید و در کارهایتان به خدای تعالی چنگ بزنید و به
کتاب و به سنت او روی آورید و بر او اعتماد و تکیه کنید و توکل بر خدا داشته باشید.

هُوَ مَوْلَاكُمْ

هُوَ: مبتدا - مَوْلَاكُمْ: خبر - کم: مضاف الیه.

چونکه خدای تعالی چه یار نیکویی است و چه کمک دهنده خوبی است برای کسانی که در کارهای
خود به او متمسک شوند!

فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ

نعم فعل مدح - المولى فاعل

چه باز نیکویی است او و چه مددکار خوبی است او یار نیک و کمک یار نیک برای کسانی است که به او تمسک جویند و از او نصرت و یاری طلبند. چونکه نقطه او کارهای امور انسانها و یارانی دهانده مؤمنین و پریمیگان آن است.

مولانا گفت:

یار گردان گرگی ای رویاه پیر نصرت از حق می طلب نعم النصیر

سوره المؤمنون

سوره المؤمنون یکصد و هیجده آیه است و همگی مکی است. در این سوره دو آیت منسوخ است یکی فذرهم فی غمرتهم حتی حین به آیت السیف منسوخ است و دیگری ارفع بالقی هی احسن و باقی آیت محکم و در فضیلت سوره این بن کعب روایت کند قال رسول الله ﷺ من قرأ سوره المؤمنون بشرته الملائکه بالروح و الریحان و ماتقربه عینه عند نزول ملک الموت و چون این سوره با فرموده حق تعالی: (قد افلح المؤمنون) آغاز شده و نیز آیات بعد از آن به وصف مؤمنان و پاداش بزرگ آنها در آخرت اشاره دارد که عبارت از آن بهشت برین است «المؤمنون» نامیده شده است.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١﴾

براستی که مؤمنان رستگاری یافته اند. (۱)

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ

قَدْ: حرف تحقیق - أَفْلَحَ: فعل ماضی - الْمُؤْمِنُونَ: فاعل.

بدینست که مؤمنان رستگار شدند و به مقصود خود رسیدند. رستگار، هم رستگاری منادی است و هم معنوی پس مؤمنان در تمام ابعاد به فلاح رسیدند.

الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ﴿٢﴾

کسانیکه آنان در نمازهایشان فروتن هستند. (۲)

الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ

الَّذِينَ: بدل - هُمْ: مبتدا - خَاشِعُونَ: خبر.

معنی خشوع در نماز آنست که سر در پیش افکنده متواضع و هر دو دست بر یکدیگر نهاده و به جایگاه سجود نظر داشته باشد. مصطفی ﷺ پیش از نزول این آیت در نماز به راست و به چپ نگاه می کرد و به آسمان نظر می کرد، بعد از اینکه این آیت فرود آمد دیگر سر در پیش افکنده و به محل سجده نگاه می کرد، و دیگر به چپ و راست و به آسمان نگاه نکرد. ابوهریره رضی الله عنه گفت: یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله همچنان به آسمان در نماز نظر داشتند و رسول صلی الله علیه و آله ایشان را از آن بازداشت و نهی کرد.

وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ﴿٣﴾

همان کسانی که از بیهوده روی گردانند. (۳)

وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ

هُم: مبتدا - مُعْرِضُونَ: خبر

و آنان کسانی اند که از کردار بیهوده و سخنان بیهوده و اعتراض کنندگان اند. ابن عباس گفت: روی گرداندن از شرک است. حسن گفت: روی گرداندن از گناهان است. زجاج گفت: روی گرداندن از هر باطل و کارهای بوج و بیهوده است.

وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ ﴿٤﴾

همان کسانی که زکات ادا کنند. (۴)

وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ

هُم: مبتدا - فَاعِلُونَ: خبر

و آنان کسانی اند که از مال خود زکات واجب را ادا کنندگان اند. مراد از زکات در اینجا، صدقات قرض و نقل و هر عملی که به مسلمانان سود رساند و بی نیاز گرداند. ابن کثیر می گوید: مراد از زکات قرض، زکات اموال است.

وَالَّذِينَ هُمْ لِأُزْوَاجِهِمْ حَافِظُونَ ﴿٥﴾

همان کسانی که قروج خویش نگاه دارند. (۵)

وَالَّذِينَ هُمْ لِأُزْوَاجِهِمْ حَافِظُونَ

هُم: مبتدا - حَافِظُونَ: خبر

و آنان کسانی اند که قرجهای (اعضای شهوت) خود را از حرام نگاه دارندگان اند یعنی از زنا، لواطت و غیره.

در حدیث ترمذی صحیح البخاری آمده است که:

«از عقیبه بن عامر رضی الله عنه روایت است که پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «از داخل شدن به نزد زنها پرهیزید» شخصی از انصار گفت: یا رسول الله! برادر شوهر خطور؟ فرمودند: «برادر شوهر سبب مرگ است».

إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ﴿٦﴾

مگر از زنانشان یا آنکه مالک آن شده اند که در این صورت بر آنان نکوهشی نیست. (۶)

إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ

هُمَّ: اسمِ إنَّ - غیر خبر

مگر از زنان خود یا از آنکه ایشان را مالک شده اند یعنی کنیزکاتی که در ملک اویند پس بدرستی که این زنان با نکاح و کنیزکان تحت ملک او بر ایشان سرزنش شده نیستند بشرط آنکه در حیض و نفاس و یا در روزه فرض و یا در احرام نباشند.

فَمَنْ أَتَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ﴿٧﴾

و هر که جز این بجزیند، آنها متجاوزانند. (۷)

فَمَنْ أَتَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ

فَمَنْ: مبتدا - أَتَى: فعل ماضی - (هو) فاعل، جمله خبر

پس کسانی که غیر از این دو راه و تاشویی (زن نکاح کرده و یا کنیزک مالک شده) راه دیگری را جستجو کنند تجاوزکنندگان از حد شرع اسلام هستند و زناکارند. اکثر علماء با استناد به این آیه، استمنایا دست را (جلق) حرام شمرده‌اند.

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمْنَتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ﴿٨﴾

و آنکسان که مراقب امانتها و پیمانهای خویشند. (۸)

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمْنَتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ

هُمَّ: مبتدا - رَاعُونَ: خبر

و آنان کسانی اند که در امانت داری خود امین هستند یعنی در کارهای دینشان چون نماز و غسل و جنابت و ... مواظب و مراقب اند و به عهدی که با حق و خلق بسته اند وفا کنندگان و رعایت کنندگان اند. پدر و ولی در حق کودکان تحت تکفل خود امانتدارند و مومن در نماز و روزه و طهارت خود امانتدارند و اولیای امور جامعه‌ی اسلامی در حق رعایای خود امانتدارند. آورده‌اند آن هنگام که عمر بن خطاب از دنیا چشم می‌پوشید پسر او عبدالله بن عمر بر پدر خود گفت کی شما را می‌توانیم ببینیم، فرمود: فردا شب یا پس فردا شب مرا در خواب خواهی دید، روزها و سالها گذشت پس از یازده سال او را در خواب دید عبدالله گفت: ای پدر تا این مدت کجا بودی، فرمود: پاسخ آنچه از امانت در زمان زمامداری بدست من سپرده بودند می‌دادم و به عفو و به رحمت خداوند از آن خلاص شدم، حال که وضع خلیفه دوم چنین است، زمامداران جامعه اسلامی باید بیشتر رعایت رعایا کرده باشند.

وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَواتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿٩﴾

و کسانی که (وقت) نمازهای خویش را نگهبانی کنند. (۹)

وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَواتِهِمْ يُحَافِظُونَ

هُمَّ: مبتدا - يُحَافِظُونَ: فعل مضارع (و) فاعل، جمله خبر

و آنان کسانی اند که بر نمازهای پنجگانه خود در وقت محافظت و مراقبت می‌کنند و آداب و شرایط و حدود ارکان آن را رعایت می‌کنند و مدام بر آن قیام می‌نمایند.

أُولَئِكَ هُمُ الْوَرِثُونَ ﴿۱۰﴾
آنها وارثان اند. (۱۰)

أُولَئِكَ هُمُ الْوَرِثُونَ

أُولَئِكَ: مبتدا - هُم: ضمیر فصل - الْوَرِثُونَ: خبر.

آن گروه مؤمنان که دارای این صفات فوق هستند (نقش صفت بنالا) در اینصورت ایشان وارثان اند و شایسته است که ایشان را وارثان گوئیم.

الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۱۱﴾

که بهشت فردوس را به ارث می برند و خودشان در آن جاودان اند. (۱۱)

الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ

الَّذِينَ: بدل - يَرِثُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - الْفِرْدَوْسَ: مفعول به - هُمْ: مبتدا - خَالِدُونَ: خبر.

آنانکه به نقش صفت فوق متصف شوند و استحقاق میراث را داشته باشند بهشت فردوس برای آنان است که بالاترین درجات بهشت است.

هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

هُمْ: مبتدا - فِيهَا: جار و مجرور - خَالِدُونَ: خبر.

آنان که وارثان اند در آن بهشت فردوس جاودان مانندگان اند. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از رسول خدا آمده است که فرمودند: «إِذَا سَأَلْتُمُ اللَّهَ الْجَنَّةَ فَاسْأَلُوهُ الْفِرْدَوْسَ فَإِنَّهُ أَعْلَى الْجَنَّةِ وَ أَوْسَطُ الْجَنَّةِ وَ مِنْهُ تَنْجِرُ أَنْهَارُ الْجَنَّةِ وَ فَوْقَهُ عَرْشُ الرَّحْمَنِ» چون از خدا بهشت را درخواست می کنید فردوس را از او بخواهید زیرا فردوس بلندترین جای بهشت و در میانه آن است، همه رودهای بهشت از فردوس جاری می شود و عرش رحمان بر فراز آن قرار دارد.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ﴿۱۲﴾

براستی که انسان را از مایه ای از گل آفریدیم. (۱۲)

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ

و بدینستیکه ما آدمیان را از عصاره گل آوردیم. یعنی حضرت آدم را که پدر آدمیان است از گل بوجود آورده ایم که می گوید: خیرت طینت آدم بیدی از عین صیاحاً و سلاله، از سل است یعنی چیزی را از چیزی بیرون آوردن پس انسان را که از نطفه ای بیرون آمده از گل آفریدیم و نیز به فرزند هم سلاله گفته می شود.

ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نَظْمَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ﴿۱۳﴾

آنگاه وی را نطفه ای در قرارگاه استوار کردیم. (۱۳)

ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نَظْمَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ

جَعَلْنَاهُ: فعل ماضی - فاعل (نا) - ه: مفعول به.

سپس او را به صورت نطفه‌ای درآورده در قرارگاه رحم مادر جای دادیم و بمدت چهل روز او را سفید نگاه داشتیم.

دهد نطفه را صورتی چون پری که کردست بر آب صورتگری

ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظْمًا فَكَسَوْنَا الْعِظْمَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ﴿١٤﴾

سپس نطفه را خون بسته کردیم و خون بسته را گوشت پاره کردیم و گوشت پاره را استخوانها کردیم و استخوانها را گوشت پوشانیدیم آنگاه وی را خلقی دیگر پدید کردیم، بزرگ است خدای یکتا که بهترین آفرینندگان است. (۱۴)

ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظْمًا فَكَسَوْنَا الْعِظْمَ لَحْمًا

خَلَقْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - النُّطْفَةُ: مفعول به - عَلَقَةً: مفعول به ثانی

سپس بعد از چهل روز آن نطفه سفید را خون بسته گردانیدیم سپس در مدت چهل روز دیگر آن خون بسته را گوشت بی استخوان گردانیدیم سپس آن گوشت را بعد از یکصد و بیست روز استخوان گردانیدیم سپس استخوان را بعد از رویانیدن عروق و اعصاب و عضلات بر او گوشت گردانیدیم.

ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ

أَنْشَأْنَاهُ: فعل ماضی - (نا) فاعل - ه: مفعول به - خَلْقًا: حال

سپس در شکم مادر به آن روح دمیدیم، زنده شد بعد از اینکه مرده بود یعنی آفرینش دیگر به او بخشیدیم. یعنی به او نیروی تحرک و شنوایی و بینایی و ادراک و دیگر استعدادها و سرانجام به صورت انسانی کامل او را از رحم مادر بیرون آورده‌ایم.

فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ

فَتَبَارَكَ: فعل ماضی - لفظ الله: فاعل - أَحْسَنُ: بدل

پس بزرگ است خداوند که یکتا نگارنده ترین نگارندگان است.

ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ ﴿١٥﴾

و باز شما از پس این مردنی هستید. (۱۵)

ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمَيِّتُونَ

کم: اسم إن - ل: مر حلقه - لَمَيِّتُونَ: خبر إن

سپس شما بعد از آنکه مدتی در این روزگار زندگی کردید خواهید مرد و مرگ به سراغ شما خواهد آمد و شما تلخی مرگ را خواهید چشید. کل نفس ذائقة الموت.

ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ تُبْعَثُونَ ﴿١٦﴾

و باز شما روز رستاخیز زنده می شوید. (۱۶)

ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ تُبْعَثُونَ

پس بدرستی که شما روز رستاخیز بر انگیزخته می شوید و حساب و کتاب پس می دهید و به پاداش و مجازات اعمال خود می رسید.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ ﴿١٧﴾

براستی بالای شما هفت راه آسمانی آفریدیم و ما هرگز از این مخلوق بی خبر نبودیم. (۱۷)

وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ

خَلَقْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - فَوْقَكُمْ: مفعول فیه - سَبْعَ: مفعول به

و بدرستی که ما در بالاسر شما هفت آسمان آفریدیم و هر طبقه آن راهی به راه های فرشتگان است که فرشتگان در آن راه ها سیر می کنند و در آن توقف می کنند.

وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ

نا: اسم کات - غَافِلِينَ: خبر کات

ما از خلق و آفرینش این مخلوق که هفت طبقه آسمان و راه های فرشتگان است بی خبر و غافل نیستیم و بر همه چیز از شرک و کفر و شکر و نفع و ضرر آگاه هستیم از جمله خلقت انسان همانطوریکه دارای مراحل در شکم مادر است و بعد از تولدش نیز مراحلی است یعنی زیستن و مردن او و دوباره زنده شدن او در روز رستاخیز ما به همه

آن آگاه هستیم و قطعاً و حتماً به حساب و کتاب اعمال ایشان رسیدگی خواهیم کرد.

وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَتْهُ فِي الْأَرْضِ وَأَنَّا عَلَىٰ ذَهَابٍ بِهِ لَقْدَرُونَ ﴿١٨﴾

از آسمان آبی به اندازه نازل کردیم و آنرا در زمین جا دادیم و ما به نابود کردن آن نیز قادر هستیم. (۱۸)

وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَتْهُ فِي الْأَرْضِ

وَأَنْزَلْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - مَاءً: مفعول به

و از آسمان آبی بمقدار لازم و مشخص فرو فرستادیم آن مقداری که صلاح کار پندگان در آن است پس آن آب را در زمین ساکن گردانیدیم و مانند کار نمودیم.

وَأَنَّا عَلَىٰ ذَهَابٍ بِهِ لَقْدَرُونَ

(نا) اسم إن - ن: من حلقه - لَقْدَرُونَ: خبر إن

بدرستی که ما می توانیم آب را از بین ببریم همانطوریکه بر نازل کردن آن قادر بودیم گفته اند بعد از خروج یاجوج و ماجوج جبرئیل نازل می شود و قرآن و حجر الاسود و مقام ابراهیم و تابوت موسی و اینها را به آسمان برد بعد از آن بر روی زمین هیچ خبر و یوکت نماند.

فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِّنْ نَّحِيلٍ وَأَعْنَبٍ لَّكُم فِيهَا فَوَاقِهِ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿١٩﴾

و با آن برای شما باغها از نخلها و تاکها پدید کردیم که در آن میوه های بسیار دارید و از آن می خورید. (۱۹)

فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِّنْ نَّحِيلٍ وَأَعْنَبٍ

پس برای شما به سبب آن بوستانها درخت خرما برای اهل مکه و مدینه و درخت انگور برای اهل طائف آفریدیم. چون خرما و انگور در سرزمین حجاز از تمام کشورها بیشتر می باشد.

لَّكُم فِيهَا فَوَاقِهِ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ

لَّكُم: جار و مجرور خبر مقدم - فَوَاقِهِ: مبتدا مؤخر

و برای شما در این بوستان ها میوه های زیادی غیر از خرما و انگور بیار می آید که شما از آن می خورید و بهره مند می شوید. فاکهه: میوه هایی را گویند که مردم آن را می خورند همچون سیب و انار و انجیر و ... و این میوه ها دارای مواد معدنی و خاصیت مفید است که خوردگان از آن بهره مند می شوند.

وَشَجَرَةٍ تَخْرُجُ مِنْ طُورٍ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالذَّهْنِ وَصَنِيعٍ لِلَّهِ كَلِيلٍ ﴿٢٠﴾

با درختی که از کوه سینا بیرون می آید به وجهی می روید که از آن روغن و نان خورش برای خوردن گان می دهد. (۲۰)

وَشَجَرَةٍ تَخْرُجُ مِنْ طُورٍ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالذَّهْنِ وَصَنِيعٍ لِلَّهِ كَلِيلٍ

و دیگر برای شما درختی با آن آب بوجود آوردیم که در کوه طور سینا می روید که آن کوه موسی عليه السلام است گویند میان مصر و ایلید می روید و عمر آن صدسال است و همیشه سبز و خرم است و برگات و بهره های فراوان می دهد. اول درختی که بعد از طوفان روئید این درخت بود یعنی درخت زیتون در حالیکه دارای روغن و املاح کلسیم و آهن و فسفور و ویتامینهای آ و ب است و سرشار از پروتئین میباشد و در طب نیز مورد استفاده قرار می گیرد و همچنین مواد غذایی برای خوردگان است و نیز می توان از آن نان خورش ساخت. در حدیث شریف آمده است: روغن زیتون بخورید و نیز خود را با آن چرب کنید زیرا آن درختی مبارک است و همچون انجیر سرشار از ویتامین هاست.

وَلَاِنَّ لَّكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً لِّتُنَبِّحُوا بِطُورِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٢١﴾

برای شما در کار چهارپایان عبرتی هست، از آنچه در شکمشان هست بشما می توشانیم و در آن منافع بسیار دارید و از آن می خورید. (۲۱)

وَلَاِنَّ لَّكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً

لَّكُمْ: جار و مجرور خبر إنّ - ل: ابتداء - لَعِبْرَةً: اسم إنّ

بر آنچه در چهارپایان است از شتر و گاو و گوسفند چیزی که بدان اعتبار گیرید تا بقدرت خدای تعالی پی ببرید و به او بگروید. چون علاوه از استفاده و بهره مندی از لبنیات و فرآورده های آن برای شما در جابجایی وسایل و یا در مسافرت ها از آن استفاده می کنید.

تَشْفِيكَرُ مِمَّا فِي بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ

و وادار به آشامیدن می کنیم شما را از آنچه که در شکم های چهارپایان یعنی از شیر و فراورده های لبنی آن است و علاوه بر شیر و فراورده های لبنی آن از این چهارپایان منافع بی شمار دیگری است که شما بر آن سوار می شوید و بوسیله آن بار می کشید و از پوست و پشم آن استفاده می کنید و از گوشت آنها می خورید و تغذیه می کنید.

وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ ﴿٢٢﴾

و بر آن و بر کشتی سوار می شوید. (۲۲)

وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ

تُحْمَلُونَ: فعل مضارع مجهول - (و) نایب فاعل

و بر چهارپایان از قبیل شتر و اسب در خشکی سوار می شوید و در دریا سوار کشتی می شوید و بدین طریق بر کسب روزی خود مشغول می شوید همه اینها از برای کسانی که بخواهند عبرت گیرند مایه بند و اندرز و اعتبار است.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَتَّقُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ عِزَّةٌ فَلَا تَتَّقُونَ ﴿٢٣﴾

نوح را سوی قومش فرستادیم که گفت ای قوم! خدای یکتا را پرستید که خدائی جز او ندارید، مگر نمی ترسید؟ (۲۳)

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَتَّقُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ عِزَّةٌ

أَرْسَلْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - نُوحًا: مفعول به

و بتحقیق ما نوح را به سوی قومش فرستادیم. پس نوح از روی دعوت گفت ای قوم من! خدا را پرستش کنید برای شما غیر از او خدایی نیست که مستحق عبادت و پرستش باشد.

أَفَلَا تَتَّقُونَ

آیا از او نمی ترسید؟ یعنی از او بترسید و به عبادت غیر او سر تسلیم فرود نیاورید و تنها او را پرستید که مستحق عبادت فقط اوست.

فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَفْضَلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ

لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ ﴿٢٤﴾

بزرگان قومش که کافر بودند گفتند: این جز بشری مانند ما نیست که می خواهد بشما برتری جوید اگر خدای می خواست فرشتگانش را نازل می کرد، ما چیزی از روزگار پدران قدیممان نشنیده ایم. (۲۴)

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ

هَذَا مَبْتَدَأ - بَشَرٌ خَبَر

پس بزرگان قوم نوح یعنی آنانکه نگویدند به درویشان و به مردم گفتند این کسی که شما را به پرستش خدای یگانه می خواند بشری است مثل شما و در پوشیدن و خوردن و آشامیدن و غیر آن همچون شماست و فرشته نیست پس در ادعای نبوت خود دروغگو است.

يُرِيدُ أَنْ يَمُضَّ عَلَىٰ كُمِ

او با این کار فریبکارانه و افترا آمیز خود می خواهد بر شما سروری کند و شما برتری یابد شما را با این کارش تابع هوا و هوس خود گرداند.

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنزَلَ مَلَائِكَةً

لَدَ جَوَاب - لَأَنزَلَ فعل ماضی - (هو) فاعل - مَلَائِكَةً مفعول به

و اگر خدای تعالی می خواست رسولی به فرزندان آدم بفرستد هر آینه فرشتگان را می فرستاد.

مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ

کافران گفتند و از پدران پیشین خود نشنیده ایم ما چنین چیزی را ندیده ایم و در تاریخ سراغ نداریم که انسانی ادعای پیغمبری کند و خود را نماینده خدا بداند.

إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فترَضُّوا بِهِ حَقٌّ عَيْنٍ ﴿٢٥﴾

وی نیست مگر مردکی که در او دیوانگی ای هست، در مورد او تا مدتی انتظار برید. (۲۵)

إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فترَضُّوا بِهِ حَقٌّ عَيْنٍ

هُوَ مَبْتَدَأ - رَجُلٌ خَبَر

او مردی که مبتلا به نوعی مرض جنون است چونکه او بشر دیوانه ای است و قابلیت و استحقاق رسالت را ندارد پس باید مدتی در پاره او صبر کشید تا اینکه بمیرد و یا از سخنان جنون آمیز خود بپرهیزد.

قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونَ ﴿٢٦﴾

گفت پروردگارا! برای این تکذیب که مرا میکنند یاریم کن. (۲۶)

قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونَ

رَبِّ: منادی - انصُرْنِي: فعل امر - (ن) و قایم - (ی) مفعول به - (انت) فاعل

حضرت نوح علیه السلام بعد از آنکه از ایمان آوردن قوم خود نا امید شد بلکه او را مجنون می نامیدند از طریق مناجات گفت پروردگارا! در این امر مرا یاری ده و ایشان را نابودشان گردان چونکه مرا تکذیب می کنند و دعوتم را دروغ می پندارند.

فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعْ الْفُلَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِّينَا فَإِذَا جَاءَ أَهْلُهَا وَقَارَ السَّنُورُ فَاسْلُكْ فِيهَا
مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ آتَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تَخْطِطِي فِي الَّذِينَ
ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُفْرَقُونَ ﴿٢٧﴾

بدو وحی کردیم که کشتی خویش را به وحی ما و مراقبت ما بساز و چون فرمان بیامد و تنور قوراق
کرد از هر جفت دو تا در آن یار. یا خاندان خویش مگر کسی که آن گفتار بر او پیشی گرفته است و
با من دربارہ کسانی که ستم کرده اند گفتگو مکن که آنها غرق شدتند. (۲۷)

فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعْ الْفُلَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِّينَا فَإِذَا جَاءَ أَهْلُهَا وَقَارَ السَّنُورُ
لَنْ: حرف تفسیر - اصْنَعْ: فعل امر - (انت) فاعل - الْفُلَّكَ: مفعول به

و ما به نوح ^{علیه السلام} وحی کردیم کشتی را به نگاهداشت ما و تحت نظارت ما و طبق وحی که بر شما نازل
می شود بساز یعنی طبق آنچه که به تو فرمان می دهیم کشتی بساز.
تا آن هنگام فرمان ما به سوار شدن کشتی بیاید آن موعود آن زمانی خواهد بود که زن تو در تنور نان
پزد و از میان آتش آب برآید پس نوح دانست که خداوند قوم او را نابود خواهد فرمود در آیه ۲۷ به
بعد سوره هود بیان آن رفت. برای مطالعه بیشتر به آن مراجعه شود.

فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ آتَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ
فَاسْلُكْ: فعل امر - (انت) فاعل - زَوْجَيْنِ: مفعول به - آتَيْنِ: توكید

خدای تعالی فرمود:

ای نوح! در آن هنگام که آب از تنور بر می جوشد بلافاصله از همه جنبندگان و حیوانات که جفت
یکدیگرند یعنی از هر جنسی نر و ماده ای را سوار کشتی کن و نیز فرمود خانواده و قوم خود را بگیر و
سوار کشتی کن آنگاه خداوند به نوح دستور داد تا میان جانوران وحشی و درندگان و پرندگان و
چهار پایان و خزندگان ندا دهد. نوح بر فراز خانه خود ایستاد و فریاد برداشت برای سوار شدن به
کشتی نجات دهنده بشتابید دعوت او به خاور و باختر و راه دور و نزدیک رسید و گروه گروه پیش او
آمدند نوح گفت به من فرمان داده شده است که از هر جفت که قرعه به نامش در آمد، از آدمیان هم از
زن و مرد هشتاد تن یا او بودند که از قوم او بودند و یک پسر او که نامش کنعان است و یک زن او که
نامش ایله است از جمله کافرانند ایشان را خطاب مکن.

وَلَا تَخْطِطِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا

وَلَا تَخْطِطِي: فعل مضارع مجزوم - (ن) و قایم - (ی) مفعول به - (انت) فاعل

و در شان آن کسانی که برخود ظلم کردند و ایمان نیاوردند و نگر ویدند بلکه تو را مورد طعن و
سرزنش قرار دادند به نجات آنان دعا مکن که از عذاب غرق شدن نجات یابند.

إِنَّهُمْ مُفْرَقُونَ

هُمْ: اسم این - مُفْرَقُونَ: خبر این.

بدرستی که ایشان غرق شدگانند و همگی آنان قطعاً غرق خواهند شد.

فَإِذَا أَسْتَوَيْتَ أَنتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفَلَائِ فَقُلْ لِلْحَمْدِ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّيْنَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٢٨﴾

و چون تو و همراهانت بر کشتی قرار گرفتید پس بگو: خدا را شکر که ما را از گروه ستمگران نجات داد. (۲۸)

فَإِذَا أَسْتَوَيْتَ أَنتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفَلَائِ فَقُلْ لِلْحَمْدِ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّيْنَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ
لِلْحَمْدِ : مبتدا - لله: جار و مجرور خبر

پس آن هنگام که تو و همراهانت بر کشتی سوار شدی و استقرار یافتی پس خدا را شکر کن و بگو که سپاس و ستایش خداوندی که ما را از دست این گروه ستمکاران یعنی کافران نجات داد.

وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنزَلاً مَبَارَكاً وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ ﴿٢٩﴾

و بگو پروردگارا! مرا به منزلی مبارک فرود آر که تو بهترین منزل دهنده گانی. (۲۹)

وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنزَلاً مَبَارَكاً وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ

أَنْزِلْنِي: فعل امر - (ن) و قایه - (ی) مفعول به - (انت) فاعل - مُنزَلاً: مفعول مطلق

ای نوح آن هنگام که در کشتی نشستی بگو پروردگارا، ما را در جایگاه پر خیر و برکت که سبب نجات مومنان باشد فرود آر و تو بهترین فرود آورندگان.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ ﴿٣٠﴾

و در این آیه ها بود و ما آزمایش کتان بودیم. (۳۰)

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ

فِي ذَلِكَ: جار و مجرور خبر إِنَّ - ل: ابتداء - لَآيَاتٍ: اسم إِنَّ

بدرستی که در این قصه و آنچه که بر نوح و قوم او گذشت هر آینه برای کسانی که اهل عبرت اند نشانه هایی است بتحقیق ما آن قوم را امتحان کننده بودیم تا صدیقان از تکذیب کنندگان مشخص و ظاهر گردند.

فَرَأَيْنَاهُمْ مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ ﴿٣١﴾

آنگاه، از پی آنها نسلی دیگر پدید آوردیم. (۳۱)

فَرَأَيْنَاهُمْ مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ

سپس از پس قوم نوح ^{الصلوات} قوم دیگری را به نام عاد، که پیغمبرشان هود باشد آفریدیم.

فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٣٢﴾

پس پیغمبری از خودشان در میانشان فرستادیم که خدای یکتا را پرستید که جز او خدائی ندارید، مگر نمی ترسید؟ (۳۲)

فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ

لَكُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - مِنْ: حرف جز زائد - إِلَهُ: مبتدا مؤخر

پس در میان ایشان ما پیغمبرانی فرستادیم که هود بود یا صالح (ع) و توسط ایشان به قومشان پیغام دادیم که خدا را پرستید زیرا جز او معبودی ندارید و تنها اوست که شایسته پرستش و عبادت است.

أَفَلَا تَتَّقُونَ

آیا از عذاب او نمی ترسید؟ یعنی از عذاب او که سخت ترین و شدید ترین عذاب است پرهیزند و کسی یا چیزی را به عبادت او شریک نگیرد.

وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا الْآخِرَةِ وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ ﴿٢٣﴾

بزرگان قومش که کافر بودند و دیدار آخرت را انکار داشتند و در زندگی دنیا نعمت بسیارشان داده بودیم، گفتند این (شخص) جز بشری مانند شما نیست، از آنچه شما خورید خورد و از آنچه شما نوشید نوشید. (۲۳)

وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا الْآخِرَةِ وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

آن هنگام که پیغمبران ما ندای توحید سر دادند و قوم را به یگانه پرستی دعوت کردند بزرگان و مستکبران قوم که کافر بودند در این دنیا مال و مقامی داشتند پیغمبر را تکذیب کردند و رستاخیز آخرت را منکر شدند.

مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ

هَذَا: مبتدا - بَشَرٌ: خبر.

و گفتند این کسی که ادعای پیغمبری خدا می کند انسانی است همچون شما و پیغمبر نیست پیغمبر باید از جنس فرشته باشد نه از بشر.

يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ

چرا که او از چیزهایی که شما می خورید و از چیزهایی که شما می نوشید می نوشد قوم گفتند: باید که پیغمبر از فرشتگان باشد نه از انسانها، یعنی فرستاده‌ی خدای سبحانه تعالی چون بشری به مانند خود آنان است به نظر آنان هیچ فضیلت و برتری نسبت به آنان ندارد پس استحقاق و ادعای نبوت را ندارد. مولانا گفت:

قوم گفتند ای گروه مدعی

چون شما بسته همین خواب و خورید

کو گسواه علم و طبیب نافی؟

همچو ما باشید و در ده می چرید

وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَسِرُونَ ﴿٢٤﴾

و اگر مطیع بشری مانند خود شوید قطعاً زیانکار خواهید بود. (۲۴)

وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ

و اگر شما از آنکسی که ادعای پیغمبری می کند در لو امر و تواهی از ایشان که مثل خودتان بشر است فرمان برید.

إِنَّكُمْ إِذَا لَخِمْوُنَ

کم: اسم این - له: مزحقه - لَخِمْوُنَ: خیر این

بدرستی آنکه شما هر آینه از زبان زدگان باشید که خود را مطیع و فرمانبر کسی مثل خودتان کنید.

أَيُّدُّكُمْ لَكَرِ إِيَّاكُمْ مِثْمَ وَكُنْتُمْ تُرَاكَا وَعَظْمًا أَتَّكُرُ تُخْرَجُونَ ﴿٢٥﴾

چطور شما وعده می دهد که وقتی بمردید و خاک و استخوان شدید (از گور) برون می شوید. (۲۵)

أَيُّدُّكُمْ لَكَرِ إِيَّاكُمْ مِثْمَ وَكُنْتُمْ تُرَاكَا وَعَظْمًا أَتَّكُرُ تُخْرَجُونَ

أَيُّدُّكُمْ: فعل مضارع - کم: مفعول به - (هو) فاعل

مشرکان گفتند: آیا این پیغمبر شما وعده می دهد آن زمان که شما بمیرید دوباره در روز بعثت برانگیخته می شوید و استخوانهای پوسیده و خاک گشته شما دوباره جمع می شود و به شکل و هیئت قبلی از گورها زنده بیرون آورده می شوید و بحساب اعمال شما رسیدگی می شود تا زندگی نوینی را آغاز کنید همه وعده های این پیغمبر دروغ است.

هَيَاتَ هَيَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ ﴿٢٦﴾

چه دور است، چه دور است، آنچه شما وعده می دهید. (۲۶)

هَيَاتَ هَيَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ

هَيَاتَ: اسم فعل - (هو) فاعل

مشرکان گفتند: چه دور است، چه دور است و چه ناممکن آنچه که به شما از بعثت و حشر و جزا وعده داده می شود که رستخیز تمام دارد. یعنی چنین چیزی محال و ناممکن است و از عقل بدور است و هرگز رستخیز نخواهد بود و چنین روزی نخواهد رسید.

إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَحَيًّا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ﴿٢٧﴾

بجز زندگی این دنیای ما هیچ نیست که می میریم و زنده گی می کنیم و ما زنده بشو نیستیم. (۲۷)

إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَحَيًّا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ

هِيَ: مبدا - حَيَاتُنَا: خبر

زندگانی جز زندگانی این جهان وجود ندارد که می میریم و زنده می شویم یعنی یکی می میریم و دیگری می زاید و ما بعد از مرگ از زنده شدگان نیستیم.

إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ اقْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ ﴿٢٨﴾

وی نیست مگر مردی که دروغی بظنا بسته و ما باور داری نیستیم. (۲۸)

إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ اقْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ

هُوَ: مبتدا- رَجُلٌ: خبر

او پیغمبر هود یا صالح مردی است که بر خدا دروغ می‌پندد او نه پیغمبر خداست و نه رستاخیزش بوقوع خواهد پیوست بلکه او یک دروغگوست و ما که بزرگان و خردمندان شمائیم هرگز به او ایمان نمی‌آوریم و باور نمی‌کنیم پس شما مواظب باشید و به دین ایشان ایمان نیاورید.

(۳۹)

قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبْتَنِي
گفت: پروردگارا برای این تکذیب که مرا می‌کنند یاریم کن. (۳۹)

قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبْتَنِي

رَبِّ: منادی- انصُرْنِي: فعل امر- (ن)وقایه- (ی)مفعول به- (انت)فاعل

پیغمبر هود یا صالح بعد از شنیدن سخنان این قوم از ایمان آوردن آنان ناامید شد و گفت پروردگارا ایشان را به خاطر آنچه که مرا تکذیب کردند عذابی نازل کن و هلاکشان بگردان.

(۴۰)

قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لَيُصْبِحُنَّ نَادِيَةً
گفت: پس از اندک زمانی پشیمان خواهند شد. (۴۰)

قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لَيُصْبِحُنَّ نَادِيَةً

ل: قسم- لَيُصْبِحُنَّ: فعل مضارع- (و)اسم أصبح- (ن)توكید- نَادِيَةً: خبر أصبح

خداوند به هود یا صالح فرمود در اندک زمانی این کافران و ناکر ویدگان از کرده خود و از تکذیبی که می‌کنند پشیمان می‌شوند.

(۴۱)

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمُ غُلَامًا فَعَدَا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ
بحق دچار صیحه شدند و ما آنان را خاک و خاشاکشان کردیم هلاک بر گروه ستمکاران باد. (۴۱)

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمُ غُلَامًا

فَأَخَذَتْهُمُ: فعل ماضی- هُمْ: مفعول به- الصَّيْحَةُ: فاعل

این عذاب را گفتند از برای عاد بوده است البته قوم عاد بوسیله باد صرصر هلاک شدند شاید به جهت شدت عذاب صیحه آورده باشد چون بعد از قصه نوح الطوفان قصه هود آورده شده است اما صیحه مخصوص به قوم ثمود است که پیغمبرشان صالح است و او را تکذیب کردند و معجزه او را تصدیق نکردند و بدین جهت عذابی سخت و هولناک که همان صدای هولناک جبرئیل الطوفان باشد و به همراه آن صاعقه و زلزله نابود و هلاک شدند. در قصه نوح الله شرح آن کاملاً بیان گردید می‌گویید:

ناگهان صدای هولناک و وحشتناک آنان را به جهت تکذیبشان فرا گرفت و آن فریاد جبرئیل الطوفان است و ما ایشان را با خاک یکسان کردیم و در هم گوییدیم و روی هم انباشته گردانیدیم.

فَعَدَا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

فعل و فاعل محذوف - فَبَعَدْنَا: مفعول مطلق

پس چه دور است رحمت حق تعالی از ستمکاران و ظالمین

ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ ﴿۴۲﴾

آنگاه از پس آنها تسلهای دیگر پدید آوردیم. (۴۲)

ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ

أَنْشَأْنَا: فعل ماضی - نا: فاعل - قُرُونًا: مفعول به

پس بعد از ایشان تسلهای دیگر را چون قوم شعب و لوط علیهما السلام آفریدیم و بر سرکار آوردیم تا زندگی خود را ادامه دهند.

مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَجِرُّونَ ﴿۴۳﴾

هیچ امتی از مدت تجویش مقدم نشود و موخر نشوند. (۴۳)

مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَجِرُّونَ

تَسْبِقُ: فعل مضارع - مِنْ: حرف جز زائد - أُمَّةٍ: فاعل - أَجَلَهَا: مفعول به

هیچ قومی و ملتی بر زمان عذابی که بر ایشان مقرر کرده بودیم پیش نمی گیرد و پس نمی شود یعنی زودتر و یا با تاخیر صورت نمی گیرد.

این همان است که در سوره یونس آیه ۴۹ می فرماید:

إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ

زمانیکه اجلشان فرا رسد پس لحظه ای تاخیر نمی کند و لحظه ای پیش نمی افتد.

شیخ سعدی گفت:

دو چیز محال عقل است خوردن پیش از رزق مقسوم و مردن پیش از وقت معلوم.

ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا كُلٌّ مَّا جَاءَ أُمَّةً رُسُلُهُمْ كَذَّبُوهُ فَاتَّبَعْنَا بِعَصَاهُمْ أَعْيَادَهُمْ

فَبَعَدَا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۴۴﴾

آنگاه پیغمبرانی فرستادیم، هر وقت پیغمبری سری امتش نیامد تکه پیش کردند و بعضی شان را بدستال بعضی دیگر بردیم و (موضوع) قصه هایشان را عبرت [دیگران] ساختیم، هلاکت بر گروهی که ایمان نمی آوردند. (۴۴)

ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا

أَرْسَلْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - رُسُلَنَا: مفعول به - تَتْرًا: پشت سر هم، یکی از پس دیگری، حال

سپس پیغمبران خود را یکی پس از دیگری فرو فرستادیم.

كُلٌّ مَّا جَاءَ أُمَّةً رُسُلُهُمْ كَذَّبُوهُ فَاتَّبَعْنَا بِعَصَاهُمْ أَعْيَادَهُمْ

فَاتَّبَعْنَا : فعل ماضی - (نا) فاعل - بَعْضُهُمْ : مفعول به - بَعْضُنَا : مفعول به ثانی

هر گاه که پیغمبران ما بر امتی آمدند پیغمبر را تکذیب کردند و آنچه از توحید و نبوت و آیات و بعث و حشر می گفت دروغ پنداشتند و با تقلید کور کورانه از آبا و اجدادشان در ایمان آوردن به پیغمبران تخلف کردند. پس قومی را یکی پس دیگری که تکذیبشان می کردند هلاک کردیم و قصه ایشان را ضرب المثل مردمان بعد از ایشان گردانیدیم تا دائم عذاب ایشان را یاد کنند و از آن عبرت گیرند.

فَبَعْدُ لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ

پس چه دور است رحمت خداوند از کسانی که به پیغمبران نمی گروند و باور نمی دارند و تصدیق نمی کنند بلکه تکذیب می کنند.

ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿٤٥﴾

پس از مدتی موسی و برادرش هارون را با آیه های خودمان و دلیلی روشن فرستادیم. (۴۵)

ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ

أَرْسَلْنَا : فعل ماضی - (نا) فاعل - مُوسَى : مفعول به - هَارُونَ : بدل

سپس موسی و برادرش هارون را با معجزه ها فرستادیم که ذکر آن در سوره های قبل رفت.

بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ

ما این دو برادر را (موسی و هارون) با دلایل روشن و معجزات آشکار معجزه هایی چون عصا و یذیضاء و شکاف دریا و غیره فرستادیم.

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ ﴿٤٦﴾

بنوی فرعون و بزرگانش فرستادیم که بزرگی کردند و گروهی تفوق جو بودند. (۴۶)

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ

(و) اسم گات - قَوْمًا : خبر گات - عَالِينَ : برتری جویان، سرکشان، نعت

ایشان به سوی فرعون و قوم او پیغام ما برسانیدند و به خدای یگانه دعوت کردند و رسالت خود را اعلام کردند اما فرعون و فرعونیان (قبطیان) از ایمان آوردن به او و متابعت او سرباز زدند در حالیکه آنان گروهی برتری جوی و سرکش و غالب و قهار بر مردم بودند.

فَقَالُوا أَأَتَيْنَا لِبَشَرَيْنِ مِثْلِكَ وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَبِيدُونَ ﴿٤٧﴾

گفتند: چگونه بدو انسان مانند خویشان، که قومشان بندگی ما می کنند، ایمان بیاوریم. (۴۷)

فَقَالُوا أَأَتَيْنَا لِبَشَرَيْنِ مِثْلِكَ وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَبِيدُونَ

وَقَوْمُهُمَا : مبتدا - عَلِيمُونَ : خبر

پس فرعون و مشرکان قوم گفتند آیا ایمان بیاوریم به کسی که دعوت پیغمبری می‌کند و حال آنکه خود بمانند ما بشر و انسان است؟ یعنی هرگز ایمان نمی‌آوریم به کسانی که خود پرستندگان و خدمتکاران ما بودند.

فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ ﴿۴۸﴾

پس، تکذیبشان کردند و از هلاکت یافتگان شدند. (۴۸)

فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ

(و) اسم گان - مِنَ الْمُهْلَكِينَ : جار و مجرور خبر گان

پس فرعون و قوم او موسی و هارون را تکذیب کردند پس به سبب آن تکذیب از هلاک‌شدگان و غرق‌شدگان در دریای قلزم گردیدند.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿۴۹﴾

و یموسی آن کتاب دادیم شاید هدایت یابند. (۴۹)

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ

آتَيْنَا : فعل ماضی - (نا) فاعل - مُوسَى : مفعول به - الْكِتَابَ : مفعول به ثانی

و بتحقیق ما به موسی کتاب تورات دادیم تا اینکه بنی اسرائیل بوسیله آن کتاب در احکام شریعت هدایت شوند و راه یابند.

وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ ﴿۵۰﴾

و پسر مریم و مادرش را آیتی کردیم و آن دو را بر زمینی بلند که دارای استقرار و دارای آب روان بود جایشان دادیم. (۵۰)

وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَاهُمَا إِلَى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ

و ما قصه عیسی پسر مریم را دلایل و حجتی بر قدرت مان با دادن نشانه هایی برای هر یک از آنان نشانه و آیتی ساختیم از اینکه پسر مریم، عیسی در گهواره سخن گفت و مریم بدون مساس بشری یا دمیدن روح جبرئیل پسری بدنیا آورد و نیز جای دادیم ما مادر و پسر را آن هنگام که از یهود فرار کردند و باز آوردیم به سوی بلند از زمین دانشمندان درباره این قرارگاه اختلاف نظر دارند بعضی آن قرارگاه را بیت المقدس و بعضی فلسطین و بعضی دمشق گویند تا در آن آرام گیرند و آبی ظاهر و جاری گردانیدیم.

که پسر عموی مریم که خود از خدمتکاران مسجد بوده دستور یافت آن دو را به مصر ببرد ماده خری وزاد و توشه در اختیارشان گذاشت و یوسف آن دو را به مصر برد.

از جمله معجزاتی که بدست عیسی به هنگام رفتن و اقامت او در مصر اتفاق افتاد این بود که خانه امیر شهر جمع شده بودند و با خود بتی از سنگ داشتند می‌گریستند و بر آن بت سجده می‌کردند. عیسی گفت شما را چه می‌شود؟ گفتند درد زایمان بر همسر امیر دشوار شده است به ما فرمان داده است بر

این بت سجدہ کنیم و بخواهیم تا درد او را تخفیف دہد، عیسیٰ فرمود پیش امیر روید و بگوئید اگر من دعاء کنم فرزند شتابان متولد خواهد شد، چون بہ امیر خبر دادند گفت او را در آورید، مریم و عیسیٰ در آمدند پادشاہ از سختوری عیسیٰ کہ کودکی خرد بود شکفت کرد و او را کنار ہمسرش برد، عیسیٰ فرمود اگر بہ تو بگویم در شکم این بانو پسر یا دختر است و نوزاد همانگونہ کہ می گویم باشد آیا بہ خدای من کہ مرا از روح خود آفریدہ است ایمان می آوری؟ گفت آری، فرمود در شکمش پسری است کہ برگونہ اش خالی سیاہ و بر پشتش خالی سپید است و سپس دعاء کرد و گفت این چنین ترا سوگند می دہم بہ خدایی کہ خلق را آفریدہ و روزی آنان را فراخ عنایت فرمودہ است بیرون بیا، نوزاد با همان صفات کہ عیسیٰ فرمودہ بود متولد شد، امیر خواست کہ ایمان بیاورد، وزیرانش گفتند این زن جادوگر است پسرش ہم چون خود اوست و مردم آن دو را از بیت المقدس بیرون کردہ اند و چندان پافشاری کردند کہ او را از ایمان آوردن منصرف کردند و خداوند بر آن امیر و قوم او صاعقہ ای فرو فرستاد و نابودشان فرمود، یوسف آن دو را بہ مصر برد و مریم آنجا در خانہ دہقانی فرود آمد و کاری جز رستندگی نداشت، مریم برای مردم مصر کتان و پشم می رشت، یوسف ہم ہیزم جمع می کرد و آن را می فروخت و ہزینہ ایشان از این راہ فراہم می شد.

معجزہ دیگر:

ثعلبی از قول وہب می گوید: نخستین معجزہ ای کہ مردم از عیسیٰ علیہ السلام دیدند هنگامی بود کہ مادرش در خانہ سالاری از سالارہای مصر ساکن بود و یوسف نجار او را در آن خانہ فرود آورده بود، گروہی از ینیواییان در آن خانہ آمد و شد داشتند، از قضا مالی در خزانہ آن سالار دزدیدہ شدہ و او ینیواییان را متہم کرد، مریم بہ سبب تندوہ سالار اندوہگین شد کہ بہ ہر حال میہماندار او بود، عیسیٰ علیہ السلام بہ مادر گفت آیا دوست می داری سالار را راہنمایی کنم کہ مالش کجاست؟ گفت: آری، عیسیٰ فرمود بہ او بگو ہمہ ینیواییانی را کہ بہ خانہ اش آمد و شد دلوند پیش من بیاورد، مریم این موضوع را با سالار گفت و او ایشان را جمع کرد چون جمع شدند عیسیٰ بہ دو تن کہ یکی کور و دیگری زمین گیر بود توجہ کرد زمین گیر را بر دوش کور نشاند و بہ کور گفت از جای برخیز، کور گفت من ناتوانتر از آتم کہ برخیزم، عیسیٰ فرمود چگونہ دیشب این کار را انجام دادی؟ چون این سخن را شنیدند کور را یزدند کہ از جای برخاست و چون بر پا ایستاد دست زمین گیر بہ خزانہ رسید، عیسیٰ فرمود دیشب ہم همین گونہ چارہ اندیشی کردند از نیروی کور و چشم زمین گیر استفادہ کردند، ہر دو گفتند راست می گوید و آن مال را بہ سالار پس دادند، سالار بہ مریم گفت نیمی از این مال را برای خود بردار، گفت من برای این کار آفریدہ نشدہ ام، گفت آن را بہ پسر تہ فرمود او از من یقین مرتبہ تر است، و خداوند بہ حقیقت داننا تر است عیسیٰ در آن موقع دوازده سالہ بود و بعد از آن خبر ہلاک ہیردوس بہ ایشان رسید، ایشان بہ فرغان و خی اللہ تعالیٰ از آنجا بہ شام بازگشتند، مریم و عیسیٰ و یوسف نجار بہ دہی فرو آمدند نام آن دہ قاصرہ بود و بدلتجہت التصاری نامیدہ شد، سعید بن جبیر می گویند، رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ اند، عیسیٰ را مادرش نزد آموزگاری فرستاد کہ او را آموزش دہد، آموزگار گفت بسم اللہ الرحمن الرحیم بگو، عیسیٰ پرسید معنی و مقصود بسم اللہ چیست؟

گفت نمی دانم، فرمود بایه های الهی و سین سنا (پرتو) الهی است و میم مملکت اوست، و خدای توفیق دهنده دانایتر است.

البته در حق گذشته شدن عیسی علیهما السلام گونه های مختلف ذکر کرده اند که قبلاً در سوره های ماضی بیان آن رفت.

يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿٥١﴾
ای پیغمبران! از چیزهای پاکیزه بخورید و کار شایسته کنید که من واقف اعمال شمایم. (۵۱)

يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا
این خطاب به پیغمبر و مراد قوم اوست که می فرماید: ای پیغمبر! به قوم خود بگو که ما به پیغمبران پیش از تو گفته ایم از غذاهای حلال بخورید و کارهای شایسته و نیکو انجام دهید یعنی به طاعت و بندگی خدا و آنچه که موافق رضا و خشنودی او باشد عمل کنید و در انجام فرایض ثابت قدم باشید.

إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ

ی: اسمِ اِنَّ - تَعْمَلُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - عَلِيمٌ: خبر اِنَّ.
براسی من به آنچه که شما می کنید از کارها آگاهم این ترغیب و تشویق در عمل کار خیر و ترک اعمال شر است که خداوند از همه آن آگاه و واقف است.

وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّةٌ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ ﴿٥٢﴾
این آئین شماست آئین یگانه و من پروردگار شمایم پس از من بترسید. (۵۲)

وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّةٌ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ
أُمَّةٌ: در اینجا دین است.

و بدرستی ای پیغمبر ﷺ که شما را همان فرمودم که پیغمبران پیشین را فرمودم، دین شما و آئین و روش شما و خداوند شما یکی است، دین، دین اسلام است و جز این دینی نیست و من خداوند شما هستم جز از من خداوندی نیست پس از من در مخالفت کلمه توحید بترسید.

فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلٌّ حِزْبٌ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ﴿٥٣﴾
از همدیگر بیریدند و در آئین فرقه فرقه شدند و هر فرقه ای که خود پسندیدند شادمان بودند. (۵۳)

فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا

فَتَقَطَّعُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - أَمْرَهُمْ: مفعول به - زُبُرًا: حال
پس اهل دین گروه گروه گشتند هر گروهی غیر از دین اسلام دینی و آئینی و مذهبی خاص گرفتند، یعنی مشرکان و جهودان و ترسایان، و در کار دین اختلاف کردند.

كُلٌّ حِزْبٌ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ

كُلٌّ: مبتدا - فَرِحُونَ: خبر.

هر گروهی از ایشان به آنچه از دین و روش خود پذیرفتند بر آن خوشحال و شادان و معتقدند و می‌گویند حق این است که ما داریم و دین همان است که ما داریم و راه همان است که راه ما است.

فَذَرِهِمْ فِي غَمَرَاتِهِمْ حَقِّ حِينٍ ﴿٥٤﴾

بگذارشان تا مدتی در غفلتشان بمانند. (۵۴)

فَذَرِهِمْ فِي غَمَرَاتِهِمْ حَقِّ حِينٍ

فَذَرِهِمْ: فعل امر - قاعِل (انت) - هِم: مفعول به

گفته اند این آیت به آیت سیف منسوخ است.

می‌گویند ای محمد ﷺ پس کافران مکه را در گرداب غفلت و گمراهیشان رها کن تا زمانی که گشته شوند یا بمیرند.

أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُضِيذُهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَيْنٍ ﴿٥٥﴾

مگر پندارید آن مال و فرزندان که به ایشان می‌دهیم یاریشان خواهد کرد؟ (۵۵)

أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُضِيذُهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَيْنٍ

ما: اسم ان

ایا این کافران و گناهکاران که هر یک برای خوشی ساختن می‌زنند و تصور می‌کنند که رایشان درست است گمان می‌برند اموال و فرزندان که به ایشان داده ایم یاریشان خواهد کرد و حال آنکه آنچه هست اعتقاد درست و صحیح و عمل صالح است نه داشتن فرزندان و مال و یا زبان مختلف سنائی غرتوی گفت.

مکن در جستم و جان منزل، که این دو نیست و آن والا

قدم زین هر دو بیرون نه، نه اینجا باش و نه آنجا

سخن کز زوی دین گویی چه عبرانی، چه سربانی

مکان کز بهر حق جوئی چه جابلقا، چه جابلسا

چه مانی بهر مرداری، جو زاعان اندرین بستی

فقس بشکن چو طاووسان بکی بر پر برین بالا

زیاد فقه و یاد فقر دین را هیچ نگشاید

میان در بندکاری را که این رنگ است و آن والا

بطاعت جامعه ای تو کن ز بهر آنجهان ورنه

چو مرگ این جامعه بستاند تو عزیزان مانی و رسوا

که یا رب مرستانی را ستانی ده تو در حکمت

چنان کز وی نه رشک افتد روان یو علی سینا

مگر دان عمر من چون گل که در طفلی شود گشته

مگر دان حرص من چون مل که در پیری شود برنا

بیر هرات گفت:

طالب دنیا و تجور و طالب عقی میزدور و طالب مولی مسرور.

تَسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٥٦﴾

آیا می خواهیم برای آنها به نیکوئیهاشان شتاب کنیم، نه؛ بلکه آنها نمی فهمند. (۵۶)

تَسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ

تَسَارِعُ: فعل مضارع - (نحن) فاعل، جمله خبری

بدانجهت است که ما درهای خوبیها و خیرات و نعمت ها را به رویشان می گشاییم و خیرات و برکات را نصیبشان می گردانیم آیا آنها داشتن اموال و نعمت ها و فرزندان را دلیل بر حق بودن راه و رسم خود می پندارند نه هرگز چنین نیست.

بَلْ لَا يَشْعُرُونَ

بلکه آنها نمی فهمند و اصل حقیقت را در نمی یابند که این تعلق به اموال و نعمتها و فرزندان آنان را به آتش دوزخ می گشایند.

إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ ﴿٥٧﴾

کسانی که از بیم (عذاب) پروردگارشان هراسان اند. (۵۷)

إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ

الَّذِينَ: اسم - هُمْ: مبتدا - مُشْفِقُونَ: خبر، جمله خبری

می گوید: براسی کسانی که از عذاب پروردگارشان ترساک اند مهربانان و شفقت ورزندگان اند.

وَالَّذِينَ هُمْ يَدْعُونَ بِهِمْ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٨﴾

و کسانی که به آیات پروردگار خویش ایمان می آورند. (۵۸)

وَالَّذِينَ هُمْ يَدْعُونَ بِهِمْ يُؤْمِنُونَ

هُم: مبتدا - يُؤْمِنُونَ: خبر.

و کسانی که به نشانه های قدرت خداوند که قرآن است ایمان می آورند و بدان می گروند.

وَالَّذِينَ هُمْ يَدْعُونَ بِهِمْ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٥٩﴾

و کسانی که به پروردگارشان شریک تیاورند. (۵۹)

وَالَّذِينَ هُمْ يَدْعُونَ بِهِمْ لَا يَشْكُرُونَ

هُم: مبتدا - لَا يَشْكُرُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبری

و آنانکه به خداوند یکتا شریک نمی آورند نه شرک جلی و نه شرک خفی و در کار خدای یگانه خدای دیگری برای عبادت نمی گیرند و پرستش نمی کنند و آن را معبود خود قرار نمی دهند.

وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ ﴿٦٠﴾

و کسانی که آنچه باید داد بدهند و دلهایشان ترسان است که بسوی پروردگارشان باز می گردند. (۶۰)

وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ

(و) حالیه - وَقُلُوبُهُمْ: مبتدا - وَجِلَةٌ: خبر

و کسانی که از صدقات و زکات عطا می کنند و می بخشند و به خدا توکل می کنند و قلبهای ایشان ترسان است که مبادا خیرات ایشان مردود گردد و بدرستی می دانند اینکه ایشان به نزد پروردگار خود باز گردانده می شوند و حساب و کتابی خواهند داشت از آن می ترسند.

شیخ سعدی گفت:

در آن روز کز فعل پرسند و قول
بجایی که دهشت خورد انبیا
و به این معنی عایشه گفت:

به رسول خدا گفتم یا رسول الله!

وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ هُوَ الَّذِي يَزْنِي وَيَشْرِب الْخَمِرَ وَيَسْرِقُ؟

آیا آن کسانی که می بخشند و عطا می کنند به آنچه که دادند قلبهایشان ترسان است مراد کسی که زنا می کند و شراب می خورد و دزدی می کند است؟

قال: لا يابست الصديق ولكنه الرجل الذي يصوم ويصلي ويصدق ويخاف ان لا يقبل منه.

حضرت رسول ﷺ فرمود: بخیرای دختر ابوبکر صدیق یعنی همسر گرامیم، بلکه آن مردی است که روزه می گیرد و نماز می خواند و صدقه و زکات می دهد و می ترسد مبادا که از او پذیرفته نشود.

أُولَٰئِكَ يُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ ﴿٦١﴾

آنها به نیکیها می شتابند و بدان سبقت می گیرند. (۶۱)

أُولَٰئِكَ يُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ

أُولَٰئِكَ: مبتدا - يُسْرِعُونَ: فعل مضارع، (و) فاعل، جمله خبر.

چنین کسانی که به صفات چهارگانه فوق موصوف اند و بدان می شتابند یعنی به طاعتها و خیرات و تصدق می شتابند و در انجام آنها بر سایرین سبقت می گیرند. پیش گیرندگان در طاعت و یا بدست آوردن ثواب یا داخل شدن در بهشت هستند.

وَلَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَبْقَىٰ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يَظْلَمُونَ ﴿٦٢﴾

هیچ کس را مگر باندازه توانش مکلف نکنیم، نزد ما نامه ای هست که بحق سخن می کند و آنها ستم نمی بینند. (۶۲)

وَلَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَبْقَىٰ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يَظْلَمُونَ

تُكَلِّفُ: فعل مضارع - فاعل (نحن) - نَفْسًا: مفعول به

و ما برای کسی جز به اندازه توانایش و بقدر طاقتش وظایف و تکالیف تعیین و تحمیل نمی کنیم و از پیشینیان نیز جز به اندازه طاقتش چیزی خواسته نشده است و همه اعمال بندگان در لوح محفوظ ثبت

و ضبط شده است و در نزد ماست که آن براسنی سخن گوید و کارنامه هر کسی به اندازه کردار او گواهی می دهد و در این کار به کسی ستم کرده نمی شود و هیچ اعمالی از کوچک و بزرگ از دید ما مخفی و پنهان و پافراموش شده نیست.

بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمَرٍ مِّنْ هَذَا وَلَهُمْ أَعْمَلٌ مِّنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَمِلُونَ ﴿٦٣﴾
 اما دلهايشان از این قرآن به غفلت است و جز این عملها دارند که همی کنند: (۶۳)
 بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمَرٍ مِّنْ هَذَا وَلَهُمْ أَعْمَلٌ مِّنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَمِلُونَ
 قُلُوبُهُمْ: مبتدا - فِي غَمَرٍ: جار و مجرور خبر - هُمْ: هم - مبتدا - عَمِلُونَ: خبر

مفسران گفته اند این آیت به آیت ایحسبون انما نسدهم متصل است، نه چنانست که مشرکان و پیگانگان می پندارند که آن مال و پسران که با ایشان می دهیم، به ایشان خیر خواسته ایم، اما دلهای ایشان در غفلت و در نادانی غافل مانده این کافران کرداری جز از آن اعمال که برای مومنان یاد کردیم از خیانت و معاصی که بر ایشان حکم کرده ایم و در ازل مقرر فرموده ایم ناچار آن اعمال کنند و به جهت آن مستوجب آتش دوزخ شوند.

حَقَّ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِم بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَخْتِرُونَ ﴿٦٤﴾
 و چون عیاشاتشان را به عذاب بگیریم آن وقت زاری آغازند: (۶۴)

حَقَّ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِم بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَخْتِرُونَ
 کافران به اعمال پلید خود ادامه می دهند تا وقتی که روز رستاخیز بیاید و عذاب ما فرا رسد آنکه ایشان فریاد برآورند و فریاد خواهی کنند.

لَا تَخْتَرُوا الْيَوْمَ إِنَّا لَا نُنْصِرُونَ ﴿٦٥﴾
 اکنون زاری نکنید که از ما یاری نخواهید دید: (۶۵)

لَا تَخْتَرُوا الْيَوْمَ

تَخْتَرُوا: فعل مضارع، فاعل (و)

آن روز به ایشان خواهیم گفت فریاد بر نیاورید و فریاد خواهی نکنید و زاری سر ندهید.

إِنَّا لَا نُنْصِرُونَ

کم: اسم إن - لَا نُنْصِرُونَ: فعل مضارع (و) نایب فاعل - جمله خبر إن.

بدرستیکه شما از جانب ما یاری کرده نمی شوید و از عذاب دوزخ نجات نمی یابید.

قَدْ كَانَتْ ءَايَتِي تُنْذِرُكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰ آعْقَابِكُمْ تُنْكَصُونَ ﴿٦٦﴾

چنان بود که آیه های ما برای شما خوانده می شد و شما عقب گردی کردید: (۶۶)

قَدْ كَانَتْ ءَايَتِي تُنْذِرُكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰ آعْقَابِكُمْ تُنْكَصُونَ

تم: اسم گات - تُنْكَصُونَ: به عقب برگشتید، فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر گات

بدین سبب که هر گاه آیت ما یعنی قرآن بر شما خوانده می شد پس شما از شنیدن آن عقب گرد می کردید و کلام من نمی شنیدید حال بخاطر آن عقب گردها و نشنیدن کلام ما در این آتش بسوزید.

مُسْتَكْبِرِينَ يَهُ سَكِمْرًا تَهْجُرُونَ ﴿٧﴾

از قبول آن تکبر داشتید و شبانه (در باره آن) به افسوسرانی هذیان می گفتید. (۶۷)

مُسْتَكْبِرِينَ يَهُ سَكِمْرًا تَهْجُرُونَ

مُسْتَكْبِرِينَ: حال - سَكِمْرًا: حال ثانی

از این عقب گرد و از نشنیدن کلام خدا به خود می بالیدند و آیات ما را در افسوسگری های شبانه خود به باد مسخره می گرفتند و در حق آن بدگویی می کردند.

أَفَلَمْ يَذْكُرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ ﴿٨﴾

آیا در این گفتار تفکر نمی کنند یا چیزی سورتشان آمده که سوی پدران گذشته ایشان نیامده بود. (۶۸)

أَفَلَمْ يَذْكُرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ

أَفَلَمْ يَذْكُرُوا: فعل مضارع مجزوم - (و) فاعل - الْقَوْلَ: مفعول به

آیا در قرآن تفکر نمی کنند و سخنان را نمی شنوند و درباره این آیات الهی نمی اندیشند، تا اعجاز قرآن را با چشم سر و چشم دل ببینند که بدانند کلام خدا حق است آیا به ایشان از کتاب و رسل آمد که برای شماکان نیامده بود؟ یعنی محتوای دعوت تو از نظر اصول و اساس همان محتوای دعوت پیغامبران پیشین است.

أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ﴿٩﴾

یا پیغمبران را نمی شناخته اند یا اینکه به او ناسنا نبند. (۶۹)

أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ

هُمْ: مبتدا - م مُنْكَرُونَ: خبر

آیا پیغمبر خود را به امانت و راستی و صبر و بردباری و جوانمردی نشناخته اند؟ پس در اینصورت ایشان پیغمبر را منکران و ناشناستدگان باشند و به جهت ناشناختنشان حضرت رسول را انکار و تکذیب می کنند.

أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُمُ بِالْحَقِّ وَكَانَتْ لَهُمْ كُرْهُونَ ﴿١٠﴾

یا گویند در او دیوانگی ای هست (نه) بلکه او حق را به ایشان آورده ولی بیشترشان حق را منکر و دارند. (۷۰)

أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ

یوم: جار و مجرور خبر مقدم - حِجَّةٌ: مبتدا مؤخر

آیا در معجزه بودن لفظ و حسن نظم و معانی دقیق و باریک و فوائد بی کمال آن هیچ تفکری نمی کنند؟ تا با تمیق و تأمل بدانند که قرآن کلام خداست و کتابی است که حضرت رسول آنرا به مردم نمایانده است یا می گویند این مجید ﷺ دیوانه است که سخن دیوانگان می گوید.

بَلْ جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَكَانُورُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ

وَكَانُورُهُمْ: مبتدا - كَارِهُونَ: خبر

یا اینکه می گویند این پیغمبر به ایشان چیز بدیع و نو آورده و کاری بس شگفت که بر پیشینیان و گذشتگان نیامده و نبوده با توجه به اینکه خودشان می دانند و اقرار می دهند که به پیشینیان ایشان پیغامبر و کتاب فرستادیم اما اکثر کافران حق را دوست ندارند و آنچه را که پیغمبر آورده و می گویند باب طبعشان نیست بدین جهت تکذیب می کنند چون بیشتر آنان از حق گریزان اند.

وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَهُمْ

بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ ﴿٧١﴾

اگر حق تابع هوسهایشان شده بود آسمانها و زمین با هر که در آنهاست تباہ می گشت بلکه ما اندریشان داده ایم اما از اندرز خویش روی گردانند. (۷۱)

وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ

اتَّبَعَ: فعل ماضی - الْحَقُّ: فاعل - أَهْوَاءَهُمْ: مفعول به

و اگر حق و حقیقت از هوا و هوس و تمایلات آنها پیروی کند آسمانها و زمین و همه کسان از فرشتگان جن و انس که در آنها هستند تباہ می شوند و از بین می روند اگر قرار بود دین اسلام آرزوهای کافران را پیروی می کرد خداوند تعالی رستخیز ظاهر می کرد و اهل آسمانها و زمین در آن هلاک می شدند.

بَلْ أَتَيْنَهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ

هُمْ: مبتدا - مُعْرِضُونَ: خبر

بلکه به ایشان کتابی آوردیم که وعظ و بند برای ایشان است اما ایشان از آن موعظه سرباز زدند و از آن روی برگردانند و مٹاف خود را زیر پا نهادند.

أَمْ قَسَمُهُمْ خَرَجًا فَخَرَجَ رَيْكٌ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الزَّوْقِينَ ﴿٧٢﴾

و یا از آنها مژدی خواسته ای؟ که مزد دادن پروردگارت بهتر است و او بهترین روزی دهان است. (۷۲)

أَمْ قَسَمُهُمْ خَرَجًا فَخَرَجَ رَيْكٌ خَيْرٌ

خَيْرًا: مبتدا - خَيْرٌ: خبر

یا اینکه تو از ایشان بر انجام رسالت خود مزدی و پاداشی می خواهی که به سبب طمع در مال ایشان ترا متهم می کنند نه چنین نیست چونکه اجر و مزد پروردگار بهتر است.

وَهُوَ خَيْرُ الرَّزْقِينَ

وَهُوَ: مبتدا - خَيْرٌ: خبر

و در حالیکه خدای تعالی بهترین روزی رسان است.

وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۷۳﴾

حقاً تو آنها را برای راست دعوت می کنی. (۷۳)

وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

بدوستیکه تو ایشان را بدون مزد و اجری به راه راست یعنی به دین اسلام دعوت می کنی.

وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنُكَيِّبُونَ ﴿۷۴﴾

و آنکسان که دنیای دیگر را باور ندارند از این راه راست برگشته اند. (۷۴)

وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنُكَيِّبُونَ

الَّذِينَ: اسم إن - لَنُكَيِّبُونَ: خبر إن

و بدوستی آنانکه ایمان نمی آورند و به خدای تعالی نمی گروند و پیغمبر او را تکذیب می کنند از راه راست منحرف شوندگان و از جمله گمراهان اند.

وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلْجُورُ فِي طَغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿۷۵﴾

اگر رحمت شان کنیم و محنت از ایشان رفع کنیم در طغیانشان اصرار کنند و سرگردان بمانند. (۷۵)

وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلْجُورُ فِي طَغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ

رَحِمْنَاهُمْ: فعل ماضی - (نا) فاعل - هُمْ: مفعول به

و اگر ما به ایشان رحم کنیم و آنچه از بلاها و گرفتاریها که بر سر ایشان آمده است رفع کنیم هر آینه در طغیان و سرکشی خود می افزایند و بر کفر و عناد و شرک و تکذیب خود ثابت قدم می مانند.

وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُم بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَضُرُّعُونَ ﴿۷۶﴾

ما آنها را به عذاب گرفتیم اما نسبت به پروردگار شان فروتنی نکردند و زاری نکردند. (۷۶)

وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُم بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَضُرُّعُونَ

أَخَذْنَاهُمْ: فعل ماضی - (نا) فاعل - هُمْ: مفعول به

اگر به آنان رحم کنیم آنان قدر آن را ندانند و فروتنی نکنند و تضرع و زاری ننمایند بلکه در سرکشی و عناد اصرار بورزند ما ایشان را به عذاب و بلاها همچون گرسنگی قحطی و فقر و تنگدستی گرفتار می کنیم.

حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ ﴿٧٧﴾

تا وقتی که دری از عذاب شدید بر آنها گشودیم و در آن سخت غمر زده شدند. (۷۷)

حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ

هَمْ: مبتدا - مُبْلِسُونَ: خبر

ما به ایشان مهلت می دهیم و در رحمتها و نعمتها و یا مجازات بیدار کننده همچنان ادامه می دهیم و آنها نیز در سرکشی و طغیان و عناد خود ادامه می دهند و به نعمتها و رحمتهای ما پاسخ مثبت نمی دهند تا آن هنگام که دری از درهای عذاب شدید قیامت به روی آنها گشوده شود که بکلی مایوس شده در عذاب همیشگی بسر برند.

گفته اند آخر الدواء الکی.

وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿٧٨﴾

اوست که گوش و چشمها برای شما پدید کرد ولی اندک سپاس می گزایید. (۷۸)

وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ

وَهُوَ: مبتدا - الَّذِي: خبر

و او خدایی است که گوش و چشم و عقل را برای انسان آفرید تا صداها را بشنود و جهان را ببیند و یا دیدن صنع پروردگار به آفریننده و صانع آن پی ببرید.

قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ

قَلِيلًا: مفعول مطلق - مَّا: زاید - تَشْكُرُونَ: فعل مضارع، (و) فاعل.

اما در مقابل این همه نعمت ها آفریده های من کمتر شکرگزارانند.

شیخ سعدی گفت:

منت خدای را عزوجل، که طاعتش موجب قربت است و بشکر اندرش مزید نعمت. هر نفسی که فرو می رود مدد حیاتست و چون بر می آید مفرح ذات. پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب.

از دست و زبان که بر آید؟ کز عهده شکرش بدر آید

اعملوا آل داود شكراً و قلیل من عبادی الشكور (سوره سبا، آیه ۱۴)

بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر به درگاه خدای آورد

ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجای آورد

وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٧٩﴾

اوست که شما را در زمین ایجاد کرده و سوی او محشور می شوید. (۷۹)

وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ

وَهُوَ الَّذِي: خبر، مبتدا - الَّذِي: خبر

و او کسی است که شما را بیافرید و در روی زمین برانگشته ساخت و در روز قیامت به سوی او جمع کرده خواهید شد و به پاسخ اعمال شما رسیدگی خواهد شد.

وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۸۰﴾

اوست که زنده می کند و می میراند، اختلاف شب و روز از اوست، چرا خردوری نمی کنید؟ (۸۰)

وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ

وَهُوَ: مبتدا - الَّذِي: خبر - يُحْيِي: فعل مضارع - فاعل (هو)

و او خدایی است که زنده می گرداند و سپس می میراند و آمد و شد شب و روز به فرمان اوست که یکی پس از دیگری روشنائی روز را به تاریکی شب و تاریکی شب را به روشنائی روز تبدیل می کند تا در روز برای بدست آوردن معاش و کار و کسب خود بپردازد و در شب استراحت کند.

منزل شب را تو دراز آوری روز فرو رفته تو بنار آوری

أَفَلَا تَعْقِلُونَ

پس ای مشرکان مکه حال که می دانید اوست که زنده را مرده می گرداند و سپس دوباره در روز حشر و بخت بر می انگیزد و این همه نعمتها از اختلاف شب و روز بشما داده شده دوباره آن تعقل نمی کنید و عبرت نمی گیرید.

بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالِ الْأَوَّلُونَ ﴿۸۱﴾

(۸۱) بل نظیر آنچه گذشتگان گفته می گویند. (۸۱)

بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالِ الْأَوَّلُونَ

بلکه مشرکان از روی جهالت سخنان پیشینیان را گفتند و تکرار کردند آیا آن هنگام که بمیریم و خاک شویم و استخوانی خالی بدون گوشت شدیم دوباره برانگیخته می شویم؟ این جمله را از روی استهزاء گفتند یعنی محال است که ما بعد از مردن و خاک شدن دوباره زنده شویم و حساب و کتاب

پس دهیم.

قَالُوا أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظْمًا إِذْنَا لَمَبْعُوثُونَ ﴿۸۲﴾

گویند: چگونه وقتی ما مردیم و خاک و استخوان شدیم دوباره زنده می شویم؟ (۸۲)

قَالُوا أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظْمًا إِذْنَا لَمَبْعُوثُونَ

مِتْنَا: فعل ماضی - (نا): فاعل

مشرکان می گویند آن زمان که ما مردیم و خاک شدیم و استخوان گشتیم حقیقتاً ما دوباره زنده می شویم و دوباره برانگیخته می شویم؟

لَقَدْ وَعَدْنَا نَحْنُ وَوَعَدْنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِنَّ هَذَا إِلَّا أَسْطِيزُ الْأَوَّلِينَ ﴿۸۳﴾

این را ما و پدر امان از پیش وعده داده اند، این جز افسانه های گذشتگان نیست. (۸۳)

لَقَدْ وَعَدْنَا نَحْنُ وَوَعْدًا مُّهِمًّا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِنَّ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ

وَعَدْنَا: فعل ماضی مجهول - (نا) نائب فاعل

این وعده که بنحصر به ما می گوید همان وعده هایی بوده است که پیغمبران پیشین به آبا و اجداد و نیاکان و گذشتگان می گفتند ولی این امر راست نشد و تحقق نیافت.

قُلْ لِّمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨٤﴾

بگو: اگر می دانید، زمین و هر که در آن هست از کیست؟ (۸۴)

قُلْ لِّمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

بگو ای محمد ﷺ مالک و صاحب زمینی که در روی آن متفرق شده اید و زندگی می کنید کیست؟ اگر میدانید جواب دهید:

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٨٥﴾

خواهند گفت: خدا، بگو: پس چرا اندر نمی گیرید؟ (۸۵)

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ

مشرکان مکه چون از راه استهزاء و انکار و تعجب گفتند: آبا ما دوباره زنده می شویم بعد از اینکه خاک و استخوان شدیم؟ و با این عقیده بعث و بشور را میگرد شدند فرمان آمد که: یا محمد به ایشان بگو که زمین و هر چه در آن است از حق و انس از آن کیست؟ چه کسی مدبر و مدیر آن است و کسی غیر خدا چنین ادعایی نمی تواند بکند.

قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ

بگو ای محمد ﷺ آبا بند نمی گیرید کسیکه اول بار آفریدن اهل زمین قادر باشد و دوباره زنده کردن بعد از مرگ نیز قادر خواهد بود.

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿٨٦﴾

بگو: هروردگار هفت آسمان و عرش بزرگ کیست؟ (۸۶)

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ

مَنْ: مبتدا - رَبُّ: خبر

دیگر بار ای محمد ﷺ به مشرکان بگو آفریننده آسمان هفتگانه و عرش عظیم کیست و فرمانروای آن چه کسی است؟

در حدیث شریف آمده است که: «آسمانها و آنچه در آنهاست در برابر کرسی جز مانند حلقه ای که در بیابانی افکنده شده نیست و بی گمان کرسی یا آنچه در آن است نسبت به عرش همانند این حلقه در این بیابان است.»

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَنْقَرُونَ ﴿٨٧﴾

خواهند گفت: از آن خدا است پس بگو چرا نمی ترسید؟ (۸۷)

سَيَقُولُونَ لِلّٰهِ

زود باشد که خواهند گفت مالک هفت آسمان و غرش عظیم از باری پروردگار جهانیان است و پروردگار همه اوست.

قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ

بگو آیا از شرک دوری نمی کنید و مخلوقی را به او شریک می سازید؟

قُلْ مَنْ يَدْعُو مَلَكَوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُحْيِيهِ وَلَا يُحْيِيهِ إِلَّا كَشْرَ مُتَعَمِّلُونَ ﴿٨٨﴾

بگو کسی که فرمانروایی همه چیز به دست اوست که پناه می دهد اما بر ضد او پناه داده نمی شود اگر می دانید. (۸۸)

قُلْ مَنْ يَدْعُو مَلَكَوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُحْيِيهِ وَلَا يُحْيِيهِ إِلَّا كَشْرَ مُتَعَمِّلُونَ

من مبتدا - پیوسته: جار و مجرور خبر مقدم - مَلَكَوتُ: مبتدا مؤخر - جمله خبر من

ای محمد ﷺ به آنان بگو: آیا فرمانروایی همه چیز در اختیار چه کسی است و حاکمیت و مالکیت و فرماندهی کائنات و حکومت مطلقه موجودات در دست کیست؟ و او کسی است که پناه می دهد و به فریاد می رسد و نگاه می دارد و از عذاب خود هر که را خواست ایمن و آسوده می گرداند و اگر بخواهد کسی را عذاب دهد کسی نمی تواند مانع عذاب او شود اگر بفهمید و آگاه باشید.

بیش بقای همه پانندگان

بیش وجود همه آیندگان

مرسله پیوند گذاری قلم

ساقه سالار جهان قدم

کناو لمن الملک زند جز خدای

کیست درین دیرگه در پرای

سَيَقُولُونَ لِلّٰهِ قُلْ فَأَنِّي تُسْهِرُونَ ﴿٨٩﴾

خواهند گفت از آن خداست پس بگو چرا فریب می خورید؟ (۸۹)

سَيَقُولُونَ لِلّٰهِ

این همه بر شهایی که شما از ایشان خواستی زود باشد که پاسخ خواهند گفت که خداوند مالک الملوک است.

قُلْ فَأَنِّي تُسْهِرُونَ

فَأَنِّي رَحَال

پس به ایشان بگو چگونه شما از راه حق بر می گردید با توجه به اینکه تمام دلایل روشن بر شما ظاهر گشت و چگونه فریب و سوسه های شیطانی را می خورید و راه حق را گم می کنید. نظم:

راه نه این است خطا پیروی

ای که پی نفس و هوا می روی

پس تو بدین راه چرا می روی؟

راه روان زان دیگر رونید

بَلْ أَتَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٩٠﴾

ما حق را به سوی ایشان آورده ایم اما آنها دروغ می گویند. (۹۰)

بَلْ أَتَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ

(و) حالیه - هُم : اسمِ آن - لَكَاذِبُونَ : خبر

بلکه به ایشان حق و راستی را گفتیم و وعده حشر و نشر به ایشان آوردیم هر آینه ایشان تکذیب کردند و گفتند این قرآن افسانه پیشینیان است که محمد صلی الله علیه و آله بر ما می خواند.

مَا اخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنَ إِلَهٍ إِذَا لَذَّهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ

عَلَى بَعْضٍ سَبَّحَنَ اللَّهَ عَمَّا يُصِفُونَ ﴿٩١﴾

خدا فرزندی ندارد و با وی خدای دیگری نیست و مگر نه هر خدائی مخلوق خویش می برد و بعضیشان بر بعضی دیگر برتری می جستند خدای یکتا از آنچه وصف می کنند منزّه است. (۹۱)

مَا اخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنَ إِلَهٍ إِذَا لَذَّهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ

عَلَى بَعْضٍ

اَخَذَ : فعل ماضی - لفظُ اللَّهِ : فاعل - مِنْ : حرف جر زائد - وَلَدٍ : مفعول به

خداوند هیچ فرزندی ندارد و هیچ خدایی غیر از او نیست که با او در الوهیت شریک او باشند چرا که اگر بهر او خدایی می بود هر آینه هر یک ساز خود را می زدند بدین ترتیب نظام هستی بهم می خورد.

یعنی هر یک خدای آنرا که آفریده بود ببرد و در آن مستقل و مشبّد باشد و نسبت به یکدیگر برتری می جستند نزاع و حرب میان ایشان پدید می آمد پس با او هیچ خدایی نیست و وحده لا شریک له.

بر و حدتش صحیه لاریب حجت است است اینکه نوشته از شهد الله بران گواه

سَبَّحَنَ اللَّهَ عَمَّا يُصِفُونَ

سَبَّحَنَ : مفعول مطلق - لفظُ اللَّهِ : مضاف الیه

خداوند از آنچه وصف می کنند یعنی می گویند او فرزندی دارد و یا شریکی دارد پاک و منزّه است.

عَلِيمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَلَّى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٩٢﴾

داناتی غیب و شهود است و از آنچه شریک او می کنند برتر است. (۹۲)

عَلِيمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَلَّى عَمَّا يُشْرِكُونَ

اوست داننده پنهان و آشکار پس از آنچه که وی را بدان از اتحاد ولد و یا شریک می گیرند برتر است.

قُلْ رَبِّ إِمَّا تُرِيئِي مَا يُوعَدُونَ ﴿٩٣﴾

بگو پرورد گارا! اگر خدایی را که به کافران وعده می دهند بمن بنمایانی. (۹۳)

قُلْ رَبِّ إِمَّا تُرِيْنِي مَا يُوعَدُونَ

این در جواب مشرکان است که در نزول عذاب مسلمانان را تهدید می‌کردند بگوی ای محمد(ص)! ای پروردگار من! اگر به من نشان بدهی عذاب را که بدون شک و تردید نشان می‌دهی آن عذابهایی که بدان وعده داده می‌شود در زندگیم آنرا ببینم.

رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿۹۴﴾
پروردگارا مرا قرین گروه ستمگران مساز. (۹۴)

رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

پروردگارا مرا در گروه ظالمین و مشرکان قرار مده این عذاب عذاب دنیوی است که خداوند مشرکان را در آن گرفتار کرده چون روز بدر. زیرا من به تو ایمان دارم و هر آنچه را که وعده کرده‌ای تصدیق می‌کنم.

وإِنَّا عَلَيَّ أَنْ تُرِيَكَ مَا يُعَدُّهُمْ لَقَدِيرُونَ ﴿۹۵﴾

و ما می‌توانیم عذابی را که به ایشان وعده می‌کنیم به تو بنمایانیم. (۹۵)

وإِنَّا عَلَيَّ أَنْ تُرِيَكَ مَا يُعَدُّهُمْ لَقَدِيرُونَ

(نا) اسم إن - له مزحلقه - لَقَدِيرُونَ: خبر إن

و برای تاکید بیشتر و نفی هر گونه شک و تردید و به جهت تسلی خاطر رسول الله ﷺ و مومنان اضافه می‌کند و می‌گوید: ای محمد ﷺ ما قادر هستیم آنچه را که از عذاب به آنها وعده می‌دهیم به تو نشان دهیم.

أَدْفَعُ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ ﴿۹۶﴾

بدی را با آنچه نیکوتر است دفع کن که ما به آنچه وصف می‌کنند داناتریم. (۹۶)

أَدْفَعُ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ

أَدْفَعُ: فعل امر - (انت) فاعل - (هی): مبتدا - أَحْسَنُ: خبر - السَّيِّئَةِ: مفعول به

گفته‌اند این آیت به آیت قتال (السيف) منسوخ است. نزول این آیت پیش از آن بود که به حضرت رسول به قتال و کشتار و جنگ فرمان رسید. پروردگار جل جلاله به مصطفی ﷺ فرمود: گفت، آن سخن بد و عمل بد ایشان را با حلم و بردباری خویش جواب بده و با بهترین وجه از خود دفع کن و بر ایذا و تکذیب ایشان شکبیا باش.

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ

نَحْنُ: مبتدا - أَعْلَمُ: خبر

و ما به آنچه که به تو افترا می‌بندند و صفت می‌کنند از سحر و افسانه گوی داستانهای پیشینیان از تو دانا تریم.

وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيْطَانِ ﴿۹۷﴾

بگو: پروردگارا! از وسوسه دیوان به تو پناه می برم. (۹۷)

وَقُلْ رَبِّ اعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ

و بگو ای محمد ﷺ پروردگارا! من از وسوسه های شیاطین و تحریکات آنان به تو پناه می برم.

هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ آنست که بدعا و معصیت ها در پیش بنده افکنند و به آن مشغول شوند تا از

طاعت و عبادت خدا باز دارند.

وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ ﴿٩٨﴾

و پناه می برم به تو، پروردگارا از اینکه نزد من حاضر شوند. (۹۸)

وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ

پروردگارا از اینکه مرا فریب دهند و گرد من بر آیند و در وقت خواندن نماز یا تلاوت قرآن نزد من

حاضر شوند و مرا به وسوسه های شیطانی مبتلا کنند به تو پناه می برم در حدیث شریف به روایت عمر

و بن شعیب رضی الله عنهما از پدرانش و او از جدش آمده است که فرمود: رسول خدا ﷺ کلماتی را به ما تعلیم می

دادند که خود ایشان هنگام خواب برای دفع ترس می خواندند: «یا سم الله اعوذ بکلمات الله التامه من

غضبه و عقابه و من شر عباده و من همزات الشیاطین و ان یحضرُون» به نام خدا به کلمات تامه

او پناه می برم از خشم وی و عقابش و از شر بندگانش و از وسوسه های شیاطین و از اینکه حاضر شوند.

حَقَّ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ﴿٩٩﴾

و چون مرگ یکیشان در رسد گوید پروردگارا مرا باز گردان. (۹۹)

حَقَّ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ

إِذَا: مفعول فیه - جَاءَ: فعل ماضی - أَحَدَهُمُ: مفعول به - الْمَوْتُ: فاعل.

ای محمد ﷺ آن مشرکان همیشه ترا و مرا به بدی و صلب می کنند به من اتخاذ و نه نسبت می دهند و نه

تو ساحر و افسانه گوی پیشینان اقرا می یزدند. آنها این ترفندها و اقترافها و نسبت ها را خواهند

داشت تا زمانی که مرگ به سراغشان بیاید و آثار عذاب مشاهده کنند آن هنگام از روی حسرت می

گویند پروردگارا مرا باز گردان.

لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿١٠٠﴾

شاید در مورد آنچه ترک کرده ام عملی شایسته کنم، هرگز، این کلمه ای است که وی گوینده

آنست، پیش رویشان حایل می گشت تا روزی که برانگیخته شوند. (۱۰۰)

لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا

(ی) اسم لعل - أَعْمَلُ: فعل مضارع - (انا) فاعل، جمله خبر لعل

شاید که من کار شایسته ای انجام دهم و به خداوند ایمان بیاورم و آنچه گذشته است از گناهان خیران

کم حاشا که او را باز گردانند یعنی هرگز او را باز نمی گردانند.

إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا

ها: اسمِ إِنَّ - کَلِمَةً: خبرِ إِنَّ - هُوَ: مبتدا - قَابِلُهَا: خبر.

بدرستی که این سخن است که آن را در حالت حسرت و تأسف بر زبان جاری می کنند یعنی اگر او را به فرض به زندگی دنیا برگردانند باز همان عقیده قبلی خود را دنبال می کنند.

وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ

وَمِنْ وَرَائِهِمْ: جار و مجرور خبر مقدم - بَرْزَخٌ: مبتدا مؤخر

بلکه در جلو چشمان ایشان جهان بَرزخ حایل است تا روزی که برانگیخته شوند یعنی در قبر خواهند بود تا روزی که دوباره زنده شوند و برای رسیدگی به اعمال نامه ایشان به صحرای محشر روانه کنند.

فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ ﴿١٠١﴾

و چون در صور دمند آنروز میانشان خویشاوندی نیست و سراج همدیگر نمی گیرند. (۱۰۱)

فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ

نُفِخَ: فعل ماضی مجهول - نایب فاعل محذوف

آن هنگام که در روز رستاخیز چون در وقت تنگاتنگ و هیبت و ترس در صور بدمند میان خلق هیچ نسب نماند که ایشان را بکار آید و هیچ با یکدیگر تفاخر در نسب نکنند چنانکه در دنیا می کردند و هیچ از احوال یکدیگر نمی پرسند چنانکه در دنیا می پرسیدند، هر کسی بخود در مانده و بخود مشغول است و به دیگری نپردازد و گفته اند مردان و زنان برهنه برخیزند همچون مادرزاد بی جامه.

از عایشه رضی الله عنها روایت است، گفت: گفتم یا رسول الله در روز رستاخیز در وقت هیبت و ترس که در صور بدمند همه مردان و زنان برهنه بر می خیزند بعضی از مردان و زنان برهنه می بینند مردان و زنان را پس در حشر اینکه برهنه باشند چه حکمت باشد، پس رسول خدا ﷺ فرمود ای عایشه کار در آن روز سخت تر از این است که بعضی به بعضی نگاه کنند کجا مجال و فرصت و شعور است به آنکه کسی به کسی بتواند نگاه کند و یا سؤال و جواب کند، مولانا گفت:

گفت حق نی بلکه له انساب شد زهد و تقوی فضل را محراب شد

فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ، فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٠٢﴾

هر که اعمال وزن شده اش سنگین شود آنها رستگارانند. (۱۰۲)

فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ، فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

فَمَنْ: مبتدا جازم - ثَقُلَتْ: فعل ماضی - مَوَازِينُهُ: فاعل، جمله خبر من - فَأُولَئِكَ: مبتدا - هُمْ: ضمیر

فصل - الْمُفْلِحُونَ: خبر

هر کس چون مومنان اعمال نیک و صالحه او در دنیا زیاد باشد و ترازوی اعمال و نیک او گران آید پس آن گروه از جمله رستگاران اند و در درجات برتری جای دارند.

وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ، فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ ﴿١٠٣﴾

و هر که اعمال وزن شده اش سبک می شود آنها همان کسانی‌اند که خویشتن را زیان کرده اند و در جهنم جاودان اند. (۱۰۳)

وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَيْرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ
وَمَنْ: مبتدای جازم - خَفَّتْ: فعل ماضی - مَوَازِينُهُ: فاعل، جمله خبر فَأُولَئِكَ - فَأُولَئِكَ: مبتدا -
الَّذِينَ: خبر

و هر کسی اعمال بد او در دنیا زیاد باشد و ترازوی اعمال صالحه و نیک او سبک آید پس آن گروه از جمله زیانکاران اند و در آتش دوزخ می سوزند و در آن جاودان مانند.

تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ ﴿١٠٤﴾
و آتش چهره هایشان را همی سوزاند و در آنجا زشت نظران باشند. (۱۰۴)

تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ
هَمْ: مبتدا - كَالِحُونَ: چهره در هم کشیدگان، ترش رویان، خبر
شعله های آتش دوزخ چهره های ایشان را می سوزاند و دوزخیان در میان آن آتش سوزان و مداوم
چهره در هم کشیده پریشان و سرگردان بسر می برند.
ابن مسعود رضی الله عنه در توضیح معنی آن می گوید: آیا سرسوخته گوسفندی را ندیده ای که دندانهایش نمایان و
لیانش به طرف بالا جمع و منقبض شده است؟ اینان نیز همین گونه اند.

أَلَمْ تَكُنْ مِنْ آيَاتِنَا نُنَلِّقُ عَلَيْكَ فَكُنْتَ مِنْهَا تَكْذِبُونَ ﴿١٠٥﴾
مگر نبودید که آیه های من برای شما خوانده می شد اما آنرا تکذیب می کردید. (۱۰۵)

أَلَمْ تَكُنْ مِنْ آيَاتِنَا نُنَلِّقُ عَلَيْكَ فَكُنْتَ مِنْهَا تَكْذِبُونَ
خداوند تعالی به اهل دوزخیان می گوید: آیا آیات من یعنی قرآن بر شما خوانده نمی شد و شما آنرا
تکذیب نمی کردید؟ پس بچشید آتش دوزخ را که مستحق چشیدن آن هستید و هیچگونه جای
اعتراضی باقی نیست و هیچگونه پاری و نصرتی بشما نمی رسد که مستحق کمک و نصرت نیستید.

قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ ﴿١٠٦﴾
گویند: پروردگارا! تیره روزیمان به ما چیره شد و گروهی گمراه بودیم. (۱۰۶)

قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ
غَلَبَتْ: فعل ماضی - شِقْوَتُنَا: فاعل
در آن حالت ترس و هیبت و فزع و تنگاتنگ در حالیکه در شعله های آتش دوزخ می سوزند می
گویند پروردگارا! بدبختی و شقاوت که در لوح محفوظ نوشته شده بود بر ما غالب شد و ما گمراهان
از راه حق و حقیقت بودیم.

رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ ﴿١٠٧﴾
پروردگارا! ما را برون بر و اگر تکرار کردیم ستمگریم. (۱۰۷)

رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ

مشرکان آن روز اقرار می کنند که راه حق نه این بود که ایشان در دنیا برای خود برگزیدند و بدان راه رفتند پس استغاثه می کنند و می گویند: پروردگارا! ما را از آتش دوزخ بیرون آر که ما طاقت و توان سوختن را نداریم و اگر بعد از این به کفر و شرک و معصیت باز گردیم برآستی ما از ستمگران خواهیم بود و مستحق هرگونه عذاب دوزخ.

قَالَ اخْسَئُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونَ ﴿۱۰۸﴾

گرفتند: در اینجا خفه شوید و سخن مکنید. (۱۰۸)

قَالَ اخْسَئُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونَ

مفسران گفتند: آخرین سخنی که دوزخیان گویند همان است که در بالا از استغاثه گفتیم و التماس بیرون آمدن از آتش دوزخ داشتند. پس از هزار سال به ایشان پاسخ داده می شود که: خاموش باشید و در این آتش خفه شوید و با من در بیرون آمدن از آتش جهنم یا از دفع آن عذاب سخن مگویید هر آینه ما عذاب و آتش از شما بر نمی داریم. مولانا گفت:

احسنوا بر زشت آواز آمدست کاو ز خون خلق چون سگ بود مست

إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ ﴿۱۰۹﴾

که گروهی از بندگان من بودند که می گفتند: پروردگارا! ایمان داریم ما را بیامرز و رحمان کن که تو بهترین رحم کنانی. (۱۰۹)

إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ

هـ اسم إن - فریق: اسم کان - یقولون: فعل مضارع (و) فاعل، یقولون: خبرگان، جمله خبر إن.

آیا فراموش کردی بدستیکه گروهی از بندگان و درویشان صحابه رضی الله عنه که پیوسته می گفتند: پروردگارا ما به تو ایمان آوردیم پس گناهان ما را بیامرز و بر ما بیخشی که تو بهترین بخشندگانی.

فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيًّا حَتَّىٰ أَنْسَوْكُم ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ ﴿۱۱۰﴾

و آنها را تمسخر کردید تا ذکر مرا از یاد شما بردند و به آنها همی خندیدید. (۱۱۰)

فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيًّا حَتَّىٰ أَنْسَوْكُم ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ

مقاتل گفت این در شان کفار قریش فرو آمد که هر گاه به فقرا صحابه می گذشتند مثل بلال و عمار و خباب و صهیب و غیر ایشان به ایشان استهزاء می کردند و مسخره می کردند و ناسزا می گفتند. خطاب به دوزخیان می گوید: شما مومنان حقیقی ما را به باد تمسخر می گرفتید تا آن جایی که ایشان باد مرا فراموش کردند و شما از روی تکبر و تحقیر و ذلیل ساختن به ایشان می خندیدید.

مولانا گفت:

آیه ان سوکم ذکرى بخوان قوت نسیان نهاد نشان بدان

إِنِّ جَزَيْتَهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿۱۱۱﴾
اکنون برای آن صبر که کرده‌اند پاداششان داده‌ام که آنها موفق شدگانند. (۱۱۱)

إِنِّ جَزَيْتَهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ

ی: اسم‌ان - جَزَيْتَهُمُ: فعل ماضی - ت: فاعل - هُمُ: مفعول به

پدرستی که من به جهت صبر و استقامتی که قرا و صحابه علیهم السلام بر ایذا و آزار و میخوره کرده‌های شما کرده‌اند پاداششان می‌دهم و در بهشت جایشان می‌دهم. بتحقیق ایشان در بهشت به مقصود رسیدگان و رستگاران‌اند.

قُلْ كَمْ لَبِئْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ ﴿۱۱۲﴾

بگو به تعداد سالها چه مدت در زمین بوده‌اید؟ (۱۱۲)

قُلْ كَمْ لَبِئْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ

این خطاب به انکار کنندگان روز بعث و نشر است که خداوند تعالی در روز رستاخیز ایشان را برانگیزاند و قیامت را معاينه ببینند خداوند به ایشان می‌گوید: به چه مدت در روی زمین و میرده‌ها در قبر بوده‌اید؟

قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسَلِّ الْعَادِينَ ﴿۱۱۳﴾

گویند: روزی یا قسمتی از روز بوده ایم، از شما و گران بپرس. (۱۱۳)

قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسَلِّ الْعَادِينَ

فَسَلِّ: ف: رابطه - فَسَلِّ: فعل امر - (انت): فاعل - الْعَادِينَ: مفعول به

ایشان در پاسخ سؤال می‌گویند یک روز یا قسمتی از یک روز ما در دنیا بوده ایم بیش از این نمی‌دانیم از شما و گران بپرس.

قُلْ إِنْ لَبِئْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَّوْ أَنكُم كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۱۱۴﴾

فرمود: اگر می‌دانستید جز اندکی سر نبرده‌اید. (۱۱۴)

قُلْ إِنْ لَبِئْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَّوْ أَنكُم كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

خداوند به ایشان می‌گوید در دنیا جز مدت کمی درنگ نکردید اگر شما کمترین علم و آگاهی می‌داشتید متوجه می‌شدید که زندگی دنیا در جنب زندگانی آخرت اندک و قلیل است.

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ ﴿۱۱۵﴾

مگر پنداشتید که ما شما را بیهوده آفریده ایم و سوی ما باز گشت نمی‌یابید؟ (۱۱۵)

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ

خَلَقْنَاكُمْ: فعل امر - (نا) فاعل - کم: مفعول به - عَشَا: حال

آیا شما آن لحظه غفلت پنداشتید و گمان بردید که ما شما را یهود و به بازی آفریدیم آیا شما را بدالجهت آفریده ایم که به قیام مشغول شوید و به خدا شریک و نیاز گیرید و چنین فکر کنید که روزی به سوی ما برگردانده نخواهید شد؟ باز گشت شما در چنین روزی حتمی و قطعی بود که ما آن بازگشت را توسط رسول ما شما را آگاه گردانیدیم ولی شما نپذیرفتید بلکه از روی عناد و استکبار به جهت استهزاء و تحقیر مسخره اش گردید و او را جادو و افسانه گوی پیشینیان دانستید.

فَتَعَلَّى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ ﴿۱۱۶﴾

والاست خدای بگناه پادشاه حقیقی که خدایی جز او نیست که پروردگار عرش بزرگ است. (۱۱۶)

فَتَعَلَّى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ

فَتَعَلَّى: فعل ماضی - لفظ الله: فاعل

خداوند بگناهی که بزرگتر و فرمانروای حق است. صاحب عرش عظیم و پادشاه بزرگ و آفریننده زمین و زمان و برانگیخته بعث و نشر است و در آن هیچ شکی نیست.

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

لَا: لای نفی جنس - إِلَه: اسم لای نفی جنس - خیر لای نفی جنس محذوف - إِلَّا: حرف استثناء - هُوَ: بدل

هیچ معبودی جز او نیست و هیچ خدایی غیر از او مستحق پرستش و عبادت نیست.

رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ

رَبُّ: عطف بیان

او آفریدگار عرش بزرگ است.

هفت و نه و چار که برداختند

خاص بن موب او ساختند

اوست نه و آدمیان جمله خیل

اصل وی و جمله عالم طفیل

وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ

الْكَافِرُونَ ﴿۱۱۷﴾

و هر که با خدای بگناه خدای دیگری بخواند که برهانی در مورد آن ندارد، حساب او فقط نزد پروردگار اوست که کافران رستگار نمی شوند. (۱۱۷)

وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ

وَمَنْ: مبتدا - يَدْعُ: فعل مضارع - فاعل (هو): جمله خیر

و هر که به همراه خدای یگانه خدای دیگری را بیورستند و او را معبود خویش قرار دهد.

لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ

در حالیکه هیچ دلیل و برهانی به پرستش آن ندارد و هر دلیلی هم که بیاورند باطل و بی محتوا خواهد بود چون مستحق خدای فقط اوست و بس.

فَأَنَّمَا حِسَابُهُ عِندَ رَبِّهِ

حِسَابُهُ: مبتدا - عِندَ: مفعول فيه، خبر

اگر این مشرکان به همراه خدای یگانه خدای دیگری را معبود خویش قرار می دادند حساب عمل آن کس و مکافات و عقاب کردار او نزد پروردگار اوست و به اندازه استحقاق و مقتضای عملش جزا داده خواهد شد.

لَهُ. لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ

ه: اسم إن - لَا يُفْلِحُ: فعل مضارع - الْكَافِرُونَ: فاعل، جمله خبر إن.

بدرستی آنانکه ایمان نیاوردند و نگریدند یعنی کافران رستگار نمی شوند بلکه رستگاری از آن مومنانی است که بخدا گرویدند و به ذکر و یاد خدا و پرستش او مشغول بودند.

وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّحِيمِينَ ﴿١٣﴾

بگو پروردگارا! بیامرز و رحم کن که تو بهترین رحیمانی. (۱۳)

وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّحِيمِينَ

رَبِّ: منادی - اغْفِرْ: فعل امر - فاعل (انت) - وَارْحَمْ: فعل امر - فاعل (انت) - وَأَنْتَ: مبتدا - خَيْرُ: خبر -

الرَّحِيمِينَ: مضاف الیه.

ای محمد ﷺ بگو: پروردگارا گناهان مرا و امت مرا بیامرز و بر امت من و رحمت وسیع خود را ببخشای و رحم کن که تو بهترین رحم کنندگانی. این آیه از آیات شفاست. پس خداوند پیامبرش را به استغفار امر کرد تا امتش به آن اقتدا کنند. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: بیشتر دعای پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله این بود که:

«رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً، وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً، وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ».

فهرست

مقطع	نام سوره
۱	۱۶- سوره النحل
۶۹	۱۷- سوره الاسراء
۱۴۴	۱۸- سوره الكهف
۱۱۷	۱۹- سوره مريم
۲۴۴	۲۰- سوره طه
۲۹۹	۲۱- سوره انبياء
۳۶۰	۲۲- سوره الحج
۴۰۴	۲۳- سوره المؤمنون